تاریخ

۱۷ ۳ ورق



کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب اکبری — فارسی

مصنف / مؤلف ابوالفضل بن مبارک هندی برادر فیض هندی

خطی / چاپی نستعلیق ۲۳ سطری

سال تحریر — عدد اوراق ۳۱۷

جزء کتب تاریخ شماره ۲

شماره عمومی ۲۰۷۲ شماره قبض

واقف اشرف السلطنه تاریخ وقف ۱۳۰۳

طول ۳۵ عرض ۲۳ سانتیمتر قفسه

جون مرکز این خانه جور است و صاحبش در دوم رجب ... است دلالت کند بر آنکه
امیدهای او بتد برانی که در مال و ملک خود بر حسب دلخواه صورت یابد و نیز دلیلست برآنکه او را
دوستان یکدل باشند و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند و چون سهم عواقب امور
درین خانه دلیلست بر آنکه عاقبت آمال و امانی همواره بخیر و سعادت براید **احکام خانهٔ دوازدهم**
چون مرکز این خانه از بیت طالعست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست بر آنکه اعدای دولت پیوسته در
... و وبال باشند بر وجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود و بودن ذنب دران در درجهٔ اول
... ایمغنیست و چون سهم العلم والحلم درین خانه است دلیلست بر آنکه صاحب طالع با وجود علم را احوال
... ایشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد
... تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل و خلاص امور جهانداری
ملک آرائی و سبب صید خاطر دشمن و جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است بحمد الله والمنه در
مجموعهٔ اخلاق مهذب مؤدب این دبستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج اکمل مشاهده و معاینه است
از مهارت و مبدا طبیعت باین عطیه والا و موهبت خاص اختصاص یافته و از روی تحقیق آن همه مایل و مجاب
شده بی تکلف و تصلف بلکه آن ذات بساوی برکات گشته ازین سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین
سعد ذات ارباب استفاضه جاری و ساریست **نظم** همیشه تا که بر افلاک انجم اندیدند
...ی که بر ارواح قایمند جهان ❀ مباد جز بهوای تو گردش گردون ❀ مباد جز برضای تو جنبش اجرام
... انموذجی از احکام زایجهای طالع اقبال مطالع و اثر عطیات کواکب و سعادات نظرات و خواص بیوت
... آن تمام و کمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتر بهم رسد و صحایف ساخته **قطعه** بمر سند بشمار دقایق شرفش
... ندان رسد بنذرایجر نجمین **صورت ... مولانا الیاس ... موافق ایلخانی** درویش
... این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زایچه بخط افادت و افاضت پناه تحریر عهد
مولانا الیاس دهلی که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از صدرنشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی
... اشیانی بود بنظر درامد ان زایچه نیز بجنس منقول گشت مجرد از بیان آثار بیوت و احکام چه ... اعتبار
... وجه با ... آنکه این زایچه برخلاف زایچهای دیگر مبتنی بر زیج ایلخانی است

ذنب ... التزویج ... جزو اجتماع ❀ مقدم ❀ الهدایا

1

اسد سنبله زهره میزان مشتری
سرطان عطارد عقرب الغیب
السعادة زحل شمس
جوزا قوس
رحل
ثور هیلاج قمر مریخ
حمل حوت دلو راس جدی

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هند و ستان در طالع مسعود حضرت سلطنت. گروهی از دانش منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میان اختر شناسان هند وستان و فلک پیمایان یونان واقع شده
که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید و دیگری سنبله قرار میدهد بنابر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج
اختلافست جمهور حکمای متقدمین و ارسطو برانند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت
اما تعیین مقدار نکرده و بطلیموس گفته که حرکت او در صد سال یکدرجه است و در سی و شش هزار سال
دوره تمام کند و اکثر حکما برانند که در هفتاد سال یکدرجه قطع کند و در بیست و پنجهزار و دویست سال دوره
تمام سازد و طایفه از حکما میگویند که در شصت و سه سال یکدرجه قطع کند و تمامی دوره در بیست و دو هزار
و ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و دقت
انظارست و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوء مشعر نشده اند بسبب آنکه
مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند پس در وقت تعیین بروج
صورت اسد که از اجتماع چند کوکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل جزئی از فلک الافلاک بوده که الان
بحرکت فلک البروج از آن جزء انتقال نموده بموضعی که صورت سنبله در آن زمان در آن موضع بود استقرار
یافته و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج پس حساب منجمان هند بر وفق رصد
حکمای متقدمین است که مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک
البروج که مستلزم انتقال صورت اسدست بموضع سنبله و مقدار مابه الالتفات در میان این دو حساب هفده
درجه است که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده و از اینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای

2

هند رصدی بسته اند تا رصد جدید که هزار و نهصد و نود سال گذشته بقولی که در هفتاد سالی یکدرجه قطع کند
چنانچه اکثر حکما برانند بقرب هفتاد درجه و بقول بطلیموس که در صد سال قطع یکدرجه باشد فاصله در میان
رصدین یکهزار و هفتصد سال بوده و باریک بینان حقایق معانی و دقایق شناسان رموز آسمانی از این مواقع خلاف
و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتند و اکنون که قدوه حکمای روزگار عضد الدوله میر فتح الله شیرازی
بقوانین یونانی و ضوابط پارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اند قرار داده اند چنانچه
نموده اند بوضوح می پیوندد که منشاء اختلاف نه آنست که برده می شد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود
افلاک قایل نباشند چنانچه در آخر این دفتر مشروح است بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود
که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ نظران خورده باریک
بین جمعی مخفی ماند و هم از چشم بد اندیشان کور باطن مستور و محتجب باشد و از این سبب است که حضرت
جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرامد تخت نشینان
نکته دانی و ثانی اسکندر یونانی بودند با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح
نفرموده اند و همچنین سایر رموز شناسان علم تنجیم در پرده اختلاف مانده سر از این تکلف بر نیاورده اند
و با وجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار در امثال این امور
کمتر اختلاف نمایند بمقتضای غیرت الهی کیفیت زایچه مقدسه در نقاب احتجاب مانده و در پرده اختلاف
مستتر گشته و بالجمله هر یکی از زایچهای طالع را که انموزجی در هر کدام گفته آمد اگر بنظر انصاف دیده شود
ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزد شناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی
او را ثانی نتواند بود اگر زایچها باسم اختلاف دارند اما در دولت آرائی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب
طالع را بمقتضای صورت و معنی تهنیت مینمایند و از نزدیکان حضرت جنت آشیانی که ظاهر و باطن
ایشان براستی و درستی آراسته بود شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زایچه
طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تامل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه
خاص در ها بسته از کمال شوق برقص می در آمدند و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند آری صدر نشینان
بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت سرمدی که از حلاوت وجدان و عرفان الهی لذت
پذیر باشند چرا اگر دریافته این دولت بجود می کنند و از فرط طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نکشند چه صعود

بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الٰهی است و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را از کمال دریافت
ذاتی و بوارق و ارادات و حالات آینه و کمالات و سعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی ربّانی
ادراک می‌یافت و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مرآت زایچه بدیعه معاینه می‌شد و بارها
بمستعدان خطاب بشارت میفرمودند که طالع این نیّر اقبال از طالع حضرت صاحب‌قرانی در بعضی امور
عالی بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح می‌پیوندد و چون این دو سعادت
نامه گرامی مقابله نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان تأمل بسنجند دریابند که
زایچه صاحب‌قرانی چه خبر میدهد و این راز انجمهای قدسیه از چه آگاه میسازند سبحان الله باوجود
تباعد مستخرجین از روی زمان و مکان حال تخلّف ضوابط هر یکی از صحایف طالع فرخنده مطالع که
صورت گذارش یافت توافق دارند که این مولود به پایه اعلای مراتب کونی و الٰهی رسد و ذات
مقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کامروای صورت
و معنی و سلطنت ظاهر و باطن و انواع حالات جهانبانی و درجات فرمان‌روائی و مدارج علیای
حق‌پرستی و خداشناسی و درویش‌پرسی و غریب‌نوازی و درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج
و ممدوح عوام و خواص بودن و مشکور صغیر و کبیر شدن و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط
ممالک و حفظ مسالک و سایر امور ملک‌رانی و جهانداری و از غرایب آنکه جملگی این حالات که رموز
دانان تنجیم بتفکر و تأمل بآن پی برده اند ساده لوحان نقوش ستاره‌شناسی از فروغ دور خود صفحه
پیشانی احوال آنحضرت میخوانند اما قوّت ناطقه از ادای بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف مینمایند نظم
ای صفات تو زبانها را بپایان انداخته ** عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته تصویر رسانیدن دایهای
سعادت پیرایه و قوابل روح افزا بوالده حضرت شاهنشاهی تهنیت همان زمان که آسمان بفر
ولادت عالیش بر زمین حسد برد و زمین بمقصد کرامتش بر آسمان فخر جست روز آموزش نورانی شد پایه دانش
و بینش بلند گشت و بدست سایه پرورد آن سعادت پرتو و نسرین بدنان پاک دامن عنصر قدسی و گوهر
قدوسی آنحضرت که بسرچشمه نور الٰهی و دریای معرفت ازلی شست و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال
بر وجود پاکش تافته برسم عادت که شیوه مقدمان زینت ترکیب ظاهر عنصریست اغتسال و اصطفا یافت
و دایهای معتدل مزاج روح امتزاج بتقاط سعادت ارتباط نه از پردهای دیده پاکان پاکتر بود بپیچیده

آن سکر



آن سکر ربانی و هیکل آسمانی را بجهت ادب و کمال احترام بر کنار کنف قدسی سیرتان پاک ذیل نهادند
و پستان مهربانی نوشین لبش داده بشیر جان‌پرور شیرین‌کام ساختند بیت شیر ز بهر لبش آمیختند
شیر و شکر را بهم آمیختند ** شیر نه از دایه امید خورد ** کاب ز سرچشمه خورشید خورد ** چون از نقاوه
دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در فتوح خدمتی شایسته بتقدیم رسیده بود و حضرت جهانبانی
جنت آشیانی در قرب ایام طلوع این نیّر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت بوعده این موهبت
عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت منش عصمت سرشت او که امروز بجی‌جی انگه
بلند خطاب است بسعادت خدمت دایگی آن نوباوه بهارستان خلافت و اقبال دولت حضانت آن گلدسته
بهارستان عظمت و جلال مجد افتخار و طیلسان امتیاز پوشد بنا بران حضرت مریم مکانی قدسی ارکانی
آن مایده ساز آسمانی را طلب داشته مولود فیض ورود را در ساعت مسعود بکنار امید او در آوردند و چون
هنوز وضع حمل این دایه قدسی پایه نشده بود لعبت ماه‌تاب دایه بهاول که خدمتکار خاص حضرت
جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت فرمودند که اول او شیر داد و تحقیق آنست که اول شیر والده
ماجده قدسیه میل فرمودند بعد از آن فخرنسا انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد پس آن بهاول انگه
دریافت این سعادت نمود بعد از آن کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت یافت از آن پس حکیمه
باین عطیه کبری مخصوص گشت از آن پس عصمت ماه‌تاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد از پس او
کوکی انگه کوچ توغ بیگی و از گذشت اولی بی رو بار روبار کذاوری این خدمت بسته نمود و آنگاه خالدار انگه
مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب بیجه خان انگه والده
شریفه زینخان کوکه باین دولت بزرگ استعداد یافته سرمایه بزرگی جاودانی سرانجام داد و جمعی دیگر از
عفت قبایان بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا که حکمت ازلی در اختلاف این طبقات
ودیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدارج متنوعه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات
الٰهی گردد یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدی
نه از آن آب که تربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته چه حالت معنوی این گروه بر همگنان پیداست که در چه
پایه است و بلندی رتبه قدسی مرتبه این برگزیده درجه و از غرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال
و اول چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتمکین تبسم دلهای دانا را گل گل شگفته ساختند

متقدسان زیرک طبع این تبسم را فاتحه تفاول ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند و مقدمه انفتاح
غنچه امانی و آمال دانستند بعد از آن بگهواره سبکتر از نگار جبال که نجاران سریر سلطنت از صندل و عود
ساخته بودند و چون شاخ و برگ گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن آویخته
آن گوهر یکتای نه صدف را بجوهر تن وضعی آرام داده بملایمت و رفق و ترنم نرم بجنبش در آوردند و بجهت
انس و آرام نام خجسته آغاز شایسته فرجام خالق ذو الجلال و الاکرام موافق تألیفات موسیقی سرایدند
عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس که منتظران سلسله زمین و زمان و فراهم آرندگان دایره کون
و مکان بودند کام روا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند و بآن جگر گوشه آسمان باین تهنیت بلند
آوازه گشتند نظم کای شرف عقل مسلم ترا ⁂ دور شهنشاهی عالم ترا ⁂ روی زمین همچو تو باغی نداشت
طاق فلک چون تو چراغی نداشت ⁂ قلزم ابداع بسی موج داد ⁂ تا گهری چون تو بساحل فتاد
خامه تقدیر بسی نقش بست ⁂ تا رقمی همچو تو نقشی نشست ⁂ نسخه کون آیت تلمیح تست
جلد فلک دفتر تشریح تست ذکر قدوم حضرت شاهنشاهی بموکب [illegible] و ورود [illegible]
چون چشم جهان بین و دیده سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهده دیدار گرامی
حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در خدمات حضرت مریم مکانی
متوجه سرادق عزت و مخیم اقبال شوند خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند
که در راه ملازم هودج عزت باشند لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت
حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپرده اجلال بیرون زدند
و بسعادت و اقبال بر تخت روان نشستند مثنوی عهد گهواره ناگذشته هنوز ⁂ تخت والا نشین کرده تخت نشین
بر زمین پای نانهاده ز قدر ⁂ طالعش خوانده شاه روی زمین ⁂ چشم نگشوده و بدیده دل
دیده در انتظام دنیی و دین ⁂ دست نگشاده دولتش خواهان ⁂ که جهانی را کند بزیر نگین
ناشکفته گلی ز گلزار ⁂ عالم از باغ دولتش گلچین ⁂ چون تخت روان حضرت
شاهنشاهی که گنج روان معرفت الهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهان مطاع شد
که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجه قبله اقبال و مستقبل کعبه آمال شوند قاصدان
بشارت ساعت بساعت میرسیدند و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند

بهاسروج

۴

بهاسروج و بیدم میخوانند و ده بیدم یک سنگه باشد و ده سنگه سمدر گویند و کورا کور نامند و مخفی نماند که زعم ایشان
آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر نسلی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد چنانکه در میان عوام
ما هم اشتهار دارد و گمان این گروه آنست که از موی سر آنها که بر جگی موسوم اند چهار هزار و نود و شش مقدار
موی ها خورد آن دیار دریلی سطر است و میگویند که موی طفل جهت هفت روزه که بغایت باریک است
تجربه بمشابه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض و عمق آن چهار
کروه باشد پر ساخت و بعد از گذشتن هر صد سال یک جزو از اجزای مذکوره را از آن چاه برآورد تا زمانی
که آن چاه خالی شود آن مقدار زمان را که آنچاه خالی شود پلوم گویند و هر گاه در سمدر که شرح آن گفته
شد از پلوم گذرد یک ساگر شود و کلیت ادوار مذکوره باعتقاد این مردم از حیطه بیان و احاطه تبیان افزون است
و کمال اینجماعت آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهار آدم گرامی از
دار الملک کمون بعالم ظهور می آیند و پیری میشوند که نام اول آدمانست در کهونانه هم میگویند و روایتی
دستور العمل این برگزیده ایزدی پنجاه کرور لک ساگر است و نام آخرین مهاویر است و مدت رواج احکام
او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال از و گذشته است و اعتقاد اینجماعه آنست که چندین
بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند و چندین بار خواهند آمد و براهمه هندوستان که
جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشان اند برانند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دور است دور
اول را که مدت هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارف است ست جگ گویند درین دور اوضاع جهان
نزد افراد از صلاحیت و صنع شریف غنی و مسکین صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته در
مرضیات الهی سلوک مینمایند و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال است و دوم دور را مسمی
به ترتیا است بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست درین زمان سه حصه از چهار حصه
اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی است و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سال است و دور
سیوم که بنام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست و درین هنگام
دو حصه از چهار حصه روش جهانیان در راست گفتاری و درست کرداریست و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار
سال است و دور چهارم که بکل جگ شهرت دارد مدت آن چهار لک و سی و
دو هزار سال است ازین دو حصه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستی و عمر طبیعی مردم

این روزگار صد سال است اکنون چنین دارند که هر یک چند می حضرت سبحان بخشش جهانیان و پدید آرنده عالمیان تجرد و نهادی ذاتش تراوی را از مکمن ستر و خفا بموطن و ز جلا پدید آرد و او را حجت خدا در جلوه گاه شهادت وجود می آرد و او را وسیله آفرینش عالم میسازد و این بزرگ را برهما نام باشد و اعتقاد ایشان که این برهما صد سال عمر دارد که هر سالی از آن سیصد و شصت روز است و هر روزی مشتمل بر هزار و چهار دوره که هر یکی ستور روز مقتضی هزار او وار سطور است و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده از علم بشری احاطه نمیکند و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال بما رسیده است برهمای حال هزار و یکم است و از عمر این شخص ربع ام و پنجاه سال و نیم روز گذشته است و راقم این کارنامه ایزدی این دو روایت را بر ترجمانی مردم دانشور راست گوی نیکوکار رهند از روی کتب معتبره ایشان نوشته و آنچه تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعد الدین حمویه که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و جدانند در شرح روزهای الهی روزهای ربانی متضمن هزار سال و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال و مؤلف نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطای چنانست که از ابتدا عهد آدم ابو البشر تا این زمان که هفصد و سی و پنج هجریست هشتصد و شصت و سه هزار و نه هزار سال است و هر روز بیش ایشان ده هزار سال است و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دوربینست که صورت صحتی داشته باشد و آدم بسیار بظهور آمده باشند چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن عربی میفرماید که دوریست که بعد هفته ربانی که هفت هزار سال باشد و دور سلطنت بسیارات سبعه است تا منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام اگر وجی از احوال کسانی این پنجاه و دو تن از آدم تا حضرت شاهنشاهیست اکتفا بجتب و تاریخ کرده مبسوط درین تحف نامه در آرم تا باعث مزید آگاهی شود و این فروغ سناسایی از مهمات احوال حضرت شاهنشاهی الهیه برسم اجمال که کشیده راقم است که اینک سخن کنم ذکر احوال آدم علیه السلم مشهور چنانست که بیش از هفت هزار سال و کسری بعض قدرت کامله ربانی رابطه صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آورد بعد از استعداد قابلیت جسم روح از مبداء فیض فایض گشت ملقب بانسان و موسوم بادم گشت و در ایام اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق بود و زحل در انجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و شمس و عطارد

در سنبله

۵

در سنبله و زهره در میزان و بعضی گفته اند که در آن هنگام جمیع کواکب در درجات بوده اند و ظاهر این کلام بضابط اهل هیات و نجوم درست نباشد چرا که در عطارد مشکل میشود چه شرف حضرت نیر اعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله است و عطارد از نیر اعظم بیش از بیست و هفت و چه دو برج نباید پس در حین شرف نیر اعظم او چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد و شرف نیر اعظم واقع نشده همانا که نظر این گوینده بر آن منظر منجمین افتاده باشد که عطارد با هر که پیوندد حال او گیرد پس میتواند بود که عطارد با یکی از این کواکب که در شرف بوده نسبت اتصال داشته باشد و او را از بالا کدام کون بعد مدتی بسیار روی بود و در درازای قامت این ابو الابا اختلاف کرده اند بیشتری بر آنند که شصت گز بوده و از پهلوی چپ او ضلع الیسر او حوا را بوجود آورد و با او از دواج داد از فرزندان پدید آمده و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ عجایب و غرایب فراوان آورده اند اگر چه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما مرد معامله فهم مزاج روزگار دانسته کار از موده نظر بر عادات جهان از پی احسان در قبول این بقدری ایستد منقولست که در زمان انتقال او چهل هزار از فرزند و فرزند زاده بهم رسیده بود و فرزندان بی واسطه او چهل و یک تن بیست و یک پسر و بیست دختر و بقولی نوزده و ختم شیث از همه بزرگتر بود و بعضی گفته اند او را در تعینات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف است چنانچه نامه مشهور روزی در تاریخ الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان اتفاق افتاده و بر کوه سرانديب که بسمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت و اکنون بقدمگاه مشهور است پیشتر دیگر روز بیمار بود و حوا بعد از و یکسال و بقولی هفت سال و بروایتی پس از شش روز وفات کرد و شیث که خلیفه و وصی بود او را در جوار آدم دفن کرد و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشان را از کشتی در آورد و بعد از آن در کوه ابو قبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف دفن

شیث

اشرف فرزندان بی واسطه آدم است بعد از سانحه هابیل سعادت ولادت یافت آورده اند که هرگاه حوا حامله گشتی پسری و دختری آوردی بر خلاف شیث که او تنها زاد و اقلیما خواهر قابیل در عقد ازدواج او در آمد چون عمر آدم به هزار سال رسید او را ولی عهد خود ساخت دیگران را بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود و بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی برای رزین او استقرار گرفت همواره در جمعیت ظاهر و باطن همت مصروف میداشت و در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماندو او را اوریای اول گویند و اوریا بزبان

سرتاسر معلم باشد همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال مینمود و اکثر اوقات در و یاد شام اقامت داشت
و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت بطاعت مشغول بودند و چون زعمر گرامی او نهصد
و نود و دو سال گذشت جهان را بدرود کرد و بعضی بر آنند که او نبیره آدم است و پدر او صلاحبود
همانا که این قول از فروع صحت صفای ندارد انوش در ششصد سالگی شیث از خلوت سرای عدم
بجلوه گاه وجود آمد گروهی از گزارندگان سخن بر آنند که مادر او در وقتی زائیده بود که مثل آدم مربی پدر
را در خلعت هستی پوشیده بود و او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرای خلافت شد و اول کسی که
درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود و گویند ششصد سال کام روایی بسر بر اقبال داشت
در روایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال و بطور
قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزند بسیار شد قینان از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر
و بیدار بخت و فراخ حوصله تر بود و این بزرگ نهاد بعد از رحلت پدر بنا بر وصیت بانتظام مهام جهانیان
مشغول بود و راه متابعت و اقتضای آبای کرام سلوک نمود و عمارت بابل و شهر سوس بنای
اوست ابداع ترتیب دفاتر است هم باو نسبت دهند و در عهد او آدمی زاد بسیار شد بکار و انجمن خود
همواره متفرق ساخت و خود با اولاد شیث در حد و بابل اقامت فرمود و نهصد و بیست و شش
سال زندگانی کرد و بعضی بر آنند که ششصد و چهل سال آب زندگانی میخورد و طایفه بر آنند که قریب
صد سال فراهم آورد در بست نیمهای روزگار بود مهلائیل بهترین فرزندان قینان بود و عمرش نهصد
سال رسید او را بجای خود مسند نشین ساخت و او سیصد سال فرمان روایی گیتی یافت و عمراد
نهصد و بیست و شش سال بود با ششصد و چهل و سیصد و نود و پنج سال برد رشید ترین اولاد مهلائیل
بود بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت روزی چند پیا را دید بود و او نهصد و شصت و دو سال و بقولی
نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت و این گرامی برادران خانواده اقبال همه در زمان حیات از
بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند که با دریس مشهور است فرزند گرامی و است که بعد از آن گزین
آدم متولد اگرچه کوچکترین اولاد است اما بعزم ک و رای از همه بزرگ بخت و دانش همه برین بود
و بعد از شیث کسی بخدیدن توانا نبود و اوست و بعضی گفته اند که ادریس فرمود بهساله و فراخ سیصد و شصت
ساله گفته اند در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود اگر بعضی جمیع علوم و صنایع را بآدم نسبت



سید هند اما بقول اشهر علم آخر سیما و نوشتن از اشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و او را عامیون
مصری گو او را اوریای ثالث گویند دانش آموخته و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است و اوریای
سیوم نیز میگویند و او را بآسمان بلند در حد آسمانی بیست و هفتاد و دو و بنوع زبان خلق ایزدان رسمی تر
فرمود و صد شهر آباد ساخت و کوچکترین آن شهرها بیش است که از شهرهای جزایر است بعضی
دا خل تحار رسید اند و این تا زمان هلاکو خان آبادان بود و گویند خان مذکور بنا بجهت مصالح ملکی
و صلاح رعیت ویران ساخت و هر گروهی از مردم و هر طبقه از آدمیان را بر پیشه خاص بانداره حوصله دریافت
استعداد ایشان بود آورده اند که در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم که بهیچ چیز از دریافت فیوض انفسی
و آفاقی او محروم بوده ادا شکر گذاری آن نور الانوار بجای می آورد و رهنمونی کرد و ازاین مایه دولت
صوری و معنوی در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض خاص است
علی الخصوص در تحویل جشنی بزرگ ترتیب میداد و چون کواکب سیاره که فیض پذیران خوان انوار اویند
هر کدام در خانه خود و یا شرف گاه خود میرسیدند گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می آورد
و آن آزمنه را مواقیت و مظاهر نعم و آلای حق میدانست و بکمه روز بخدمت ارواح علویه و اجرام مقدسه
میگذشت و گنبدهای اهرام مصر که گنبد هرمان مشهور است بنا کرده اوست و دران بنای عالی جمیع صنایع
و آلات از تصویر کرده است تا اگر از دل رود بار آورده شود و مرقوم است که بکیارعطای تو
زان بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس و بپر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود و ابو معشر
بلخی آورده که هرامسه بسیار است اما افضل ایشان سه تن اند اول هرمس هرامسه که ادریس است و اهلی
بر آنند که نبیره کیومرث است و دوم هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست
و فیثاغورس از شاگردان او و سیوم ابن هرمس بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر
نو رونق گرفت وطن او مدینه کلدانی بود که او را مدینه فلاسفه مشرق گفتندی سیوم هرمس مصری استاد
اسقلیبوس او نیز در جمیع علوم خصوصا در طب و کیمیا ید طولی داشت اکثر اوقات بسر گذرانیدی و مولد
هرمس الهرامسه مدینه منف که الحال بمنوف اشتهار دارد از دیار مصر بود و آن مدینه پیش از بنای اسکندریه
مدینه الحکما گفتندی بعد از آنکه اسکندر این بنا را کرد جمیع حکمای منف و غیر آن بدیار اسکندریه وار ستحان
اوست که بهترین نیکوئیها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو در

هنگام و در رفتن او از این سرای عمر برای در تواریخ حکایتی بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن
می ایستند بروایتی در آن وقت نهصد و شصت و پنج ساله و بقولی چهارصد و پنج ساله و در ذکر و بعضی سیصد
و شصت و پنج ساله بود متوشلح بن اخنوخ او را فرزندان بسیار بود و چنانکه به دشواری بشمار می آمد بعد از پدر
بزرگوار بزرگ شد و خلایق را به یزدان پرستی دعوت کرد و چون عمر او به نهصد رسید او را پسری آمد
ملک نام کرد و بعد از آن دویست و نود سال دیگر بزیست ملک در علو مرتبه و سمو منقبت بغایه عهد بود
بعد از پدر بر مسند سروری و شاهی نشست مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود و گروهی او را
ملکان و لامک و لامخ نیز گویند نوح بن ملک بعد از وفات آدم یکصد و بیست و شش سال بطالع اسد
متولد شد و او مجد در رسوم عبادت و شنید اساس او بر پرستی گشت و قصه دعوت خلایق بخدا
پرستی و تا زمان برداری قوم او و نسخ طوفان و غیر آن مشهور است و ارباب تواریخ سه طوفان داده
دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد
از تنور سرای نوح با شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند و هم از این سبب بعد از آن جای
که این جماعت ساختند سوق الثمانین نام نهاده شد و سیوم طوفان زمان موسی که خاص بر اهل مصر
بود اگرچه نقل پرستان روزگار که در نقل طوفانی می کنند آن دو طوفان را هم همه عالم نسبت میدهند
ظاهر الجنان باشد چه در هندوستان که کتب چندین هزار ساله موجود است از آن دو طوفان
نشانی پیدا نیست القصه در اندک فرصتی آن بن کشتی نشین همه و بعد سیر و نزد الاهل کس نوح و سه
پسرش یافث و سام و حام و زنان ایشان نوح شام و جزیره و عراق و فارس و خراسان بسام داد
و دیار مغرب و حبشه هند و سند و اراضی سودان را بحام عطا فرمود و چین و مقالب و ترکستان را بیافث
کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان سکان اصلی این مواضع از اولاد ایشان اند و انتساب بنی آدم بعد از
طوفان باین سه تن است عمر نوح چون بهزار و شصت رسید یا هزار و سیصد سال درگذشت و عمر او
احوال دیگر داستان طرازان ایراد نموده اند و گویند بعد از طوفان دویست پنجاه سال یا سیصد و پنجاه
سال بزیست و بالجمله بعد از فوت آدم یکصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولد شد
پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلایق بنشست



و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود اما حام را نه پسر بود هند و سند و زنج و نوبه و کنعان و کوش
و قبط و بربر و حبش و بعضی حام را شش پسر نوشته اند و کنعان را ذکر نمیکنند و نوبه را پسر حبش میگویند و سام
را نیز نه پسر شد ارفخشد و کیومرث که پدر ملوک عجم است و اسود که مداین و غیره از بنای اوست و اهواز
و بیلو پسران اویند و فارس پسر بیلوست و بعضی گفته شام و روم پسران اویند و یورج که در میان مورخان از او
جز نامی نمانده و لاود که فراعنه مصر از نسل اویند و عیلم که عمارت خوزستان کرد خراسان و تنبال پسران اویند
و عراق پسر خراسانست و کرمان و مکران پسران تنبال اند و ارم که قوم عاد از جمله احفاد اویند و بوذر که
آذربیجان و اران و ارمن و فرغان پسران اویند و بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و یورج
و لاوج را ذکر نکرده اند و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست یافث ارشد اولاد نوح است
سلسله علیه حضرت شاهنشاهی باوی می پیوندد و نسبت تمامی خاقان بلاد مشرق و ترکستان باو
میرسد و او را ابوالترک گویند و بعضی مورخان او را الونجه خان میگفته اند و در هنگامی که یافث از سوق
الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده بود یافت از پدر التماس نمود که او را
دعای آموزد که هرگاه خواهد باران بارد نوح سنگی را که خاصیت آوردن باران بود باو داد و چنان
نمود که اسم اعظم بر وی خوانده ام بحکمت این مصلحت که ساده لوحان پی بآن نبرده از صواب دید
او بیرون نروند یا واقعی اسم اعظم بر وی خوانده اکنون آن سنگ در میان ترکان بسیار است از آن
جده تاش گویند و فارسیان سنگ یده خوانند و عرب حجر المطر گویند و او بآن حدود در قله صحرای اسفی
اختیار کرد و هرگاه میخواست بوسیله آن سنگ ابر ایزدی عنایت در باریدن می آمد و او را مردر ایام
فرزندان پدید آمدند و اینها شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشان تواند شد و هم مسرت افزای
خاطر بلند همتان و الا فطرت تواند گشت در میان آورده و او را یازده پسر ماند ترک و چین و صقلاب
و منسج که او را ایلک گویند و کماری که او را کیمال نیز خوانند و خلج و خزر و روس و سدسان و غز و یارج
و در بعضی کتب هشت پسر مذکور است خلج و سدسان و غز و یارج ذکر نکرده اند ترک بزرگترین فرزندان
یافث بود ترکان او را یافث اوغلان گویند و او هشیار دلی و کارگذاری در عیت پروری از همه
برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت فرمان روائی نشست و داد مردمی و مردانگی
و مظلوم پروری داد و در جائی که ترکان او را ایسیقول یا ایسیگول میگفتند چشمهای آب روان سرد و خوشگوار

و کرم عافیت بخش و مرغزارهای دلکش اقامت نمود از چوب و گیاه خانها اختراع کرد و خرگاه
پدید آورد و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت و نمک در زمان او ظاهر شد و رایه این
ادوات بود که پسر را جز شمشیر میراث ننهند و تمام خواسته دختر را باشد و گویند که او معاصر کیومرث
است چنانکه کیومرث اول ملوک عجم است و اول سلاطین ترکستان است و عمر او دویست و چهل
سال بود النجه خان مهترین فرزندان ترک بود و چون پایه زندگی ترک بشکستن گرفت او را بمشورت
بزرگان بتخت سلطنت نشاندند و او خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت گستری روزگار گذرانید
و چون پیر شد عزلت اختیار کرد و دیب باوی بعد از عرب بدیر و اشارت عالیش فرمان روا شد
کیوک خان فرزند رشید اوست بدرستی در هنگام پدر و دکرون جهان سریر خالی یافت و عنایت فرمود
و اقدر سلطنت را داشته در لوازم آن اهتمام بجای آورد النجه خان پسر اوست در آخر بدرستی و عهد شد
و او را دو و هوشش را از اندازه بیرون آورد و ترکان در زمان دولت او دست و بنیا شده از راه حق دیدند
عدول نمودند و چون مدتی بر آن بگذشت او را دو پسر پیکر توأم گشت یکی را مغل نام کرد و دیگر را تاتار و
چون بحد کاروائی رسیدند ملک خود را به دو حصه بخش کرد یک نصف را بمغل داد و نصف دیگر را
بتاتار و چون پدر رخت بقا از این جهان بر بست و ولایت جهانبانی بر فرزندان بالکل موافقت نموده هر کدام
در ولایت خود داد جهانداری میکردند و چون این سلسله علیه را با تاتار نسبت یگانه او نیست ذکر
او را مطوی ساخته بشرح احوال مغل خان و فرزندان گرامی او می پردازد مغل خان فرمان روای با تدبیر و
خود و آنچنان سلوک نمود که دلهای رعایا در سلک بندگی و رضاجوییِ او درآمد و همه در بیکو خدمتیا
کوشش میکردند و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان و آخر ایشان ایلجاخان و مغولان لفظ را
ازین گرفته این دو را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند و او را جهان آفرین چهار پسر داد قراخان
اوزرخان کرخان اوزخان قراخان هم در سال بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در شغل جهانداری
رسید و امنیاز تمام داشت بعد از پدر بر سر مسند او نشست فرمان روایی کشت در قراقرم
و کوه که از ارتاق کرتاق میگفتند جهت یورت یلاق و قشلاق معین اغورخان فرزند گرامی قراخانست
که در هنگام فرمان روایی قراخان بزرگ ولادت یافت و در نام نهادن و خدا پرستی
کام زدن افسانه گذاران سخنی چند می گفتند که خرد اصغا کرنی معقول الحقیقة اقبال بتمام داد و





باتفاق فرمان روای خرد دوست و خدا پرستی تعدلت گستر بود و با بهای نیک و آیینهای خجسته
که باعث انتظام احوال عالم گونا گون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان
نهاد و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم بعد همگی درست و همت بلند و بخت ارجمند
و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و لایتها را در حیطه تصرف درآورد
و اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او درآمدند و ترکان با بستگان مناسب لقبهای نهاد که تا امروز
زبان زد مردم است مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قارلغ و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد که ایشان بود
و زکوک طاق تنکز سه بزرگ را بوزوق میگویند و سه دیگر را اوچوق فرزندان و فرزند زادهای او به بیست
و چهار شعبه منشعب گشتند و تمامی تاتاران از نسل این بزرگانند و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است
چون اولاد ایشان بایران درآمدند و در آن سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان
تاجیک شد و چون تاجیک نبودند تاجیکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و بعضی برانند
که ترکمانان قومی علیحده اند و ترکان نسبت قرابت ندارند و منقول است که اغورخان بعد از آنکه تسخیر
عالم نموده است بیورت اصلی خود بازگشته بر مسند دولت نشست و منقول است که اغورخان در جشن خسروانه ترتیب
نموده هر کدام از فرزندان و دولتمندان و امرای اخلاص اندیش و یاران ملازمان را بنوازشهای پادشاهانه
بنواخت و نصیحتهای سودمند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت رهنمون باشند فرمود و مقرر ساخت
که دست راست که ترکان برانغار گویند و ولی عهدی به پسر بزرگ داد مقرر باشد و دست چپ
که جوانقار باشد و وکالت بفرزندان خورد داد و قرار او که همواره بطن بعد بطن این آیین ثابت باشند
اکنون این بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق داد و یک نیمه بدست چپ و هفتاد و دو
سال و با وصال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهان را وداع کرد کون خان بموجب وصیت بجای پدر
بنشست و در زمان دولت جهانداری باختند دوره بر حسن خود و تدبیر انشائیه قبل خانچه که وزیر
اغورخان بود کام روا شد و با برادران و فرزندان و فرزند زادها که بیست و چهار کس بودند چه هر یکی
از این شش برادر را چهار فرزند شده بود آنچنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود دانسته
در کمر و اوسطلت مدد کار بودند هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خان را ولی عهد خود ساخت
و درگذشت آی خان [illegible] به نیرو بخت بیدار دولت پدر ابن پدر بزرگوار خود داشت اعدا را

باخوی خوش آراسته بود و دولتش را باکردار نیک فراهم آورد یلدوز خان پسر همین و جانشین او در آوازه
جهانداری و دادگستری پایه بلند یافت منکلی خان پسر او دودمان‌آرا بود و بعد از او بر سریر فرمان‌دهی نشست
و بنظر عنایت یزدان و ستایش نژاد و سپاس‌شناسی امتیاز یافت تنگیز خان بعد از رحلت پدر گرامی متصدی
انتظام امور سلطنت شد صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت ایلخان پدر در هنگام برنائی
و توانائی سرانجام مهام جهانبانی آوازه داشت و خود بعد ز خواهش ایام گذشته گونه وحدت الغیب
قیان خان فرزند دل‌نشین ایلخان است که بمقتضای مصلحت ایزدی مورد آنچه احوال است شده
چون ایزد دانا جوهر النفس را بکمال معنوی رساند اول برادی چند در چمن نامرادی جلوه گر آرد و چندین
بزرگان پاک طینت را فدای آن برگزیده او را خلعت ظهور دهد مصداق این حال قصه ایلخانست
که چون نوبت سریرآرایی باو رسید باینی که عالم صوری ازان نظام گیرد و ملک معنی مراعات
بزیر دریت میکرد و دولتهای اکنده را فراهم می‌آورد تا آنکه نورس فرزند ون ترکستان و ماورا
النهر استیلا یافت و باتفاق تورخ خان ملک تاتار و ایغور با ایلخان نبرد عظیم کرد و زمره مغول
از حسن معاشرت ایلخان خود امانه جنگ کردند و بسیاری از تاکاو یغور و تاتار درین نبرد کشته شدند
و در اثنای جنگ طور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمود و دیگر وحیلت دست زد از راه روباه
بازی رو بگریز نهادند و باره از راه رفته در شیبی فرود آمدند و آخرهای شب باکهانی بر لشکر
ایلخان شبیخون آوردند و چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و برادرزاده نکوز
و دو حرم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساختند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست
و چون شب درآمد این چهار کس خود را آواره کشیدند و بزحمت و مشقت بسیار چون از گریوها و تنگناهای
کوه درگذشتند مرغزاری دیدند چشمهای خوشگوار و میوه‌های فراوان بود بنظر درآمد ناچار آن موضع
برا بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند و ترکان این جای را ارکنه قون نامند
و گویند که این واقعه هایله بعد از هزار سال بوده از گذشتن اغوزخان و دانا داند که درین قضیه بدیع بزیر
ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود و ناهم نسبت ذات بجایی آمد و هم مراتب غربت و
عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی از آفرینش
این طبقه گرامی اوست و هم سرمایه محمدت نامه ایزدی است جامع مراتب اطوار گوناگون شده و قدردان

طبقات



طبقات انام که باین حالت باشند گشته کامروای صورت و معنی گردد و باین طرز گردی از نامرادی
برامون حال مقدس او نگردد و بالجمله چون قیان با همراهان سرزمین بسر برد و از ایشان اولاد شد
و قبایل پدید آمد جماعه که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و طایفه که از نکوز بظهور آمد بدرلکین
ملقب گشتند و احوال فرزندان قیان با رمانی که در ارکنه قون بودند که دو هزار سال تقریبا باشند
بنظر درنیامده و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد و بعد از سپری شدن
دو هزار سال انجیتا در آخرهای زمان تیشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه قون را گنجایش
این مردم نمانده بود اراده برآمدن کردند و سر راه ایشان را کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت
و آتشهای انبوه ها را کار فرموده از جرم کوزن ومهاخت نمودند و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا
کردند و ملک خود را از زور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر آن برآوردند و بر سر کامرانی و جهانبانی
متمکن گشتند و بجمعی کیشیان درست اندیش از چهار هزار سال پیش ازان که اجداد عالی ویست هشت
ن بوده اند و هزار سال بعد ازان که آبای کرام بیست و هیچ نقش جان قیاس کنند که درین دو هزار
سال بیست و هیچ کس پاکشتند پوشیده نماند که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور
و دوران هفت هشت ماهه راه است شرقیش تا سرحد ختا و غربی آن تا زمین ایغور و شمالی او پیوسته
با قرغز و سلنگای است و جنوبی آن متصل با تبت خورش ایشان گوشت شکار و پوشش ایشان پوست
بهایم و سباع است تیمور تاش از نسل سعادت اصل قیان است بسروری و فرمانروایی سربلند بود
منکلی خواجه کرامی فرزند تیمور تاش است سزاوار تاج و دولت بسعادت بود و مسند ایالت و عدالت
داشت یلدوز خان خلف بزرگ منش منکلی خواجه است که در آمدن قیات و درلکین بامارت
و سروری سرافراز بود و بعد از قیان فرزندان آلب بطنا بعد بطن در ارکنه قون بسروری قبایل
و الوس مغول را آبادان ساخت و فرمانروای والاشکوه شد و از قوم مغول آن کس درست نسب
و نسبه جایی باشد که نسب خود را بیلدوز خان رساند جوجینه بهادر پسر رشید یلدوز خان است
بعد از رشید شدن پیمانه عمر پدر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت حضرت عصمت قباب قدسی نقاب الانقوا
داد ار بدایع آفرین هرچه از تکلف خفا بجلای ظهور آرد بسیاری از عجایب امور از مشتمل باشند لیکن وزراد

بموجب عقلی که در پیشاه کثرت و لباس تعلق ستون این بنای والا اساس است از دریافت
آن باز میماند چه اگر این ظهور نشدی اسرار انظار که بودن وضعت نبودی و هیچ کاری پرداختی مبدع
جهان آرا اگر از عجایب و ترتیب در انظر جهانیان می پوشید و بقدر احتیاج که گیاری از تماشای
غرایب مقدرات الهی محروم نماند پرده چند از روی مقدمات کامن غیب بر میدارد باز دید
بسیاری از خلقی که در سرشت ایشان ودیعت نهاده بتقدیر او شناخت دیده را پرده شناسا میگرداند
و پس از آن رأفت عامه الهی برای هزار گونه حکمت که یکی از آن آگاهی عقل والای این جهان است
آرایش دیگر بظهور می آرد و نقاب احتجاب را اندکی بر داشته رنگ آمیز تعجب میگرداند از آن جمله
احوال بدایع طراز حضرت النقوا است او دختر قدسی اختر جوینه بهادر است از قوم قیات از
نسل بزلاس از زمان خوردی تا پس بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود تا آنکه بطلعت
عالی همت والا یگانه روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ منش خرد
پرور خدا پرست بود و آثار خداشناسی از چهره اش پیدا و اسرار الهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین
سرادقات عفت خلوت گزین سرادقات احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی
بعد چون بحد کمال رسید او را چنانکه آیین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است به دیون بیان
که فرمان [illegible] و پسر عم او بود نامزد گردیدند و آن گوهر یکتایی را قرین فرمان روای آن سنی ساختند از آنجا
که او همسر و همتا نبود بیک سنی نشناخت حضرت النقوا که اساس عالم معنی بود از آن ملک ذهنی نیز
گشت و بضرورت بظاهر امور پرداخت بسر داری و سروری ایل الوس خود متوجه شد شبی آن نور
پرورد الهی بر بستر راحت پهلو نهاده و بر چار بالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری گرفت
در خرگاه پرتو بی انداخت و آن نور در کام و دهان آن سرچشمه عرفان و حضور در آمد و آن عفت قباب
بر منوال حضرت مریم بنت عمران از آن نور آبستن شد سبحان الله نفوس قدسیه انسانی را از آدم
تا این نور پرور و در نعمت و محنت و رواج و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات
متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند و بعد از آن که این نور اقدس از
آسمان تقدس بنزول اقبال نمود قیان را از تعلق آباد شهر و اقلیم بر آورده در صحرای تجرد پرورش
بخشیده چندین آبا و اجداد را بطن در مدت ده هزار سال و زان کوهستان هم تصفیه داده



آشنای ملک تقدس میساختند و هم مرتبه انسانی را جامع مراتب کونی و الهی میگردانید چون پرورش
معنوی بسر انجام یافت بمقتضای حکمت بالغه یلدوز خان از کوه سریر آرای گردانیدند تا دولت
این سلسله مقدسه بحضرت النقوا رسید آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان وقت بی واسطه
بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارج مختلفه از خدر
مقدس حضرت مریم مکانی برای سر انجام نشاه صورت و معنی بعالم بروز شتافت افلاطون نگردی باید
که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زمان و پرده آرای زمانیان با دو چشم و [illegible]
باطن پرورده درست و بالجمله بر سر سخن رفته باز گوییم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات خجسته
سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن میشد و زمان زمان ظاهر و باطن قدسی
رشاد افاضات می یافت اما آنکه از زلال همت بلند پرداز نیرو نمود و از اسباب پرستی گذشته مسبب
بین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع و بعید نمیدانند و مستبعد عادات پرستان
ظاهر بین که در پیش حجاب ایشان معین منیت و آنانکه در سبب مانده بیشتر قدمی نهاده اند لیکن
بطالع روی بخت بیدار از جانب ظاهر کرده دارند آنها نیز در مبادی حال نفی نکنند خصوصا فرزند
بی مادر و پدر که اول آدم باشد قبول کرده اند و فرزند بی مادر را که حوا است نه پذیرفته اند و فرزند
بی پدر را چگونه نکنند لیکن که مثل این واقعه در قصه عیسی و مریم سبق آنها باشد
حکایات مریم اگر بشنوی  بالنقوا انجت آن گروی لیکن مبدع جهان آرا که از نفوان ابداع کارخانه
ایجاد در سر انجام دید بمقتضای تضاد و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیان را بر آتش
والا پرورده است و فطرت عالی و تصرف عظیم و اندیشه صواب مخصوص ساخته روز بروز در اوان جلال
آنها می کوشد همان طور گروه انبوه آدم صورتان را اکم بینی و کوتاه بالی و کج اندیشی و بدکاری
و فتنه انگیزی و پای تصرف اختصاص داده سرگرم کار بیدار اگرچه دو طایفه اعدا و پیشرو و اما
و امانیا حکمتهای که درین کار شرف ازدواج دارد بنابر آن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت
دار و بار با اقبال همقران می باشد و همواره بی دولتان تیره رای سنگ تفرقه در پیش می اندازند
و دی شر بسیار صوری و معنوی گشته بکوی عدم می شتابند و مصداق آن حال این سانحه
نورانیت که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد ظاهر پرست که از دولت

بموجب عقلی که در نشاه کثرت و لباس تعلق ستون این بنای عالی اساس است از دریافت
آن باز میماند چه اگر این طور نشدی او را از نظار که بودن فرصت نبودی و هیچ کاری نپرداختی مبدع
جهان آرا اکثر از عجایب و ترتیب خود را از نظر جهانیان پوشیده و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشای
غرایب مقدرات الهی محروم نمانند پرده چند از روی مقدمات مکامن غیب برمیدارد باز از دیده
بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان ودیعت نهاده تقدیر او است آن دیده را پرده شناسائی میکرداند
و پس از آن رأفت عامه الهی بر رای هزارگونه حکمت که یکی از آن آگاهی غفلت زدهای این جهان است
آمیزش و یکرنگی بظهور می آرد و نقاب احتجاب را از گبر برداشته رنگ آمیز تعجب میکرداند از انجمله
احوال بدایع طراز حضرت النقوا است که دختر قدسی اختر جوینه بها در است از قوم قیات از
نسل برلاس از زمان خوردی با لبس بزرگی حسن صوری و معنوی او در آفرینش بود تا آنکه بطهارت
عالی و همت والا یگانه روزگار گشت و باتفاق دوست و دشمن خویش و بیگانه بزرگ منش خرد
پرور خدا پرست بود و انوار صدایت ازچهره اش پیدا و اسرار الهی بر پیشانی او هویدا پرده نشین
سرادقات عفت خلوت گزین مراقبات احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی
بعد چون بحد کمال رسید او را چنانکه آئین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است به دیون بیان
که فرمان هیضان ولیسر عم او بود بعه بو نذکر دند و ان کوهر یکتایی را قرین فرمان روای آنسی ساختند از انجا
که او همه تن بملک منش شناخت حضرت النقوا که اساس عالم معنی بود از آن ملک فانی نیز
کشته و بضرورت بظاهر امور پرداخت بسر داری و سرداری الوس خود متوجه شد شبی آن نور
پرور الهی بر بستر راحت پهلو نهاده و بر چاربالش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نوری که گوف
در خرگاه پرتوی انداخت و آن نور در کام و دهان آن سرچشمه عرفان و حضور در آمد و آن عفت قباب
بر منوال حضرت مریم بنت عمران از آن نور آبستن شد سبحان الله نفوس قدسیه انسانی را از آدم
تا این نور پرور در نعمت و محنت و فراخ و تنگ و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات
متضاد مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند پیش از آن که این نور اقدس از
آسمان تقدس بنزول اقبال نماید قیان را از تعلق آباد شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرد پرورش
بخشیده چندین آبا و اجداد را بسط در مدت دو هزار سال در آن کوهستان هم تصفیه داده



آشنای ملک تقدس میساختند و هم مرتبه انسانی را جامع مراتب کونی و الهی میکردانید چون پرورش
معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه یلدوز خان از که سریر آرای قرواند بود تا نوبت
این سلسله مقدسه بحضرت النقوا رسید آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان دولت بی واسطه
بشری در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارج مختلفه از خدر
مقدس حضرت مریم مکانی برای سرانجام نشاء صورت و معنی بعالم بروز شتافت افلاطون تجردی باید
که این سخنان بگوش هوش بشنود که خدیو زمان در پرده آرای زمانیان با در دو چشم در حیره
باطن پرورده درست و بالجمله بر سر سخن رفته باز گوئیم که هموار در اوقات فرخنده و ساعات خجسته
سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن میشد و نثار زبان ظاهر و باطن قدسی
رشاد افاضات می یافت آنانکه از زلال همت بلند بهره داری فرموده از اسباب پرستی گذشته مسبب
بین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع و بعید نمیدانند و مستبعد عادات پرستان
ظاهر بین در بیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدمی نهاده اند لیکن
بصلاروی بخت بیدار از جای سطاهر گر ز ندارند آنها نیز در مبادی حال نفی نکنند خصوصا فرزند
بی مادر و پدر که اولی باشد قبول کرده اند و فرزند بی مادر را که حوا میند نه پذیرفته اند و فرزند
بی پدر تنها را چگونه نکند ردیف که مثل این واقعه در قصه عیسی و مریم سبق انها باشد نظم
حکایات مریم اگر بشنوی ❀ بالنقوا انجمن ایکوی لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع کارخانه
ایجاد در سر انجام میدهد بمقتضای تضاد و تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیان را بدانش
والا و تدبیر درست و فطرت عالی و تصرف عظیم و اندیشه صواب مخصوص ساخته روز بروز در آرایش محال
آنها می کوشد همان طور گروه انبوه آدم صورتان را کم بینی و کوتاه بالی و کج اندیشی و بدکاری
و فتنه انگیزی و بی تصرفی اختصاص داده سرگرم کار میدارد اگرچه دو طایفه انعدا در میشو و اما لبا
و اما البا حکمتهای که درین کار شگرف اندراج دارد بسیار است بهیستگی ظلمت با نور و نحوست با سعادت
داد و بار با اقبال همقران می باشد و همواره بی دستان تیره رای سنگ تفرقه در پیش می اندازند
و بزودی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی عدم می شتابند و مصداق آن حال این سانحه
نورانیت که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته نظران ناقص خرد ظاهر پرست که از دولت

حقیقت پی نبینا اندر از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آورده و آن مسند نشین
عفت از کمال مهربانی نخواسته که این نابینایان از سعادت در وبال این گمان فرو مانند و
اعیان مملکت خود را از واقعه آگاه ساخته و فرمود که اگر ساده لوحی ناقص عقلی که از بدایع قدرتهای
الهی و صنوف تقدیرات ازلی بیخبر مانده باشد و در بادیه سوء ظن افتد و آینه دل را از رنگ خیالات فاسد
و تیره رنگ سازد هر آینه بعقوبت آن اندالاما در خسران و نکال ماند بهتر آنست که ساحت
اندیشها را از تیر دغدغه وا پرداختم و تقریر این مقدمه ضرورت است که بیداردلان حقیقت شناس
و معتمدان اخلاص پیوند در حوالی خرگاه پاسبانان بیداردل و خردپرور را الحق است بنده وار
تاریکی شب و رست از سویدای دل ایشان نور ارادت الهیه و مشاهده انوار غیبی و تیرگی اید و نطفه او را ام فاسد از
درون این تیره جانان بیرون رود و ناظران چندگاه چندگاه پاسبانان بیداردل و خردپروران
دور پیش حوالی خرگاه بوده چون اختران شب زنده دارانیده برهم نزده ناگاه در دل شب که
وقت نزول رحمت الهی است نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی سراپرده
عفت فرموده بود از فراز شب روی گردید بحرگاه درآمد و غرنوا از حاضران آگاه رخاست لحنی از
در مقام حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای وسوسه حیرزده شست و چون ایام آبستنی
سپری شد سه پسری گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قتقی و نامیت قدم قتقین از
نسل او پدید آمد دوم بوسقتو سالجی که قبیله سالجیوت از وی منشعب گشت سیوم بوزنجر قاآن است
و اولاد این گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور و ایشان را بزرگترین اقوام دانند
بوزنجر قاآن جد نهم چنگیزخان و قراچار نویان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جد بیست و دوم حضرت
شاهنشاهی است چون بسن تمیز رسید سریر سلطنت توران زمین را زینت داد و سروران قبایل او
ترک و تتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند و او به
نیروی تدبیر رشتهای روزگار را فراهم آورده و داد عدالت و احسان داد و زمانی دراز بمراد گذرانید
و روزگار را با آیین و آسایش بخشید و او با نو مسلم مرور بی معاصر بود چون رخت هستی بربست
از او دو پسر ماند بوقا و توقیا اقا خان پسر مهین اوست که جد هشتم چنگیزخان و قراچار نویان است
بموجب وصیت بجای پدر نشست و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد و قاعدهای تازه جها

جهانداری



جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستورالعمل خواقین روزگار ساخت و بار دیگر دستان
جهان را زینت کرد که خواص و عوام از و خوشوقت شدند دوتومنین پسر رشید اوست پدر چون
ناگاه ولی زمان گذشتن دریافت او را ولی عهد و جانشین خود کرد او در لوازم دارائی و ملک
افزایی کوشش نمود و او را نه پسر بود بعد از گذشتن او مغولان با فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود
تو کرده رفته رفته و فرزندان مشغول گشت روزی جلایر که از اقوام دراکین کمین گرفته مغولان
هشت پسر او را بقتل رسانیدند قایدوخان که پسر نهم بود بخواستگاری یکی از خویشان پسر عم
خود ماجین رفته بود نجات یافت و بدستیاری و مددکاری ماجین جلایر را تا دانی خود معترف
شد و هفتاد تن را که در کشتن برادران تحمل مغولان دست کشتند و عیال و اطفال ایشان را
بسته پیش قایدوخان فرستادند خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت و فرزندان ایشان
زمانی دراز در قید بندگی بودند قایدوخان بعد از چندین وقایع بسعی ماجین بر سریر سلطنت نشست و در
آبادانی عالم اهتمام نمود و قصبها آبادان نمود و خیل و حشم او بسیار پدید آمد و با جلایر او را کارزار نابود
فروغ پرتو ملک رانی و جهانبانی باستقلال کرد چون از عالم درگذشت از و سه پسر ماند بایسنقر
بزرگترین فرزندان او بود و بکاردانی و سرراهی رعیت بسیاری یگانه روزگار بود و بجای پدر
تخت آرای فرمانروایی گشت تومنه خان پسر گرامی اوست پدر در هنگام گذشتن از این جهان گذران
ملک و دولت با پسر داد مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت باهر دانگی خردمند بدست
بخشش حال او بود و تا برگ شتی بر و باری رونق افزای روزگار او بسیار از ملک مغولستان و
ترکستان را از دوری بازی سرپنجه اقبال ملک موروثی او زون ساخت و نام ترکستان در هیبت
و عظمت مال او زند انب او را دو خاتون بود از یکی هفت پسر آمد و از دیگری دو پسر بیک شکم متولد شد
و از این توامان یکی را قبل نام بود که جد سیوم چنگیزخان است و دیگری قاچولی نام داشت قاچولی بهادر
جد ششم حضرت صاحبقرانیست مظهر انوار دولت و مصدر آثار سعادت بود و فر بزرگی از چهره او می تافت
و شکوه جهانداری از ناصیه او می درخشید شبی بخواب دید که از جیب تومنه خان ستاره رخشان بر آمد و
باوج فلک رسیده و همچنین تا دو بار سه بار واقع شد و در نوبت چهارم ستاره بغایت
نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او فرو گرفت و پرتو نور او بچندین ستاره دیگر رسید

که هر یک از ایشان ناحیتی روشنایی بر رفت و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف
جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر آن بمنوا از عیبی طایر از آشیانه رابر و از بیداد
ناگهان باز خوابش در ربود و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستاره روشن پدید آمد
و غروب کرد و نوبت هشتم ستاره بزرگ طلوع نمود و تمام جهان را ضیا و رونق بخشید و از وی چند ستاره
دیگر خورد منشعب شد که هر یک گوشه از عالم را روشن ساخت و چون آن ستاره بزرگ ناپدید شد
عالم همان طور روشن ماند و ستارهای دیگر همچنان روشنایی داشتند صبحدم صورت واقعه را قاچولی
بهادر به پدر بزرگوار گفت پدر در تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده بر تخت خانی
نشینند و در مملکت حاکم شوند اما مرتبه چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر
عالم را در تحت تصرف خود در آورد و فرزندان پدید آید و هر یکی حکومت ناحیتی داشته باشند
و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر سپاهی و تاج فرمانروایی بر سر داشته باشند بظهور آید
و نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید و بر عالمیان سروری و سروری کند و از فرزندان او
بوجود آیند که هر یکی حاکم جایی باشند و والی ملکی شود و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران
بفرموده پدر با یکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خانی بقبلخان مسلم باشد و قاچولی سپهسالار
و صف آرایی و مدار کل و تیغ زن باشد و مقرر شد که فرزندان یکدیگر بطن بعد بطن بهمین طریقه
منظور و مسلوک دارند و عهدنامه بخط ایغوری درین باب قلمی نمودند و هر دو برادران خط
مهر نهادند و بال تمغای تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی
که مقصود از چنین این سلسله ایشان اند بریاست مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته تاج خلد
بر سر نهادند و بال تمغای معدلت بودند و طایفه این گروه والاشکوه مظاهر معنی بزبانیه کامیاب ظاهر و باطن گشتند
چنانچه پایستی نامها از آن آگاهی می‌بخشد و حکمت الهیه که در ظهور نشأه جامعه مراتب کونی و الهی
بچندین میانجی کارفرمای ملک صورت و معنی انجام داد و منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی
که نقاوه کاینات است در اطوار خفا ظاهر نبوده روز بروز اساس آن امر انجام میدید
و برای جامعیت و شناسای قدر خدمت ملازمت همراهی شاهنشاهی قاچولی بهادر را لباس
وکالت استعاره پوشانیدند تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسله درآید و سرمایه جمعیت





مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد با وجود رشد و کاردانی و بزرگی و منشی قاچولی بهادر
قبلخان ولیعهد شد اگرچه بنظاره مراعات کلانی سن شد که منظور داشتوران است اما در معنی کار
فرمایی قدرت الهیه نشأه جمعیت را سرانجام داد چون تومنه خان را اشاره و حیات بمغرب فنا
متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروایی متمکن گشت قاچولی بهادر بموجب وفای عهد که سرمایه دولت
سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت درآمده بآیین دولتخواهی و شادکامی متصدی
انتظام مهام سلطنت گشت و چون قبلخان از دار الفنا بمنزل دار الامان منسوخ خرامید قوبله خان
که در میان شش پسر او شایسته تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاچولی بهادر بهمان منصب
آلای سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت و بدستیاری فرزانگی و مردانگی
سرانجام کارگاه ملک و دولت مینمود و قوبله خان برنشست گرم انجمن مهربانی که هم عقل خدادادی
داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود را از التان خان حاکم ختای کشید و جنگهای بزرگ
که کارنامه مردان کار تواند بود کرده بر لشکر ختای کشید شکست عظیم انداخت و محلی از بس گزنت
انکه فرمانروایان ختا پیوسته از این طبقه والاشکوه دغدغه داشتند و همواره محرک سلسله دوستی
بوده روزگار میگذرانیدند چون داعیه ختا با التان خان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان
بشر هراسان گشت بوسیله فرستادهای کاردان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قبلخان را
استدعای آمدن ختا نموده و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والانژاد است
دار و گیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بختا رفت و نقش صحبت دلپذیر نشست و از آنجا کامیاب
عیش و عشرت بیورت خود متوجه شد بعضی از اعیان دولت التان خان که تنگ حوصله و
فرومایه بودند سخنان ناشایسته گفته مزاج التان خان را متغیر کردند التان خان ایلچی وداع نشان
شد و کس فرستاده طلب داشت قبلخان از ناسازی روزگار نقش ناراستی التان خان
خوانده جواب فرستاده طلب داشت قبلخان از بودای روزگار نقش ناراستی التان خان
ختا چشنیده لشکری نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان را گردانند قبلخان بخانه
دوستی سالجوتی نام که در سر راه ماوی داشت سردار لشکر ختا از وی داد برد و قرار داد که بر
میگردم سالجوتی نهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم من اسپی دارم تیز گرد دور رو

که هیچکس بآن نتواند رسید سکان اعیان حاضر شدند و بران سوار شده این مخاطره بود زرفتن صلاح و نتیجه
قبلخان بهمین رای عمل نموده بران اسب سوار شد و لت خود شناخت و فرستادهای
خطا چون آگاه شدند که تا کستان تیرباران عقب آمدند و خرد در یورت خانی بجای دیگر به سوی ستد
قبلخان آیین بد اندیشان را گرفته از هم گذرانیدند درین ایام پسر کلان او وقین برقاق که بحسن صورت
بی همتای روزگار بود در حوالی داشت نهنگ غزالان می‌داشت ناگاه قوم تاتار دو چار شده دستگیر
کردند و او را گرفته پیش التان خان بردند و خان بانتقام آن سگشان گرگ منش طمع پیدا درین
غزال شیرنژاد را بند تو به خان که پسر دوم بود چون بر تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر
خود جمع لشکرها همه کامکار شده متوجه التان خان شد و نبرد عظیم در پیوسته شکست بر حزب خطایان زد
و اسباب و اموال ایشان را بتاراج برد و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر
برادر گرامی او بمنزل وراثت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشته بیاساق پدر و برادر خود در آثار گذر
و چون در عهد او هیچکس را یاری آن نبود که با او دعوی برابری و سرکشی کند لاجرم لقب خانی
او در افواه بلفظ بهادری زبان زد شهرت گشت و نقد شجاعت او را بابی نام زراب و انس گ
ساختند و درین زمان قاچولی بهادر که هم برادر جلال بهادر هم برادر سپهسالار متوجه عالم بقا شد
ایردمجی برلاس پیر ارشد قاچولی بهادر است که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش
بلند و بخت بیدار داشت بعد از پدر طغرای سپهسالاری نام او سربلندی گرفته او با آتمنی که برادر
بزرگوار رونق داده بود و در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود در اول کسی که
بلقب برلاس اختصاص یافته او بود و معنی این لفظ معنی شجاع بالشان است و نسب تمام الوس برلاس
باو می‌رسد و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سوم پسر میوگای بهادر که پدر چنگیز
خانست بجوش فرزانگی و مغز مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی
گشت و درین هنگام ایردمجی برلاس بمرتبه دلاوری جهانداری و اقامت نهاد و ابوت ذهن روزگار
ماند سوغوچیچن در میان فرزندان گرامی ایردمجی برلاس بجلال دلاوری جهانداری و ارجمندگاری سار
و عطوفت نظام بخش سربلندی داشت و از روی سال بزرگترین اولاد بود و جای پدر عالی قدر
گرفت یعنی شهریار و بصورت سپهسالار بود و میوگای بهادر برای جهان آرای عکس لشکر ...



تا تار کشید و خان و مان و دولت ایشان را بر باد غارت سلطنت و ساز بردان و نیروی بخت پیروز بر تا تار
غالب آمده دولت و اقبال متوجه دیول ایلدی شدند و چون بدان موقع سعادت آرای رسیدند
در بیستم ذی قعده تنگوز ییل سال پانصد و چهل و نه هلالی خاتون وی اولون ایکه الوس پسر فرزند گرامی
بزاد میوگای بهادر او را تموچین نام نهاد و سوغوچیچن که خرد بلند و دریافت والا داشت میوگای بهادر
گفت که از رموز حساب و اعداد و نظرات سعود چنان استدلال می‌توان نمود که این همان ستاره
دولتیست که در نوبت چهارم از حسب قبلخان بر آمده بود اگر چه در سلسله علیه حضرت شاهنشاهی که در
محمدت نام ایزدی سخن از آن میرود احتیاج به ذکر تموچین نیست از تعداد شجره قدیمه است لیکن
چون پرتوی از نور مقدس النقوای بود بجای از ذکر آن ناگزیر است طالع سعود تموچین میزان بود و هفت
ستاره در طالع بودند و این در سیوم و دنب در نهم و بعضی برآنند که در سال پانصد و هشتاد
و یک سپرداری الوس به قوم برون رسید سبعه سیاره در میزان فراهم آمده بودند قراچار نویان فرزند
گرامی سوغوچیچن است پادشاه منش شهریار نشان بود چون در سال تنگوز ییل پانصد و شصت و دو میوگای
بهادر درگذشت و در سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیچن که مدار ملک سلطنت و کر و دار و گیر
و سپاه بر او بود و همسران چند روز بتار و دهی یاکوچ نمود و قراچار نویان ایام صعود داشت قوم برون
از تموچین روی گردانیدند مردم تایجوت بستند و تموچین محنتها کشید و در بند و بلا افتاد و
عاقبت بتایید آسمان از آن ورطهای جانکاه و مخاطرهای بهناک نجات یافت و بقوم جاموقه و تایجوت
و قنقرات و جلایر و غیر آن کارزارها کرد که سال عمر شریف ازین درگذشته بود و سرداران و الوس جمع
شد و بنابر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی رهنمونی قراچار نویان پیش اونک خان
حاکم قوم کرایت که با میوگای بهادر سابقه محبت داشت رفت و کارهای پسندیده برای او بجای
آورد و دست بردی نمود و درجه قرب و شرکت و علو مرتبت او بسرحدی رسید که مشام حسن اخلاص از
شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان را حسد بردند جاموقه که بهتر جاجرات بود دیگر پسر
انگهان را با خود متفق کرده درباب او سخنان ناشایسته و تفتینهای ناپسندیده بر هم بسته خاطر اونگخان
را آزرده گردانیده و این دشمنان دوست نما بچرب زبانی اونک خان را از راه راستی برده در خیال
فاسد انداختند و تموچین از آن اندیشمند گشته با صواب قراچار نویان و تدبیرات درست او از آن

مهلکه برآمد و دو مرتبه در میان ایشان محاربات عظیم در روی داد و بتوجهی ظفر یافت و در چهل و نه سالگی
و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد و چون
مدت سه سال از فرمان روائی و جهانبانی گذشت بت تنگری که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان
درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را بخطاب چنگیز خان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان روز
بروز نجم سعادتش فروزان تر میشد و سال بسال برق دولتش نورانی تر میشد بر تمام ختای و
ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و منغول و بلغار و آس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت
او را چهار فرزند بود جوجی و جغتای و اوگدای و تولی بترتیب هم و الکا تعلق بجوجی داشت و یرغوی
رسیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ملک آرائی بان منوط داشت برای رزین جغتای
سپاه و مخالفت ارد و بتولی متعلق بود امور ملکی باوگدای اختصاص داشت و سرانجام مهام
سپاه و مخالفت ارد و بتولی متعلق بود و در شهور ستمائه و یازده بقصد سلطان محمد خوارزم شاه
بجانب ماوراء النهر توجه نمود و اهل آن دیار سطوت قهر بسیار رسید و چون از کار ماوراء النهر
پرداخت از آب آمویه عبور نموده عنان کشورگشائی بجانب بلخ معروف داشت و تولی خان را
با لشکرهای گران بولایت خراسان فرستاد و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان
آمد و از آنجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شد و در ماه رمضان ششصد و بیست و چهارم
سال هلالی سلطان جلال الدین را بکنار آب سند هزیمت داد و از آنجا بماوراء النهر شتافته بجای
یورت اصلی استقرار گرفت و در تنگوز ییل مطابق چهارم صفر ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت
و جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنگقوت ودیعت سپرد پیشتر ازین وصیت کرده بود که چون
قضیه ناگزیر درین یورت روی نماید پنهان دارند تا کار اهل تنگقوت بانجام رسد و در مملکت دور
دست فتوری نرود و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا
اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند و بعد از آن صندوق نعش او را برداشته روی براه
آوردند و هر ذی روحی را که در راه میدیدند از بیم میکشتند تا خبر باطراف و اکناف زود نمی
رسید چهاردهم رمضان همین سال نعش او را باردوی بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند
و در پای درختی که روزی در شکارگاه جهت استراحت نشیمن خود کرده بود مدفون ساختند و در اندک روزگاری



گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در آن اکم اشجار نهان گشت تا آنکه هیچکس پی بان سرزمین
نتوانست برد و همانا درین معنی سری است بدیع که خردانای هوشمند درین باب بتواند برد یعنی چنانچه
در زندگانی حراست ایزدی بود بعد از آن هم در کنف نگاه داشت الهی درآمد تا کوته اندیشان عالم
دست بی ادبی دراز نتوانند کرد و اگرچه رتبت چنین اندیشه کردن خود را سخره جهانیان ساختن است لیکن
چون فرمان روایان را اینچنین معامله با ظاهربینان باشد چنین چیزی از مواهب عظمی است چه احترامات
ایزدی نگاه بانی اینچنین بزرگان کند که عالمی در سایه پاس او بود الرجا این بزرگ پیش عوام و در نظر اولی
خواص از مظاهر عظیمه قدرت الهی بود اما در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص از مجالی الطاف ایزدیست
چه در محکمه عدالت الهی که فرمان روائی خلایق بوی ثبت است از آن بیدادی رود و ستمی بظهور رساند
امری که در عالم کون و فساد متکون شود مبنی بر چندین مصالح معنویست که دیده ظاهربینان را آنگونه
حقیقتش راه نیست و حرف ضمار بسیار دلان ... حقیقت آگاه عمرش هفتاد و دو سال
تمام شده بود و از سال هفتاد و سیوم اکثری سپری گشته از آن جمله بیست و پنج سال بفرمان روائی کشور
کشائی منقضی گشته بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او که در تاریخ مذکور است مدت عمرش هفتاد
و چهار سال و سه ماه بوده باشد و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود و یا بوجهی دیگر از وجوه
مشهوره و درین مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی بمنصوب رای جهان آرای قراچار نویان
رونق داشت و الا شکوهی را که چنین برادری بکار و جهان بر اثری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه
با این همه کشورستانی و سلطنت ... تارک عظمت بتاج علیین ساید نظم قراچار و چنگیز این عمده
بکشورگشائی قرین همند و هنگام نواختن کوس رحیل سر خانی را باوگدای مسلم داشت و مجمل این
قصه لکن آنکه در یورت ... خطای شبی بر ... خیال او بصورت مثال جنان جلوه داد که پدرود
کردن این جهان سراب ناریکت فرزندان گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر اعیان دولت
و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از مناهج او باشد در میان آورده خانی
را باوگدای مقرر ساخت و عهدنامه قاچولی و قبلای خان که باب معالی تومنه خان رسیده بود و اسلاف
بزرگ نهاد بر پشت نامهای گرامی خود در ارقسم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران المجمع
عالی خواند و فرمود که من بعد قراچار نویان بمن و ... نامه بجا بسته بودیم تمامی برین ...

رسند و وثیقت نامه دیگر میان اوکدای و فرزندان جوچی نوشته تا اوکدای سرحد دیار ما وراء النهر و
ترکستان و بعضی از خجند و خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند تحت چغتای
مقرر ساختند همان نامه به تیلخان و قاچولی بهادر تحت چغتای حواله کرد و گفت ای اسلاف قراجار نویان تا جاودان
جانبداری و خیر ملک فرمان برنگ خود دانی و میان ایشان عقد پدر و فرزندی بست و بهمین
ملاحظه این سلسله علیه قدسیه را اتصال اتفاقیه و الاجتماعی را با اباء کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی
باعث افتخار و مباهات است به نسبت قرابت مضافات خان زادها و نوینان بموجب وصیت عمل
نمودند سبحان الله از مثل چنگیز خان بزرگی و اتابکی چنین نقص عهد نشود بالیستی که آن همان نامه که مال
تمغای تومنه خان بتوسط ایشان و کبای قاآن میداد در تربیت و معاونت او برای رزین قراجار نویان
می سپرد تا مطابق آن عهد نامه عمل میشد تا آن وثیقت نامه را حاضر ساختند تا به نسیان که بهمراه او انسانست
محول می گذشت و مد بد نامی در و فرد انش او ملش بخط سهو نمیشد و عجب از سخن زنبیان باستانی که
درین باب یافته حرف سراهی و حرس گیری و دو زبانی بسر وقت رسیده اند و همانا که چون ایزد
جهان آرا می خواست که این لباس شعار سپهسالاری که تومنه خان قرار داده بود و معنی کارکران ابداع
نشاء جامعیت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بود اقبال این سلسله علیه بر دار و حسن سوی چغتایی
رفت که ریزاران مقصود نشریف آرد و چون حراست ایزدی همواره نگاه بان این گروه والا شکوه
بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر نشد تا چون نوبت سلطنت آرزمند
دانش و بینش او با ولاد قاچولی بهادر رسید و بدولت روزافزون مسند آرای خلافت گرد و مطعون
خردمندان نباشند و همانا که این مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدسش طلیعه
دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهی است و چغتای خان بعد از شمار شدن پدر بیش بالیغ را دار
الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضه اقتدار حضرت صاحبقرانی گذاشت و خود بر اوقات
در خدمت اوکدای قاآن بسر می برد و با آنکه اوکدای بسال از وی خورد بود در لوازم حقیقت و طاعت
دقیقه فرو گذاشت نمی نمود و بالخت نیدار و مت خان پاس میداشت چون چغتای خان را مدت حیات
بی ثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراجار نویان را وصی خود ساخته از پدر آرا
بدو سپرد و هفت ماه پیش از اوکدای خان در او دیل ذی قعده ششصد و سی و هشتم ازین سرای لیدران؟ در گذشت



و قراجار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور مملکت اهتمام می نمود و بعد از چندی قراهلاکو خان بن موتکان
بن چغتای خان را بحکومت ولایت جد گرامی خویش اختیار گردانید و پس از چند سال چون کیوک خان بن اوکدای
خان بر مسند خانی نشست دست قدرت را از دامان او از تصرفات حکومت کوتاه ساخته به عزل
او فرمود و یسو منگاه بن چغتای را بجای او نظام بخش الوس گردانید و چون یسو منگاه او کدای قاآن
در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولی عهد خود گردانیده بود و در ایام حیات پدر وفات
یافت ولی عهد بپسر وی شیرامون که از همگنان و بیشتر میداشت ارزانی فرمود و هنگام جلوس
ناگزیر قاآن پسر کیوک خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهار سال باردوی والا رسانید
مسند آرای سلطنت گشت و در عدل و رعیت پروری اساس عالی نهاد و چون یسو منگاه بجای قضا حقیقی شد
قراجار نویان باز قراهلاکو را بفرمان روائی آن دیار نصب فرمود و در ایام دولت او بتاریخ ششصد و پنجاه
و دوم آن نوین کام بخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست ایجل نویان بمزید دانش
و مزیت خداشناسی از میان ده فرزند رشید کاردان قراجار نویان نشان اختصاص داشت در
عهد خانی قراهلاکو از فرط دانائی و کمال توانائی رفعت بخش مقام پدر رشد و در سنه ششصد و شصت و دوم
از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت و الوس چغتای در ایام دولت او خوش وقت شدند و چون
در میان فرزندان خان خلاف و نزاع پیدا شد رنجش آمد از ارتباط و ضبط نفرت گرفته در شهر کش که جای
موروثی بود قرار گرفت تا آنکه منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان برادر خود هلاکو خان را بجانب
ایران فرستاد و از هر چهار الوس جوچی و چغتای و اکتای و تولی امرا و مردم همراه ساخت از الوس چغتای
خان ایجل نویان را باستدعای تمام برسم ایلچی تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد و خان منکو
مراغه تبریز با و داد و با اداب بزرگی سلوک نمود امیر ایلنگر نویان از رشد اولاد و الاتژاد ایجل نویان بود چون
ایجل نویان با هلاکو خان از توران بایران نقل کرد او در الوس چغتای خان قائم مقام پدر گرامی شد و چون در
ایران ایجل نویان این جهان نظر فریب را بدرود کرد و مراخان بن براق خان بن موتو این موانکان بن
چغتای بن چنگیز خان باو رسیده بود او را امیر الامرا ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد
و مرتبه پدران او را باو مسلم داشت و او بنا بر معصای اقتضای بخشش در رواج کار مملکت کوشید و او
بملت زهرای احمدی در آمد امیر ایرکل عظیم قدر قوی حال بود و چون پدر بزرگوار امیر ایلنگر نویان در

زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیوفا در کذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند او همواره بمعالجه
نفس خود پرداخته بغیر پرداختن نپرداخت واز صحبت خانان متقاعد بوده اسب پدران به بنی اعمام کذاشت
وفارغ البال در حدود کش می بود ودر کرد آوری رضای ایزد تکاپوی داشت ودر تحصیل مکارم اخلاق جهت
وجوه می بود ودران نواحی بعضی محال ومواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت وکفاف میکرد تا انکه بعالم
تقدس وملک بقا پیوست امیر طراغای فرزند کرامی نژاد بزرک منش امیر برکل وپدر بزرکوار حضرت صاحب
قرانیست از عنفوان صغر وریعان شباب انوار دولت واقبال از ناصیت احوال او می تافت وآثار عظمت
وجلال از پیشکاه اطوار او می درخشید وان بزرک منش را برادری بود خورد هیبت نام در حق شناسی وحقیقت
طلبی کامل عیار اما قرعه بزرکی صوری ومعنوی بنام برادر بزرک افتاده بود چون والد بزرکوار همواره روی
نیاز بر آستانه ارباب ریاضت میداشت ومنظور مقربان عتبه صمدیت بود خصوصا قدوه اصحاب وجد
وحال شیخ شمس الدین کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت ونظر تعلیم میدید وخدمت شیخ ان بزرکوار
دوران را از صفای باطن بظهور کوکب صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود صاحبقران اعظم
ثالث القطبین قطب الدنیا والدین امیر تیمور کورکان اراده ازلی ومشیت لم یزلی هزاران
حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست ولهذا درین پنجاه ودو تن که سلسله علیه شاهنشاهی
وهدایت عطوفت ورافت وچندین جلایل نعوت وشرایف صفات ترا امانت سپرده سرانجام کوهر یکتای
خلافت شاهنشاهی نمود مکر از قاچولی بهادر هفت شخص بزرک را ازین سلسله قدسیه از نظام سلطنت
صوری فرود آورده رتبه سپهسالاری وشاهنشاهی وشاه شاهی داد تا این مرتبه تابعیت را در لباس معنویت
دریافته سامان کارخانه جامعیت بروجه دلخواه صورت هدوان بزرکان والاشکوه که درارکنه قولیه
بردند اکرچه احوال ایشان معلوم نیست اما همان طور پدر بزرکی داشتند اکرچه اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت
ظهور داشت وان سیم جهه حرارت عزت بیرون از سکنه عالم بظهور آورد واکنون که مراتب تجرد وتعلق سامان
واستعداد قریب بالفعل مهیا شد که کوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور بر آمد خلعت مستعار تابعیت که
برای تومنه خان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان آفرین ان خلعت را بر کرفته بزرکی را بظهور آورد
که قابل ولایق خلعت والای سلطنت عظمی تواند بود ومصداق این معنی ظهور حضرت صاحبقران طرازنده هفت
اقلیم وفرازنده تخت ودیهیم قطب الدنیا والدین امیر تیمور کورکانست وان والانژاد عالی قدر نسب

سه شنبه



سه شنبه بیست وپنجم شعبان سال هفتصد وسی وشش سیچقان ئیل بطالع جدی در ظاهر خطه کش که شهر
سبز مشهورست از بلاد ایران از صدر مطهره وستر مصفای حضرت عفت وبرکت مرتبت صفوت
وطهارت عصمة الدنیا والدین تکینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت توام نهاده جهان افروز
کشت واین قطب دایره عظمی ومرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیست که از بطن هشتم قاچولی
بهادر در مطالع سعادت وجلال طلوع نموده بقول یکی از مورخین رویای صادقه قاچولی بهادر
بظهور پیوست وبدریافت والای خردمند دوربین امروز آغاز طلوع کوکب اول ودرخشیدن ستاره
نخستینست چنانچه سابقا پرتو اشارت برین معنی تافت درین زمان مسعود که حضرت صاحب قرانی
سعادت ولادت یافتند در ماوراء النهر ترمه شیرین خان بن دوا خان بن براق خان بن
بلسوتوا بن بلسوکان بن جغتای خان فرمان روائی داشت ودر مملکت ایران زمین چهار ماه از
وفات سلطان ابوسعید کذشته وبرین واسطه هرج ومرج تمام دران زمین بظهور آمده بود و
امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره با اداب شکار وآیین رزم وپیکار اشتغال
مینمود ودر سیچقان ئیل هفتصد وشصت ودوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت نمود واز او چهار
پسر ودو دختر بود صاحبقران وعالم شیخ وسیورغتمش وجوکی وقتلغ ترکان آغا وشیرین بیکی
آغا وچون عمر کرامی صاحبقرانی بسی وچهار سال شمسی رسید بطالع خجسته وبخت بلند بمشورت عقل خداداد
که مورد الهام ربانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد وهفتاد ویکم سال ایت ئیل در بلخ افسر
فرمان دهی واکلیل کشورکشایی وکامکاری بر سر نهاده اورنک سلطنت وجهانبانی را پایه بلند بخشید
ومدت سی وشش سال که ایام سلطنت وجهان آرایی او بود ولایت ماوراء النهر وخوارزم وترکستان
وخراسان وعراقین واذربایجان وفارس ومازندران وکرمان ودیار بکر وخوزستان ومصر وشام
وروم وغیر آن بهمت کشورکشای ودانش فراخ حوصله در حیطه تصرف وقبضه اقتدار در آورده رایات
استیلا واستقلال را در ساحت ربع مسکون وعرصه هفت اقلیم سربلندی داد هرکه سلامت
حال رفیق روزکار دولتش بود وبقدم اطاعت پیشواز آمد کل سعادت از فرق بخت او شکفت
وهرکه سامت کردار وخامت نیت دامن کیر او شود سر از کریبان انقیاد بیرون آورد کوی کشان
بسیاستکاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دیدی وروز دوشنبه ذی قعده

هشتصد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود ان شهر را قتل عام فرمود
و از انجا عنان عزیمت بجانب دار الملک فارس منعطف ساخت و ال مظفر تمامی بقتل رسیدند و چون خبر مخالفت
توقتمش خان که فرمان روای ممالک دشت قبچاق و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت
لشکر بر سر او برده لوای فتح بر افراخته مراجعت نمود و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش
ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر با ایران نهضت
فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که از دلن کشتی کج می نهاد در شیراز بقتل در آورد و آل
مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد دران مرز
و بوم بوقوع آورد و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار جای ساخت
و بعد از ان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد و چند نوبت بگرجستان در آمد و همعنان فتح
و نصرت بر آمد و دوازدهم محرم هشتصد و یکم دریای سند را بجسر بسته عبور فرموده بدولت
و اقبال فتح هندوستان کرد و در هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بدمانید
و الله از فتوحات آسمانی بر روزگاران جهانگیر عالم گیرای تافت الکاه شهر حلب مفتوح شد و از انجا
لشکر بدمشق کشید و امرای شام را که در ذل قید اسیر بودند خود انها بدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر
ممالک روم رایت جهان تاب نهضت داد و در جمعه نوزدهم ذی حجه هشتصد و چهارم در حدود انکوریه
معرکه مصاف آراسته و لوای نبرد در انجا فتح جلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود
و از تاییدات غیبی که همواره همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجنده فتح و فیروزی ملازم
رکاب معلی گشته طغرای فتحنامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستان خوانده شد و ایلدرم با نبیره
بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون او را بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت
و اعزاز در زیر دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از انجا باذربایجان مراجعت فرمود و یکسال و شش ماه
دران حدود بعدل پروری مشغول بود و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند حاکم مصر
نقود و فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و سایر فرمان روایان
اکثر در اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه متبرکه
قدسیه خطبه فرمانروایی بنام ان حضرت خوانده شد و در ذی الحجه هشتصد و ششم رایات ظفر برای

بجانب



بجانب فیروزکوه نهضت داد و بی توقف و اهمالی در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان
مصروف داشت و در غرهٔ شهر محرم هشتصد و هفتم از راه نیشابور و رادکان باقبال کمتر دوران
موطن مألوف طرح جشنی عظیم نموده طویی بزرگ که حیرت وای ارباب همت و سماع باشد ترتیب داد و جهانیان
را بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک ختای متوجه شد و در شب چهارشنبه هفدهم
شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا انجا هفتاد و شش فرسخ است بفرمان قهرمان ایزد
بیچون روی بجانب دار الملک بقا آورده رخش حیات بفسحت سرای جهان باقی تاخت و نعش
عرش پایهٔ ان حضرت بخطهٔ سمرقند بکوی تسلیت ان بزرگوار باشد رسانیدند و در تاریخ ضبط
سنین احوال آن جهان آرای که مذکور شد سلطان تیمور که مثل او شاه نبود ... در هفتصد و سی و شش
آمد بوجود ... در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس ... در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود ...
ان صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والاقدر بود اول غیاث الدین جهانگیر میرزا او در اوایل سلطنت
پدر بزرگوار خود در هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود و از و دو پسر ماند اول محمد سلطان
که امیر صاحبقران او را ولی عهد خود کرده بود و بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و پنجم در سیوری
حصار روم کوس رحلت نواخت دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولی عهدی بنام او سربلندی
یافت و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر با طاعت سلطنت او وصیت فرمود و دران زمان او حاکم
غزنه و حدود هند بود و چهاردهم رمضان هشتصد و نهم بدست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ
شهادت یافت و داغ لعنت ابدی بر پیشانی عمل ان حرام نمک گذاشت فرزند دوم حضرت صاحب
قرانی میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول
هفتصد و نود و ششم در پای قلعه خرماتو در گذشت فرزند سیوم جلال الدین میران شاه میرزا است
که مجملا احوال سعادت اشتمال او که درین رساله علیه مقصود بالذات است مذکور خواهد شد فرزند
چهارم میرزا شاهرخ که ایالت خراسان داشت و اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود
بعد از حضرت صاحبقرانی بانک زبانی فرمان روای استعمال شد و ایران و توران و آنچه در تحت
تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرف در آورد و چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود و ولادت
او روز شنبه چهاردهم ربیع الاخر هفتصد و هفتاد و نهم است و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم

ذی حجه هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت جلال الدین میرانشاه جد ششم حضرت شاهنشاهی است ولادت
گرامی او در هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار
بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی متوجه هند شدند این ممالک بالکل بعهده اهتمام همت عالی
او بود و چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقه نامرعی نگذاشت روزی در شکار شیر صحرایی را در
تاختن گرفته برداشته بود که اسب رم خورد و میرزا از سر زین بزمین آمد و آسیبی عظیم در سر و روی وی رسید
اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند مزاج شریف بصحت گرایید لیکن غباری از آن
گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند بعد از انتقال شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه
بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و جمیع مهمات سلطنت
را میرزا ابابکر سرانجام مینمود و در بیست و چهارم ذی قعده هشتصد و دهم در محاربه قرایوسف ترکمان که در حوالی
واقع شد شهادت یافت و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا الکر میرزا عثمان چلبی میرزا
عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا سیورغتمش سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرانشاه است والده
ماجده اش مهرنوش نام داشت از قوم فولادقیا میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده و چون
میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل علیه او دریافته بود میرزا
الغ بیگ گفته اند و جلایل قدر ایشان بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده و باداب
برادری سلوک مینمود و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا در بیماری
که عالم بدرود خواهند فرمود میرزا الغ بیگ بپرسیدن آمده اند میرزا سلطان ابوسعید فرزند را سفارش عظیم کرده اند
لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود و بنظر تربیت و عطوفت
هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بوقف
عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجد میکند میرزا در جواب فرموده اند که او خدمت ما نمیکند اداب
جهانبانی و کشورستانی از صحبت ما فرا میگیرد و الحق میرزا از روی کمال دیده و دریافت بیان حال نموده اند
سلطان ابوسعید میرزا بسعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنج سالگی بر سریر سلطنت شد و مدت
هیژده سال بفرمان روایی کشورستانی باستقلال اشتغال فرمود ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان
و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف درآورد و در آخر عراق نیز بحیطه تسخیر درآمد

وباچنین



وباچنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه مستی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان
و گوشه نشینان همت می طلبیده و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکم آذربایجان
که بدفع اوزون حسن آق قویونلو رفته بود و از غایت بی پروایی و کاهلی بی تدبیری بدست او کشته شد سلطان
لشکر بر سر او کشید اوزون حسن هرچند در صلح زد فایده نکرد تا کار براه بهار آمد شد غله کاهانی نمود تا در
اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسبان خاصه جو نیافتند بتقریب آن سپاهی پراکنده شده
و اوزون حسن در میدان جنگ غالب آمد و بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ازدی
سلطان بدست مردم اوزون حسن درآمده اند و بعد از سه روز یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنقر
میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه اوزون حسن بود بقتل داده است و آن بی حقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ
قدر را ببهانه خون گوهرشاد بیگم که کدبانوی دولت برای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانید و
مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است از
سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر و از سلطان مراد میرزا و سلطان
ولد میرزا الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر و ولادت آن والا
نژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بوده سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را
اتالیق کرده رخصت فرموده بودند بعد از آن بجهت طوی از دره گز گردانیده بردند و پس از انجام جشن ولایت
اندجان و بخت او حد بایشان داده اند و امرا و ابواب مقرر ساخته تیمورتاش بیگ را اتالیق گردانیده بولایت
مذکور فرستادند و سبب آنکه این ناحیت بایشان کرار شد فرزندان بودند غایت بشدت فرط توجه در نگاهداشت
ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی مفرد
بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی با آن والا حضرت عنایت کردند
آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان
نشست و در میان ولایت ما و دشت قپچاق سد شدید شد و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود و اهل قپچاق نتوانستند
که سر بغی و عناد برآرند و دست فتنه و فساد بگشایند و ما بفراغ خاطر کمر همت در جهانگشایی بستیم و این شایسته
تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بدان حدود نشد
و یونس خان هرچند تدبیر انگیخت بر آن ولایت دست نیافت و جمعیت املک خدشه آسیبی و تفرقه آشوبی

رسید آن زنده بلند بخت نکته سنج وسخن گستر بود وتوجه تمام بارباب شعر داشت وطبعش در نظم موافق بود
اما پروای شعر گفتن نداشت وغالب اوقات بکتب منظوم وتواریخ توجه میفرمود ودر ملازمت او اکثری
شاهنامه میخواندند وبغایت خوش صحبت وشگفته پیشانی ونیک محاوره بود وابیات مناسب محل از کلام
شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری می شد همت بلند از لوحه حال او می تافت وجلال اقبال از جبهه جا
وجلال او هویدا بود در قواعد ملک داری ورعیت پروری وآداب فرمان روایی ومعدلت گستری
درازمنه واعصار معادل ومساهم نداشت سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته وهمت را با قدرت همنشین
گردانیده مسندآرای سلطنت بود چنانچه یکبار کاروان خطای در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود
آمده بود برفی عظیم بارید وتمام کاروان را زیر کرد چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این
حادثه معلوم آن والا همت عدالت منش گشت وازوفور جمعیت آن آگاهی یافت با وجود احتیاج وقت
مطلقا التفات بدان اموال ننمود وارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراوان را ضبط کرد
باصحاب امانت وصیانت سپرد تا جمیع وارثان را از مواطن اصلی گرد آورده هر یک را بحق خود
واصل گردانید وحقوق جمیع اشخاص وافراد بمرکز خود قرار یافت همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت
درویشان خداشناس متوجه بود ودریوزه همت از دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت
پناه هدایت انتباه ناصرالدین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند وبعد از پدر عالیمقدار در اندجان
که پای تخت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت گشت تاشکند وشاهرخیه هم در تصرف آن والا
شکوه بود چند نوبت لشکر بر سمرقند کشید وچند بار یونس خان را در یورت چغتای خان والوس مغل خان
بود ونسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد ودر هر بار که می آورد ولایتی عطا میفرمود باز
بتقریبات بمغلستان میرفت در نوبت آخر تاشکند را باو داد وتا ایام تاریخ نهصد وهشت ولایت
تاشکند وشاهرخیه در تصرف فرمان روایان چغتای بود وخانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس
خان تعلق داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر شیخ میرزا والی سمرقند وسلطان محمود خان مذکور باهم
سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا واز طرف شمال سلطان
محمود خان آمد درین اثنا قضیه ناگزیر میرزا از کمین تقدیر بوقوع پیوست تفصیلش بطریق اجمال آنکه
اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد هفتگانه ولایت فرغانه است ومیرزا عمر شیخ از پای تخت خود



ساخته بودند واین شهر بر جری عظیم واقع شده عمارات انها بر سر جر است بحسب سرنوشت بتاریخ روز
دوشنبه چهارم رمضان هشتصد ونود ونه بحوالی کبوترخانه که بر یکی ازان عمارات بود نشسته تماشای کبوتران
متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد میرزا فی الحال برخاسته
یکپای را در کفش آورده بودند وفرصت پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد وآن سطح از
پای افتاد ومیرزا بحسب صورت قدم در حضیض سفلی نهاد وبنظر معنی ارتقا باوج علوی فرمودند سن گرامی
آن حضرت سی ونه بود وولادت مسعود در سال هشتصد وشصت بود در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از
اقلیم پنجم است ودر کناره معموره عالم واقع شرقی آن کاشغر وغربی آن سمرقند وجنوبی آن کوهستان
سرحد بدخشان وشمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بوده مثل المالیغ والماتو ویانگی که باترار مشهور است اما
الحال اثری از رسوم واطلال انها هم نمانده غربی او که سمرقند وخجند است کوه ندارد وغیر ازین جانب
گذار بیگانه صورت پذیر نیست ودریای سیحون که باب خجند مشهور است از میان شرق وشمال این آمده بسمت
غرب میرود واز جانب شمال خجند وجنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد واز آنجا بطرف
شمال میل کرده جانب ترکستان میرود وبهیچ دریای همراه نمیشود وپایان ترکستان در ریگستان فرو رفته
غایب میگردد ودرین ولایت هفت قصبه واقعست پنج بجانب جنوب دریای سیحون ودو بطرف شمال
او از قصبات جنوب اندجان واوش ومرغینان واسفره وخجند است واز قصبات شمال اخسی وکاسان واین
گوهر یکتای سلطنت را سه پسر وپنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر
الدین محمد بابر پادشاه بودند وبعد ازان بدو سال خوردتر جهانگیر میرزا بود وفاطمه سلطان از امرای تومان قوم
مغل وسیوم ناصر میرزا بود دو سال خوردتر از جهانگیر میرزا که او در عصمت ستش از اندجان بود وغنچه چی امید
نام واز همه دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ل
از ایشان کلان بودند دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آن پرده نشین محفه
عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نمود وباعزاز بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی فرستاد بعد از ده سال ملاقات واقع شد حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان
من ومحمدی کوکلتاش روبرو رفتیم بیگم ونزدیکان ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم بعد از مدتی بجای
آوردند دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا دو سال از حضرت فردوس مکانی خورد بود دیگر یادگار سلطان بیگم

مادرش مخدومه سلطان بیگم و قاکوز بیگم میگویند و این هردو دختر بعد از فوت عمر زا عمر شیخ متولد شده بودند
واز الوس آغا دختر خواجه حسین دختری شده بود در صغر سن رحلت نمود دختر گیتی ستانی [illegible]
پادشاه چار بالش بهشت منظر شهریار سپاه‌وی سریر علوی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آسمان
حوصله زمین وقار شیر دل اقلیم شکار عالی فر والا شکوه بیدار مغز دانش پژوه صفدر هژبر صولت رفیع
قدر قوی دولت دریا دل گوهر زاد پادشاه درویش نهاد مسندنشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیرالدین محمد
بابر پادشاه غازی که هر عنصرش مورد آثار عظیمه و شیم عالیه بود بی تعین و آزادگی با تقید علوشان و سطوت
عظمت از لایح اطوار او پرتو ظهور میداد فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه همت سکندری و فریدونی
از ناصیه احوال او می تافت ولادت مقدس آن حضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس
و صدر مطهر افتخار عفایف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت و این گوهر عمان دولت و دری
آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت معمر طیلسان دختر دویم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان
محمود خان بود و نسب عالی آن عصمت پیرایه برین نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان
بن شیرعلی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه بن تغلق تیمور خان بن السینبوغا خان بن دوا خان بن براق
خان بن میسون توا بن مواتکان بن جغتای خان بن چنگیز و مولانای حسامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف
گفته: چون در شش محرم زاد آن شه کرم ‧ تاریخ مولدش هم آمد شش محرم ‧ هرچند این تاریخ از
غرایب اتفاقات است و فکر را در آن گنجایش نیست اما غریب تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل
حساب عدد خیر است فراهم آمد و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از
از مکامن غیب میگردد و یکی از غرایب جمیع حروفش آنکه احاد و عشرات و مات آن در یک مرتبه واقع شده
و در سویت سلوک اطوار اشارت نموده بدیع دادی که چندین اسرار غیبی در ودیعت نهاده اند امثال این
بدایع در باب او روی مید هر قدوه اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی
این مسعود طالع بظهیرالدین محمد تسمیه فرموده اند چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت
منزلت لفظی و معنوی باسانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آن حضرت مقرر شد و آن حضرت اعظم و ارشد
فرزندان شیخ عمر میرزا اند در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در خطه دلگشای
اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند و القدر مشقت و تردد که در مهام تسخیر ممالک آن حضرت



را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکل و تحمل که آن حضرت
بنفس نفیس در معارک و مخاطر از خود وا داشته اند مقدور بشر نیست در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر
شیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چهار باغ اندجان کامیاب عیش بودند
روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه باندجان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان
شدند در محل رسیدن بدروازه شیرم طغای جلو آن حضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شده که بطرف
اوزکند و آن دامن کوه برد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام می آید مبادا امرا غدر نسبی
نسبت بآن حضرت اندیشیده ولایت باو مسلم دارند اگر از حرام نمکی ان مردم ولایت از دست رود
وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغایبان خود الیجه خان یا سلطان محمود خان
مقدم گرامی ارزانی دارند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را که از باریان و قدیمیان حضرت
عمر شیخ میرزا بود پیش آن حضرت فرستادند و عذر توهمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برادر دمو لب
عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمد برکاب بوس والا مشرف شد بمقدمات معقول آن حضرت را
مطمئن باطن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا
و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقا
ایراد یافته بود که سلطان محمود خان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند در بیولا بحسب نوشت
آسمانی قضیه ناگزیر واقع شد و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خورد و بزرگ بر یکرنگی و یکجهتی
اتفاق نموده بر نگاهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند و سلطان احمد میرزا اورا
تیپه و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد هرچند ایلچی فرستاده
در صلح زدند قبول نکرد چون تایید غیبی قرین حال این دودمان ابد پیوند است در اندک فرصتی و فور استحکام
قلعه و یکجهتی امرا و صاحب قدرت و سنوح و باد ار اردوی میرزا و سقط شدن اسپان و ارتشتن بتنگ آمده
از دایعهای سابق پایوس شده صلح گونه در میان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند
که سلطان محمود خان متوجه شده بود اخسی را قبل کرد و جهانگیر میرزا برادر آن حضرت و جمعی کثیر از امرای
اخلاص اندیش انجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای اخسی ترددات پسندیده کردند عاقبت
نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شد ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود بازگشت و آن

حضرت بقوت همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان را مدت یازده سال در ماوراء
النهر با سلاطین چغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی داد و نوبت شعشعهٔ صاعقه آثار و مشعل عقل بها تاب فتح
سمرقند فرموده اند یکی در سال نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده بنیروی اقبال
و لمعان شمشیر تسخیر فرموده اند دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش سیوم بعد از کشته شدن شیبک خان
در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود میخواست که اقلیم هندوستان
را کامیاب سازد و آن حضرت را در ملک هرات کامرانی و کامبخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع
ملازمان صادق است ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آنچنان ساخت که هیچ وجه بودن بآنجا
لایق ناموس دولت ندید ناگزیر بامعدودی متوجه بدخشان و کابل شده اند چون ببدخشان رسیده اند تمام
مردم سپه دولت بر حلقهٔ بی اعتدالان بود بایسنغر میرزا را شهید کرده دمیل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود
و این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت می شدند و حکام قراتی که بعبور موکب عالی آنحضرت در بدخشانات
شده بود آثار بی آزرمی و نامردمی از و بظهور آمده بود در هنگامی که چهرهٔ اعمال در آینهٔ مکافات دیده دولت
از ان بی سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام بیامده حکم فرموده اند که
از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود او پنج و شش قطار خر و شتر از مرصع آلات و طلا آلات
و دیگر انفاس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشان
فرموده متوجه کابل شدند و در ان وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل از عبد الرزاق میرزا ابن الغ بیگ
میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا که عمزادهٔ حضرت گیتی ستان فردوس مکانی می شد گرفته بود طنطنهٔ نهضت
رایات اقبال شنوده متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادران خود شاه
بیگ رخصت یافت کابل در آخر ماه ربیع الاخر سنه نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد
بعد از ان آنحضرت در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلات که از مضافات قندهار است
مفتوح گشت و از آنجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده جانب جنوب آن توجه نمودند و قبایل
افغانان سوانک و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند و مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل واقع شد فصیلهای
قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد و خانهای موضع پمغان تمام از هم ریخت سی و سه مرتبه در یک روز زمین
جنبید تا یکماه شب و روز دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیار از مردم فرو ریخت در میان پمغان



و یک فوت پارچه زمین که عرض او یک گز انداز باشد بریده تیر انداز پایان رفت و از جای بریده
چشمها پیدا شد و از استرغج تا میدان قریب شش فرسنگ باشد زمین آنچنان شکافت که بعضی از اطراف
او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد باد ها برخواست و در همین سال در هندوستان نیز
زلزلهٔ عظیم عام شد و از سوانح که شیبک خان لشکر فراهم آورده اراده توجه خراسان نمود و سلطان حسین
میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سید میر پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعای قدوم
گرامی آنحضرت فردوس مکانی فرستاد آنحضرت در محرم نهصد و دوازده بکومک او متوجه شده عزیمت
خراسان نمودند در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت فردوس مکانی
تعین حال بهتر از سابق دانسته برخلاف گنگش اهل روزگار متوجه خراسان شدند و پیشتر از آنکه موکب
عالی بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان نامعامله فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
میرزا را باتفاق بر تخت سلطنت نشانده بودند دوشنبه هشتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آن حضرت را
در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند و در
فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده و معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم
شعبان این سال متوجه دار الملک کابل شدند و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد میرزا و ملک سلطان
مهجر برلاس جمعی از مفسدان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را از بزرگی برداشته
کابل را قبل دارند و در میان مردم عوام این خبر را شایع کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت
فردوس مکانی غدری اندیشیده اند ملا بابای شاغری و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف
و احمد قاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود و بر لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه
پر تال و اسباب را به جهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت سپرده با معدودی از عقب هندوکوه که پیر بر بود بصعوبت
تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند مخالفان هر یکی از صولت صیت قدوم موکب عالی بگوشه اختفا
خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان سببی خود که باعث برا
در شدن خان میرزا بود در آمده زانوی ادب بر زمین نهاد و ملاقات فرموده اند و از روی تمکین و وقار
و بزرگ منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادری بفرزندی شفقت خود را
خاص کرده اند فرزند دیگر چه گنجایش رسیدن و چه حد مرا حکم بجدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه

بسیار آمده ام سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند برای تسلی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها
بظهور آورده اند و هنوز خواب نربوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت باشد آمدند آن حضرت
بسرعت برخواسته ایشان را دریافتند محمد حسین میرزا گرفته آوردند و آن حضرت از آنجا که معدن مروت
بودند جان بخشی نموده رخصت خراسان دادند و بعد از آن خانم خان میرزا همراه گرفته پیش آن
حضرت آوردند و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده ام اشارت چیست آن حضرت خان
میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند و بعد از آن بیرون و رفتن مخبر ساختند خان
میرزا از نهایت شرمندگی بودن بخود قرار نتوانست داد رخصت قندهار گرفت و این قضیه در [illegible]
واقع شد و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده و بحاکم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون [illegible]
برادر خورد او محاربه عظیم واقع شد و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت و آن حضرت قندهار را
بناصر میرزا که برادر خورد او جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند [illegible]
و خان میرزا بدخشان رخصت دادند و او بعد از سرگذشت زبیر راغی را کشت و حکومت بدخشان
باستقلال بحوزه تصرف او درآمد همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میسود تا آنکه در سال
نهصد و شانزده مرحمی فرستاده معروض داشت که شاهی بیگ خان را کشته اند مناسب آنست که باینجا
نهضت فرمایند بنابران در شوال این سال به نیروی توکل نهضت فرمودند با اوزبکان محاربات عظیم اند واقع
بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت عنان موکب عالی بود تا بار سیوم متصرف شهر [illegible] شدند و
ابد دولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند هشت ماه بفرمان روایی آنجا سایه گستر گشته اند و در صفر نهصد
و هژدهم در کول ملک بعبید الله خان جنگ عظیم در پیوست و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبده آسمانی چشم
زخم رسید و عنان جنیبت جهان نورد بحصار منعطف ساختند و بار دیگر باتفاق نجم بیگ برای قلعه بند و آن
بالا اوزبک نبرد قوی دست داد و نجم بیگ کشته شد و آنحضرت متوجه کابل شدند دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراء
النهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیش نهاد همت والا ساختند و چهار نوبت بتسخیر هندوستان
متوجه شده اند و بجهت سنوح دواعی مراجعت فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه ادام خیبر
چکدلیک از چپر گذشته بجم نزول اقبال نموده اند در واقعات بابری که کتابت ترکی نگاشته خامه
صدق نگار آن حضرت نوشته اند که چون از کابل شش منزل در راه کرده با ده روز رسیده شد



کم سیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرد رسیدن سیند عالم دیگر در نظر آمد گیاه
و درخت بروش دیگر و وحوش و طیور آن بطرز دیگر راه و رسم ایل و الوس بوضع دیگر حیرتی روی داد و فی
الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین درین منزل بزمین بوسی استسعاد یافت در منزل جم مجلس
کنکاش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب است بکدام گذر رسیده بگذرد و [illegible] باقی
چغانیان گذشتن سند در توقف افتاد و بجانب کهت توجه فرمودند و بعد از تاختن کهت بنکش و بنو را
تاختند و از آنجا عیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله که قصبه ایست بر کنار آب سند از توابع ملتان
رایات اقبال نزول فرمود و از آنجا بدکی نزول اجلال روی نمود و بعد از چند روز غزنین مقر موکب
دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت بار دوم موکب معلی در ماه جمادی
الاولی نهصد و سیزده از راه خورد کابل متوجه فتح هندوستان شد از نواحی مندراول بعزیمت شیوه رفته
بنا بر اتفاق رای همرهان مراجعت دست داد و از عنبر کرو نور عبور واقع شد و از گبردر جاله نشسته بار دو
ظفر قرین رسیده براه بادیج ظلال افضال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بر بالای بادیج واقع شده
تاریخ این عبور نموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم عنبی است و تا این زمان اولاد عالی نژاد
حضرت صاحب قرانی را میرزا می گفتند درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم
ماه ذی قعده این سال همایون فال بر بالای ارک ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
اتفاق افتاد چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سیوم روز دوشنبه غره محرم سال نهصد و بیست
و پنج که بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزله عظیم شد امتداد آن تا نیم ساعت بنجومی کشید و سلطان
علاء الدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شد و باندک زمانی قلعه
را بتصرف درآورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر
شیخ بود عنایت فرموده اند و خواجه مذکور را نسبت عزیزی بآنحضرت بوده است شش برادر نیکو خدمتی
جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر
خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود چون آن حضرت را یورش ولایت سواد تسخیر یوسف زئی
پیش دید ضمیر انور بود طاوس خان برادر خورد شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زئی بود دختر او را
آورده زبان عجز و انکسار گشوده عمرت علا نیز در آن مساکن و حوش روی داده بود و در اصل یورش هندوستان

نیز در ضمیر جهان کشای تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد بازگردانیدند هرچند استعداد و سرانجام سفر هندوستان
نبود امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت زدای سواد هندوستان متوجه صباح
روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردوی بازاری را بجاله گذرانده نزدیک گوت
نزول اجلال فرمودند از بهره بهت کرده جانب شمال کوهیست که اراد ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند
آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر
نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود می گفتند و دیگر
جنجوهه و بجهت ملا ساعبدالرحیم شقاولی به بهره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکنند و آنحوالی را از
خود بدولت و اقبال در شرقی بهره بر کنار آب بهت نزول فرمودند و چهار صد هزار شهرخی مال امان از بهره
گرفته بهندو بیک عنایت فرمودند سر براهی این ولایت برای زرین او اقرار گرفت و خوشحال شاه حسن بیهره
بکومک هندو بیک مقرر ساختند و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان اسکندر لودی کی...
و ششش ماه شده بود که بجای پدر فرمان دهی هندوستان میکرد فرستادند که لعنایح ارجمند نماید و دولتخان
حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاه داشته از کمال نادانی بی نیل مقصود بار فرستاد جمعه دوم ربیع الاول خبر
تولد فرزند سعادت پیوند آمد چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفاول گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام
نهادند یکشنبه پانزدهم ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندو بیک را سرانجام بهره وداع کرده خود بصوب کابل
مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر
هندو بیک از بی پروایی بهره را گذاشته به کابل آمد و تاریخ توجه نوبت چهارم در نظر نیامده و جاهانا که
دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند واز تاریخ فتح دیبالپور که بتقریب در قید سطور خواهد آمد
معلوم میشود که در نهصد و سی بوده است چون هر کاری در گرو وقت خود است جمال این مطلب در حجاب
توقف می بود و سست رای امرا و ناهمپای برادران سبب ظاهری میگشت تا بکرم مرتب پنجم بر هنمونی توفیق
ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر نهصد و سی و دو که نیر اعظم در برج قوس بود رایات انوار...
بطالع که ظلمت شکاف سواد عالمی تواند شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان
شدند میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این
یورش شد و فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد لاهور و بعضی از بلاد عظیم هندوستان در تصرف اولیای



دولت قاهره بود و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی
نصیر الدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعز بساط بوس مشرف شدند و خواجه کلان بیک
هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت و غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک
کچه کوت عبور فرموده سان واجب دیدند دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و غیران بقلم عرض
درآمد و از بالای جیلم از آب بهت عبور واقع شد و نزدیک بهلولپور از آب چناب عبور موکب عالی
اتفاق افتاد و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع برافراختند و
خاطر جهان بین برای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهلولپور آبادان سازند و درین ایام
پیوسته از مخالفان خبر رسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و
... سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب
سعادت شدند روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح
... اموال و اسباب غنیمت گرفته و کتابهای غازیخان که درین قلعه بود آوردند بعضی آنحضرت
... فرمودند و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید
که حمید خان حاکم حصار فیروزه بقدم جرأت دو سه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی
که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون را
بار او رخصت فرمودند و امیر خواجه کلان بیک و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد
العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بود چون هندو بیک و عبد
العزیز و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر اعتصام فرمودند
... که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس مفتخر شد و حضرت جهانبانی
جهانبانی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشته روز دوشنبه بیست
بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند آنحضرت حصار فیروزه را با توابع و لواحق که یک کرور
و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت
فرمودند و مطلیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بیک
لک سوار و هزار فیل از پیش می آید و نزدیک سرساوه مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه

کلان بیگ که بزبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج و شش هزار
سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بنابران روز یکشنبه هیزدهم جمادی الاخری چین تیمور
سلطان و محمد سلطان و میرزا مهدی خواجه و عادل سلطان تمام با مردم جوانغار که سلطان جنید و شاه میر
حسین و قتلق قدم بودند و از غول هم یونس علی و عبدالله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که
پای مردی نموده دست بردی بان جماعت خون گرفته نمایند و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه
جوی بتندی رفته بعد از این جنگ و کوشش بران فرقه مظفر و منصور شدند و جمعی کثیر را اسیر کردند و گروه
عظیم برق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه
عالی فرستادند و در اردوی معلی بیاسا رسیدند و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها
سامان نمایند و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را از زنجیر و چام گاو که بعوض ارغمچی ساخته
بودند با یکدیگر اتصال دهند و در میان هر دو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند تا تفنگ اندازان
بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در پنج و شش روز این مهم سامان یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی
الاخری بشهر پانی پت که رایات دولت با پنجه اقبال سایه گستر گشت و صفوف عساکر بآیین شایسته ترتیب
آمد برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و تورها که ترتیب یافته بود در پیش غول استقرار
گرفت و جوانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت سلطان ابراهیم با لشکران وشش کروهی شهر
عرصه نبرد آراسته بود و چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران
کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند تا
آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکران و فیلان پرشکوه متوجه معسکر معلی شد و حضرت گیتی ستانی
نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف آنچنان پیراستند

باسلطان ابراهیم مرزا و نبرد ... چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکنهای پیشین نماید و بکامروای تلافی
مشاق گذشته فزاید مقدمات از ترتیب هر و اسباب از سرانجام نماید از انجمله آمدن سلطان ابراهیم
بقصد پیکار و فتح آراستن حضرت گیتی ستانی است که با وجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تایید
ایزدی همراه و اقبال روزافزون در پیش بود با خاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتاح بی منت نموده بترتیب صفوف
توجه عالی فرمودند غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند بر دست راست غول که ترکان ازا غول نامند

چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش
محمد ساربان و امیر عبدالله کتابدار قرار یافتند و بر دست چپ غول که ترکان سول غول میگویند امیر خلیفه و خواجه
میر میران صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیک ترخان را
مقرر فرمودند برانغار که چنین تدبیر و فرشکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی شایستگی پذیرفت و امیر خواجه کلان
بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده
آرایش بخش رای و شمشیر بودند و جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید
برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر جان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر بهادران نامی قرار
یافتند و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگجنگ بود و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شد و در اوج بر
انغار ولی شربل و ملک قاسم بابا قشقه با مغلان به تولغمه متعین گشتند و در اوج جوانغار قراقوزی
و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و شکر بقلی مقول بتولغمه قرار یافت و چنانکه راه و رسم دلاوران
کارزار و بهادران تیغ زن بود پای استقلال در عرصه نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام
جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند نظم دلیران ستادند یا کرده سخت
ستادن در آموخت زایشان درخت

ربیعی ...

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوی تاییدات آسمانی همعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات
ازلی باعث فتوحات سترک گشته شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام
روی نمود سلطان ابراهیم نادانسته در یک گوشه بقتل رسید و جمعی کثیر از سپاه افغان علف تیغ قهرمان
اقبال پادشاهی شدند و این قوافل شهرستان عدم بیدرقه سپاه منصور و مشعل تیغ جهان گشای تیره لگاه فنا پیوستند
و قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج و شش هزار کس کشته افتاده بودند آفتاب
عالمتاب بیک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعه رایات اقبال شعلهافروز نبرد شد و آغاز مصادمه
و مقاتله اتفاق افتاد و نیم روز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این فتح بزرگ که
کارنامه اقبال است چگونه در حوصله بیان گنجد و خردمند قادر سخن بچه آیین از عهده تقریر برآید که از وسعت آباد
اندیشه بیرون است در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان را در تصرف داشت ملوک
ممالک سمرقند و دارالمرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند و سپاه گران او از یک لک بیش بود و هندوستان

یکی روای باستقلال نداشت رایان وراجها جابجا پای ثبات افشرده بایکدیگر اتفاق نداشتند و وقت
وسلطان شهاب الدین غوری باصد وپنج هزار سوار جوشن پوش برگستوان دار تسخیر هند امده است دران و
نیز درین سواد اعظم یک فرمان روای که مستقل توان گفت نبود وخراسان راا اگرچه برادرِ او سلطان غیاث الدین
داشت از گفته او بیرون نبوده حضرت صاحب قرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصه یانه بعرض سپاه
فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول لیبال انحضرت که جای ایستادن نوکر است
شش فرسخ بوده همچنین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکنند
پس سوای نوکر نوکر هفتاد و دو هزار سوار بوده باشد و عرضش که محل نوکر نوکر است ایستادن دو گروه
بوده ومخالف ایشان ملوخان ده هزار سوار وصد وپنجاه فیل داشته است وبااین حالت از اردوی
ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشناک بوده اند وانحضرت دغدغه در سپاه
خود تفرس فرموده از بعضی کوته اندیشان کم همت حرفهای نامناسب شنیده و به نیروی همت خدوانه
بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت پیش روی لشکر
منصور حصار ساختند و در پیش آن خندق کندند و از پس آن از قسم گاو وگاومیش بسیار مقابل یکدیگر
داشتند گردنهای ایشان را بجرم گاو بستند وخار وخسک بسیار از آهن ساخته بودند مقرر شد که
پیاده روان انداخته دارند تا هنگام حمله ودر امدن فیلان بسر راه اندازند وهمراه حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی که چهارم گیتی نواران هندوستان بود در فتح بزرگ که از جلایل عطیات والای ایزدیست
از سپاهی وغیر آن از دوازده هزار سوار زیاده نبود وعجیب اکثر ولایات حضرت بدخشان وقندهار وکابل
بود واز آن ولایات فایده معتد بها نمیشد که مدد لشکر توانند بود بلکه در محافظت بعضی از سرحدها
بجهت دفع مخالفان ودیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می شد وباعث سلطان ابراهیم که نزدیک یک
لک سوار وهزار فیل جنگی داشت واز بهره تا بهار در تحت تصرف او بود وحکومت خلاصه ممالک هندوستان
بی مخالفی ومنازعی بر نهج استقلال مینمود بمحض توفیق غیبی وفرط تایید آسمانی اینکار شگرف از پیش برده اند
کارشناسان فراخ حوصله ازنخستین واذین این کارنامه ادوار عاجز اند آری ذات مقدس که حامل نور جهانبان
اوزو حضرت شاهنشاهی است اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد وبالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی از طلوع انوار فتح آینه پیشانی را بخاک سجده شکر جلا بخشیده عالمیان را با نعام عام صلا داده وداولیا



دولت قاهره در اطراف واکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند وکاری که بر همم عالیه سلاطین کشورکشای
که بنیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده اند فروتی توانند کرد فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است
که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصه سرهند واقع شده است چنانچه بشرح وبسط رقم زده کلک
بیان خواهد شد که بابیست هزار کس ازمثل سلطان سکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان
فرموده اند وازین بدیع تر کارنامه اقبال جهان ارای حضرت ظل اللهیست که بتاییدات ایزدی هندوستان را
باندک مردمی از دست چندین سران گردن کش چنان برآورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لالست
چنانچه محلی ازان در جای خود رقم پذیر خواهد شد نظم کرم بخت امیدواری دهد ¤ فلک فرصت وقت یاری دهد ¤
بگرمی هنگامه راستان ¤ طرازم همه داستان داستان ¤ درین جدول زر بایندگان ¤ کشم نقشی از بهر
آیندگان ¤ در همان روز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی وامیر خواجه کلان بیگ
وامیر محمد کوکلتاش وامیر یونس علی وامیر شاه منصور برلاس وامیر عبدالله کتابدار وامیر ولی خازن بایلغار بصوب
دار الملک آگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند واهل شهر را که از
ودایع ایزدی اند باعث انوار معدلت اطمینان بخشیده وسید مهدی خواجه ومحمد سلطان میرزا وعادل سلطان
وامیر جنید برلاس وامیر قتلق قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین ودفاین انجا را پاس داشته رعایا
وسکنه آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی استمالت نمایند وهمدران روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان
اقبال روانه کابل وبدخشان وقندهار ساختند وخود بدولت وسعادت روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور
در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده وآدینه بیست ویکم شهر مذکور بدار السلطنه آگره چتر اقبال برافراشته
ظلمت زدای آن سواد رونق بخش آن فضای شدند وجمیع خرد وبزرگ ممالک هندوستان از امواج و
عواطف نظر اختصاص یافتند واز شمول عطوفت والا والده واولاد واتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته
اموال وخزاین خاصه ایشان را بدیشان مرحمت فرمودند واضافه آن هفت لک تنکه سور غال از کمن اشتاق بوالده
او مقرر شد وهمچنین اقربای او بروات ووظایف وادرارات پادشاهانه کامیاب شدند وعالم پراکنده را
جمعیتی تازه وآرامشی شایسته روی داد وحضرت جهانبانی جنت آشیانی که پیشتر بدار السلطنه آگره نزول
اجلال فرموده بودند الماسی که هشت مثقال وزن داشت وانجمن مبصران جوهرشناس بهای آن نصف خرج
روزمره ربع مسکون بود ومیگفتند که این الماس از ذخایر سلطان علاء الدین بود که از اولاد بکرمان جیت راجه گوالیار

بدست او آمده بود پیشکش کردند و حضرت گیتی ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان
عطا فرمودند روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین که آورده چندین
سلاطین بود نمود هفتاد لک تنکه سکندری بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مکرمت شد و کچنانه
خزینه ای که بی تحقیق محتویات او نمایند اضافه انعام فرمودند امرا را بتفاوت مراتب و درجات مناصب
از ده لک تنکه نقد بخشیدند و تمامی یکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و
انعامات اختصاص یافتند و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند و هیچ
کس از اردوی معلی تا اردوی بازاری از نصیبه وافری بهره نماند و جهت دوحات ریاض کامگاری که در
کابل و بدخشان و قندهار بودند به ترتیب تفصیل از نقد و جنس رسم ارمغانی جدا ساختند چنانچه بکامران میرزا
هفده لک تنکه و بمحمد زمان میرزا پانزده لک تنکه و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات
حرم عصمت و درای آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان غایب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه
و اقمشه نادره و زر سرخ و سفید مقرر کردانیدند و برای جمیع منتسبان و دودمان معلی و منتظران عواطف پادشاهی
که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند و بمشاهد مقدسه و مزارات
متبرکه خراسان و سمرقند و دیگر جدود و نذور و هدایا ارسال داشتند و فرمان شد که بتمامی متوطنان کابل
وصده و ورسک و خوست بدخشان از مرد و زن و خرد و بزرگ یکشاهرخی رسانیدند چنانچه جمیع طوایف
خواص و عوام از خوان احسان آن حضرت بهره مند شدند نظم زافشاندن دست گوهر نثار ٭٭ بساطی نو انگیخت
در روزگار ٭٭ خوشست ارمغانی که آید ز دور که مه بر زمین ریزد از چرخ نور ٭٭ و مقرر است که دادار جهان
آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برگزیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد تا از روی
قول و فعل در چنین حالت مردانهای به ثبات پای و دوربینی در خواطر همگنان جلوه گر آید از آن جمله این سانحه
غرابت انتمااست که با وجود فتح جهان و بخشش چنین قلت مجانست علت عدم موالفت اهل هند گشت و سپاهی
و رعیت از اختلاط اجتناب می نمود اگرچه دهلی و آگره در حیطه تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را
مخالفان داشتند و قلعههای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل قاسم سنبلی داشت و در تصرف
بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمی افراخته
و دهولپور را محمد زیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد و حصار گوالیار را تاتار خان سارنگخانی استحکام



داده بود و رابری را حسین خان نوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالمخان محافظت می نمود و مهاون را
که متصل بآگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت و قنوج و سایر بلاد که آن طرف
گنگ واقع شده اند در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان نوحانی و معروف فرملی که با سلطان
ابراهیم نیز منازعت و مخالفت داشتند و بعد از واقعه سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را
قابض شده یک دو کوچ پیش آمده و بهار خان پسر دریا خان را پادشاه برداشته سلطان محمد لقب
کرده بودند و درین سال که عرصه آگره مخیم سرادقات اقبال شد از افراط گرمی هوا و شایبه سموم و با ضمیمه
کوته حوصلهای اردوی معلی گشت و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور اسباب خلاف
و ناسازگاری هوا و ناروائی راهها و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد
و کار بر خلایق دشوار شد اکثر امرا قرار بر انتقال از هندوستان و کابل و آن حدود دادند و یکه جوانان
بسیاری ترک این ممالک گفته بی رخصت رفتند اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیر ملایم
در حضور و غیبت می گفتند و بعبارات و اشارات مقدمهایی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند
اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند
تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشم داشت دیگر بود حرکات بیهوده کهنه عملان و کار
بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و عجب تر آنکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک
و مراتب خصوصا درین یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه می گفت رای او گشته و طراز او دیگر
گون شد از همه بیشتر چه بتصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آن حضرت اعیان دولت
و ارکان مملکت را طلب داشته انواع نصایح خردپسند که طغرای منشور سعادت تواند بود فرمودند و
مخطورات ایشان که متضمن چندین محظورات بود از پرده خفا بیرون دادند و مکرر بر زبان راندند
که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم و باندک تنگی کلفتی که روی دهد از دست دهیم
نه رسم جهانگیران عالم و نه آیین سایر هوش پذیران دولتمند است شادی و غم فراخی و تنگی باهم می باشد
چون این همه محنت صورت بنهایت انجامیده یقین که راحت سهولت بمقدار آن روی خواهد نمود باید که
اعتصام بحبل متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنهای شورانگیز و اهه او آنگوییده هر که میل رفتن ولایت
داشته باشد و خواهد که جوهر حقیقی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود تا که بهرت والا که موید ایزدیست

کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبر قبول نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند سخن پادشاهان پادشاه سخنان است و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند و خواجه کلان را که برفتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت انجو و فرمودند و ارمغانی و سوغات که بجهت شاهزادهای کامکار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند همراه او کردانیدند و غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شد و در هندوستان هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند و میرمیران نیز رخصت کابل یافت و در روز پنجشنبه ذی حجه خواجه مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد و از صحایف بینات پیداست هر نیکو اندیشه اقبال مند که کار را بمشورت خرد خورده دان نماید هر آینه بخوبترین وجهی بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود و مرات این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی است که در چنین تدبیر که اهل سپاهی دفرونی مخالف توسل همت کشورکشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده روی توجه برکشید و کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستانست مستقر سریر خلافت فرمودند و نیروی تدبیر و سجاعت و فروغ داد و دهش انتظام اشتات این ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند از آن جمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و تا سه هزار کس نامی را وسیله شده بعتبه علیه آورد و هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت دیگر فیروز خان و شیخ بایزید و محمود خان نوحانی و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند شرف خدمت دریافته بمقصد فایز گشتند فیروز خان از جونپور یک کرور سکه جهری جاگیر مقرر شد و شیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت و بمحمود خان از غازی پور نود لک تنکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه تنخواه شد در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایسته دولت ابد پیوند باشد آماده گشت و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دارالخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند و داد خوشدلی داده گنجینه انعام در دامن عامه خلق ریختند و ولایت سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار فیروزه که سابقا بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود ساختند و بوکالت آن حضرت امیر هندو بیک بحکومت انجو نامزد شد و چون بمن آمده محاصره قلعه سنبل نموده بود امیر مذکور و کته بیک و ملک قاسم



و با بابا قشقه با برادران و ملا اپاق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند و جمعی که پیش لشکر ظفر قرین میرفتند بمن بجنگ پیش آمد و شکست خورد و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید

التماس نمودن حضرت جهانبانی از حضرت گیتی ستانی و گرفتن یورش شرقی را به برادران اخلاص توأمان

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دارالخلافه آگره کامیاب و کامبخش بوده خاطر جهان کشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نضارت بانبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشت و هنگام جلوه کشورکشایان و جولان بادپایان درآمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلادت منش که در بساط حضور بودند حرف یورش شرق رویه بجهت دفع نوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند با عزم رویه بجانب رانا سانکا و استیصال او که بس قوی شده بود و بتازگی حصار کهندار را بقبض خود درآورده کلاه گوشه نخوت کج می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند و بعد از کنگاش با امرای عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکوخدمتی میزد و ازین که چندگاه عرضداشت او نیامد و قلعه کهندار را از حسن ولد مکن که هنوز بسعادت زمین بوس مشرف نشده گرفته نادولتخواهی او مشخص میشود بالفعل بجانب او نباید شتافت مردم کاروان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت کار او دفع نوحانیان را مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد رای جهان آرای چنان اقتضا نمود که بنفس نفیس خود متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این اگر بعهده من مقرر شود امید چنانست که باقتضای اقبال روزافزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد آن حضرت این التماس بغایت پسندیده آمد و شگفتگی روی دل دیگر پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی باین لایق مطابق همت باقدام این خدمت بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله و امیر ولی و امیر جان بیک و میر قلی و امیر شاه حسین که بتسخیر دهولپور و آن حدود تعین شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سر بیانه روند در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند و کابلی احمد قاسم بقدغن مامور شد که اهل اردو در قصبه چندوار معسکر و لای

آن حضرت رسانند و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی
جنگجنگ و عبد العزیز میراخور با سایر عساکر که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می افراخت
متعین بودند نیز در ملازمت آن حضرت مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذی قعده ببساط سعادت قرین از دار
الخلافه آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند و ازانجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند و تقارب بهار فتح
و فیروزی و نسایم مرغزار نصرت و اقبال بر وزیدن گرفت نصیر خان که در جاجمو لشکری فراهم آورده نشسته
بود از پانزده کروهی رایات نصرت اقران فرار نمود و از آب گنگ گذشته بولایت خرید در آمد و مولک علی
نیز روی توجه بخرید آورد و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت
و جونپور و آن حدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک ستانی و ملک داری بنور عقل پیر
و قوت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح خان سروانی که از امرای بزرگ
هندوستان بود و پدرش از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت بشرف ملازمت حضرت
جهانبانی پیوست و او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند
و او بتارک سعادت شتافته بعنایت خسروانه خلعت افتخار دربر گرفت و مواجب پدرش مقرر شد و یک
کرور و شش لک تنکه زیاده از آن تنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر
سرافراز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند و محمود خان پسرش بدوام ملازمت
سرافرازی یافت و حضرت گیتی ستانی در دار الخلافه آگره بصورت و معنی کامکار و کامبخش بودند
تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت
جهانبانی فرزندی گرامی شرف ولادت یافته حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند و ولادتش در
بیست و سیوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود و در نهصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عاطفت مو[illegible]
پادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود کرد ذکر [illegible] و [illegible] سعادت [illegible] و خبر [illegible]
وصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر
شد که جونپور را ببعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا لشکری
گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است و این خدمت محمد علی ولد مهتر حیدر
رکابدار متعین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین



بوس نمود و قلعه بیانه را با اولیای دولت قاهره سپرد و تاتار خان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف
آستان بوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبه جلالت سپرده اختیار ملازمت
نمود و هر کدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از صوادم حوادث ایمن گشتند
و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور سلطان ابراهیم بوسیله باورچیان قصدی کرده بود بخیر گذشت
و بداندیشان را این خیال خام ناگوار افتاد و بسزا رسیدند چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید
شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت یا
فتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت
شدند و شیخ بایزید را با دوده تعیین فرمودند بنا بر آنکه عالمخان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح
و یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود و در مرور عساکر منصور را بصوب کالپی انداختند و بمقدمات امید و بیم
او را در سلک بندگان در آورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت
مسعود روز یکشنبه سیوم شهر ربیع الثانی در چارباغ دار الخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و بتازگی
ترتیب یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و درین
روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتقبیل اکرام مفتخر گشت و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه
که در بیانه بود عرایض می آمد و از شورش رانا سانگا و پای جرأت نهادن او بهر کار خبر می رسید نهضت نمودن
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برایات [illegible] و [illegible] دولتمندی که فرمود الا را که ایزد جهان آرا تاج
سلطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدای اهتمام نماید
هرآینه نقد آرزوی او در کنار او نهند و کار او از اندیشه مختصر عادیان روزگار برتر ساخته کامیاب
دین و دنیا گردانند و نمونه این امر بدیع حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانیست که هر چند
دولت افزود هوشمندی زیاده شد و هر چند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت
پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملک داری بسر موی
از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند و در بولا که رانا سانگا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای حکومت
در دماغ او پیچیده و خودپرستی آغاز کرده پا از دایره اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری پیش
آمد آنحضرت همچنان عنایت خاص ایزدی را حصار خود ساخته از هجوم عام اندیشه نکرده براه نداده متوجه دفع

آن سیه‌بخت پریشان روزگار شدند و روز دوشنبه نهم جمادی الاولی بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه
آگره کوچ فرموده در نواحی شهر سرادقات عظمت منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که این سیه روزگار با
لشکری گران حوالهٔ بیانه را تاخته است و جمعی از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته
اند و سنگر خان جنجوهه بشهادت رسیده است و امیر کته بیگ زخمی است و درین منزل چهار روز توقف
نموده روز پنجم نهضت فرموده در عرصهٔ مندهاگر که در میان آگره و سیکری است نزول اجلال اتفاق افتاد و
در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبی بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند در غیر قصبهٔ سیکری که بعد از
ادای شکر این فتح حضرت گیتی‌ستانی از انجا ساخته شکری بشین منقوط نام فرموده اند و الحال همین
دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور بخش دلهاست مشهور است ای دیگر نشان نمیدهند
دور نباشد که لشکر مخالف سبقت نموده این آب را متصرف شود بنابرین اندیشهٔ صایب روز دیگر باآیین
عظمت متوجه فتحپور شدند و امیر درویش محمد ساربان را بجهت تعیین جای دولتخانه پیشتر فرستادند
امیر مذکور در نواحی کول فتحپور که غدیریست پهناور و آبگیریست دریاصفت جای شایسته قرار داد و
آن عرصهٔ دلکش مخیم سرادقات فتح و نصرت شد و از انجا بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند
شتافتند و بیک میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاصهٔ خود را جهت زبانگیری فرستادند بیگاه
فرستادها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از ایشان در یک کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت
مابین هژده کروه باشد و درین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا که در بیانه بودند آمده
بدولت آستان بوسی سربلند شدند درین ایام هر روز میانهٔ قراولان چپقلشها میشد و بهادران کار
طلب داد دست برد داده مورد آفرین بادشاهی می‌شدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری نهصد
و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه حوالی کوهی که در دو کروهی مخالفان مخیم سرادقات اجلال بود رانا سانگا
بالشکر گران قدم پیش نهاد و آنحضرت در واقعات خود در قوم کلک بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان
که یک ولایت را صد سوار و کروری را ده هزار سوار اعتبار میکنند ولایت رانا سانگا بده کرور رسیده بود
که جای یک لک سوار باشد و بسیاری سران و سرداران نامور که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان بتبعیت و امداد او نکرده
فرمان برداری او نموده همه لشکر او شده بودند چنانچه سلهدی حاکم رای سین و سارنگپور و غیران سی هزار سوار
را ولایت داشت و راول اودی سنگه باگری دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار سوار و [illegible]



هفت هزار سوار و ستروی کیچی شش هزار سوار حاکم چندیل و بیرم دیو حاکم میرته چهار هزار سوار و برسنگ دیو چوهان
چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری اسلاف ده هزار سوار
را با خود همراه ساخته بود که مجموع جمعیت کرده مخالف بدو لک و یک هزار سوار رسیده بود و چون آمدن مخالفان
بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت ماثر اشتغال فرمودند موکب خاص بادشاهی در غول متمکن شد
و دست راست غول چین تیمور سلطان میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور
برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شد
و بر دست چپ غول علاءالدین بن سلطان لودی و بهلول لودی و شیخ زین خافی و امیر محب
علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیک برادر قوچ بیک و شیرافکن ولد قوچ بیک و ارایش
خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و برانغار بوجود دولت
پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد و در یمین نصرت قرین حضرت جهانبانی قاسم حسین سلطان
و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیک قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیک اردو شاه و ولی خان
قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهور آیین
تعیین شدند و بر یسار ظفر قرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار
نامزد گشتند و در برانغار امرای هندوستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ
گهورن بآداب خدمت قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا
و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میراخور و محمد علی جنگجنگ و قتلق قدم قراول و
شاه حسین بارکی و جان بیک اکه و از امرای هند جلال خان و کمال خان و اولاد سلطان علاءالدین
و علیخان شیخ زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلادت روزگار
کمر بندگی با خلاص کامل بستند و جهت تولقمه تردی یکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی کثیر مغول در
جانب برانغار تعیین یافتند و مومن اکه و رستم ترکمان با جماعتی از خاصان بادشاهی در طرف جوانغار
نامزد شدند و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعد اندازان گرد پیش سپاه
دولت بودند صفی از ارابه ترتیب نموده بازنجیر اتصال دادند و جهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین
علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته باستماع

احکام پادشاهی که بالهام ربانی پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود و تواچیان و یساولان را
باطراف و جوانب روانه میکرد و احکام و اوامر مطاعه در ضبط و ربط عساکر اقبال بسرداران میرسانید و چون ارکان
لشکر باین شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان معلی شد که هیچکس بحکم از محل خود حرکت ننماید
و بی رخصت قدم در میدان محاربه ننهند از روز یکپاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت نظم
شب و روز را در هم آمیختند ٭ سپاه از دو سو جنبش انگیختند ٭ دمادم برآمد ز هر دو طرف ٭
دو دریای کین برلب آورده کف ٭ سم بادپایان پولاد نعل ٭ بخون دلیران زمین کرده لعل ٭
جهاندار در موکب خاص خویش ٭ خرامنده بر کینگ رقاص خویش ٭ در برانغار و جوانغار چنان قتال
عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد جوانغار مخالف بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده
بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آوردند و تیمور حسین سلطان بحکم عالی بکومک ایشان رفت و
مردانه دست بردی نمود و مخالفان را برو داشته قریب معقب غول ایشان رسانید و چلدوی این فتح
بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی ارابهها را پیش آورد و به تفنگ و ضرب زن
ایچیان صفوف مخالف را در هم شکست که زنگ از آینه دلهای بهادران برد و وجود بسیاری از مخالفان
با خاک هلاک برابر کرده بر باد فنا داد و چون زمان زمان افواج اعدا از پی هم میرسید حضرت گیتی ستانی
نیز مردم را چیده چیده از پی هم بکومک سپاه منصور میفرستادند دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام
بیک اوزمان شد و دفعه هندو بیک قوچین مامور گشت و دفعه محمد کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید و بعد از ان
یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پی ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیگی بکومک مامور
شدند و برانغار مخالف کرات و مرات حمله بر جوانغار لشکر فیروزی اثر آوردند و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد
بعضی را به تیرباران زمین دوز میکردند و برخی را به برق شمشیر و خنجر خاکستر میساختند و مومن اتکه و رستم ترکمان
بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آیین شتافتند و ملا محمود و علی اتکه باشلیق ملازمان خواجه خلیفه بکومک ایشان رفتند
و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگجنگ و شاه حسین یارکی مغول
غانچی دست بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکومک ایشان رفتند و همه دلاوران
لشکر فیروزی جنگ که عزیمت جان فشانی کرده همت بجان ستانی بسته بودند لوای کرای کام خود از انتقام دشمن
بلند کردند و چشمه امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشتند نظم گره بر گره دست پیکان زنان ٭ زره بر زره



پشت روین تنان ٭ زهر سو سنانهای خاراگذار ٭ فرو بسته راه سلامت گذار ٭ درخشنده شمشیرهای بنفش ٭
زدیده بصیری ربود از درفش ٭ غبار زمین که بر ماه بست ٭ نفس را درون گلو راه بست ٭ و چون زمان کار
و کارزار بسیاری سپاه دشمن امتداد یافت بملازمان خاص پادشاهی که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند
فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار
نمایند بموجب اشارت والا جوانان شجاعت نهاد و دلاوران جلادت آیین چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار
خود یافته داد دلیری و دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شباشاب تیر با فلاک رسانیدند و نادر العصر علیقلی
با توابع خود در پیش غول ایستاده بود و در انداختن سنگ و ضرب زن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید
و مقارن این حال قهرمان قضا نفاذ وارد شد که ارابههای غول پیشتر روانه شوند و آن حضرت خود بدولت
و اقبال بجانب سپاه مخالف بعزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند و یکبارگی دلاوران اقبال مند حمله بر
صفوف مخالفان آوردند و در اواخر روز نایره قتال چنان اشتعال یافت میمنه و میسره سپاه نصرت قرین
میسره و میمنه لشکر خذلان نور در اربود و در انده باقلب تیره مخالفان در یک محفل فراهم آوردند و بنجوی صولت
صدمات دلاوری بران گروه پریشان روزگار تاختند که همه این تیره بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی
برگرفته بر جانب راست و چپ غول پادشاهی حمله آور شدند و خود را بغایت تنگ رسانیدند و غزات عالیه رجا بهمت
والا پای ثبات و قدم استقامت استوار داشته لطمات نبرد و صدمات مردان مرد بکار بردند و بتایید آسمانی
مجال قرار و محل ضبط نماند تا آن تیره بختان سیه روزگار بی اختیار عنان ثبات از کف و تیر گذاشته روی گریز نهادند
و ازین مصاف مردآزمای نیم جانی بسلامت بردن منت خود دانستند نسیمات فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت اثمار
وزیدن گرفت و غنچههای نصرت و تایید از اغصان توکل و تردد شکفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمه تیغ خون
آشام و تیر شاهین پرواز گشت و خون گرفته چند که بقیة السیف بودند حسارت غبار آلود ادبار ساخته خس و خاشاک
وجود خود را بجاروب هزیمت از میدان نبرد پاک رفتند و سر اسیمه چون ریگ روان گم گشته صحرای ادبار شدند
حسن خان میواتی بضرب تفنگ در گذشت و در اول ادی سکه و مانکچند چوهان و راپیند ریان و دلپت رای
و گنگو و کرمسنگ و دونگرسی و بسیاری از سرداران کلان ایشان غبار راه عدم گشتند و چندین هزار زخمی در زیر
دست و پای بادپایان لشکر اقبال پست و نابود شدند محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میراخور و علیخان و بعضی دیگر را
بتعاقب رانا سانکا تعیین فرمودند و حضرت گیتی ستانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیه علیا را

سجدات شکرگذاری حضرت باری عز اسمه که کشش دولت صوری و معنوی بار نسبت تسلسل تقدیر او بجای آورده
بنفس نفیس یک گروه از جنگ گاه مخالفان را رانده بیشتر بردند تا اکثر شب در آمد و از زور سیاه بود بر دشمنان
و شبستان عشرت بر دوستان هفت اخند از کار اعدا جمع ساخت و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند
و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بلشکرگاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی رفته بود که آن مخذول دستگیر شود
و از آن مردم که در پی گریختها نامزد شده بودند اهتمام شایسته بظهور نیامد آنحضرت میفرمودند که وقت تاراج
بود باید کس نگذاشته ما را خود بایستی رفت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را
فتح پادشاه اسلام یافت و میر کیسو از کابل نیز همین تاریخ را نوشته فرستاده بود و آنحضرت در واقعات میفرمایند
که در فتوحات سابق نیز مثل این توارد در فتح دیبالپور شده بود که وسط شهر ربیع الاول و کس تاریخ یافته بودند
چون فتحی چنین بهمت کشورکشای روی نمود تعاقب سانگا نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته
تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گهورن و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس
خان فرستادند که در میان دوآب سر فتنه برافراشته قصبه کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند
کرده چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکران شد و چون موکب عالی بدار الخلافه آگره رسید
آن شوربخت پریشان روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیر میوات
مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد و چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین
میوات است نزول اجلال شد و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت و چون این ملک نیز
داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود رفتن حضرت
جهانبانی بکابل و بدخشان و نهضت موکب جهان گشای چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت
بر ذمه سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال نهصد و هفده که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم
بر بست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مرحمت فرموده بودند و اکثر اوقات در آنجا بودند لازم
حضرت جهانبانی طراز کشورستانی و کوکب تیغ اقبال فروغ مهر اجلال عنوان مفاخر طغرای معالی مثال همایونی
قرة عیون السلطنة و الخلافة ابوالنصر نصیرالدین محمد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت
آن ممالک فرمودند و در همین زودی توجه والا بر استیصال بنی افغان که در زمان آشوب رانا لکهنو محاصره نموده
گرفته بود مصروف داشتند و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابل محمد بازو حسین و از امرای هندوستان



علیخان فرملی و ملک داد کررانی و تاتارخان خانجهان را با محمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن
بخت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گرفته و آن حضرت
در اواخر این سیر فتحپور رو باری فرموده بقدوم دارالخلافه آگره را پایه آسمانی بخشیدند و در نهصد و سی و
چهار بعد کول کوچ فرموده از اینجا بشکار سنبل توجه کاشتند و آن کوهستان و شکار را تماشا کرده بدار الخلافه
نزول اقبال فرمودند و در بیست و هشتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی
داشتند و آنحضرت برکشتی سوار شده استقبال فرمودند لوازم فتوت بجا آوردند و چون خبر متواتر
میرسید که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند و رانا نیز استعداد پیکار مینماید و رای او بار جود اسباب
سرانجام میدهد بنابرین بساعت سعادت افزا متوجه چندیری شدند و شش هفت هزار جوان جان نثار کار
گذار را همراه چین تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند و صباح چهارشنبه هفتم جمادی الاولی
فتح چندیری بروجه دلخواه نقش بست و فتح دار الحرب تاریخ این تایید الهی است و بعد از حصول این ماحول چندیری
را با احمد شاه نبیره ناصرالدین عنایت فرمودند و یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد و از بعضی ناقلان
ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا اراده طغیان نموده لشکر میکشید و چون بارج
سیداقاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از محکم ساخت و آن تیره بخت آمده محاصره نموده
شبی یکی از بزرگان او در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود چنانچه از او وحشت و دهشت آن
خواب بیدار شده لرزه بر اعضای او مستولی شده تب کرد و بهمان حال مراجعت نمود و در اثنای راه پیمانه
اجل بر و تاخت آورده ازین عرصه او را رحلت داد و عساکر فیروزی چند از آب برهان پور میگذشت
بمسامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری
آمدند و قلعه شمس آباد را از ابل محمد نیزه دار بزور گرفته اند بنابر آن عنان عزیمت بآن حدود منعطف شد
و جمعی از بهادران کار طلب را پیشتر روانه ساختند مجرد دویدن سپاهی زبان گیران پسر معروف از
قنوج گریخت و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از آب گنگ گذشته در برابر قنوج
بطرف شرقی گنگ بخیال گذر بندی نشستند رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید روز جمعه سیوم محرم سال
نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب داشته
بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه که عاشورا بود کوالیار رحیم سرادقات جلالی شد

وصبح آن تماشای عمارت راجه بکرمان جیت و ماسنگ فرموده متوجه دار الخلافه شدند پنجشنبه بیست و پنجم محرم دار
الخلافه بفر مقدم گرامی منور و سعادات شد دوشنبه نوزدهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان
آمدند و عرایض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که از جبین قدسیه یادگار طغای در خانه حضرت جهانبانی
فرزندی شد و نام الامان نهادند چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارت ناسنجیده میشد خوش نیامده و نیز
چون بی استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد رضاجوی پدر وانگاه چنین پدر پادشاه مثمر سعادات صوری
و معنویت و نارضامندی باعث صدگونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی ولهذا اگر در عالم اسباب شتافتن آن
نوباوه سلطنت را ازین جهان گذران همین نارضامندی دانستند درپیش مزاج دانان روزگار چه باشد و بالجمله
چون دار الخلافه مستقر رایات عالیات شد با ساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند با یین
شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیه ملک شرق و اطفای نایره تمرد ارباب عصیان کنکاش فرمودند و بعد از
گفت بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکری با لشکری گران متوجه شرق شود
و امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند بموجب قرار
داد شنبه هشتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند
در سیوم جمادی الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد از شکار مراجعت فرموده
بدار الخلافه نزول اقبال فرمودند و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند
درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکران اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را با خود
همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم در میانست و رسالت منشور
عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از صلح گذشته باشد تا صاف شدن هندوستان صلح گونه نمایند
دور فرمان عطوفت بنیان طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود و نوشته بودند که ان شاء الله سبحانه
چون کار هندوستان که قریب الاختتام است بانجام رسد مخلصان هواخواه کار دان فراغ حوصله
را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد این یورش جمع ساخته ها
آن حدود دلنوده منتظر موکب عالی باشند پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور
نموده متوجه شرق رویه شدند و درین اثنا ایلچیان حضرت شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار
بندگی نمودند و نوزدهم دوشنبه جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت



دریافت و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود آمده باشد و در نزدیکی کوه چیر ویران شدن
محمود خان پسر سلطان سکندر رسید و تا حد دو غازی پور شتافته به بهوجپور و بهیه نزول اقبال فرمودند
و در آنجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع
فرموده بجهت دفع شیر خان و بایزید بجانب سروار نهضت اتفاق افتاد و مخالفان با فواج قاهره جنگ
کرده شکست یافتند و آن حضرت فرید و سکندر پوربیر فرموده خاطر ازین حدود جمع ساخته بالغار متوجه
دار الخلافه آگره شدند و در اندک زمانی عرصه آن مصر اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزهت سرای مقدس
گردانیدند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی تا یکسال در بدخشان عشرت برای خاطر سعادت مظاهر
بودند ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبان گیر
شده بی اختیار عنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی
او انتساب داشت سپرده بجانب آن قبله اقبال و کعبه آمال شتافتند چنانچه در یکروز بکابل رسیدند و
میرزا کامران از قندهار به کابل آمده در عیدگاه بملاقات آن حضرت سرور استسعاد یافت و حیران شده
سبب توجه را پرسید فرمودند که اشتیاق سلطان دلکشان کشان می برد هر چند بدیده خیال جمال آن کعبه
آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن قبله اقبال را مشاهده مینمودم اما رتبه عیان را
حالتی است که بیان بکنه آن نتواند رسید و میرزا هندال از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند و از آنجا
قدم عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدار الخلافه آگره که از فرمانفرمای اورنگ پادشاهی سجده گاه سعادت
مندان روی زمین گشته بود رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند از غرایب حالات آنکه حضرت
گیتی ستانی با والده ماجده ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایات ایشان بودند که ناگاه کوکب
درخشان از مطلع بدخشان سرزده مثال نجم سعادت فروزان شد دلها گلشن و دیدها روشن گشت و
است که هر روز شهریاران را عیدیست اما امروز از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی
دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامه دولت و تاریخ عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ
رشیدی نوشته که در سال نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی متوجه هندوستان شدند و فقیرعلی را در بدخشان گذاشتند و دران ایام قرة العین سلطنت میرزا
انور برحمت ایزدی پیوسته بود و آن حضرت را ازین واقعه اندوهی عظیم روی داده مقدم گرامی حضرت

جهانبانی را تسلی بخش خاطر اشرف ساختند و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آن حضرت بهره‌مند دین
و دولت بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند و بارها بر زبان مقدس ایشان میرفت که
همیون مصاحب بی بدلیست والحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود و چون آن حضرت از
بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید خان که از خوانین کاشغرست و نسبت خویشی دارد و با
این همه بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آمده و رعایتها و تربیتها یافته بمطلب سلطان ویس و دیگر
امرای بدخشان بخیال خام خود رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان شد و پیشتر از آنکه ببدخشان
آید میرزا هندال ببدخشان رسیده قلعه ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود سعید خان سه ماه محاصره قلعه نموده بی
بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض گیتی ستانی چنان رسانید که کاشغریان بدخشان را
متصرف شدند آن حضرت جهت انتظام مهام بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معامله نا
فهمی تقاعد نمود آنحضرت بحضرت جهانبانی که با بخت جوان و دولت در حریم حضور کامیاب سعادت
بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می‌بینند ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده‌ایم
و نذر کرده‌ام که دیگر باختیار خود حرمان بر خود نه بندم و امتثال حکم اقدس را چاره نیست بنا بر آن
میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق صدور
این امر بغایت عجب نمود اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور
داشته بدخشان را بسلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارد بدهند بموقع خواهد بود و الا ما از دست ساقط کرده
میراث را بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رسد بدخشان از آسیب
بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه پیش ازین گذارش یافت و چون میرزا
سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان
شد و آن حضرت حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه که در ملازمت بودند بسنبل که جاگیر ایشان مقرر بود
رخصت فرمودند و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضه تب بر مزاج اعتدال
امتزاج ایشان طاری شد و رفته رفته بامتداد کشید حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ازین خبر جایگاه بیقرار
شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آرند و از دهلی بکشتی روانه حضور اشرف سازند تا در حضور طبیبان
حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبای دانا که در پای تخت حاضر بودند باستصواب افکار در علاج همت گمارند

دراندک

۳۲ ۳۳

در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح
نمودند مزاج از انحراف بصحت زایله رجوع نکرد و چون مرض مزمن گشت روزی طرف آب جون نشسته
باتفاق دانایان صواب‌اندیش معالجه میفرمودند و میر ابوالبقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید
که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور که اطبای صوری از معالجان عاجز ند چاره کار چنین
دیده‌اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه آلهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستانی کشورگشای
فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهتر و شریفتر از سر من همایون چیزی ندارد من خود را فدای او میسازم
ایزد جهان آفرین قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان حضرت لا بلا و الا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان به
عنایت آلهی صحت عاجل خواهند یافت و در سایه دولت آن حضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست اینحرف چرا
بر زبان اقدس میگذرانند مقصود ازانچه از بزرگان پیشین نقل افتاده است که بهترین مال دنیا تصدق نمایند
پس همان الماس بی بها که از مواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود و او را با ایشان عنایت
فرموده‌اند تصدق باید کرد فرمودند مال دنیا چه وقع دارد و عوض همایون چون تواند شد خود را
فدای او میکنم کار بر وی سخت شده و طاقت از آن گذشته که بی طاقتی او را توانم دید و این همه رنج او را
توانم تاب آورد آنگاه بخلوت مناجات درآمده شغل خاصی که این طبقه قدسیه را می‌باشد بجای آورده
سه بار بر گرد حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشتند چون دعوت ایشان باجابت پیوسته بود اثر
گرانیه در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آن حضرت شد
و در عنصر حضرت جهانبانی خفتی طاری گشت چنانکه در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات معلی صفات
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گران تر میشد تا بحدی رسید که اختلال در مزاج تزاید و
تضاعف گرفت و امارات رحلت و انتقال از وجنات احوال هویدا گشت تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت
بین ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بدست همایونی نهاده بجا
نشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایه سریر خلافت مصیر صاحب
فراش گشتند خواجه خلیفه و قنبر علی بیک و تردی بیگ و هندو بیک و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند
نصایح بلند و وصایای گرامی که سرمایه دولت ابدی و پیرایه سعادت جاودانی بود بجای آوردند و بداد
و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای آلهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و گذرانیدن

جرایم گناه کاران و رعایت خرم کار آگاهان و از پا انداختن سرکشان و ستمکاران رهنمونی فرمودند و بر زبان
اقدس راندند که خلاصه وصایای ما آنست که قصد برادران مکنید هرچند سزاوار آن گردند و الحق باین التماس
وصیت آن حضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفا از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند
چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و بتاریخ ششم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت در چهارباغی که بر لب
آب جون دار الخلافه آگره سرسبز کرده آن بهار اقبال بود ازین عالم بی وفا بدرود کردند فضلای عهد در تواریخ
و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند از انجمله مولانا شهاب معمایی این مصراع تاریخ یافت که مصراع
همایون بود وارث ملک وی ؛؛ محال است که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات همه فرقها مجملش
اگرچه اصول هشتگانه جهانبانی را که اول بخت بلند باشد دوم همت ارجمند سیوم قدرت کشورگشای چهارم
ملکداری پنجم کوشش در معموری بلاد ششم صرف نیت در رفاهیت عباد هفتم خوشدل ساختن سپاهی
هشتم ضبط ایشان از تباهی بتمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند و در فضایل مکتسبه متعارفه رسمیه روزگار نیز سرآمد
بودند و آنحضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود خصوصا در نظم ترکی و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت
و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در ان مندرج است و کتاب مثنوی که مبین نام دارد و تصنیفی است
مشهور و نزد زبان دانان این لغت بزینت تحسین مذکور رساله والدیه خواجه احرار که در وانه است آنحضرت
در سلک نظم کشیده اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار
واقع بعبارت فصیح بلیغ نوشته اند که دستور العملیست بجهت فرمان روایان عالم و قانونی است در آموختن ا...
درست فکرهای صحیح بر تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار و آن دستور العمل دولت و اقبال بموجب
حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت
فرموده بود میرزا خان خانان ابن بیرام خان بفارسی ترجمه نموده تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه
لبان رشحات سعادت فایز گردد و گنج پنهان او در نظرهای دستان دانش آشکارا شود و آنحضرت در
فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند و همچنین فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند از انجمله رباعی از زاده
طبع فیاض آنحضرت است نظم درویشان را اگرچه نه از خویشانیم ؛؛ لیک از دل و جان معتقد ایشانیم ؛؛
دورست مگوی شاهی از درویشی ؛؛ شاهیم ولی بنده درویشانیم ؛؛ و این دو مطلع از اشراقات ضمیر انورست
شعر هلاک میکنم فرقت تو دانستم ؛؛ و گرنه رفتن ازین شهر می توانستم ؛؛ تا بر زلف سیهش دل بستم



از پریشانی عالم رستم ؛؛ و آن حضرت را در عوض رسایل شریفست و از انجمله کتابیست مفصل که شرح فن تواند بود
و از آن حضرت چهار فرزند سلطنت بودند و سه دختر بلند اختر ماندند اول حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد
همایون پادشاه دوم کامران میرزا سیوم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا و صبایا قدسیات
گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلبدن بیگم این هر سه از یک والده اند و از اجله اهل صحبت و ارباب قربت و اصحاب
کمال که در بساط عزت حضرت فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند یکی میر ابو البقاست که در علم
پایه بلند داشت و دیگر شیخ زین صدر نبیره شیخ زین الدین خوافی بود و اسطه علوم متعارفه ورزیده بود و حدت
طبع داشت و دیگر از نظم و انشا آگاه بود و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت و در ایام دولت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود و دیگر شیخ ابو الوجد فارغی خال شیخ زین خوش صحبت
و خوش طبع بود و شعری میگفت دیگر سلطان محمد کوسه لطیف طبع و شعر شناس بود و از مصاحبان میر علیشیر
و در ملازمت معزز زیست و دیگر مولانا شهاب الدین معمایی حیرتی تخلص از علم و فضل و شعر نصیبت
وافر داشت دیگر مولانا یوسفی طبیب او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و همیت دست
دم ند توجه ممتاز بود و دیگر سرو داعی کهنه شاعر متعین بود بفارسی و ترکی شعر میگفت دیگر ملا بقایی بود
در شعر سلیقه درست داشت در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته است دیگر خواجه نظام الدین
علی خلیفه در قدم خدمت و حرمت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت
از فضایل و کمالات خصوصا طب بهره مند بود دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصر الدین خواجه احرار
بود در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود دیگر خواند میر مورخ
و او فاضل و خوش صحبت بوده تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا
و غیره دارد دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ و اهل نشست بود بسنجیده اطوار و شایستگی فضایل ممتاز
بود برادرش کیچک خواجه مهردار معتمد خاص و اهل نشست بود و دیگر سلطان محمد دولدای از امرای بزرگ
بود و اخلاق پسندیده داشت چون مقصود ازین دفتر شرف نامه احوال سلسله علیه حضرت شاهنشاهیست از احوال
سایر باز مانده شروع در احوال قدسی حضرت جهانبانی جنت آشیانی می پردازد و با تمام
احوال این بزرگان خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین و دنیا و مدلول صورت و معنی میسازد حضرت جهانبانی
نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی مظهر کرامات عالی مصدر الهامات متعالی

رافع سریر خلافت علمی ناصب لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک ستان مسندنشین سعادت نشان موسس
قوانین نصفت وعدالت مرتب براهین عظمت وجلالت منبع عیون رافت واحسان مورد انهار علم وعرفان
ابر مدار صفت وصفا بحر مواج فتوت ووفا حق گزین حقیقت شناس کثرت آیین وحدت اساس هم پادشاه
درویش نصاب هم درویش بادشاه خطاب چنین برای نظام دین ودنی تخلبند بهار صورت ومعنی کرسی گره
اسرار ابدی وازلی عصاده اصطرلاب حکمت علمی وعملی درصعاب ریاضت ومسایل افاضت افلاطون یونانی
در فنون حکمت ومسالک همت اسکندر ثانی گوهر هفت دریا وفروغ چهار گوهر مطلع انوار اعظم ومشرق سعد اکبر
همای آسمان بال اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی انار الله برهانه سبحان الله
گویا نفس قدسی ونور قدوسی نقاب بشری وجلباب عنصری انداخته بودند میدان عبارت در تکاپوی مدایحش
شکست وجولان اشارت ازشهرستان مناقبش ونسک در فرسنگ سد لنگ که نزدیک شد که بی اختیار دست
ازسلسله علیه باز داشته در دامن مقصود حقیقی اویزم شروع مجملی از وقایع بدایع حضرت جهانبانی جنت آشیانی
مینمایم که هم مقدمه نزدیک مقصد ودرین صحت وهم شرح احوال پیر وپادشاه مرا متضمن هم غذای مجاز نیست
این خدیو آلهی را پرده کشایی کرده تشنه دلان دانایی را از زلال معرفت سیراب میسازم وهم خود را تشنه
جگر بساحل دریای شرح شمایل قدسیه این کامل الذات نزدیک میکردانم حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر
فرد کجا از مثل منی آید ثناگوی او مثل تنی می باید های های ان گوهر یکتای دریای معرفت را مثل کجاست
سخن خود را آبی میدهم وبرای خود کاری میکنم دل را اشنای معرفت میسازم وزبان را جلای معنی می بخشم
ای جویای دریافت سوانح اگاه باش وپذیرای سخن شو که ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت
اشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذی قعده نهصد وسیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت قدسی
قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شد وآن عفت از دودمان اعیان واشراف اساس
اند وبسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند وازبعضی ثقات شنیده شد که چنانچه نسب والای
والده ماجده حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد آن قدسی قباب نیز بهمان سلسله مقدسه
منتهی میشود وحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی که به پرسش فرزان سلطان حسین میرزا نزول اقبال ارزانی
داشتند آن عصمت قباب را در حباله عقد در آورده بودند ومولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان
همایون خان یافته وشاه فیروز قدر وپادشاه صف شکن وکله خوش باد نیز تاریخ این زمان سعادت آن مولود

که افاضل عصر یافته اند وخواجه کلان سامانی گفته ** سال مولود همیونش هشت ** زادک الله تعالی قدرا ** برده ام
یک الف از تاریخش ** تا کشم میل دو چشم بدرا ** جلوس آن حضرت بر سریر فرمان دهی نهم جمادی الاولی نهصد وسی
وهفت در دار الخلافه اگره بوده است خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده وبعد از چند روز میر دریا فرموده اند
وسفاین طرب در بحر شوق در آورده یک کشتی پر از زر دران روز انعام کرده اند وباین زر بخشی بنای دولت را
اساس از زین نهاده اری کسی اگه فرمان روای جهان گرداند اول اورا دهش باد وکرامت فرماید **نظم**
نه هر دمی سرفرازی کند ** سر آن شد که مردم نوازی کند ** دو وام را شیراز ان گشت شاه **
که مهمان نواز است درویش کاه ** ویکی از فضلای تاریخ تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته واز بدایت
حال تا هنگام سریر آرای که سن اشرف بیست وچهار رسیده بود آثار بختیاری وکامکاری از ناصیه
اقبالش پیدا وانوار سری وسروری از لایحه مجد وجلالش هویدا بود وچگونه شعشعه بزرگی وبزرگ منشی
از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی وخازن کنج معارف آلهی بودند وهمین نور بود که
در فتوحات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهور داشت وهمین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری
حضرت جهانبانی صاحبقرانی جلوه گر شد وهمین نور بود که از صدف بحر عفت النقوا در نقاب موالید از
اصداف شاهوار نمودار گشت وهمین نور بود که بروشنایی آن امرخان دولت ارای شد وهمین نور بود که
از آدم تا نوح باندازه استعداد ونور افزای بود واسرار مواطن این نور وآثار عجایب این از دایره حصر واحصی
بیرونست هرکس الوقت شناخت کنه معانی بیت وقدرت دریافت این دقایق نی وبجملا حضرت جهانبانی
همیزوی این نور ایزدی که دهور واعصار بروش خاص لباسی مخصوص پوشیده جان افروز بود وفر دولت که
بظهور اعلی رسد چنانچه فر بزرگیهای صوری ومعنی از اشتقاق پیشانی نورانی آن حضرت پرتو ظهور دارد و
کمال جنانهای نهایت بجاعت در ذات مقدس فراهم آمده همگی همت عالی مصروف رضاجویی پدر بزرگوار
سپهر مقدار داشتند وفرط شجاعت را بکمال تمکین ووقار بوند داده بودند وباین بزرگی وبزرگ منشی
نگاهی بخود نینداختند وخود را درمیان ندیدند ولهذا این بیت درست همت بلند بهر کاری که متوجه شدند
وبهر خدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند ودر تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت ودولت را با شفقت
ومرحمت جمع ساخته جهان ارای بودند در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر وسهیم نداشتند با
صولت سکندر دانش ارسطو در ذات عالی صفات فراهم آمده بود وچون در متابعت مراسم وصیت تقسیم

ملکت صوری پرداختند غایت عدالت کار فرمودند و کمال انصاف بلکه وفور تفضل و احسان به جای آوردند و بموز
بکمالات معنوی که سلطنت حقیقی همان تواند بود و آن محض عطیهٔ الٰهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت
داشت که هیچیک از اخوان را از نعیم آن موائد میراث بهره نرسیده و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب عنایات
فرمودند محال جاگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد و سرکار سنبل میرزا عسکری اختصاص یافت و سرکار الور
بمیرزا هندال کرامت فرمودند و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند و با تدبیر درست دلهای جمیع ارکان
و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر منصوره در قید اطاعت و انقیاد آوردند و هر کس که دم مخالفت میزد مثل محمد
زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی بوده
بدامادی آنحضرت مشرف بود از کوته نظری و ناقص بینی آستین منازعت می افشاند کمر خدمتکاری رمیان موافقت
بست و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج و شش ماه بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب بکماه
آن قلعه را محاصره داشتند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا
با دیگر اسباب پیشکش فرستاد و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری داشته بخشیدند و از انجا علم مراجعت
افراشته متوجه قلعه چنار شدند و افواج گیتی ستان آمده بمحاصره آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعه
ملک اساس در تصرف سلطان ابراهیم و از جانب او جمال خان و خاصه خیل سارنگخانی بحراست آن اشتغال
داشت بعد از قضیهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال خان از بد اندیشی لبریز شد نابرخوردار او
پر شد شیر خان بفسون و فسانه کوچ او را که لاد ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود
بزنی خواست و باین حیله انچنین قلعهٔ عالی را بدست آورد و شیر خان چون از آمدن افواج جهان کشا
اگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاردان
را فرستاده در گزارش سخن سرا شد آنحضرت زمانه سازی فرموده سخن او را بموقف قبول داشتند
و او عبد الرشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاده تا از صدمات مواکب پادشاهی
محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد و این پسر پیوسته در ملازمت بوده دایم خدمت
کردی و در هنگامی که رایات جهان کشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بیسعادت
از موکب همایون گریخت و در نهصد و سی و نه که بین و بایزید در مبارزت برادران افاغنان
سر فتنه بر داشته بودند آن حضرت متوجه شرق رویه شدند بایزید در مبارزت برادران اخلاص گزین



به نشیب آباد عدم فرو شد و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور
و الکه و مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند چون طنطنهٔ ملک گیری و فیروزمندی آن حضرت
باقطار ممالک بلندی یافت در نهصد و چهل فرمان روای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب
ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص شد و آن حضرت فرستاده های او را بنوازش خسروانه ممتاز
ساخته و بمناشیر عنایت فرستاده خاطر او مطمئن فرمودند و هم درین سال قریب دار الملک دهلی بر کنار دریای
جون شهر اساس فرموده نام از دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ از شهر پادشاه دین پناه یافته و بعد ازین
محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند و آن حضرت عنان عزیمت
بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا را
با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان او بتایید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد
سلطان میرزا و ولی خوب میرزا بدست افتادند محمد زمان را مقید ساختند بیانه فرستادند و آن دو کس
در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند محمد زمان قدر عافیت ندانسته فرمان لباس ظاهر کرده از بند برآمده
گریخته بطرف گجرات در پیش سلطان بهادر رفت و اکثر ممالک معموره و ملکهای هندوستان که در زمان سعادت
پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت و قلت مهال مفتوح نشده بود به بازوی دولت و نیروی
اقبال خود تسخیر نمودند **ذکر آمدن میرزا کامران از کابل بسمت** و چون میرزا کامران
خبر شنقار شکار حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی حوصلگی میرزا عسکری را قندهار سپرده
متوجه هندوستان شد که شاید تواند کاری پیش برده هر گاه تاج دولت بتارک دولتمندی بلندی یافت
حمایت ایزدی و صیانت الٰهی نگاهبانی او کند اندیشهٔ تباهی خود بتباهی شدن چه گزیر و چنین روایت
کنند که دران ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم لاهور بود و میرزا کامران این
اراده بخاطر آورده با قراچه بیک از راه مکر و تلبیس آشتی بعرض کرد و سخنان درشت با او گفت و قراچه
یک شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد و میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته
کمال مردمی بجا آورد و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید و بایام صحبت دوستانه میداشتند و
قراچه بیک منتظر فرصت می بود تا آنکه شبی در مجلس شراب بهنگامی که سپاهیان عمده او بجایگیر رفته بودند
گرفته در بند کرد و کسان خود را در دروازه های قلعهٔ لاهور تعیین کرد و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد

و میرزا که منتظر این معنی بود ایلغار کرده زود خود را به لاهور رسانید و شهر را متصرف گشت و میر یونس علی را

از بند برآورده عذرخواهی کرد و گفت اگر اینجا می‌باشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد و میر یونس علی قبول

خدمت او نکرد و از و رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و میرزا کامران

خود را پرگنات سرکار پنجاب تعیین نمود تا کنار آب ستلج که باب لودیانه اشتهار دارد تصرف در آورد

و از راه کربزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نموده استدعای مقرر داشتن این محال کرد

حضرت جهانبانی نیز از انجا که دریای جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهری

و پاس مضایع دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بر و مسلم داشتند و فرمان اعلی در تسلیم

داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترقب شکرانهای جای

آورده و پیشکش بدرگاه والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح

حضرت جهانبانی گفته فرستاد از انجمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد نظم

حسن تو دمبدم افزون باد ‖ طالع است فرخ و میمون باد ‖ هر غباری که زراهت خیزد ‖ نور چشم من محزون باد ‖

گرکمان ازره لیلی آید ‖ جای در دیده مجنون باد ‖ هر که گرد تو چو پرگار گشت ‖ او ازین دایره بیرون باد ‖

کامران ناکه جهان راست بقا ‖ خسرو دهر همیون باد ‖ و همانا که دعای او باجابت رسیده بود

که بمقتضای کم اخلاصی از دایره اعتبار بلکه از دایره هستی بیرون آمد چنانچه خود گذارش یابد و با طلبه

آن حضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند و بمحض

التفات جایزه غزل ترتیب ساخت حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا پاس ظاهر داشته

در موقف فرمان برداری می‌ایستاد و مشمول عطوفت و محفوظات می‌شد و در نهصد و سی و سه میلادی آیات

قندهار میرزا کامران بخواجه کلان بیک داده باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می‌آمد در اثنای راه

بهزارها جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران را ازین ناخوش آمده قندهار را از و تغیر کرد نهضت موکب

معدلت حضرت جهانبانی جنت آشیانی منتسخیر بنگاله و فتح عزیمت و مراجعت مستقر خلافت چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی

از مهمات ممالک محروسه فارغ شد و در نهصد و سی و یک عنان عزیمت بفتح ممالک شرقیه معطوف

داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود و رایات اقبال بقصبه کفار که از حدود کالپی است

رسیده بود که بسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصره قلعه چیتور نموده جمعی کثیر همراه



تاتارخان کرده است و او بادشاه پناه خیالات محال در سر دارد و آن حضرت بایستبشار بخت بیدار در

جمادی الاولی در نهصد و چهل و یک توجه بدفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلند آوازه کردند بر متفطنان

کارآگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشه بلند پروازی می‌بود و خار آرزوی پناه در کام جان شکسته

میداشت اما چون پیش از عهد ایالت گجرات که بجوانه میگشت و بچشم عبرت در کارنامه جنگ حضرت فردوس

مکانی گیتی ستانی را که بسلطان ابراهیم واقع شده دیده بود در هیچ وجه مقابله [illegible] حضرت قرین این دودمان

عالی نجود قرار نمیداد و این معنی را اکثر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد و چون تاتارخان آمده اوراد بیهوده مقدمات

باطل خاطرنشان میکرد و پیش آمدن از حریم ادب را آسان وا مینمود و سلطان بهادر چندانی مقید نمیشد تا آنکه روزی

پوست کنده بتاتارخان میگفت که من تماشا کرده است بر وین سپاه شگرف بوده ام لشکر گجرات حریف

ایشان نیست من بتدبیر و حیل لشکر ایشان را بخود رام خواهم ساخت و بهمین نیت ابواب خزاین

کشاده زربخشی کردی و ازین جنس لشکر که حکم نموده بود و داشت تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود و درین

اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ که نگاهبان او بودند از بندخانه برآمد بگجرات رفت و وا سپنلی

انجا بمقتضای سودای خامی که بخت آمدن میرزا غنیمت دانسته در مراعات احوال او پرداخت حضرت

جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود آنست که جماعت که حقوق خدمت بعقوق مبدل

گردانیده باعقوب که ریخه بر گرفته اند گرفته بدرگاه معلی فرستند یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند

تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد و سلطان بهادر از معامله نافهمی یا مستی دنیا در جواب نوشت که اگر بزرگ

پناه بما آرد و بقدر رعایتی یابد بقاعده محبت و اخلاص منافاتی ندارد و بعهود و مواثیق مضرتی نمی‌رساند

چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود و سلطان علاء

الدین برادر او و چندین سلاطین زادگان بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات آمدند و آثار مردمی دیدند و این

معنی اصلا باعث فتور در مواد مودت نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب فرستادند باین

مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جاده عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری که موجب تزلزل ارکان صداقت

بوده باشد مطلقا بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد و این بیت در آن جریده اقبال

درج بود نظم ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقت ‖ طی کن ازین زبان تو با دل موافقت ‖ درخت

دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ‖ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ‖ زنهار و صد زنهار پند مارا گوش

هوش شنیده آن مخذول را پایهٔ سریر اعلی فرستند یا دست رعایت از تربیت او باز داشته در آن ولایت نگذارند والا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیهٔ علاءالدین و امثال او کرده اند این قیاس مع الفارق را چه مایه قبول آن چیز دیگر بود و این طرز دیگر است و شاید از جراید تاریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند چه مشار الیه بجنگ فرنگ اشتغال مینمود اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت ایشان منع فرمودند چون او از قبول این امر سر باز زد آنچه مقدور همت بود بظهور رسید سلطان بهادر از نشهٔ شراب و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشت درین میان تاتارخان سخنان دور از کار که زیبندهٔ کوته اندیشان تواند بود بسلطان بهادر میگفت و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت و اظهار میکرد که لشکر پادشاهی بعشرت خو کرده و راحت دوست شده است و آنچنانکه سلطان دیده بود نمانده اند بنا بر تسویلات فتنه انگیز آن سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتارخان آماده ساخت پیشتر که در زر قدیم گجرات که چهل کرور متمول دهلی است بقلعهٔ رنتهنبور فرستاده که بصلاح تاتارخان در مواجب سپاهی نو خرج کرده شود و سلطان علاءالدین پدر تاتارخان را با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد که در آن ناحیت رفته شورش نماید و برهان الملک بنانی و طایفه از گجراتیان را نامزد ساخت که بجهد و ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند و بخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگی پدید آید لشکر خود را متفرق گشته هر چند پیر هوشان کاردان گفتند که یکجا رفتن لشکر مناسب مینماید و مسند غافل را متفرق ساختن بشکستی هر جز تصریح بر لوح ظهور نگاشتند فایده نکرد و بجز و اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در میان سلطان مضرتیه ندارد و نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد تاتارخان را بغرت بی اصل روانه سمت دهلی ساخت و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش گرفت تا هم این قلعه را بگشاید و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان برسد پوشیده نماند که سلطان علاءالدین عالم خان نام داشت او برادر اسکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود بعد از قضیهٔ سلطان با سلطان ابراهیم مخالفت نمود و در سهرند دعوی سلطنت کرده سلطان علاءالدین خطاب خود ساخت و باتفاق جمعی از افغانان دهلی متوجه آگره شد سلطان ابراهیم بقصد پیکار برآمده نزدیک دهلی چون هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاءالدین مقاومت جنگ صف را در خود ندیده شبخون آورد و کاری نساخت حیران زده بازگشت و از راه سالوس



و بعد از وی بکابل رفت و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور بود و تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر او را اعتبار کرد و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکامن خاطر او آگاهی یافته به بدخشان فرستادند و بعسکری افغانان سود اکر از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد و از آنجا بلوچستان پیوست و از آن دیار بگجرات شد القصه چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه نهاده بجمع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغانان و غیره بر او گرد آمدند تا آگره پیمانه را گرفت و چون بحضرت جهانبانی که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده بودند این خبر رسید عنان توجه معروف ساخت در زودترین هنگامی بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقرعلی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند و نمودند که دفع این فوج بزرگ بخیال تباه دهلی روی می آید در ضمن استیصال فوجهای دیگر است پس همان بهتر که همت بدفع همین فوج گماشته شود و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید ترس بر لشکر غالب آمد هر روز جمعی از ایشان جدا میشدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی سه هزار سوار کشید حرم بارام تمام لشکر اختیار کرده بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت و نه روی جنگ کردن آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعرکه در آمد و چندانکه توانایی داشت دست و پا زد و آخر کار بدست و پا شده هدف تیر هلاک و علف تیغ مبارزان سفاک گشت و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خودی خود پراگنده شدند

**ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک** هر چند خاطر جهان کشای از اندیشهٔ تسخیر ولایت گجرات فارغ بود که والی آنجا بوسیله راه وفاق و اخلاص می پیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفر قدوم دادگری آرایش بخشد ناگزیر اسباب آن آماده سازد و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور ذاتی و هجوم خوش آمد گویان و فزونی مستی و ستان و کمی هوشیاری و هوشیاران بجهتی نقض عهود و انعقاد روابط صوری و معنوی نمود و مصدر چندین امور نا ملایم شد لاجرم همت والا اقتضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد بنا بر آن بهفتصد و چهل و یکم در اوایل جمادی الاولی بقاید دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب سعادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند چون نزدیک قلعهٔ رای سین نزول اجلال اتفاق

افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است ما بنده پادشاهیم هر گاه
کار سلطان بهادر ساخته شود قلعه چه خواهد بود والحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود بان مقید نا شده
متوجه ولایات مالوه شدند و چون سازنکوبه مخیم سرادقات اقبال شد طنطنه یورش جهان کشای و کوچ بکوچ
نهضت اعلام منصور بسلطان بهادر که قلعه چیتور را محاصره داشت رسید از خواب غفلت بیدار شده بملازمان
خود مشورت نمود جمعی بران شدند که مهم قلعه هر وقت میسر است و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمی رسد مناسب
وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته روبروی لشکر پادشاهی شویم صدرخان که سرآمد طبقه علم و فضل
بود و در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای و تدبیر منیر [illegible] گفت مناسب آنست
که کار قلعه را که نزدیک رسانیده ایم باخر رسانیم و اگر بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد
اگر باید در ترک غزا و جنگ با او مقدور باشیم این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد و از روی استقلال
ثبات قدم ورزید تا آنکه در سیوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چیتور را مفتوح
ساخت و بصوب موکب اعلی روان شد مخیم اقبال عرصه اچین بود چون جسارت سلطان بهادر بمسامع علیه
رسید آن حضرت نیز بیشتر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات مالوه است در کنار
کول آب که در کلانی به پهناوری دریا و تش از دو جانب این دو لشکر فرود آمد و میان هراول حضرت جهانبانی
که بیچکه بهادر و جمعی دیگر بودند و هراول سلطان بهادر سید علیخان و میرزا مقیم که خراسان خطاب داشت کار
زار پیوست و مخالفان را شکست و سلطان بهادر ازین شکسته خاطر شد تاجخان و صدرخان با وی گفتند لشکر ما
بتازگی فتح چیتور کرده و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده بدل قوی بکار جنگ خواهند پرداخت
توقف نا کرده متوجه جنگ باید شد رومیخان که توپخانه حواله او بود و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانه عظیم
همراه داریم با وجود چنین استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد و مناسب آنست که حصار از گرد اردو
آن خندق زده اول این صلاح دور دست کار فرمایم تا لشکر مخالف روز بروز بنقیص پذیرفته از هم پاشد و جنگ
تیر و شمشیر بجای خود است آخر بهمین قرار ایستادند همواره هنگامه جنگ گرم میشد و پیوسته شکست بر گجراتیان
می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و دیگر جوانان بزم باده پیمائی کرده بودند و هر یکی سر خوش
گشته سخن از مردانگی میراندند یکی را هوش معامله دانی کمتر مانده بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف سرای
شود امروز غنیم در برابر است متوجه او باید شد و عیار کار خود را ظاهر ساخت و پی آنکه بهوشیاران لشکر منصور



آگاهی یافته این بزم آرایان میگسار که قریب دویست کس بودند مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند چون
نزدیک رسیدند یکی از ایلچیان گجرات با قریب چهار هزار کس بیرون آمده و پاس میداشت پیش آمد
و عرصه نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت در نیاید و گجراتیان را دل از دست رفت و انهزام یافته باردو درآمدند و این
رزم دوستان کارنامه ها کرده معاودت نمودند صیت این دلیری و دلاوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر
شد و بعد از آن از قلعه ارابه خویش کم کسی برآمدی و پیوسته سپاه نصرت قرین باطراف رفته راه آمد و شد غله
میزدند تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس
قدم جرات پیش نهاده برآمد و ازینطرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند و سه مرتبه مردم گجرات تیر انداختند گریختند
و بحیله و روباه بازی عساکر فیروزی مآثر پادشاهی را برمجرای توپخانه رسانیدند و یکبار توپها را آتش دادند
ازنور بعضی مردم پادشاهی چشم زخم رسید بعد از هفده روز که ساعت مختار بود حضرت جهانبانی قرار
دادند که بر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند درین میان روز بروز گجراتیان بیم و هراس بیشتر
می کشیدند و بی دولتی را اسباب آماده میگشت تا آنکه بمحض اقبال از اول شب یکشنبه بیست و یکم شوال اکثر
سلطان بهادر خود ویران شده بزم نموده تا تمام ضرب زنها و دیگهای کلان را پر دارو داده تا همه در هم
شکستند چون شام درآمد سلطان بهادر با میران محمد شاه و پنج شش از نزدیکان خود از سراپرده برآمد
رو بجانب آگره کرده بجهت به غلط کردن بجانب مندو روانه شد و صدرخان و عماد الملک خاصه خیل دو
باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه مندو شدند و محمد زمان با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور
رفت آن روز [illegible] غلو و غوغایی آشوب از لشکر گجراتیان برخاست و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر نبود
و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور [illegible] فتح غیبی داشتند
تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است بهادران لشکر فیروزی
باردوی سلطان بهادر درآمده دست بغارت گشودند اسباب و اموال و فیل و اسپ فراوان بدست
درآمد و خداوندخان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد و آنحضرت او را بنوازشهای
پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندوبیک
را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند ای هر کس که به تیره رایان نشیند تیره رای شود خصوصا عهد و
پیمان شکسته با چنین خدیو جهان که قبله صدق و سداد باشد شعبده باز از پیش آمده گرد مخادعت بار و همراه

ادراچنین روز پیش آید مجمل اگر چون صدرخان و عماد الملک از انجا روان شدند راست بقلعهٔ مندو بر آمدند
حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره در آمده در بلنچه نزول اجلال نمودند و در قلعه مخیم اقبال
گشت و رومیخان از لشکر مخالف گریخته بملازمت پیوست و خلعت سرافرازی یافت و در چهارم سلطان
بهادر از راههای مختلف گذشته از طرف دروازه چولی مهیسر بقلعهٔ مندو بر آمده و سخن صلح در میان آورد که
گجرات و چیتور کما کان بدست آمده بسلطان باشد و مندو والحمد و بملازمان حضرت جهانبانی متعلق شود
و مولانا محمد پرغلی از طرف حضرت جهانبانی و صدرخان از طرف سلطان بهادر در نیلی سپیل با هم
نشسته قرار داده بودند در آخر همین شب چارسان قلعه از محنت زده مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه
نصرت قرین مقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه در آمدند و از
دیوار حصار خود را پایان انداخته دروازهٔ قلعه را که دران سمت بود گشودند و اسپان را در آورده سوار شدند
و سپاهیان دیگر از راه دروازه در آمدند خبر بصاحب مورچل که ملوخان مندو والی بود و لقب
قادرشاهی داشت رسید خود را اسپ گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد سلطان هنوز در خواب
بود از آواز قادرشاه بیدار شده در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاد و با سه چار کس بیرون شتافت و
در اثنای راه بهوپت رای ولد سلهدی که از جملهٔ محبان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد
و چون بدروازه سرمیدان رسیدند از سپاهیان نصرت قرین قریب دویست سوار روی بروی آمدند
سلطان خود اول برایشان تاخت و چندی دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شکافته با ملوخان و یک ملازم
دیگر بدر رفت و بقلعهٔ سونگیر آمد و اسپان را طنابها بسته پایان فرستاد و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه
گجرات گرفت در نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود بوری نام ازبکی که از نوکری سلطان گریخته
ملازم قاسم حسین خان شده بود سلطان را شناخت و بخان گفت و خان از کهنه عملی شنیده را ناشنیده
انگاشت تا آنکه سلطان نیم جانی بسلامت برد تا رسیدن بقلعهٔ چاپانیر هزار و پانصد کس از سلطان
پیوستند چون به قلعه رسیدند از خزاین و نفایس انجا آنچه توانست به بندر دیب فرستاد چون بانجا رسید
اندکی از آغاز این فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت شعار ابجین تیزدستی نموده بالای
قلعهٔ مندو رفتند و این چنین کارنامه جلادت نمودند دران بحیره خبر مشتهی بیرون نیامد چون دو ساعت از روز
گذشت خبر در آمدن جنود اقبال در درون قلعه مانده مفتوح شدن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید



آن حضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند و از دروازه دهلی در آمدند صدرخان همچنان با مردم خود
خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد و هر چند زخمی شده بودی پای ثبات محکم داشت آخر مردم اعیان عنانش
گرفته بجانب سونگیر بردند و کس بسیار بهمراهی او شتافته انجا متحصن شد و سلطان عالم نیز انجا رفت سپاه ظفر
قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد و بعد از ان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت و معتمدان را پیش
صدرخان و سلطان عالم فرستادند این کاردانان بنصایح گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند و پس از
درازی گفت و شنود و کوتهی آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند و چون از سلطان عالم چند مرتبه
فتنه و فساد سرزده بود او را بی کرده رها کردند و اشفاق خسروانه در باره صدرخان بظهور آمد و بعد روز
ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کارطلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که
اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد چون عساکر فیروزی ماثر به چاپانیر نزدیک شد بجانب
دروازهٔ هیلی قریب بحوض عماد الملک که سه کروهی دوره اوست ایستاده افواج ترتیب دادند چون خبر
به سلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر که بجانب شکر تلاو است بیرون آمده بجانب کنبایت
فرار نمود و در شهر با بشارت او ایلغار گرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها
را باب رحمت فرو نشانند و میر هندو بیک و جمعی دیگر را حدود چاپانیر گذاشته اند مقدار هزار سوار بخود همراه
گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان بکنبایت رسیده بجانب دیب شتافت و صد غراب جنگی را
که بجهال فرنگ ساخته بود آتش زد که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیب رفت
حضرت جهانبانی بکنبایت نزول اجلال فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شد و از انجا بیست جمعی
را بتعاقب سلطان بهادر از کنبایت روانه ساختند سلطان چون بدیب در آمد بهادران نصرت
قرین از نزدیکی دیب بغنایم فراوان برگشته بکنبایت آمدند و بتاییدات آسمانی در سال نهصد و چهل و دو
فتح مندو و گجرات روی نمود و انچه که باعدای بازگشت و معیار آن نیت درست هر این معقود داد کنار
او نهند و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت و سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی
جنگ عظیم کرده فتح نمود مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار
آمد قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود و ما نشست تا آنکه داشت درین اثنا میرزا کامران
با ستعداد تمام از لاهور نهضت نمود و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست

واهو وارخان را که از امرای کلان قزلباشیه و آتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید
وبسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور
رسید و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه مشتبر گذارش یافته بود
که میرزا محمد زمان بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت چون
مشار الیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای بهنوبی لاهور کرد
میرزا کامران بلاهور آمد و محاصره نمود درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور رسیده کوس سطوت زد
و میرزا محمد سراسیمه وار چاره خود غیر ازان که باز بگجرات رود ندید محروم و مخذول گشته با زنان و مار
رفت و درین سال میرزا حیدر گورکان از کاشغر راه بدخشان سر کرده میرزا کامران را در لاهور دریافت
در بهار دیگر شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمدند و خواجه کلان بیک جمیع کارخانها را از توشکخانه
و رکابخانه و غیرها را باین مناسب ترتیب داده مفاتیح قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد و
گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در
ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روانی ناچار خانه آراستن و مهمان سپردن و خود را بکناره داشتن
مناسب دیدم و خود براه تته و اوچه بلاهور رفت و میرزا کامران یکماه کورنش نداد که چرا اینقدر نتوانستی
نگاه داشت که من خود را میرساندم و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم یورش
قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر بجهت سرانجام مهمات لاهور گذاشت شاه طهماسب پیشتر از توجه
میرزا بداغ خان قاجار را که از امرای بزرگ بود بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند میرزا
کامران آمده قندهار را محاصره نمود و بداغ امان طلبیده رفت و میرزا قندهار را متصرف
شد و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کجا بود و بکجا کشید همان بهتر که ازین دست
باز داشته بسر رشته مقصود بپردازم القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بحدود کمبایت
نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد و رکن داود که از اعیان سلطان بهادر بودند
و نزدیک کولی و راه بسر میبردند بکولیان و کواران آن سرزمین قرار دادند که باموکب
حضرت جهانبانی مردم کم رسیدند فرصت غنیمت داشته شبخون باید آورد و باین
قرار مستعد شدند و از آثار بیداری اقبال اکبر پرتوی ازین معنی خبردار شده خود را بجوالی سراپرده

بادشاهی



بادشاهی رسانید و یکی از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروریست میخواهم که بی واسطه بموقف عرض
رسانم چون مبالغه از حد متجاوز میکند و آثار راستی از پیشانیه حال او ظاهر بود رخصت باریافته قرار
داد و شبخون را بعرض اقدس رسانید آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید
گفت پسر من در بندگی از ملازمان رکاب دولت خواستم که بجایزه این دولتخواهی او را از بند
استخلاص نمایم و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند و
هر دو موکل گذاشتند و از روی احتیاط سپاه نصرت قرین را آماده ساختند خود را بکناره کشیدند نزدیک سحر
یکباره پنج و شش هزار بهیل و کوار بر سراپرده ها ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه دولت قرین خود را
بر سر تلی کشیده بودند کواران آمده بتاراج اردو پرداختند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان معنوی بودند
پیوسته با خود داشتندی تلف شد از آن جمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد
و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی موجود است القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع
اقبال دمید و بهادران جلالت آئین روی برین تیره اختران آورده بشمشیر تیز آن بیدولتان سیه
بخت را منهزم و متفرق گردانیدند و آن پیرزن شنیده دیت یافت و بکام خود رسید سطوت
غضب پادشاهی و صولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کنبایت و سوختن کنبایت نفاذ گشت و بعد
قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره
داشتند و اختیار خان که از قاضی زادهای معتبر بزرگ بود که از مقدمات آن ولایت است برشد
و کار روائی [illegible] آن سلطان شده بود در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجای آورد با این همه
منقبت و رحمت [illegible] گاه گاه از راههای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر پیاده بصعوبت میسر
بود چه جای سوار بعضی از هیزم کشان کوه نورد بجهت منافع خود مفقدی [illegible] اگر [illegible] از قسم غله و روغن
بقصد آنکه فروختن در پای قلعه میبردند و مردم قلعه طنابها فرو هشته از پای ایشان میفرستادند و متاع
بالا میکشیدند چون مدت محاصره بدور دراز کشید روزی حضرت جهانبانی بسیر اطراف قلعه خود
بدولت و اقبال میفرمودند و محلی که جای در آمدن ممکن باشد میجستند یکمرتبه از طرف ناولی که
باغستان بود و بیرکشان بیشتر نشسته جمعی که غله و روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند بنظر اشرف
درآمدند حکم شد که تحقیق کنند که این جماعت مکرره آمد کنند هیزم کشیم چون از اسباب هیزم کشی

از تیر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق گشت حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند
از سیاست نجات نیابند ناچار اقرار کردند که حال امنیت حکم شد که پیش باشند و آن جایگاه را
بنمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت و هفتاد گز بلندیست در کمال همواری که برآمدن بران در کمال
دشواریست بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد و هشتاد حاضر ساختند و بفاصله یک چپ و راست دیوار
کوه فرو کوفتند و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند سی و نه نفر برآمده بودند که
بنفس نفیس خود خواستند که برآیند امرا بمحل توقف عرض رسانیدند که این مقدار توقف شود که مردم
از میان راه بالاتر روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت و گو در پیش شد و از عقب امرا آن حضرت
جهانبانی خود بدولت و اقبال خود فرمودند آن حضرت چهل و یکم بودند خود ایستاده و قریب سیصد
جوانان را ازین سلم فولادی بسلامت بالا رفتند و حکم شد که لشکر نصرت پیوند که موجها تعین یافته
بود بقلعه حمله کنند مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده و از کنگرهای حصار فرو
میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده شمشیر اهل طور رائی بیاساختند و از آگاه شدن
آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر معراج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته اند مخالفان
تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند و نقاره فتح بلند آوازه شد و اختیار خان از جایی که بود بالاتر
بر سر کوهچه که از اموله خوانند برآمده متحصن شد روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند او با وجود
دانش و بر راهی مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصا هندسه و هیئات نصیبه تمام داشت
و از شعر و معما نیز بهره مند بود در مجلس عالی رخصت نشستن درج مجلسیان و دانشوران افزایش بلطف
خسروانه امتیاز یافت و داخل مقربان عتبه سلطنت شد و یکی از فضلا تاریخ این اوّل هفته ماه صفر
یافته است و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف اولیای دولت در آمد و از آن طرف در
عمل بکس نبود و رعایای آنجا و سلطان بهادر عرضه داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده
عاملی که مراسم تحصیل قیام نمایند از وجاره نیست اگر کسی تعین شود رعایا از عهده ادای مال بیرون
آیند سلطان بهر یک از ملازمان خود که ازین مقوله حرف میزد همراه خاموشش می یافت عماد
الملک قدم جرات پیش نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمد کار
از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن نباشد عماد الملک با دویست سوار متوجه احمدآباد شد



در راه بروجی که میدانست مواجب جدید نوشته میداد چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار برو گرد آمد هر که
دو اسب داشت یک لک گجراتی باو میداد در اندک فرصتی سی هزار کس فراهم آورده مجاهد خان حاکم
جونه گر با ده هزار سوار آمده باو پیوست و در آن ایام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعه چانپانیر و بدست
افتاده اسباب و اموال فراوان بزم خسروانی اشتغال میداشتند و پیوسته بر لب حوض دورویه
جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب می یافت و از جلایل برایط فرماندهی است که خدمتکاران
خاص و ملازمان بساط قرب را ضابطه چند قرار دهند و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط اندیش تعیین
فرمودند تا همواره از نشست و خواست و ماند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد
که در اندیشهای تباه است نگاهبانی نماید علی الخصوص وقتی که خدیو زمان را کثرت مشاغل پرده بر خوبیات
امور کشیده باشد و باید که باین التفات نفرموده مهیان راست گفتار درست کردار تعیین فرمایند تا همواره از
حقیقت احوال و مقاصد این جماعه تمام اقبال میرسانیده باشند و اگر نه بسیاری از تنک حوصلگان را
بواسطه دوام ملازمت سطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد و باده تقرب از هوس برده در پالیز خسران آید
انداز و فسادهای عظیم ازین بدمستی روی نماید چنانچه درین ولا سانح شده شرحش آنکه در خلال [illegible]
فتوحات غنی بزم آرای دولت روزافزون بود چندی از کم حوصلگان ناقص نهاد که بحجب نوشت
داخل باریافتگان حواشی مجلس عالی شده بودند از کتابدار و سلحدار و دوات دار و امثال آن اتفاق
نموده به باغستان ملال که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد و هوای دلکشایش خون خفته را به
جوش آرد قرینه بزم صراحی و جام ترتیب و در عالم سرخوشی که رخت عقل و هوش را بیغما داده بود کتاب
ظفرنامه در میان داشته مبادا احوال نصرت قرین حضرت جهانبانی صاحبقرانی میخواندند که آن حضرت
در آغاز نهار دولت از مخلصان جان سپار چهل کس همراه داشتند روزی از هر یکی دو تیر ذاک گرفته دو
بسته بهر یکی دادند که بشکنید هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد چون آن تیرها را هم
گشوده بهر یک دو تیر دادند هر کدام تیرها را شکستند آن حضرت فرمودند که ما چهل تنیم اگر مثل این دسته
تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد باین اندیشه درست و خیال بلند که هر یکی همت
جمع کرده متوجه ملک گیری شده بودند آن بیخبران بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال کردند که
هر یکی از آن چهل اسماقی قیاس بر محض صورت نموده در اندیشه تباه افتادند و خود را چون شمردند چهار صد

بشمار آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در چهار صد اقوی یافته داعیهٔ گرفتن دکن را بجد
مصمم ساخته در آن بدمستی ساحت فراز و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند روز دیگر هرچند از نزدیکان
دور ایشان جستند اثری و علامتی نیافتند عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده بقصد ایشان هر کس
تعیین فرمودند در اندک زمانی آن تخت برگشتهای اجل رسیده دست و گردن بسته بدرگاه والا
آوردند روز سه‌شنبه بود که آن حضرت جامه‌های سرخ رنگ سپاهی در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند
و زمرهٔ گناهکاران را گروه گروه می‌آوردند و در حق هر طایفه فراخور قسم تقدیر و مقتضای کمال عدالت
حکم میفرمودند بعضی را دست بسته پامال فیلان کوه پیکر ساختند و برخی را که سر از خط ادب بیرون زده
بودند بر در شکستن بار سر از تن اختصاص دادند و جماعه که دست از پا نشناخته بخیال فاسد دست
زده بودند بیدست و پا گشتند و فرقه که از خود بینی گوش بر اوامر پادشاهی نداشته بودند گوش
و بینی را بر جا نیافتند و طایفه که سر انگشت عزلت بر حرف خطا نهاده بودند نقش انگشت در شست
ندیدند بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام در رسید امامی که خالی از سادگی نبود
در رکعت اول سورهٔ الم ترکیف خواند بعد از فراغ سلام حکم گردون بشغاد پیوست که امام تهی
فیل اندازند که عمداً سورهٔ فیل را کنایت خوانده و این عدالت بظلم فرود آورده فال بد زده مولانا
محمد علی پیر اعلی عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نفهمیده اما چون سورت آتش غضب زبانه کشیده
بود غیر از خطاب در جواب نشنید بعد از زمانی چون پرتو سادهٔ لوحی امام بر حاشیهٔ ضمیر قدسی تافت
و اشتغال نایرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام شب را بارق و بکا گذرانیدند و بعد از
انصرام این امر تردی بیک خان را در خانپانیر گذاشته رایات نصرت را متوجه احمداباد ساختند
و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد بهر یک کوچ
موکب علا او نیز کوچ میکرد میان قصبه زیاد و محمود اباد با میرزا عسکری که هراول و چند منزل پیشتر می‌آمد
روبرو شد و جنگ عظیم در پیوست و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان
و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت را افراشته طنطنهٔ وصول کوکبهٔ عظمت پادشاهی بگوش
مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسید این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار
ناصر میرزا و شکست مخالفان متواری نمود و یادگار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر او آمد از جانب

مخالفان



مخالفان عالمخان لودی و چندی دیگر تردد نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت برد درویش
قوا شیر پدر شجاعت خان در آن جنگ بشهادت رسید درین اثنا سطوع رایات پادشاهی شد و فتح ترنج
روی نمود در آن هنگام که موکب مقدس از سه هزار بیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بود از
خداوندان خان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نه او جواب داد که اگر آن غلام مردم معنی
عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ اخیر شد و اگر او خود نبوده است ظاهر آنکه حالت مذبوح دیگر
محتملست بجهت تحقیق این معنی مردم تعیین شدند دو کس زخمی که در میان کشتهاییم کشته افتاده بودند از ایشان
بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عماد الملک بود روز دیگر موکب والا شکوه کرده بیشتر نزول اجلال
فرمود میرزا عسکری با عسکر دولت همچنان پیش میرفت و چون این طرف حوض کانکریه مخیم اقبال شد
میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر در آید هجوم خلایق از آزار خواهد رسید حکم شد که یساولان
بر سر هر دروازهٔ شهر باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچکس دیگر را به درون نگذارند و چون بسعادت
کوچ فرموده در حوالی سرکج که معموره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند روز سیوم با مخصوصان بساط عزت
بسیر شهر بر آمدند و بعد از آن در تنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند و
هندو بیگ را با جمعی کثیر بکمک گذاشتند که بهرجا احتیاج کمک شود خود را بانجا رسانند و پتن را بمیرزا
یادگار ناصر عنایت فرمودند قاسم حسین سلطان را ببروج و بندر صورت کرامت نمودند و دست بیک
ایشک آغه کنبایت و برود یافت و محمود آباد دبیر بوجکه بهادر اختصاص گرفت و چون انتظام مهام گجرات
صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیب شدند در وقتی که موکب عالی از دندوقه که در سی
کروهی احمداباد است گذشته بود عرایض دولتخواهان از دار الخلافه آگره رسید که چون رایات عالی از پایه
سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان حدود سرکشی و تمرد برداشته افساد کشاده اند و از مالوه نیز
متمردان آمدند که سکندر خان و ملو خان فرو هر گرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه آمدند و او اموال
خود را گذرانده باچین آمد و جمیع سپاهیان صوب جابجا تعین بودند در اچین آمدند و ارباب
فتنه بجمعیتی فراوان شهر را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اچین بزخم بندوق درگذشت و باقی
محصوران بجمله امان طلبیده دیدند رای صوابنمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه
بوده مفسدان آنجا را بسر رنگ اقبال گرداند تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود و هم ولایت گجرات که

بتجدید مفتوح گشته بضبط در آید و هم نایرهٔ فتنه و فساد که در خدمت خلافت اشتعال یافته منطفی شود بنابران
گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده عنان معاودت معطوف داشته بکنبایت نزول فرمودند
و از انجا به بروده و بروچ و از انجا بجانب سورت تشریف اعزه اقبال نموده از ان راه بسیر و برهان پور
توجه فرمودند مدت روز در برهان پور توقف نموده از انجا کوچ فرمودند و از پهلوی قلعهٔ اسیر گذشته قلعهٔ مندو
را مخیم فتح و اقبال ساختند و فتنه انگیزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکی
بگوشهٔ خزیدند و آن حضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد و اکثر ملازمان رکاب
دولت را جاگیر دران ولایت فرمودند و درهای کامرانی و کامبخشی بروی روزگار گشودند گذاشتن میرزا
عسکری گجرات را بخیال فاسد بزرگی که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناسپاسی سپرده هر آینه
بدست خویش بر پای خود زدند و بزور خود در هاویهٔ هلاکت افتند مصداق این مقال احوال میرزا
عسکری و امرای گجرات است که از تنگ حوصلگی باندک کامیابی اندیشهای کج در راه دادند و از زیست ناشایسته
اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه قریب
سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند خان جهان شیرازی و رومیخان که صفر نام داشت و قلعهٔ
سورت بنا کردهٔ اوست با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوساری را که در تصرف عبدالله خان خویش
قاسم حسین خان اوزبک بود بر آوردند عبدالله خان آن نواحی را گذاشته به بروچ آمد و مقارن این
بد صورت نیز گرفتند خان جهان از راه خشکی روانهٔ بروچ شد و رومیخان از راه دریا بر غرابهای جنگی
سوار شده با توپ و تفنگ به بروچ آمد قاسم حسین خان دست و پا گم کرده بجاپانیر شتافت و از انجا
باحمداباد پیش میرزا عسکری و هندو بیک آمد قاسم حسین خان کومک گیر و سید اسحق که از سلطان بهادر به
خطاب شتابخانی داشت کنبایت را متصرف در آورد و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن
باحمداباد رفت و دریا خان و محافظ خان از لسین رامده پیش سلطان بدیب میرفتند بتن اخلالی یافته
متصرف گشتند و از کمال بی اتفاقی و بدتدبیری خان جهان رسید که غضنفر نامی از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد
سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت و محرک آمدن شد و نوشتهای دولتخواهی او پی در پی رفت تا آنکه
سلطان بهادر متوجه احمداباد گشت و بزودی نزدیک سرکج فرود آمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو
بیک و قاسم حسین خان نزدیک به بیست هزار سوار عقب اساول برو سلطان فرود آمدند تا شبانه روز

مقابله



مقابله داشتند و از انجا که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درست داشتند و نه سودای پاک از تیره رایی
و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجاپانیر روان شدند و انواع خسران روی داد و نمک خورده گاه
بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر عرصهٔ تغییر و ساحت کم خدمتی پیمودن ظاهر است که چنین روز
نشانند سبحان الله گرفتم که دل اخلاص گزین که گوهریست بی بها و در خراب اباد دنیا کم بدست افتد
نداشتند نقد معامله دانی و سوداگری که رایج این چار بازار است چرا از دست داده بودند القصه
سلطان بهادر که هزار گونه اندیشهٔ مندی داشت دیگر گشته متعاقب روان شد سید مبارک بخاری
هراول سلطان بهادر بود نزدیک بلشکر پادشاهی رسید چنداول یادگار ناصر میرزا بود برگشته جنگ
درانداز کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید و بدست میرزا زخمی رسید غنیم محمود اباد
ایستاد و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل ها ی داده بود و از راه مندی که
پیش راه بود بی محابا گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی بسیل فنا دادند سلطان نیز تا آب
مهندری آمد میرزا چون بجاپانیر رسید تردی بیک خان لوازم مهمانداری بجای آورده بمحل خود
بازگشت روز دیگر میرزا باندیشهٔ فاسد بتردی بیک خان پیغام فرستادند که پریشان حال
آمده ایم و لشکر بدحال است از خزاین قلعه پاره برسم مساعدت برای ما بفرست که ما بلشکر بهم
و اینجا نفس راست کرده بدفع خصم مبادرت نماییم و منتظر و که معسکر والا نیست قاصد شبش روز میرسد
عرایض می فرستیم تردی بیک قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش کردند او نمودند که تمام خزاین
را متصرف شوند و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر به بهادر دستی یابیم بهتر و الا چون حضرت
جهانبانی را هوای مالوه خوش آمده است و حدود دارالخلافه آگره خالی است بانصوب توجه کنیم تردی
بیک خان در قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید برگشته
بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن شمایان اینجا مناسب نیست میرزایان
پیغام دادند که ما میرویم تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان گفته روان شویم او بر منصوبهٔ ایشان اطلاع
داشت جواب انچنانچه بایست داد و صباح آن توپ انداخته میرزایان بخیال فاسد از انجا کوچ کرده
از راه کهات کرچی بطرف دارالخلافه آگره روان شدند و تا لشکر فراری مندر حدود جاپانیر بود
سلطان از آب مهندری که پانزده کروهی جاپانیر است نگذشت و چون برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب

اگر شنید و در خیالات واهیه ایشان مطلع شد از آب گذشته بر سر چاپانیر آمد و تردی بیک خان با وجود
محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت و در مندو بساط بوسی
مستسعد گشت و صورت ارادهای ناصواب میرزایان را بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی بلا حفظ
اگر میرزایان بی اعتدالی نموده بدار الخلافه بیشتر بروند از راه چیتور بایلغار نهضت فرمود و از اتفاقات
حسنه اگر در میان راه در نواحی چیتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شده بدولت ملازمت مشرف شدند
و آن حضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و عفو اعمال ناپسندیده ایشان را منظور نظر نداشته و لطف
عمیم را عذرخواه گناه ایشان ساخته اصلا بروی نیاوردند فیض احسان را ضمیمه عفو کرده بعنایات خسروانه
امتیاز بخشیدند و یکی از ناسازگاری های زمانه که باعث توجه موکب اعلی حضرت جهانبانی ازین دیار
بحدود اگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که از شاه راه اطاعت انحراف نموده
طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بودند چنانچه سابقا گذارش یافت درینولا باز از بیسعادتی ذاتی از
کنج خمول بر آمده سر بشورش بر آوردند هاما گرچه برای ناپیدا ساختن او تعیین شدند ارباب احتیاط تقدیم
رسانیده بودند و پرگنه بلگرام تاخته بقنوج رفتند و پسران خسرو گوگلتاش که در آنجا بودند امان طلبیده
قنوج را بایشان وا گذاشتند میرزا هندال که در اگره بود بدفع این فتنه بر آمد و در حدود بلگرام
از آب گنگ گذشته میرزا و لشکر بهم رسیدند و جنگ در پیوست چون رواج کار فتنه سازان
حق ناشناس شعله خس بود در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرو نشست و شمال فتح وزید و لشکر
اقبال تعاقب نموده باوده آمد و در آنجا الغ بیک میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیکار شدند
درین اثنا مژده وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافه رسید مخالفان او بار دیگر بجنگ اقدام
نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبه والا دریافت
و چون موکب والا حضرت جهانبانی باگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگر قلعه مندو را خالی یافته
دلیرانه در آمد و قادر شاه نیز منهزم و متعاقب رسید و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور و سلطان
بهادر قریب دو هفته در چاپانیر بود باز بدیب رفت چون بانظار سطوت و جلال حضرت
جهانبانی و فرمان اقبال این دودمان عالی دولت از او برگشته بود که برای سود خود می اندیشید
سرمایه زیان او میگشت چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره و مشاهده صدمات جنود عظمت کسان را

بالطف



بتحف و هدایا پیش وزیر فرنگ که امیر الامرا بنادر بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد درین
اثنا که میرزا عسکری بگجرات گذشته رفت و سلطان بدیب آمد وزیر با غرابهای مردم جنگی از راه
دریا به بندر دیب آمد و احوال معلوم او شد بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مدد مستغنی است
مبادا بعد از دیدن بعد پیش آید خود را مریض وانموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده ام
چون صحتی روی دهد بخدمت میرسم سلطان از شاه راه احتیاط بیرون آمده در سیوم رمضان نهصد
و چهل و سه اواخر روز با معدودی در غراب سوار شده بپرسش وزیر رفت بمجرد رفتن تمارض او دریافت
و از آمدن پشیمان شد فی الحال برگشت فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در قید ما آمده اگر
بنادری چند از و بگیریم ربیای خود است وزیر بر سر راه آمده اظهار نمود که اینقدر توقف نمایند
که بعضی تحف بنظر در آید سلطان گفت که از دنبال فرستند و این سخن گفته بزودی متوجه غراب خود
شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکم در توقف نمود سلطان از روی بی تحملی شمشیر کشیده او را
از میان بدو نیم زد و از غراب ایشان بغراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند
نزدیک شده سلطان را گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان و رومیخان خود را در آب انداختند
رومیخان را آشنایی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید و سلطان غرقه دریای فنا شد و
همراهان سلطان نیز ضایع شدند و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادر کش یافتند و بعضی میگفتند که سر بری
بر آورده بساحل نجات افتاده بعد از آن در گجرات و دکن هر چندگاه آوازه ظهور او در میان مردم می افتاد
چنانچه یکبار در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که اوست و با او چوگان باخت و ازدحام
بر گرد او شد ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرد همان شب از سراپرده او غایب شد مردم
جزم کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت روزی میر ابوتراب که از اکابر گجرات است نقل کرد که
ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت در آن ایام در دکن بود بتقسیم ملکت
که یقین سلطان بهادر بود و بعضی سخنان که در میان من و او گذشته بود و غیر از او کسی نمیدانست مذکور ساختم
و نشانها درست آمد در وسعت آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت باری
چون سلطان از روز فرو رفت و منتسبان او نجات نشستند محمد زمان میرزا جامه کبودی بر تعزیت سلطان پوشیده
در لباس زراقی خزاین گجرات بعضی را بدست تصرف خود در آورده و بعضی بدست فرنگ در آمد و جزوی

بتجارت رفت و خود را با مادر سلطان نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان
ظاهر میساخت و گاهی زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدیشان میفرستاد که تحریر خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی
چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند و مدتی بلوندی همانجا بسر برد تا آنکه عماد الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت
داد از آنجا بیچاره خجالت زده روی امید باستان بوس حضرت جهانبانی آورد و چنانچه ثبت در جای خود
گذارش یابد و از تفصیل مقدمات که ذکر آن بتقریب از تذییلات مقصود و محسنات کلام است در نوردیده
شروع در اصل مقصود مینماید چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند
از اطراف و نواحی آن بی باکان که سر تمرد برداشته گردن تنازع افراشته بودند در مقام اطاعت
و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند و باد و خراج را سرمایه امن و امان خود ساختند اکناف ممالک محروسه برعایت
و استقامت آراسته گشت **نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت**
**بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود** چون خاطر جهان آرای از مهمات این حدود پرداخت
همت خسروانه بر سر انجام تهیه یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بان صوب معطوف داشتند و بر خلاف
سابق ممالک را بمردمی که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکت داری هویدا باشد و تبدیل احوال
و اوسط احتلال بمیان اطوار ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغبال ساخته
بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرق
بمسامع قدسی رسید عزم تسخیر بنگاله که در پیشگاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره گشا و بجهت
دواعی مذکور در پرده توقف در تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و حکم عالی باستعداد
یورش بنگاله صادر گشت و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند
و این شیرخان از طبقه افغانان سور بود نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم تبر اخیل و این
ابراهیم پیوسته سوداگری اسب میکرد و در زمره سوداگران تعیینی نداشت و در موضعی شمله از اعمال نار
نول متوطن بود پسرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاهیگری آمد مدتی پیش رایمل حد
رایسل درباری که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد نوکری میکرد و از آنجا
بموضع خونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان نوحانی که از امرای سکندر لودی بود رفته ملازم شد و بخدمت
و کاردانی خود را از همسران گذرانید و چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او که خدمت تربیت



و از آنجا در سلک ملازمان میر که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بود منسلک شد و کار او
قدری پیش آمد اکثر سرانجام مهام تدبیر او صورت می یافت فرید پسر او از زیاده سری و بدنهادی پدر
خود را رنجانیده جدا شد و مدتی از نوکران تاجخان لودی بود و چندگاه در آگره ملازم قاسم حسین خان اوزبک
شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید برلاس تقریبی او را با دو تن افغانان
دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی برده بود و بجهت آنکه نظر
دوربین حضرت بر او افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید این افغان را اشارت بقید نمودند
دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند او را مقید باید ساخت و آن دو دیگر را نوازش فرمودند فرید از نگاه
حضرت گیتی ستانی اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود بسپارد فرار نمود درین اثنا پدر
او را اجل در رسید و اموال بدست او افتاد و در سهسرام در جنگلستان جوند که پرگنه ایست از رهتاس راه پیش
دزدی و مقدم کشی گرفته بر فراشت و باندک زمانی بروباه بازی و نادرستی خود را از سرهنگان روزگار
گذرانید چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده او را پیش خود طلبید و او از ا
دست مایه فساد ساخته در رفتن بهار آورد و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام
نمود و در اندک فرصت بسیاری از مردم رند و اوباش بر او گرد آمدند درین میان حاکم بهار که یکی از امرای
نوحانی بود رخت زندگانی بربست و کسی که سررشته امارت را انتظام دهد نبود شیرخان با اوباشان
خود بایلغار خود را رسانید و مال فراوان بدست آورد و از آنجا برگشته بجای خود آمد و بر سر قلعه چنار که
نزدیک سرو بود ناگهانی ریخت بحیله پردازی بر وغالب آمد و از آنجا برگشته بنارس را تاخت و چون
جمعیت مال و مردم بهم رسیده بود پتنه رفته آن حدود را متصرف شد و در سورج گهر که سرحد ملک حاکم
بنگاله است با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت و الحدود را نیز متصرف در آورد و تا یکسال با نصب شاه
والی بنگاله جنگ و جدل مینمود و مدتی مدید محاصره گور داشت و از غرایب آنکه شیرخان منجمی ممتاز را شنید
که راجه او دید دارد او را طلب نمود که چون خیالهای فاسد و داعیه‌های باطل در سر داشت از کار
او آگاهی بخشد راجه او را رخصت نداد لیکن نوشته فرستاد که تا یکسال تا بر بنگاله دستی نیست
و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و از روز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهد شد قضا را آنچه
نوشته بود همان بظهور آمد **نظم** شنیدم ز دانا که دانش لبی است ... ولیکن پراکنده با هر کسیست ... درین ایام

که رایات نصرت بفتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمود فرصت را غنیمت دانسته زیاده سری را از اندازه گذرانید
اینست مجمل مبادی احوال شیرخان و خاتمه کار و وخامت عاقبت او و در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی
گذارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامه عبرت گردد الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر
جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فخر علی که از امرای کلان حضرت فردوس مکانی گیتی
ستانی بود بضبط دار الملک دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافه آگره بعهده اهتمام میر محمد بخشی که از معتمدان
دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت که در آن
حدود بوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نور الدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیره آنحضرت در حباله عقد
او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده در قنوج
و آن نواحی بحراست او نامزد گشت و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق
عصمت راه کشتی شرق رویه نهضت فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند و از امرای ابراهیم
بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان قوچ بیگ اتاوه
و بیرام خان و قاسم حسین خان اوزبک و بوجکه بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک
و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب و نهال بیگ و روشن بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیقدر در رکاب
نصرت اعتصام بودند از راه بحر و بر لشکر فیروزی اثر میرفت و آنحضرت خود گاهی بر کشتی نشسته
و گاهی بر اسب سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعه چناره که شیرخان
در آنجا بود معطوف داشتند و از آنجا که میر محمد زمان از سعادت بهره داشت چون موکب عالی در
نزدیکی چناره رسید گرد خجالت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رسیده شرف عتبه بوسی دریافت
و مجملی ازین واقعه آنکه پیش از آنکه میرزا بیاید همشیره عزیزه آنحضرت معصومه سلطان بیگم کوچ میرزا باشد
در آنکه گناه میرزا درخواست کرده زبان استماله گرفته بود و آنحضرت از روی عواطف ذاتیه رقم
عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند و چون میرزا از نزدیکی موکب معلی رسید
جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت یکروزه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال
بموجب اشارت علیه رفتند و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست
بر سر نهاده دریافتند و میرزا از راه احترام باردوی معلی آوردند و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهی



بخیمه خود فرود آمد و روز دیگر بدولتخانه عالی آمده استلام بساط اقدس نمود و بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت
و دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه و کمر و شمشیر و اسب سرافراز شد آری بزرگان خاصان ایزدی
سیئات را بحسنات خریداری کنند و بدیها را در اعداد نیکویی بشمار آرند در کارخانه کرم الهی
چنین مشیت رفته که رحمت او فراخور عصیان میرسد هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم
بیشتر یابند و این صفت نسبت بسلاطین که ظل الله اند مناسب تر و مطابق تر است که در گذشتن
از گناهان ضرری نسبت رحمت و فسحت دولت نمیرساند و نامرادی که شرمنده افعال ناشایسته
است او را از وبال عقوبت پروانه نجات می بخشند ملخص آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چنین
عصیان بزرگ که بخشش را سزاوار نباشد باخلاق ربانی متحلی گشته در مکافات بدی به نکویی پیش
آمدند و بحمد الله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصایل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی
و ذاتی عنصر قدسی است و در اجرای سیاسات چندان بملاحظه و تأنی اند که هیچ پادشاهی والا شکوه از دور
آدم تا این دم باین صفات کمال آراسته نگشته چنانچه درین شکرنامه اندکی از بسیار گفته آید حق تعالی
این نسبت را روزافزون گرداند و به نتایج این شیمه کریمه بر عمر و دولت آن حضرت برکات کرامت
فرمایند القصه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه چناره
گذاشت و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار
آورد و چون موکب گیتی کشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود چناره نزول اجلال فرمود رای عالم
آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومیخان که در فتح حصون و قلاع سماوی ارتفاع یگانه روزگار بود و بعد از
فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در ملازمان درگاه افلاک پایه بمنصب میر آتشی سربلندی داشت
بر کشتیها ترتیب ساباط نموده و از قطعهای تخته بر روی تخته چنان سطحه مهیب ساخت که خردمندان دقیقه
شکاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعت گری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند و الحق چنان نقبها بدیوار
فرو برد که با آتش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد قطب خان پسر شیرخان از آنجا فرار نمود و سایر
اهل قلعه امان طلبیده برآمدند و قلعه در تصرف اولیای دولت در آمد امان یافتها که قریب دو هزار کس
بودند اگرچه حضرت جهانبانی قول رومیخان را معتبر داشته باو بخشیده بودند اما مؤید بیگ دولدی
که از نزدیکان بساط عزت بود و بتسویل دستهای ایشان را فرمود که بریدند و الحق چنان نمود که حکم پادشاهیست

واینچنین بحکمی از دست او بوجود امد حضرت جهانبانی ندامت فرمودند رومیخان بعواطف پادشاهانه
اختصاص یافت واعتبار جاه او افزونی گرفت وقلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند ودر
چند روز بحسب سرنوشت مجبود در روزکار شده مسموم از عالم رفت وچون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت
یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه امد شیرخان
استغاثه نمود واین معنی ضمیمه بواعث بسیج بنگاله وعلاوه دواعی توجه عالی گشت آن حضرت او را بعقدات
خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند وچون یورش والا مصمم گشت جونپور
وانچه دوراه بهندو بیک که از کبار امرا بود مکرمت فرمودند وچناره به بیک میرک عنایت شد وسامان آن
وسرانجام این دیار فرموده از راه بر دیجه عساکر نصرت قرین درجنبش امد وچون عرصه تیه مضرب خیام
گردون قباب شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است اگر
آن حضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در این ملک گیری بروش فیروزی یافتن
برحصول مامول هرانیه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است
وباعث ویرانی وتباهی سپاهی والی بنگاله نظر باغراض خود بعرض اشرف رسانیده که شیرخان در بنگاله
خود را هنوز راست نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهد بود آن
حضرت بجهت نگاه داشت خاطر آن ستم رسیده وصورت معقولیت گنگش او حکم بنهضت رایات
جهان گشا فرمودند در بهاکل یورت لشکر را دو جا ساختند میرزا هندال را با پنج وشش هزار سوار از آب
گذرانیدند که از ان طرف اب میرفته باشد چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر امد که جلال خان
پسر شیرخان که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده شده بود با خواص خان وبرمزید وسرمست خان
وهیبت خان نیازی وبهار خان بمقدار یازده هزار کس امد قصبه گدهی که رستا به دروازه بنگاله است
مضبوط کرده اهنگ فتنه وفساد دارد وحقیقت معامله انکه شیرخان باستماع توجه رایات عالیات
جنگ را بهیچ وجه بخود نتوانسته راه جهارکند پیش گرفت چون موکب علیه به بنگاله در اید از من راه
به بهارو آن صوب رفته شورش افزاید وهم اموال بنگاله را بامانی رسانید وجلال خان وجمعی را در گدهی
گدهی گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی گشا نزدیک رسد ومن بیشتر بور رسم انها با ملقا خود
را بمن رسانند واز اقدام بر دلیری متقاعد باشند وحضرت جهانبانی از بهاکل پور ابراهیم بیک

جانپوتی



جانپوتی وجهانگیر قلی بیک وبیرم بیک ونهال بیک ودرویش بیک وکرک علی بیک وبجکه بهادر وجمعی
کثیر نزدیک به پنج وشش هزار کس تعیین فرمودند چون کرباد شاهی بنواحی گدهی رسید
جلالخان ازسخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر ارد وامد آین مردم خود را راست نکرده بودند که جنگ
را باسلوب انتظام دهند واداب ترتیب افواج قایم سازند لشکر مخالف بسیار واین مردم بر سر استعداد
وعزیمت جنگ نه بیرامخان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت وروی سپاه را از هم بپاشید وحقیقتها
دلیرانه کرد اما از کمک افواج قاهره بسبب بی ترتیبی کوتاهی شد وکار نا دلخواه انتظام یافت
علیخان مهادنی وحیدر بخشی وچندی دیگر از اعیان دولت پایه والای شهادت یافتند
چون این خبر بمسامع قدسی رسید آن حضرت خود بسرعت نهضت فرمودند درین توجه کشتی
بحرا را که بجهت سواری خاصه بود در کهلکام غرق شد وچون موکب پادشاهی نزدیک افغانان
بتره روزکار رسید این سیه بختان قرار نمودند آن حضرت میرزا هندال را که تربت وپرینه باد
نامزد شده بود بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجاگیر تازه وخود رفته بسامان لایق از ان
طرف بنگاله در اید وحضرت جهانبانی از انج کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند وبتاییدات الهی در سال
نهصد وچهل وپنج فتح بنگاله شد وشیرخان با سایر افغانان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته واز راه
جهارکند بجدو ورهتاس امد وبروباه بازی قلعه رهتاس را متصرف شد ومجملی ازین سرگذشت
انکه چون بجدو ورهتاس که قلعه ایست در غایت محکمی ونهایت استحکام رسید براجه چنتامن برهمن
حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد او داد وطرح یکجهتی انداخته التماس نمود که امروز
مرا کار افتاده است میخواهم که مردی بکاری واهل وعیال مرا وهمراهان مرا در قلعه جای دهی ومرا
رهین احسان خودسازی بصد زبان چاپلوسی ونیرنگسازی راجه ساده لوح بفریب ان شعبده باز
قبول کرد این بنگاله ملک اشنایی شد وبی سرانجام داد وهر دولی دو جوان مسلح را در او در دوبا
طرف دولی کنیزان آن را کماشت وباین حیله سپاهی را در اورده قلعه را گرفت وعیال خود وسپاهی
را در ان قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد راه بنگاله میبرد وساخت وحضرت جهانبانی هوای
بنگاله را خوش کرده بعیش وشادمانی نشستند وعساکر اقبال ملکی معمور وسیع را دریافته اسباب
بی پروایی را سرانجام دادند ودرین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق وارباب فتنه

اندیشهای تباه بخود راه داده بی رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دار الخلافه اگره شد هر چند
مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد پس از روزی چند در دار الخلافه آمده اسباب شورش را
ترتیب می داده در خلوت خانه دماغ فرا یزدی سودای سلطنت می پخت شیر خان وقت را غنیمت دانسته
در فتنه و فساد گشوده آمده بنارس را محاصره کرد و باندک فرصتی بنارس را در تصرف خود آورده میر فضلی
حاکم انجا را کشت و از انجا روانه جونپور شد جونپور را بابا بیک جلایر پدر شاهم خان و دشت که بعد از
فوت میر هندو بیک باو مکرمت فرموده بودند و بایقید ضبط در آورده در مقام استحکام آن شد
یوسف بیک پسر ابراهیم بیک چابوق ازاده عزم بنگاله کرده میرفت امد همراه شد پیوسته
اطراف و جانب بقرا ولی میرفت و طلبکار نبرد و پیکار می بود جلال خان این خبر اشنوده بدو سه
هزار کس ایلغار کرده رسید و یوسف بیک سپاهی لشکر دیده مستعد جنگ شد هر چند همراهان کثرت
مخالفان و قلت خود را گفتند فایده نداشت و در نواحی جونپور مردانه شربت والسین در کشید و
مخالفان روز دیگر آمده جونپور را قبل کردند و بابا بیک جلایر در نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی
داد و حقیقت احوال بمیرزایان و امرا نوشت و عرایض متواتر نیز بدرگاه معلی ارسال داشت میر فقر علی
از دهلی بدار الخلافه اگره امده نصایح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد و بعد از گفت و گوی بسیار میرزا از
از اگره بر آورده انطرف اب گذرانید و محمد بخشی را بر آن داشت که انچه در وقت گنجد امداد میرزا
نماید که بزودی بجونپور خود را رسانند و از انجا میر فقر علی رخصت گرفته بحدود کالپی رفت
که یادگار ناصر میرزا را مستعد لشکر سازد و در حدود اگره میرزایان باهم اتفاق کرده پیشتر روانه و
مقارن این حال خسرو بیک کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیک و میرزا نظر با جمعی دیگر از نامنجا
ری و شور انگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نور الدین محمد که او را در قنوج گذاشته
بودند امدند و میرزا امدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت و استدعای استماله ایشان نمود میرزا
هندال نوشتهای التفات مصحوب محمد غازی توغبای که از معتمد آن میرزا و فرستاد و شرح
امدن امرا را بیادگار ناصر میرزا و میر فقر علی نیز نوشته بر دان آن ساخت و امرا خود پیش میرزا نور الدین
محمد انتظار جواب برده بکول که مواجب زاهد بیک بود امدن فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان
شتافت کوته اندیشان نمک بحرام زبان بهذیان گشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم

الامان



اگر شما جنانچه خیال کرده اید بنام خود خطبه میخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسا
نیم و اگر نه پیش میرزا کامران میرویم و انجا کامروائی در دستگاهی در کنار ماست محمد غازی توغبای
امده پیغام امرا انهانی رسانید و گفت که یکی از دو کار ناچار است یا خطبه بنام خود باید و امرا
را طلب داشته نوحت ما بنهانه امرا اگر رفته مقید کرد میرزا هندال که پیوسته سرش بسودای
محال میخارید این معنی را از مغتنمات دانسته بوسیله مواعید حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب
داشته و لاسا نموده خیال تباه را بیشتر استحکام داد و چون تفرقه بنارس و جونپور روان جدود مسامع
علیه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت اراده طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان
مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف پادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را به دار الخلافه رسانند
و بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودی در استیصال
افغانان یک دل و یکزبان سازد در چنین هنگام که امرا اندیشهای نادرست و فکرهای نا سودمند
پیش دارند و نزدیکست که میرزا هندال را از جاده قدیم بیغرا اندنا گاه طریق ایلغار شیخ رسید میرزا
هندال باستقبال بر امده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورده و شیخ سخنان سنجیده و دولتخواهانه
گفته میرزا بعزم خدمتی که بر امده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورد که انچه سامان
و سرانجام لشکر باشد از زر و شتر و اسپ و یراق جنگ و همه را سامان نماید محمد بخشی معذرت
خواست که خزینه نیست که بسپاهی داده شود اما اسباب و اجناس فراوان است
همه را به تنخواه سرانجام میدهم چهار و پنج روز بر این سخن نگذشته بود که میرزا نور الدین محمد از قنوج
بالغار امد و همانا که امرا قرار داده سخن یکی ساخته بودند امدن او باعث تقویت اراده امرا شد و بار
دیگر محمد غازی توغبای پیش امرا فرستاد و امرا همان سخن را معاودت نموده گفته و قرار دادند که
علامت قبول سخن ما انست که شیخ بهلول را که فرستاده پادشاه است و صلاح کار ما را بر هم میزند علانیه
بقتل رسانید تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه بگرویده اید و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم تا بر همگنان صح
شیخ در سامان اسباب سفر بود و یراق لشکر سرانجام می داد که فرستاده باز امد و باتفاق میرزا
نور الدین محمد داعیه ناپخته مصمم شد و میرزا نور الدین محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته
و از آب گذرانده در ریگستانی که نزدیک باغ پادشاهی بود فرمود گردن زدند و امرا مخذول العاقبه

امده میرزا را دیدند و در ساعت سخن و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و بیشتر کوچ کردند هر چند
عصمت مآب دلدار اغچه والده ماجده میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد
زبان حالش این مضمون می سرائید که باد دست نصیحت کسان کوشم لیکن بادی که آتشم تیز کند
چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والده خود رفت آن عصمت قباب جامه کبود در بر داشت
میرزا گفته باشد که در چنین وقت شادکامی این چه طور جامه است که پوشیده اید آن عصمت قباب
از روی دوربینی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا میدارم تو خورد سال و از حرف و حکایت فتنه سازان
ناعاقبت اندیش راه صواب گم کرده کمر بهلاک خود بسته محمد بخشی آمده گفت که شیخ را خود کشید
درباره من چرا توقف دارید میرزا او را استماعت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی
این قضیه ناگوار را شنیده از حدود کالپی براه گوالیار الغار کردند و خود را بدار الملک دهلی رسانده
در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه داری اهتمام نموده میرزا در حمید پور که نزدیک فیروزآباد است
رسیده بود که خبر ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی رسید بجانب دهلی میرزا راه
دیدند و کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی در قلعه داری کمر
همت بستند و بمیرزا کامران صورت واقعه نوشته التماس توجه در دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور
متوجه شد چون بحدود قصبه سنبته رسید میرزا هندال کار ناساخته بحدود دار الخلافه اگره شتافت
میرزا کامران چون قریب بدهلی رسید میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید و میرزا یادگار ناصر میرزا
بر همان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت میر فقر علی بمقدمات موتش اقوای میرزا
کامران را باگره روانه ساخت میرزا هندال در اگره بودن بخود قرار نداده بالور رفت میرزا
کامران باگره آمده از عصمت قباب دلدار اغچه بکم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده
بملازمت طلبند آن که بانوی سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن
او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد و میرزا بمین لایق پیش آمده روز دیگر امرای فتنه انگیز گناه
بخشنده گورنش داده میرزایان و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیر خان نما
یند اما چون سعادت رهنمون این گرامی نژادان نبود توفیق این خدمت دولت نیافتند الحاصل چون
بمیامن تاییدات الهی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابد پیوند در آمد و پای تخت آن



آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جاگیرهای خود یافتند مواد عیش و عشرت
آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند و ارکان دولت سلطنت با انتظام
امور ملکی کمتر پرداختند و فتنه انگیزان ملک که همیشه فسحت آباد عالم از ین قسم بی باکان خالی نباشد
سر آشوب و شورش بر آوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده مژگان فرو بسته را بالا کند اختلال در
مبانی احتیاط راه یافت چنانچه خبری که اعتماد را شاید بمعسکر اقبال نمیرسید و اگر اندکی از بسیار معلوم
یکی از مقربان حضرت بساط عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند چه نقش
چنان نشسته بود که حرف ناملایم مذکور مجلس قدسی سرشت نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان
بوسیله دولتخواهان حقیقی که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروض موقف
حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت را طلب داشته عزیمت انصراف
موکب عالی مصمم ساختند هر چند از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش
طوفانی داشت و قطعا هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند
تفویض ملک بنگاله بزاهد بیگ مقرر نمودند آن بی دولت روش کهنه عمل باطل اندیشی در میان آورده
ارادهای پیش گرفت و از تیره رایی و سیه بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد آن حضرت حکومت بنگاله
بجهانگیر قلی بیگ عنایت فرموده و جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشته شد در عین باران عنان مراجعت
معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند شیرخان چون آوازه مراجعت موکب پادشاهی و روان
میرزایان از دار الخلافه اگره شنود از چونپور دست باز داشته متوجه رهتاس شد و مقرر ساخت که
اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه چهارکند که آمده بود باز مراجعت نموده
باز اراده بنگاله نماید و اگر نقش چنین نه نشیند و متوجه دار الخلافه شوند و قابو باشد از عقب درآید
و قصد شبیخون کند موکب والای حضرت جهانبانی به نزهن رسید شیر خان کمی لشکر و بی سرانجامی
اردوی معلی معلوم کرده شیر گشت و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک ترکیب
لشکر از هر طرف قابو میطلبید و هیچکس را مجال آن نیست که از نیرنگ‌کاری غنیم واقف شود ابن علی قراول آن هم
یکی رفته خبر متفحص آورده بوسیله میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض رسید اگرچه موکب عالی
از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او

معسکر اقبال شعله افروز نایره غضب پادشاهی شد از کمال سطوت قهرمانی توجه بجانب او معطوف پیشتر
هر چند معروض شد که چنین وقتی که پیشتر پاهای عساکر اقبال که با دریایان گیتی نورد چندین مسافت بعید را
پای در گل نموده اند در اعلی مرتبه است روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصه قتال بقدم استعجال پیمود
ن از پیشگاه مصلحت دور است لایق دولت آنکه در جای طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده
عزیمت دفع فتنه کرده شود آن حضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع فرموده
بجانب مخالفان نهضت فرمودند باید دانست که رسمیت قدیم و قاعده مستمر که چون کارآگهان
ملک تقدیر نقد گران مایه بیکی معتبر سازند پیشتر از آن ابواب ناکامی گشوده در کشاکش اندازند
اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا از جانبین دو بالا گردد آن عزیز داخته کار باعتدال آرد بنا بر آن چون
ظهور کوکب روشنی افزای جهانبانان که از جیب اقبال جلوه نماید در عالم امکان آگاه ولادت آن
را نموده بدولت انتظار سرافراز گردانیده بود نزدیک رسید هر آینه اگر بیشتر از آن نامرادی
چند بظاهر روی نماید چهره تامل خردپروران دور بین خراشیده نگردد و لهذا با نکری
چنین که عالمی بسخر توان کرد افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین امور بظهور
اند بنا بر آن بر خلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع
شد و جنگ اول حضرت همایون پادشاه با شیرخان افغان در موضع بهیه از مضافات بهوجپور با
شیرخان بتقابل اتفاق افتاد و در آنجا سیاه آبی است کناس نام در میان دو لشکر واقع شد
موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود هر چند لشکر پادشاهی اندک و ایشان بسیار بود پیوسته در
قراولان طرفین جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می بود و افغانان از
هر طرف بقتل میرسیدند تا آنکه مدت تقابل و تقاتل امتداد کشید و برادران گرامی که هر یکی کشایش
اقلیمی را بس بود از کوتاه بینی اندیشهای دور از کار زنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق
فایز نگشتند و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتی مساعده روزگار دولت ایشان نشد هر چند مبالغه
نصیحت می اند نقش آن الواح الهی در ضمایر این آهنین دلان صورت نمی بست و شیرخان از روی
روباه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد و گاه اندیشه فاسد جنگ را در عرصه خیال
جولان میداد تا آنکه بقریب پنج ماه فنون جمعی از پیاده و مردم زبون با اسباب آتش بازی روبرو گذاشته





دو منزل عقب رفته نشست و عساکر پادشاهی که پیوسته بصرت ایشان را بود از مقدمات مکر افزای آن
حیله اندوز واقف نشدند و پس رفته نشستند و بحسب تقدیر چون امری میخواهد که ظاهر شود بتقدیر تنی
بیروائی بارکان کار آگاهی محو میکرد و ازین سبب در شرایط نگاهبانی تهاونی عظیم راه یافت تا
شبی که بالش محمد زمان میرزا بود از غفلتی تمام واقع شد آن روبه باز که فرصت را در کمین بود سبکیه
کرده وقت صبح از عقب اردوی معلی پیدا شد لشکر خود را سه توپ داشت یک توپ خود و یک توپ
جلال خان و یک توپ خواص خان لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جیبه پوشیدن نشد
حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند سر رشته تدبیر از دست
رفته بود در وقت سواری بابای جلایر و تردی بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند حکم شرف
شد که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآرند آن دو وفاکیش عزت اندیش بر در سراپرده عزت
شربت گوارای شهادت درکشیدند و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در در سراپرده عزت
توفیق جان نثاری یافت وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد
و از آنجا که حفظ و صیانت ایزدی متکفل حال و ضامن مال بود ساحت حریم حرم عفت را عواصف خیال
بداندیشان نتوانست سود و غبار اندیشه تیره جانان بر حواشی ملکوت عصمت پردگیان جاه و جلال
نتوانست نشست بعوض ناموس الهی از تقدیس خانه رفعت بدوربانش حاجبان غیرت حراست پرده
نشینان خلوت خانه عفت نموده خیال فاسد در ضمیر آن تیره درون راه نیافت و شیرخان آن عصمت
قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی با آبروی تمام روانه ساخت و بالجمله آن حضرت متوجه پل
شدند پل را شکسته یافتند ناچار خود را سواره چون نهنگان دریانورد به آب زدند قضا را از آب
جدا می شوند مقارن این حال چون نگهداشت ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود سقای خضر راه ایشان
گشت و بدستیاری شناوری او را ازین گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند آن حضرت درین اثنا
از وی پرسیدند که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام فرمودند که نظام اولیای عنایت و مرحمت
بجا آورده باو وعده فرمودند که چون بسلامت برتخت سلطنت نشینم نام روز ترا پادشاهی میدهیم و این قصه
بر عصر در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر چوسه از کمین تقدیر پرده گشا گشت میرزا
محمد زمان و مولانا محمد پرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غرق

بجز فنا گشتند و آن حضرت با میرزا عسکری و معدودی ایلغار کرده بدار الخلافه آگره نزول فرمودند میرزا
کامران با ستان بوس عالی سرافراز شد و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران آمد و الده
با جده او شرمنده و سرفکنده از الور آمده ملازمت نموده حضرت بمقتضای مراحم ذاتی نوازش فرموده
تقصیرات او بر روی نیاوردند و تفقدات بی پایان که از اندازه تقصیری زیاده باشد پیش آمدند و چون
ناگهان از روی بی تدبیری امری سر نوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر می بودند و در سر انجام
آلات و ادوات اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا و سپاهیان باستلام عتبه علیه مشرف میشدند
درین اثنای پاک سرشت بامید وعده گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت جهانبانی که تاج ده
بخش ملک مروت و احسان بودند چون سقای بینوا را از دور دیدند لمحال خسرو عهد خود را بر سر زر وفا
جای داده و تخت سلطنت را بجهت آن حضرت از خالی ساخته سقا را بموجب وعده او تا نیم روز بر تخت
نشاندند و بخت نشین ملک روز را بر ساخته و بعضی احکام و اوامر پادشاهی را که ظرف گنجایش
آن نداشت مستثنی ساخته بحکم رانی با نه امتیاز او را بلندی بخشیدند و او بجز مواجب بخشش کرد احتیاج از
جهت احوال او و قبیله او برداشتند هر حکمی که دران جلوس بر اورنگ شاهی از سقا ظهور یافت با مضا
مقرون گشت میرزا کامران از ظهور چنین علو همت چنین شکایت بر چنین حکایت ظاهر ساخته خاطر
از ارجوی را بهانه پدید آمد و بعد ازین قضیه از روباه بازی شیرخان قصد بنگاله کرد تا حدود بهار آمده
متوقف شد و جلال خان را با جمعی بر ایشان بر سر بنگاله تعیین کرده بود که فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ
در پیوست داد و داد جلادت داده عرصه نبرد را بقدم شجاعت پیمود اما از آنجا که مشیت الهی و حکمت ازلی
نقشبند صورتی دیگر بود و تمامی امرای بنگاله در رفع فتنه اتفاق شایسته نمودند و فراغت دوست برده
درین جنگ فراهم نیامدند لاجرم جهانگیر قلی بیگ بعد از کوشش و کشتن در معرکه شوالیت قدم ثبات
افشرده روی گردانیده بزمین داران پناه آورد و بعهد و پیمان با درست برآمد و جمعی کثیر بصحرای نیستی
شتافتند شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بجد و جهد بیرون آمده شور افزا شد و آن ملک را بتصرف و
تغلب خود در آورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر خود را داده بود با جمعی کثیر از اوباشان بسر
کالپی و اتاوه فتنه ساز گشت چون آن خبر بمسامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک
که الحال بود و بجاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی محال کالپی قیام

داشت

۲۵ قرین صحیح

داشت بر سر او نامزد شدند این شیر مردان آن معرکه دلاوری برابر آن گروه صفتان جنگ کرده آمدن جنگ
عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح روی داد و قطب خان در میدان آن جنگ کشته شد و حضرت جهانبانی
مدتی در دار الخلافه آگره بسر انجام سپاه نصرت و گرد آوری دلهای پریشان برادران و خویشان
و اصلاح بواطن و سرایر ایشان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران را بزلال
نصایح شستند چهره صفایی وجه روی ننمود و چندان که زنگار خلاف بصیقل مواعظ زدودند جلالی
وفاق در آئینه روزگار هیچ روی پدید نیامد و در چنین مهم عالی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم
پاسبانی دولتش بود در چنین هنگامی که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود
و از دولت تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا دو از زمین شمال رویه و تا حد تمامه جنوب رویه
در حیطه تصرف داشت با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متعذر و مقصر ظاهر شده
تمارض نمود و بمقتضای افراط غفلت و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف نمود و نقاعد ورزید از دیعاتی
درین کارگاه مکافات نتایج کردار بر وعاید ساخت چنانچه در حیات سزای اعمال خود را بچشم خود
دید و بعضی از آن بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گذارش یابد و چون بزبان فال بد زده بود
حال نیز چنان شد مضمون خواجه میگذشت آن فال شد راست و الله بیماری چند مرض پیش او آمد و از تخت
رنگی بر تنبیهات غیبی متنبه نگشته بر مسلک ناخشنودی منعم ولی رضای مفضل خود را هر روز زیاد او
خواجه کلان بیگ با جمعی کثیر بلاهور فرستاد و روی از قبله اقبال گردانیده از دنبال او خود روان شد
و وبال و خسران که جلب مضرت دوست و جذب منفعت دشمن باشد باعث و مالی گشت هر چند حضرت
جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و همچنین قابو از دست میدهی مردم خود را همراه کن
میرزا بر عکس خواهش آن حضرت سعی درین اندیشه که مردم پادشاهی را بدراهی داده همراه خود ببرد و میرزا
حیدر بن محمد حسین گورکان که خاله زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و همراه میرزا کامران آمده دار
الخلافه آگره آمد شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته و
میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته او را بهمراهی خود سعی کرد میرزا حیدر بجانب میرزا کامران
میل نموده در مقام عذرخواهی شد و لمزی فکری حرف رخصت در میان آورد حضرت جهانبانی فرمودند
که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است و اگر از [illegible] اخلاص آن نسبت [illegible] ظاهر

ساخته و اگر تلاش ناموس مردانگی است خود باید همراه ما شوی که بر سر غنیم میرویم و اگر میرزا کامران از بهانه
بیماری مینماید بو طبیب بنیستی و داروشناس نیز که همراه روی و اگر میرزا لاهور را مامن تصور کرده چنان
فاسد است چه بار نیز پس ماندن ازین یورش اگر امری سانح شود گنج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت
و نیز امر از دو بیرون نیست اگر ما را فتح است شمایان را چه رود کدام ابله که ارجمندی بسر زمین نتوان
برداشت که مردن بر آن زیستن شرف دارد و اگر عیاذا بالله حال برخلاف این است بودن شما در لاهور
محال خواهد بود و هر کس که این کنکاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته یا خیانت ورزیده و حق را از
پوشیده از راه خویش آمده در آمده است الحاصل میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار طریق هدایت یافته بدولت
رفاقت موکب عالی معزز و ممتاز گشت و میرزا کامران از فور خود سه هزار کس را با تشلیغی میرزا عبد الله
مغل همراه ساخت و خود توفیق خدمت نیافت توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دار الخلافه
آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عزت افزا که بعد ازین وقوع یافته
چون کارآگهان بدایع طراز نگارخانه تقدیر بوقلمون نقش و نگار طرح دیگر انداختند اگر اکنون کار بر مراد شود جای
شکر است نه مقام شکایت و لهذا از دو جهان از اتفاق ازچنین برادران گرامی برداشت و جمعیت را
متفرق ساخت و آن حضرت با لشکری اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند و از قوت دل و استقلال
همت جلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان
با لشکر انبوه آن طرف دریای گنگ آمده نشست آن حضرت با سپاه معدود خود آماده عبور از آب
فرمودند و در اندک زمانی بر گذر بهوجپور پل بسته شد و جمعی از یکه جوانان نیز جلو قریب صد و پنجاه نفر خود را
مستعد کارزار ساخته بر اسپان بی زین سوار شده به آب زدند و مانند نهنگان دریا از موج و گرداب نه
اندیشیده بدریا در آمدند و چون نهنگان دریا نورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشته جمعی
کثیر را منهزم ساختند و داد مردانگی و پهلوانی داده بر هوای مراجعت عزم اردوی معلی نموده چون
نزدیک به پل رسیدند افغانان فیل گرد بازمانی را که در جنگ جویه بجانب فوج عدو مانده بود گشتن پل سر
دادند آن فیل بی اعتدال خود را به پل سر رسانیده قواعد از ادرهم شکست و درین وقت
از اردوی معلی توپی رها کردند که قوایم فیل گرد باز را خورد ساخت و لشکر غنیم که زور آورده بود دستبرد
یافت جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح در آن دیدند که کنار آب گرفته

بقنوج



بقنوج روان شوند بملاحظه تانی کوچ بکوچ میرفتند در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد و توپها
از توپخانه پادشاهی سر دادند کشتی کلان مخالفان درهم شکست و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شدند و مدت
یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران آن و الغ میرزا و شاه میرزا که نسبت
ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود و نبیره دختری سلطان حسین میرزا اند بملازمت
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند و بعد از شتقار شدن آن حضرت بحضرت جهانبانی جنت
آشیانی مخالفتهای بظهور آوردند چنانچه اجمالی ازین معنی گذارش یافت چون ستیزه باطل از رونق
و بهابند شد و ستیزه کار بادلی النعمت کامروانه کار ناساخته بار بعتبه علیه حضرت جهانبانی آمده سجده عبودیت
بقدیم رسانیدند و آن حضرت از کمال مروت و فتوت گناهان گروه ایشان را ناکرده انگاشته
بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بدنهادی افتاده
بودند باز از بی دولتی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نمودند و بسیاری از مردم طریق حرام نمکی پیش
خود را گرفتار کشیدند این مصلحت حضرت جهانبانی جنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ
جنگی باید انداخت تا هر صورتی که از پرده غیب چهره گشا باشد جلوه ظهور نماید و اگر درین معنی تاخیر
رود کار طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت بهمین عزیمت که سده راه رفتن مردم تمانند
پل بسته عبور فرمودند و پیش لشکر خندقی زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچلها قسمت
فرمودند شیرخان در برابر انبوه فوج و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست و هر روز جوانان
از هر طرف برآمده کارزار میکردند درین اثنا تحویل سرطان شد و موسم باران در رسید و سحاب
چون فیلان بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت و آن سرزمین که مضرب خیام عالی بود از آب
لبالب شد ناچار فضای بلندی که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد طلب کردند تا سراپرده و توپخانه
و اردوی معلی را بآن ساخت کشند و قرار یافت که چاشت روز عاشوره است افواج را ترتیب داده
بایستند اگر مخالف از خندق برآمده پیش آمده بجنگ پردازند و اگر بجای خود بمانند بجایی که جهت نزول
مقرر شده فرود آیند دهم محرم نهصد و چهل و هفت بدین داعیه سوار شدند و صفها آراستند محمد خان
رومی و پسران استاد علیقلی و استاد احمد رومی و حسن جلبات که سرکاران توپخانه بودند
گردونها و دیگهای اصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند و قول بوجود شریف آن حضرت امتیاز یافت

ومیرزا هندال را پیش قوی جای مورچل شد و میرزا عسکری برانغار سر کرده و یادگار ناصر میرزا جون
برانغار را انتظام داد و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آن حضرت در آن روز مرا جانب
چپ خود که یمین من بسیار آن حضرت اقران آن و اتصال داشت جای داده بودند و از بند تا حد جوانغار
قول بیست و هفت امرای تومن دار بودند شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمد و جوق که در کمیت بیشتر بودند
بیرون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند و جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان رو
بروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهار خان ورای چنین جلوانی و جماعه کر رسینی مواجه یادگار ناصر
میرزا و قاسم حسین در رسیدند و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ
میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و جقلشهای عجیب بظهور آمد و جلال خان از آسیب
افتاد و جوانغار پادشاهی غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد چون شیرخان این را مشاهده
نمود و خود با لشکر فراوان هجوم آورد و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند
و بیجه حمله افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی بازپس نهادند و آن حضرت بنفس نفیس
خود دو مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته زدند و فرمودند هر چند حسابی نیست که پادشاه خود مرتکب
جنگ شود اما درین وقت مردانگی جودت جلادت وحدت شجاعت کجا میگذارد که عنان
قانون شود چنانکه دو نیزه درین کارزار بدست آن حضرت شکسته شد و داد مردانگی دادند
اما برادران برادری بجا نیاوردند و امرا قدیم رسوخ در دایره شاه نگاه نداشته از رو
خامت تقصیرات خود واهل شدند چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند و آن بزرگوار صورت
و معنی که بدیده حقیقت بنا و بمشاهده اسرار توانا بودند تا چنین لشکر بسیار کم پر نفاق تهی از اخلاص
که متوجه این یورش شده اند همانا که بخاطر عبور کرده باشیم که بیارگی مردانگی بشهرستان عدم شتافتن
و سمند حیات را بمنزل فنا تاختن بمراتب بهتر است از مدارا بدشمنان دوست نما و بایشان بنفاق
در ساختن و نرد در دو بدل بحریفان باز باختن از آنکه بی ابرویان خورده شود و شراب لولی چنانچه
از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت این معنی بقابیت ظهور داشت
بعضی از دولتخواهان بجهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بر زور برآوردند
واین حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگویم والا در عالم تحقیق برازنده ایزد جهان آراست





جون صعود کوکبه ایجاد و علو طنطنه ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده
بود دادار بدیع آفرین اینچنین نیرنگ هویدا ساخت گروهی از خردمندان مثال برآنند که این واقعه
برسم مزید آگاهی و تنبیه اعتبار است نه از قسم ناداشت کردار چنانچه نزد حکمای سلف مقرر است که حوادث روزگار
نسبت بخواص بمنزله صیقل است و نسبت بعوام بجای زنگار طایفه از روشن ضمیران پاک سیرت را منظور آنکه این
سانحه تربیتی است چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعدی را پایه بلند میسازند نخستین او را جامع مراتب گوناگون
ارشادی و غم و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض میگردانند تا مرتبه والای سروری را شایسته شود
برخی از تیزروان عرصه شهود برآنند که غرض ازین ابتلا آنست که سنت الهی بر آن رفته که هر گاه
سعادتمندی را عطیه عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه آن وقت
مورد محن و مصرف محن میسازند و گرد نقص بر اذیال جاه و جلال او می نشانند تا چون بدرجه کمال و فرده
قصوی متصاعد شود حال این نقطه سپند عین الکمال او گردد و در روش تربیان کنم که چون
او آن ظهور نور اقدس از مظاهر انسی و مطالع بشری که طینت قدسی نیت حضرت الغ آخال آن
گسته بود در مکامن مبطون و ظهور از متنوع جلوه کرشمه قدم در عالم ملک و شهادت می نهاد بطرات
خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف ترتیب می یافت و اکنون که زمان ظهور مقصود اصلی از آن نور
که وجود اقدس حضرت شاهنشاهی است قریب شد قضیه نامرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته جهان
آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمای کرد اکنون از زه کشای باز آمده بسر سخن می آید و بالجمله چون شکستی
که درستی جهانی را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که تخمینا یک فرسنگ بوده باشد امرای جنگ
رو گردانیده شتافتند جزای کافر نعمتی ناشناسی یافته غریق گرداب ناکامی شدند و سفاین حیات خود را
بمکافات نادرستی بموج خیز فنا داده اند و حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور
فرمودند و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه مینمودند چون کناره بلند بود و راه برآمد پیدا نبود
یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در آنجا رسید دست مقدس آن حضرت را گرفته بالا آورد و در تیغ
بدستیاری سعادت جاودانی بخت و دولت بخود کشید آن حضرت نام و مولد او می پرسیدند او
بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنی است از ملازمان میرزا کامران آن
حضرت را شناخته خود را در سلک جمعیت پادکان نوید دولت درج ساخت و باین نیت است خود را

پیش کشیدند و بمواعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهانبانی از انجا متوجه دار الخلافه اگره گشتند و
در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند چون بکدو دموضع بکانور رسیدند اهل قصبه را خریده و فروخته مردم
پادشاهی بسته در مقام بی هنجاری در امدند چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او مینمودند حقیقت
این معامله چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته
بان گروه شقاوت پیشه دست بردی نمایند و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار از ان گروه
سعادتمند فراهم آمده بود و چون حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود و یادگار
ناصر میرزا قمچی چند انداخت میگوید که ازین نفاقی شمایان کار باینجا رسید هنوز متنبه نمیشوید و یادگار
ناصر میرزا و میرزا هندال فرمان برادری نموده متوجه آن جماعت شدند جنگ عظیم در پیوست جمع
کثیر از گواران بی سعادت بقتل رسیدند و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند و میرزا عسکری که
شکایت ناک آمده بود معاتب شد و از انجا حضرت جهانبانی ایلغار فرموده باگره نزول اجلال فرمودند
اطراف ممالک بهم خورده بود و فتنه از هر طرف سر بر داشته صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع که از سادات
صفوی بکمال علم و عقل منفرد و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود تشریف برده مشورت فرمودند
اخر الامر رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند اگر میرزا کامران را
عقل داوری و سعادت کند و در مقام تلافی و تدارک در آمده کمر نیکو خدمتی بربندد هر اینه رخنه فتنه بسته میگردد
باین عزیمت صائب از انجا متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل شتافت و میرزا هندال بالور رفت
و هژدهم محرم این سال قاسم حسین سلطان بموافقت پیک میرک در ساخت دهلی سعادت رکاب
بوس دریافت و جمعی کثیر در ملازمت فراهم امدند و در بیستم شهر مذکور از انجا پیشتر نهضت فرمودند و در بیست
و دوم این ماه در قصبه رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت حضور اقدس دریافتند و در بیست و سیوم ماه
حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اقبال فرمودند اهل قلعه دروازه شهر بروی ان حضرت بستند
و ابواب شقاوت برخود گشودند و آن حضرت بدولت و سعادت متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را
تنبیه فرمودند در هفدهم صفر موکب والا بسهرند رسید در بیستم این ماه میر فقر علی در اثنای راه بمحل جایت برست
و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب دای دولتخانه رسید میرزا کامران باستقبال ملازمت
کرد و آن حضرت در باغ خواجه دوست منشی که دلکشاترین منازل لاهور بود بدولت فرود امدند و میرزا هندال در





درباغ خواجه غازی که دران ایام دیوان میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن میرزا عسکری از
سنبل رسید و در خانه امیر ولی بیک نشست و در منزل دولتمند سعادت منش شمس الدین محمد که بر کناره
دریا دست داده بود آمد و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت و در غره ربیع الاول نهصد و چهل و هفت
تمامی برادران گرامی و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند و با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی
این عزیزان آگاه نمی شدند و کمر صدق بر میان همت نمی بستند و در هر چندگاه در ملازمت آمده کنکاش
میکردند و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه میگرفتند و اکثر اوقات
خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق و امیر ابو البقا داخل کنکاش می بودند تا انکه روزی جمیع میرزایان و
و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند و تمام اهالی و اعیان گواهی
خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنکاش کردند
حضرت در هر باب نصایح بلند و کلمات ارجمند بر زبان گوهر بیان گذشت و خاتمت عاقبت طایفه
که از جاده قویم اتفاق عدول کرده اند بر همکنان روشن است علی الخصوص درین نزدیکی چون حسین میرزا
در خراسان کوس رحلت زده شد پسر کامکار اقبال مند گذاشت با چندان دولتی مستقل و سامانی
موفور از بی اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال بمیامن معدلت مرکز امنیت بود در اندک
فرصتی مورد چندین حوادث گشته تباهی یک انتقال یافت و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا
که بروم رفت اثری نماند و همه فرزندان میرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند و حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستان بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند اگر از بی اتفاقی شمایان از
حیطه تصرف برامده بدست چنین ناکسان در اید دانایان شما را چه گویند اکنون درین باب بر حسب
تفکر نیک فرو باید برد و از گریبان غیرت بیرون باید آورد تا در میان خلایق سربلندی حاصل آید
و موجب گرد آوری رضای ایزدی گردد هر یک از ارباب عهد و پیمان و اصحاب مواثیق و ایمان چنین
عهدی قریب فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس خود حرف سرانگشت میرزا کامران گفت انچه بخاطر من
میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند بحال لاهور بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را من
برداشته بکابل برم و بجامعی رسانده باز [illegible] ملحق گردم میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که
بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد و مناسب آنست که بجد و جهد رفته آن ولایت بدست آریم

وبقوت وی گجرات را تسخیر کنیم و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام اید تخلیص این ملک
باحسن وجوه میسر خواهد شد میرزا حیدر گفت مناسب انست که تمام میرزایان از کوه سهرند تا کوه
سارنگ دامنها را محکم ساخته بنشینند و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را متخلص سازم و چون خبر
گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظتر از ان نیست چهار ماهی باید که
شیرخان برسد و ما کرده نهاده ضرب زنها که اعتقاد محاربه او ست بکوهستان نمیتواند رسید و در
اندک فرصتی لشکر افغانان ویران وبران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن با تمام ناشده
مجلس تمام شد و هر چند گاه سخن در میان می آمد و آن حضرت نصایح ارجمند میفرمودند که شاید میرزا
کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رایی برگشته در مقام صفا آید میرزا از سخن خود بر
نمیگشت و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی و پریشان شوند و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد
پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته بود و سخنان اقبال بخش هوش افزا او را سود نمیساخت
بظاهر دم از موافقت میزد و میگفت بفلان ساعت مسعود می بر آییم و از یک دلی و یکرنگی بر پیکار
مخالف کمر همت می بندیم و از راه باطن اساس مخالفت را استوارتر میساخت تا آنکه از خیرگی
و تیره رایی قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه وداد استحکام دهد
و پیمان محبت باو بندد و کام خود را از مدد دشمن جوید و مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر
سحاب بدستور سابق بر من موثر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیرخان
بعد ازین واقعه تا دهلی آمده قدم پیش نمی نهاد و این قضیه را از مساعدات بخت خودی شناخت
و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من بتر افتد و از جمعیتی که در لاهور می شنید متوهم بوده
کار بر این داشت درین اثنا صدر پر غدر که مادر ناپاک فطرت شرارت جبلت داشت رسید شیرخان
که مدار رشد او بر دماری بود صدر اکرام دریافت و از مژده بی اتفاقی از یک دل بهزار دل شد و جواب
او را موافق مدعای میرزا گفت و این بی دولت تحریص پیش آمدن مخالف نمود و مقدمات خذلان
در میان آورد شیرخان حیله سازی با دهمراه ساخت ما بر حقیقت معامله آگاهی یافته باز گردد
میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دیده بود و در بزم جشن داشت و حضرت جهانبانی را نیز التماس
کرده آورد و باره دیگر میرزای کوته اندیش خام طمع باز همان بی سعادت را پیش شیرخان فرستاد درین

مرتبه



مرتبه این نمک بحرام بکنار دریای سلطان پور رسیده تا دولتخواهی در میان آورد شیرخان را بر گذشتن
آب دلیر ساخت درین اثنا مظفر ترکمان که بقراولی بنواحی آب سلطان پور تعیین شده
بود آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور کرد و چلیده بیگ برادر زاده میر برکت
و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود بشهادت رسید اواخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی
و میرزایان از آب لاهور که مابات بود عبور نموده کوچ بکوچ تا بکنار آب چناب رسیدند و حضرت
جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را مشرف از خود بصوب کشمیر
فرستادند چه دران هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت میرزا حیدر را از جانب
خود بحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری و ریکی چک و جمعی از امرای کشمیر مخالفت
والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که باشنایی میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت
کشمیر را در تصرف خود در آرند و هر چند میرزا حیدر سعی نمود که این آرزو صورت نبست و در وقتی
که میرزا اهندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدود لاهور بدار الخلافه آگره
توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه لشکری سار شلیغی با باجوچک که از عمدهای میرزا کامران
بود ترتیب داده فرستاد که بدرقه امرای کشمیر که نام ایشان ذکر یافت رفته ولایت کشمیر را در تصرف
آرند باباجوچک در رفتن مساهله نمود تا آنکه قصه پر غصه گذر جوسه که چشم زخم دولت ابد پیوند بود بر زبان
افتاد و مشار الیه فسخ عزیمت نموده و امرای کشمیر در حدود نوشهره و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر امری
می بودند و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر می آمد مشتمل بر ترغیبات تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را بموقف
عرض حضرت جهانبانی میرسانیدند و خاطر اقدس را روز بروز تسخیر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود
درینولا بموجب آن رخصت داده اند که اولا میرزا با جمعی بنوشهره رود و اگر امرای کشمیر که همواره ترغیب
رفتن کشمیر میکردند آمده پیش سکندر توقچی با مردم خود که جاگیردار نزدیک آن حدود است
آمده ملحق شود و چون بعقبه رسند امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان گیتی ستانی فردوس مکانی
بود و مجمل احوال او ایراد یافته خود را بکومک رسانند و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ مسامع علیه
رسید حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آن صوب گردیدند آن حضرت در کنار دریای
چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد

سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان صحت تفرقه شنیده بر لب دریای سند میرزا
کامران ملحق شدند و در غره رجب نهصد و چهل و هفت حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کشمیر مصمم بود میرزا
هندال و یادگار ناصر میرزا قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند خواجه کلان بیک
که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود از سیالکوت رفته میرزا کامران همراه شد
و سکندر توپچی خود را بکوه بسیار تنگ کشید و در رجب نهصد و چهل و هفت که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان
متوجه حدود سند شدند بعد از چند منزل میرزا یادگار ناصر میرزا از بی تاملی باغوای بیک که از
ملازمت جدا با ایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آن حضرت جدا شدند درین اثنا قاضی
عبدی با جندی از افغانان رسید قراولان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند افغانان
سیه روزگار بقتل رسیدند و عبدالله تیره بخت که لقبی چند هنوز از عمرش مانده بود بشفاعت میر بابا دوست
از سیاست نجات یافت و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمیدانستند که چه
کار کنند و کجا روند از بخت سعادت جدا گشته و مصحوبی دولت را گذاشته مقصد گم کرده و راه مقصود
را پی نبرده ملایم و حیران می گشتند و حضرت جهانبانی براه دشت متوجه بکر بودند و همچنین و قیاس بحمن
رای میرفتند آب نایاب و غله هیچ جائی بدرقه و تحمل و زاد توکل طی منازل و قطع مراحل می شد
تا آنکه روزی آواز نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو دسته کوهی میرزا هندال
و یادگار ناصر میرزا قدمی در وادی طلب می نهند حضرت جهانبانی میرزا ابوالبقا را که از همراهی
میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود پیش میرزایان
فرستادند تا از مستقر این کوکب اعلام دهند و بجنان سعادت خود افراگفته میرزایان را باستلام
عتبه علیه هدایت بخشند میر بموجب اشارت عالی میرزایان را بند ساخته بدولت ملازمت و سعادت
موافقت رهنمون گشت و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند خواص خان و فوجی عظیم از افغانان از دنبال
می آمد هر چند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود جنگ دلیری نمیکرد و در اواخر شعبان که اردوی والا
بادچه رسید سید امیر محمد باقر حسینی که دیباچه سعادت و علمای عهد بود رحلت نمود و همانجا مدفون
شد و آن حضرت بر فوت او تاسف عظیم فرمودند چون عالم کون و فساد لشکاه است گذشتنی و گذاشتنی
رضا بقضا که شیوه بالغ نظران مقام تسلیم است داده بحکم ایزدی راضی گشتند و چون نزدیک

بوطن



بوطن بخشولگاه که از زمین داران و اعیان آن سرزمین بود مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت
و منشور التفات و خلعت فاخر مصحوب بیک محمد یکاول و کچک بیک فرستادند و او را بخطاب خان
جهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله باردوی معلی
امر فرمودند بخشولگاه استقبال فرستادها نموده تسلیمات بجای آورد و باحترام پیش آگرچه بجهت
یاوری نکرد که آمده سعادت زمین دریابد اما در آنچه مامور شده بود فرمانبرداری نموده
بقدیم رسانید هم پیشکش لایق فرستاد و هم سوداگران را سر براه کرد که از اقسام اجناس معسکر
والا آورده فروختند و کشتی بسیار رسامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر
میرزا برسم هراولی پیش پیش میرفت و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید
و پیش ازین روز قاضی غیاث الدین جامی را که انتسابی بآن دودمان عالی داشت و بفضایل و مکارم
متحلی بود بمنصب صدارت ممتاز فرمودند چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر
منزل شد قصبه لوهری که در کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده است مضرب خیال عالی گشت
آن حضرت بنفس نفیس خود در باغی که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال
فرمودند عمارات دلپذیر که در آنجا تعمیر یافته بود بذات اقدس جهانبانی رونق پذیرفت و سایر
بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال چهار و پنج کروه گذشته فرود آمد
و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از و بآن جانب آب منزل گرفت
سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسین بیک ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته استحکام
قلعه داری نمود و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد و این شاه حسین بیک ولد
میرزا شاه بیک ارغون است که چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند
او بحدود ته و بکر افتاد و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش در آورد چون موکب همایون بقصبه لوهری
فرود نزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستاد که آمده احراز سعادت آستان بوسی نماید و قلعه
را بملازمان درگاه سپارد او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسین ام مادام که بملازمت نیامده
آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست و بی رخصت او قلعه سپردن هم سزاوار نه و امثال
این ضعیف نالی نمود آن حضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند

پیش میرزا شاه حسین به ته فرستاده و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند میرزا شاه حسین فرستاده‌ها
را باز داشت دید و شیخ میرک را که نقاده اولاد شیخ پوران بود و جماعه ارغون از قدیم بشیخ مذکور ارادت
و اعتقاد داشتند برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی بدرگاه معلی فرستاده عرضه
داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد و ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت
و بسیاری غله ممتاز است مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآن صوب منعطف سازند و از آن تصرف
در آرند که هم سپاه دولت را فراغت خواهد بود و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد و دولت یمن قرین
و سعادت همنشین آمده که آن حضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشته بمرور و تدریج دغدغها
از خاطر زایل کرده بسعادت رکاب بوس سرافراز خواهم شد و معروض داشت که چون من بعز بساط
بوس مستسعد گردم و باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد در آمد
و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان بدست خواهد افتاد آن جوان مرد حقوق را بعقوق
مبدل ساخته از در مکر و تزویر در آمد سخنان دروغ راست نما را جلوه میداد آن حضرت میرزا هندال را
بجانب پاتر و آن حدود تعیین فرمود تا پنج و شش ماه خود در نزهتگاه لهری بسر بردند که شاید حاکم
ته راه سعادت پیش گیرد درین اثنا بجهت سرافرازی میرزا هندال بپورت او بحدود پاتر تشریف
ارزانی داشتند و بمقدم دولت فرا پایه سعادت او را سربلند گردانیدند چون زمان ظهور نیر اقبال
و طلوع نجم جاه و جلال که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن افزای کمال دینی و عقبی است نزدیک رسید
اسباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیه کبری زمان زمان آماده تر میگشت که بفیض
قدم آن نور پرور ایزدی دیده انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم روشنی پذیرد و مشام
امید زمانه از پرتو نور مقدم آن در اکلیل خلافت ضیای صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش
در خوبترین آنی و شریف ترین زمانی در نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را
که فروغ عفت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش می درخشید بآیین یاد و روش
بزرگی در حباله عقد در آوردند و جشن اقبال آراستند و از گنجینه انعام نقدها بر فرق روزگار ریختند
دلها را بنعیم دولت مسرور و معمور ساختند و خواجه هجری جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عبودیت
بجا آورد از آنجا همعنان دولت و اقبال متوجه اردوی معلی شدند و مدتی حدود بکر مخیم سعادت بود

رفته



رفته رفته از بی دولتی زمین داران کمی غله و ویرانی ولایت روی داد و پیوسته در خاطر میرزایان
که هم رکاب و همعنان بودند اندیشهای سست و فکرهای نادرست که در مشرب منافقان گوارا و مطبوع
تواند بود میگذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار میرزا که پیوسته در باطن داعی مخالفت
بود و بتحریک قراجه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت برخاسته بقندهار رفت
و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید چون خبر بمسامع قدسی
آن حضرت رسید روز سه شنبه دهم جمادی الاول نهصد و چهل هشت بمنزل میر ابوالبقا تشریف برده
صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام خدمت میر را پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند
که میرزا را از خطرگاه خطا بمسلک مستقیم صواب آورد میر بسعادت رفته میرزا را بسخنان سعادت آموز
و مقدمات نصیحت از راه مخالفت باز آورده بشاهراه موافقت رهنمونی کرد بدین حقیقت و آئین حقیقت عقیدت را
خواند از اندیشهای نادرست باز داشت و مقرر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراک ملازمت
نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمتکاری و جان سپاری ثابت قدم باشد مشروط بآنکه چون هندوستان
فتح شود از سه حصه یک حصه از و باشد چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ و مواضع لوهکر که
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا عنایت فرموده بودند باو تعلق گیرد و روز چهارشنبه
میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود مردم قلعه بکر از رفتن میر واقف شده جمعی را
بر سر کشتی فرستادند و بر میر تیرباران کردند زخمی چند کاری بمیر رسید روز دیگر ازین عالم فانی
بملک بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین واقعه غم اندوز رقت تمام روی داد و تاسف عظیم
فرمودند و بر زبان حقایق ترجمان آن حضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق
ناشناسی نمک پروردها یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفته
و چندین کلفتها روی نمود همه یکطرف و واقعه میر یکطرف بلکه هنوز آن حوادث طرف این
نمیتواند شد و الحق بزرگی میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند لیکن چون در
ذات مقدس حضرت جهانبانی خرد دوربین و عقل حق شناس ودیعت نهاده دست قدرت
بود و در چنین مواقع که احوس کاه بزرگان دین و دولت است قرین عقل کامل بوده برضا و تسلیم
گرائیدند و مرآینه در امثال این سوانح دانش بسا خردمند را پای صبر از جا میرود و هوشمند خدا پرست

باعقل خداداد مشورت فرموده برضا کرایید و اکر بواسطه هجوم عظام عوام و استیلای طبیعت باین
نزهتگاه نتواند رسید جزع و فزع که شیوه دلبستگان عالم صورتست کذاشته به تنکنای شکیبایی در سازد
لله الحمد که ان حضرت اکرچه بمقتضای بشریت در اول حال مغلوب احزان و هموم شدند لیکن برهنمونی
عقل کامل بطرزی که بالغ نظران خداشناس در کلستان رضا تسلیم کلدسته بند و میوه چین باشند
بسوانح کونی خرسند کشته بهبود را بتقدیر ایزدی دانسته و بدیده حقایق بین تماشا کر شقایق
این حقایق شدند بعد از پنج و شش روز ازین سانحه عبرت بخش یادکار ناصر میرزا از آب
عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت ان حضرت او را بروابط مهربانی
پیوند روحانی دادند درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم ته را رخصت داده بحاکم ته منشور عالی
فرستادند که التماس نموده بود و بموقف قبول پیوست بشرطی که از روی عقیده آمده ملازمت کند
والی ته مدتی حرف آمدن در میان داشت چون سخن او از چراغ صدق بی فروغ بود در تو وقوع نمی یافت
تا انکه حضرت جهانبانی بکرد ان حدود درآیا یادکار ناصر میرزا مکرمت فرموده غره جمادی الاخری نهصد
و چهل و هشت بصوب ته نهضت فرمودند و انجمن ولایت خراب بیمامن عدالت پادشاهی رو
بآبادانی نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجه اعلی رسیده بود و بمیرزا داده پیشتر
عزیمت فرمودند نزدیک قلعه سهوان فضیل بیک برادر منعم خان و ترش بیک برادر بزرک شاهم خان و جمعی
دیکر نفر بکشتی سواره میرفتند که جمعی از قلعه برامده قصد این جماعت نمودند انها باتفاق از کشتی برآمده
بجانب مخالف تاختند و مخالفان رو بکریز نهاده بقلعه درامده چندی ازین شیران بیشه مردانکی نیز
بقلعه درآمدند چون از کمک ناامید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق کشتند و در هفدهم رجب
حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعه سهوان را محاصره فرمودند پیشتر از ان که موکب همایون
بکرد قلعه نزول فرماید محافظان حصار حدایق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند در ایام محاصره
حاکم ته    پیش آمده سر راه کرفت و نکذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد از امتداد
محاصره کم    رسیدن غله بمعسکر اقبال فرومایهای بی حقیقت راه کریز پیش کرفتند مردم تا انکه کلان
را که کان حقیقت بانها بوده می شد پای صبر از جای لغزید چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی
و مولانا عبد الباقی برخاستند باردوی حاکم ته رفتند و میر بر که و میرزا حسین و ظفر علی بیک و خواجه محب علی

بخشی



بخشی پیش یادکار ناصر میرزا شتافتند و درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیک و جمعی
دیکر اتفاق نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند ان حضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرکرده انها
بود مقید ساختند سخن باین سر بند داشته بشرح شمه از احوال یادکار ناصر میرزا پرداخته میشود چون ان
حضرت او را به بکر کذاشتند او لهری را جای اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه برامده غافل
بر سر میرزا ریختند و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانکیها درین جنک بظهور امد محمد علی قاپوچی و شیر
دل که مرد و منعم خان قرابتی داشتند مردانه شربت خوشکوار شهادت درکشیدند بار سیوم دلیرانه
از کشتی برآمده در ریک زمین جنک صف کردند درین مرتبه مردم میرزا الحنان دست بردی نمودند که
قریب سیصد و چهارصد کس مخالف بقتل رسید و آن ریک تفسنده بخون فاسد این خون کرفتها
سیراب شد و الحنان ترس فرو کرفت که دیکر اراده پیش دستی نکردند و میرزا شاه حسین پیش از پیش داعیه
فریب بخود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد باو قلی مهردار خود را پیش او فرستاد که من پیر
شده ام و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو نسبت میکنم و خزاین بتو میکذارم و روزی چند که از حیات مستعار
من باقیست رایکان از دست نمیدهم و باتفاق ملک کجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن ساده لوح را بمواعید
کاذبه عرقوبی فریفته ساخت و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفایی بر جبین حال خود نهاد و اکر ذره
از مروت و شمه از فراست در جبلت او تعبیه می بود بر تقدیر صدق مواعید هرکز قدم در دایره بیوفایی
نمی نهاد و بر سخنان غرض آمیز عذر اندیشان کوش هوش نکذاشته بحقیقت ورزی خود را سربلند میداشت
و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر را دیده کس پیش یادکار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر حاکم
ته که سر راه کرفته بزودی رساند تا معسکر اقبال از تنکنای ضیق بتوسعه کراید میرزا اکرچه از دل برکشته بود
اما پاس ظاهر بقدر نموده پیشخانه خود بیرون فرستاد و در روان شدن بر همان خیال خام تعلل و اهمال
مینمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبد الغفور را که از نسل مشایخ ترکستان بود و ان حضرت او را
یکی از مربیان خود ساخته بودند فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد و این بی سعادت چنانکه کفته اند
کین ره که تو میروی بترکستان است کج روی کرده بر عکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطرنشان میرزا
کوتاه بین کرد که در ارکان ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت و پیشخانه را که بیرون فرستاده بود برکردانید
و عذرهای ناموجه کفته فرستاد چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزکار ریحان بر سر ناسازکاریست و

وتنگی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذی قعده
بجانب بکر ولهری توجه فرمودند و درخلال این حال یکی از اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا ان بود که
باغوای حاکم تته کندم دماله که از زمین داران دلخواه بودند و درکشتی بهم رسانیدن وعبر ان دولتخواهیها
بموکب عالی نموده بودند کرفته پیش حاکم تته فرستاد تا ان حق شناس انها را بجریمهٔ توقف این خدمت
بقتل رسانید و آن حضرت این عمل ناشایسته دوصد مثل آن راکذرانیده همواره درمقام مدارا بودند که شاید
برصفحهٔ اعمال رقم پشیمانی کشیده درمقام تدارک در اید چون رایات عالی بحد ولهری رسید یادگار
ناصر میرزا باجمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه کشت ان حضرت ازشنیدن این خبر فی الفور بدولت
واقبال سوار شدند هاشم بیک که ازمعتمدان خیر اندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع اکاهی یافت بسرعت
خود را بمیرزا رسانید وجلوی میرزا رابعنف کرفته تاب داد وانواع سرزنش ونکوهش کرد وتلخ ودرشت
کفت که مکر راه ورسم مروت وشرم واداب ادب وازرم ازعالم برافتاد چنین سبکسری کردن وباولی
نعمت خود برابری نمودن درکدام مذهب وملت وکدام قانون عقل وحکمت رواست نظم
نیکو مثلی زدان سپهدار ،، کاندازه کار خود نکهدار ،، بر پایه قدر خویش نه پای ،، تا برسر آسمان کنی جای
هرمردکه شغل خویش بکذاشت ،، برخورد ز هرچه درجهان کاشت ،، امثال این سخنان
هوش افزا کفته میرزا رابه بندر لهری باز آورد درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان
راه بی حقیقتی پیش کرفته ازان حضرت جدا شدند وبجانب یادکار ناصر میرزا آمدند
چون بمقتضای غوامض حکمت آلهی ودقایق مصلحت ازلی که درضمن هرنامرادی چندین
اسباب مراد سرانجام می یابد درین دیار سند نقش مراد نه نشست وعیار جواهر بامردی کرفته آمد
وبی اخلاصی لشکر وبی مددی برادران وبیخردی آقربا ونامساعدی روزکار مشاهده افتاد
خواستند که درلباس تجرد وتفرد قدم شوق دربادیه رهروان راه خدا زنند وحلقه کعبه مراد وسررشته
دامن مقصود بدست آرند یا انکه کنج عزلتی کزینند و زاویهٔ فراغی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند
وازجهان پرآسیب وجهانیان پرفریب برکران باشند جمعی ازهمراهان خیر اندیش که درشدت
ورخا ملازم رکاب دولت ومقارن عنان رفاقت بودند باالحاح وزاری درخواست ترک
ارادت فرموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت درآنست که درینولا سایه های دولت بر ولایت

مالدو



مالدیو انداخته نفس راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندکی زده است ولشکر و
سامان دارد ظاهر آنست که وقت راغنیمت شمارد و دررکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده
کردد وبتدریج انچه مکنون ومامول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد حضرت جهانبانی خاطر
ارباب اخلاص را نکاه داشته بان صوب توجه فرموده ومنشور عنایت متضمن نصایح دولت فزای
مصحوب ابراهیم ایشک آقا بیادکار ناصر میرزا فرستادند که شاید برافعال شنیعهٔ خود واقف کشته
مسلک ندامت پیموده باشد واز آیین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید ودران فرمان
عطوفت نشان این بیت رقم زده کلک عنایت شده بود نظم ای برخسار چشم وچراغ دکران ،،
سوختم چند شوی مرهم داغ دکران ،، میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت درمزاج
کارکر نیامد بهمان خام طمعی طریق بیوفایی اختیار کرد ودرحدود لهری تقاعد نمود حضرت جهانبانی
بیست ودیکم محرم الحرام نهصد وچهل ونه بجانب اوچه نهضت فرمودند وازانجا نزدهم ربیع الاول بجانب
مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند ودرچهاردهم این ماه بقلعه دیوراول نزول اقبال فرمودند
ودربیستم ساحت واصل پور مضرب سرادق رفعت اعتصام شد وهفدهم ربیع الاخر در دوازده کروهی بکانیر
اتفاق نزول افتاد درانثای راه دوربینان مجلس قدسی از مکر وعذر مالدیو شتافته اندیشه مند بوده سخنانی که
لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند وپیوسته بمضمون احتیاط که عنوان منشور دولت
اکاهی میدادند تا انکه میر سمندر که ازهوشمندان سرامد بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت ودیر مکنونات
ضمیر ومنویات خاطر او اطلاع یافته معاودت نمود وبعرض اقدس رسانید که هرچند مقدمات اخلاص
تمهید میدهد اما ظاهر انست که بر توصدق نداشته باشد چون رایت اقبال نزدیک بولایت او
رسید سنکای ناکوری که ازمعتمدان مالدیو بود بعنوان سوداکری در اردوی معلی رسیده التماس
کران بهار او درمقام جست وجوی خریداری در امد چنانچه از اوضاع او بوی شر استشمام نمیشد حضرت
جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطرنشان کنید که امثال این جواهر کران بها بخریدن بهم نمیرسد
یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان آرای باد انضمام یافته باشد یا بعنایت پادشاهان
والا میسر میشود وبالجمله از آمدن این مزور اندیشمند تر شدند وبر دریافت سمندر تحسین نمودند وباز
روی حزم واحتیاط که دام کار فرمان روایان است علی الخصوص درهنگام فترت وتنکدستی راه عمل سوی

را فرستادند که بمسارعت خود را بآنجا رسانند و انچه بغرض است دریابد عرضه داشت نماید اگر مجال
نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام نماید اشارت وفاق و وفاق مالدیو انکه فرستاده هر پنج انگشت را
باهم گیرد و علامت خلاف و نفاق انکه انگشت خنصر تنها نگیرد و موکب عالی از قصبه پلودی که در سی
کروهی جودهپور که موطن مالدیو است دو سه منزل گذشته بکنار کول جوکی نزول اقبال فرموده بود که
قاصد رایمل سونی رسید و انگشت خنصر را گرفت و ازین اشارت کشف حقیقت شده و عاقبت امر بهر
انجامید که اندیشه این سیه بخت تیره روزگار مکر و غدر است و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیین کرده
خیالات باطل در سر دارد آن حضرت عنان عزیمت بصوب پلودی منعطف کردانیدند اگرچه گروهی از
مردم اندکه مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتکاری بود آخر بواسطه اطلاع بر بی سامانی
سپاه و قلت لشکر از نیت برگشت یا بواسطه مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظه استیلای او باسباب
تخریب او از اعانت و خدمت بر سر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده ورق اخلاص کردانید
و جمعی اتفاق دارند که از مبدا تا مختتم اظهار بندگی نمودن و عرایض عبودیت فرستادن بالکل مبتنی
بر نفاق و شقاق بود القصه چون دران هنگام جهان آرایان نگارخانه تقدیر در آرایش کار دیگر بودند
هر کاری پیش گرفته می شد بنظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود دبشرارت دیدی
بظهور می آمد و چون زراندودی این سپاه ناسره بمحک تجربه رسید و غدر این نادرست در پیشگاه
خاطر مقدس ظهور یافت تردی بیک و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدس را حکم شد که پیشتر
رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که باردوی معلی پای جرات نهاده دست اضرار رسانند
و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و اگر قابو باشد دست بردی هم نمایند و آن حضرت با معدودی
از جان سپاران حقیقت کردار مخدرات سرادق عصمت روان شدند از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی
بیگ جلایر و نون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا به بیست نفر
می کشید دیگر بعضی از غلامان و شاگرد پیشهای و فاکیش و از طبقه اهل سعادت ملا تاج الدین و مولانا
چاند منجم در رکاب نصرت قباب حاضر بودند چون ان حضرت موکب عالی از پهلودی گذشته بلمیر
رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد و امرا که بدفع این مردم تعیین شده بودند راه گم کرده بطرفی دیگر
افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد ان حضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت

بودند



بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار در آورده با عقل خداداد و خرد مادرزاد رجوع فرمودند و اکثر از
عقایف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند شیخ علی
بیگ با چهار دیگر از برادران حقیقت اساس مشیر شده بر مخالف که در تنگنای تنگی درآمده بود تاختند تاختن
همان بود و برداشتن همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتایید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند
و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه جدود جیسلمیر شدند غره جمادی الاول جیسلمیر مورد
موکب عالی شد درین منزل امرایی که راه گم کرده بودند از ارجیف مخرج خاطر شده سعادت ملازمت دریافته
گرد موکب والا را توتیای چشم اقبال خود ساختند رای جیسلمیر که رای لونکرن نام داشت از بی دولتی
در مقام بدمددی شد و کول آب را محافظت کرد تا موکب پادشاهی که محنت جول کشیده و از بادیه
سیراب درین مرحله خراب رسیده از بی آبی در آزار باشد شیر ان بیشه حقیقت پیش آمده دست
بردی نمایند نمودند و ان گروه بی شکوه را شکست دادند و از انجا نهضت فرموده متوجه حصار فیض
الحصار امرکوت گشتند و نهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بان حصن حصین که مطلع
نیر جلال و مخزن گوهر اقبال است شرف نزول ارزانی داشتند حاکم قلعه که رانا پرساد نام داشت
قدوم عالی را پیرایه افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس
حضرت شاهنشاهی که حسرت افزای دیده وران زمانه گشت آنست که در هنگام سعادت که حضرت
مریم مکانی بآن یگانه در کارخانه تکوین حامله بودند روزی که در حولی در آمده گرم رفتن بودند میل
اقدس بانار شد دران صحرای بی آب و دانه که نشان غله بدشوار بهم رسد متفحصان بارگاه
مقدس حیران ماندند که ناگاه شخصی انبان پر از جواری بفروختن چون او را در بارگاه مقدس حاضر
ساخته در مقام برآوردن شدند ناگاه از میان ان طرف انار کلان سیراب پدید آمد و موجب
عشرت و انبساط گشت و جهان در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند روزی چند دران سرزمین
دلگشا توقف اتفاق افتاد و درین جای تردی بیگ خان و جمعی دیگر مال منال و اسباب و اشیا که
همه بدولت ابدقرین بهم رسانیده بودند درچنین عسرت و شدت از ان حضرت با وجود اظهار طلب
دریغ میداشتند باتفاق رای امرکوت که رانا بود ان حضرت از کمال مروت و فتوت ذاتی غایت
مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مدد خرج ملازمان رکاب نصرت اعتصام برداشته قسمت

فرمودند واکثر از ابهامان پست فطرتان تنک حوصله باز دادند سبحان الله ازین برکات ذات قدسی
سمات حضرت شاهنشاهی ظل الهی کردن ابنای زمانه در ربقه اهل روزکار حکونه در قید کمند ارادت
واخلاص آمده است که دران روزکار امرای عظام و امنای کرام با دنی درجه اخلاص مشرف شوند
ودرمال که از برکات عنایت صاحب بهم رسانیده بودند درچنین وقت احتیاج حست نمودند وامروز محرمان
ودورایستادکان بارکاه عبودیت را در صف جان سپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است
اکرچه در مقام خطاب عتاب باشد فکیف خاصان درکاه و مقربان پایه اورنک والا ایزد تعالی
قرون و دهور این برکزیده ازلی را برای انتظام احوال جهان وجهانیان بر مسند رافت و سریر خلافت
سربلند دارا و چون حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن در ضمیر صایب تمکن داشت و وقت صاحب زمین
وزمان نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار ساعت سعادت اثار غره رجب نهصد و چهل و نه هودج عفت
ومحمل عزت حضرت مریم مکانی را با بعضی از جان سپاران دران حصار سعادت اساس بجهان دار جان
افرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند درین شاهنشاهی ظل الهی روی نمود در شب یکشنبه
پنجم رجب نهصد و نه ان نور بر در ذوالهی بیمنت کذارش یافت از بطن مکنون بعالم ظهور آمد تا همه جهانی
جهانیان بشادی جاوید انجامد و دل حضرت جهانبانی که ابله زد کلفت بود مرهم اسایش یابد و آشوبکاه
صورت نظام کیرد و تفرقه زار معنی بجمعیت کراید نظارکیان قوت از تماشای فعل کام روا شدند منتظران
ملک صورت و معنی کامیاب کردند خرد را صاحب پدید آید انصاف را پدر مهربان شود تمیز را
دوست دانا کرد و عدالت را بادشاه راستین باشد عطوفت را جوهرشناس خورده
بین ظهور کند قدردانی را بازار رواج کیرد صلح کل را مبایخ دانش نواز پیدا شود ظاهر را آرایش و باطن را
نماینده کرد والمنة لله که برحسب امید شب دیجور تفرقه را سحر جمعیت ساطع شد و شام انده را صبح شادمانی
طلوع نمود آرزوی آسمانیان برامد و ابروی زمینیان پیدا کشت و چون این بارقه ظلمت سوز و لامعه کیتی
افروز از اسمان قدس در کل زمین پرده کشایی نمود مژده رسانان تیزرو برسانیدن این نوید سعادت
شتافتند و در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لایحه غیبی نکران بود ازین مژده
جان بخش یک دل هزار دل شده سجدات شکر پروردکار که در خارستان نامرادی کل مراد شکفانید
ودر تهی دستی ناکامی هزاران کام در کنار نهاد بجای آوردند و درون و برون جشن شادی ترتیب داده



بنشاط پرداختند و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرک دست افشان و پای عشرت کوبان دران
اقبال بکامیابی الطاف بیکران شرف افتخار یافتند و شرح این جشن عالی که عید آسمان و نوروز روزکار
بود و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و بعضی سوانح دیکر که لیاقت
طغرائی این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت در ابتدای این کتاب عالی خطاب
اندراج یافته چون این اثر رنک معنوی در نکارش بدایع واردات شرایف واقعات و جلایل فتوحات
حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس و مرحله عمر این بکاشته قلم نیاز
کرد از تقریبی است وسیرابی سخن و پیوند معنی بران باعث والمنة لله که احوال کرامی این سلسله ابدی
اعتصام نیز از آدم تا این دم بطن بعد بطن بطریق اجمال کذارش می یابد و تا میرود نقاب از چهره تفصیل
می کشاید القصه از انجا که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروت و فتوت
بود برای خاطر اصحاب اخلاص ارادت تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را که وجود سلاطین
مخصوص این معنی است در نظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو شدند مالدیو مال دوربین
قدر این دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته الحنان ناشایسته پیش امد تا کزیر باز بالتماس
جان سپاران بارکاه سلطنت متوجه سند شدند که شاید حکام انجا از خواب غفلت بیدار کشته
تدارک کذشته نمایند هرچند رای جهان آرای برین بود بهرحال برحسب تقدیر صورت معاودت
اتفاق افتاد چون موکب عالی نزدیک بان حد ورسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون انبوه
شده اراده مقابله و محاربه دارند حضرت جهانبانی شیخ علی بیک جلایر را که اباعن جد بجان سپاری
و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانکیری حضرت صاحبقرانی علم امتیاز می افراشت
با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند چون لشکر
شیخ علی بیک بموکب منصور قوی بود و روی بمعرکه نبرد شیر مردانه نهاد و باندک کوشش داد جلادت داده
در کم فرصتی هنکامه ان جماعه متفرق و منهزم ساخت تا بتاثیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بردمید
و خورشید اقبال ظلمت سوزان عرصه عبرت شده ساحت قصبه جون مخیم موکب عالی کشت و درین قصبه
رفیع عتبه در ورود هودج عزت حضرت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت که
مولد اشرف بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد چنانچه تفصیل ان طراز عنوان کلام شد و چون این معموره

برکنار آب سند واقع شد در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشت
و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده چندگاه در ظاهر قصبه در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد
و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ می‌شد و آن جماعه شکستهای درست می‌یافتند و شیخ
تاج الدین لاری که از منظوران حضرت جهانبانی بود درین ایام بدرجه شهادت رسید روزی شیخ علی
بیک جلایر و تردی بیک خان و جمعی به تاخت ناحیتی نامزد شده بودند سلطان محمود بکری و جمعی کثیر
بر سر ایشان ریختند و تردی بیک خان در جنگ مساهله نمود و شیخ علی بیک ثبات قدم ورزیده در آن
عرصه رزم که بساط بزم شیرمردان بود شکفته روی بتربت شهادت آشنا مید خاطر مقدس حضرت جهانبانی
از واقعه چنین مخلصی بغایت مجروح شد و بعضی امور دیگر در میان آمد لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته
اراده توجه بجانب قندهار مصمم ساختند در خلال این ایام هفتم محرم نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود
گجرات تنها خود را بپایه سریر مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد و موجب انس و الفت
گشت و از غرایب آنکه چون مشار الیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگگاه افتاد و پیش از آنکه
سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه
سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که تا از چه وجود غیبیست و چون ظاهر شد که بیرام خان است
غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین
تقریب چند روزی در آن گل زمین توقف روی نمود مجملی از احوال بیرام خان آنکه در قضیه نامرضیه
فتوح جانپانیر کرده بسنبل رو به افتاد و راجه مترسین که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود
در قصبه لکهنور التجا برده مدتی در حمایت او بود و چون خبر شیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت
راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد در راه مالوه باو رسید در اول مجلس شیرخان برخاسته دید
و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت و در میان سخنان اظهار نمود که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند
بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و از نزدیک برهانپور بهزار
گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد در راه ایلچی شیرخان
که از گجرات می‌آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابوالقاسم را که بصورت وجیه نمودی داشت گرفت
بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم ابوالقاسم مردی بجای آورده

گفت



گفت این ملازم منست که فدای من میخواهد شود زنهار دست ازین باز دارید همان معامله که مصراع
مرا بگذار دست یار من گیر در میان بود باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان
محمود رفت و ابوالقاسم را که پیش شیرخان می‌آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را بشهادت
رسانیده و بارها شیرخان میگفت که همان زمان که بیرام خان در آن مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد
خطا نمیکند فهمیده بودیم که با ما نمیسازد سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول
ننموده رخصت سومنات گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا بولایت هردوار شتافت و از آنجا
بپایه سریر صاحب خود و ولی نعمت جهانبانان در قصبه رسیده سربلند گشت ظهور خارق عادت
از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچه مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت بر صحیفه
علم ازلی که لوح محفوظ ازل و ابد است چنان ثبت افتاده که چون جهان آرای از افراد کاینات
در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهد از مبادی سعادت ولادت آن جلیل
الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو ظهور یابد که هریکی از آن منهی غیب
باشد که بآنگ بلند طنطنه علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند و باظهار این معنی سعادت
فزای جهانیان گردد و از بدایع مصادق این حال آنست که درین زمان مسعود که هفت ماه تمام از ولادت
مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بود امری بدیع
از آن حضرت روی نمود شامگاهی که پرتو تباشیر صبح دولت داشت عفت قباب جیجی انکه آن
نوباوه باغ قدس را شیر میداد و از مخالف عصمت لقاب ماهم انکه و جمعی دیگر آزردگی خاطر داشت
و از آن که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ مرغزنوی سحر میکند که حضرت
شاهزاده عالمیان غیر از و شیر دیگری میل نمیفرمایند بغایت دلتنگ بود درین اثنا وقتی که کس
آنجا حاضر نبود آن حضرت خلوت دیده متکلم شدند و زبان کرامت بیان خود بتسلی خاطر محزون
جیجی انکه مسیح وار گشودند و فرمودند که خاطر خوش دار که نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت
و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید و زنهار این راز را آشکارا مکنی و این اسرار قدرت
الهی بی وقت شهرت ندهی چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرج است جیجی انکه می‌گفت مرا
این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد و عقده اندوه یکبار از دل من گشاده گشت و ازین رهگذر که

کفایت چنان نورپروری وحضانت چنان فیض گستری بی مشارکت ومنازعت دیگری از درگاه صمدیت
حواله بمن شد انشراح خاطر یکی بصد وصد بهزار انجامید و روز بروز ابواب فرح ونشاط بیش از پیش بر روی
روزگار من گشوده میگشت وبشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل وجان بخدمت متوجه شدم ونعمت دو
دو جهانی بمن روی آورد واین راز سربمهر را پنهان میداشتم تا آنکه آن نونهال دولت سریرآرای ملک
کشورکشائی گشته روزی از عرصه دهلی بشکار قصبه پالم تشریف برده در انجا ماری بغایت بزرگ
ومهیب در سر راه پیدا شد که ارباب تهور را دل از جا رفته بود آن حضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر
بی اندیشه که بخاطر عاطر رسانید پیدا نموده متوجه مار شدند و بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس
گرفته زبون ساختند یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیه قدرت مشاهده کرده از
روی تعجب بمن آمده نقل کرد در آن وقت آن راز سربسته و سربسر پوشیده که خود دیده و شنیده بود
بفرزند ارجمند خود در میان نهاد آورد وگفت آن حضرت در صغرسن آن اعجوبه را نموده بود اگر در کبرسن این کرامت
نماید بدیع نیست چو هر فعل را وقتی است وهر وقتی را محلی این راز سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده بودم
سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد بلکه مدعیان سخافت عقل من نسبت میکردند وجاشنی این سخن در کام
مرام ایشان نمیشد و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم بوصول علامات
لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانه خورد سالی بود و این نمونه کلان سالی ست ای فرزند گرامی از آن مظهر کرامات
این علامات و مقامات بدیع نیست وجامع این شکرنامه ابوالفضل این دو قصه را اگر چه از مردم ثقه شنیده بود
اما از آن عصمت مآب بی واسطه نیز استماع نموده الحق راقم از کمالات قدسیه وخوارق عالی ازین نور پرورد الهی
خود دیده است وبنظر اندیشه خود سنجیده از اندازه بشری وحوصله انسانی بیرون است الحق آنکه از والده
ماجده میرزا عزیز کوکه منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاهر است والحق این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای
ارباب باطن توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از آنجا و دمعوجا زکزیدن و آهنگ عراق کشیدن
ارادت ازلی مشیت الهی برین رفته که پادشاهی که خلعت والای دولتش را بطراز خلود و بقا مطرز سازند
وقوایم سریر عظمت وسلطنتش را القواعد ارکان استمرار و استعلا مشید ومعزز گردانند بعضی طوارق انقلاب
نما و سوانح انصراف انتما پیش راه ادمی آرند وفی الحقیقه آن نمود لیست بی بود و عقبه ایست عاقبت محمود
کوته نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیز اعتبار می در آرند وبلندبینان خال رخسار دولت دانسته



نشان دفع عین الکمال میسازند و لیکن در آنچه ناملایم طبع پیش راه اید آنرا از متمم کمالات میشمارد و بید دولت
خسران وین دو دنیای خود دانسته یکر بیان انده ذو میرود و رجعت کواکب که سیرآرایان هفت اقلیم
افلاک کند نمودار یست ازین خیال و تمثالیست از نفس هر چند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار نظر پنهان گردد
در حقیقت آن پرده پیش نیست که بر چشم جهانیان فرو هشته میشود و منقصی بان بارگاه عالی نمیرسد
اما چون نظاهر سبب خفا میشود تندباد سطوات الهی عاقبت غبار را بسر گردان ساخته بخاک سیاه می
نشاند و نیز حدیث طلوع و غروب نیر اعظم را هر سست مشعله در دست چه همان نسبت وحالتیکه آن کنج انوار
را در مشرق است همان نسبت وحالت در شق مغرب حاصل و همان حالتی که در حین سمت الراس و
زوال نصف النهار است بی نقص و کمال همان حال در وتد رابع نصف اللیل متیقن و این تفاوت نسبت
برابنای خاکی نژاد و ساکنان نشیب کل محیل است والا ذروه جلال او از آن مقدس ترست که اندیشهای
ارباب نقص پیرامون تواند گشت بنابرین مقدمات هر که بصاحب دولتان و تاجداران صاحب
اقبال بد اندیش بود سرانجام کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد
و مرآت حال این واقعه عبرت افزای حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که در اندک فرصتی دامن
اقبال آن حضرت که غبارآلود حوادث بود برچشمه افضال شست وشو یافت جمیع کافر نعمتان بسزای
نیات و اعمال خود رسیدند و خرمن عمر و دولت ایشان ببرق قهر الهی سوخته شد ونشان هستی این
بی دولتان از صفحه روزگار سترده گشت چنانچه مصاعب و متاعب عمر و موارد و مطالع سیر جابجا بتوافق
ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گذارش می یابد و بالجمله چون حضرت جهانبانی باطن اقدس مظاهر از طرز
دنیای ناپایدار افسرده گشته بود و از ولایت سند توجه عالی برخاسته بخاطر اقدس مظاهر رسید که بحاکم
ته صلح گونه نموده بقندهار نهضت فرمایند و چون موکب والا انجا رسد حضرت شاهنشاهی را با جمعی از
خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاه راه تجرید و تفرید نهند و بارتقای مصاعد شوق و شعف
همای وار اوج عشق زیر پر و بال همت گیرند چنانچه بطواف قبله دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل کعبه
گل نه برده صورت را بمعنی متحد سازند و همچنانکه نگارخانه باطن سرانجام یافته صورت کده ظاهر
را نیز آرایش دهند تا این معنی باعث تالیف قلوب شود و موجب هدایت حقیقت ساده لوحان صورت پرست گردد
درین اندیشه بودند که حاکم ته این معنی را دریافته سعادت خود دانست و عرضداشت صلح فرستاد چون آن حضرت را

شاه باز بلند پرواز همت بصید عنقا پر گشاده بود نظر دولت بین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند
افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد ارغونیان که کار بر ایشان تنگ شده بود از مژده صلح کلاه
نشاط بر فلک انداختند و این معنی را نهایت و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند
و انواع معذرتها خواستند و ان حضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبه چون بصوب
قندهار از راه سیوی توجه فرمودند میرزا عسکری خبر توجه موکب پادشاهی شنیده بفرموده میرزا کامران و بد
عملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی شد که بپای مردی شقاوت رفته
دستگیر کند درین امیر الله دوست که از فضلای عصر بود و چند گاه وکالت میرزا کامران با و تفویض داشت
و شیخ عبد الوهاب از اولاد شیخ پوران از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیک
ارغون میرفته اند خبر موکب عالی شنیده در قلعه سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی میر الله دوست
را مثال عالی فرستاده طلب فرمودند او ازین سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد
که اهل قلعه مرا نمیگذارند چون موکب عالی بحدود شال که از قندهار قریب سه فرسخ است نزول فرمود جلال
الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود جاگیر در ان حدود داشت بزبان کسان گذاشته بود
دو کس از ملازمان پادشاهی را که پیشتر بسر چشمه رسید دستگیر کرده بردند یکی از ان دو کس فرصت یافته
از جنگ ان مردم خلاص شده حقیقت ان بداندیشان که از زوایای احوال دریافته بود و از زبان آن جماعت
شنیده بود آمده بعرض اقدس رسانید حضرت جهانبانی کافر نعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت
رفتن قندهار بر طرف ساختند و بجانب مستنگ عنان عزیمت منعطف فرمودند مانده محمد و لیسی
رخصت گرفته بقندهار متوجه شد مصحوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری صدر
باین عبارت که برادر کم مهربی ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصایح آلهی آگاهی بخشیدند اما گوش حق
شنو و دل دانا درست فهم کجا ان نصیحتها را نا شنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت
شد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا را از رفتن او منع کردند
که مبادا درین صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند و حوادث عظیم روی
دهد ابو الخیر و جمعی از شرار بعضی از سخنان خوش آمد خانه برانداز که بظاهر صورتی دارد و بباطن جز خرابی
در برابر نیفزاید گفته میرزا را برداعیه خطا مصمم ساختند صبح آن روز که شام ادبار او بود

میرزا



میرزا الجبال فاسد متوجه مستنگ شد یک دو کروه راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است
حیبی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود درین بر آمدن نوکر میرزا اختیار
بود گفت این راه را من بواقعی میدانم و مکرر آمد و شد کرده ام میرزا جواب داد که راست میگوید
جاگیر دار آن حدود بوده است او را فرمودند که پیشتر میرفته باش و راه را سر کن او اظهار کرد که یابوی
من زبون است میرزا الجانب ترسون برلاس که یکی از ملازمان او بود اشارت کرد که اسب باو بده
او بعد از تعلل کار را بدرشتی رسانده است و او حیبی بهادر که سابقا در هندوستان در سلک
ملازمان پادشاهی منسلک شده بود برهنمونی سعادت از انجا پاره پیشتر آمده جلو ریز خود را بجادر
بیرام خان رسانیده پرده کشای حقیقت حال شد بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی
آمد و عزم نادرست ان حق ناشناس آگاه ساخت آن حضرت کسان پیش تردی بیگ خان
و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسپی چند فرستند ان تنگ چشمان فرومایه از ادراک این
دولت متقاعد گشته ابا نمودند ان حضرت خواستند که خود بدولت سوار شده انها را ادب کنند
و سزای کردارشان در کنارشان نهند بیرام خان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت
توقف بر نمی تابد کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله کرده خود بدولت متوجه اراده خود شوند التماس نموده ل
او مسموع آمده آن حضرت با معدودی از مخلصان جان سپار راه دشت پیش گرفتند و اراده قندهار
و کابل از خاطر اقدس بر آورده باهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نوردی راه فراق گشتند
خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد
حمایت و حراست الطاف آلهی است غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمیرسد بهر طوری که باشد
هودج عزت مریم مکانی را بموکب عالی رسانند این سعادتمندان کرم شتافته خدمت عالی
بجا آوردند قدری راه طی شده بود که شبی تیره تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس روی نمود
بیرام خان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر انور لایحست
درین وقت میرزا الخاطر جمع و دل آرمیده با دو سه نویسنده خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیا
اردوی معلی را می پندارد دولت آنست که تکیه بعنایت آلهی کرده خود را ناگهانی بر سر آن خیمه رسانیم
و کار او بسازیم هر گاه میرزا از میان رفت ملازمان او همه تنگ پرورده این درگاه اند ناگزیر

آمده
ملازمت اختیار میکنند آن حضرت از روی حساب و معامله این کنکاش را تحسین نمودند اما از پاک
طینتی و خیراندیشی بگرد این داعیه نگشته فرمودند تا اکنون رو براه غربت نهاده ایم و در راه در پیش
گرفته فسخ آن نمیکنیم مجددا حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال که دافع آفات و
رافع مخافات است سپرده و هدایت ازلی بدرقه راه خود ساخته و ساحت عنایت ابدی رفیق گاه
و بیگاه کرده بر توسن همت زین بستند و پای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند میرزا
عسکری که باندیشه تباه نزدیک بمستنگ رسید میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت
جهانبانی را که اگر داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه دارد و در وقت سواری حضرت
جهانبانی میر مذکور میرسد و میخواهد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند و باعث توقف
شود آن حضرت بتعلیم الهی بسخنان واهیه او متوجه ناشده گرم رفتن میشوند میرزا عسکری متعاقب رسید
شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد که اردو را محافظت نمایند و نگذارند که کسی از اردو
بجای رود و حقیقت خبر کردن چیچی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی از میر ابوالحسن صدر تفصیل
معلوم کرد نزدی بیک خان و سایر ملازمان بحقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را بمردم معتمد
خود سپرده کوته اندیشی که از روز بد عاقبت وخیم نیندیشیده راه نامردمی و بی آزرمی پیش میگیرد
در معنی تیشه بر پای دولت خود میزند و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میگرداند چنانچه بر مطالعه
کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد
میرزا گفتند که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه جول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا کجا اند
یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا گفتند که خوب یک شتربار میوه از رکابخانه
بمیرزا ببرید من هم می آیم و شب در خیمه خود با یک دو نویسنده بعضی از اسباب که از سرکار پادشاهی آورده
که بیرام خان م می دید و می نوشت و صورت حال لعینه بخنان بود که بتفرس صایب دریافته معروض داشته
بود فردای آن روز چاشتگاه بلند میرزا نقاره نواخته از منزل خود باردوی معلی آمد و بر در دولتخانه
حضرت جهانبانی نزول نمود جمیع مردم را یکیک از خورد و بزرگ گرفته نزدی بیک خان را بشاه ولد سپرد و
ملازمان م هر کدام از مردم بوفا را بمردم خود حواله کرد و بقیدها ربر دو جمعی کثیر را بعقین و شکنجه هلاک ساخت
و مبلغی کلی از نزدی بیک خان گرفت و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید حاشا حاشا اینچنان



گناه را این پاداش چون تواند شد این طوفان بلا را اگر دی از زلال دانش هند هنوز گنجایش دارد نظم
اگر بدکنش مرد بد روزگار نکوگردد از پند آموزگار سرانجام راز آشکارا کند همان گوهر خویش
پیدا کند بر باریک بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را
بگلبن سلطنت برآراید تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار و سواطع انوار
آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از غرایب مبشرات غیبی و تفالات آسمانی که درینولا نسبت
بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلی رسید و اعمال ناشایسته
بجای آورد میر غزنوی و ماهم آغه که حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کنار عافیت گرفته پیش
میرزا آوردند میرزا هرچند روی توجه بجانب حضرت کرد و در مقام شگفتگی و زهرخند آمد
آن حضرت که در آن هنگام مجموعه کمالات سال خوردان جهان بودند با خود خورد سالی اصلا
شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیه احوال آن حضرت هویدا بود میرزا طرق شده گفت که میدانم
فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود و بعد از زمانی انگشترین میرزا که در گردن او حمایل بود و علاقه
گلگون آن نمایان بطریق عادت اطفال نی نی بلکه بدستیاری اقبال دست بجانب علاقه برد
خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد دقیقه شناسان محفل
این معنی را تفال بر سعادت نمودند که عن قریب مهر دولت سلطنت بنام نامی آن حضرت شود و
از چشمه سار افضال الهی آب رفته بجوی آمد و از آن حضرت شاهنشاهی موید بتایید الهی برفاقت
برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند در قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمانروای
از پیشگاه احوال آنحضرت می درخشید و انوار خداشناسی لایحه اطوار و آثار هویدا بود در اثنای راه کوکی
بهادر که یکی از معتبران میرزا عسکری بود نزدیک کجاوه حضرت آمده بمیرزا غزنوی گفت که اگر
میرزا بمن دهید بحضرت پادشاه میرسانم میر مذکور جواب گفت که چون حضرت پادشاه خود نبردند
همانا مصلحت در گذاشتن دیده بحکم عالی این دلیری از من نمی آید بهادر گفت من عزم ملازمت
آنحضرت کرده ام که در چنین ایام تنهایی لوازم خدمتکاری بجای آرم و میخواستم که این خدمت نیز
بتقدیم رسانم اکنون که مرا باین سعادت سرافراز نمیسازند نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهند که
بحضرت گذرانم میر غزنوی طاقیه آن حضرت که اکلیل ماه سعادت بود ببهادر داده او را باین دولت

سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را نوزدهم رمضان نهصد و پنجاه بقندهار آورده در
بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت ماهم آغه و جیجی انگه و اتکه خان بدوام خدمت کامیاب
سعادت ابدی بودند و استفاضه انوار قدسی میکردند و میرزا آن نونهال را که در ظل حمایت
ایزدی نشو و نما یافت بسلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت مآب از وفور عقل در لوازم مهربانی
و مراسم خدمت اهتمام مینمود و بظاهر نگاهبانی میکرد و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی
پذیر بود و روز بروز فر بزرگی از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میدید کسی را که تایید الٰهی
پرورش نماید و در حد ذات نورپرور ایزدی باشد بداندیش را در حق او جز نیکی در خیال نگذرد
و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت پدری
و رافت مادری باید که بکفیل مهمات نماید بدست دشمنان جانی پرورش میداد تا دوربینان
ملک دانایی را پای ارادت محکم تر شود و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد
و حقیقت نگاهبانی بر دوست و دشمن ظاهر گردد و از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدم که
احوال یک سالگی خود را علی الخصوص در آن هنگام که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند و مرا بقندهار
آوردند یکسال و سه ماهه بودم نیک بخاطر دارم که روزی ماهم انگه والدهٔ ادهم خان بمیرزا
عسکری معروض داشت که رسم بزرگان است که چون فرزند را زمان روان شدن بپای پدر یا پدر
کلان یا کسی که در عرف بجای اینها تواند شد دستار خویش از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند
گرامی میزنند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند شما بجای آن
پدر بزرگید مناسب آنست که این شگون که بمنزله سپند چشم زخم است شما بجای آرید میرزا در ساعت
دستار خود را گرفته بسوی من انداخت و من از پای در آمدم میفرمودند که این زدن و این افتادن
مرا مشخصه بخاطر هست و نیز در همان ایام برای تبرک و تیمن جهه برداشتن موی سر مرا بمطاف
بابا حسن ابدال بردند آن راه رفتن و آن سر گرفتن بعینه در پیش نظر است کسی را که در نزهت
سرای دل چراغستان افروخته باشد صد مثل اینها و زیاده از آنچه در نماید چون سررشته بدینجا
کشید برای سیرابی سخن از بقیه سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال کامران میرزا که بکابل
رفت و میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده مانده ناگزیرست

تا جویای آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهوشیاری و نیک عملی سر
کند پوشیده نماند که شیرخان از آب بیاه گذشته باهستگی قدم پیش می نهاد و با چندین اسباب
نیرو بملاحظه تمام می بود و هراس عظیم داشت که مبادا از یکجانب بهادران موکب پادشاهی قدم در
میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند و دغل بازیهای تدبیرنمای او یکبار به هیچ برآرند جمعی کثیر را
بیشتر روان ساخته بود و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت بعد از چند روز که بی اتفاقی میرزا
کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست بلاهور آمد و از آنجا بخوشاب رفت
و در بهره و آن حدود روزی چند بود و کس بطلب سلطان سارنگ گکهر و سلطان آدم که از زمین داران
معتبر آن حدود بوده اند فرستاد و چون نعمت پرورده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند از دولت
این دودمان عالی عمری کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند شیرخان از آنجا بهتیاپور که
از محال منسوب گکهران است شتافت و جمعی کثیر را بر سر راه ایشان فرستاد گکهران داد مردانگی داده لشکر
افغانان را زد و بهواخواهان خود مشورت کرد همه صلاح در آن دیدند که کار این گروه که کوههای محکم
و زمینهای قلب دارند بتدریج و تدبیر باید ساخت و مناسب آنست که درین حدود لشکری گذاشته شود
که هم فکر لشکر منصور رنده باشد و هم در حدود ولایت گکهران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند و قلعه
مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد تا بمرور ایام این مردم از سکنای خود بتنگ آمده سر
گردن کشی فرود آرند و خود باز گشته بسامان و سرانجام مملکت وسیع هندوستان باید پرداخت
بنا برین مصلحت دید قلعه رهتاس بنا نهاد و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت و باگره آمد و از آنجا
بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصن بود میر بیچاره از بی اتفاقی امده دید شیرخان در مقام ضبط
و ربط شد تمام هندوستان را سوای بنگاله بحمل و هفت اقطاع قسمت کرده و داغ اسب و سپاهی
درمیان آورد و بدوا اندکی از تدبیرهای بسیار سلطان علاء الدین که در تاریخ فیروزشاهی بتفصیل یافته
است شنیده بعمل آورد و از آنجا بر سر راجه قلعه رایسین چندیری رفت و بعهد و پیمان نادرست
راجه را از قلعه برآورد و بسعی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار امان داده خویش را از هم
گذرانید و از آنجا باگره آمد و بطرز حکام بنگاله سراها در طرق و مسالک بمفاصله یک کروه بنا کرد و بعد
از بیماری جانکاه که در آگره بر وطاری شد بر سر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور و بسیاری از محال

وامصار بود تنگ کشید و کار آن حدود را با فسون و فریب ساخته بنواحی جیپور رفته بهورشا رفت
و آنجا نیز نکسا زمه اممود تا نکا هیلنا از آن قلاع کلید ها را فرستادند و انجا جمعی گذاشته
... بار ... ت دهند بره در آمد و از انجا ... بقلعه کالنجر آورد و انرا محاصره کرده سا با طها برو
... حت و نقبها زد دهم محرم نهصد و پنجاه ... و بشعله آتشی که خود افروخته بود از دود و آه
مظلومان بسوخت و تاریخ سوختن و از آتش مرد ما فته بود ند اگر چه در گرفتن این حصن حصین جانش حصار
از چار دیوار عنصر بر آمد اما قلعه ... پنج سال و دو ماه و سیزده روز بر تک و پوی حکومت
هندوستان کرد و بعد از و جلال خان ... هشتم روز جانشین پدر شد و اسلام خان نام
... اسم شاهی را بر خود بست و او هم در نا ... عملی اعمال از پدر خود گذرانده بود چون تسلط
این دو فتنه سرشت خداع منش د ... شعشعه بهجه جهان افروز رایت این دولت ابدی اساس
مانند فروغ کرمکان شب تاب حکم ... بی بود داشت حکمت غامضه ایزدی بجهت مصلحتی
چند که در مکامن علم او مطوی بود روزی چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت و روزگار
... جو این معربدان ستیزه کار روا رست و صورت حال میرزا حیدر انکه چون تائید حضرت
جهانبانی پادشاه متوجه کشمیر شد چنانچه سمت گذارش یافت چون بنو شهر در امرای مذکور که اسامی
آنها ... مخلصانه آمده دیدند در راه و روش رفتن کشمیر گرفتن از امجد داخاطر
نشان نمودند میرزا انکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طی عقاب کشمیر قدم پیش
نهاده درین اثنا تفرقه در معسکر پادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت خواجه کلان بیک بمیل خود
یا بسعی میرزا کامران ان عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد و مظفر توچی خود را بکوه سیارنک
کشید غیر از ملازمان چندی قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر که حضرت جهانبانی بکومک نامزد فرموده
بودند همراه نشدند اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بحد به پشت
گرمی عنایات کشمیریان در بیست و دویم رجب نهصد و چهل و هفت از عقبه پونچ در آمد
و بی جنگ و جدل تسخیر نمود چه در ان ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و
امرای ان ملک را بتغلب در تصرف داشتند و هر یکی از مدعیان حکومت ان دیار اسم ریاست
اطلاق کرده خود ملک رانی میکردند درین زمان نازک شاه نام شخصی باسم بی مسمای حکومت





اختصاص و اشتهار داشت و باین حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق تدبیر و عقل و رای نباشد
هر آینه کار ملک باین سرحد کشد موسم چله دی بود و باران باشتداد می بارید کاجی چک
چون رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع که کشمیریان گریز ندارد
از کشمیر بر آمده پیش شیرخان رفت چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروایی خود بود چون میسر
نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشه دیگر شده طرح دیگر خیال
کرد و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد و باین وسیله خود را مقبول ساخته علاول خان و حسین
سروانی و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد و در اثنا ابدال ماکری که استظهار او بود
بعلت استسقا در گذشت و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول که استحکام تمام دارد گذاشته
متحصن شد اهل کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند تا سه ماه در شعاب جبال بسری برد
تا انکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هفت جنگ دست داد بتائید یزدانی فتح کرد
و هر چند مخالفان چه از افغانان کومکی و چه از کشمیریان فی حقیقت زیاده از پنج هزار سوار بودند چون
چون کار ایشان بر بیوفایی و حرام نمکی مبتنی بود کاری از پیش نرفته شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان
بقتل رسیدند و گروهی دستگیر و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا در آمد و خطیب کشمیر مولانا
جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح تاریخ این فتح یافته بود دیگر از این فتح اگر چه در همین رفتن میرزا
صورت دارد اما انچه میرزا خود اشارتی در تاریخ خود مینماید انست که یکباری میرزا فرستاده سعید خان
حاکم کاشغر از راه دره لار بکشمیر آمد و در چهارم شعبان نهصد و سی و نه در تصرف در آورده بود و در سلخ
سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او صلح گونه کرده دختر محمد شاه را
برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد چون درین نوبت فتح غیبی
دست داد و ملک کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام ان ولایت سعی بلیغ نمود و ان عرصه دلپذیر
را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید و اقسام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب
داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد علی الخصوص صوفی سیفی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان
آورد و مجلا صورت ظاهری ان مملکت که نشاه دنیای اوست معنی پیدا کرد اما بواسطه تعصبهای جنگ
بی نمک میرزا که منشای ان نارسای بادعوی رسیدگی است متاع معنی کشمیر که عالم یکرنگی و دین داریست

کشاد یافت وتا امروز بوی تعصب از کشمیریان می اید که صحبت زاتا نیز عظیم است سیما اطوار فرمان روایان
که قوی اثری باشد امید که بیمن ایثار حقیقت وحقانیت حضرت شاهنشاهی صورت ومعنی کشمیر اتحاد
پذیرد و متاع حق پرستی وخدا شناسی بی شایبه تکلف وتعصب رواج گیرد واز سهوهای عظیم که میرزا را روی
داد ومیمنت نداشت ان بود که باوجود فتح چنین خطبه وسکه بنام نازکشاه بدستور امرای کشمیر ساخت
بایستی که حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم ودنانیر ورؤس منابر را بنام قدسی
حضرت جهانبانی مشرف میساخت همانا که نارنامه مدارائی میکرد ندبی اخلاصی را رواج میداد ولهذا
دران ایام که فتح کابل شد خطبه را بنام حضرت جهانبانی ساخته سربلند شد ودر تاریخ
نهصد وپنجاه وهشت هجری در شبخونی که کشمیریان اورده بودند ملک نیستی شد ومجملی ازین سانحه
انکه میرزا از آیین عدالت که نگهبانی دولتست عدول نموده بمقتضای هوا وهوس خود زیست
کردن گرفت وهوشیاری وبردباری که دو بازوی جهانداریست ازدست داد مکر وعذر کشمیریان
که بتدبیر هوشمندی میرزا از پای درامده بود باز برشد واین گروه خراب باطن نفاق سرشت راه
مکر وعذر پیش گرفته درلباس دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند وعمده این کار آن بود که لشکر
میرزا را بحیلها ازو جدا کردند ومردم کارآمدنی او را متفرق ساختند طایفه را بجانب تبت وبرخی
را بپکلی وجمعی را بطرف راجوری فرستادند وعیدی رینا وحسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه
حاجی بقال کشمیری را که سرکرده مهمات میرزا بود ازراه برده بخود متفق ساختند وجمعی کثیر بخود
همداستان کرده برسر میرزا روان شدند غازیخان وملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند و
قریب خانپور که میان میره پور وسری نگر که اصل شهر کشمیر وحاکم نشین است برسر میرزا شبخون
آوردند میرزا ازدیگ خانه خواجه حاجی رفته بود که قرابها در راکه دربند بود خلاص سازد که بدست
کمال ذوذی حیات را سپری کرد وبعضی میگویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید چون از
حال میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران نگارش می یابد دران ایام نامساعد
که میرزا کامران از حضرت جهانبانی جدایی کرده بصوب کابل روان شد چون بحدود خوشاب رسید
سری وسروری را ارنجه داشته وزمانه لعب باز را بکام خود پنداشته خطبه بنام خود ساخت هرکه
خرد دوربین ومصاحب مصلحت آموز وهمنشین دلسوز نداشته باشد هرآینه چنین کارهای ناشایسته



ازو بظهور آید نه حق محبت شناسد ونه طریق مروت داند بدی دیگران را نیکی خود انگارد وتخم بدی
بری در زمین نیکان افشاند ظاهرست که ازان کشت وکار چه بر درود ودرخت امیدش کدام میوه
مراد بارآورد روزگار بی عاقبت اندیش را بقایی نه ودولت بزور برخود بسته را پیوندی نه هر
بلندی کاخ بی بنیاد راچه اساس که چون منار برفی زود ازهم پاشد وهلال شب اول را چه
ثبات که چون برق خاطف تا چشم برهمزدن فروشید سلطنتش چون طراوت گل روز وبال
ودولتش چون نسیم بهار سریع انتقال بالجمله ازراه دیکوت بکنار آب سند رسید ودرینجا محمد
سلطان والغ میرزا که بجد وملتان خود را کشیده بودند وانجا خود را نتوانستند گرفت بر خاسته
برکنار دریا میرزا کامران را دیدند ومیرزا مدتی انجا توقف نمود وچون عسرت غله بطغیان کشید
پل بسته از آب گذشت ازانجا بکابل امد وابواب کامرانی بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا
وهوس روزگاری بسر می برد ومثلی که از جمشید مرویست که تا شیر از بیشه نرود چراگاه از آهو فراخ
نشود وتا باز در اشیان گریز نکند دراج را پریدن آسان نگردد درین واقعه بظهور آمد غزنین
وان حدود را بعسکری میرزا داد وخواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان
فرستاد وخواهش متابعت نموده خواست که خطبه وسکه او در بدخشان نیز باشد میرزا سلیمان
فرستاده را بی مقصود برگرداند میرزا کامران ازین معنی درتاب شده لشکر ببدخشان برد ودر نواحی موضع
ناری میان فریقین جنگ پیوست میرزا سلیمان چون اثار ضعف خود وقوت میرزا کامران
مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد وخطبه وسکه بنام او ساخت ومیرزا کامران بعضی از
محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد ومقصود روا گشته مراجعت نمود درین
اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمده قندهار را متصرف شد میرزا کامران از اطراف وجوانب لشکر
فراهم آورده متوجه قندهار شد وتا شش ماه محاصره قلعه نمود از بی آذوقی میرزا هندال تنگ آمده امان
طلبیده دید وقلعه را سپرد میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود
ومیرزا هندال را بهمراهی خود آورد روزی چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری ونفاق
درلباس اتفاق معموره جوی شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی بفتح
بجلال آباد مشهورست بمیرزا داد وحاکم سند نیز اطاعت نموده روزکار اسباب غفلت را آماده میکرد تا انکه

میرزا سلیمان میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متفرق شد و نقض عهد نمود میرزا کامران با ردوم
لشکریان صوب بدخشان برد و در حدود اندراب خنک در پوست میرزا سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر
متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد و از امدو شد آذوق راه‌ها را مسدود ساخت
اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود که چشم
وفا داشت ناامید شد و نیز از بی آذوقی کار بر قلعه بدشواری کشید بی اختیار آمده دید میرزا کامران
قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را ابرداری برلاس مذکور ببدخشان گذاشته
خود مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعی هفدهم ماه جمادی الثانی یافته
و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را
آیین بست و روزگار بغفلت میگذرانید نه یاد معبود میکرد و نه داد مظلوم میداد تا آنکه کوکبهٔ
اقبال فلک صعود حضرت جهانبانی ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده سزای او را درکنار
او نهادند چنانچه گذارش یابد هرکه بوالی و ولی نعمت خود بی حقیقی سپرد و بمسلکی بی اخلاصی
شتافت هر آینه در همین نشاه پاداش اعمال خود دید و هم برین منوال است احوال میرزا هندال
که چون در چند موقعی با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفایی پیش گرفته
متوجه قندهار شده بود قراچه خان که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بودند آمدن میرزا
شنیده از قلعه برآمد و باحترام در یافت و آن ملک را بمیرزا سپرد و روزی چند برین گذشته
بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد و میرزا را مقید داشته تادیب نمود
چنانچه مجملی مذکور شد و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود لیاست
هوشمندان از اعتبار تا پایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق ناشناسی می باشند تا
بسزا یافتن که اقتضای عدل حقیقی است شکرگذار و مسرت پذیر شوند که هم سرمایهٔ عبرت جهانیان
میشود و هم دست آویز ندامت بی سعادتان میگردد از آن جمله چون یادگار ناصر میرزا که بحرف
و فسون حاکم ته از راه انحراف ورزیده در لهری مانده بود بعد از توجه حضرت جهانبانی
قریب دو ماه در آن حدود بود آخر بر او ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم ته از صدق و صفا
فروغی ندارد و همه آن مقدمات حیله بوده مبتنی بر کذب و سفاهت است ناچار از آن داعیه

بازآمده



بازآمده بصوب قندهار روان شد هرچند ناشمیک که از دولتخواهان راست گو و حق پرستان رضا
جوی او بوده گفت که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده
نیست و دنیا جای مکافات است اندیشه آن باید کرد و از آنجا که امریست ثابت که هرکرا روزگار بار
پیش آید عقل او تیره و بازار ولی نعمتان جرات نماید و نصیحت خیر اندیشان بادشمرده بگوش هوش
در نیارد و سخنان سنجیده دانشوران افسانه و افسون پندارد بیاران یادگار ناصر میرزا از بی
توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانی که میرزا کامران قلعه قندهار را در محاصره بتنگ آورده
بود آمده میرزا را دید و بهمراهی میرزا بکابل آمده میرزا کامران پیش حاکم ته کس فرستاد که حضرت
بلقیس مکانی شهر بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود
بکر مانده بودند بلوازم اداب روانه سازد و حاکم ته ایشان با جمعی کثیر که از حضرت
جهانبانی جنت آشیانی جدایی اختیار کرده در آن حدود بودند بآیین لایق روان ساخت
و خطا یا عمدی که واقع شد آن بود که این مردم را از راه بیابانی بی آب و علف فرستاد
و جمعی کثیر تلف شد و چون بموضع شال رسیدند درین مردم نی افتاد و حضرت بلقیس مکانی رحلت
فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین سرگردان بودند معدودی جان بسلامت برده
خود را بقندهار رسانیدند **نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق**
**و آنچه درین سفر روی نمود** چون جواد قلم سوانح پیمای به پهنا قدمی چند زده سخن را بسرانجام آورد و بمقصود
رفته راه بدر زا مرو و مجملی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق که حضرت جهانبانی را روی
نمود و بدرقه عنایت ایزدی قطع فیافی و طی صحاری و براری فرمودند گفته اید و آن چنان است
که آن حضرت چون بمشیت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پرخطر اختیار فرمودند ملازمان
رکاب سعادت را انجطاب چولی مشرف ساختند نامتناهی آلهی درین چول پرهول ملک باتی بلوچ که
قافله سالار راه زنان بود بزمین بوس شرف اختصاص یافت و آن حضرت را بمنزل خود برده
در لوازم خدمتگاری کوشید و از آن وادی هولناک راهبری نموده بولایت کرمسیر آورد و میر
عبدالحی که کلانتران ولایت بود بملاحظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم
مهمانداری و اداب خدمت گذاری اهتمام تمام بجا آورد در آن حدود خواجه جلال الدین محمود

از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال ان ولایت آمده بود ان حضرت بلباد دوست بخشی بدینش رو
فرستادند نار همای سعادت او گشته بملازمت آورد خواجه این را دولت عظیم شناخته شتافت
و هر چیز که از جلیقی و نقد در بساط خود داشت همه را نثار موکب سعادت کرد و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده
میر سامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند روزی چند دران سرزمین بوده باد و لیکن اما
که درین یورش اقبال اسا ملازم رکاب معلی بودند نصایح دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند بیوفائی
دنیا و بی اعتباری سلسله ظاهر را بچندین دلایل خاطر نشان خواطر اصحاب تعلق از تکاپو
این باز داشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی که طلب ارباب همت را سزاوار تواند بود میساختند و
همگی بلند ان حضرت مصروف ان بود که چون اسباب تجرد و مواد تفرد روز بروز در تزاید گوشه همت
خمول گزیده و ظاهر و باطن را از غیر باز داشته بیکتای بی همتای پردازند لیکن مردمی و مروت
نمیگذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل ازرده سازند و این گروه
وفا کیش از ان رهگذر دست از خدمت باز میداشتند که حضرت ذات کامل که شایان خلیفگی حق
است و در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل بیکبارگی
از جهان باز دارد و سلسله سلطنت ابدقرین را منقطع سازد همگی خواهش این طبقه انکه بباطن
با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای جامعیت کار فرماید و الحمد لله که گوهر یکتای ان دریای افضال یعنی
حضرت شاهنشاهی را این ملکه بر وجه کمال حاصل است با وجود پرداختن یکسر د عالم ملک شهادت استغراق
بحر امواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفی میسر و قدم و قدم همتش بر صعود مدارج علیا مقرر و مسلم
القصه بمقتضای ارادت ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمان روائی ایران و عنان عزیمت
بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته
لوازم فتوت محبت بتقدیم رساند هر آینه یکبارگی بسلسله ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش
بدست آورده شود و الا نه اختیار انزوا بمشرب مروت بی اختیاری باشد بنا برین روز پنجشنبه غره شوال
نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب چولی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کار فرمایان قضا و قدر که چندین
مصالح و حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند سببی انگیخته اند که ملاقات گرامی بزودی میسر آید و مجملی از
سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن ان مرقوم ساخته بودند که نظم گذشت از سر ما انچه گذشت

صبر بیا



بصبر بیا چه بکهسار و چه دشت ه ان حضرت میخواستند که روزی چند ولایت گرمسیر توقف فرمایند
میر عبد الحی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری جمعی کثیر را
فرستاده است مبادا باین حدود برسند و کار از علاج بگذرد اگر بجای سیستان و ان حدود که
بحاکم ایران تعلق دارد توجه فرمایند هر اینه از اندیشه اسیب این گروه بی عاقبت موکب عالی
محفوظ خواهد بود ان حضرت قلت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند
و توقف دران ولایت از طریقه حزم که راه خیر دیر و زان است دور دانسته بسیستان نهضت نمودند
و از آب هلمند عبور فرموده بکنار کولی که این اب بان در می آید نزول سعادت فرمودند احمد
سلطان شاملو که حاکم سیستان بود مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده بآیین نیکبختان
ملازمت کرد و بوظایف خدمتکاری و اداب مهربانی اقدام نمود و روزی چند دران سرزمین عشرت
فزا که جولانگاه شاهسواران عرصه اقبال بود بشکار و شغل انواع اشتغال نمودند و برای تسلی خاطر آن
وفا اندیش خود را بمشاغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدایع تقدیر بودند و از انجا بدولت
در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت مریم
مکانی که درین یورش هودج اقبال محفل اجلال ایشان همراه بود فرستاد جمیع اموال و ولایت
خود را پیشکش نمود ان حضرت اندکی از ان بجهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را بر گردانیدند
و درین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده و برادر امده بود تا رخصت
ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف بساط بوس مشرف شد ان حضرت ازو در باب مذهب و ملت
سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانید که مدتیست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود و
کتب فریقین بمطالعه میرسد انچه شیعه اعتقاد دارد انست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات ثواب است
و معتقد سنیان انکه سب اصحاب کفرست بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بهمان ثواب کافر
نمیتوان شد ان حضرت را این سخن بسیار خوش امد از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف
ملازمت فرمودند او چون سفری پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده بود از اجرا این دولت
متقاعد ماند و درینجا حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوست که
صلاح وقت چنان اقتضا کرد عنان توجه بصوب زابل داور منعطف شود که امیر بیگ حاکم انجا

بملازمت میرسد و چلبی بیک حاکم قلعه بست نیز اخراز سعادت خدمت مینماید و بزودی اکثر مردم
میرزا عسکری جدا شده بملازمت خواهند آمد و قندهار و آن حدود در تصرف اولیای دولت
خواهد درآمد چون احمد سلطان شنود که امسال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آید
بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بیرون همت
علیا لازم است این گروه که ازین سفر مانع می آیند بعضی از غدر و خدیعت عرضی ندارند چون احمد
سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود سخن او بمعرض قبول
پیوست و برین کنکاش عمل فرموده متوجه عراق شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد
گرد و دلباط قریب بود احمد سلطان لازم رکاب معلی بوده میخواست که از راه نیسی کیلکی
بررفه باشد ان حضرت را چون سیر سپهری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه اوک متوجه ان سمت شد
چون مکتوب مودت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران
شاه طهماسب رسید مقدم کرام ان حضرت را نعمت غیر مترقب شناخته خوش وقت شد و
خواست که سایه فر همای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت
را عنوان کارنامه افتخار خاندان خود سازد بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقاره
شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف در اسرع
ازمنه با الوف مجاهد و انیه و صنوف تحف و مصحوب معتمدان خاص ارسال داشت و این
بیت بر عنوان مکتوب نوشته نمود نظم همای اوج سعادت بدام ما افتد :: اگر ترا گذری بر مقام
ما افتد :: و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و انواع شکرگذاری و حق شناسی
و تذکار محبت قدیمی نموده جلایل تعظیم و اکرام بجای آورده بحکام و ولات بلدان و امصار
نوشت که در هر منزل و شهری که موکب همایونی نزول فرماید شرف روزگار این خاندان
عالی دانسته اعاظم و اکابر و اهالی و موالی ان دیار بعزم استقبال شتافته بتقدیم مراسم
ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه
منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند و منشوری که بمحمد خان حاکم نوشته بودند
بجنس در سلک تحریر در آوردند تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی نظر ان



دیباجه مروت داشته در تعظیم و تبجیل حادثه پیمایان شب فرار حق انسانیت بجای آورده
دقیقه از آداب فتوت فرو گذاشت ننمایند فرمان پادشاه جنت مکان شاه طهماسب روح الله روحه بنام محمد خان همایون شرف نفاذ
یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمس الایاله و الاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو بعد
فرزندی ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هرات و دیوان بانواع الطاف و اعطاف شاهی سرافراز گشته
بداند که مضمون واجب العرض او که در مصحوب کمال الدین شاه بیک برادر امارت پناه قراسلطان
شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ دوازدهم شهر ذی حجه رسید و مضامین فرخنده
آیین ان از آغاز تا انجام واضح و لایح شد آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید
قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری درج جمن آرای فرمان دهی و جهانداری نور عالم افروز ایوان
سلطنت و جلال سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت
و نصفت پادشاه برین و بحر دین نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی
قدوه و قبله سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب تخت سروری
پادشاه والا حسب ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جم جاه عالیشان سلیمان تخت نشین پادشاه
صاحب درایت و یقین جهانبان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین
زینت کار تاج تارک خواقین نامدار المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی
حسب الآمال الی یوم المآل نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود نظم
مژده ای پیک صبا گر خبر مقدم دوست :: حضرت است بود ای همه جا محرم دوست :: باشد ان روز که
در بزم وصالش یکدم :: بنشینم بمراد دل خود همدم دوست :: اقدام بی ملال توجه آن پادشاه فرشته
احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند که بمشتاق آن خبر خجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای حمل تنگوزئیل
بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد که مال و اجی و وجوهات دیوانی
انجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید و بدستوری
درین نشان مذکور شد فصل بفصل عمل نموده در روز از مضمون مطاع تخلف ننماید پانصد کس از مردم
عاقل روزگار دیده که یک اسب کتل و استر رکاب و براق در خور ان داشته باشند تعیین نماید که باستقبال
آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسب بود که از درگاه معلی مع زین طلا جهت ان حضرت فرستاده

شده که هنوز آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسب بد و آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری
آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده زینهای لاجوردی منقش با عبای زربفت
و زر دوز که لایق اسبان سواری آن پادشاه جم جاه باشد بر بالای اسبان مذکور نهاده هر اسب را
بدو نفر ملازم خود داده روانه گردانند و کمر خنجر شربوکه از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی
انار الله برهانه شاه بابام بنواب همایون ما رسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل نموده مع شمشیر طلا و کمر مرصع
جهت فتح و نصرت و شکون آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهارصد توپ مخمل و اطلس
فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه آن حضرت است تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر
انتساب آن کامیاب قالیچه مخمل دو خابه طلاباف و نمدتکیه کرکی استر اطلس و سر زوج قالیچه دوازده
ذرعی کوشکانی خوش قماش و دوازده جا در سرمزی سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن رسانند
و روز بروز اشربه لذیذ تهیه نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند و رازیانه و خشخاش
داشته باشد محکم نموده جهت آن حضرت می فرستاده باشند و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان
فرداً فرداً ارسال مینموده باشند و انچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز در آنجا
بصفا لطیف و سفید منقش و سایه بانهای اطلس و مخمل و رکاب خانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را
مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول
فرمایند شربت گلاب و آب لیموی خوش طعم ساخته ببرف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای
سیب و شکان مشهدی دهند و انار و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شده حاضر سازند
و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه در آید گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق
طعام الوان با اشربه مقرر دارد که می کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت پناهی جعفر
سلطان و فرزندان او قوم خود را تا هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستند
و در آن سه روز امیران لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آورند و اسبان توپچاق و تازی مقرر
دارد که بملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسب خوب بهتر نیست و سر و پای آن هزار کس نیز
رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آن حضرت برسند زمین
خدمت و عزت بلب ادب بوسیده بیکیک خدمت نمایند که در سر سواری و غیره میانه ملازمان آنحضرت

کفت دکی



گفت و گوی واقع نشود و بهیچ وجه از وجوهی آزردگی بشوکت آن پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ
لشکر امرا از دور دور در فوج خدمت نمایند و نوبت کشیک هر یک از امرا مذکور که باشد در نزدیکیهای
محلی که قرار یافته باشد تردد نمایند و دنگ خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه
خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل در آورند و بهر ولایت
که برسند همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین
دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد و خدمت و
ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی مزکی تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای
مذکور بملازمت برسند هر روز هزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهانه باشد
در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب
پیشکش نمایند که سه اسب خاصگی باشد بدهند و دیگری با میر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج
دیگر با مرای مخصوص هر کس لایق باشد بدهند و نه اسب تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند و ذکر نمایند
که کدام کدام اسب از نواب کامیابست و هر یک که قبل از این قرار یافته باشد که از فلان و فلان
امیر باشد بگویند که این حکایت هر چند بد نماست لایق خواهد بود و بدنخواهد نمود بهر دستور که مقدور
باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی است بظهور آورند
خاطر آنجماعه را که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری و غمخواری که در بین
اوقات لایق و خوش نماست مسرور گردانند و این صورت دستور همه وقت منظور باشد تا بخوبی
بارسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام متصرفات حلاوه و پالوده
که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر
و اشهب معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا
جمع نموده تا بدار السلطنه هرات هر که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقایق خدمت
و ملازمت نامرعی نگذارند و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه دیگری از اولاد و ما
کاروان خود را که در خدمت فرزند اعز ارشد سعادتمند بارگذارد که از شهر و خدمت آن [illegible] دار باشد
باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری و غیره تا سی هزار کس که بشماره صحیح رسند

از ملازمان کوکلی ان ایالت پناه انزا عرا بر داشته استقبال نمایند وچادر وسایه بان واسباب
ضروری از شتر واستر قطار همراه ببرد چنانچه از دوی از اسفنه بنظر سعادت اثر پادشاه در اید وچون
بملازمت ان حضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند و در همان روز
که بملازمت ممتاز گردد بتوزک وقاعده لشکر دراز دو نزول نماید وان ایالت پناه بخدمت ایستاده
رخصت مهمانی طلبیده سه روز در ان منزل مقام کنند روز اول جمیع لشکریان ایشانرا خلعت فاخره
که اطلس وکمخای یزدی ودارائیهای مشهدی وخاقی باشد مخلع سازند ومجموع را بالاپوش مخمل بدهند
وبهر نفر از لشکریان ملازمان دو شبه تبریزی یوم الخرج بدهند وطعامهای الوان بدستوری که مقرر شد
سربرا نمایند ومجلس ملوکانه بدارند که زبانها بتحسین ان گویا باشند وافرینها بگوش عالمیان رسد
وتفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه عالمیان نمایند ومبلغ دو هزار وپانصد تومان تبریزی
از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور هم میرسد بازیافت نموده ضروریات نماید و
انچه نهایت بندگی وخدمت باشد بجان منت داشته بظهور اورند واز منزل مذکور تا شهر بچهار
روز بیایند هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند وباید که در هر مهمانی اولاد عظام ان ایالت
پناه مانند چاکران وخدمتگاران کمر خدمت برمیان بسته اداب ملازمت بعمل اورند وشکر این
نوع پادشاه که هدیه است از هدایای الهی مهمان باشد در ملازمت وخدمت انچه نهایت ترد
باشد بجای اورند وتقصیر ننمایند که هرچند انواع جان سپاری وخون گرمی نسبت بان حضرت بیشتر
بجای اورند پسندیده تر خواهد بود وچون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز درون
باغ عیدگاه سرخیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبسی وبالا مشقالی اصفهانی که
درین ایام اهتمام داده عرض نموده بوده ترتیب دهند وملاحظه نمایند که هرجا خاطر عاطر ان حضرت
مسرور باشد ودر هر گل زمین که در اب وهوای لطافت ونزاهت امتیاز داشته باشد
رضاجوی بوده در خدمت ان حضرت دست ادب ملازم وادبر سینه نهاده پیش رود وعرض
نماید که ان اردو ولشکر واسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است خود در راه دو سر کوچ بمبدم خاطر
اشرف را بهمزبانی که در کمال انحکام باشد خوش ووقت سازد وخود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند
امد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد وصباح ان فرزند ارشد را بعزیمت استقبال

از منزل



از منزل بیرون اورد وسر وپائی که در نوروز پارسال بان فرزند ارسالی داشته بودیم پوشانند
ویکی از سفید ریشان اویماق تکلو که پسندیده ومعتمد ان ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکور گذاشته
فرزند مذکور را سوار کنند ودر وقت توجه بشهر ایالت پناه قراق سلطانرا در خدمت نواب
چهار دو چادر وشتر واسب بگذارد که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو پیشتر کوچ کند وایالت
پناه بدرقه ومشار الیه شود وچون فرزند مذکور از شهر بیرون اید قدغن نماید که جمیع لشکریان لسان مقرر سوار
شده متوجه استقبال شوند وچون نزدیک ان پادشاه عظمت دستگاه رسد چنانچه میدان میانه
ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد ان ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود
نیایند اگر قبول کنند در ساعت بازگردد وفرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته
ران ورکاب ان پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت وحرمت وعزت انچه مقدور
وممکن باشد بظهور اورند واگر نواب کامیاب قبول نفرمایند وپیاده شوند اول فرزند مذکور را
از اسب فرود اورند وخدمت کنند اول ان حضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند
مذکور را متوجه سواری سازند وبدستور سوار گردانند ومتوجه اردوی خود ومنزل مقام مقرر شوند وان
ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه بوده که سخنی وحکایتی که از فرزند استفسار نمایند
وان فرزند بواسطه حجاب جواب ان چنانچه باید نتواند داد ان ایالت پناه جواب لایق عرض نماید
در منزل مذکور ان فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند
فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق ما حضر بمجلس بهشت ایین اورند وبین الصلواتین یکهزار
ودویست طبق طعام الوان بر طبقهای لشکری که مشهور است بمحمد خانی ودیگر اطباق چینی وطلا و
نقره وسرپوشهای طلا ونقره بر روی ان خوانها نهاده بمجلس اورند وبعد از ان مربیات لذیذ انچه
ممکن باشد وحلاوه وپالوده بکشند پس هفت راس اسب لایق ورعنا از طویله ان فرزند ارجمند
جدا نموده جلهای مخمل واطلس پوشانیده وتنگ قضب باقی ابریشمی برجل مخمل سرخ وتنگ سیاه
برجل مخمل سبز بکشند وباید که حافظ صابر قانونی ومولانا قاسم قانونی واستاد شاه محمد سرنائی
وحافظ دوست محمد خافی واستاد یوسف مودود ودیگر گوینده وسازنده مشهور که در شهر باشند همه
حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بی توقف نغمه وترنم پرداخته ان حضرت را خوشوقت سازند

وهر کسی که قابل ان مجلس تواند بود در خدمت ان دو رو نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر
گردد و اوقات خجسته ساعات ایشانرا بهر نوع که بتوانند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و جرغ
و باشه و شاهین و بحری و انچه در شکار ان فرزند وان ایالت پناه با اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و
ملازمان ایشانرا تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده فراخوران کس از الوان مخمل
و خارا و نیمه کلابتون و طلا باف بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشانرا بنظر خجسته اثر ان فرزند
ارجمند در آورند ان فرزند بخلق کریم که میراث ابا و اجداد اوست بدیشان معاش نموده بهر یک از ایشان
جدا جدا سر و پا و اسب فراخور هر کس بدهد انعام زیاده از سه تومان نباشد و دوازده توقوز پارچه ابریشمی
از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و نافته شاهی وغیره که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد
در سی کیسه با قماش مذکور بکشند و بلشکر هر نفری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز
در سر خیابان و کارزارگاه سیر مشغول بوده باشند و درین سه روز در باغ جهارباغ شهر که منزل پادشاهانه است
تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف جهارطاق بندی و آیین شهر بندند
و هر صنعت گری یکی از اجزای مذکور را شریک سازند بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند
بعمل آورند انسب انست که چون پادشاه ان مرز و بوم بقدوم فرخنده مشرف ساخته اول شهری
که ان نور چشم عالمیان است بوجود خود ان اشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش
طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد و رسم موسوم که از اینجا جار طاق و خیابان
شهر و صفا دادن جارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد جارجیان در شهر و محلات و حدود و مواضع [illegible]
شهر مقرر دارند که جار زنند که تمامی مرد و زن صبح روز جهارم در سر خیابان حاضر گردند و در هر دکان
و بازاری که آیین بسته قالیچه و پلاس فراش انداخته باشند عورات و بیگمها بنشینند و جنانکه قاعده
ان شهر است عورات با آینه ور ونده در مقام شیرین کاری و شیرین گویی درایند و از هر محله و کوچه
صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل ان نباشد تمامی ان مردم را استقبال فرمایند.
بعد از ان پادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند
در پهلوی ان حضرت جنانکه سر و گردن اسب ایشان پیش باشد براه روند وان ایالت پناه خود از عقب
ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشد که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرجه پرسند جواب دانسته



و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت در شهر در ایند جهارباغ را ابر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکنی نواب
همایون بابا در ان بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است
بباغ شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام جهارباغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک
خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل اسایش بدنی باشد روز اول فرزند بطعام و اش مهمانی نماید
و جون ایشان بفراغت متوجه بخواب شوند ان ایالت پناه بدین دستور تمهید مهمانی کند که مذکور خواهد
شد جون ایشان بشهر درایند همان روز عرضه داشت و روانه معلی کرد انده مقرر شد که معز الدین
حسین کلانتر دار السلطنه هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف تعین نمایند که از روزی که آن
پانصد کس استقبال نمایند تا ان روزی که بشهر درایند روزنامجه منقح نوشته بثبت مهر ان ایالت
پناه رسانده و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه
درگاه معلی گردانند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی ان ایالت پناه بدین
دستور سر براه نماید اول پنجاه جادر و بیست سایبان و جادر بزرگ الابته که جهت خاصه ترتیب نموده
عرض کرده بود با دوازده زوج قالی دو [illegible] ذرعی و ده ذرعی و هفت ذرعی و هشت زوج قالی و پنج
ذرعی و نه قطار بار و دویست و پنجاه طبق جینی بزرگ و کوجک و دیگر اطباق و دیگها تمامی سرپوش
سفید قلعی کرده و پاکیزه داشته باشد و قطار استر و تقوز در مهمانی خود ان ایالت پناه پیشکش نماید
و همراهی مذکور را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق
بکشند و سر اسب و یک قطار شتر و یک قطار استر که ان ایالت پناه اول از دیده و پسندیده باشد
باشند پیشکش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کوسو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز و جام
مهمانی نماید و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد که پنج فرسنگی مشهد است مهمانی
نمایند انتهی جون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت اشیانی در نواحی فراه رسیده ایلچی شاهی
فرستاد و حضرت جهانبانی امد حقیقت مغتنم دانستن مقدم گرامی و مسرور شدن او بوضوح پیوست
ان حضرت را که معدن مروت بودند از رفتن عراق و دلی همراهان حقیقت گزین بدست آوردن جاره
نماند ناجار پای عزیمت در رکاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند و در هر منزل از نواحی
که نزول اجلال میفرمودند یکی از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال بیرون امده بصدارت مقربان بساط اقدس

اقامت میکرد و چون موکب پادشاهی ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار گشوده خلایق از کثر
قصبات ... بجام و تربت و سرخس و اسفراین بهرات آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاصدان
بابا سلطان و اعیان خراسان که استقبال نمودند که وصول موکب عالی نزدیک بزیارتگاه بمیمنت
نزدیک است محمد خان با اعیان امرا امثال ویس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر
و میر حسین کربلائی و سایر اعزه و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند و بر سر پل مالان که سیرگاه
هرات مشهور است بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و مقرر
شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند و بزرگان و ظرفای
شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند و چون رایات پادشاهی بمنزل مقرر رسید سلطان
محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانید و آئینی که مامور بودند
شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا و دیگر امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادتمندی شده
قوانین اعزاز و اجلال تقدیم رسانیدند و از زیارتگاه تا پل مالان و از انجا تا باغ جهان آرا که چهار
فرسخ مسافتست تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند و اجتماع خلایق
بشادمانی برنجی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد غره ذی قعده نهصد و پنجاه بهرات در باغ
جهان آرا نزول فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف درآورد در
مجلس اول صابر قاق که در خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواند
که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند مطلعش اینست نظم
مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد :: همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد
و چون باین بیت رسید :: ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم :: که آیین جهان گاهی
چنان گاهی چنین باشد :: حضرت جهانبانی را رقت شد و بغایت متاثر شدند و التفاتها در حق او
امیدوار گردانیدند چون هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروزی نزدیک رسیده
روزی چند انجا توقف اتفاق افتاد و هرگاه آن حضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت
بوده ادای بندگی بجای می آورد و از هر دو جانب آن حضرت زر نثار میکردند و هر روز مقامی
مشهور سیرگاهی بود و هر وقت محفلی تازه عشرتگاه میگشت و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرر بود

فیضگاه



فیضگاه عشرت سرای گاه نزهتگاه نشاط برای ضمیر اقدس میشد و گاه باغ خیابان و باغ زاغان و باغ
سفید را نظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گلزمین صحبتهای رنگین میداشتند و در همین ایام زیارت
اولیای عظام خصوصا پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس سره بنیت درست بجا آورده بتجرد درویشان
خدا اندیش از بزرگان کامل استعداد عالی فطرتان صدق نهاد و خوشطبعان روزگار و فضلای نامور
از صحبت فیض موهبت مستفید شدند و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گلگشت گاههای عشرت
افزای اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند و درین روز احمد سلطان
حاکم سیستان که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود بشمول توجه و التفات پادشاهی شده رخصت
ولایت خود یافت و پنجم ذی الحجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام
قدس سره فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استاجلو که ایالت آنجا
داشت با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای آورد و پانزدهم محرم نهصد
پنجاه یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه رضویه علیه و علی آبائه التحیه فایز گشتند و چند
روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند و از انجا بدولت متوجه نیشابور شدند شمس الدین علی
سلطان که حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت
و ارادت بتقدیم رسانید و آن حضرت سیر کان فیروزه که در آن حدود است فرمودند و از آنجا بسبزوار
و از آنجا بدامغان رسیدند و از عجایب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیش طلسمی در آن تعبیه
کرده اند که هر چیزی نجس در آن چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا می شود و از شورش باد و خاک هوا
تاریک میگردد این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانه قادر حکیم و صانع بدیع خواص و
تاثیرات اشیا چندان است که بحیازت ادراکات افهام و اوهام احاطه آن نتوان نمود و از
دامغان به بسطام توجه ارزانی داشتند و روضه مقدسه بحر طامی شیخ بایزید بسطامی قدس سره در سر
راه بود عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند و از انجا بسمنان شتافته بصوفیاباد که مرقد
شیخ علاء الدوله سمنانی است قدس سره نزول فرمودند و در سفر و حضر طریق انیق آن حضرت چنان
بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توسل می جستند و بظاهر و باطن از طوایف زنده دلان همت
میخواستند که منزل بمنزل که میرسیدند احکام اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای می آوردند

و در اکثر اوقات رسایل شوق و وسایل وداد از جانب شاه می آمد که چون موکب عالی بحوالی ری رسید
شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سولغی بیرون درآمد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال
در قزوین که در آن نزدیکی پای تخت شاه بود نزول فرمودند اکابر و اهالی انجا بشرف استقبال
سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آن مستفیض گشتند روزی چند در انجا بسیر مواطن
شهر بوده اماکن متبرکه آن حضرت شهر توقف فرمودند و در خانهای خواجه عبدالغنی که کلانتر اهل آن دیار بود
و در اوایل شاه انجا بودند منزل داشتند و از انجا بیرام خان را پیش شاه فرستادند و موکب شاهی
نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرت معاودت
نمود و از انجا توجه بسلطانیه واقع شد مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود موکب عالی بان حوالی
نزدیک رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا
برادران گرامی شاه استقبال نمودند در جمادی الاولی شاه خود استقبال فرموده با مراعات
قواعد اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال احترام ملاقات فرموده و شرایط توقیر و تعظیم و ضوابط
تبجیل و تفخیم در ملاقات بتقدیم رسید و در محل عالی که در مدت به بهته تب آن نقاشان بایک
باریک بین در بدایع صنعت نقاشی پرداخته نموده بودند اول مجلس آرای آن نگارخانه خاطر فریب
باتفاق حضرت جهانبانی چهره گشا گشت و محفل پادشاهانه انعقاد یافت و بقانون بزرگی و لوازم
پرسشهای گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشتند ابواب مبرت
صحبت و نشاط گشوده و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب
مثنوی که در احوال شاه انتظام داده در باب ملاقات این دو شهریار کامکار چنین گفته است نظم

دو شاه جوان در یکی بزمگاه ... قران کرده با هم چو خورشید و ماه ... دو نور بصر چشم اقبال را
دو عید مبارک مه و سال را ... دو کوکب که زایشان فلک راست زین ... بهم در یکی برج چون فرقدین
دو چشم جهانی بهم همعنان ... بهم چون دو ابرو تواضع کنان ... دو سعد فلک را یکی برج جای
دو والا گهر را یکی درج جای

شاه فرمود که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی را میسر شد حضرت جهان آفرین جان بخش بشمشیر جهانگیر شما را کلید گنج کشورگشایی
گردانید و هر فتوری و قصوری که در مملکت و جهانبانی در اوایل آمده از نامساعدی و بی





اتفاقی برادران بی اخلاص بوده دست داده در آن اختیاری نبود در عالم اسباب موافقت برادران
امری مهم است که کارهای بسته گشاده گردد اکنون ما را برادر درخور خود تصور فرموده ممد و معین دانند
که منت سرجان خود نهاده انچه شرایط امداد و لوازم اعانت و استعداد بوده باشد بحسب ارزو بتقدیم
رسانم و سوابق حقوق را منظور داشته آن قدر کومک که درکار باشد سرانجام نمایم و اگر خود ما را باید
رفت بطریق کومک برویم و بسیار از سخنان حقیقت پیرای که بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد فرمودند
و چند روز جشن خسروانه داشتند حضرت شاه هر روز خود بهمه کار و بار او رسیده مجلس غیر مکرر
می اراستند و زینت فزای صورت و معنی می گشتند روز بروز در صداقت و محبت می افزودند بزم نشاط
مجلس ارائی که چنان شاهی بذات خود مباشر شود چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانهای
زربفت و مخمل و تاجه باف برپای میکردند و خرگاههای منقش و خیمه معلی چه مقدار نصب می شد
گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر که نظرگاه میگردد در آن سرزمین گسترده داد عشرت
و نشاط میدادند و چه شرح دهد که در لوازم گذرانیدن تحف و هدایا که از رسیت ضروری بجا این
خود توجه فرمودند و از اسپان عراقی جیده با زینهای مطلا و مرصع و عبائیها و زین پوشهای فاخر
و استرهای بردعی اراسته و پیراسته و اشترهای بدیع پیکر از قسم نر ماده پوششهای گرامی
و چندین شمشیر و کمر خنجر مرصع بجواهر و تمثالهای نقود و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش
و جلغاوه و سنجاب و تهن و جامهای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل تاجه و اطلس و منجر
فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و افتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت و لالی و چندین
طلا و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای اعلی که در کلانی و خوبی نادره روزگار بود و سایر اسباب
پادشاهانه یک یک بنظر اقدس گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا
جدا رعایت فرمودند و مراسم اداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید حضرت جهانبانی در روز
جشن عالی الماس گران بها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم
ارمغانی بنظر شاه درآوردند و بی شایبه تکلف از وقت درآمدن حضرت جهانبانی بالکای شاهی
تا زمان برآمدن بهر اسم و رسمی که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود زیاده از آن
باضعاف مضاعف باداش شد و از انجا متوجه سلطانیه شدند و در انجا بعیش و عشرت بزمهای

خسروانه داشتند و در خلال اوقات فرخنده ساعات قران سعدین با غوای بعضی از اهل فساد غبار
خاطری از جانبین حادث شده بود آن کدورات بامتداد کشید و بزلال صفا مصفی گشت
و حضرت شاه همه روز اسباب مسرت و شادی تازه بتازه ترتیب میدادند از انجمله بجهت بسط
و تفریح خاطر فیض گستر نگار قمرغه طرح فرمودند از ده روزه راه لشکر شاهی جانوران صحرایی را رانده
در چشمه اوزاساوق ییلاق کوبنند که اول منزل ییلاق سلق است شکاری مجتمع شد حضرت جهانبانی
و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه در آمده آیین اسب تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند
و بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا ناگاه پیرا خان و حاجی محمد کوکه و شاه قلی سلطان مهردار و روشن
کوکه و حسن کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درون قمرغه شد و از
امرای شاهی مثل عبدالله خان استجلو که داماد شاه والاشکوه شاه اسمعیل مغفور بود و ابو القاسم
خلفا و سوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استجلو و جندی دیگر نیز بموجب حکم در آمدند
و بعد از زمانی رخصت عام در دادند هر کس از سپاه و لشکریان بگرفتن و بستن شکار اشتغال نمود
درین اثنا بهرام میرزا که با خلفا بد بود در میان شکارگاه دانسته تیری بر وزد و او رخت هستی
بر بست و بملاحظه خاطر میرزا کسی این را بشاه نگفت و بعد از آن عساکر دولت را رخصت شد که
رفته نزدیک حوض سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند و چون فراهم آمد با بزرگان شکار کردند
و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی بیشتری از اوقات گرامی صرف شد و درین
روز که بازار قبق گرم بود پیرام بیک بخطاب خانی و حاجی کوکی بلقب سلطانی سرافراز شدند
و در اخر آن مجلس با طومار دوازده سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا امراد بیگ نامزد
شده بود با طومار اسباب کارخانها که بهر کابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر در آوردند
اسامی اجله که درین کومک عالی مقرر شدند بدین تفصیل است میرزا مراد بداغ خان قاجار الله
میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان افشار
حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب
میرزا طغائی سلطان محمد خدابنده سلطان قلی حسین شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان
ادهم میرزا ولد دیو میرزا تهمتن میرزا ولد حیدر دیو سلطان شیبانی عیشی و بهادر پسران شاه



منصور میرزا اخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره شاه میرزا مشهور بسغاه
بردی بیک کحل استجلو علی سلطان خلاق خواهرزاده محمد خان ابو الفتح سلطان افشار حسن سلطان
شاملو یادگار موصلو سلطان احمد سلطان الاش اغلی استجلو صیانی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو علی
بیک ذوالفقار کش محمدی بیک کتابدار قاجار و سیصد قورچی خاصه نسبامان شایسته تعین یافتند
و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در افاق زیارت که اخر منزل ییلاق سرلق است سوم بار شکار
قمرغه بهم آوردند و انواع شادمانی و کامرانی فرموده اداب خاطرجوئی بتقدیم رسانیدند و در صحرای
دلگشای میانه که در لطافت هوا مشهور آفاق است شاه والاقدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف
آوردند و بمتابعت مبادرت جسته باحسن وجوه ایمن اداب لمساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند
حضرت جهانبانی جنت اشیانی بموجب اقتدا بسنت سنیه حضرت صاحبقرانی از انجا بدولت و اقبال
متوجه اردبیل و تبریز شدند هودج اقبال حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید از راه راست
بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد خان را سرلشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفت
قباب گذاشتند و دوازده هزار سوار که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند رخصت یافته
بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند که چون رایات نصرت ایات حضرت جهانبانی باب
بلند رسد شاهزاده عالیقدر با لشکر مقرر ادراک ملازمت نماید و حضرت جهانبانی اول بجهت
تماشای تبریز عزیمت منعطف فرمودند و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام و اکابر تا بسدی
که میرزا میران شاه بر رودخانه که از دامن سهند بتبریز می اید بسته اند باستقبال امده عز بساط بوسی دریافتند
حاکم شهر بموجب فرموده شاهی شهر را اینبسته در نظر انور آن حضرت جلوه داد و لوازم مهمانی را بتقدیم
رسانید و گرگ دوانی و چوگان پیاده بازی که در تبریز مشهور و معروف بوده و در آن وقت از
اندیشه شورش ممنوع شده بود بجهت مزید انبساط خاطر اقدس باز شاهی بتازگی در گرد آمده آن حضرت
عمارات عالیه آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضی است و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند
و مجددا از آثار گذشتگان بخاک و سرگشتگان خانه افلاک و گذشتگیهای عالم بی ثبات و گسستگیهای
جهان بی مدار بخاطر حقایق ماثر در آوردند و در گرد داوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت بیان بر
زبان اقدس راندند و بعضی از ابیات سلف متواجد گشتند و این رباعی از فرط حالت بیند خواندند نظم

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد ∴ در دست اجل بسی جگرها خون شد ∴ کس نامد از ان جهان که پرسم از وی ∴
کاحوال مسافران عالم چون شد ∴ ملا قطب الدین جلنجو بغدادی درین بلده فاخره بشرف ملازمت
مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بودند و نادره کار سحرآفرین خواجه عبدالصمد شیرین قلم درین مدینه
فاضله بملازمت استسعاد یافت ان قدردان بارگاه هوشمندی را پسند امد و او از عوایق روزگار
نتوانست همراهی گزیدن و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفال نیک انکه چون به تبریز نزول فرمودند
از انجا که توجه اقدس باصطرلاب و کره و سایر الات رصدی درجه کمال داشت بیک محمد اخته بیکی را
فرمودند که درین شهر که محل اثار قدیمه است کره بتفحص فرماید ان ساده لوح چندرا با مادیانها آورد
ان حضرت انبساط فرمودند و بجهت تفال خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه
فرمودند چون موکب عالی بقصبه شماسی رسید جمیع خویشاوندان که نسبت خویشی بشاه عالی قدر داشتند
باسایر اکابر و اشراف امده ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند یک هفته در اردبیل تشریف داشتند
از انجا بخلخال و از انجا بطارم بجزبیل رسیدند و چون هوا و میوه انجا بغایت مطبوع بود
علی الخصوص انار بی دانه سه روز توقف فرمودند و در سبزوار باردوی معلی خود ملحق شدند و درین منزل
از حضرت مریم مکانی صبیه قدسیه متولد شد و از اغاز مراجعت که بقاید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار
بودند بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر انجا زیاده از دستور زمان توجه از پیشکشها میگذرانیدند
و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای اورد و دو در روز مهمانی
بند بازان امده کارپردازیها کردند و چون رایات عالی بمشهد مقدس امد حاکم و بزرگان انجا بیش از
بیشتر در حفظ اداب کوشیدند و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند و بجهت انتظار جمع شدن
لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد و ازین نواحی بجهت طلب ساوری که بر هرات نوشته
بودند عبدالفتاح گرگیرا فرستادند و مشارالیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست و از جاهای
حدود مولانا نورالدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که
بفضایل صوری و کمالات معنوی اراستگی داشتند فرستادند و در کابل امده بشرف ملازمت مشرف
شدند و از امدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند و مذاکره کتاب درة التاج درمیان آوردند و
درین مدت که در مشهد تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فضحای که بملازمت میرسیدند و از

بحث



صحبت [illegible] مستفیض مشغولی حاصل میشد مولانا جمشید معمائی که مجمع فضایل بود مکرر بشرف بساط
بوس رسید روزی ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح ان حضرت در آورد که نظم
که دل از عشق بتان که جگرم میسوزد ∴ عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد ∴ همچو پروانه بشمعی سر و کارست مرا ∴
که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد ∴ ان حضرت که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند چه نیکو تصرفی
فرمودند که ∴ میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد ∴ مولانا از اکسیر اصلاح ان حضرت سجده اخلاص بجای
آورد و از مشهد بکاروان سرای طرق و از انجا براه قلعه کاه بسیستان نزول اجلال فرمودند و درین حدود
شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند و از انجا بگرمسیر ورود اقبال روی نمود میر عبدالحی
گرمسیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت و عذر جریمه تقصیر
و خجالت سابق که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود بعرض رسانید و از انجا که
خطاپوشی و عطاپاشی شیمه کریمه آن حضرت بود معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و بمرحمتهای
مشمول گشت چون سخن باینجا کشید ناگزیرست از انکه مجملی از اعیان که درین غربت لازم رکاب
دولت حضرت بودند نوشته اید سرحلقه حقیقت گذاران وفاکیش که چون سعادت همواره ملازم رکاب
دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بیرام خان است دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوت
اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود رفته رفته
سفاکی و بی باکی او بافراط کشید و خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر عاقل سلطان
پسر عادل سلطان اوزبک که از جانب والده ابنا سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل حال
بوظایف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت دیگر حاجی محمد کوکی است او
برادر کوکی است که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی نفس
داشت شاه بکر رای گفت که پادشاها را این طور خدمتگاری می باید در روز جنگ اندازی او قشبق
زد او رشاه جلد و گرفت دیگر روشن کوکه است کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود
درین راه با جواهر سپرده بودند در ان ودیعت جوهر خیانتی ظاهر کرد لاجرم چندروز در بند بود
و بوسیله عفو خلاصی یافت دیگر حسین بیک است برادر محرم کوکه او با آنکه کوکلتاش کامران میرزا بود
اما بدوام ملازمت حضرت جهانبانی فنام داشت کریم طبع و خوش خلق و محرم در گذر جو ساغریق رحمت

شد دیگر خواجه مقصود هروی است او مردی پاک طینت پاکیزه روزگار بود با امانت و دیانت و صدق
صیانت اتصاف داشت و از زمان سنجیده صفات حضرت مریم مکانی بود و علی الدوام در حوالی
هودج آن حضرت بوده التزام خدمت داشت از دو فرزند سعادت مند ماند که بنسبت کوکلتاشی
بحضرت شاهنشاهی دارند یکی سیف خان و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار
شهادت چشید دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و ادراک
و فرط فرزانگی و خردمندی از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهی بود در امرای کبار منسلک است
دیگر خواجه غازی تبریزی است که از دقایق سیاق و حقایق علم حساب وقوف تمام داشت و از قصص
و تواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور بجانب هند منصرف یافته از میرزا کامران جدا شده بخدمت
پیوست و منصب مشرفی دیوان یافت و بعد از آن مدتها از درگاه عالم پناه محروم گشت و در آخر عمر که
قوی و حواس او اختلال یافته بود باستلام عتبه درگاه والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت
دیگر خواجه امین الدین محمود هروی است که در فن سیاق از سباق فرسان قلم و حساب بود و خط شکسته
را بغایت درست می نوشت و در کفایت اموال و درایت محاسبات موشکافی میکرد حضرت
جهانبانی او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده بودند و در عهد سلطنت ابدپیوند آن حضرت
بمراتب عالیه رسید و بخطاب خواجه جهانی سرافراز شد دیگر بابا دوست بخشی است او نیز بعلم
سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود و پیوسته تا سال مهمات دیوانی صنوف کاردانی
ظهور می آورد دیگر درویش مقصود بنگالی است او زبان نگاهبان الست مردی ساده ضمیر درست
جوهر بود او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند و از تمام آن مردم او تنها بسلامت
برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی با و عنایت خاص داشتند
و بعد از آن بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت و عمری دراز در طبقه دعاگویان میزیست دیگر حسن
علی ایشک آغاست در شجاعت و جلادت امتیاز داشت و خدمات پسندیده کرده بود بواسطه
آنکه یعقوب نامی که از منظوران حضرت جهانبانی بود حرفی نامناسب از زبان او ساخته بود
بعضی قتنه لباشان بی باک آن جوان را در موضع خرابه نزدیک تتبه نرگین کرده بنهانی کشتند
و چون میان حسن علی و او سنگرایی بود چنین اشتهار یافت که بکربیسی او این عمل شنیع بوقوع آمده

باشند باین توقیت نتوانست همراه موکب عالی بود در عراق ماند و چون کابل مستقر سریر سلطنت شد
باستان بوسی فایز گشت دیگر علی دوست باربیگی است پسر حسن علی مذکور از عقب آمده در مشهد اقدس
همراه شد از اول تا آخر در هرات بخدمتکاری و جان سپاری اهتمام داشت و دیگر ابراهیم ایشک
آغاست او از فدائیان درگاه بود دیگر شیخ یوسف چولی است که خود را از اولاد شیخ احمد جامی می گفت
مردی وارسته پسندیده اخلاق بود دیگر شیخ بهول که خود را از نسل مشایخ ترک میگرفت خدمتکار
شایسته بود دیگر مولانا نورالدین که از هندسه و مهمات و اصطرلاب خبری داشت همراه قاضی
برهان خافی بشرف بساط بوسی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت و از مجلس نشینان
حضرت جهانبانی بود و حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم
موجی است در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام مینمود خویش میر محمد جاله بان
بود در بدخشان خدمت جاله بانی داشت و در هندوستان در ایام دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی
میر بحر شد و برکنار آب جون منزلی دلکشا داشت و همانجا سفینه عمر بساحل فنا رسانید دیگر حیدر محمد آخته
بیگی است از خدمتکاران قدیم این درگاه بود دیگر سید محمد مکه است جوان مرد از صاحب قبضه بود
در هرات قبق اوزد دیگر سید محمد قالی هروی است در بکر بلند دوزا او را میر عدل ساخته بودند از اهل نشست
مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود و دو بیت دلنشین
میخواند رفته رفته داخل الچیان شده بود در عهد دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی اعتبار یافت
و در سهرند باغ مطبوع ساخته که از و توان گفت دیگر میرزا بلوچ که پیدایش در خراسان شهزاده بلوچ بود دیگر والد
او میر حسین و این هر دو از سعادتمندان دولت گزین بودند دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای تقرب حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بود دیگر عارف توشکچی است که در سلک ممالیک بود و دعوی سیادت میکرد
اقبال حضرت مریم مکانی بود از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت از پرده داران هودج
و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمات عالی ممتاز بود و از خدمتکاران بندگان
و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تمور شربتچی و مهتر جوهر
آفتابچی و مهتر وکیل خرانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میراتش بودند دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود و عبد
الوهاب صاحب طباق دیگر جامی بهادر دیگر تولک باش نویس نهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست

وثبات پای حق حقیقت بجای آورده‌اند در مسالک امتحان و مواقف ابتلای الهی بخدمت ولی نعمت بپایان
رسانید نظم ندانم رفیقان چرا واپسند :: که مردان ز خدمت بجائی رسند ه مراجعت موکب مقدس حضرت
جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل چون آوازه سایه
گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و آن
حدود و اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از هبوب این نسایم بهار نضرت گلبن غنچه امید امیدواران
شکفتن گرفت و آب رفته از جوی قرار بعجبه ازان آمدن بنیاد نهاد نظم فیاض ازل ز فیض بی اندازه ::
انداخت ز مقدمش بشهر آوازه :: شد کشت امید نا امیدان خرم :: شد باغ مراد نامرادان تازه ::
میرزا کامران را ازین ظنطنه حالی حال دیگرگون گشت درین هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذشته
بود از آغاز بد معاملگی پیش گرفت و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره قربان
قراول بیگی را از کابل فرستاد که آن نور پرور دالهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از کابل بقندهار آورند
فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آن حضرت بازدگان خود کنکاش
کرد جمعی که عقل درست داشتند گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست مناسب آنست که چون موکب
عالیحضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد آن دولت را با عزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد
و دوسیله جمیله این گلدسته چمن سعادت و اقبال استعفای جرایم خود نمود و بعضی دیگر گفتند که لایق
دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست بدهند جه آن اموری که از شما
سرزده است روی آن نمانده که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله توانید دریافت آخر میرزا برای
صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان و برف و باران روانه کابل ساخت همشیره قدسیه
آن حضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرافراز بود و ماهم انکه والده ادهم خان
و جیجی انکه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتکاران در ملازمت اشرف بودند
و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرور دایزدی را میرک میخواندند و همشیره
میرزا را بیچه میگفتند چون بغزنی رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند از فر بزرگی و شکوه دولتمندی
که ناصیه اقبال آنحضرت هویدا بود بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند و صباح آن شب بر زبان
صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند چون برادر خضر خان این سخن را از



صاحب خانه شنید بالحال از انجا روان شد و بسرعت بجانب غزنین شتافت و ملازمان رکاب دولت
ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگی در عنفوان صغر سن مشاهده میفرمودند و اوضاع غریبه از احوال گرامی
آن حضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند از آن جمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی فرود آمده
بودند در آن خانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آن حضرت که جوهر طینت ایشان بنور سرشته بود و از
از وحشت ظلمت در گریه شدند هرچند انگها و دایها باقسام مهربانی دل آن حضرت را خواستند که بدست
آورند سود نداشت همین که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر نور افروز چراغ خاطر قدسی آن حضرت آرام
پذیرفت و انوار شگفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت و این دلیلی بود ساطع
بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول فرمودند
میرزا کامران آن حدیقه نونهال اقبال را بخانه عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی فرود آورد و روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آن حضرت را در انجا دید
غلبه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدست آوردن نقاره اقبال نواختن چون میرزا کامران
آن سرو بوستان گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید از نظاره پیشانی نورانی آن حضرت که فر دولت
و سعادت جاودانی از آن میتافت از نامساعدی سعادت درهم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت
خاطر اولیای دولت میخواهد و اسباب شگفتگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد چه
میرزا ابراهیم سرمایه خوشحالی خود خیال کرده از اسباب ملال او شد چنانچه درین روز که میرزا جشن داشته
برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود اتفاقا در انجا نقاره منقش برای ابراهیم میرزا
فرزندش بتقریب شب برات که متعارف و معمول است ترتیب داده آورده حضرت شاهنشاهی
بمناسبت آنکه نقاره دولت جهانگیری و کشورگشائی بنام نامی ایشان نواختنی است و کوس ملک پروری
و عالم آرائی بر بام دولت برای ایشان بلند آوازه ساختنی است بآن میل میفرمودند میرزای حق ناشناس
نخواست که بدهد بتصور آنکه میرزا ابراهیم بسال از آن حضرت بزرگتر است و بقوت ظاهری پیشتر گرفتن نقاره
را معلق بشرط زورآزمائی کشتی گرفتن داشت که هرکه غالب آید نقاره از او باشد آن حضرت که
تائید یافته ایزدی و تقویت دیده ازلی بودند شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و گلان سالی
میرزا منظور نداشته از استماع این شرط که میرزا آنرا سرمایه خوشی خود دانسته بود خوشحال شده

باعث غم افزای میرزا گردیدند و بیازوی قدرت که تقویت سماوی موید و معتضد بود با وجود در[illegible]
سن که امثال این امور در آن حالت لبس بدیع نماید بلقای الهی و تعلیم ایزدی بی محابا دامن [illegible] برزده
و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند و بقانون [illegible] آموزان کار و کشتی گیران استاد
در گرفت و گیر در آمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده چنان بر داشته بر زمین زدند که غریو از
مجلس برخاست و از نزدیک و دور نعره آفرین بلند شد این اول نقاره فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی
ظل الهی بود که بر سطح قبه غبرا و زیر قبه سپهر خضرا نواخته شد میرزا کامران که این جنگ کشتی را جهت
امتحان مآل صحبت کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود از مشاهده این صورت شگون
بد گرفته بخود فرو رفت و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شکفته فالهای خجسته فزا
گرفتند و آن حضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند و این صدای دلکشا باعث شادمانی
اولیای دولت گشت و میرزا را از بس که طریق شده بود و فال او را نقش کعبتین بر خلاف مراد
نموده نسبت بآن قبله اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داده آرا انجم الحضرت
را که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود فرمود که از شیر باز گرفتند و ازین غافل که شیرخوار مرضعه
عنایت ایزدی و کامیاب قابله تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و حراست یافته حافظ حقیقی را
ازین فکرهای باطل چه خطر **وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرمسیر و فتح قلعه بست**
بر مستر صدان اخبار و مستبصران سوانح که دیده خبرت گشاده و سرمه عبرت کشیده اند پوشیده
نماند که چون رایات عالی حضرت جهانبانی و کومک ایران بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی
از تکلوها بجهت تسخیر قلعه بست که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهار است تعین فرمودند شاهم
جلایر و در تیمور جلایر و میر خلج که در آن حدود از جانب میرزا کامران جاگیردار بودند قلعه را
استحکام دادند و فوج پادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه
بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده ساله او را بجای پدر بکلانی برداشته
در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نموده و حقیقت در گذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بجای پدر
بوالی ایران نوشته فرستادند و بعد از چندگاه در امضای آنچه قرار یافته بود دستان رسید و رفته رفته چون
کار بر اهل قلعه تنگ شده و مدد از جائی نرسید متحصنان قلعه فریاد الامان بر آورده در تضرع و زاری گشودند بمقتضای

لطف



لطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال در نواحی قلعه مذکور نزول اجلال فرمودند شاهم علی و میر
خلج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند و آن حضرت بموجب رافت ذاتی جرایم ایشان
بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند و درهمین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانه
گرفته میخواهد بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند هر چند
حضرت جهانبانی از کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیله خبر رسان درست
سخن متیقن بود و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمیخواستند که مردم را بر تعاقب او
رخصت فرمایند اما ایشان بهای جوی کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیش دستی نمودند
چون از کمال عجلت بی تورک بحواشی قندهار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی برابر آمده
جنگ کردند و ضرب زنها و توپها از بالا سر دادند جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا
رفتند و گروهی زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه و علیقلی ولد حیدر
سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران جغتای و دلاوران داد مردانگی دادند و غنیم را بر داشته
بقلعه رسانیدند هر چند حسین بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستادند که میرزا عسکری خود
فرود آید که لشکر کم مانده این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد میرزا سخن او
گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کیست و حقیقت لشکر ما را میدانید سپاه آینده منحصر درهمین
جماعه نخواهد بود بلکه کمک ایشان در کمین گاهها خود را نگاه داشته باشند که کار ما را بسازند ما بازی
نمیخوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون عنایت ایزدی
موید و معاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا کامران صورت نبست
و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روی داد و در آن روز از اهل قلعه بابای
سهرندی که از کلهای میرزا کامران بود بقتل رسید **رسیدن موکب مقدس حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن** چون بهادران اخلاص اندیش
موکب معلی را چنین فتحی روی نمود حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزد بتقدیم
رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه مسرت انتما در روز شنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو

ساعت مسعود که مسحت انظار تقویم بود بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت حوالی
حصار قندهار رسید در ضلع دروازهٔ عاشور نزول اجلال فرمودند و در باغ شمس الدین علی قاضی
قندهار فرود آمدند و مرچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعین شدند و هر روز از جانبین
جوانان نبرد آزمای برانده کارزارها میکردند و تتر حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و
بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را بر داشته تا مزارات که نزدیک شهر کهنه و کوه بند
بود بردند و کاری نمایان نمودند حیدر سلطان از همه پیش بود و پیش تاخته بود و از غرایب آنکه
بابا دوست بیساول با جمعی در مزارات ایستاده تیر اندازی میکردند حیدر سلطان بنیزه خواست
کار او تمام کند دست بر داشتن همان بود و تیر ببغل رسیدن همان اسمعیل سلطان جاسی
که میرزا کامران بکومک فرستاده بود در برج اقچه که در برابر مقابر هست پیش میرزا عسکری بود
تماشای جنگ میکرد و با وجود آن قدر مسافت که تشخیص جبه ممکن نبود بعرض رسانید که
این مرد که از دست نیزه افتاد عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید الله خان
بشهر طوس رفته بودم من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت من آنجا افتاد و از
روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانی که آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود
خوانده بر قیاس او آفرین کردند و این معنی شهرت کرد درین نبرد مرد آزمای اکثر زخمی شدند
و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد و بخیر مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا
کامران بجانب زمین داور رئیس کوهی که در لب آب ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره و نکدری
مجتمع شده نشسته بیرامخان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آجه تبکی ولد زین الدین
سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعین شدند قدری جنگ پیوست و باقبال سعادت قرین
رفیع کوکه گرفتار شد و بسیار از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی و اثاث بدست
اولیای دولت افتاد و بقدر عسرتی که در اردوی ظفر قرین شده بود به یسر مبدل گشت و رفاهیت
در عسکر اقبال پدید آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب می شدند
و چون میرزا عسکری از ادبار خود رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نموده بمقتضای رأفت
عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرای راه یافت که منشور نصایح شاهی را با فرمان موعظت بنیان

خود



خود پیش میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد و بوسیله
نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین بهلاکت نکشد و بوسیله اتفاق
برادران گرامی کارهای شگرف که اکنون ضمیر صواب اندیش است ظهور یابد بنابرین داعیه بیرامخان
را برسم رسالت بکابل فرستادند چون بکوتل روغنی و آب ایستاده که ما بین قندهار و غزنین
است رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند اخر ای روز جنگ در پیوست اولیای دولت قاهره
نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب نمودند و بسیاری ازین بی دولتان راه نیستی
پیش گرفتند چون بیرامخان نزدیک کابل رسید پابوس و جمعی باستقبال آمده بیرامخان را بردند میرزا
کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرامخان را طلبیده باندیشه صایب او چنان رسید که این دو
منشور دولت را که میرزا نشسته باشد دادن مناسب نیست و آنکه میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد
بسیار دور که از دانش درست و بختی بلند باید پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش
آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد درین اثنا این دو سال اقبال اکذرانید و
آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف پادشاهی و هدایای پادشاهی را باین ستود
درنظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص صداقت آفرین ابلاغ مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت
حضرت شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا
و الغ میرزا ضمیمه آن ساخت میرزا رخصت داد و پابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد از آنجا
بیرامخان اول بجهت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستان بوس حضرت شاهنشاهی که جانهای مقدس
روی نمای او سبز شد و آن حضرت در باغ مکتب پیش حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره
کلان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی می بودند ماهم بیگه که انکه آن حضرت بود آن نور پرورد
الهی را از درون بیرون آورد و رسید با این بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت
نمودند و از میامن دیدار دولت افزای سعادت بخش آن حضرت بیرامخان و سایر همراهان را ابتهاج
عظیم روی نمود و مشاهده انوار الهی که در جبین مبین آن حضرت ظاهر بود جلابخش بصر و بصیرت همگنان
شد شکر پروردگار کارساز بجای آوردند و از آنجا رخصت یافته میرزا هندال را که در منزل دلدار
بیگم والده ماجده خودمی بود و بچشم نگاه میداشتند دریافت فرمان عطوفت و خلعت عنایت و اسب

خاصه که میرزا نامزد شده بود رسانید و بهمین دستور روز دیگر بحجت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
که در قاسم مخلص درون قلعه مقید بودند متوجه شدند و دران روز بموجب فرموده میرزا کامران
ایشان را ازانجا برآورده در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآراست برده بودند و میرامخان
این دو بزرگ را درین باغ دریافت و از عنایت و التفات پادشاهی انجا آورده بودند رسانید
خوشوقت ساخت و ازانجا مرخص شده بکلسیاه سنگ که یادگار ناصر میرزا انجا فرود آمده بود
رفت و او را بعفو تقصیرات و مخزولات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین الغ
میرزا و سایر بندگان را بمعنی خردمندان از سر جد و لایق پیدا راه بند یکیک را پرسش نموده امید
وار مکارم عالیه گردانید و انچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت و صفا و تعلیم حقیقت و وفا تواند بود
بجای آورد میرزا کامران بیرامخان را اگاه بیشتر نگاه داشت که در خود قوت مقاومت می یافت
و نه از توفیق بصوب خدمت می توانست قدم زد درین اندیشه متردد خاطر درمانده بود تا انکه بعد
ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت
بظاهر برای انکه میرزا عسکری را که در کفت من منت رفته نصیحت فرمایند و قندهار را از و گرفته بملازمان
حضرت جهانبانی سپارند و در باطن انکه میرزا عسکری که بفرموده میرزا کامران بر سر مقاومت
و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام نماید اهتمام تمام کرده بود اگر او را ضرورتی پیش آید و قلعه بدست اولیای
دولت مفتوح شود ان عفت قباب جهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری انجا بکار آیند و چون
میرزا عسکری از جاده انصاف انحراف داشت و عنان اراده خود را در هواداری میرزا کامران
بدست بغی و عدوان سپرده در ضبط استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و توپچی فراوان در
اطراف و اکناف حصار گذاشته و ان قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده چنان قلعه ایست از
کل منع و فتح ان بغایت مشکل عرض ان دیوار شصت گز بنا دران لشکر منصور اگرچه در عدد کم
بوده اند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی میدادند چنانچه ترکمانان در مقام تحیر بودند و از را
حیرت بوادی غیرت می امدند روزی حضرت جهانبانی صحبتی خاص ترتیب داده بودند محرمان حریم
اخلاص از هر طرف در حکایتی گشوده و از هر سو سررشته روایتی بدست اورده صحبت را بحکایات
دلاویز و نغمهای نشاط افزا گذرانیدن گرم داشتند ازاکبر سخنان دلاوران تقدار باب شجاعت را





عیار می افزود و تنگ پالکان مردانگی را سرمایه همتی بهم میرسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی را
از کمال شوق بیاد آوردند که ایا ان سرو سرو جویبار خلافت را جدا از دوستان درمیان دشمنان چه
حال باشد و حسودان بیخرد و بداندیشان تیره رای را درباره ان گلبن سعادت چه خیال باطل در هم
و خاطری پر امید و بیم بدرگاه کبریا که کامبخش سرگشتگان بیقرارست دست نیاز گشاده بدعای
برخورداری و جان درازی ان شجره طیبه سلطنت مشغول شدند و باین مضمون گره گشای ابر دل
گشتند نظم خدایا تو این گوهر شاهوار ٭ ز آسیب بدگوهران دوردار ٭ ز دریای اتش او آب ده ٭
ز خورشید بینش او تاب ده ٭ بسی دور زد بر فلک آفتاب ٭ که این نیر امد برون از نقاب ٭
بسی گرد انجم نظرهای سعد ٭ که این مه ز طلعت برافکند جعد ٭ بسی چرخ زد آسمان بلند ٭
که آفاق ازین نور شد بهره مند ٭ فروغ ازل باد منظور او ٭ مبیناد تاریک دل نور او ٭
و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود زایجه طالع ان میمنت بخت خجسته روزگار که لوح محفوظ اسرار غیبی است
طلبیده بنظر تامل و تعمق مطالعه نمودند و سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال ان
حضرت و خرابی اعدا و ناکامی بدخواهان و کج اندیشهای ناراستان ازان دیباچه سعادت
معلوم فرمودند و با انبساط تمام برآورده بر زبان اقدس راندند که الحمدلله خاطر ازین دغدغه بالکلیه
جمع شد امید که عنقریب بدیدار ان نور پرور دالهی خوشوقت شویم و همین طالع ان سعادت پیوند
بر جمیع اعدا مظفر و منصور گردیم سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام فرمودند
و میرزا عسکری در مهم قلعه داری کمال ضبط و حفظ مرعی میداشت و مرجلها هر روز و هر شب
تغییر میدادند که مبادا جمعی از مرجل خود حرف یکجهتی در میان آورده خللی در میانی نگاهبانی اندازند
و چون محاصره بامتداد کشید و از ملازمان پادشاهی کسی امده ملحق شده امرای قزلباشیه از اهتمام
خود بازمانده در مراجعت دغدغه مند شدند حضرت جهانبانی این معنی را روزنامچه احوال ایشان
خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند ازان مرجل که مخیم اقبال بود شبی کوچ کرده
از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته این مقدار که سنگ دستی میرسید و انجا را اجار
دره میگویند مورچلی مستحکم ساختند صبح ان ترکمانان ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند
و همه از اطراف برخاسته پیش امدند و دایره را تنگ کردند میرزا عسکری سراسیمه شده بنا د عجز

و زاری نمود بهزاران اضطرار و بیقراری معروض داشت که چون عفت قباب تشریف می آرند تا آمدن
ایشان مرا مهلت دهید که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده بملازمت توانم رسید و عرضه داشت خود را مصحوب
مرطاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاده حضرت جهانبانی که معدن فتوت
و مروت بودند ملتمس او را بموقف قبول جای داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از
تیره رائی بظاهر روش عجز پیش گرفته در باطن باستحکام قلعه می کوشید و چون حضرت عفت
قباب و همراهان آمدند باز از سر نو این مخالفت پیش گرفت هر چند حضرت مهد معلی سعی فرمودند
که میرزا عسکری را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیل عتبهٔ مقدسه مشرف سازند چون دماغ سعادت
او پریشان بود نصایح گرامی بهیچ وجه درنگرفت و بر همان خشونت و سرکشی خود ایستاد و از
فرط عناد حضرت معلی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته بار دوی معلی جهانبانی تشریف آورند
بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین کار راستی میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدار مخالفت
و انواع دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی که متکفل مهمات ارباب توسل است نموده بیشتر در
تسخیر قلعه اهتمام فرمودند درین میان الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که از بنات دختری سلطان حسین
میرزا بود و شیرافکن بیگ ولد قوچ بیگ و فضیل بیگ برادر منعم خان و میرزا برکه و میرزا حسن خان
پسران میرزا عبدالله که سادات نبی مختار سبزوار اند و جمعی از کابل رسیده براهنمائی طالع
بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گریختهٔ آمدن ایشان بود که میرزا کامران الغ میرزا
در قید نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس می سپرد چون نوبت شیرافکن رسید او هم
از میرزا هراس داشت باتفاق این جماعه الغ میرزا را گرفته بدر آمده دولت ملازمت دریافت
و حضرت جهانبانی این جماعه را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زین و آنور ناعزد الغ میرزا
شد و قاسم حسین اگرچه همراه اینها بود اما شبی راه گم کرده درمیان هزاره افتاد و بعد از چند روز
غارت زده پیاده ابدبای رسیدن حضرت فرمودند هنوز در اخلاص او نقصانی بود که راه گم کرده
بچندین بلا مبتلا شدی و بعد از آن ده بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمده عرایض اعیان کابل
از رسیدن این جماعه و آمدن عرایض از اکثر امرا و اعیان کابل بود انبساط عظیم در اردوی معلی
پیدا شد و قزلباشیه که مترددخاطر بودند مطمئن شده و جد جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان



قلعه افتاد و پای ثبات از کنگره محافظت متحصنان قلعه روز بروز لغزید ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکر را
نوشته از سر دیوار قلعه می انداختند که کار بر قلعه نشینان دشوار شده در کین و دار خود مردانه
باشید و در قلعه گشائی کمر همت محکم بربندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ
آمده اند عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون
می انداختند و توپچیان و پیادها از بالا می افتادند اول خضر خواجه خان نزدیک بمورچلی که مخیم
اقبال بود از قلعه خود را انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدس حضرت جهانبانی
افتاد و بعد از آن مؤید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد و بشرف زمین بوس سربلند شد
و بعد از آن اسمعیل بیگ که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنگاش
مسلم بود در رسید و ابوالحسن بیگ برادرزادهٔ قراچه خان و منور بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند
و شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه
لکه روان شدند که چون کار قلعه از انتظام افتاده بود میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه
داشت و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه بنابران خواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد و
ازین محاصره برکنار بوده روزگاری بسر برد صبح آن در اردوی ظفر قرین خبر رسید که خضر
خان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است جمعی بتفحص او شتافتند و او مقداری راه
رفته در پس سنگی پنهان شده بود و بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت
که چند مرتبه مردمی که بجهت گرفتن من تعین بودند از نزدیک من گذشتند و یک دفعه گمی جانور
خیال کرده دامن مرا میگرفت از ترس دم نخوردم چون شب در آمد من از زیر سنگ برآمده
با من خود دشنافتم چون دولت روزافزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهربینان شد
و بر متحصنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاه
داشت قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب نه پای
رفتن و نه جای ماندن اولا التماس نمود که قندهار با ولیای دولت می سپارم مرا ره بدهید
که بکابل روم حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند و خیال خام او صورت نبست بضرورت
حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفای گناهان نمودند بوسیله

استعداد جادی ان خلاصه دودمان عصمت رقم عفو بر جریده وا او برکشیدند تاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون آمده

حضرت جهانبانی در دیوان خانه عالی انجمن آرای صفوف عزت بودند و امرای جغتای و قزلباش صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود خصومت جانی که از میرزا معاینه شده بود قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو رقم بر جریده صحایف اعمال او کشیده محفوف سرادقات التفات و مشمول جلایل عنایات ساختند و برین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهده تقدیم آداب بندگی امر بنشستن اصدار یافت بعد از آن محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولکخان قورچی تا کسی را شمشیر و ترکش در گردن کرده بکورنش آوردند ازین مردم مقیم خان را و شاه سیستان را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن نگاه دارند و از آخر روز تا شنیده دم سحری که هنگام ورود فیض عالم بالاست صحبت دلگشا داشتند و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرا بودند و در اثنای این صحبت نوشته میرزا عسکری که در حین توجه آن حضرت براه جول و اختیار عالم غربت و با حشام و بلوچان فرستاده بود بمجلس احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند زندگانی بر میرزا تلخ شد و عیش منغص گشت آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش می آورده باشند که چون گناهان او بمقتضای مراحم جبلی بخشیده شده چند روز در بند پند پذیر گردد روز دیگر رایات فتح نشیب افسر و زنارنگ نشینان ارک شد و محمد مراد میرزا و امرای جغتای و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانبانی بشهر درآمدند و سرشار و در بغور مقدم همایونی آن بلده فاخره مورد امن و امان بود در روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت و اقبال در چهارباغ حضرت فردوس مکانی که در کنار رغنداب واقعست نزول اجلال فرمودند از اشجار لطایف آثار



استعداد و استقلال نمودند و دران منزل دلگشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری آورده آگرد روزگاران متصدیان اشغال نوشته بنظر اقدس درآوردند آن حضرت از ادرشیم اعتبار در نیاورده بهادران سپاه که رقم تهی دستی بر ناصیه احوال داشتند مرحمت فرمودند چون خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا متوهم و متذبذب شده حضرت شاهنشاهی در خانه عصمت قباب خانزاده بیگم بخانه خود آورد و بکوچ کلان خود خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه خان را مقید ساخته در جای نالایق نگاه داشت و از امرای خود کنکاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد ملا عبدالخالق که بمیرزا نسبت استادی داشت و باپوس که در امور ملکی دخل میکرد گفتند که مناسب اینست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد تا در وقت کار بکار آید و از مساعدت طالع میرزا سلیمان انکه بیشتر ازین بچند روز میر نظر علی میرزا رشیکانی و تیر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با اعیان دیگر معتمد ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد والا این مردم را گرفته ایم بقتل رسانده ملک بدخشان با وزبک می سپاریم بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان داد میرزا بپای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاد معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته ام در جهت لایق نمیدانم چشم داشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال تا بموجب آن عمل نموده آید و خود بسرعت متوجه بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات ترک اعمالش باید روز بروز اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی در گرد او نمانده بضرورت او را استمالت داده معزز ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید و او را گرفته بیاورد و بوعده موکده قرار داد که هرچه امروز در تصرف دارم و همچنین من بعد هم هرچه بتصرف در آید سیوم بخش از آن تو باشد و این قرار داد که

میرزا که بچشم نگاه میداشت رخصت داد میرزا هندال که از بدسلوکی او تنگ آمده بود بهانه جوی بود
خلاصی از جنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته ببدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت
جهانبانی شد میرزا کامران را از حدوث این وقایع سراسیمگی روی نمود و سررشته صلاح کار
خود گم کرد و از ملازمان و مصاحبان او کسی که بهبود او در منظور داشته حرف راستی بگوید نبود اکثر
مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم خبرت از رمد غفلت جوشیده بود سبیل سداد و طریق رشاد
نمی دیدند و گروهی را که صلاح در یافته بودند قدرت زدن نفس از نفس امر نداشتند و این از دو
رهگذر بود بعضی را یارای عرض کردن نبود و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظه خاطر میرزا میکردند
و اظهار حق صلاح وقت نمی دیدند چه یقین ایشان بود که از خودرایی صلاح کار اصلا قبول مشرب او
نیست بمجرد اظهار آن آزرده خواهد شد و آزردگی موجب نقص قدر و منزلت قایل خواهد گشت حق
دولتخواهی و شرط خیراندیشی آنست که در امثال این امور زبان خویش را منظور نداشته توقف نکنند و
باهمال و امهال نگذارند که ضرر آن در مآل همه عاید شود و خسران این اعمال بروزگار دولت همه لاحق گردد
و نتیجه خیانت کنکاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات است روی دهد و خال بی دیانتی و خوش آمد
گویی که نیل بی دولتی و بی سعادتیست بر رخسار حال و مال ایشان نمودار گردد شایسته آنست که این طایفه
را در کتمان علم حق و اظهار صدق ناملایمی منافر طبیعت برسد از اسعادت روزگار خود شناسند
و بان خوش وقت بوده چین قبض در ناصیه انبساط نیفکنند که هرچند بر حسب ظاهر بر ضمیر بزرگان
شاق آید اما باطن والاجاهان تحسین فرماید و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان آزرده میشود
لیکن در معنی هم ابرای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخربینان
محمود القول و الفعل مینماید القصه میرزا کامران را از انعدام عقل مصلحت اموز و فقدان چنین همراهان
سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار
بتسخیر کابل و فتح آن ممالک چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد
همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت بالاتر از مقام حسن
ابدال در کنار بغید نزول اجلال فرمودند و پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام
پذیر می‌تافت و با دولتخواهان دوربین و جانسپاران اخلاص منش همواره مطارحه نموده میشد

الکشیر



قزلباشیه اکثری از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بی رخصت رفتند و بعضی رخصت ابرای جدا
شدند بداغخان و جمعی دیگر که در ملازمت فرزند شاه بود از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر
رعایا و احشام میکشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود خیال میکردند وضیع و شریف شهر
دادکنان و فریادزنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند که اگر
تنبیه ستمکاران نموده اید خاطر شاهی آزرده میشود و اگر بر قانون داد عمل نشود بیدادگران دست
از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد و لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام
حیرت درآمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند و چون یورش کابل مصمم شد
بجهت اقامت بعضی از پرده گیان سرادق عصمت و نگاه داشت اشیا و اسباب ضروری منازلی
چند از بداغخان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار را به شما مقرر
داشتیم اما از جایی که مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در
رکاب تردد آورده‌ایم گریزی نیست بداغخان از نامعامله فهمی خود ابا و امتناع نمود و بر طریقه اهل دانش
امتثال حکم شاهی و امر شاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد امرای عظام که در ملازمت بودند بعرض
اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار گریزی نیست تا به شغلی که روآورده‌ایم
فارغبال باشیم و آن حضرت نظر بر خونبهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبارآلود شود
لاجرم حرکات ناستوده ایشان را بتمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند و درین اندیشه بودند
که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را با خود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند و چون
عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال
باکمال آن نوحدیقه خلافت بود که بحجب نور آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو
آن حضرت میدانستند زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و استیفای این امنیت بظهور میرسید
درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب
منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد اهل و عیال و اسباب و پرتال در کوهستان
همراه بردن محال گونه مینماید پسر شاه رحلت نمود قندهار را بترکمانان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصا
چنین جمعی خودسر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و با آنکه مأمور

شده بودند که نطاق بندهگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند انحراف ورزیده از راه
غفلت در قبول احکام سرکشی آغاز نهادند و آنچه ولد مفسد ما در ظاهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخته
انتساب بی آزرمی چنین و خبرها شنیده اند لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان از دامن احوال
مجروح و مساکین شهر که اولین عطیهٔ ایزد لیست کوتاه سازند و حاشا که درین اندیشه صواب انتما غباری بخاطر شاه
رسد و چون از اینجا تا کابل مسافت بسیار است و حشام هزاره و قبایل افغان که از مور و ملخ بیشتر و خر تنگ
این راه باشده اند خصوصاً با میرزا کامران سخن در میان دارند بدست آوردن مامنی که خاطر را از هر
وجهی مجموع گرداند نخستین کار است و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار نیست
پس بموجب عقل و عرف و عدل بداغخان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر بگذارد و جه
والسلام استخلاص فرموده جهت تا نه موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر
وفور صداقت و ایفای وثاق بشاه باید نوشت و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند
این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد و باعتقاد درین باب از همه پیشتر حاجی محمد خان با قسقه بود حضرت
جهانبانی ... ند همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ تیر انداختن و مطلقاً یکطرف کشتن از سماحت خالی نیست
اگر ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بی اعتدالی را به بنده گان درگاه تجویز نمیکنیم
چه درین صورت مردم بداغخان ضایع خواهند شد ظهور این معنی در نظر اولی اهل روزگار بد نمامیست
همان بهتر که بوسیلهٔ عقل دور اندیش مدبری باید اندیشید که بی جنگ و جدل قلعه بدست آید بنابران
کس پیش بداغخان فرستادند که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاه
بدارید خاطر از وجه جمع باشد مشار الیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد
که دلاوران کار دیده و بهادران معرکه آزموده بجد و در قندهار رفته در کمین باشند و ناگهان وقت
یافته بپای مردی همت و دستیاری جلادت بقلعه درایند بیرامخان و جمعی دیگر بطرف دروازهٔ کندکان
مقرر شدند و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازهٔ ماشور معین گشتند و مؤید بیگ و جمعی بحدود
دروازهٔ نوجای یافتند و این شیران بیشهٔ شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار
کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید اتفاقاً
شتری چند علف بار درون قلعه میرفته اند خود را در پناه شتران درآورد و شیر مردانه ناگهانی



خود را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع درآمد و جواب داد که بموجب
فرمودهٔ بداغخان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف فایده نکرد و در
مقام بستن در شد حاجی محمد دست در باز زده شمشیر قلم کرد و چندی دیگر از عقب رسیدند و جمعی از
قزلباشان که در آن نزدیکی بودند بجنگ پیش آمدند و بقتل رسیدند و بیرامخان از دروازهٔ کندکان
خود را درون انداخت و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و قزلباشان فرار نموده بارگی
متحصن شدند و نیم روزی حضرت جهانبانی خود را از دروازهٔ کندکان بدولت و اقبال درآمده
ببرج اخچه صعود فرمودند و آن شهر سعادت آیین بفر ورود عالی مهبط امن و امان و مورد تجلی احسان
شد و ازین نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خورد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی
برآمد و بوداغخان بوسیلهٔ حیدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصیر بجای آورد آن حضرت او را
محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند و شهر را به بیرام خان عنایت فرمودند و مکتوب بشاه
نوشت که چون بداغخان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود قندهار را از او گرفته به بیرام
خان سپردیم تعلق بشاه دارد و درین اثنا میرزا عسکری قدر جان بخشی و عطوفت پادشاهی ناشناخته
فرار نمود و بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانهٔ ... کس تعیین فرمودند
او را بطریقی که از من نداند گرفته آورد حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجه عنبر ناظر را ... فرستادند
فرستادند تا او را در خانهٔ همان از زیر پلاس برآورده بدرگاه معلی آوردند و آن حضرت
بمقتضای عطوفت و رأفت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ...
کافهٔ برایا بالخصوص برادران فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته از جرایم او
درگذراندند و او را بندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند و ولایت قندهار را براولیای دولت
تقسیم فرمودند و ولایت تیری بالغ میرزا مقرر شد و پرگنات لهور و جه حاجی محمد اختصاص
یافت و زمین داور باسمعیل بیگ و قلات شیرافکن و شال را بحیدر سلطان بکرمت فرمودند
و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را که در شهر از مردم میرزا
عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد علی گیرانند و چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار
فراغ یافت و از مآثر صواب دید پادشاهی تقدیر موافق تدبیر آمد بسعادت و اقبال در ساعت

مسعود هنوز فوج عزیمت حضرت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت
والا فرمودند و از فیوضات نامتناهی و نعم غیر مترقب انکه قافله بزرگ از هندوستان آمده
بود و سوداگران سودای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند چون آوازه اقبال از
وجنات احوال می یافت کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر اسپان ما را ملازمان موکب
عالی بگیرند و بهای ان را بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند باشد رضا داریم و سرمایه سعادت خود
میدانیم زهی دولت ما که باین قدر امداد خود را از زمره دولتخواهان درگاه عالی معدود سازیم
حضرت جهانبانی این معنی را از مویدات آسمانی و موائد غیبی تصور کردند و التماس ایشان را بذروه
قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دلخواه فروشندگان تمسکات ابتیاع نوشته بدیشان
سپارند و خود بدولت و اقبال بر پشته کوهی که نزدیک باباحسن ابدال است برآمدند و بایع میرزا
و پیرامخان و شیرافکن و حیدر محمد اخته بیگی فرمودند که اول جهت اصطبل خاصه شریفه اسپان جدا کنند و بعد
ازان برای امرا و سایر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند و دلهای سوداگر و سپاهی معمور و مرفه شده
دو دو ه پیک بهزاره و چون میخواست که بخدمات مالی و جانی سرافراز گردد بجانب قلعه تیری که حشم او
انجا بود شب راه سرکرده برد و چون موکب عالی دران حوالی رسید کلانتران احشام اسب و گوسفند
بقدر حال پیشکش آوردند و مصدر خدمات پسندیده گشتند چون این حوالی النگهای دلگشا داشت
چند روز جهت نزهت خاطر و ترتیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام
بیماری پیش آمد و بامتداد کشید و برحمت جاوید پیوستان حضرت قواعد عزاداری بجای آورده تمسک
بحبل المتین صبر که شان عالی منشان کار آگاه و نشان اولوالا(؟) انسانان خبرت سرشت نموده جهت ترویح
روح ان مخدره مکرمه خیرات و مبرات چنانچه لایق خانواده سلطنت تواند بود بتقدیم رسانیدند و ازانجا
برهنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دار السلطنه کابل شدند و میرزا هندال نزدیکی قندهار تا این
عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوسی دریافت ان حضرت بمقتضای مراحم جبلی بنوازشهای
بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوش وقت شدند و مقدمه از آمدن او بسیاری از مردم
شد و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطه اختلاف و انحراف هوا درین راه بیماری و وبا
در اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری مسافر شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان ازین جمله بود چون





مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت
انست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوایل بهار سامان و سرانجام لشکر نموده
بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند ان حضرت در مواجهه چیزی نفرمودند و چون مجلس باخر رسید
زبانی بوسیله میر سید برکه گفته فرستادند که با وجود انکه از آمدن شما وجدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار
نمودیم توکل بر الطاف الهی نموده بسمت کابل توجه داشتیم اکنون که قضیه چنین باشد توقف را سبب
چیست اگر بجهت محنت و رنج کشی مردم خود این سخن بخاطر آورده اید زمین را در نوردند و راه را بینی
داشتیم این زمستان را در انجا بآسایش بگذرانید و چون کابل مفتوح شود بملازمت خواهید
پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود حضرت بعزمی درست و امیدی
واثق قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بستند در اثنای راه حمیل بیگ برادر بابوس که میرزا
کامران او را اتاق اق سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده باستان بوس سربلند
شد و استعفای جرایم بابوس نمودند و بمدارج قبول اتصال یافت چون موکب عالی در یورت شیخ علی
که در نواحی نغمان و ارقندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا
سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی منشیره وانه ساخت و قاسم مخلص تهی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه
را بجلگه دوری که نزدیک خانه بابوس بیگ بود برده بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از
کابل بر آمده در نزدیک یورت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در صبح
تکته خمار قاسم برلاس با جمعی منشیر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیرافکن از عسکر اقبال پادشاهی
نیشتر شتافته دست بردی شایسته نمودند و بتایید الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس
تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد و چون میان افواج فاصله نماند میرزا هندال بموجب
التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی
نزول اجلال نموده که بابوس و حمیل با جمعیت خود و شاه وردی خان که کرد یزو بنگش و نغر با متعلق بود آمده
اداب زمین بوس بجای آوردند و مستمال عنایات بیکران شدند و متعاقب ان مصاحب بیگ
پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت و بعنایات خسروانه سرافراز
گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که اکثر مردم

همه می آیند حضرت جهانبانی بر باد پای دولت سوار شدند و درین میان علی سفره چی و بهادر پسران
حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بوده بودند بر آورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراجه خان آمده سعادت
زمین بوس دریافت میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی نقش ادبار خود را مطالعه
نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبد الخالق را بجهة استعفای جرایم خود بملازمت اقدس فرستاد
و بعضی ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت نیم کروه راه مسافه میان افواج قاهره پادشاهی
و لشکر میرزا مانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آن حضرت ملتمسات او را بادرا
ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را
باحترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را غرض از
فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی
شب می برد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکناری تواند کشید چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک
ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت را بخود قرار نداده بسرعت تمام
خود را بارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه
غزنین رویه شد و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعی از معتمدان
بکابل فرستادند که در انجا بوده نگذارند که به سپاه و رعیت آسیبی رسد و همه را استمالت عنایت
پادشاهی سازند و میرزا هندال را با جمعی ایغین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانی نصرت
و همرکابی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کورکه اقبال بلند آوازه
گردانیدند و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را به سپهر کوکب رسانیدند و در سیزدهم آذر ماه جلالی
موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهصد و پنجاه و دو بتایید آسمانی فتح کابل که مقدمه
فتوحات بی اندازه است روی داد و اسباب شادمانی و کامکاری بر دلهای خلایق گشوده شد
دو ساعت از شب گذشته بود که آن حضرت ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سربلند ساختند نویدی
تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود و دیگری این مصراع نظم بی جنگ ملک کابل از وی ٭ چون میامن
آثار ذات قدسی سمات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت و اساس دولت
بتازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامد و منتظر قدوم برکات

الزام



الزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را که در آن زمان
بحساب مدت عمری دو سال و ده ماه و هشت روزه بوده اند بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی
آوردند و آن حضرت بدیدار فیض رسان مسرت افزای آن نور پرور ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند
و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای
آوردند و در ازای این خجسته دولت و خدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بروزگار
خواص و عوام گشادند و صباح آن روز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی تمکن گشته از
اهتمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامه عبید و خدم کورنش گرفتند و طوایف
خلایق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند و دست تمنا بدریوزه دعا برداشته دوام دولت
خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبه کبریا درخواستند و آن حضرت ابواب عدل و احسان
بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلاسای
خلایق کوشیدند و از وقایعی که در آن نزدیکی سانح شد رحلت یونس علی و مؤید بیگ بود که
از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند و در همین ایام بمسامع علیه رسید که
خواجه معظم باتفاق مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید و خود را بمیرزا کامران رساند این معنی بر خاطر
اشرف گران آمد مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار
انداختند **آرایش جشن دولت سرای جهت سور حضرت شاهنشاهی و آیین بستن باغ اقبال و ظهور خارق عادات از آن نو
نهال بوستان دولت** بزرگان کامبخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجهه همت
آنست که تقریب انگیخته هنگامه بخشش کرم سازند و بروشنی که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ
مانند عبادت گزیده را که سرمایه دلها بدست آوردن و دست بردلها ماندن است در لباس
رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه در نیولا که نسیم اقبال بتازگی وزید و گلستان مقصود از سر نو شکفت
مراسم ختنهٔ آن نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را اسباب ساخته در آسایش و بخشایش
عالمیان افزودند در اوایل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز
نظم بنفشه سر بر آورد از لب جوی ٭ زمین بست از ریاحین عنبرین گوی ٭ نسیم صبحگاه از مشک بویی
هزاران نافه در برداشت گویی ٭ به ارته باغ که بغایت دلکش بود و دلگشا نزول دولت فرمودند

و بجهت مزید گرد آوری دلها که در معنی شکر گذاری حضرت مولوی است ابواب بخشش حضرت گشودند
و آیین کیکاووسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات یکسان بتفاوت طبقات و تناسب درجات
این باغ طرب فزا آیین بندند و امرا و اعیان شهر چهار باغ را زینت جمیع امرا کرسی بر میان شوق بسته در
لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله
بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار رعایت مبالغه معمول
داشتند و در اندک فرصتی انجمان آیین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز
تشریف آورده بزم آرای شادمانی می‌شدند و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات گرامی شرف
امتیاز می‌بخشیدند و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیک و بعضی دیگر از
مخلصان درگاه که باوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند کامیاب
دولت شده بوقت رسیدند و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب انبساط
گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رسید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در صغر سن
با هزاران لمعان فر آلهی از ناصیه احوال متلالی بود بر خورد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در
وقات عفت حسن خسروانه ترتیب فرمودند و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن عصمت در
بارگاه حریم اقبال بشرف ملازمت مشرف کنند بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی را بر روش عرض
گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات درآمده بی تشخص و
تعین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند و اشارت بخشش پادشاهی بران رفت که آن نور حدیقه سلطنت
والده ماجده خود را از میان چندین گروه عفایف بشناسند آن حضرت بنور آلهی بی مزاحمت سهو و خطا
و بی کلفت التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والده مقدسه خویش و در
اغوش آن صدر نشین ستر عفاف جا گرفتند از مشاهده این امر شگرف که حیرت فزای عقول و افهام ظاهر بینان
تنگنای عادت بود غریو از حاضران بساط قرب برآمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد و اعجوبه کارگاه
تقدیر گشتند و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست که در صغر سن و کبر عمر تفاوت
بلکه محض تقدس روحانی و تعلیم ربانی است که بوسیله این نوباوه چمن اقبال از مکمن نور تقدس بشرف ظهور رسانیده
است آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود و قرب صوری و معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد چون تا ایل

کن



کنند بعید دهند بانیش که درین ریحان گلبن بزرگی قریب بمبدا حاصل است و انوار افاضه وجود تکمیل
صورت عنصری و تصقیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیرد و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس
که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست جلوه نماو برد و در بنیان عالم اسرار مخفی سبب گر این
صاحب فطرت عالی اگرچه در نشاه مختصری و مواد هیولانی مولود نماست اما از بدو فطرت که اصل بیداییی
آبا و امهات از ما تر تولید او بیند و او در مسالک معنی و مکامن باطن ابو الآباست و بر حضرت جهانبانی
که پرده دار رموز آسمانی بودند هویدا بود که چمن پیرای جهان هستی این نونهال بهارستان وجود
را برای دریافت مقادیر مراتب جهانیان اولا و بجهت گرد آوری پراکندگیهای روزگار ثانیا
بعرصه ظهور آورده است و بالجمله در لباس رسم ختنه سور آداب شکر گذاری نعمت بخش صورت و معنی تقدیم
رساندن گرفتند هر روز بر روشی تازه و آیین شایسته جشن پادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان
آفرین بجای آوردند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام پادشاهی
کامیاب سعادت می‌شدند از آن جمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت و مجملی از حال
او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بجرد و قندهار را از میرزا کامران جدا شد چنانچه نوشته آید
بدخشان رفت از انجا کاری نساخته متوجه ملازمت عالی شد وقتی که موکب عالی از قندهار
متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شداید روزگار بقندهار رسید بیرامخان در آداب
مهمانداری بذل جهد نمود و از انجا موجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبه قدسیه
جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن خسروانی نمود و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط
تازه گرفته با نظار عنایت دولت پذیر گردد و درین آیین عشرت که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت
و اوان پیرایش حدیقه دولت و اقبال بود در ساعتی که کواکب بانظرات سعد بر جهانیان
افاضه نور میکردند مجلس نهال پیرای گلستان آلهی یعنی ختنه سوری حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط
و شادمانی بظهور پیوست اسباب کامروایی عالمیان اماده شد و ابواب سعادت و اقبال بر روزگار
گشاده گشت خورد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره‌مند شدند و وضیع و شریف اکناف از
مکارم پادشاهی خوش دل و خوش وقت گشتند کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم
بجمعیت خاطر بدل شد امرا ساحت را بنظر اشرف گذرانیدند و بانعامات گرامی سرافراز شدند و در عین این سور آیین بی‌

ان حضرت بجهت منبسط خواطر والتیام قلوب که رکن اعظم ملک ستانی و فرمان روایی است متوجه خواجه
ریک روان شدند و شادمانیها فرمودند و حکم جهان مطاع صدور یافت که امرا با یک دیگر کشتی گیرند و خود
بدولت و اقبال بمیزان نظر همسران را در زور جدا میفرمودند و آن حضرت با مام قلی قورچی کشتی
گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا با هم لوازم کشتی بجای آوردند و بعد ازان لبیر ارغوان تا ریخواجه سیاران
عنان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزایی و
عشرت پیرایی جشن عالی اشتغال فرمودند و ملازمان آستان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و خدمت
بجایگیرهای مناسب حال هریک و انعامهای لایق هرکدام و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز
بخشیدند از انجمله غزنین و آن حدود بمیرزا هندال و زمین داور و تیری و انجه و دبالع بمیرزا عنایت
فرمودند و جمیع منتسبان آستان عبودیت را فراخور حال و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب
فرموده سر برآرای ملک معنی و صورت شدند و طوایف انام در سایه افاضه رافت مرفه الحال شده
همنشین اطمینان گشتند و از جمله قضایا که درین آیین بندی چهره گشا گشت آمدن ایلچیان شاه والاقدر
شاه طهماسب بود بمبارکی فتح و آوردن تحف و هدایای لایق و سرگروه انها ولد بیگ بود و ان
حضرت او را بعواطف خسروانی نوازش فرمودند دیگر رسیدن شاه قاسم طغایی بود بدرگاه
معلی و از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت با عرضه داشت و پیشکش و میرزا انچه در نا آمدن خود معروض
داشته بود بعز قبول مقرون نشد و حکم قضا جریان بر آمدن او صادر گشت که در طریق یکجهتی و اخلاص
خود را در توجه بسعادت ملازمت منحصر داند و از جمله وقایعی که متصل بانقضای ایام آیین بندی وقوع
یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان و بلوچ بزمین داری و حقیقت ورزی ممتاز بود
و نزدیک موضع دوکی که از توابع و اعمال هند است اقامت داشت بقدم صدق و فرق اخلاص سعادت
آستان بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه شد دوکی را باو مکرمت فرمودند و در همان نزدیکی
لونک بلوچ که از اعیان طوایف خود بود با برادران آمده زمین بوس نمود ان حضرت او را نیز مورد الطاف
ساخته ولایت شال و مستنگ عنایت فرمودند و این هر دو را کام روا ساخته بزودی رخصت
مراجعت نمودند که مبادا امزاج وحشت بر طبیعت این روستا پروردان مستولی شود و آب و هوای طول
مکث بحال ایشان کوار نیاید و از جمله سوانحی که در قرب ان ایام واقع شده ان بود که یادگار ناصر میرزا





از بزرگی بخت و نادرستی درون عنایات سابق و لاحق را در هم پیچید و همه را بر طاق نسیان نهاد و از
روی بکاره برجاده بد درونی و عناد ایستاد و برکنت سیه بختان که عمده انها مظفر گوکه میرزا عسکری بود
گوش داشته پیوسته خیالات فاسده بخود راه میداد چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از
مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکهای معتبر بود و از کربت درین
کنکاش که مورد مفاسد بود محرمیت و مشارکت داشت سرانده حقیقت معامله را از روی تحقیق
بتفصیل معروض داشت خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی بر آشفت مظفر گوکه
را گرفته بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراجه خان سخنان عتاب
آمیز گفته فرستادند محصلش انکه ما را گمان ان بود که درین مرتبه که بتازگی از عظایم جرایم تو گذشته
بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی کنی کفران نعمت را
هم حدی و اندازه می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهی بسکوت و گاهی بانکار و تجاهل
عارف بیگذرانید ان حضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعی افروزند
که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک محلی که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند و از
جمله وقایعی که دران ایام حادث شد فوت چغتای سلطانست که جوانی بود از سلاطین مغول در
حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور بود در گذشتن
شدن او این جهان را بر خاطر اقدس بغایت گران آمد اما نظر بر قهرمان حکم الهی بقا را خاصه ذات
واجب و فنا را لوازم ذوات ممکنه گردانیده است بمشورت عقل درست اندیش خود بدامن رضا
و تسلیم اقبال فرمودند میر امانی در تاریخ او گفته نظم سلطان چغتی بود گل از گلشن خوبی :: ناگه اجلش
سوی جنان راهنمون شد :: در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ :: دلها ز غمش غنچه صفت غرقه
بخون شد :: تاریخ وی از بلبل ماتمزده جستم :: در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد ::
نهضت ملوکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح ان ولایت
وانچه دران ایام روی نمود چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که سر از فرمان برداری
پیچیده اندیشه سروری در سر میپرورد و ازین خیال باطل بیخ اندر است حضرت جهانبانی اوایل
نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکی از اسباب انحراف او انکه

بعد از فتح کابل خواست که اندراب که در تصرف میرزا بود و یکی از ملازمان درگاه بکرمت فرموده بودند
میرزا در تصرف خویش در آورد و چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا میرسید آنحضرت
میخواستند که قندوز و اندراب را نیز تغییر داده بیکی از ملازمان عالی جاگیر نمایند و برانچه حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی به پدر میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت وسعت
پیدا کند در وجه جاگیر او نیز توسعه واقع شود ولیکن بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشته
بودند میرزا از معاندی نافهمی از ولی نعمت خود روگردان شده علانیه در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت
حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نایره مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت شاهنشاهی را در
دار السلطنه کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار بر آمدند و بدولت و اقبال در
یورت چالاک نزول سعادت فرمودند و میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند و درباب یادگار ناصر میرزا
اندیشه داشتند چون موکب همایون بالنک قراباغ نزول اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار
گرفته که وجود یادگار ناصر میرزا از شکنجه هستی خلاص بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند
که فتیله فتنه و شراره شرارت او نزدیک است که دودمانها بسوزد محمد علی طغائی که حراست کابل باو مفوض
بود امضای فرمان این مصلحت باو مرجوع شد مشار الیه را از کمال ساده گی و ظاهر بینی بر زبان رفت که
من هرگز گنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت ارشاده لوحی او در گذشته این
خدمت که محض صلاح بود محمد قاسم موجی رجوع فرمودند او در شب بحلقه کمان خدنگ اجل رسانید
و چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت ببدرقه توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شدند و چون
رایات نصرت بحدود اندراب رسید و باغ علیقلی اندراب مخیم اجلال شد میرزا سلیمان از
نامساعدی بخت نافرجام خود بعزم جنگ قدم پیش نهاده و بموضع تیرگران که از مواضع اندراب است
فرود آمده در صف آرایی اهتمام نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت
شوند هندال میرزا و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کار کرده را پیش فرستادند و در
میان فوج پادشاهی و میرزا جنگ عظیم در پیوست و میرزا سلیمان بندوقی را پناه خود ساخته در
جنگ و جدل راسخ بود و میرزا بیک برلاس با جمعی از تیراندازان اطراف از آن طرف داد مردانگی
و کمانداری میداد و میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد خان حمله های نمایان کردند خواجه معظم و بهادر خان از

بیرز رسید

93

بیرز رسید و پیاده شدند و ولد قاسم بیک و جعفر بیک و قراچین و احمد بیک و دوغان بیک که قورچیان
خاصه شاهی بودند و همراه بلخی درین یورش در سلک ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند بواسطه افتادن
اسب بر زمین آمدند و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت نبرد آزمایان
کارآگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد قراول و لطفی سرهندی و سلطان حسین خان جلایر و محمد خان ترکمان
و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیک
تاختند و بپامردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیر با علم کردند و چست و چالاک بصفوف غنیم
رسیدند غنیم تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را
غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد از هر طرف دلاوران میدان کار و هژبران بیشه کارزار
قدم بمیدان فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر باد پای جلادت سوار نشده بودند که طنطنه
فتح و نصرت بگوش هوش رسیده و زمانه زبان تهنیت و مبارکبادی گشود میرزا سلیمان را پای ثبات
برجای نمانده از راه ناری و انکمش متوجه نیکی خوست شد و تولک طالقانی و میرزا بیک برلاس و اویس
سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا شده باستان بوسی پیوستند میرزا
هندال و جمعی از بهادران از پی گریختگان تا کرنجها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند اسب
بدبختی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد و آن حضرت بآیین بزرگی از راه کتل شاشان به یره خوست
در آمدند میرزا سلیمان با معدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود اکثر اعیان بدخشان
و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند آن حضرت هر کدام را
فراخور قدر استمالت فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت
پیرای گشته کامبخش خلایق بودند و شکار مرغابی و کلنگ و ماهی فرموده متوجه در بک شدند و در آن حدود
شکار گنجشک بدام که مخصوص آنجاست کردند و از آنجا بجلاوکان نزول اقبال اتفاق افتاد و از آنجا کشم مورد
موکب دولت شد میرزا سلیمان در آن نزدیکی بودن خود صلاح ندیده از آب امو گذشته با چندی در آن
حدود سرگردان بود و از سوانحی که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمان بران شاه طهماسب فرار
نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود و ظاهرا از و حرف نامناسب نسبت بشاه سر زده بود و دوغان بیک
و حسین بیک و جعفر بیک که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند شنیدن این حرف در بازار کشم بخنجر زده رسیده

کردنش زدندان حضرت را این جمع دیر ناپسند آمده انهارا اکیراندند و بعد از چند روز بشفاعت حسین
قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیده شد و چون مهمات بدخشان خاطر خواه اولیای
دولت صورت بست قند و زوال حدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان بجاکیر ملازمان رکاب
دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خوست مقرر فرمودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای
جهان آرای بران قرار گرفت که بجهة مزید سرانجام مهام بدخشان و آسوده گی سپاه و رعیت قشلاق در قلعه
ظفر واقع شود باین عزیمت صایب متوجه آن حدود شدند چون بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعه
ظفر است نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آن حضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شد و باین
تقریب قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داد در مبادی این عارضه چهار روز
غشی متوالی عارض شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراکنده گشت و مردم محال
جاکیر خود را که داشته آمدن گرفتند و میرزا هندال از محال خود باندیشه ناصواب باتفاق
امرای دیگر برآمده تا سراب کوکچه رسید هواخواهان میرزا سلیمان جابجا سر برداشتند قراچه خان
باتفاق جمعی از یکجهتان آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود ۱
مقید ساخته در خرگاه خود آورد و خود فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نمود
و در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسی نمیرفت روز پنجم که عنفوان صحت بود اتفاقا
روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد چون نظر آن حضرت بر وافتاد میر اضطرابها در مقام فدا ساختن خود
بشکرانه صحت بظهور آورد آن حضرت فرمودند که میر خدای مرا بخشید میر از بیهوده گی روزگار و
استقامت قراچه خان شمه بعرض اشرف رسانید آن حضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند
و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت پیرای
تازه نهال جویبار سلطنت و سروبن نوبهار اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی رقم زده التفات ساخته
مصحوب فضیل بیک بکابل فرستادند که مبادا خبر ناخوش انجا رود و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن
نور پرورد الهی شود و سبب برهم خوردگی آن مملکت شود و از اتفاقات حسنه انکه همان شب که خبر
افزای انحراف مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیک با فرمان عنایت عنوان رسید و از رساندن
مژده عافیت رفع کلفت نمود و باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد و نایره آشوب فرونشست میرزا هندال

واجمت



مراجعت نموده بجای خود شتافت و سرکشی بجاکیر خود معاودت نمود و از سوانحی که درین سال واقع شد
کشته شدن خواجه سلطان محمد رشید است که منصب وزارت داشت و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم
باتفاق بعضی از اوباشان که دماغ خرد ایشان پریشان بود بسخنان تعصب نشان نسبت وی [illegible]
و تیره خردان سفاهت پیشه که غوری در اصل مقصود ندارند و مناقشان لفظی در پیچیده اند مشام جان ایشان را
از رایحه حقیقت و انصاف خبری و نه نهال فهم و ادراک ایشان را از ازهار معرفت ثمری و در میان آورد
و به بی دینی تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده
وقت روزه کشادن از آب شمشیر نادانی شربت هلاک بوی افطار دادند و از قهر پادشاهی که انموذج است
از عقوبات الهی اندیشیده راه فرار پیش نهادند و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرفتن آن بی
اعتدالان متعین شدند و فرمان قضا اجرا بمتصدیان مهمات ممالک کابل که مقرر آن بد اختران بود صادر شد
محمد علی طغایی و فضیل بیک و جمعی دیگر که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل
اهتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند و چون
در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج وهاج حضرت جهانبانی ظاهر شد در تحفه محفوفه الطاف الهی گشته
متوجه قلعه ظفر شدند مولانا بایزید که از طبابت بهره مند بود و بمعلمی حضرت شاهنشاهی نامزد و جد او
در ملازمت سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیک اختصاص داشته از جمله محاسبان رصد بود درین
بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک
فرصتی مزاج اقدس باعتدال طبیعی رسید و از تکمیل صحت جهانبانی سرمایه عیش و عشرت بهت ارزوی
جهانیان در آمد و حسب الحکم خانه کان عمارت یافت و اکثر اوقات دران منزل صحت فزا بوده کامروایی
و دادبخشی فرمودند و از انجا شیرافکن ولد قوچ بیک را کاهمرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت
نمودند و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند
اضافه جاکیر تو خواهد شد و آن حضرت لشکار تبقاول که بزبان بدخشان شکار نهلم گویند انبساط بهم رسانیدند
و از هیبت اقامت آن حضرت ببدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت اوزبکیه با جمعهم جمع شده اندیشه
مند بودند و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی افتاد پرده کشایی اسرار حکمت در گرد فتنه انگیختن میرزا کامران
سلطان اویس بر کابل قانون مستمر قدیم و عادت مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد که برگزیده را برفرازنده فرمان روایی

مطلع

جهانیان جاوید و بر سریر ملک آبائی متمکن ساخته تو بادا قلوب عالمیان بقبضه قدرتش مسخر باد و جهه مزید
قدر نعمتهای نامتناهی که بجهت او آماده عالم غیب است در مبادی احوال آن دولت مسند را مورد انواع تجارب
محن و لوازم اصناف نوایب گرداند تا شناسای مهمای کتنه در سلوک خود اندازه لطف و قهر و بسط و قبض
و سرور و غم نگاه دارد چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشن است
و چون ذات قدسی و ارادات این مجمع بحرین جلال و جمال الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت ازلی
در نهاد فطری تا مرد مراتب دانایی است و ایزد جهان آرای بی منت تعلیم فردی از افراد انسانی
استاد دانا دل و روشن ضمیر دوربین آفریده است ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن
و متاع نفسانیت و بشریت سوختن بود بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده بمقتضای
کمال و اکمال پرده‌کشایی داشت و لهذا سنوح این وقایع در عنفوان صغر سن بظهور آمد که در آن وقت خاطر قدسی
ماثر از دریافت ناملایم فراغ داشت و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمند عبرت گزین واضح میگردد
که نظر ظاهربینان را این سوانح از افاضات تعلیم و افاضات تفهیم است و در دیده بصیرت حقیقت
شناسان از قسم اشراقات لازمه ذات علیم قدیم و هرگاه یکی از دور ماندگان درگاه احدیت را سرگردان
تیه حیرت ساخته تلخابه بلا بکامش ریزند و نشتر چین شکوه در ناصیه قبولش انداخته او را مصدر انواع حق
ناشناسی می‌گردانند و مظهر اقسام بیداد و ستم میسازند تا در عذاب مخلد و نکال مؤبد اندازند و این
تمثال حال میرزا کامران است که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازل و برگزیده حق و پادشاه
وقت و فرمان روای عادل در می‌افتد و جان و مال و عرض و ناموس چندین بنده‌های خدا را در معرض
تلف می‌آرد مجملا درین هنگام مسرت که وسعت آباد خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و اصناف بیغمی
و فارغبالی بستان سرای عیش بود چشم زخمی غریب رسید و خبر وحشت اثر آمد میرزا از سطوت عیار میرزا کامران معلوم
میشود کامران از راه بی اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر سر دار السلطنه کابل ریخته و آنرا در تصرف
خود آورده و شیر افگن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است خاطر قدسی ماثر حضرت جهانبانی
اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دویم از جهت غمخوارگی سکنه و رعایا که بدایع ودایع جهان آفرین‌اند
و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت اولاد نباید و سیوم تمرد طغیان میرزا و امور مترتبه بران برهم زده
گشت و همت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور

آوردند

آوردند و در آن اقلیم این شگرف نامه ابوالفضل بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان
قلم از سمت امتداد و طول کلام نموده بجانب غرض می‌شتابد بنابرین مجملی بطریق جمله معترضه تحریر مینماید
تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصویر این حال آنکه چون موکب اقبال فتح قندهار نموده بجد و تمام
کابل آمد تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده از میرزا
جدایی اختیار نموده فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا سر تسلیم و انقیاد می‌نهادند میرزا از طریق هدایت و
جاده ارادت اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت و از سعادت
دریافت ملازمت متنفر شده فرار نموده میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی
فتح کابل معروض شد و چون از میرزا اثری بدید نشد و گردی از راه او بر کانشت متعاقبان نمود
امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید
اهالی و موالی آن دیار را بخت یاوری کرد و قلعه غزنین را محکم ساخته درخواستش را بر رو نگشودند هرچند میرزا
زور گردنجایی نرسید از آنجا بخانه خضر خان هزاره شتافت خضر خان آداب و رسوم مهمانی بجای
آورده میرزا را به تیری آورد و از آنجا زمین داور رو و حسام الدین علی ولد میر خلیفه در زمین داور بود
قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و بمردانگی قلعه را نگاه داشت چون این خبر بمسامع علیه
رسید غزنین بمیرزا هندال مرحمت فرمودند و زمین داور و روان حد و دراب بمیرزا الغ مقرر ساختند و علم و نقاره
و تومن توغ ضمیمه تفضیل ساخته اول زمین داور تعیین فرمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام میر الجان صادر
شد که یادگار ناصر میرزا که بدولتخواهی آنجا آمده است او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستند
و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنه میرزا کامران نماید و توسل
اهتمام این خدمت بر مساعدت تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گرداند میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند
چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند باردوی میرزا رسید مردم او پراکنده شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران
خود را بکناره کشید و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد میرزا الغ بیگ بجاگیر خود استقرار گرفت
و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اندیشی را احرام بست و در دار السلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نمود
چنانکه گذارش یافت و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم ته را که پیشتر نامزد شده بود در انعقاد
خود در آورده در روزی چند در آنجا در اندیشه فتنه و فساد نشست که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی که در

حدود بدخشان روی داده بود شنود بعد از آن خبرهای ناخوش انتشار یافت میرزا از حاکم بیگ
کوکه خواسته اراده رفتن کابل نموده حاکم بیگ این امر را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد بعضی
برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد از آن متوجه کابل شد چون قندهار را باهتمام بیرام خان
استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپای بی‌باکی شتافت و بحدود قلات
بجمعی از افغانان سوداگر که اسب برده اند رسید و از بی اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت
کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه
بغفلت و مستی میگذرانید دران شب که میرزا بغزنین آمد زاهد مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن و جماعت
مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه را بتصرف خود درآوردند و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند
و این بدمستان در عین مستی او را از فراز هستی به پشت نیستی انداختند میرزا دولت سلطان
داماد خود را بغزنین گذاشت و جمعی از مردم بسرکردگی ملک محمد که یکی از معتبران حاکم بیگ بود بکو
گذاشته خود بسرعت تمام متوجه کابل شد و سحری بی سابقه خبر بکابل رسید اول بدروازه طابقه
دوان از محمد طغان که حکومت کابل با مقرر بود خبر گرفت که در آب و آتش حمام است
و همانا که آنجا نیز نشاء بدمستی او را بخمار غفلت کشیده بود علی قلی بعلی که یکی از قورچیان میرزا بود درون
حمام درآمد محمد علی را برهنه از حمام برآورد و میرزا او را بابتیشه عسس داد و خود متوجه درون قلعه شد
پهلوان استر که دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود بموجب قرار در گشود میرزا بدرون شهر رفت
و شهر کابل در تصرف میرزا کامران آمد آنکه درآمد و دران سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمد
و میرزا را دید میرزا گفت چون رفتم و آمدم او جواب داد که شام رفتید و صبح باز آمدید میرزا از قلعه
بالای ارک نشیمن ساخت شمس الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را با این بزرگی و تمکین کان
پیش میرزا کامران آورد میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بی اختیار در رفق و ملایمت شد و انواع
مهربانی کرده آن حضرت را که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند از کوته
راهی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود درآورد انواع تحکم
و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق دست تطاول
گشاد و مهتر واصل و مهتر وکیل را که غلامان خاص پادشاهی بودند میل در چشم کشید حسام الدین علی

ولد میر خلیفه



ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند و حاکم او تابع میرزا منتقل شده درین نزدیکی بکابل آمده
بود بانتقام استحکام زمین داور اعضای مجینه او را قطع کرد و بناخوشترین وضعی در جنگ ظل
داد و چولی بهادر را که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان
و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را دربند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی
دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد از آنجمله
جمله شیرافکن را بخداع آورد و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را تیره روز جدا ساخت و بی
حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله باندک گمان فایده خاک روزگار در کاسه طبع خود کرده راه بی حقیقتی
پیمودن گرفتند و همانا عمده اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و
انتباه ایشان شده چه دران زمان محمد علی طغای از جانب حضرت جهانبانی داروغه شهر بود اما
بواسطه راه غفلت می‌سپرد و شرایط حزم بجای نیاورد و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان
علیحده برچیده گمان استقلال می‌برد و بابک دیگر از کوتهی حوصله و نارسایی بمعاونت مخالفت
پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند چون کابل بتصرف میرزا درآمد پیوسته در پی جمع سپاهی
و سرانجام فتنه اهتمام نمود و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند و روزی بر بالای ارک نشسته بود ولد
بیگ و ابوالقاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی که رخصت یافته عازم عراق بودند بدیدن
میرزا آمدند و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود در بزم فرزند میرزا بودند معتمدان و مخلصان
میرزا همه در پی اخذ و جر شتافته بودند و مردم اطرافی که در معنی نمکسان دکانچه حلوایی اند بیکدیگر
میریختند ابوالقاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن
آنست که ما هی جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا را تمام سازیم و این تازه نهال
بوستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را به بزرگی برداریم ولد بیگ که مرد مزدور
بود ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم ما را باین فضولی چکار و چون سررشته
هر کاری بوقتی خاص بازبسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد نهضت موکب مقدس
حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل و محاصره آن چون قضیه فتنه آشوب میرزا کامران
بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه

آب در هشتافته اطفال نایره فتنه و فساد نمایند تحسین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده بقیه آتش
او را بخشیدند و آن حیرت زده تیه ادبار کی را بتازکی جان و نان کرامت فرمودند و همان محال که حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مرحمت فرموده بودند بخشش آن میرزا از فرق عزت او افراختند
و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آن حدود بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و بیدرقه توفیقات
الهی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند و چند روز از تواتر و توالی برف و
باران در طالقان مقام شد و ازبکیه مراجعت آن حضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام
بجا و مقام خود آرام گرفتند و در تمام توران از هراس موکب عالی ایمنی روی داد و آن حضرت بعد از
تخفیف برف و باران از طالقان متوجه قندوز شدند میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت
و بجهت گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از
عید قربان از آنجا راه کوتل شترتو گذشته بکوتل ریگ عبور فرمودند و در خواجه سیاران نزول
اقبال روی نمود شیر علی که خود را از معتمدان و پیریان میرزا میگرفت تنگی آب دره را عظیم محکم کرده
بود اما زور ظاهر با تایید باطن چه کار کند و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقاومت
نماید آخر کار از پیش میرزا هندال و قراجه خان فرار نمود و چون اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب
آمده بر بنگه و دنبال دست درازی نمود و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد
ازین موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکده و مجدده منظور نداشته
از بخت برگشتگی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی که معنی درکات تنزل بود رسیدند
مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس که خواهرزاده حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی آن حضرت بود در حدود زمه توقف فرموده در تمکین خواطر
متذبذب دودلان معاند نافهم و متزلزل خاطران بی سرمایه حقیقت کوشیدند و به پیمان و عهود
خاطر وامانده ایشان را بجای آورده مجلس کنکاش منعقد ساختند رخصت یافتهای سخن بموقف
عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهربند کرده خود متحصن شده است لایق آنست که از کابل
گذشته بجدو و دیوری و خواجه بسته نزول اقبال واقع شود و از ذوق بعکر فرزندی از هیر سیده
باشند رای همه برین قرار گرفت و از زمه سوار دولت شدند بقدر راهی که آمدند بخاطر الهام پذیر آن حضرت

چنان



چنان رسید که رفتن بجانب خواجه بسته مناسب نیست چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند بی
اختیاری جدا خواهند شد و جمعی را بخاطر خواهد رسید که توجه موکب عالی براه قندهار قرار گرفته لایق دولت
آنست که همت گماشته شهربند را متصرف شویم اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر و اگر نه همه مردم از او جدا
میشوند و هم از آب بارندگی بقدر پناهی حاصل میشود و حاجی محمد خان را طلب داشته این مکنون باطن را
با او در میان آوردند او برین رای صائب آفرین کرد و قرار برین اندیشه این مکنون یافت حاجی محمد
خان و جمعی براه کوتل منار روان شدند خود بدولت و اقبال از یابان کوتل متوجه فتح شهر گشتند
میرزا هندال بجد و دیه افغانان نزدیک روضه بابا شیشه رسیده بود که شیر افکن اکثر مردم بادشاهی
را قدم تمکین بر جای نماید میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد و داد مردانگی و جان
فشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس قراجه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل
نارنجی و امثال از اشارت عالی بنفاذ پیوست که کمر همت بسته کمراه را تنبیه نمایند این جماعه بمقتضای
اشارت مقدس متوجه نبرد شدند و میر برکه از همه پیش تاخت درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که
از آن راه تعین شده بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد و شیر افکن را دستگیر کرده
بملازمت آوردند آن حضرت که معدن مروت و فتوت بودند میخواستند که او را از روزی چند
در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان در آرند بموجب التماس قراجه خان و ابرام جمعی از دو
لتخواهان که از کافر نعمتی و بی حقیقتی او خونها در جگر داشتند بحضور اقدس بسیاست رسید و آن حضرت
از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از موکب پادشاه تعاقب کرده تا دروازه
آهنین جو در رسانیدند میرزا حضر خان و جمعی از غزنیان راه هزارجات گرفتند و شهربند بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمد و آن حضرت آن روز در باغ قراجه خان نزول اجلال فرمودند و خلقی از مفسدان
بسرانجام که در جنگگاه بدست اولیای دولت افتاده بودند بیاسا رسیدند شیر علی بی راه بقلعه درآمده
و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد و حضرت جهانبانی از آنجا بباغ دیوانخانه
دار رفته باغ نموده بکوه عقابین که بر قلعه کابل مشرف نزول اقبال فرمودند و توپ نهادند ربها
نصب کرده سر میدادند و هر روز مردم میرزا کامران برآمده جنگهای مردانه میکردند
مهدی خان و جمعه بیک خویش او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور و ملا مبتلا هی واقعی

وتیره بختی چند دیگر از لشکر منصوره فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند و حضرت
جهانبانی بقراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که روبروی دروازه پارک جای اردوی
معلی ببینند که انجا نزول اقبال صلاح دولت است و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده مرحلها قسمت کرده
کار بر میرزا تنگ تر باید گرفت فرستادها در جستجوی منزلگاه بودند که سی چهل کس یکبار از دروازه
پارک بیرون آمده ایستادند حاجی محمد خان از مردم پادشاهی بجانب این جماعه تاخت تاب مقاومت
وایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند درین اثنا شیر علی از اندرون قلعه بر آمده بحاجی محمد خان چقلش نمایان کرد
و بدست راست او زخم کاری از دست شیر علی رسید و درین زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیر علی را
بدرون قلعه گریزانیدند حاجی محمد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانه اش بردند مدتی بیمار بود و شهرت
چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است حضرت کس به پیش او فرستادند که سوار شده بمرحلها خود را
نماید بموجب اشارت مقدس سوار شده بار از شماتت اعدا انکسار یافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان
جنید که داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود از قلعه بر آمده تاخت اسپ شیخ بهلول بود او را
برداشته تا باغ بنفشه آورد قوی بازوان حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور آوردند و آن حضرت
جان بخشی فرموده بزندانخانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزاده های پهلوان دوست
محمد میربر بودند و الحال هر کدام در خور استعداد ترتیب یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت
منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند بدستیاری بخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و
قاسم برلاس بود خود را انداخته در عتبه پابوس گرامی استسعاد یافتند و چون عتبه بوس بسعادت
جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت گشتند و در عین جنگ و جدل قافله کلان از ولایت بجار
بیکاران آمده اسب بسیار در آن قافله بود و میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین
نمود که رفته اسباب بگیرد هرچند تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و بنصح گفت
که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم را فرستاده سر راه ما بگیرند و نگذارند که بتمامی تسویه هم
کار شما ساخته نمیشود و هم حال ما بتباهی میکشد میرزا که چشم بر اموال مردم دوخته بود این سخن را
بگوش هوش در نیاورد و لشکر را بسرکردگی شیر علی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع
علیه رسید حاجی محمد [illegible] خدمت مقرر شد که آن طایفه را این متعدی و تاراج باز دارد خ

٩٨

بعوض شرف رسانیدند که آن جماعه شتابان رفته اند و کار خود ساخته اگر با تعاقب کنیم و با ایشان در جا
نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مرچها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون
قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام
موارد و مداخل اهتمام فرمودند شیر علی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب
ایشان را بزور گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند
که بقلعه در آیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد تردی محمد و شیر علی با هم گفت و گو در آمدند تردی محمد جنگ جنگ گفت
اینک سخن من پیش راه آمد هرچند بحث و درایت نگاه کردند راهی که توانند بقلعه در آمد نیافتند
سرگردان شده خود را بکناری کشیدند و منتظر فرصتی شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند روزی
باقی صالح که از یکه جوانان مردانه حصاری بود و بجد شده میرزا کامران از برون یک دروازه آهنین آورده
و بگزاف گفت بیک حمله شیر علی را از همین دروازه درون می آرم چون دروازه گشوده جمعی از دلیران میرزا
قدم پیش نهادند مرحل محمد قاسم موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده دادکاهی و مردانگی داده بیلچیان
باشصت و هفتاد تفنگ غلام در بندوق اندازی کارپردازی کرد جمیل بیگ بشهادت رسید باقی صالح که
باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش بخرمن هستی اش افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا
بود زخم کاری رسید و اکثر مردم زخمی شدند و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند شیر علی
از در آمدن قلعه مایوس شد و بجانب غزنین شتافت و حضرت جهانبانی خضر خواجه خان
و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعیین فرمودند که بپای مردی همت
رفته این بیدولتان را دستگیر کنند فرستادها در کوتل سنجد به شیر علی رسیدند و جنگ در پیوست
و لشکر پادشاهی نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسبان بدست افتاد و جمعی کثیر دستگیر شدند
و شیر علی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان پناه برد فرستادها مظفر و منصور با غنایم
فراوان رسیده مشمول عواطف پادشاهی گشتند و سوداگران که تاراج شده که التجا بدرگاه مقدس
آورده بودند حکم شد که هر که اسباب و اسبان خود شناسد بگیرد و اکثر اسپان و اسباب بصاحبان ها
رسید و این باعث تازگی اقبال شد و باغیان امیر را در برابر مرچها آورده علانیه بعقوبتهای
گوناگون از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود و میرزا

کامران چون از همه دروازها تدبیر امداد رشد نمود و از هیچ بابی بکامرانی خود ظفر نیافت و بجز ناکامی رای
نگشود دست ناقص خود را بسیاست کوچکان معصوم طفلکان بیگناه و آلودگی پاک دامنان مصروف
داشته زن بابوس را با هر دو ناز پسر و چون سه پسر او را که یکی هفت ساله و دویم پنجساله و سیوم سه ساله بود نقد
تمام بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردامنگیر
قراچه بیگ و خداداد پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت و پیغام فرستاده که
مرا به پندیا مرا راه دهید تا بدر روم یا پادشاه را از محاصره برخیزانید و اگر نه پسران شما را همچو پسران
بابوس خواهم کشت قراچه خان که دران زمان وکیل مطلق بود آواز بلند برداشته گفت حضرت
پادشاه سلامت باشند جان و مان و فرزندان ما که عاقبت در عرصه تلف اند و نابود شدن ایشان ناگزیر
چه ازین بهتر که در راه صاحب ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است
ازین اندیشهای نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت که سرمایه نجات و پیرایه حیات
تو همان می تواند بود تا آنچه از خیرخواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و اگر نه ما را بکشتن فرزندان چه
ترسانی اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض آن باسانی میسر است آن حضرت قراچه خان و مصاحب
بیگ را طلب داشته بلطفهای نمایان خوش وقت ساختند و یغماتهای تازه نوازش فرمودند
میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد زن
محمد قاسم خان موجی را بپستان بسته آویخت و چون میرزا بیمار ریح حسد بود و هر مخالفی که بظاهر با حضرت
جهانبانی میکرد در معنی آن ستیزه و مخالفت با داور جهان آفرین پیش گرفته بود و در انچنین ستیزه
کار هر کاری که اختیار کند لامحاله بهیچ وجه راست نیاید و بسر در افتد و سرانجام کار موجب خسران دین و
دنیای او شود **ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی در کابل** میرزا کامران از بیهوشی و بیخردی
برای محافظت خود آن نوباوه بوستان سلطنت و باکوره بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را
در برابر توپ آورده در چنان مقامی که اندر آن لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود نگاه داشت
این چه آدمیت و مردمی است و این کدام دد و دیو سیرت است زبان گوینده این گفتار چگونه
لال نشد و دست برنده این کار چرا از کار نرفت که این دوحه اقبال را باین نیت برگیرد و باین قصد بنشاند
حیفی که حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و ولی نعمت او بودند

نه بیند



نه بیند جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که در قباب عزت مخفی بود چگونه در ایام هنگام صغر ایام صبا تواند
دید دلی که از اندوه حسد پایمال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد سواطع انوار الهی که در مظهر بشری مودع
بود چون در یابد کسی که راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار
غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت و مکان
عافیت نگاه داشته متکفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه شده بود این بدسگالان ستمکردار را در ساعت
بسزای اعمال و جزای افعال خویش نرساند بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناس بر این
وجه مقرر شده بود که در کشاکش روزگار برده و در خاکستر نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه درجه و مرتبه
مرتبه در گذارش او رود و کردارهای ناهموار آن ستم اندیش را بتدریج در کنار پاداشش نهد تا از مشاهده آن
عقوبت عاقبت عبرت سایر حق ناشناسان گردد و بهر آینه چون بدیده بصیرت نظر میرود در این
قسم مجازات و مکافات که بمدارج و مراتب بظهور آید در اتعاب و ایلام سخت تر در جایگاه برتست
و چون این امر ناپسندیده از آن طایفه ناپاک بظهور آمد دو دست قادر اندازان در لرزه شد و تیرها
براه اعوجاج رفت فتیله های تفنگ افسرده گشت بنحوی که سنبلخان میرآتش در مزاج حرارت امتزاج خود برودتی
تمام احساس کرد و بخود پیچید که این از چه رهگذر رو داده بود سبحان الله آنچه بدکاران تیره رای از منقصت
خیال کرده در تیره میکشیدند آن وسیله کمال دولت او بر زراحت میشود چنانچه این حال مصداق است و دلیل در
چنین جای خطرناک از سبب بندوق اندازان کم خطا و آتش افگنان سحر پرواز در حفظ ایزدی بوده
سرمایه خجالت بداندیشان سیاه دل و پیرایه هدایت مسترشدان آگاه درون شود و ثانیا باعث ظهور معنی
خارق عادتی گردد که اشتهار سرمدی نماید و فتیله های در نگیرد و چون سنبلخان را نظر بر مسقط تیر افتاد حدید
البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از هیبت این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت
کند و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند و سر این معامله بدیع را سنبلخان دریافت که سرد شدن اشتهار سبب
این بوده در ساعت دست از کار توپخانه باز داشت و فرقه متفرقه باغیه زمانی از شدائد توپخانه عالی نجات
گونه یافتند هر جا که حفظ الهی حارس حال برگزیده او شود مکاید بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید اگرچه
بیخردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود
که بر عالمیان کشف این کرامت گردد تا هر کس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید و بمقدار

دریافت خود از خیر و شر در باید و بالجمله بنقصان این عمل را وسیله تحقیق شدت و سخت گیری که با ایشان
متوجه بود گردانیدند و دوربینان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیداد گران شمردند
درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان شیبانی از قلات و خواجه غازی که در اردوی شاه
مانده بود دو شاه قلی یلداش که به بیرم خان خویشی داشت از قندهار جمعی از بد حسابان ملازمت شتافتند آن حضرت
موجب حال این مردم در جانب دروازه یارک عنایت فرمودند و این جماعت سعادت منش در ادای خدمت
کمر اهتمام بستند و بهادران حقیقت اساس جد و جهد بیشتر از بیشتر نموده کار بر میرزا تنگ تر کردند و چون
همه اندیشهای او نادرست امد از راه روباه بازی لبش چاپلوسی وگربه لاکی زد و اظهار خجالت و ندامت
نموده از راه تملق تمسک امد و بوسیله قراجه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است
اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات پسندیده دل جوی گذاری آن حضرت را
بخود مهربان گردانم اکنون جائزه این ندامت و صله این ضراعت و خجالت اگر جان و مال در حمایت
مروت آن حضرت باشد آن حضرت بمقتضای بزرگ نهادی و بلند همتی سخنان او را پایه قبول داشته
در اهتمام مهام سخت گیری بخوبتر تحقیق فرمودند و چون میرزا هندال و قراجه خان و مصاحب بیگ
دا که اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره تمام نداشتند بقصد گرمی هنگامه خود که شعار کهنه
عمله آشوب طلب است نخواستند که میرزا بملازمت اید از اخلاص و حقیقت محکوم که ان گوهریست کمیاب
اگر در تورانیان که دایم انجا ما یابت کم باشد چه عجب عقل معامله فهم که در کر و سود و زیان ظاهری
خود دست نداشتند تا با دانش تنگی هنگی میکردند این کوردلان در برانگیختن اسباب بدی سرانجام
دادند و ازین زبون تر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاری و خون ریزی ناحق اماده
ساخته باندیشه تباه آنکه سردگی ایشان زیاده شود و روزی فراخ سرمایه آشوب و فتنه گشتند چه عقبهام
اغوش ایشان بود و چه خیالها همراه داشتند اگر ادنی مراتب اخلاص را امید انستند که چه دولتها
در دوست هر آینه این نوع زیان بخود می پسندیدند و اگر از ذوالاخلاص خبری نداشتند از بازار معامله
دانی چه شد که بدین کرده خبری رسید و اگر گوش هوش ایشان این رائی شنود کاسکی و بال دل آزاری
دانستندی تا پیشتر چنین ریای خود زند دی باری این جماعه لشکرهای نادرست میرزا را رها نیدند
و کعبه فرستادند تا امید که در قلعه می باشی و بگذارم امید بدرگاه می ای روز بروز اسباب

معه کبری



معه کبری اماده تر میشود باید که زودتر خود را از فلان مورچل که مورچل حسن علی آقا باشد نشان دادند که بیرون
رو میرزا باشاده این جماعه از دروازه دهلی برآمده که از همانجا که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول
نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و دیگران آن نواحی شاید باز
او زیکبیه کاری تواند ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند
و خود بتایید ایزدی دار السلطنه کابل را که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود بقدوم گرامی عشرت سرای
انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال و استقبال فرموده بدولت
ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس عالی شرف اختصاص یا
فتند و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نوری و حضوری تازه روی نمود
و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیده یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد و کدام راحت ازین بالاتر
که بوصال جان جگر گوشه دل چنین صاحب دلی آرام گیرد در شکر سلامتی ذوات قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذر
و نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم رسید و بر دلهای افکار خلایق که از آتش حوادث خون بود مرهمی تازه نهاده
امد و هر یکی بصد گونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت و بیم آگنده کیهای دل دردمندان بفراغ ...
بدل شد و بر سریر نصرت و مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای
گرفتند حاجی محمد خان و مردم دیگر که بتعاقب میرزا کامران فرستاده بودند اگرچه باو رسیدند اما بافسون و افسانه
عمله بدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق
سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند و از روی عدالت حقیقی باز
پرس شده یک یک فراخور جرایم بسزا رسید از آن جمله سلطان قلی یکه و ترسون
میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باستقی یرغو و مولانا قدم
ارباب وجمعی دیگر که سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار
کرده بمردم خود قرار داد که بکوه استالف رفته پناه میگیرم و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ اماده میکردانم
خود بعلی قلی قورچی آخر شب از راه سنجد دره پنهانی متوجه بدخشان شد و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از
هزارجات با هزار آن خواری و رسوائی راه پیش گرفت میرزا بیگ که از معتبران آن میرزا بود و شیر علی با جندی
در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند بغوری رسیده بحاکم انجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را

بخود خواند او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی که شعار بدگوهران است نمی آید میرزا خواجه که از غوری بگذرد یکی از قلقچیان میرزا را دشنام داد که همراه این مردچه میشوید و اشارت بمیرزا کرد که اگر نسبت بنوت و عرق حمیت حضرت گیتی ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشتی و او را مهلت نمی گذاشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت چه بی صرفه گویی میکنی و حساب نمی فهمی من از بی سرانجامی نمایان اندیشه مند شده باین روش میگذرم اگر در نما سامان جنگ می بود کی چنین می گذشتم آن دو بازهمان درشت بمیرزا گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد و گشت از جانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست میرزا در آمد و میرزا را بقدر سامانی بهم رسید شیرعلی را آنجا گذاشته ببدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که مگر انها باعانت و امداد کمر موافقت بربندند ایشان برهنمونی عقل صایب و دولتخواهی پادشاه راه از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران ببدرقه اوهام باطله متوجه بلخ شد که پیر محمد خان التجا برده بکومک او بدخشان را متصرف شود حضرت جهانبانی قراجه خان را ببدخشانات تعیین فرمودند که رفته میرزا سلیمان و میرزا هندال و سایر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند قراجه خان ببدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شد در آنجا شیرعلی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهای مردانه در پیوست و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از آن جمله خواجه نوذر که از بهادران کارزار میرزا هندال بود افتاد و ملا میرکتابدار که از منظوران میرزا هندال بود درجه شهادت یافت آخر ببدرقه اقبال محصوران آن قلعه تاب نیاورده قرار نموده قلعه بدست اولیای دولت در آمد در این اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال بازگشتند و قراجه خان مصوب کابل روانه شد و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند چون غوربند مضرب خیام نصرت اعتصام شد قراجه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود و بجهت آنکه اسباب قراجه خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت دارالسلطنه کابل گرفت که سامان خود نموده رود بموکب عالی پیوندد آن حضرت بخاطر او از غوربند کوچ کرده بموضع گلبهار نزول اجلال فرمودند که آمدن قراجه خان دل مشغول بسیر و شکار داشته باشند و بعد از آن که قراجه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود آن حضرت بهمان عزیمت





اول ربیع بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند چون منزل تیرگری باین یورش نرفته بود کوه هندوکوه را برف سنگ برآسید و شورش عجیبی در آن کوتل پدید آمد که عبور دشوار آمد بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند

## بمکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و دیگر وقایع که در آن ایام روی

چون در مکتب خانه علم آلهی که لوح محفوظ بر قوم ازلی و ابدیست و جمیع عقول و فهوم در آن حرم حضور اطفال مکتب تعلیم اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان لاهوتی را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده در آرند و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند در هفتم شوال این سال که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود بآیین رسم و عادت آن آموخته دبستان آلهی در موز دان دبستان ربانی را در مکتب بشری در آوردند و ملازاده ملا عصام الدین ابراهیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در نظر ظاهربینان بآموزش فرستادند اما در دیده دوربینان بارگاه ظهور آن حضرت را بپایه والای آموزگاری بردند و از غرایب آنکه حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم میرسیدند و باتفاق ستاره شماران باریک بین و اسطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح آن حضرت تعیین فرموده بودند که ادوار و اعمار بهم نتوانند رسید چون ساعت مختار رسیدن موءدب باداب آلهی در لباس بازی در آمده در پرده احتجاب مختفی شدند و با آن همه توجه و اهتمام پادشاهی هرچند تکاپو فرمودند بآن حضرت نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر از این سر بدیع دریافتند که مقصود از این آنست که این خداوند خرد والا که مخصوص بتعلیم ایزدیست بعلوم رسمی روزگار منسوب نشود تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشور از قسم موهبتی است نه از جنس مکتسبی و با وجود این معنی بر ضمیر اقدس آن حضرت نقوش حرفی و علوم رسمی چه از آنچه رقم زده قلم اهل فنون شده و چه از آن نکات و اسرار که از مبداء فیاض بی توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فایض گشته جلوه ظهور دارد و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهری و وارثان مصالح ملکی و جزوی چون در میان حضور اقدس میرسیدند از شناسایی خود بخجالت بگریبان تامل فرو برده حیران میماندند القصه چون چند گاه پس از افادت افتتاب بخواندن زبون بر آمد خواندن اشتغال

داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش آخوند حمل کرده در تغییر آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را معزول ساخته
خدمت او را بمولانا بایزید مقرر ساختند و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام پذیر آن نور
پرور ایزدی محل انعکاس نقوش مرادی و صور دانش و انطباع سواد علوم ظاهری گردد و بالجمله حضرت جهانبانی
درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنه کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشورکشای بیورش بدخشان
و با خبر ساختن کار میرزا کامران مبذول میداشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال
نا امید شده بخیالات فاسد متوجه بلخ شد که باستعانت پیر محمد خان بدخشان را بتصرف در آورد و چون بلخ
ایبک رسید حاکم آنجا ایبک پیش آمده نگاه داشت و حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود پیر محمد خان
مقدم میرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد و میرزا را باحترام تمام بخانه خود آورد و لوازم
مهمانداری بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده به بدخشان آمد میرزایان بقرار داد خود بکهمرد
بدخشان رفتند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران در آمد پیر محمد خان جمعی را بکومک میرزا گذاشته
خود مراجعت نمود و میرزا بکشم و طالقان آمد و رفیق کوکه و خالی بیروی را با جمعی از جغتای او
رنگ بر رستاق تعیین کرد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جمعیت کولاب بهم رسانیده با رفیق کوکه
و دیگران نبرد مردانه کردند و بسر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بکهمرد و کوهستان کشیدند
حضرت جهانبانی در دار السلطنه کابل مسرت پیرای باطن انور بودند و قرارداد خاطر اقدس آن بود
که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون دلهای ملازمان را بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند
این یورش در پرده تعوق و توقف می ماند در بینولا که قراچه خان خدمات شایسته بجای آورده مورد
عنایات بیغایت شده بود از آنجا که ظرفیت تنگ بود و باده فراوان پیمانه حوصله اش لبریز شده
حساب کار و پایه حالت خود و مرتبه والای صاحب نشناخته پا از جاده اعتدال بیرون نهاد تا آنکه
بمقتضای کم خردی که لازم حال طویل قامتان بی اعتدال است سخنانی که مستان و دیوانگان بگویند
از نشاه غرور بر زبان آورد و از آن جمله استدعا نمود که خواجه غازی را که بجایزه نیکو خدمتی و کفایت
اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده بتیغ تنبیه
من فرستید تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولّه عنایت فرمایند چون امثال این امور از حضرت
جهانبانی که مصدر عدل و رأفت بودند صورت نمی یافت از آنجا که بخیال فاسد خود در استون

دولت



دولت قاهره میدانست و از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد
و بابوس و مصاحب بیگ و اسماعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه خضری
و قربان قراول تا قریب سه هزار کار آمدنی که فریب دادهای او بودند از راه کوتل منار بعزم بدخشان
بادیه ضلالت پیمودن گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود
توجه فرموده این بخت برگشتگان را که از قبله سعادت روگردان شده اند تادیب فرمایند بملاحظه
ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بی
دولتان امر فرمودند و همچنان هر که از ملازمان بخدمت می آمد دفعه دفعه روان میساختند چنانچه بردی
بیک خازن و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافتند و نزدیک بنیم روز
که ساعت مسعود در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند نصرت شدند از آنکه جوانان
پیش رفته در حوالی قراباغ بجنداول آن خودسران گریزپای رسیده دست بردی نمایان نمودند و آخر
روز در جوی موری بقراچه خان دست و گریبان شدند درین هنگام شب در میان حایل این تیره
دلان در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند
و جمعی که بتعاقب این فرقه بخت برگشته کرده بودند مراجعت نموده در قراباغ بشرف آستان
بوسی استسعاد یافتند و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی
بکابل مراجعت نماید از آنجا سامان و سر انجام یورش والا بر اصل نموده متوجه بدخشان شوند و کوته
اندیشان قرار نموده تمر علی شغالی را که وکیل قراچه خان بود در پنجهیر گذاشتند که در آن حدود با خبر بوده
اخبار کابل میرسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا ملحق شدند و حضرت جهانبانی
روز دیگر مراجعت فرموده ارتباغ را بفر قدوم گرامی طراوت بها بخشیدند و جمعی ازین شوربختان
را که حقوق موائد تربیت پادشاهی نشناخته بجرائم نمکی سر بر داشتند بقتلها مناسب حال نهادند خانه
قراچه قرا بخت و اسمعیل خرس و مصاحب منافق و بابوس دیوس و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و
و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد
که حاجی محمد خان از غزنین خود را زود بعتبه بوسی رساند درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیش نهاد
همت عالی بود همه دقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور که جوهر اخلاص از ناصیه

احوال ایشان می نمودند مشورت میفرمودند جمعی که نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند برفتن قندهار
ترغیب میکردند تا از انجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروهی
که منشور فرزانگی با طغرای مردانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان موافق رای جهان کشای پادشاهی
اهتمام مینمودند روزی از محمد سلطان پرسیدند که تو چه میگویی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن
این حرام نمکان مغرور شده است همانا که در آمدن آنجا و دیدن دستی نماید چنان بخاطر میرسد که
اگر مواکب پادشاهی پیشتر از کوتل هندوکوه گذرد فتح از جانب اولیای دولت است و اگر نه نعوذ بالله
نقش بطور دیگر خواهد نشست حضرت جهانبانی فرمودند که او خاست عاقبت مغرور آن مکر شده
همکنان شده اگر این مشورت ما بدرگاه الهی نیاز مندیم و این هست بر زبان حقیقت بیان
راندند نظم مبادا کسی بر در خویش مغرور باد که مغروری کلاه از سر کند دور باد و فرمودند توقف با
چه صورت دارد انشاء الله تعالی درهمین زودی از کوتل عبور خواهیم کرد نهضت موکب جهانگشای حضرت
جهانبانی جنت آشیانی به بدخشان [illegible] چون پیش نهاد همت جهان کشای نهضت
موکب عالی بصوب بدخشان بود و تقدیم این یورش نصرت قرین بهر امری لاجرم لازم روز دوشنبه
نهم جمادی الاول نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار یان صوب صواب با همت والا و بخت بیدار شدند
و اولنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از انجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا دوازده روز
بجهت مصالح ملکی درین سر منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفایی او اشتهار یافته بود
هواخواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین که در حدود بنگش بود نیز باستان بوس شتافت
و بنظر التفات بر تو کامیاب شد و درهمین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان
الغار کرده بدولت بساط بوس مفتخر گشت و انوار عنایات خاص بر ناصیه روزگار دولت او تافت
و از عجایبی که مژده رسان فتوحات بی اندازه تواند شد آن بود که در ان ایام که نهضت عالی بصوب
بدخشان قریب رسیده بود آن حضرت در افتابه خانه ایستاده بودند ناگهان بخاطر قدسی تا ترحظور
نمود که اگر این مرغ سفیدان مرغی بود که همواره درین کارخانه می بود بر کتف ما برآید آواز کند نشان
فتح و اقبال است بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال در پرواز آمد و همای وار بال زنان بر کتف
عز و شرف نشسته سایه سعادت بر فرق دولت انداخت آن حضرت شکر گذاری فرموده دو پای مرغ



حلقه نقره انداختند و از سوانحی که مقدمة الفتح را سزاوار باشد و بمیامن اقبال روزافزون بظهور
پیوست آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی بنجهر رسید تمر شغالی سرراه میرزا گرفت ملک علی بنجهری با قوم و قبیله خود
با میرزا اتفاق نمود و میرزا ابراهیم با تمر شغالی جنگ مردانه کرد و شمشیر خون آشام کار او تمام ساخت و ملک
علی بنجهری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمت حضرت جهانبانی آورد و این دولتخواه ساده
لوح بفکر ناقص زمین وارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمود و بعد از مبالغه بجنگ در آمد میرزا با آنکه
معدودی همراه داشت دست بردی عظیم نموده جریده خود را باستان بوس الا رسانید و روز دیگر ملک علی برادر
خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نمود و سر تمر شغالی را فرستاد آن حضرت او را
بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند و منشور استمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد
و رقم فرمودند که میرزا ترا شناخت دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات نصرت
شعاع بآن حدود رسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار
فرموده فرزند خواندند و جلایل اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا
سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مهام نبرد وادارد و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان مخیم سرادقات
اجلال خواهد شد چون موکب اقبال بکد و طالقان رسد باستسلام عتبه عالی مبادرت نمایند و حضرت
مهد علیای مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیده سلطنت و گلبن بهار خلافت را از موضع کلبهار
رخصت دار السلطنه کابل فرمودند و محمد قاسم موجی را بداروغگی کابل نامزد کرده بهمراهی حضرات
قدسیه رخصت دادند که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت
کمال اهتمام مرعی دارد و چون در نواحی موضع بازارک از تومان بنجهر نزول اقبال شد حاجی محمد باباقشقه
و قاسم حسین سلطان و تردی بیک و محمد قلی برلاس و علیقلی سلطان میر لطف
و حیدر محمد جوچلی را برسم منقلا فرستادند بجد آنکه فرستادها از کوتل هندوکوه
گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طایفه که در قلعه اندراب بودند
رو بگریز نهادند و بحسب حکم مطاع تردی بیک و محمد قلی برلاس بخوست شتافتند
که اهل و عیال این جماعه تیره روزگار که فرار نموده بودند انجاست بدست آورند میرزا کامران
سرمست باده غرور بجد و قلعه ظفر بود با ماجرای فرار نموده در طالقان هر چند میرزا در حفظ مسالک و سد طرق

کابل اهتمام می‌نمودند بجای نیز رسید و ملا خسرو زرگر که در ان ولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت
و همواره باعث شرارت و فتنه بود درین باب هرچند کوشش عظیم نموده سودمند نیفتاد آخر قراجه خان
وان جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیک را فرستادند که عیال را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکری
از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و مقارن حال تردی بیک و محمد قلی بحوالی خوست رسیدند
مصاحب بیک عیال را بیرون آورده بطالقان برد همانا که این کهنه علت اغماض عین کرده باشند
و چون رایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا هندال ارقند وز بشرف ملازمت
استسعاد یافت و شیر علی را مقید در نظر در آورد حضرت جهانبانی میرزا را بتفقدات
انسب که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین ببدخشانات چون کار و بار میرزا کامران
در انجا رواج گرفت شیر علی اعتبار کرده یافته از مستی غرور پیوسته بمیرزا بی ادبانه سلوک میکرد
در باب قندوز گرفتن و میرزا هندال بر آوردن اهتمام مینمود تا انکه میرزا او را بقندوز
تعیین کرد میرزا هندال باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت سرخش انکه شبی پیاده بسیار
از لشکر قندوز گرد خانه او را گرفتند او گریخته خود را در جوی اب انداخت و یک دست او
شکست و بکمند کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانبانی آوردند
حضرت نظر بر اعمال ناشایسته او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه
مکرمت نموده غوری را نامزد او فرمودند چه خاطر در بین را الظاهر چو مرآدمی و دریافت اندازه کار آمدن
بود چون در ذات او معنی مردانگی و سپاهی یافته بودند از چندین تقصیرات عظیمه که هر کدام مستوجب
سیاست بود در گذشته بنوازش چندین اختصاص بخشیدند چه در میزان قدرشناسی اسباب بخشش
را از ابواب گذارش افزون یافتند و بعد از ان که میرزا هندال بتوجهات پادشاهی معزز شد حکم جهان
بصدور پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر بر رسم منقلای پیش روند و میرزا را سر کرده آنها
باشد و جمیع مردم از طاعت میرزا که همراه مؤید دولت خواهد بود عدول نمایند و در لوازم نیکو
خدمتی بتقصیر از خود راضی نشوند تا هر یکی فراخور همت و خدمت بآرزوی خود بهره مند گردد در اواسط
جمادی الاخری نهصد و پنجاه و پنج النگ قاضیخان که موضع اندراب است مضرب سرادقات مجد و جلال
گشت قاضی اندراب و مردم توقبای و سایقانچی و موج و جمعی ارسای و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب بیک



شرف آستان بوس دریافتند و شمول عنایت پادشاهی شدند و از انجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی
بطالقان روی نمود که کثری از امرای فرار کرده و میرزا عبد الله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران انجا متحصن
بودند بمیرزا هندال و امرای که همراهش متعین شده بودند حکم معلی شد که از اب بگذشته دست بردی
شایسته نمایند و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بالغار خود را باین گروه عاقبت
وخیم رسانید و روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندی که انرا جلسان میگویند در میان مردم جنگ
شد و هنوز موکب پادشاهی از اب نگذشته بود و مقدار مفاصله در میان هراول و قول مانده بود که
بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی روگردان شده از اب گذشت و گروه مخالف دست بغارت
و تاراج گشادند و میرزا کامران با معدودی بر سر همان بلندی ایستاده درین اثنا حضرت جهانبانی
بدولت و اقبال بر کنار اب رسیده خواستند که روبروی مخالف از اب عبور فرمایند بعضی از مخبران
صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب چهل است نیم کروه از انجا بالاتر آسیایی است و ان زمین
سنگلاخ است عبور از انجا بسهولت میسر میشود لاجرم بدولت و سعادت بان سمت متوجه گشتند و چون
نزدیک بان آسیا رسیدند شیخم خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان بود گرفته آوردند جمعی از
طونقطاران که در سر جلو میرفتند حکم شد که این حرام نمک گریزپای را بر بند چندان مشت و لگد زدند که بر
نظارگیان یقین شد که جان تیره اش از تعلق بدن نماند انگاه اسمعیل بیک دولدی او را دستگیر ساخته
بحضور اقدس آوردند ان حضرت جان بخشی فرموده بشفاعت منعم خان جرایم او را بخشیدند و باو
سپردند و متوجه بلبندی که میرزا کامران انجا بود شدند و فتح الله بیک برادر روشن کوکه را هراول ساخته
با جمعی از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند و جنگ مردانه در پیوست و فتح الله از اسب جدا شد
و مقارن این حال کوکبه پادشاهی که مقدمه جهانگشایی و طلیعه کشورستانی است پیدا شد و میرزا
دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده فرار نموده خود را بقلعه طالقان رسانید و در استحکام مبانی
ضبط کوشش نمود و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد و بر اسباب کارقلعچیان نزاع رسید
ان حضرت حکم نرال فرمود یعنی انچه هر کرا بدست افتاد از و باشد و دیگری طمع در ان ننماید و درین
فتح هیچکس را سر موی زخم نشد مگر علیقلی خان را که زخمی باو رسید و اسحق سلطان و تردی بیک ولد
بیک میرک و باباچوچک و جمعی کثیر که پای دلیری در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند دستگیر شدند

و میرزا هندال و حاجی محمد اس گرفتار آن را بدرگاه والا آوردند و آن حضرت بموجب قواعد نصفت
و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجدهای نیاز بدرگاه
کارساز حقیقی که جواد بی صنت و مفیض بی منت است بتقدیم رسانیدند و روز دیگر بشرط محاصره پرداخته
مرحلها قسمت فرمودند روزی از مورچلی که منعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت
و بندوقها بمردم قلعه می انداختند بندوقی بمبارز بیک رسید و قالب تهی کرد آن حضرت که معدن
مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیک برادر او بجای
او کشته میشد و آن حضرت بمقتضای شفقت برادری بل بموجب رافت عامه با وجود چندین تقصیرات
میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمدند و فرمان موعظت نشان که تعویذ بازوی دولت و اقبال
و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشتند و بعد از اقسام نصایح بزرگانه این عبارت مسطور
شده بود که ای برادر بدخواه عزیز جنگجو از تدبیر این کار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است
باز آی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت نظم
بود چون آن قوم در گردنت ؛ بود دست آن جمع در دامنت ؛ همان به که بر صلح رای آوری ؛
طریق مروت بجا آوری ؛ و مصحوب نصیب بال این منشور سعادت فرستادند چون میرزا مست
غفلت رو گردانیده اقبال و پشت داده دولت بود نصایح سعادت لوایح مفید نیامد در جواب این طومار
عنایت و دو بیاچه درایت این بیت بر زبان راند که نظم عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ؛ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد ؛
نصیب بال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید حکم بضبط مرحلها شد درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا
ابراهیم بجمعیت تمام باستسلام عتبه علیه بشرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند
و چاکر خان ولد وس قبچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال شد و درین مدت یکماه محاصره روز
بروز ابواب فیروزمندی بر روی اولیای دولت گشوده تر می شد و عقده مهمات میرزا کامران
بسته تر شد کارها برو تنگ می گشت تا آنکه از اقسام حیله وری و کید ورزی نا امید شد و از کوکب پیر محمد
خان اوزبک که از کوتاه بینی چشم میداشت مایوس شده بی اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد
زد و بوسیله این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر برگرفت و کشتی عافیت را ازین موج خیز بساحل
نجات رسانید و باین قصد انواع الحاح و استعذار پیش آورد روزی خطی بر تیر بسته در اردوی معلی

انداختند



انداختند مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آن حضرت را ندانستم و دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشته
پشیمانم و میخواهم که بطواف کعبه معظمه رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کدورت کافر نعمتی پاک شده خود را
مستعد خدمت و شایسته ملازمت گردانم و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیله میر برکی مشخص
شود میر از جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیاگری منسوب بود و حضرت
جهانبانی جنت آشیانی با او توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب اعتصام بوده لشکر و غار الاتش
میداد چون عرضداشت تضرع او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند
میر گفت که جواب این امن نوشته درون قلعه میفرستم و این عبارت نوشت اعلموا یا ایها القلعه الخلاص
فی الاخلاص و السلامه فی التسلیم و السلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص و سلامت
در اطاعت و انقیاد و سلام است بر کسی که راست راست پیروی نماید میرزا کامران بر مضمون این
اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهند نمود حضرت جهانبانی
از آنجا که کرم و مروت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میرزا را رخصت فرمودند میر بقلعه رفته
لوازم تبیان حق که در مشارب عقل از زلال عذب شیرین تر بود و در اذواق حسی از عصاره حنظل طعم
تلخ تر داشت بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقه مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی که میر میکرد میرزا
چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبیهی یافته بود در تسلیم پیش افکنده تقصیرات می گفت و هرچه
فرمایند قبول داریم بر زبان میراند میر گفت چاره این کار آنست که برخیزید و با دل اخلاص
گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی با حیله پردازی روان شد
و چون نزدیک بدر قلعه رسید میر که مبصر مزاج زمانه بود میدانست که این اصلی ندارد و همین مقدار از
اطاعت در عالم ظاهر کافیست ایستاد و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستان بوس قدم نهاده اید از
دایره عناد برآمدید و از بغی نجات یافتید اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای
فرار کرده گردن بدرگاه فرستید و خود خطبه آن حضرت بخوانید و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز
شوید میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من
بگذارند که از قدیمیان منست میخواهم که تلافی آنچه باو کردم درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده

بملازمت آمده وحقیقت حال را موقف عرض رسانیده استعفای جرایم میرزا نمود ان حضرت
بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیدند الحمد میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند
روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد وپنجاه وپنج درون قلعه مذکور مولانا عبد الباقی
صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواندند ان حضرت از انجا سوار شده بباغی که در ان
نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند مورچلها برطرف شد وحکم عالی بصدور پیوست که حاجی محمد و
جمعی حاضر باشند که میرزا با معدودی که مقرر شده بود بدر رود وتا بر امدن از قلعه وحافظ
حدود کردند وعلی دوست خان باربیکی وعبد الوهاب وسید محمد بکنه ومحمد قلی شیخ ملکان و
لطیفی سهرندی وجمعی را تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده
را سپارند ومیرزا را با همراهان معهود بگذارند وبموجب قرار داد میرزا بر امد در اثنای
راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسب خود را شناخت که یکی از خدمتگاران میرزا کامران
سواره میرفت واین را بمیرزا ابراهیم گفت میرزا کسان فرستاد که ان اسب کشیده آورده اند
چون بسمع مقدس حضرت جهانبانی رسید از تنگ وبدسیرتی این معنی را ناپسندیده دانسته
اعراض فرمودند ومیرزا ابراهیم از خجالت وتنگ مزاجی بی رخصت برخاسته بخیمه خود رفت
وحاجی محمد نیز معاتب شد که چون بدانستگی تو این بیحرمتی بمیرزا رسید فرمان عطوفت
که متضمن معذرت باشد با خلعت واسب مصحوب خواجه جلال الدین محمود میر بیوتات فرستادند
وچون برخی از شب گذشت قراچه خان را شمشیر در گردن بسته چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد
که شمشیر از گردن فرود ارند وگناه او را بخشیده بزمین بوس معزز ساختند وترکی گفتند عالم
سپاهگریست امثال این خطاها شده آمده است ودر پایان دست چپ تردی بیک اماده حکم شد
که بایستد وبعد از ان مصاحب بیک را ترکش وشمشیر بگردن بسته چون نزدیک مشعل رسید حکم فرود
اوردن ترکش وشمشیر فرمودند وهمچنین سردار بیک ولد قراچه خان را آوردند فرمودند که گناه
از کلانانست خوردان چه گناه دارند وهمچنین سایر امرا نوبت بنوبت می آمدند ونوید بخشش
می شنیدند اخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت سر افکنده آمده
کورنش کرد حضرت بترکی فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد که بتقریب رفتی او نیز بترکی جواب داد





روی جمعی را که دست قدرت ایزدی سیاه کرده باشد از انها چه باید پرسید وحسن قلی سلطان
مهردار که همه وقت راه سخن داشت این بیت در ان مجلس خواند شعر چراغی را که ایزد برفروزد
هر انکس پف کند ریشش بسوزد وتمامی امرا بتخصیص قراچه خان که ریش دراز داشت شرمندگی کشیدند بدولت
روز دیگر از انجا کوچ فرمودند ودر کنار آب طالقان که النگی دلگشا بود نزول اجلال واقع شد
در روز چهارشنبه هفدهم رجب بدرقه هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط
بوس مشرف شد وشرح این قضیه بدیع انست که در حوالی بادام دره میرزا کامران با میرزا عبد الله زاهد از لشکر
عنایت پادشاهی التذاذ داد واز چندین بی ادبیها که از حوصله میرزا بیرون بود گذرانیدن واز جرایم
ان درگذشتن سبب او شد میرزا عبد الله پرسید که اگر بجای ایشان شما می بود بد چه میکردید
گفت از من گذشتن وگذاشتن نمی امد میرزا گفت ان کدامست گفت امروز بجایی هستیم که دست
پادشاهی بما نمیرسد مناسب آنست که با معدودی الغار کرده بملازمت پادشاه بشتابیم وسجدات
شکر بتقدیم آورده عذر گناهان بخواهیم وخدمات پسندیده بجای اریم میرزا کامران قبول این معنی کرد
با معدودی روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد بابوس را بملازمت فرستاد واز آمدن خود
خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و
تردی بیک خان ومیر محمد منشی وحسن قلی سلطان مهردار وبالتو بیک توبچی وبالحی بیک وجمعی دیگر
بروند وبعد از ان قاسم حسین سلطان شیبانی وخضر خواجه سلطان واسکندر سلطان وعلیقلی
وبهادر خان وجمعی دیگر شتابند وسیوم مرتبه میرزا هندال ومیرزا عسکری ومیرزا سلیمان استقبال
نمایند ودر همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند صباح ان بقانونی که حکم عالی نفاذ یافته
بود میرزایان وامرا رفته لوازم احترام بجا آوردند وحضرت جهانبانی تخت آرای ملک ودولت
گشته بزرگانه بار عام دادند میرزا کامران بفرق ادب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد
وتسلیمات ضراعت وسجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن
تو ره بتقدیم رسید دیگر بیا که برادرانه دریابیم وبعد از ان از روی فرط رافت وشفقت میرزا
در بر گرفتند وگریهای زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا بفرط اغراق مخصوص گشته
بموجب اشارت عالی در جوار اعلی نشست وبترکی فرمودند که نزدیک بنشیند ومیرزا سلیمان را اشارت

به برانغار شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جوانغار نشستند و جمعی نزدیکان
بساط دولت مثل حسن قلی سلطان مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیک اخته در دو نگل قرار یافتند
و جشنی عظیم انتظام یافت قاسم جنکی و کوچک عجکی و مخلص قبوزی و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه
کمال الدین حسین و حافظ مهدی و سایران کرده جادو منش نزدیک بقور نشسته نغمه پردازی نمودند
و ازکیها کاکر علی و شاهم بیک جلابر و قولک قوبجی و جمعی دیگر عقب قورجای یافتند و میوه و طعام
گوناگون با داب پادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید شنیده ایم
که در حضور شما مذکور میشد که پیش پیر محمد خان میگفته اند که هر که یک تاریخ بغض مرتضی علی ندارد او را
مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید که خدا برا بنده نباشد که برابر هندوانه داشته باشد
میرزا ببهی در هم شد و گفت لب مر دم مرا خارجی تصور میکرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت
و حضرت جهانبانی بنوادر کلمات گوهرفشان بودند و تا اخر روز این مجلس عشرت منتظم بود و درین
محفل نشاط میرزا عسکری بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه
و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی دولتخانه ایستاده شد روز دیگر در باب رفتن بلخ با
میرزایان و امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی درمیان آورد و حضرت فرمودند
که چون موکب منصور بتاری رسد هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید و تاری موضعیست از بدخشان که
یک راه ببلخ دارد و یک راه بکابل روز چهارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب درمیان بر چشمه بند کشا
که نزدیک اشکمش نزول اقبال فرمودند و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند و دران
سر منزل عبرت افزا حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در باب نزول اجلال باین موضع فرح بخش و امدن
برادران و اطاعت نمودن ایشان رسم نشان تاریخ انرا بر تخته سنگی نقش فرمودند حضرت
جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهتگاه رسید برسنت سنیه حضرت گیتی ستانی
تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران درانجا
ثبت فرمودند و این هر دو تاریخ از دو پادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ برمثال کتابه
ایوان روزگار بر صفحه لیل و نهار و دست در گردن یکدیگر یادگار راست و ازانجا بموضع
تاری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را که مشهور بکولاب است

سابقا رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت بر خط فرمان نهادند و حضرت فردوس مکانی هم

تارسد



تا سرحد موک و قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکر خان امیر الامرای میرزا کامران مقرر ساختند
بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری میرزا نیز همراه میرزا ساخته قراتکین بجاگیر او اختصاص دادند اگرچه
میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظه این چنین بخششی چندانی مضایقه نکرد و قلعه ظفر و
طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرر داشتند و قندوز و غوری و کهمرد
و بغلان و اشکمش و تاری را بمیرزا هندال مکرمت فرموده شیر علی را همراه میرزا ساختند و یورش بلخ
بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات پادشاهی گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند
و در مجلس آخر عهود و مواثیق که شعار منتظمان سلسله صورتست درمیان آورده هر یک کدام را که جدای
انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند و از روی عطوفت برادری پیاله شربت طلب
داشته اندکی ازان تناول کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه
را مرعی داشته الوش پادشاهی بخورند و پیمان یکجهتی و یکدلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی با وجود
تحقق اخوت عقد صداقت و خلت نیز بربستند و هر کدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده
رتبه اعتبار را بشرف عزت و کرامت استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال
بطوع خاطر طوع اختصاص یافتند میرزایان ازین منزل بجاگیرها رخصت گرفتند و موکب عالی متوجه خوست
شد و درانجا که نزهتگاه عشرت بود اقامت فرمودند و از راه پریان متوجه کابل شدند پریان قلعه ایست
که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیب هندوان کتور اساس نهاده بودند ان حضرت نیز تا زکی منظر تعمیر
انداخته نام انرا اسلام آباد نهادند رایات اقبال چون بان سرزمین رسید پهلوان دوست میرزا
را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام انرا با مراقبت گذرده روز آن حدود معسکر
دولت بود تا انکه باهتمام پهلوان در یک هفته قلعه مذکور با دروازه و کنگره انداز صورت اتمام
کردو ان حضرت بیک میرک را حاکم انجا ساختند و گذاشتند چون خاطر جهان ارای ازمهم قلعه جمع شد
بر سر کان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان برابر نمی آید و ازانجا لب آب
پنجهیر نزدیک کوتل اشترگرام محل سرادق دولت اعتصام شد و اوایل زمستان که زمین از برف
پنا در روی سفید کرده بود عرصه حدود اولنک کابل بقدوم گرامی حضرت جهانبانی فروبها یافت
بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف اتفاق افتاد و حضرت

شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آن حضرت اقبال و ار استقبال فرمودند انکه خان و جمعی
از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف شدند و آن حضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت و
غرة الوجه جلالت که سعادت کونین از جبهه ایشان هویدا فت مبتهج و منبسط کشته ناصیه اقبال را بسجدات شکر
جلای جاودانی دادند و در جمعه دوم رمضان المبارک که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایه ورود بر شهر انداختند
و بر زمین نیاز جبهه سای کشتند و عرایض مبارکباد از اولیای دولت رسید درین ولا سمند را ار کشمیر عرضه
داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلی آورد و در عرضه داشت تعریف و توصیف
اب و هوای بهار و خزان و گل و میوه کشمیر بعبارتی دلکش اندراج داشت و در التماس سیر گلگشت
همیشه بهاران عرصه دلکشای مبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درشت معروض داشته
تحریض همت جهان کشای نموده بود آن حضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت
و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطن بتسخیر هندوستان در آن دیباچه هوشمندی ایراد فرمودند
در مستقر خلافت بمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزی که دواعی اوقات مستدعی بود و مصالح
ممالک مقتضی برای صایب همت کماشتند از آن جمله قراجه خان و مصاحب بیک که سرکرده منافقان
تواند بود و مستوجب انواع سیاست شده بودند ایشانرا رخصت سفر حجاز دادند که شاید در اوقات
غربت که سوهان زنگ ناهمواریهای نفس است از ایام دولت یاد آرند و قدر آن نیک روزی شناخته
از کردهای بد باز آیند و ایشان روانه شده در میان هزاره توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت
جهانبانی عذرهای ناسموع این کروه ناسپاس را پایه قبول بخشید و در همین ایام تجدید مبانی مودت
و تاکید معانی محبت که لازمه فتوت و مروت است فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت
با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند و از سوانحی که روی داد شهادت میرزا الغ بیک است ولد میرزا
محمد سلطان و مجملی ازین سرگذشت انکه میرزا از زمین داور که جاگیر او بود باراده ملازمت حضرت
جهانبانی بجانب بدخشان میرفت و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسی تلافی تقصیرات همراه میرزا بود و
چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید خواجه معظم میرزا را بجد کرده بر سر میرزا
برد که تاخت و تاراج این کروه که همواره برهزنی و غارتگری اشتغال دارند نماید و از بی
تدبیری که منشاء آن غرور جوانی و پندار باشد این بکار مسطور نداشته بجنگ جرات نمودند و میرزا از

جام



جام شمشیر شربت واپسین در کشید آن حضرت تردی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور و آن
حدود در جاگیر او مقرر ساختند و جهت انتظام و استحکام مبانی آن حدود رخصت نمودند در همین سال
ایلچیان عبد الرشید بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای کرامی بنظر اشرف گذرانیدند و
مشمول عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایام سعادت میرای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه
بود باستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت و مرتبه او را بلند ساخته بعفت قباب
گلچهره بیگم که همشیره خورد آن حضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که درین اثنا روی نمود شهید شدن
میرزا شاه برادر میرزا الغ بیک است از اشترگرام که در جاگیر او بود عزیمت استان بوس داشت چون
بکوتل منار رسید شاه محمد برادر حاجی محمد بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی محمد خان را میرزا محمد
سلطان کشته بود کمین کرده بر سر آن کوتل تیری زد و میرزا را در آن عقبه بدرجه عالیه شهادت عروج داد

[illegible]

هرچند تسخیر ممالک هندوستان و بر آوردن خس و خاشاک از آن بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور
بر همت ملک کشای از واجبات اقبال روز افزون بود و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب و لکن ازآن وقت
دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقا تصمیم یافته و تهیه آن فرموده بودند قدم دولت در رکاب عزیمت
نهاده پیش گرفتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه شش که هوا رو باعتدال آورده بود بالنو بیک را که
یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرارداد بعزیمت
بلخ متوجه شده ایم باید که اتفاق بکهمرد را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت جاوید
دانسته هنگام وصول رایات عالی بجد و در بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب والا گردانند
و منانیز مطالعه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه
و بزودی خود را رسانیدن شرف اصدار یافت و بدولت و اقبال نهضت رایات عالیات شد و بجهت
تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین قریب یکماه در یورت چالاک توقف اتفاق
افتاد ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلی سازند و
خواجه قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و خواجه میرزا بیک که دیوان خان بود از بی رشدی
او خواجه غازی مهمات بکار روانی خود پیش گرفته بود و خواجه مقصود علی که رانق فانق مهمات میرزا کامران

بود چندی دیگر بوسیله میر برکه تقریر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند منعم خان و محمد قلی خان برلاس
و فریدون خان و مولانا عبد الباقی صدر بجهت تشخیص معامله تعیین شدند و حسین سلطان که از مقربان درگاه
بود محصل این مهم شد و بعد از تحقیق معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از تولسندهای متقلب را
گیرانیدند و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازی تعیین نمودند و خواجه سلطان علی که از توجهات
حضرت جهانبانی بخطاب افضلخانی ممتاز شده بود از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص
یافت درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت استان بوس نمود و بعنایات ممتاز شد و بعد از
فراغ خاطر از مهمات ضروریه این یورش موکب عالی باستالف نزول اجلال نمود و بجای عباس سلطان
ازبک را اختیار کرد و ان حضرت بتقریب وصول میرزایان اهسته رسیده میرفتند چون روان شدن میرزایان
و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عز و جلال رسید و از راه بجهت عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را
مخیم سرادقات عزت فرمودند و از منزلی که حضرت صاحب قرانی در انجا اساس نهاده بودند
سه روز برسم تعیت ان حضرت کامروایی فرمودند و از انجا بناری اتفاق منزل افتاد و از کوتل تاری
گذشته بسیر دشت نیل برکه بهاران در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و در نواحی
این کل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاولی سپاهی ان دیار نرکند
و از نواحی بغلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند که
ایبک را که از توابع بلخ است و بمعموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد و از ازبکان مستخلص سازند در
اثنای این یلغار محمد بکینه که یکی از یساولان بود پلنگی به تیر زده بملازمت آورد و حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در
سر لشکر با زدن پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که چون مراجم اعلی مقید ساخته پیش کیتن قره چاکی بلخ
اورده و چنگیز و میمنه استعداد رفتن میری می نمود شخصی پلنگ زده آورد و بجهت همین لشکر در توقف افتاد
حضرت گیتی ستانی گوش باین سخن نهاده همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک
رسانیدند پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باق اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدنی مثل ال میرزا و حسین سعدی و محمد قلی میرزا
و جوچک میرزا بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود که دران حدود لوازم احتیاط بجای اورد رسیدن ایشان
بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد امرا بغیر از در آمدن در قلعه ایبک و مستحکم کردن آن چاره دیگر ندیدند آن



حضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مرچلها قسمت نمودند و در
دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیده باستان بوس الاشتافتند و ایبک بدست اولیای دولت قاهره
در امد حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النهر کنگاش طلبیدند اتالیق
بموقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه کنگاش دارد حضرت فرمودند که اثار راستی در
تو پیداست انچه بخاطر تو رسد بی ملاحظه بعرض رسان مشار الیه معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمد خان
بدست شما افتاده اند این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراء النهر بی
جنگ و جدل در حیطه تصرف و قبضه اقتدار خواهد درامد ان حضرت نظر بهمت والای خود فرمودند که در ایین
فتوت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است خصوصا از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تر
می باشد این گروه را امان داده ام دیگر خلاف ان چگونه در معدلت سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد
اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنگاش درست و رای متین را بعمل نمی ارند پس هر انگاه داشته
مصالحه فرمایند که از خلم اینجانب بملازمان درگاه مقرر گردد و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در
ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند چون مشیت ازلی اراده لم یزلی بخلاف این شوق رفته
بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل راسته نمود و چند روز اقامت واقع شد اگرچه هوای ایبک و فراوانی
میوه باعث توقف بود اما عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان پیش حساب دان از روی
یقین می گفتند که اگر این توقف نمی شد پیر محمد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود و سراپنه
مستاصل میشد ما برحسب دلخواه صلح میکرد و چه عبد العزیز خان را طاقت و دیگر خانان ازبک بکومک
نمیتوانستند رسید چون توقف بامتداد کشید ان جماعه فرصت یافته بکومک غنیم امدند و امرای ازبک را
که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق را همراه
برداشته از راه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول اجلال
فرمودند روز دیگر نزدیک استانه که سر منزلیست مشهور معسکر دولت اراسته گشت و قراولان خبر رسانیدند
که جمعی کثیر از ازبکان ببرکودکی قاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری برامده اند ان حضرت فوجها را
اراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی شد در وقت فرود آمدن موکب
عالی شاه محمد سلطان حصاری با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و جوانان کارطلب مثل کلبی خان ادر

محمد قاسم موجی و شیر محمد بکینه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده ترددی پسندیده کردند
چنانچه کابلی افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و اوبکین اغلان را که از ترکان
نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند میان محمد خان ترکمان و سید بکینه منازعه شد هر کدام
نسبت این دست برد بخود میکرد و حضرت حقیقت حال از اوبکین استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد
اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول یا دشمن این مرد از اسب جدا شدم و چون
خود را راست گرفتم و ایستادم این مرد دیگر و ایما بسید محمد بکینه کرد شمشیر بر روی من انداخت حضرت بسید
محمد اعراض فرمودند که او انداخته محمد خانست تو بی مروتی کرده که بر صید دیگری شمشیر انداخته جلدو را
بمحمد خان عنایت فرمودند و اوبکین را به پیر محمد اخته سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند و با وجود
آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بی اخلاص اظهار بیدلی میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانب
میرزا کامران مذکور میساختند و در میان خود شهرت میدادند اگر چه هر شقیقه که بمیرزا نسبت کنند از وی باده
قابل بود راست مینمود اما اینجا خلاف واقع سخنان بر رومی بستند القصه روز دیگر از بکه هجوم نموده بتمام و کمال
آماده جنگ و مستعد پیش دستی شدند عبد العزیز خان پسر عبید خان غول شده بود و پیر محمد خان برانغار و سلطانان
حصار جوانغار و ان حضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند و میرزا سلیمان را
در برانغار و میرزا هندال را جوانغار تعیین فرمودند و قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیک خان و منعم خان و
و سلطان حسن بیک جلایر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویه صفوف و آراستگی
افواج باتمام رسید و تا شام جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه همت بوده داد دلاوری داده
هراول مخالف را برداشته راندند و از جویبار بالا گذرانیده در کوچه بند بلخ در آوردند و حضرت جهانبانی
بمقتضای فطانت متانت آرای خود خواستند که تعاقب نموده رایات از جویبار بالا گذرانند رفیقان کوته
اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند و دوستان نادان نیز از بی ادراکی
تقویت آن کوته بینان بد دولت کرده رای دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جویبار بگذرند و سخنان
نادرست کم همتانه در میان آوردند گاه از کمی لشکر خود و بسیاری مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل
و اندیشه اسیر شدن اهل و عیال و سپاهی گاه انتظار بردن بقرب میرزا کامران و امثال این چیزها را سبب
ساخته مراجعت را تحریص مینمودند و اخر بهزار مجاهده بانفس خود باین راضی شدند که بجانب دره گز که از جاهای

تحکم است



تحکم است شناخته روزی چند در آنجا باشند و ایماقات آن حدود و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب
فتح سرانجام دهند و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل مارا
باین حدود کافتن مناسب ندارد و وقت نیست و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر باسانی میسر
خواهد شد و بتائیدات آلهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب همعنان موکب عالی بوده اقبال بر
اقبال پیش می آید بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب دره گز توجه نمودن حضرت بجهت نگاه
داشت خواطر جمهور بیعلاج شده بآن صوب توجه فرمودند و بلخ گرفته از بی اتفاقی ارباب نفاق همچنان
گذاشتند و شیخ بهلول را جهت بر گردانیدن هراول که از آب گذشته و از بلخ درانده در شهر بند در آورده بود
فرستادند میرزا سلیمان و جمعی کثیر از بهادران نامی را چنداول تعیین فرمودند چون همگی همت بیت حق ناشناسان
تیره درون بر هم زدن سپاه بود این مراجعت که بجانب دره گز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاقا
رو بکابل داشت معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران در السنه عوام مشهور شد
مردم رو در پریشانی نهاده سو بسو متفرق شدند هر چند حضرت جهانبانی حسن قلی سلطان مهردار که از مخصوصان
بساط عزت بود و جمعی دیگر از مقربان را بجهت بر گردانیدن الجماعه پریشان روزگار تعیین فرمودند
چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده مند نیامد نیفتاد و الحق رقم مشیت حکیم قدیر برین صورت پذیرفته بود
که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آسیب جفا پیشگان محفوظ گردد و مهبط برکات ذات قدسی
کنشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل آلهی گردد و حدیقه هزار تخم نیکی در مزرع بسیط غبرا در ریاض
آمال مخلصان افشانده آید و خلاصه سخن اگر ایزد جهان آرای اختر نصرت را در لباس چنین حالی موجب
ازدیاد عبرت و خبرت هوشمندان گرداند بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد چه اگر
این واقعه ناملایم بوقوع نیامدی در مشاغل تسخیر ماوراء النهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندی و
سرانجام این ممالک که مامن متوجهان هفت اقلیم است در حجاب تاخیر افتادی و بالجمله چون مخالف ازین قضیه
نامرضیه آگاهی یافت مهم برهم خورده خود را انتظام داده بتعاقب در آمد حضرت جهانبانی بنفس نفیس
مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ که وصفش کارنامه قتال روزگار را دیباچگی بخشد بظهور آوردند
و در آن پیشه شیران نبرد رخش جهان گرد زرین لگام که تسر الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هرات
پیشکش کرده بود آن حضرت بران سوار بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد اخته اسب پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده

باین خدمت سربلند گشت وحمایت ایزدی ان صاحب سریر سروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید واکثر همراهان
اثار بدبختی را بچشم خود دیده بر رفاقت پست فطرتی ودون همتی هر طرف پراکنده شدند تفصیل عمدهاء موکب
عالی رقمزده بیان میکردد میرزا هندال و میرزا سلیمان وقراجه خان وحاجی محمد خان وتردی بیگخان و
منعم خان وحضرت خواجه سلطان محمد قلیخان جلایر اسکندر خان قاسم حسین خان حیدر محمد اخته بیگی عبدالله خان
ازبک حسین قلیخان مهردار محب علی خان میر خلیفه سلطان حسین خان بابوس سلطان مصاحب بیگ
شاه بداغخان شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم موجی لطف الله سهرندی عبدالوهاب اودچی
باقی محمد پروانچی جالدس وبعد از سه روز بر سرخ چهار چشمه اتفاق نزول افتاد ودرین منزل محمد قلی شیخ
کمان که براه راست افتاده بود خبر موکب معلی یافته ملحق شد ودرین منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت
شاهنشاهی ومخدرات تتق عصمت که در دارالامان کابل بودند مرقوم خامه عنایت مصحوب
بیگ محمد خان اخته بیگی روانه ساختند وبرشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان عقیدت واخلاص
بود مفاوضه عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر بدتینت محمد کامران
بمقتضای طبیعت قبیح نفاق برجنس اتفاق ترجیح نموده جانب دولتخواهی را بالکلیه فروگذاشت
وبسیاری از همراهان راهمت یاوری نکرد لاجرم این سفر بخاطر خواه احبای دولت میسر نشد بلکه باعث
مزید ملال وکدورت خاطر گردید وشکرانه سلامتی کرده ونصیحتهای ارجمند که تسلی بخش
خاطر محبت انتما تواند شد در ان مفاوضه قدسی سمت اندراج یافته واز انجا شب درمیان
بغوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاران ورود اقبال فرمودند واز انجا بقراباغ و
از انجا بمعموره ورود وسعادت اتفاق افتاد وحضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده
درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار عنایات شدند واز انجا بساعت مسعود
بچتر اقبال سایه گستر دارالملک کابل گشتند ومیرزا سلیمان از راه بدخشان رفت ومیرزا هندال
بقندوز شتافت ومنعم خان نیز بهمراهی میرزا بقندوز آمد وامرا همه پی هم بکابل رسیدند وشاه
بداغخان که داد جلادت ومردانگی داده بود در قید غنیم افتاد ومیر شریف بخشی وخواجه ناصر
الدین علی مستوفی ومیر محمد منشی ومرجان بیگ داروغه عمارت وخواجه محمد امین کنک را
نیز همین حال پیش آمد وباقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند وچون اتالیق وجمعی دیگر از

انکه



ازبکیه که در بلک بدست افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش رسیدند وانواع عواطف ومراحم پادشاهی
بیان کردند پیر محمد خان در تعجب مانده هردم پادشاهی که پیش او بودند بسلوک آدمیانه روانه
دار الملک کابل ساخت وان حضرت در مستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت را از فرط دوربینی
عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمات دین ودولت توجه مبذول داشتند وخواجه جلال
الدین محمود را که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند وخواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار
توقف نموده بود فرستادن او را برطرف کرده بازپس طلبیدند وخواجه عبدالصمد ومیر سید علی که
در فنون تصویر ونقاشی یگانه آفاق ونادره ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بساط بوس
دریافته مشمول عواطف بیکرانه گشتند وخواجه سلطان را که بخطاب افضلخانی اشتهار داشت
از مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند ودیوانی جمیع میرزا بیگ قرار یافت
وحال میرزا کامران انکه چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت وعطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا
کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند وچاکر بیگ کولابی وسلطان ویس بیگ را همراه میرزا
ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند فرصتی نگذشته بود که میرزا چاکر بیگ بدسلوکی
نموده او را از انجا اخراج کرد وانچنان بخششی والا را بر طاق نسیان نهاده اندیشهای تباه را بخود راه
داده مترصد فرصت بود درهنگامی که حضرت جهانبانی در کابل عدالت پیرای بودند همیشه
بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت وان حضرت از صفای طویت دینک کانی که شیمه
کریمه بزرگ نهاد است سخنان ناراست او را راست انگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این فرصت
را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل بازه بخاطر غدار خود مصمم ساخت اندیشه بغی وفتنه که مخمر طینت او بود
نزدیک بظهور رسید وبتحریک سلسله مکر او امرای بیگ بابه اخلاص تنک حوصله ارادت دران
یورش چنانچه گذارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند وچون ان حضرت مراجعت نموده ظل عدالت
بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد
میرزا سلیمان بی جنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران بابوس بیگ را طالقان سپرده
خود متوجه قلعه ظفر شد میرزا سلیمان ومیرزا ابراهیم جنگ را مصلحت ندیده اسحق سلطان را در قلعه ظفر
مانده خود را بسنگ بدخشان کشیدند وبموضع جرم رفته منتظر پادشاه الهی نشستند میرزا کامران از جانب

میرزا سلیمان بخوی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شدند و میرزا هندال اولا از راه فریب دوستی نما
در آمده حرف یکجهتی در میان آورد میرزا هندال بسخنان او از گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد و میرزا
کامران با استعداد تمام قندوز را محاصره کرد و میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داری دقیقه فرو نگذاشت
و میرزا کامران چون کاری نتوانست ساخت باز بکیه متوسل گشته از ایشان کومک خواست و جمعی کثیر از
ازبکیه بکومک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت اختلال بازی دادن مخالفان که در معنی
رهنمونی بشاه راه مقصود است تدبیری پسندیده انگیخت و خطی بجانب میرزا کامران از جانب خود نوشت
مشتمل بر تجدید عهد اتفاق فریب دادن ازبکیه و بروش تجربه کاران ان فریب نامه را بقاصدی داد که
عمدا خود را بدست ازبکیه انداخت بعد از کاوش قاصد چون خط ظاهر شد و از مضمون ان بظهور پیوست
که ایشان بهم اتفاق نموده ازبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت ازبکیه از مطالعه ان
برهم خورده محاصره را گذاشتند و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ساخته ماند و مقارن این
حال خبر رسید که حاکم بیک کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه در آمده است
و میرزا سلیمان با سحق سلطان یکی شده قلعه ظفر را در تصرف خود در آورده و اسحق سلطان را که
با دمتفق شده بود مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شده و از کار قندوز نا امید گشته پس دولت
و بابوس را جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بحدود کولاب شتافت جان خود را بکناره کشید میرزا
عسکری بر آمده میرزا کامران را دید و میرزا موی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک
بروستاق فرود آمده که جمعی کثیر از ازبکیه که ببرداری سعید به پرتاولی آمده بودند گذر انها برار دوی
میرزا افتاد و تمام ان بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبد الله مغل با معدودی
بطالقان آمدند و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شد اغرق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود
پیش میرزا فرستاد از اسباب و تاراج یافته معذرت خواست و میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت
دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بخوست
متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشد و از انجا حال کابل بواقعی دانسته
آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد که امرای نفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را
تحریص آمدن بکابل میکردند و از فرط فریب و فسون الحیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده





معروض داشت که مقصود من از امدن آنست که از گذشته عذر خواهم و خدمت ان حضرت از سر گیرم امید
که تقصیرات و جرایم بالطاف بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد باز آمدم که سجده ان خاک پاکنم
کر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم امید که درین مرتبه بوسیله نیکوخدمتی از بار گران شرمندگی نجات
یابم ان حضرت از صفای طینت مس زراندود او را بعیار خالص فرا گرفته بصدق مقرون داشتند
[illegible]
چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان دوربین بموقف عرض رسانیدند
که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدی و نهایتی می باشد هرگاه مکرر و متواتر بر غدر و تقصیر این حقوق
ناشناسی چندین مرتبه تجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم انست که دیگر طریق احتیاط از دست
نداده حکم شود که سراپرده اقبال بیرون زنند و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند و سپاه نصرت
قرین استعداد و براصل نماید هرگاه اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب ایمنی خواهد بود اگر فی
الواقع میرزا کامران از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و بعز بساط بوس استسعاد
یابد هر آینه بعنوان عواطف پادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز همان سودای فاسد
در دماغ غرور او متمکن است ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد ان حضرت را از استماع این کلمات
سلطنت اساس عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند که راه امدن میرزا بود مصمم گشت و در اواسط شهر
پنجاه و هفت هلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه ان صوب صواب گشتند و ان والا گوهر گرامی
محضر یعنی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدرنشین هفت اورنگ راحت و مسند گزین
چار بالش عافیت ساختند و حل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مفوض فرمودند و قراجه خان و مصاحب
بیک و جمعی دیگر از تیره درونان روشن برون که پیوسته انگیختن شورش و اشوب پیش نهاد همت فتنه
سرشت ایشان بود خوشدل شده مقدمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بامدن کابل بجد تر
ساختند که ما با جمعی کثیر امده می بینیم و مردم بجهت پادشاهی باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و بآسانی
ملک کابل بدست خواهد آمد بو العجب کاری که از کمال نا انصافی الحق از اقران و همسران بجود در و امیدار شد
از عهد شکنی و بد اندیشی و نادرستی همه از ابی محابا با صاحب دولی عهد خود بعمل می ورند چشم نابینا
خود را بر قبح ان نمیگشایند بلکه ان قبایح را از محسنات میشمارند و از تدبیرات و گریزهای خود حساب کنند

هرچند اخلاص و درست معاملگی را فهمیده اند و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباه اد کشته اینچنین نرد دغل بازی و بیوفایی با چنین صاحبی پاکبازی می بازند عجب و صد هزار عجب این
حه دلیر دلیست و خیره رایی انگاشتم که جلایل و شرایف بزرگیهای این ذات قدسی را در عیار بند معامله
فهمی رسمی چه شد از ملازمان خود توقع دارند بان مقدار احسان خود با که مورد چندین الطاف عنایات اند
که یکی از انها را تمام عمر برای حق گذاری کافیست با صاحب و ولی نعمت برخلاف آن سلوک میکنند و از بی حکری
و بدرایی در برابر چنین نفس آینداری کسی که بمخالفت و شرارت سرشته شد ظهور امثال این امور از وجه بعید
دکور مادر زاد را از پرتو خورشید حه طرب چشم اخلاص این قوم بسبیل نفاق بی نور شده و سینه محبت
این فرقه بورم غرور تنگ گشته حقوق نعمتهای صاحب را کی توانند شناخت و قدر احسانهای ولی
نعمت را کی توانند ادراک کرد حه جای شکر آن نعمای نامتناهی توسن نفس اماره این خود کامان نه
الجنان خود رالیست که بزور بازوی سرزنش لجام او را توان کشید یا به نیروی سرپنجه نصیحت عنان او را
تاب توان داد باری بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده قراباغ محیط موکب مقدس ساختند
و از انجا بچاریکان را و از انجا باران نهضت فرمودند اتفاقا درین منزل جوی آبی بود حضرت سوار
اسب را ندند و جمعی از ملازمان که در نواحی بودند از ملاحظه تنگی مدر مین باطراف رفته سالک مسالک
خویشتن داری گشتند آن حضرت را این روش ناخوش پسندیده نیامد بجهت سرزنش این فرقه نفرقه این
شرح اخلاص جانبازان فدایی شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بکرفتن پایکی بر نشیب
زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامی جان سپاری بلند ساختند معمار اساس حقیقت گشتند
بر زبان اقدس راندند بیان صالح آن حضرت در حق بندگان خود دران مرتبه فکرهای کوتاه خویشتن داری
تیره روزگاران باین درجه القصه قراچه خان قراجنت و مصاحب منافق و گروه دیگر شعله افروز شراره شرارت
بودند بواسطه و بیواسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه درمیان است و شعب جبال متعدد و میرزا
با معدودی خواهد بود دولتخواهان جان سپار را براههای مختلف تعیین باید کرد که میرزا از راهی بدر
نرود و همگی خیال آن بداندیشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراکنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد
حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن سریرت در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند بر این
حرام نمکان شوربخت برصواب پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان

وخواجه



وخواجه جلال الدین محمود و چلبی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی
نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادن و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را باهمال و لنگ تعین
فرمودند و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی که در ملازمت اقدس مانده بودند روزنامچه احوال
ازین احوال پادشاهی نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پوسته ما نیرنگ و فریب و فنون بعرض حضرت
جهانبانی میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمتگاری امری دیگر مصمم ضمیر نیست چون از
اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند و هنگامه اهل نفاق که در لباس عقیدت حیله پرداز بودند گرم شد
میرزا کامران که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه
روی ادراک ملازمت داشته از نفاق این گروه بی شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه
ضحاک و بامیان بجانب دره قپچاق که از توابع غوربند است توجه نمود و پس دولت و مقدم کوکه و بابا سعید
را هراول ساخت و خود دغول شد و مجموع مردم خود را توب کرده روان شد نیم روزی بود که از
رعایای آن حدود از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع جلال رسانیدند قراچه که سرفتنه بداندیشان
بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب
ملال خاطر و باعث توهم آن جماعت میشود و اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود مردم
چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد درین حرف و حکایت خبر
آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق و ته دل این منافقان تاریک
روان بر مراتب باطن پرتو اشراق نیفکنده و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر خطور نکرده تا
وموفور
آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخص شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعی که همراه اند سوار
شوند و خود بدولت پای همت در رکاب جلالت نهادند در اندک فرصتی معرکه قتال گرم شد پیر محمد
اخته که تشنه جگر زلال جان سپاری بود قدم در دایره دار و گیر آورده چندان در جان ستانی
اعدا تیغ پیکار را آب داد که هم در سر این کار رفت دیگر میرزا قلی رخش رستمی را در میدان کارزار چنان
جولان داد که دمار روزگار زمره بی دولت برآورده در ازدحام کشاکش زخمی از اسب جدا افتاده بر
دوست محمد او را بکام دشمن نتوانست دید بمنصرش دوید و در حیات پدر کار غنیم او را تمام ساخت
او ان مقدار تردد و جبقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی گشت و حضرت جهانبانی بر بلندی بر آمده اندازه

کار سپاه موافق و مخالف مینمودند تا آنکه از طرز گشتن ملازمان درگاه روان شدن ایشان توپ توپ بجانب مخالف و حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمد سنان جان ستان از سر قهر و غلبه غضب فراگرفته خود بفوج مخالف تاختند و فوج دشمن از شهامت آن پادشاه والاشکوه متفرق شد از گوشه تیری بر اسب خاصه رسید و بیک بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت آن حضرت برگشته نظر قهر بر انداختند و بهمان نگاه تیر دست از پا خطا کرد مهتر سنگهای که بفرحت خان مشهور است آمده آن بی دولت را گریزاند میرزا انجات اسپ ابلقی که سوار بود بنظر اقدس در آورد و آن حضرت بران رخش سعادت سوار شده اسپ خود را بمیرزا انجات عنایت فرمودند درین اثنا عبد الوهاب که از یساولان معتبر بوده آمده شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت که چه وقت تاختن است از ازل آزال چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال آمال مالامال است و گاهی از گردش چرخ دولابی تهی گشته روی بزیر شدن وارد آری تقدیر ازلی که منظم سلسله درویشی و پادشاهی و مرتب دایره سعیدی و سیاهی است بستگیها را کلید گشادگیها داشته و سربلندیها را نتیجه افتادگیها کرده است تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب ندانند تا لب تشنه سراب فنا نگردند قیافی طلب طی نکردند بسیرابی چشمه مقصود نرسیدند مصداق این حال منطوق مقال واقعه ایست که درین روز احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شد و آن حضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت را در آن صوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبد الوهاب و فرحت خان و محمد امین و سیدلطان و حبشی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند امین و عبد الوهاب حکم شد که چند اولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف بسیاری تردد و آسیب زخم جبه از بالای خود فرود آورده بسیدلطان سپردند و او از ساده لوحی جبه خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری از ملازمان درگاه آمده بدولت ملازمت استسعاد یافتند روزی براغخان و تولک قوچین و مجنون قاقشال را که مجموع آن ده نفر بودند بجهت قراولی و خبرگیری کابل روانه فرستادند غیر از تولک قوچین هیچ یکی برنگشت و او دران روز بارها از امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قوربیگی سرافراز شد و جمعی از معتبران را طلب داشته کنکاش فرمودند حاجی محمد خان که غزنین



جاگیر او بود و نفاق را پخته تر از دیگران در کانون دل میداشت رفتن قندهار صلاح دیده پایه قبول و نیافت و گروهی از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل امصلحت دانستند و طایفه از بهادران جان سپار فراخور پردلی و قوت شجاعت سخن کردند که امروز که میرزا کامران از باده دردآمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت است و ما سعادت یافتهای بارگاه جان سپاری و فدا ایمان عرصه حقیقت گذاری در قدم حضرت هستیم دیگر کدام روز بکار می آییم لایق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دار الملک کابل شویم امید واثق که بی رفتن بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید چون فریب و نفاق جمعی کثیر از تربیت یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم خود درچنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد و آن حضرت بخط مقدس خود منشور سلامتی بحضرت شاهنشاه نوشته باو سپردند که بهر وضعی که تواند رساند بزبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند و تا هنگام مراجعت ما که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد درنگاه داشت غزنین مساعی جمیله نماید هرچند مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود در چنین وقتی جدا ساختن مخلص عیان اعمال نفاق بدست این بی ثباتان بیرون است و صلاح کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن و همه یکبارگی و صریح معروض داشتند که او برادر خود را در پیش کامران میفرستد و خود میخواهد که جاسوس در خانه و فریبنده ساده لوحان عقیدت شود آن حضرت برین مقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر بجانب کهمرد عنان عزیمت معطوف داشتند اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند و جمعی که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست درمیان وفاورزی بستند بعد از سه روز کلانتران ایماق تولکچی و سانقابجی که دران حدود توطن داشتند از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش آوردند و درچنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند و شب در نزدیکی یورت آن مردم منزل اتفاق افتاد چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسید کامران

عظیم بسبز کوه کی میر سید علی سبزواری رسید سوداگران عراق و خراسان از اسب و اسباب فراوان
همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند آخرهای روز عمدهای کاروان بسعادت تقبیل
رکاب دولت سرافراز شدند و ورود این وفود عینی مقدمه فتوحات آسمانی شد و سوداگران هوشمند عافیت
بین معاونت و امداد انجمن والاحضرتی را سرمایه سعادت روزکار خود شناخته همه اسبان و اسباب را
پیشکش نمودند و آن حضرت این را از تائیدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده
پنجاه مقرر فرموده گرفتند و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت قسمت کردند و بخش هر کدام
از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند و تتمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند
روز دیگر که دموز موکب اقبال شد طاهر محمد پسر میر خورد آنجا بود قدوم گرامی ولی النعمت عظمی شناخته
بخدمت شتافت اما از حسنی که داشت یا از سامانی که نداشت در آداب ضیافت عرق شرمندگی را
از چهره عبودیت پاک نتوانست کرد و از آن شب در میان کنار آب نیکی نزول دولت فرمودند از آن
طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه هست چون این آواز
بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوید و از وی پرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و در میان شما
از پادشاه چه خبر است او جواب داد که من فرستاده سال النگم که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده و در میان
ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه برآمدند دیگر کسی ایشان را ندید مردم میرزا کامران جبه خاصه
پادشاهی که در آن روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا بردند میرزا ازین واقعه خرمیها کرده و بزمها
آراسته حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرای شناسی بعرض رسانید که فر ایزدی
پوشیده نمی ماند گفتند برو و منتظری خبر خوش برسان و بگو که مستعد و آماده باشند که وقت مراجعت در ملازمت
حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اندی حنجان فرود
آمدند و درین منزل میرزا هندال ابد دولت ملازمت سربلند بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشت و از آنجا اندر آب
مخیم سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شدند و لوازم اخلاص و عقیدت
بجای آوردند و چون سخن باینجا رسید بهتر آنکه حضرت سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند گذارش
قلم احوال میرزا کامران از ابتدای تا برآمدن او از کابل که مقدمه جزای کار اوست ناگزیر است تا تشنه لبان
بادیه سخن را از منهل این تتمه سیرابی حاصل شود چون کارکران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابدپیوند





پادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آن جنان فتحی در لباس کرد که طور شادی در روش غم از
مکمن بطون بموقف ظهور آوردند و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان متوجه ضحاک و بامیان شدند
میرزا کامران از سنوح این امر غریب که در مخیله او نگذشته بود در تعجب ماند و اهل نفاق توپ توپ آمده
آمده میشدند و آن معامله نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوش وقت گشته دست جفا بر
اهل وفا که کمال اعتصام بذروه اخلاص پادشاهی داشتند گشاده و در همان محل محاربه بابا سعید قراجه
قرا بجنت را زخمی پیش میرزا آوردند میرزا نیک پیش آمده از حقیقت و خامت حال او پرسید جواب داد
که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانید آخر بتقدات ناپایداران مکار بیوفا را تسلی داد و بعد از آن حسین قلی
سلطان مهردار که از مخلصان فدایی بود با بابا دوست یساول جمعی گرفته آوردند و آن حق ناشناس حسین
مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زده فرمود تا در حضور پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص
در راه ولی نعمت خود در رفتن حیات شدنی مبیع نمود و تا ابد بان سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت
منش گشت و ناخجی بیک را که از امرای معتبر جغتی و رکرده اهل حقیقت معدود بود آوردند بی ملاحظه او را
نیز به تیغ گذرانید بعد از آن بیک بابا کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد میرزا از تنگ دلی
شکفته شده بسیج دولت و مقدم کوکه جمعی را بتعاقب تعیین کرد و قاسم حسین سلطان که داد حرام نمکی و کور
در آن روز داده بود از ترس و وهم که منافقان نادرست را دامن گیر است پناه بدامنه کوه برده ایستاد
و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت و نه رای گریختن حسن صدر و جمعی را فرستاد بدلاسا و مواسا آوردند و
میرزا از جنگگاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد و در آنجا شخصی جبه خاصه آن حضرت پیش میرزا آورد و میرزا
اندیشهای تباه بی ته را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید و از آنجا کوچ کرده کار را محاصره نمود و قاسم خان برلاس
در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعید کاذبه
صدق نما فریب میداد او حبل المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانبانی نمی گسیخت تا آنکه اراجیف
جانگاه را درین میان شهرت داد و جبه خاصه آن حضرت را فرستاد بصد عهد و پیمان نادرست و حرف
و حکایات فریب آمیز بازی داده قلعه را گرفت و آن نوباوه چمن کامیابی و گلدسته بهارستان آفاق یعنی
حضرت شاهنشاهی را که بروایح اقبال روزافزون مشام امید روزکار را عطر می بخشید و انوار خلافت
ایزدی از مرآت ناصیه اقبالش می تافت از نافهمیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت اما حمایت ایزدی که مقارن

احوال دولت آن حضرت برسم قدیم ان بصورت خورد و بمعنی بزرگ را از روی معنی در کنف حراست و
از روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی میکرد و میرزا کامران در دار الملک
کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکری بود و میرزا عسکری را جوی شاهی که اکنون بسعادت انتساب
بلقب گرامی شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهورست جاگیر کرد این موضعیست دلکشا و برزخیست میان هندوستان
و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و میرزا ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنام اقدس منسوب ساخته معموره
والا کردانید غزنین و ان حدود را بقراچه خان داد غوربند و ان نواحی به پیس دولت مقرر ساخت
و همچنین مردم خود را جاگیر و علوفه تقسیم نمود و با اولیای دولت پادشاهی در مقام کرفت و گیر شد خواجه
سلطان دیوان را مقید ساخت و دست تطاول کشاده بزور و زجر از ین مردم نقد و جنس گرفته در
سرانجام بدسرانجامی خود شد و پیوسته از توجه موکب پادشاهی اندیشه مند بوده روزی بقرار و ارام
نگذرانید و مدار مهمات بر قراچه و خواجه قاسم میر بیوتات ماند و از راه ظلم و تعدی ساامانی که سرگی
ساامانیان را باشد بهم رسانید غافل از ین **نظم** درم بزور ستانان و زر نیت ده ∴ بنای عمر کنانند بام
قصراندای ∴ قریب سه ماه باین حال گذرانیدند تا آنکه طنطنه نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان
بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از سپاهی زمین دار از هزاره و غیر ان فراهم آورده باستعداد
تمام روان شد با با جوجک و ملا شفاهی را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که اثار سعادت
و اقبال از ناصیه دولتش بمشابه هویدا بود که در ادراک و اغراق ان خورد و بزرگ و دوست و دشمن
همه متحد القول و متفق الکلام بودند بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت
دیگر همراه لشکر گرفت و ندانست که ایزد جان بخش جهان افرین خجستگیهای کونین را که در ذات اقدس
ودیعت سپرده برکات او بدوستان عاید است نه بر دشمنان کوران را از تو نیاحه فروغ چون کلام
طفیلی بانجام رسید سلسله مقصود جنبانیدن و بقیه سوانح قدسیه حضرت جهانبانی را برشته اجمال کشیدن
ناگزیرست **مراودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه نمودن با میرزا کامران**
**قرین فتح و نزول اقبال بکابل** چون بسعادت روز افزون و همت جهان کشای عرض اندراب مخیم سرادقات
اقبال حضرت جهانبانی شد و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم والای ان حضرت را شرف
روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند چنانچه نگارش یافت ان حضرت در اندک فرصتی سامان لشکر

وسرانجام



وسرانجام کارزار نموده با خاطری حق شناس و نیتی نظام بخش از راه کوتل هندوکوه عزم توجه مصمم فرمودند
چون گروهی از منافقان تیره رای قرین رکاب دولت بودند آن حضرت بجهت انتظام خواطر و
اطمینان ظواهر از اسمان فطرت فرود آمده بر زمین طبیعت روزگار نشسته سوگندی که در ظاهر پرستان
سلسله صورت معتبرست در میان آورده در مقام ان شدند گروهی را بطرزی مخصوص سوگند دهند
که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند و فرمایند که اگرچه نگارنده صور حقایق اشیا قلم صنع الهی است
و بدید آرنده اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات بر جاده صدق و صفا توفیقات ازلی و خاطر ملکوت
ناظر ما از همه جمع است لیکن میخواهم که دلهای اهل روزگار که جز سبب در نظر ندارند اندکی بحقیقت گراید و چهره
راستی در آینه احوال ایشان جمال درستی نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که زعقل ادب شناس
داشت و نه دل اخلاص گزین بعرض رسانید که بطوری که حکم میشود همه سوگند میخورند لیکن ان حضرت هم
قسم یاد کنند که انچه با دولتخواهان از عالم خیراندیشی صلاح دولت در کار بینیم و بعرض رسانیم گوش توجه
داشته بعمل در ارند میرزا امثال که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فهمی نصیبه داشت گفت
حاجی محمد این چه طرز حکایت گفتن و کدام قسم حرف زدنست مرکز مخدومان و بندگان بخداوندان امثال
این سخنان گفته اند ان حضرت که معدن مروت و بحر فتوت بودند فرمودند که همچنین باشد مرطور که
خاطر حاجی محمد خواهد و از عالم دولتخواهی بعرض رساند ان چنان کنیم بعد از تشید مبانی عهد و تاکید معانی میثاق
از انجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند چون موکب عالی نزدیک پیچ اشترگرام رسید میرزا کامران بدستور
معهود از نامعامله فهمی آماده پیکار گشت و جمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورد و چون
مسافت اندکی ماند حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه
را که از اجله سادات ترمد بود پیش میرزا فرستادند نصایح ارجمند که گوشواره گوش هوش اهل دولت و اقبال
تواند شد فرمودند خلاصه اش انکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن
از فرزانگی دورست حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود حقوق قدیمه و جدیده را مرعی داشته
طریق مصالحت و سبیل مخالصت پیش گیرد و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزین سید اداب
رسالت را بوجهی ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد اما بشرطی چنانچه قندهار بان حضرت تعلق دارد
کابل هم متعلق باشد باین شرط و عهد در ملازمت بوده متوجه تسخیر هندوستان میگردم چون آن حضرت

در مقام رافت و عطوفت بوده‌اند فرستاده را مرتبه دوم باتفاق مولانا عبد الباقی صدر فرستاده پیغام
داده‌اند اگر در دوستی و راستی راه اهنگ مصمم است و میخواهی که بکهتی سپری صبیه رضیه خود را در حباله ازدواج
گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی در آر تا کابل را بما عنایت فرماییم و ما و تو از روی وفاق
و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم و آن ممالک را که در محل شرور و آفات شده مقام امن
و امان سازیم هم کابل در معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان میرزا میخواست که بدین رای نصایح هوش
افزا که ستة مواعظ دولت افزای پادشاهی را بگوش جان جای دهد لیکن قراجه قراجخت که مدار کار و بار
میرزا بر و بود قبول نکرد و گفت سر ما و کابل القصه در بین روز چون سکر بلید و زمقابل میرزا بود که بجهارت
دانایان اختر شناس مواجهه این جنگ کردن خود را بدست خود شکست دادن است میرزا ابلطایف
الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و لشکر فیروزی مند خواهان جنگ بود لیکن حاجی محمد خان نمیخواست
حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند و دولتخواهان حساب آن همت
در نصرت بسته عرصه آرای نبرد را سعی مینمودند که درین اثنا خواجه عبد الصمد و جمعی دیگر که در جنگ قپچاق
از ملازمت دور افتاده بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند و تذبذب و برهم
خوردگی لشکر مخالف بموقف عرض رسانیدند یعنی روز گذشته بود که قدم وثوق در رکاب عزیمت
آورده بتسویه صفوف و ترتیب جنگ از میمنه و میسره و قلب و مقدمه توجه نموده سامان شایسته فرمودند
عنان عساکر والا بوجود مقدس پادشاهی مجد و جلال یافت و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت
و جوانغار بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد
والتمش نبرد و حاجی محمد و جمعی دیگر از بهادران کارزار مای محکم گشت و از انجانب قلب میرزا کامران
بود و میمنه میرزا عسکری و میسره اق سلطان و هراول قراجه خان افواج طرفین بر مثال دو کوه آهنین
در جنبش آمده نزدیک هم شدند مهتر سها که جمعی از ملازمان اخلاص انتساب که بضرورت بعد از قضیه قپچاق
همراهی میرزا اختیار کرده بودند جلو ریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند و نزدیک جوی موری
اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیش دستی نمود و بعد از آن سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند و سپاهیان
جانسپار از جانبین در آویخته بحملهای مردآزما سرگرم کارزار شدند درین اثنا سر قراجه قراجخت بریده
پیش رخش جهان نورد آوردند و همگنان از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند حکم عالی شد

که



که سر شوریده این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیاویزند که موجب عبرت خودسران نفاق پیشه
گردد و آنچه او بزبان خود فال زده بود که سر ما است و کابل آن قول بعمل در آید و از ثقات چنین مسموع
شده که مخذولی از مخذولان بمیرزای این فتنه اندوز را گرفته میخواست که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت
جهانبانی آورد که قنبر علی بهاری که از ملازمان میرزا هندال بود در قندهار قراجه برادر او را کشته بود
از عقب میرسد و طاقه او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند و مشکافد و سر او را بریده بملازمت
می آورد و درین عرصه داروگیر مصاف روبرو که اولیای دولت آخرین کار دانسته بجان بازی کمر
همت بسته بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده روبفرار نهاد و از کوتل بادیج بجانب افغانستان
آواره شد لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورده و اعدای
دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند و جمعی نقاب عرق خجالت بر روی فروهشته و اشک
ندامت را شفیع خود ساخته بهزاران ملامت در زمره اولیای دولت انسلاک یافتند و میرزا عسکری
بدست بهادران عسکر اقبال افتاد و چنین فتحی که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود و بتائید کارساز
از پرده غیب روی نمود و سرمایه هزار گونه شادمانی شد اما خاطر قدسی مناظر از رهگذر آن گوهر تاج شهریاری
و اکلیل تارک تاجداری یعنی حضرت شاهنشاهی بغایت نگران بود که بسمع اقدس رسانیده بودند که
این نوبت میرزا کامران آن والا قدر عالی شکوه را همراه آورده است باطن اقدس از توزع و تفرق
بهیچگونه تسلی نمی‌پذیرفت تا آنکه اختران کلبن گلشن اقبال و آن سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس در آوردند مقدم
آن نور دیده را مقدمه سعادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول آمال سجدات شکر بجای آوردند
و از غایت شوق بی اختیار آن نور پرورد آلهی را در بر گرفتند و بعد از ادای آداب شکرگذاری بصدقات
و خیرات که شکر عملیست اقدام فرمودند و دلهای غربا و فقرا و ارامل ایتام را بفیض احسان و انعام بدست
آوردند و هر یک از بندهای جانسپار را چهار رهگذر کامیابی دیدار آن قرة العین خلافت و جه بعنوان
جلدوی نیکوخدمتیها بتفقدات خسروانه پایه امتیاز بلند ساختند و بزبان مقدس حضرت جهانبانی
گذشت که بعد از این در هیچ یورش ازین نوباوه چمن خلافت جدایی نگزینیم که در قدم سعادت اثر هزاران
دولت و میمنت مطویست و درین یورش این فتح را از میامن قدوم این گوهر والا امید دانیم و مقارن
آن حال مسرت طراز و شتر صندوق بار بی ساربان در جنگاه پدید آمد حضرت فرمودند که هر کس الجه

ی کرد الحمد من همین دو شهر باشد پس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانند
و بار بکشایند و ببینند که درین صندوقها چیست از اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصه پادشاهی که در جنگ
قبچاق از دست رفته بود بتمام و کمال درین چند صندوق بود پادشاه از آن شادمانی شد و خواجه
قاسم بیوتات که افروزنده آتش فتنه بود در اشتعال نایره این قتال باتش اعمال خود سوخت و موجب
تسکین صورت شور و شر گردید و دران روز بفتح و فیروزی در باغ جاریکاران مجلس آرای عیش و
عشرت بودند چون بیامن توفیقات ایزدی ابواب نصرت کشوده گشت و شورانگیزان فتنه
اندوز سزا یافتند بساعت خجسته بروز دیگر کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادات
جاودانی شد اول در ارک کابل نزول سعادت اتفاق افتاد و مخدرات تتق عصمت سعادت حضور
دریافته شادکامیها بظهور رسانیدند و بعد از آن بطریق معتاد باغ را بقدوم میمنت بخش طراوت
بخشیده در انجاح انجام ولایت و رعایت رعیت و مراعات نیکوخدمتان یکدل برانداختن بنیان فغان
دودیه اهتمام فرمودند و چند از بیک و حیدر دوست و مغل قالچی و دوست علی قورچی که بکرات از ایشان
حرام نمکی ظاهر شده بود و صلاح حال ایشان و مردم منظور داشته بیاسا رسانیدند و همت الابدا و دهش
کماشته معدلت پراکنشند و میرزا سلیمان را بشمول غرایف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند
و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چندروز نگاه داشته بعد از تمهید بساط نشاط بر افرازی
مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده بدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود با بین شایسته
عفت قباب بخشی بانو بیگم را که صبیه قدسیه خاندان خلافت است لوازم انعقاد و ازدواج بظهور رامد
وضمیر جهان آرای بتمشیت انتظام مهام حال و مال داشته هرکدام از ملازمان عتبه خلافت را بفنون مهربانی
شرف اختصاص بخشیدند

## اختصاص یافتن موضع [illegible] بحضرت شاهنشاهی [illegible] آمدن دوربینان بساط الهی

بتائیدات الهی دارالملک کابل مقر اریکه سلطنت و مهبط انوار خلافت شد بجهت انبساط خاطر موضع
چرخ را که از توامن لهوگرست نام زد حضرت شاهنشاهی ساخته بان نونهال بهارستان اقبال عنایت
فرمودند کارشناسان آگاه دل ازین عطیه عینی بفرمان برداری چرخ فال زده کوس شادمانی برچرخ نهم
بلند آوازه کردند و وکالت درخانه که اعظم ترینها و اشرف خدمات است بحاجی محمد خان مقرر فرموده
اصلاح مزاج او فرمودند اما از انجا که او از تنک حوصلگی بدست شجاعت و مغرور اعتبار شده بود اندیشهای

نادرست



نادرست او را همواره در زندان غم میداشت و پیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار که کار
مستانست بظهور می آورد و حضرت جهانبانی از علو همت و فراخی حوصله که جهانی بیکران بود میکذرانید
چه نیت خیر ان فرمان ده کامکاران بود که نهال وجود انسان را که دست پرورده صنع یزدانی و نهال
برومند جار چمن تقدیر است بهر لغزشی از پای نتوان افکند علی الخصوص کسی که در میان اقران بفزونی عقل
با فراوانی شجاعت یا اعتباری دیگر از صفات کمال و صنایع شریفه امتیاز داشته باشد اما آن بدگوهر بی
دولت از تیره بختی و بیخردی این راز بوتی انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت آن حضرت
همواره اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند و بالجمله دران ایام سعادت فرجام
پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر سررشته نظام عالم و عالمیان بان مربوط و منوط است
کشاده و جمعیت بخش پراکندگیهای زمانه بودند سریرآرای فرمان دهی و فرمان روایی بودند و میرزا
کامران بعد از شکست از موضع اشترگرام ببدترین حالی که از نتایج ناحق شناسی توان شمرد و از ثمرات
کافرنعمتی توان دانست با هشت نفر که اق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرباش
اتکه و قتلق قدم علی محمد جوکی خان و ابدال مقصود قورچی متعاقب ایشان شتافته باشند از جانب ده
سبز خود را سراسیمه در میان افغانان کشید و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان و جمعی که
متعاقب آنها شتافته بودند اهتمام لایق گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند افغانان سر راه
میرزا گرفته همه را تاراج کردند میرزا باندیشه آنکه مبادا کسی شناسد چار ضرب زده بلباس قلندری خود را
بملک محمد مندراوری که از ارباب معتبر لمغانات است رسانید و او حقوق سابق میرزا منظور داشته در
مراعات احوال شد و میرزا ازین حوادث که هریکی نزد هوشمند تازیانه ایست قوی از عبرت گرفتن و از
خواب غفلت بیدار گشتن اصلا متنبه نشد باز بر غفلت خود شتافت و طایفه از سپاهیان آدم
صورت که نه دل حق شناس داشتند و نه چشم حیا سرشت و همیشه کار ایشان فتنه سازی و حیله اندوزی بود
از راههای او بارکر و میرزا فراهم آمدند چون خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار کرم و ارباب
اخلاص را جگر خون شد در چنین وقت که آتش آشوب و فتنه زبانه ور بود حاجی محمد خان بی رخصت برخاسته
بغزنین رفت حضرت جهانبانی بمقتضای زمانه سازی و کمال قدردانی این چنین حرکت شنیع را نارسنک انگاشته
التفات نفرمودند و بجهت دفع رفع میرزا کامران و جمعی از ملازمان عتبه علیه منل بهادر خان و محمد قلی برلاس

و قیداق سلطان و جمعی کثیر از بهادران جان‌سپار زر انعین نمودند چون عسکر اقبال نزدیک میرزا رسید
میرزا خود را بسر درهای علیکار و علینگ کشید امرا بتعاقب افتادند میرزا اُخرد و را گذاشته بجانب
افغانان خلیل و مهمند پناه آورد و دو پریشان روزگار چند که بدو گرد آمده بودند باز از هم پاشیدند
و افواج قاهره از موضع غزو شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت
میرزا قرار یافت بجهت مزید استیناس میرزا سلیمان و از دیاد عواطف خسروانه نسبتی بخاطر اشرف
راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بی بی فاطمه بجهت خواستگاری حاجم صبیه میرزا سلیمان
بصوب بدخشان فرستادند که چون نسبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن شود
و میرزا سلیمان را اتفاق والتیام بتازگی استحکام یابد و میرزا عسکری را باو سپردند که میرزا سلیمان
رساند و میرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محل سفر حجاز سازد و میرزا سلیمان
مقدم فرستادها گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشت و امتثال امر عالی نموده میرزا
عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست
داد و بزاد و راحله ناشکیبایی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد و در سال نهصد و شصت و پنج در
میان شام و مکه پیمانه عمر او پرشد و مسافت زندگانیش انجا سپری گشت و میرزا سلیمان این نسبت
حضرت جهانبانی را بآمدن مقدمان بیکان و رسیدن ارکان دولت و کلان سال شدن آن عفت
قباب داده قرار با عرضه داشتی مشتمل بر عجز و انکسار ایشان را باحترام بازگردانید توجه موکب
حضرت جهانبانی باطفای نایره میرزا کامران بار دیگر از انجا که عادت را طبیعت خامسه گفته‌اند
که بعادت بد معتاد شد مثل کژدم در نیش زدن بی اختیار است فکیف جمعی که در نهاد خود بد اندیش و
شرارت انگیز واقع شده باشند و در مزاج ایشان عادت با طبیعت اتفاق نموده باشد بنابر
این مقدمه حق اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیله
سزای خویش گردانید و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفه ازاوباش که بنیک از بد جدا نتوانند کرد
همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد و حضرت جهانبانی که آرام بخش زمین و زمان بودند فرو نشاندن
این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر اصل قرار دادند و خواجه اختیار و میر عبدالحی را که مقربان
بساط عزت بودند بغزنین فرستادند که منشور عاطفت رسانند و حاجی محمد از ظلمت بد اندیشی بنور حق‌شناسی





هدایت بخشند و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بسامع عز و جلال رسید که میرزا
کامران با چندان از اوباش بپیرو پا قلعه را که نزدیک چهار باغ در حوالی جلالا باد است محاصره نمود
آن حضرت بآمدن حاجی محمد خان مقید ناشده بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند میرزا
کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگی فرار نمود و بار خود در ابسر درهای کوه کشیده و از انجا
براه بنکش و گردیز شتافت که شاید خود را بحاجی محمد تواند رساند که آن بخت برگشته بمیر رایحن
یکی و انشت و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهای فاسد از
باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت و فرستادهای پادشاهی را بحرف و حکایت نادرست
و وعده آمدن دروغ رخصت داده قاصدی پیش میرزا کامران فرستاد که تا چند در کوه و دشت
سرگردان باشید زود خود را باین حدود رسانید تا باتفاق کاری ساخته آید قضا را بیرام خان که
از قندهار بقصد ملازمت روان بود بغزنین رسید حاجی محمد که با خان مذکور تو قان بود باستقبال
رفته گریزانه محبتی اظهار نمود که بهانه ضیافت درون قلعه برد قلعه بند نماید و خان متوجه بود
میر جبش که همراه حاجی محمد خان بود اشارتی بخان کرد خان از آن اشارت بر عزیمت او مطلع شد
عذری در پیش آورده فسخ رفتن قلعه نمود و بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد و حاجی محمد را بلطایف
حمیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت
حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند که میرزا کامران خود را بحدود کابل کشیده است بسرعت
تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران بیک منزل کابل رسیده بود که رسیدن خان خانان و آوردن
حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغان کشید روزی حاجی محمد خواست که از دروازه آهنین
بکابل درآید خواجه جلال الدین محمود که حکومت کابل باو مفوض بود نگذاشت که درون قلعه درآید
و سخنان درشت پیغام دادن خیره رویی و تیره رایی و هم کرده بهانه شکار بقرا باغ روان شد و از
کوتل منار گذشته خود را به بلباو و چقار رسانید و از دامن کوه هزاره نهد بطریق ایلغار بغزنین
شتافت مقارن این حال رایات نصرت اعتصام حضرت جهانبانی که برفع طغیان میرزا کامران متوجه
کابل شده بود در سیاه سنگ نزول اجلال فرمود و بیرام خان بعز بساط بوس سربلندی یافت حضرت
جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کسی در نیاید که تعاقب میرزا می نماییم تا یکبارگی خلق خدا از تفرقه هر روزه

بجات یابند لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای دولت بر این شد که از حاجی محمد خاطر
جمع نموده بدنبال کار میرزا کامران باید شد آن حضرت بنهر نزول دولت ارزانی داشته میر [illegible] را
بجانب حاجی محمد تعیین فرمودند و چنان ظاهر ساختند تا مبادا کار ساخته شود و پرده از روی کار برگیرد
و بهر رنگی که باید حاجی محمد را با و روبیر اخان بند بر شایسته او را بجو در رام ساخت و بعد از عهد
و سوگند حاجی محمد در موضع کلنکار آمده خان خانان را دریافت و خان خانان او را همراه گرفته ملازمت
آن فرمان روای جرم بخش عذرخواه آورده استعفای جرایم او نمود و بعد از آن چهار و پنج روز
بجانب لمغانات که گریزگاه بود آن فتانح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه ترکام جرات
نهاده و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت و خاطر مقدس را آزرده ساخت و آن حضرت بخلق عظیم
و فضل عمیم در گذرانیدند و چون رایت اقبال الجلال آباد رسید میرزا به تنگیهای کور و نورگل گریخت
و هرکدام از متمردین فتنه اندوز بگوشه خزید خان خانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند میرزا
کامران بودن در حدود کور و نورگل بجو قرار نداد و بجانب نیلاب شتافت و خان خانان مراجعت
نموده در دکه برمیس لوس شاه محمد که در بدآموزی و بی اندامی استاد حاجی محمد تواند شد حکم گرفتن فرمودند
و این برادر حق ناشناس که در خدمات جز ملال و اعتبار معرز داشته و در جزو آز طریق ناسپاسی سپرده
در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت نمود چند گفتار را بار خود آمدند آن
حضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان لیت نظرت در مدت
ملازمت جرایم و گناهان ایشان را در کتابت آرد تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این بدسرشت
بر عالمیان هویدا گردد نامه اعمال سنه ایشان نانوشته و از سیئات آنچه در محضر تحریر آمد صد و د
و گناه بزرگ بود که هر یک از آن باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن میتواند بود
یک آدمی است که از نکو خدمتی سرافکنده و لرزان می باشد که مبادا در راه خدمت نقش
برکار افتد یا ساده لوحی را منظنه خدمت فروشی یا بدمستی در حق او استوار کرده هرچند
شناسنگی خدمت افزون تر اندیشه این کار فراوان تر و یکی دیگر که ناکرده راههای کرده
می فروشد و بد کرداری را به نیکوکاری آرایش داده از نکو طراری چشم بر احسان داشته
در مقام خودرای می درآید و چون باین محاسبه حقیقت لفش الامر بر عالمیان ظاهر شد

که این

۱۲۰

که این دو بد دولت سزاوار یاد او قراه بدبهای خویش نشستند و وقت که از خبث وجود ایشان دامن گاه
پاک نبود نفس بهیمی و سبعی را که در تجرد میولای انسانی ایشان جریان داشت به بند کنند از پیکر آدمی صورت
انسلاخ داده بمحل لایق جای دادند و ایشان از آنکه عالمی از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و عزیمت بهار در خان
قرار گرفت و همه حاکم او بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان در آن حدود به سیر و شکار
اشتغال فرموده بزم آرای طرب و بهجت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند در اوایل موسم بهار که
هنگام اعتدال امتزاج عناصر بود افغانان از اعتدال که همواره در آن حدود دیر سر برداشته فتنه انگیزی و فساد
اندوزی میکردند جمعی با دراک دولت ملازمت و احراز سعادت آستان بوس سرافراز گشتند و گروهی بوسیله
عرایض و پیشکشهای لایق در زمره اهل اطاعت درآمدند و گرد فتنه آشوب میرزا
فرو نشست حضرت جهانبانی از راه بادیج آب باران نزول سعادت فرمودند در آن
شب که موکب عالی بنواحی بادیج بود برف و باران عظیم شد و جمعی را آسیب رسید
و بعد از استیفای سیر و شکار دار الملک کابل مستقر دولت شد پیر محمد خان با نتظام مهمات
قندهار رخصت یافت و خواجه غازی برسالت والی عراق با تحف و هدایا همراهی بیرام خان
مرخص شد و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و نوغان لهوگر بمیرزا هندال بدستور مرخص شد
و میرزا که نفید و رخصت گرفت و جوی شاهی و حدود تخجر خواجه خان قرار یافت پیشتر از آن
که میرزا که با تجار سید میرزا ابراهیم قند و زرا از محمد طاهر خان بعنوان و فسانه گرفته بود میرزا که
برگشته بکابل آمد و حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا را شفیع و معامله او ساخته تجلد را
بادو گذاشتند و درین ایام خواجه عبدالسمیع و شاه ابوالمعالی در مجلس علای پادشاهی راه یافته
بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را از سادات [illegible] انتساب میداد و حسن صورت او
نیک سیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتی می انداخت و بی باکی او بر شجاعت او محمول میشد
و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچه مجلی از بدسیهای او در سر بر
رفتنهای او در جای خود گذارش خواهد یافت نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بنکین شورش میرزا کامران بار دیگر و شهادت
میرزا هندال میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول و گمنامی بسر می برد

تا آنکه درینولا بار خواطر آرمیده از خبر شورانگیزی او برهم خورد کی پیدا کرده از صادر و وارد بمسامع علیه
رسید که باز از حدود نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفه اوباش در حدود جوی شاهی
سر فتنه بر داشته آن حضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند و جاگیرداران نزدیک را
حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعز بساط بوس سرافراز گشت و فدایان حق شناس و
نعمت شناسان لشکر برای گرد آمدند و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا
فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا کامران بناکامی خود را بگوشه کشید و در زمانی که رایات
اقبال نزدیک بسرخاب رسید حیدر محمد اخته اخلاص پیشه بمنصب سراولی اختصاص یافته پیشتر
از اردوی معلی در کنار سیاه آبی که میان سرخاب و گندمک واقعست فرود آمده بود میرزا
کامران که در خود مقاومت جنگ نمی دید شبیخون آورد حیدر محمد اخته از روی سر بری خود
داد دلاوری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود و زخمهای نمایان که طغرای سرخ رویی صوری
و معنوی باشد باو رسید ثبات پای نموده جای خود را نگذاشت اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج
رفت میرزا کامران کاری نساخته سراسیمه بازگشت و بعد از چند روز که موضع جریار که از تومن ننگنهار است
مضرب خیام دولت شد از انجا که حزم احتیاط از لوازم آگاهیست مرچلها قسمت شده خندق
و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخرهای روز زد و افغان خبر آوردند که امشب میرزا کامران با گروه
انبوه افغانان قصد شبیخون دارد و حضرت جهانبانی این آگاهی بجای آورده سر جا مردم تعیین
فرمودند شب یکشنبه بیست و یکم ذی قعده نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران
با بسیاری از افغانان بر اردوی ظفر قرین ریخت حضرت جهانبانی بر بلندی که عقب دولتخانه بود
سوار دولت ایستادند و غره جبهه عظمت و دره افسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را
پیش خود طلبیدند ملازمان عتبه علیه هر کدام در مرچل خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم
رسانیدند و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام کشادند و آتش محاربه و قتال اشتعال پذیرفت و
در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهاب یساول که در مرچلها گشته اهتمام میکرد تیری باو رسیده
شهید گشت و همچنین بازار محاربه گرم بود تا آنکه ماه منیر که آینه دار عالم است از مطلع اقبال سر بر کرده
روی زمین را از پرتو شعشعه جهانتاب روشن ساخت نور فتح و نصرت از ناصیه دولت درخشیدن

گرفت



گرفت و سپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان گوشه و کناره بدر رفت
اولیای دولت کامیاب و کامکار گشته لوای جمعیت برافراختند خواطر همگنان باطمینان همنشین
گشته بود که ناگاه خبر ناخوش پدرود کردن میرزا هندال خراب آباد جهان را بمسامع عز و جلال رسید عیش
تلخ شد و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل گشت آری رسم این جهان فانی همین است که اگر نفسی بشادی
برآید زمانی دیگر دود اندوه از سینه سوختگان علم برآرد [illegible] فلک صبحی از صبح روشن نکرد که شام از
شفق خون بدامن نکرد نه شادی را دران مجال مهلتی و نه اندوه را دران رخصت اقامتی
میرزا اگرچه ازین جهان بی ثبات گذاشتنی و ازین سرای بی بقا گذشتنی درگذشت اما سعادت
شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت و هم در عالم معنی بلند پایه گشت زهی اندک پذیر بسیار بخش
که برفتن جان مستعار چنین دولتهای پایدار بخشد آن حضرت که معدن حق شناسی بودند از فوت
چنین برادری ارجمند آن مقدار متحسر و متاثر شدند که بعبارت و اشارت در نیاید و از انجا
که خرد والا و دیده دوربین قرین روزگار آن حضرت بود از جزع و فزع بصبر و تحمل گراییده بربهشت
سرای رضا و تسلیم چاره کار خود آمدند و شرح این سانحه جانگاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبیخون
اهتمام مرچلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست و در سر مرچلی چندان
افغانان پیاده هجوم آورده بود که بگفت درنگنجد و جمعی کثیر از افغانان درون مرچل میرزا
در می آمدند شب تاریک بود میرزا بدفع این گروه سیه روزگار اهتمام می نمود و مردم سراسیمه
بتجرد اری اسپان خود نشتافتند و درین اثنا میرزا خود در روبروی افغانی شد و نوزم کوکه و چندی
دیگر شرمنده نامردانگی و خجلت زده بدخدمتی گشتند کار را از نشر و گذرانده بنفس نفیس او بحث در بزور
بازوی همت آن اژدها در مدبر را انداخت و برادر آن تیره بخت جرنده نام افغانی از قبیله مهمند
میرزا را مسافر ملک تقدس ساخت بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان بدگوهر
شست آویزی که شستهای خاصه میرزای در انجا بود گرفته پیش میرزا کامران برد و ندانست که با که
این بردی و ولتی باخته است و تقریر واقعه نمود میرزا را که نظر بران شست افتاد دانست که قضیه
چیست دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده القصه روح میرزا دران تاریکی
شب بنادانستگی بعدم آباد شکیر بلند کرد و همانطور فالنعش افتاده بود درین اثنا بعضی از نوکران

میرزای مرحوم برگشته می امدند که خواجه ابراهیم بدخشی را نظر در امد که افتاده قلماقی سیاه رد داد

چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجه نشد باز بخاطر رسید که میرزا هندال جبه سیاه

پوشیده بودند برمیکردید و ملاحظه میکند میرزا را می شناسد از روی صبر و اهستگی که شعار خردمندان است

میرزا را برداشته بخرگاه ایشان آورده در آنزا بدروانان سپرد و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه

جانگاه کوشید تا در حین شورش و آشوب اعدا خوش و چهره دست نشوند و اولیای دولت بیدل و خاطر

شکسته نگردند و اظهار کرد که میرزا تردد بسیار کرده اند ضعف دارند و بقدر زخمی رسیده کسی درین

نواحی شور و غوغا نکند و خود بدولت بر بلندی بر امده از جانب میرزا مبارکبادی فتح میرسانند

و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی پرتوی ازین معنی تافت القصه تابوت میرزا در جوی شاهی

بامانت سپرده بعد از چند روز کاه بکابل در کذرگاه نزدیک بمرقد مقدس حضرت گیتی ستانی فردوس

مکانی پایان پای ان حضرت مدفون ساختند و ملاخورد زرگر که از منشیان میرزا بود مرثیه گفته که

مطلعش اینست نظم شبی خون جگر بر مردم چشم شبیخون زد ؛ سیاه دیده از ماتم شد و خون خیمه بیرون زد

و این تاریخ نیز از دست ؛ هندال محمد شه فرخنده لقب ؛ ناکه ز قضا شهید شد در دل شب

شبخون چو نهاد دلش چو کردید سبب ؛ تاریخ زشبخون بطلب ؛ و میرامانی منجم بطریق تعمیه این تاریخ

گفته که ع سروی از بوستان دولت رفت ؛ ولادت میرزا در نهصد و بیست و چهار بود و درین باب

گفته اند ع کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال ؛ و حضرت جهانبانی روز دیگر از انجا بهسود نزول اقبال

فرمودند که خاطر جهان آرای یکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دار الملک کابل را بفر

موکب عالی مهبط امن و امان سازند [illegible] مرحومت غریب حضرت شاهنشاهی و ارتفاع منزلت

بعضی ممتندان دولت کبرت دولت ؛ چون اثار بزرگی و فرمان روایی از پیشانی نورانی ان نوباوه شجره سلطنت

و اجلال گلدسته حدیقه خلافت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از صغر سن و ریعان حال ظاهر بود

درین زمان که از عمر ابد پیوند ان حضرت سال نهم بود جمیع ملازمان میرزا هندال با تمام محال جاگیر میرزا

از غزنین و غیران نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند تا ورزش فرمان روایی نموده در ضبط و ربط مردم

اثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشاغل جزوی استعداد آرای کل باشند و از غرایب

قضایا انکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحامی که در ملازمت حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند





دستار ان نور دیده دولت که افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود گذاشته بود میرزا هندال حاضر

شد و از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام از سر خود بر گرفته بر فرق فرقدان سای انحضرت

نهاده بود و دور بینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفاؤل جسته ایام تاجداری و فرمان دهی شاهنشاهی را نزدیک

شمرده مسرت پیرای خاطر بودند حق جل و علا از یمن ان خجسته عمل میرزای فرخنده مال بدرجه شهادت

که عمر باقی و عیش ابد عبارت از انست سر بلند گردانید و حضرت شاهنشاهی که نور پرورد آلهی اند در گرد

آوری دلهای مردم چنان اثار بزرگی و مهربانی و قدردانی و ادم شناسی بظهور آوردند که ان مردم

راغم میرزا هندال از خاطر برامد و بمسرت جاوید کامیاب شدند مثنوی الهی تا جهان را آب و رنگست

فلک را دور و گیتی را درنگست ؛ ممتع دارش از عمر و جوانی ؛ ز هر چیزش فزون ده زندگانی ؛ در عمده

ملازمان میرزای مغفور که در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم

گشتند اسامی گرامی ایشان بدین تفصیل است محب علیخان ناصر قلی خواجه ابراهیم مولانا عبد الله آدینه

بقبای سماچی قرغوجی خان محمد بقبای و تاج الدین محمود باریکی تیمور تاش و مولانا ثانی که ثانی الحال

بخطاب خانی سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا با او تمام توجه داشتند و میر

جمالی که ان نیز از نظر کردهای میرزا بود و دیگر خالدین و دوست بهاری بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود

لیکن چون قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند او را از خبث طینت همراه نساختند

و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود اما بواسطه انکه قندوز را نتوانست نگاه داشت

مردود نظر حقیقت بین شد و درین یورش سعادت همراهی نیافت و چون درگاه این

فروغ بخش گیتی عیار جوهر انسانیت ازین مردم هر که نیک سیرت پاک طینت خیر نهاد بود

کارش روز بروز بهتر شد و بمقصد عالیه رسید و امید چنانست که دران نشاه نیز فرخنده عاقبت و

نیک سرانجام باشد و هر که بدگوهر بود سر و پرده از کار او برداشته شد و کارش بجای رسید که

موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت و چون موضع بهسود مخیم سرادقات اقبال شد قلعه مستحکم اساس

نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دار الملک کابل رخصت

فرمودند که دران عشرت سرا بوده ورزش اداب سلطنت صوری و معنوی نمایند و خود بدولت و اقبال

پیوسته دران حدود کامیاب بنصرت ایزدی بود از احوال میرزا کامران متفحص گشتند و قریب پنج و شش ماه

ان سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود میرزا از بی استطاعتی هر روز مهمان قبیله می شد و هر شب بزمین داری
بناه میکرفت و از سقصت فطری در حجاب پندار مانده و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی نعمتی
محروم بود و همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد و ریولا طایفه ظاهر بینان که در ملازمت
و خدمت شاهنشاهی بودند از دانش اباد باطن غافل بوده کله حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی
نوشتند و ان حضرت با وجود آگاهی و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاه ظاهر انداخته
منشور عنایت فرستادند نصایح و مواعظی که مدلول ان محض رافت و عاطفت منصب ابوت باشد
نه بر وجه تنبیه و احتیاط رقم زده کلک عنایت فرمودند چه تربیت یافته دبستان ایزدی را نصیحت
جهانیان چه احتیاج و خدا پرورده را بامثال این پندنامها چه رجوع و در ان منشور عطوفت این بیت شیخ
نظامی مسطور بود **نظم** غافل منشین نه وقت بازیست　وقت هنرست و کار سازیست　اول بیش
ملازاده ملا عصام الدین درس میخواندند اخوند چون بعشق کبوتر مشعوف خاطر بود ملازمان عتبه حضرت
شاهنشاهی ازین اخوند شکایت ان حضرت او را معزول فرموده خدمت تعلیم صوری را بمولانا بایزید
فرمودند و او باین خدمت اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرورد خاص خود را
نمیخواست که بعلوم صوری رسمی آلوده کرد خاطر او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار نمیساخت و ظاهر بینان
تقصیر ارباب تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند و ان مردم چون خیر اندیشان نیک ذات بودند
سخن شکوه بدرجه قبول نمیرسید تا انکه در　بیولا از پرتو اشراقات الهام ربانی چنان بخاطر رسید که جهت
تعلیم ان ادب اموز مکتب ربانی قرعه در میان ملا عبد القادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید
اندازند تا نقش دولت بنام هر که براید او در اخوندی مقرر بوده بسعادت این خدمت سربلندی یابد قضا
را قرعه سعادت بنام مولانا عبد القادر افتاد و فرمان مطاع بر عزل مولانا بایزید و نصب مولانا عبد القادر
برین خدمت شرف ارتفاع یافت بر خردمندان دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیین معلم در ینجا از باب رسوم
و عادت است نه از قسم اکتساب کمالات و اگر نه دانش پرورد ایزدی را تعلم از مخلوق و توجه بسبق چه نیاز و لهذا
مرکز خاطر اقدس و باطن مقدس متوجه تعلم صوری نبود و عمده حکم و مصالح بی مثلی ان حضرت بحرف آموزی
رسمی انکه در زمان ظهور انوار فیوضات غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند ان خدیو زمان اموختگی
و ساختگی نیست داد آلهی است که تکاپوی بشری را در ان مدخل نبوده و آن حضرت در ان زمان بحسب ورزی


ظاهری و فراوانی دولت صوری اختصاص داشته از اظهار کمالات معنوی خود تجاهل عارف نموده
اکثر اوقات ببازی می پرداختند و در نقاب خفا کار هوشمندی میکردند بطوری که دوربینان روزگار
را بران نظر می افتد و ازانجا که همت بلند ست نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری میساختند و دل بکاری
می بستند اگر پیش اهل ظاهر حسن ان هویدا نمی بود اما اهل معنی ازان حکمتهای در یافتند ازان جمله پیوسته
بر خلقت شتر عجیب فطرت نظر کماشته تفرج کری عجایب قدرت میکردند و در شکل و شمایل اعجوبه
شتر که بزرگترین جانوران ان سرزمین است نظارگی و تماشایی می بودند و در اطوار سلوک درویش نهادانه
و از بار کشی و بردباری و فرط رضا و تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد اگر چه مهارش بدست کودکی باشد قناعت
بر خار خوردن و صبر بر بی آبی اندیشهای معنوی بر صورت بازی و پرده مجازی میفرمودند و همچنین خیل
خیال بر عشرت اسب تازی که اعظم اسباب ریاست و سرافرازی می کماشتند و کوی کمالات و هنر پردازیهای
صوری و معنوی را بچوکان امداد قدسی و تربیت ازلی می ربودند و گاه از بال کشاییهای همت در فضای
هوای حق شناسی هوس کبوتر بازی بخاطر ملکوت ناظر آورده جهت دلربای دلهای رمیده دانه می افشاندند
و از شوق و وجد ظاهری این مشتی بال و پر بمواجید ذوقی شهودی ارباب کمال پی برده شوق پرداز
عالم معنی می بودند و از طیران این طایران آوج علو دل بر بلند پروازیهای تیر پران سماهی مقدس داشته
در لباس بازی کار عبادت سامان میفرمودند و گاه بسگ دوانی میل فرموده بشکار نفس می پرداختند
بصورت سگبازی بود و بمعنی نفس اژدهای ظاهر دل بسگ بسته بود و بباطن در اخلاق ملکی او جاهران
بساط را رهبری می کشتند و هر چند در پرده بیگانگی تکاپوی میفرمودند و خود را بلباس ارباب
ظاهر مید اشتند اما خوشبوی و روشنایی را نتوان پوشید پوسته فر ایزدی از ناصیه سعادت پیرای
ان حضرت می تافت و شمایل منوای صورت و معنوی از چهره نورانی ان برگزیده حق هویدا بود روزی
بدامن کوه سفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدست هر یکی از خدمتکاران نزدیک سگان شکاری
سپرده بودند که تشقاولان باشند و جندی را بالای کوه تعیین فرموده بودند که اهوان را رانده بپایان
ارند و چون بتشقاولان رسد جمعی که بسگ بعضی شوم گرفتار بودند از کوتهی در یافت صغر سن صوری
را پیش نظر داشته بخوردنی مشغول شدند و سگان را بوقت خود نگذاشتند چون بحقیقت معامله
اگاهی شد سلطنت معنوی در جوش امد حکم فرمودند که گردن انها چون سگان بطناب بسته در تمام

لشکر بگرد انند و چنان بر مسند قهر نشستند که کهن سالان کار دیده متنبه شدند و انگشت حیرت در دندان
ماندند چون این واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت و فرمودند که
عنقریب بسلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت جاودانی میشوند شاهم خان جلایر میگفت که روزی حضرت
جهانبانی به بنده حکم فرمودند که رفته خبر بیار که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکند و در چه کار اند چون
رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند روی نورانی آن حضرت بغایت شکفته است و بنظر مینماید
که بخواب رفته اند و در باطن با مقدسان ملا اعلی در گفت و شنود اند دست مبارک ایشان گاه
گاه بجنبش می در آید از ارباب شهود در حالات مواجید بظهور میرسد و گاهی در همان حال از
زبان گوهر افشان بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه خلاصه معموره عالم را در حیطه تسخیر در آرم حاجتمندان
هفت اقلیم برارم خان مذکور میگفت که چون این حالت را مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید
فرو رفته حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد آنجا نتوانستم ایستاد و گوشه رفته متحیر بودم و چند مرتبه
بدستور مذکور حرف سرای فرمودند و در آن ایام وضع پسندیده آن حضرت از دوربینی و بلند فطرتی
چنان بود که هرگاه کسی از خویشان آمدگویان تیره رای که جز سود و زیان خود نشناسند بلکه سود
خود را در زیان خود دانند اظهار کردی که عنقریب بادشاه هفت اقلیم شوند یا فرمان روای
زمان گردند بغایت ناخوش می آمد و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولتخواه مینمایند
حاشا که از دولتخواهی خبری داشته باشند بتقاریر شدن حضرت جهانبانی بدمس می اندیشند و دولتخانه ر
سود دنیای خود را در زیان دین می اندازند بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته سر شور افزای دارند
چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمال ایشان در آسودگی پدر بزرگوار
مصروف باشد و درازی عمر گرامیش خواهند که هرکس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت
با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بنا بر نظر خرد والا و طینت پاک و نیت درست این بزرگ صورت
و معنی را و بالجمله بزرگی و بختیاری از طرز ما نده بود و نشست و خاست آن حضرت می درخشید آنچه بزرگان
تجربه آموز بسعی فکر و نظر دریابند و بدست آرند این پرورش یافته نظر ایزدی را بادنی توجهی در بدیهه میسر بود
و هر دانش و حکمتی که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم رسد این مظهر غرایب قدرت ربانی را بی تامل و
تفکر دست میداد و حکمت بالغه ایزدی نور باصره سلطنت و خلافت چشم امید روزگار را روشن ساخت و برسامت



طبع و متانت دانش این پرورده الهی ثناخوان بوده و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر مکان
متنوعه محتجب و مختفی بوده همواره درین حصن معنوی و حرز الهی از وصمت مکر و کید بدخواهان
ایمن زیست میکردند

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهسود بر سر قبایل افغانان که بکمینگاه فتنه میرزا کامران بوده و فرار نمودن او بهندوستان

چون در موضع بهسود موسم زمستان باخر رسید و صولت
سرما بانتها پیوست و معلوم شد که میرزا کامران با معدودی در قبایل افغانان بسر می برد اکثر امرا
برین شدند که اکنون میرزا قوت مقاومت و قدرت منازعت نمانده مناسب دولت
آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جان سپاران کار دان را گذاشته عنان مراجعت بصوب
کابل معطوف سازند و فرقه از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا رو باعتدال
نهاده اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد بقبایل افغان بتاخت و تاراج روند هر اینه مصلحت
وقت خواهد بود تا این گروه بد اندیش که سرمایه فتنه و فساد اند تنبیه بر اصل یابند بصوب کابل توجه
فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران که درین طوایف پنهان میگردد اسباب
تفرقه را آماده میسازد بدست می افتد و هم بیخ آشوب منافقان دیگر بر کنده می آید حضرت
جهانبانی را این رای قوی تر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بیدرقه فتح و نصرت سوار
سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبایل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق
اعدا افشانند و جمعی از بهادران متهور و تیغ گذاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد قواق
و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بیاشلیغی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر بگردند و در آن
شب هوا بقدر برودتی داشت و راه دور بود بجهت آسایش خدم و حشم در میان راه فرود
آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند چون قبایل جابجا پراگنده فرود آمده بود معلوم نمیشد
که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد ماهم علیقلی خان و باباخزای که از جانب میرزا
کامران پیش ملک محمد منذر آوری میرفتند بدست اولیای دولت افتادند از احوال میرزا استفسار
نمودند که در کدام قبیله است ماهم علی سایلان را در غلط انداخته غیر قبیله که میرزا در آنجا بود نشان
داد بابا گفت او ترسیده است نمیداند که چه میگوید میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می برم
در اول صبح صادق پیشروان موکب دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند

وجمعی کثیر را بوحشت اباد عدم فرستادند و فرزندان قوم فتنه نهاد را بندکردند و در خیمه که میرزا
بخواب رفته بود جمعی از بهادران درامدند و شاه قلیخان نارنجی از معتمدان ایشان است که در امده
این خیمه من بودم و دو کس دران خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگری بصد اهتمام خود را بیرون انداخت
چون پرتو صبح در پرده دری درامد ظاهر شد که بدست افتاده یک ملوک است که میرزا را باو
رابطه نظری بود و میرزا بدر رفته بود و جمعی از افغانان او بانش مثل شیخ یوسف کرداری و ملک سکی
و جمعی دیگر بجنگ ایستادند و خاک رسوایی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال
بدست اولیای دولت افتاد و بیشتر ازانکه رایت اقبال برسد فتحی چنین روی داد و میرزا بخود
قرار بودن بخود نداده متوجه هندوستان شد و چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد
و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت و بعنایت ایزدی فتح غریب که مقدمه فتوحات تواند شد
میسر آمد ازین سرزمین ظفرآیین دو سه کام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند و چون
بیقین پیوست که میرزا اجالی که سزاوار ناسپاسیها و حق ناشناسیهای او تواند بود درامده متوجه هندوستان
شده حضرت جهانبانی ازان منزل السعادت کوچ فرموده بباغ صفا که بهار چمن ارایش طرب
فزای خاطر و صفابخش نگارستان بواطن توان گفت بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند چون
ایام شکوفه بود و آغاز کوکبه بهار و طراوت خیابان و لطافت جویبار گره گشای خاطر جمعی از مخصوصان
را بسر کودکی علی قلی اندرابی بدار الملک کابل فرستادند که آن شکوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت
شاهنشاهی را باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس آورند تا بوسیله
مشاهده بدایع نوبهار و مطالع صحایف گلزار بیرابه شناخت نقشبند ازلی مکرم گشته اساس شکر تمهید در
اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور و سعادت فرمودند و ان حضرت شکر
مواهب نامتناهی که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی است بجای آوردند و بعد از بسط بساط انبساط و
افراط شوق عنان توجه معطوف داشته در مسعودترین ساعتی بدارالملک کابل نزول اجلال فرمودند

**توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع سمانی بخشیدن** چون حضرت جهانبانی
روز بروز لایحه رشد و کاردانی از ناصیه اقبال حضرت شاهنشاهی در افزونی می یافتند در خلال که زمان
ارایش روزگار بود رای جهان آرای بموجب الهام ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباوه چمن خلافت





رابطه حضور روزی از خود جدایی تجویز فرمایند تا هم عیار بزرگی این گوهر والا گرفته آید و هم فراخی حوصله
سپهر وسعت معلوم همگنان شود و هم در اداب فرمان روایی ورزش بهم رسد چه در هنگام صغر سن
و آنگاه در ایام جدایی هر که هوشمندی راه بین رو خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگان نماید و بزرگی
خود را منظور نداشته بخوردان و مسکینان طریق نصفت و معدلت سپرد و باتصال معنوی اکتفا نمود
از دوری صوری ملول خاطر نباشد بنابرین ان ذات بدیع گوهر یکتای خلافت تواند بود و چون جلایل صفات
مذکور از لوحه پیشانی مظنون بل متیقن بود در اوایل سال نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را
بدولت و سعادت بغزنین فرستادند انکه خان و خواجه جلال الدین محمود و تمام ملازمان میرزا هندال
درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت اعتصام بودند سررشته سرانجام جمیع مهمات صوری برای
زرین خواجه مفوض بود مدت شش ماه با کامی و شادمانی گذرانیدند و چون پرتوهای صوری و معنوی
از ناصیه اقبال ظاهر و لایح بود و همواره اعمال پسندیده و خصال حمیده که درین بزرگی از سال خوردان
جهان دیده پدید نیامد ازان جوان بخت فرخنده طالع بظهور می آمد و پیوسته به نیت درست از حق
پرستی کرده دلها می گشتند و همواره بگرد آوری برگزیده دلان سلسله صورت توجه عالی می گماشتند
و پیوسته در استرضای طایفه که در شهرستان تجرید تصرف عظیم داشته در تهذیب اخلاق و شناخت
ایزد کمر اجتهاد در بسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند و از راحت و الم و مدح و ذم اهل عالم یکسو شده
معامله خود را با یکتای بی همتا درست کرده اند اهتمام میفرمودند در غزنین دران زمان بابا بلاس از
مجذوبان حق شناس مستغرق بحر شهود و دوام محو استغراق بوده در کنج عزلت و زاویه خمول بسر
میبرد و مکرر بدیدن او توجه میفرمودند و ان راست بین کارخانه تقدس بشواهد حرکت و معنی از سواطع
پیشانی مطالعه نموده بپادشاهی ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود و بشارتهای طول بقا و مژدهای علو مراتب
میداد و چون خاطر اقدس از سیر و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب اشارت حضرت جهانبانی
جنت اشیانی بمستقر جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند و سبب طلب انکه حضرت جهانبانی
پیوسته در کابل انتظام بخش مهمات بودند و اوقات گرامی بتقسیم و توزیع فرموده لمحه از روز و شب
ببطالت و تعطیل مصروف نمیساختند و با وجود دادبخشی و دلجویی شکسته دلان سایر کار و بار سلطنت
بملاحظه مزید شوق و انبساط سیر و شکار نیز توجه میداشتند روزی بحدود زمه که موضعیست از مواضع

بنای کابل برسم شکار سوار شده بودند بحسب تقدیر از اسب جدا شدند عنصر مقدس آن حضرت
دکی تمام دریافت ازانجا که هوشمندی قرین دولت و ارجمندیست از روی حزم و عاقبت اندیشی
در طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت عرضداشت فرمودند بقدوم میمنت آثار آن قدسی نژاد که
جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده اند عنصر قدسی آن حضرت را کمال صحت و عافیت بهر کرامت شد

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش و تادیب گردنکشان و لوای عزیمت بهندوستان
و بدست آوردن میرزا کامران و مراجعت بکابل و دیگر سوانح

در زمستان اواخر سال نهصد
پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش رو به مصمم گشت که آن حدودیست بکابل قشلاق است
و در ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی اثر منطوی ضمیر جهان کشای بود
بجهت جنگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش
دولت افزای چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند و طوایف افغانان
متمرد تنبیه و تادیب شایسته یافتند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقران افتاد و اول
قبیله که بتاخت رفت قبیله افغانان عبدالرحمانی و آخر افغانان برمزیدی بود فتحنامه افغانان که
از حمق نادانی کمان دانایی برخود کرده در ضلال گمراهان بود و از صدمات افواج قاهره پادشاهی
فرار نموده با جمعیت خود بدر میرفت منعم خان و جمعی کثیر که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند دوچار
شدند جمیع اموال و اسباب او نصیب این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت و در اثنای زد و گیر و تاخت
و تاراج وکلای سلطان آدم گکهر که سر و سردار گروه گکهران بوده عرضداشت او را آورده شرف
بار عزت یافتند مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باین حدود آمده است و مرا که هوای
دولتخواهی در سرست نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد اگر این حدود مخیم سرادقات اقبال
گردد او را بشرف بساط بوس مشرف ساخته جهت تدارک جرایم گذشته ملازم عتبه دولت گردانم
و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم پوشیده نماند که گکهر طوایف بسیارست و در مابین بهت و سند
توطن دارند در زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک نام که از امرای غزنین که بحاکم کابل نسبتی
داشت آمده بزور اینجا را از تصرف کشمیریان گرفت و بعد از آن ملک کلان پسر او جانشین پدر شد
و بعد ازو پسر او بر نام کلانی اولوس خود یافت و بعد ازو تتار نام قبیله خود شد و او را پسر خان افغانی





و سلیم خان پسر شیر خان منازعت عظیم روی داد و خود را از منتسبان این دودمان میدانست چه در زمانی که
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت حضرت آمده
خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود علی الخصوص در جنگ رانا سانگا جان فشانی نموده او را دو پسر بود
سلطان سارنگ و سلطان آدم و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید و پسران
سارنگ کمال خان و سعید خان گکهر متابعتی بنفاق میکردند القصه مقارن الحال سلطان آدم گکهر جوکی
خان که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود زمین بوس نموده عرضداشت میرزا مشتمل بر چرب
زبانیهای بی نه گذرانید محرر این مجموعه هوشمندی ابوالفضل که مباشر تسوید واقعات این دودمان
گرامیست چون همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت برای حضرت شاهنشاهی بسته و از جهت سیرابی
تشنه لبان این داستان گرامی از آدم تا این دم که عهد دولت عهد عالم است از سلسله علیه این دودمان
خلافت مطفیلی می آرد و ذکر مجملی از ناکامی میرزا کامران و نزول مکافات یافتن او از کردار خود ش
ناگزیرست اگرچه این شکرفنامه را پایه ازان بلندترست که امثال این امور دران اندراج یابد اما برای
سرانجام سخن در رشته و فرازان شدن ناگزیر سخن از التیست بر مسامع مستمعان این سوانح غیبی که هر یکی ازان
واعظ منابر قدس است پوشیده نماند که چون میرزا کامران دران سحرگاه که در پیش بلاغ شکست
یافته بهزاران تک و پوی خود را از دست تیغ گذاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت دیگر بخود قرار
بودن نداد و ارتبای خرد که نتیجه حق ناشناسیست با وجود چندین ادبارات که هر یکی هادی شاه
راه سعادت تواند بود خود را بملازمت آنچنین خدیو مهربان بسیار بخش نرسانید و درین هنگام که بایستی
گرد ندامت و پشیمانی بر چهره احوال او نشسته بوسیله عجز و خجالت خود را باستان بوس مشرف ساخته
تدارک تقصیرات نمودی از بخت واژگون متوجه هندوستان شد که پیش سلیم خان پسر شیر خان که بکفران نعمت
ذاتی از باده غفلت و سرجوش غرور آشفته دماغ بود رفته کومک ازو بار خود آورد سبحان الله
چه غفلتست این که بدشمن جانی خود در جوع کرده که کار چنین دوست بزرگوار تباه سازد و خوار یها بخود قرار
داده پیش آورده و خواهد که بدکاری او بادلی نعمت خود ستیزه کاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست
میرزا را برین آورد و با معدودی راه هندوستان گرفت و از نواحی خیبر شاه بداغ خان را
پیش سلیم خان فرستاد و او را در حوالی قصبه بن از قصبات پنجاب بود فرستاده میرزا آنجا رسید

داد ای رسالت نمود سلیم خان انجاح مرام از حوصله خویش افزون دانسته مدارای پیش گرفت و خرجی
خرج مصحوب او روان ساخت و قرار داد او که در همان حدود بوده انتظار برند که کومک از دنبال میفرستم
و خزینه تعیین میکنم هنوز پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم خان روانه کرد و بعد از
درازی سخن که کوتهی از ان لایق چون میرزا اظهار کردی بن رسید پسر خود او از خان و مولانا عبدالله
سلطانپوری و جمعی از امرای را باستقبال فرستاد و بروشی که لایق دشمنان و سکان درگاه نباشد
میرزا هی ناعاقبت اندیش باین وضع ان سرکرده افغانان دریافت همراهان میرزا بابا کوچک بود
و ملا شفائی و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالمشاه و رحمن قلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف
و علی محمد اسپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای
ایشان نابرده به چون کردار ناحق شناسان و اندیشه کافر نعمتان بر صواب نیست و عاقبت وخیم
دارد هر چه این کروه را پیش آمد نتیجه اعمال ایشان بود میرزا بد سلوکی این کروه بی دانش آزرده بود
و همواره در خلوت شاه بداغ را که تحریص و ترغیب در آمدن کرده سرزنش کردی و چون سلیم
خان خاطر از مهمات سخات جمع کرده به دهلی روان شد میرزا که چشم نگاه میداشتند و پیوسته اظهار
رخصت میکرد و صورت نی بست بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد باندیشه آنکه در یکی از قلاع
حصینه هندوستان مقید سازد و میرزا از کومک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیست
اندیشه گریختن بخود قرار داد و جوکی خان را که از معتمدان میرزا بود پیش راجه بهیکو که در دوازده کروهی
ماچیواره بود فرستاده در استخلاص و استعانت زد و او فرستاده را بشایستگی پیش آمده پناهی
میرزا قرار داد روزی سلیم خان از اب ماچیواره گذشت میرزا در جامه خواب خود یوسف
آفتابچی گذاشته به بابا سعید قرار داد که تا زمان دراز چیزی میخوانده باشی تا مردم دانند که میرزا
در خوابست و خود تغییر لباس داده و برقع بر روی افکنده از طرف پرده بدر رفته بامن قرار داد دست
راجه او را بآیین لایق دید چون خبر آمدن لشکر بتفحص میرزا شنید راجه کلور که در ان نواحی محکم ترین
محال بود فرستاد و او نیز بواسطه هراس از دشمنان میرزا را بدرقه داده بجانب جمو روان ساخت و راجه
جمو از دور اندیشهای زمین دارانه میرزا را نگذاشت که بولایت او در آید میرزا سراسیمه و سرگردان متوجه
ولایت مانکوت شد و نزدیک بود که انجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانی

اس



اسب جلاب بجانب کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکهر را دید که شاید این
جماعه را با خود متفق ساخته کار ناساختنی از پیش برد و او دولتخواهی درگاه منظور داشته بلطایف
الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد و میرزا نیز چون علامات
ناامیدی از چهره احوال این الوس مشاهده نمود و ناگزیر براه گزارت شتافته از راه احتیاط عرضه داشتی
چنانچه گذارش یافت ارسال داشت و هر چند میرزا اندیشها انگیخت که شاید گکهران را در فتنه اندازی
با خود متفق سازد صورت نبست از بدر رفتن ارمیده بود که مغز نداشت و نیز از حراست
این قوم و از واماندگی خویش بدر رفتن دشوار میدانست ناچار همت در بدرای این گروه بسته
روزگار میگذرانید و پنداشت دولتی را که تائید ایزدی از پیش حمایت آلهی نگاهبانی نماید بدخواه تیره
رای مراندیشه تباه که در حق او نماید خاسر و خایب گشته در چنگال ابد فرو ماند و هر چه از او سر زد خود
اندیشد زیان چند مصدق این اجمال احوال میرزا کامران است چنانچه مجملی گذارش یافت و چون
ایلچی سلطان آدم حقیقت حال بموقف عرض رسانید یورش هندوستان تا ولایت گکهران مصمم شد
و خواجه جلال الدین محمود را بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده بدولت و اقبال نهضت
فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و مهمات دینی و دنیوی همراه
موکب والا گرفتند و کمر عزیمت بر میان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند و عالم را
از شور و شر او ایمن سازند و چون اعلام نصرت اعتصام بحدود سند رسید قاضی حامد را که قاضی
اردوی ظفر قرین بود پیش سلطان فرستادند که پایه قدر او را با دراک بساط بوس سربلند گرداند و بمرزا
نیز نصایح و مواعظ هوشمندانه که زنگ خلاف و نفاق از آئینه دل او بزداید خاطر نشان سازد و
بعد از انکه رایات اقبال از آب سند عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد همانا که
اندیشهای زمین دارانه ناصواب پیرامون خاطر او میگشت آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند
که بسخنان دلاویز دلاسا نموده بشرف ملازمت آورد و میرزا از سخنی چند که راهبر سعادت او بود
رساند و مکنونات ضمایر ایشان را از چهره حال تفرس نموده حقیقت خفیات سرایر را معروض دارد و منعم
خان رفته کارنامه دانش خود بظهور آورد و بعد از افسون سلطان آدم میرزا همراه خود گرفته در
نواحی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت و آنحضرت شب بازنده داشته انجمن آرای

عزت شدند و میرزا کامران با وجود چندین جرایم که هر یکی مستوجب عقوبت عظمی تواند بود و مشمول
انواع التفات شد جمیع امرای دولتخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه
رافت و عاطفت حضرت جهانبانی فطرت عالی عطوفت والا همین اقتضا میکند که گناهان بزرگ
در درگاه معلی طیلسان عفو پوشد اما عاقبت اندیشی در کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم
آزار را بجزای اعمال رسانند تا گرد شرارت از چهرهٔ سلامت عالمیان رفع شود شایسته دوراندیشی و
دوربینی آنست که آسایش ظاهری یکی را که بدخواه باشد بر آسایش چندین خلایق که بشرف دولتخواهی
اختصاص داشته باشند نگزینند اگر جهت خیر خاطر شکسته دلان داند مال جراحت سینه ریشان نفس فاسد
خالی از نگارخانهٔ عالم محو سازند دیوار معدلت را چه اختلال خصوصا در ضمن اصلاح هزاران کار مندرج باشد
هر آینه محو ساختن این بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود این قدر کفران نعمت و طغیان
فتنه شده است که بامید بهبود بازیچهٔ او پرداخته کرده را ناکرده انگارند که کار از اندازه گذشته است
و طاقتهای طاق شده لایق بحال او و خلایق آنست که او را مسافر ملک عدم باید ساخت تا خلق خدا را
هزار گونه بلا نجات یابند و نامهٔ اعمال او سیاه تر نگردد و چه مدتی مدید میگذرد که از آشوب این شریر
نفس فتنه سرشت اموال خلایق در معرض نهب و غارت حادثات آمده عرض ناموس عالمیان بباد فتنه
رفته و جان چندین مردم خاک بهاکشته و جواهر اخلاص که زیور اعناق زمرهٔ اخوص است در غبار آشوب
ناپدید شده اکنون صلاح وقت است که اهتمامی کسی را از چنگال وبال این عقوبات خلاصی خلایق را
در ظل معدلت آسایش بخشند حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب اغماض در این
امر اقدام بتقریر نمودند که آن مبدع جهان آرا با وجود قدرت کامله چندین شری را ابقا نماید البته مبتنی بر غرضی
و مصلحتی است و بآن باریک بینی نصایح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور نظر حقیقت بین
بوده مکرر در ملتمس خود را اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده سجلات مفتیان مسجل و محضرها
بخط اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس در آوردند حضرت جهانبانی از
پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون اعمال و محضر مکافات افعال خود را مطالعه نمود کعبه فرستاد
که این مردمی که امروز محضر بر قتل من کرده هم مرا این روز نشانده اند حضرت را عرق مهربانی بحرکت آمده
نگذاشت که با هجوم عام و حصول چندین بواعث و دواعی حکم خون ریز اد فرمایند مدتی مدید سر بگریبان تامل

وتفکر



وتفکر داشتند عاقبت الامر بجهت مصلحت ایشان در حق او حکم خاص واقع شد او را از نظر انداختند و بجهت
این کار علی دوست بارسکی و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشت مامور شدند ایشان بخیمه میرزا در آمدند
میرزا تصور کرد که بقصد کشتن می آیند در ساعت مشت کشیده دوید علی دوست گفت میرزا آهسته باشید
حکم بر قتل نشده اضطراب از برای چیست بر مقتضای عدالت که شما پیش ازین سید علی و جمعی
دیگر را بی گناه نابینا ساخته بودید بچشم خود آن مکافات ببینید میرزا که این سخن شنید حکم آن
حضرت را بدیده قبول کرده در آن کشید تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشم میرزا که دیدبان دل فتنه
سرشت او بودند از بینش معزول ساختند و این مخلصان فرمان بر جهت احتیاط نشتر هم بیشتر زدند
میرزا نه لشکرانه جان بخشی دم نزد و آنحضرت از عطوفت ذاتی رقتها فرموده متأثر شدند و بنا
سخنان بلند مهر افزای بر زبان حقیقت ترجمه گذرانیدند و این قضیه در اواخر نهصد و شصت بوقوع آمد
و خواجه محمد مومن فرنخودی تاریخ این قضیه را نیشتر یافته بود و میرزا همان روز کسی پیش منعم خان
فرستادند که بهر زبانی که دانی و بهر روشی که توانی بیک ملوک را برای خدمت من از حضرت
التماس کنی آن حضرت همان لحظه ملتمس میرزا مبذول داشته روانه خدمتش ساختند و میرزا از
کمال توجهی که باو داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد و این بیت خواند نظم
هر چند که چشم بر جنت پرده کشیده است :: بیناست بچشمی که بسی روی تو دیده است :: و حضرت جهانبانی
بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بی راه جانوهه که سنگر کرده بودند مصروف داشتند و آن
بی سعادتان گردن کشی کردن اراده را از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته بهادران نصرت
پیش کارزار کرده بویرانهٔ عدم آواره گشتند و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی و چندی دیگر بپایهٔ
شهادت سربلندی یافتند و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر که سالها مکنون ضمیر اشراق
تنویر بود مصمم گشت و امرا مصلحت وقت ندیدند و بچاه زندان تشبیه داده در مذمت کشمیر
سخنان میگفتند که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید درین وقت که از استماع طنطنهٔ نهضت
عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده سلیم خان با استعداد فراوان متوجه
سخا است و ازین طرف استعداد جنگ چنانچه باید و شاید بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک
رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد و درینصورت

اگر افغانان تیره رای سر در با استحکام نمایند کار بکامی انجامد لایق دولت آنست که از اندیشه یورش
بگذرند و چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند متوجه دار الملک کابل شده بر اصل تهیه جنگ نموده
قدم همت بر رکاب نصرت در آورند و به نیروی اقبال روز افزون باسانی دمار از روزگار افغانان تیره
بخت بر آورند ان حضرت بعد از استماع این سخنان اصلا گوش بر گفتن و مصلحت بینی گذارندگان
سخن نه داشتند حضرت شاهنشاهی بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع
فرموده خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند بد آموزی امرا
سوداگر مزاج که جز بر منفعت خود نظر نمی‌دارند اکثر ملازمان و سپاهیان امرا صاحبان خود را گذاشته
متوجه کابل شدند و در ملازمت حضرت جز انتخاص امرا دیگر کسی نماند از حرکت شنیع که از راه اخلاص
و انقیاد بس دور است جمعیت اباد خاطر اشرف مشوش گشت و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام
را بکروانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند و در بین اثنا تفاول بقران مجید جستند قصه
یوسف صدیق بر آمده و از رخصت یافتهای سخن که در ملازمت هر کدام در تفسیر آن سخن میکردند
و تاملی خواجه حسین مروی بعرض رسانید که انچه کشمیری میگفتند که حکم چاه و زندان دارد راست بوده است
چه قصه یوسف ازین مرد و معنی مخبریست روشن چون بی اتفاقی همراهان بوضوح پیوست بی اختیار فسخ
عزیمت نموده بصوب کابل توجه عالی مبذول داشتند و چون کنار دریای سند مخیم اقبال شد میرزا
کامران التماس رخصت سفر حجاز نمود و چون در بیوتت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود
مرخص ساختند شبی که رخصت میفرمودند از انجا که بزرگان را بزرگی زیبنده است و خوش نما جمعی از مخصوصان
بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولا این بیت خواند نظم
کلاه گوشه درویش بر فلک ساید ،، که سایه چو تو شاهی فگند بر سر او ،، بعد از ان این بیت بر زبان میرزا
رفت نظم بر جانم از تو هر چه رسد جای منت است ،، گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم ،، اگر چه بیت
ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس در یابد که از شکایت لب بر بست آنحضرت که جهان مردمی و مهربانی بودند
منظور نداشته رقتها نمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار و الخفیات آگاه است
که ازین کار که نه باختیار من واقع شده بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین
شدی میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اند از گناه خود معذار مراحم خسروانی در یافت و در مقام نیازمندی

وشرمندگی



وشرمندگی از حاجی یوسف پرسید که درین چادر چکسانند او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگخان
و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروی و میر عبد الحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ
میرزا گفت یاران همه گواه باشید که من اگر بیگناهی خود دانستمی در حسن وقت شریف که ان حضرت تشریف
دارند بحل کردمی اما یقین میشست که مرا استحقاق هلاک بود دم جان بخشی کرده رخصت سفر حجاز میفرماید بر تفصیل
و منت آنحضرت هزار شکر بجا می آرم که هنوز بقدر ربعی به جهدی من مکافات نموده و بعد از ان
بسفارش فرزندان خود پرداخت و آن حضرت بکشاده رویی و خوشخویی قبول نمودند و میرزا را مشمول عنایت
پادشاهانه ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور اظهار رقت نکند خود را حفظ
میکرد و همین که حضرت متوجه دولتخانه شدند میرزا های های بگریست روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان
میرزا همراه میرفته باشد منع نیست درین تنهایی همراهی نماید هیچکس اقدام ننمودند و انانکه لاف
دوستی میزدند ترک آشنایی کردند چلمه کوکه که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی
خطاب خان عالم یافته رخت هستی از معرکه روی بغت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن
در جای خود گفته آید ایستاده بود و در آن ولا سفرچی حضرت و منظور عواطف خسروانی بود حضرت جهانبانی
فرمودند که چلمه کوکه همراه میرزا باشد ما می خانمی با وجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق
وفاداری بر لذات صوری مقدم شناخته بعرض رسانید که لایق بحال خود چنان می بینم که درین تاریک روزهای
بینوایی و تیره شبهای تنهایی در خدمت میرزا باشم آن حضرت که محک آدم شناسی
و میزان حقیقت سنجی بودند حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور او
پسندیده بود رخصت دادند و انچه از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرموده
پیش میرزا فرستادند و بیگ ملوک بابان نسبتی که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسید
بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد و قبول صورتی که داشت مردود نظرها شد و میرزا از راه
دریای سند به ته رفت و از انجا بمقصد شتافت و سنه حج دریافت و در یازدهم ماه ذی الحجه
در مینا سال نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست چون سلسله
سخن میرزا کامران در هم نوردیده آمد اکنون بمقصود شتافته تحریر میرود که چون بگرام که به پشاور
شهرت دارد مورد خیام نصرت شد قلعه انجا را افغانان بر نهاد و ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه

را تعمیر نموده جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند که سرانجام این قلعه مقدمهٔ فتح
هندوستان است و امرا که مشتاق کابل بودند میخواستند که بهیچ وجه درینجا توقفی واقع شود
حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را
تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر حکم عالی مرحلها را الجمیع امرا قسمت نمود و بزودی صورت اتمام
پذیرفت سکندر خان اوزبک را بجراست گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند
بعد از آن افغانان هجوم عظیم بران قلعه آوردند و سکندر خان داد مردانگی و قلعه داری داد افغانان
بی بهره پریشان گشتند و چون اوایل سال نهصد و یک کابل بفر قدوم پادشاهی رونق تازه یافت
مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند آن حضرت بر زبان اقدس
راندند که مبارکبادی دیدن یکدیگر بجای خود است اما قضیه میرزا کامران مبارکباد دارد که بدست
خود قصد چشم خود کرده ایم و باولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت و عبد الرشید
خان حاکم کاشغر بواسطهٔ مذکر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتی اهتمام داشت سوانح احوال
نوشته مصحوب کاردانان روان ساختند و درهمین ایام که آن حضرت بمهمات مالی و ملکی
اشتغال فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری رضای ایزدی اهتمام داشتند
شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از ستر معلی
ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد آن حضرت او را محمد حکیم نام نهادند و چون بعضی تاریخ این مولود
ابو المفاخر و بعضی ابو الفضایل یافته بودند هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد و ابواب شادمانی
و مسرت کشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند و در همان نزدیکی از مقدسهٔ دودمان عصمت
خانش صبیهٔ جوجق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او سلطان ابراهیم نهادند او بزودی
آهنگ عالم قدس نمود شعر بود برقی ز آسمان کرم ❊ زادن و مردنش بهم نزدیک

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی بجانب قندهار در مرتبهٔ دوم و اوایل

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه جمعی از فتنه
اندوزان از جانب بیرامخان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند رفتن قندهار
بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند و حکومت کابل را بعلی قلیخان اندرابی
تفویض فرمودند و نور پرور ایزدی قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا





غزنین بمشایعت التشریف سعادت ارزانی داشتند و وکلای آنحضرت که منتظم مهمات غزنین
بودند بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود
آن تازه نهال حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند
بیرامخان که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت موکب گرامی پادشاهی را از نعمتهای عظمی دانسته
آداب شکر بجای آورد و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بده فرسخی قندهار بموضع شوراندام
بشرف زمین بوس سربلندی یافت و نقش آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشته
و در ساعت مسعود قندهار از فر موکب دولت عالی رونق گرفت جشنهای رنگین و بزمهای
دلگشا ترتیب یافت و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابو المعالی و منعم خان و خضر خان
و محب علیخان و میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد اخته بیگی و جمعی دیگر بودند از اهل سعادت
خواجه حسین مروی و مولانا عبد الباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرامخان در آداب
خدمتکاری و لوازم نیازمندی دقیقه فرو نگذاشت و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت
و درین مدت آنچه بجهت سرکار خاصهٔ پادشاهی درکار بود همه را بیرامخان سرانجام نموده منت
بر جان خود میداشت و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود لوازم مهمانی ایشان
بصاحبان منازل مفوض ساخته بود و همیشه حضرت جهانبانی دران خنکاه در تنزهات حسی
و عقلی و مهمات صوری و معنوی بوده التذاذ میگرفتند و همواره بزم آرای خاطر بعیش و عشرت
بهای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفا کیشان را باقدام عقیدت می پیمودند
و فراخور حالات و مقالات افاضات و استفاضات رو میداد از انجمله مکرر بصحبت مولانا
زین الدین محمود کمانگر که از مبارزان سرشکن نفس اماره بود رسیدند و کلمات قدسیه از طرفین
مذکور میشد و اشارات و بشارات بر حصول مهمات و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند و خواجه
غازی که برسالت ایران رفته بود و پیشتر از قدوم موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود
بشرف ملازمت سربلند گشت و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت و در همان
نزدیکی معظم سلطان در زمین داور آمد و بخدمت عالی مشرف شد و مهتر قرا که از معتمدان محمد خان
حاکم هرات بود نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود و عریضهٔ عقیدت بنظر اقدس در آورده

مشمول حلائل الطاف شد و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شور اندام طرح شکار قمرغه افکندند
و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد و تفاول الصید مرادات گرفتند و از قضایای ناملایم که در قندهار
سانح گشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی و مجملی ازین سانحه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ
پدر بیرام بیگ میرشکار بی رخصت از والی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود و شاه
ابوالمعالی بدمست باده تقرب و مدهوش جام عزت و شجاعت خود شده پای از دایره اعتدال بیرون
نهاده بدمستیها کردی و از آنجا که تعصب خنک اهل خروج دماغ عقیدت او را پریشان ساخته بود مکرر
در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه می گفت که من این رافضی را خواهم کشت و آن حضرت از توجهی
که داشتند این را مطایبه پنداشته التفات بان نمی فرمودند تا آنکه شبی آن بدمست باده
تعصب قصد آن بیگناه کرد و خون آن نامراد بخاک ریخت آن حضرت را بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه
خاص مجازی که ساتر عیوب است آن حضرت را از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت و چون حسن
اخلاص بیرامخان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد که بر جاده اطاعت و نیکوبندگی ثابت
قدم است قندهار را که مکنون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود از آن اندیشه عنان
گردانیده به بیرامخان مستقیم داشتند و زمین داور را از خواجه معظم تغییر فرموده به بهادرخان برادر
علیقلی خان عنایت فرمودند و چون خاطر جهان کشا از انتظام مهمات ملکی فراغ یافت به نیت تسخیر
هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیرامخان رخصت یافت که سرانجام این یورش
نموده بزودترین وقتی خود را بموکب والا رساند و ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی را که همواره مردم
از اینان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می آوردند قرین رکاب دولت ساختند نزدیک
بعرصه غزنین حضرت شاهنشاهی نوربرورد آلهی سپهر آگاهی به دولت و اقبال استقبال فرمودند
و نمودار قران السعدین انتظام یافت و محمد قلیخان برلاس و اتکه خان و جمعی دیگر شرف کورنش استسعاد یافتند
و در اواخر سال نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدوم والای این فرمان روای زمان
و سعادت بخش زمین و آسمانی گرفت دران ایام منعم خان را با تالیقی حضرت شاهنشاهی پایه امتیاز
بلند ساختند اگرچه رسم دولت این بر آن پیر نهادند اما در معنی آن پیر را طفل ابجد دانش آموزی دولت
پیش آن مظهر عقل کل فرستادند منعم خان باداب شکر این عطیه عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته



کرده و پیشکشهای لایق بنظر در آورده اسباب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد درین سال الغ بیگ
پسر بهلول سلطان از جانب فرمان روای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانید باعث
مزید انبساط شد و آن حضرت پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند
در اثنای این اندیشه جهان کشای یکی از درویشان که بولایت اشتهار داشت جفت موزه بطریق تحفه
فرستاده بود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاول گرفتیم چه زبان زد
عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پاست و فرمودند که این تفاول مثل آن تفاولیست
که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند و آن چنان است که در سالی که از ماوراءالنهر بفتح خراسان متوجه
شده بودند چون موکب منصور باندخود رسید سنگی آتا نام درویشی دران قصبه بصفای ضمیر و خرق
عادت اشتهار داشت حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده اند او و پیش سینه گوسپندی را
هم ماحضر آورده پیش آن حضرت گذاشته است آن حضرت بمقربان بساط عزت فرموده اند که ما ازین
سینه بفتح خراسان تفاول گرفتیم چه خراسان سینه زمین گفته اند و دوم عید رمضان بود که بیرامخان
بشرف ملازمت استسعاد یافت و آن حضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که باو داشتند مراسم عید
را اعتبار فرموده جشنی دلکش تر از عید ترتیب فرمودند درین روز بجهت افزونی که باو داشتند گوی عیاره جابکبوران باده
بها و تیراندازان موشکاف میگرفتند آن سوار میدان اقبال و نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت
شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط باد خود را بقبق انداختن مشغول دارند و تیزدستی و تیراندازی
خود را بر ظاهربینان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی را بشارت عقیدت خوانند دفعه
اول قبق را که کاردانان تجربه کار در زدن آن عاجز بودند نشانه تیر توجه ساخته عقد گوی زرین را
بخدنگ موشکاف و چشند از وقوع این امر غریب حاضران بارگاه عزت برامد امثال این امور در دیده
ظاهربین بدیع نماید اما آنان که با بخت بیدار بدیده معنی تماشای اسرار معنوی این خدیو عالم می نمایند
از دیدن امثال این امور چه تعجب آنکه معدن بوالعجبهای معنی باشند از ظهور عجایب صوری چه قدر کار باشد
و بیرامخان در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی العرض اقدس
رسانید و این مطلع از آن قصیده است     عقد قبق بوده خدنگ توازگک     کرد از هلال خوشه
پروین شهاب حک     و در همین ایام انبساط که اندیشه تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه

میداد عرایض ارباب اخلاص از هندوستان آمد خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج مرج ان ممالک بمسامع
عز و جلال رسید **مجملی از سوانح وحوادث هندوستان که در ایام هرج مرج روی نمود** چون رشته کلام باینجا کشید ناگزیر مت
واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان کذارش یابد تا سخن پرسان انجمن معنی را حالت منتظر در پیش نیاید
مجملی از احوال هندوستان انکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول نهصد و پنجاه و دو شیرخان سه سال و دو ماه
و سیزده روز بتقلب و تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت پسر خود او سلیم
خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست هشت سال و دو ماه و هشت روز تکاپوی ریاست
مینمود لختی اوقات در جنگ عادلخان برادر کلان و خواصخان پرداخت او از غلامان شیرخان بود و
بابله طراری و کربزت و تصرف کردن اموال مردم واندوختهای عالم را بادانی و اسافل دادن در خواطر
کرده عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود و چون مخالفت با قای خود هرچند او باطل باشد میمنت
ندارد در باب خلافت را کار بجای نرسید و زمانی با طبقه نیازیان که ایالت پنجاب داشتند و سرکرده
ان مردم هست خان افغان بود زد و کیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر
در کوه هلاک فرو رفتند و شطری اوقات بنزاع طبقه ککهر مشغول بود و چون این طایفه از ملازمان این
طبقه مستقله نبودند و نیز دم از دولتخواهی این دودمان میزدند کاری نساخت و دستی برایشان
نیافت و بنای قلعه رهتاس که اساس ان شیرخان نهاده بود باتمام رساند و در میان جبال سوالک
فال بد نجوزده مامنی و بنای انگاشته قلعه مانکوت بنا د نهاد و زمانی دراز از او باش افاغنه
و بد معاشی خود متوهم شده در قلعه کوالیار بسر می برد اگرچه با رعیت سلوک هنجار میکرد اما سپاهی
را بغایت آزرده میداشت و بتاریخ بیست و دوم ذی قعده نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی
از اعضای سفلی از انصباب ماده حاده رو یه بود رخت هستی بربست بوصیت فیروزخان نامی پسر او که
خورد سال بود جانشین شد بعد از چند روز مبارزخان که خالوی این فیروزخان بود این بیکناه را براه
عدم فرستاد و خود دم حکومت زد نام خود محمد عادل نهاد او پسر نظامخان که برادر خورد شیرخان مذکور است
بعد از غرایب انکه این نظام خان را یک پسر بود و سه دختر پسر بحکومت رسید و شوهران سه دختر بپایه
ایالت رسیده اعتلا یافتند یکی سلیم خان مذکور بود و دیگری سکندر سور و دیگری ابراهیم سور که احوال
این برسم اجمال مذکور خواهد شد و همو که از بدگوهری بداندیشی و سعایت در مزاج روسای جهان که متفحص احوال



جهانیان می باشند خوش می آمد بمرتبه که ان خوش امدن عیوب بدنهادی و شرارت ذاتی را از نظر دور
بین شان می پوشند از پایه ادنی بمدارج علیا رسیده بود و کالت این ستم پیشه را که پیوسته بلهو و لعب و
تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود پیش گرفت و شورشی در جهان پدید آمد و سخن که از آنست
مجملی از احوال هیموی مذکور بیان را انشاد اب کردن مناسب مینماید ای جویای بدایع قدرت الهی نظر دور
انداز و عبرتی از احوال هیمو بر گیر او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب نه از صورت بهره و نه از سیرت نصیبه همانا که ایزد
داور از جهت کمال معنوی که از دیده وری بالغ رسان روزگار پوشیده بپایه بلند رسانید بواسطه
سزا دادن بدکاران روزکار بدکارتری انگاشت باری این بدقیافه کوته قد در ازاندیشه در ریواری که از
قصبات میوات است در زمره بقالان فرومایه منسلک بود و از روی نسب در جاعه دهوسر که فرو ترین طایفه
بقالان هندوستان اند انتظام داشت در کوچها بنزاران بی نمکی نمک شور فروختی تا انکه بلطایف
الحیل خود را در سلک بقالان سرکار سلیم خان که اندکی از احوال او کذارش یافت درآورد و بکار
نامهای کربزت رفته سلیم خان خود را بدگوهری و کاردانی روشناس گردانیده داخل ملازمان گشت
پیوسته مردم را ببلا انداختی بظاهر وانمودی که برای صاحب خود دولتخواهی میکنم و بباطن برای
خود بازار اخذ و جر کرم میداشت و خانه خود را از مال مظالم بصورت می آراست حاشا حاشا برای قفای
خود اسباب وبال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد و انجا بزرکان دینی را بسیار خطا افتد
چه این کروه فراوان مشعله چون جویای احوال مردم اند بدذاتان سخن چینی را چه برای دانستن احوال مخفیه
مردم و چه برای سزای بدکاران دیگر در پیش خود جای میدهند اگرچه عهدی در باطن خود میکنند که
بوسیله سخنان اینها قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیش و دولتخواه نشود اما این طایفه ظاهر آرای خراب
باطن اوقات خود دریافته برای فایده خود بحرب زبانی قصد دولتخواهان مینمایند و این طبقه علیه
احیانا بواسطه افزونی مشاغل از ان عهد غافل شده بگفت و کوی این بدنهادان بر دولتخواهان بدگمان
شده در انهدام اساس دولت خود می کوشند و بالجمله این بدنهاد بانذک فرصتی از کمال غلط نمایی
در خاطر سلیم خان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخل پیدا کرده چون بهانه عمر سلیم خان پر شد
نوبت ریاست تبه کاران هندوستان بمبارزخان مذکور که پسر عم سلیم خان بود قرار گرفت این
مرد را بیخبر از کار جهان یافته همه کارخانه حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید و از مبارزخان

که در افواه والسنه که بعدلی اشتهار دارد وجز نامی نماند نصب و عزل داد و ستد از پیش خود گرفت
و از دو در بینها که داشت خزاین شیرخان و سلیم خان و فیلخانه انها را بدست آورد و در پراکنده ساختن
اندوختهای آنها بی محابا دست دراز کرد زربندهای پست فطرت معامله نافهم او را پرستش نموده در
رواج کار او سعی میکردند روزی چند بخطاب پست رای سر نخوت برافراخت و لختی اسم راجگی بر خود
بسته بهنامی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهی مغزی و کوته حوصلگی بزرگان بر خود بست و از دور اندیشی نام
سلطنت بر عدلی ابقا نموده با مخالفان او محاربات عظیم کرد و از جرات و جسارتی که داشت فیروز جنگ
آمد و کارنامهای شگرف در مراسم پیکار ازو بظهور پیوست و شجاعت و کار سر کردن زبان زد مردم شد
تا آنکه رفته رفته کار او بجایی کشید که روی جرات و جلادت بجانب موکب عالی حضرت شاهنشاهی آورد و چون
ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادان است عیار این قلب گرفته آمد و با نوار عدل جهان
افروز ظلمت وجود او فرو نشست چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و چون از نیرنگی احوال
خسران مآل هیمو گفته آمد اکنون بشرح تتمه احوال هندی پردازد که چون مهمات خلق بمبارزخان قرار یافت
کار هندوستان از آنچه بود دمبتر مختل شد الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب کار سلیقه موافق
داشتند حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را بدرود کردند اگر این دو کس از ملازمان عتبه علیه
اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلی به پدر مفوض میشد و اهتمام سرحد به پسر او نامزد می
بود هر اینه مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیله خدمات شایسته زندگانی که بزرگان دانش انرا حیات
شمارند یافتندی الحاصل کارکنان را اینچنین کارفرما بایستی و ریاست عامه که اینچنین حرام نمکی بدست
آید و دانایان کارشناس سپس جهان را بمناسب کمتر از مردن دانسته جهان نفرین نثار مینمایند و بالجمله
سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارزخان الحذان ظهور کرد که کس مکنا و احمد خان سور برنه سلیم خان
که ریاست پنجاب باهتمام او بود مدعی فرمان روایی شد و خویشتن را اسکندر نام نهاد و محمد خان که قرابت
قریب بشیرخان داشت و حاکم بنگاله بود سر بریاست عامه برافراخت و ابراهیم خان سور را هم نسبت
قرابت ایالت هندوستان در تلاش شد و شجاعت خان که بسجاول خان در السنه عوام اشتهار داشت
در مالوه سر خودسری بلند کرد و او باش افاغنه با هم افتاده در شورش و آشوب گشادند سکندر با لشکر پنجاب
و سایر او باشان فراهم آمده قصد دار الخلافه آگره کرد و مبارزخان و ابراهیم نیز بهمین اراده برآمدند آخر





بروباه بازی هیمو مبارزخان شرق رویه شتافت و پدر او غازیخان سور که بر ولایت بیانه تسلط داشت
بقلعه رفته متحصن شد و کار سکندر بصورت بلند شد و از سند تا دریای گنگ تصرف او در آمد و لشکر
فراوان فراهم آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد
نماید درین هنگام که طنطنه توجه رایات جهان گشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان
بلند آوازه شد تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعیین نموده و محمد خان حاکم بنگاله
قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت تا مبارزخان و هیمو در حدود چپرکهته بعد از چندین
سرگذشت محاربه عظیم روی داد و قضا را محمد خان در گذشت و خزاین شیرخان و سلیم خان بدست هیمو افتاد
او در متمتعات جسمانی و مستلذات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاهر بالا گرفت و در میان او را
با ابراهیم مذکور و سایر ارباب خلافت محاربات روی داد و همه جا غالب آمد با وجود آنکه سواری اسپ
نمیدانست و همواره او را بر صندوق فیل سوار کرده می بردند بوسیله جرات و جسارتی که داشت زرهای
مفت بدست افتاده در بی تحاشی صرف میکرد و کارهای شگرف در اندیشه اهل روزگار نگذرد پیش میبرد
چون در حوالی آگره اسکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد خضرخان ولد محمد خان بجای
پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست و خود را سلطان جلال الدین ملقب بی معنی ساخته در انتظام بنگاله
همت گماشت و مبارزخان و هیمو قصد بنگاله داشته شطری از اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند
و تفاصیل این سوانح که گرای گفتن نکند در نهان خانه اهمال گذاشته بمقصود اصلی میرود و یورش جهانگشای
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح این بار دولت روز افزون حضرت شاهنشاهی بر مستبصران
بدایع آثار و مستمعان جلایل اخبار پوشیده نماند که چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب
ان مرز گرامی کم اندکی بر مزوایا گذارش یافت مگر بمسمع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید
یورش هندوستان که در مکامن ضمیر دوربین تصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع
محذرات سرادق عصمت را در دار الملک کابل بحمایت ایزدی سپرده و شاه ولی بکاول بیگی را اتکه میرزا محمد
حکیم ساخته در خدمت گذاشتند و خدمات حضرات و مهمات صوبه کابل برای زر منعم خان تفویض نموده
در اواسط ذی حجه نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر که حرکات افلاک بان افتخار
نمایند و نظرات کواکب بدان مباهات کند عنان عزیمت والا بصوب ممالک هندوستان

معطوف فرمودند ان نور پرور دایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را که عمر عنصری ان حضرت دران
هنگام سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود و عقل کامل ان بزرگ کوشش از احاطه احصا افزون
مقدمه چنین فتوحات صوری و معنوی ساخته با دهبای اقبال الجولان دراوردند و در روز توجه عالی بدیوان
لسان الغیب تبرک و تفاءل جستند چون امری عظیم از پرده غیب و جلباب خفا جلوه ظهور مینماید منادیان
بشارت از انفس و افاق بهزار زبان بلند آوازه میگردند از ان جمله این شاه بیت قدسی عبارت بر صفحه
اولی که سرنوشت پیشانی دولت تواند شد عنوانی منشور فتح نمود نظم دولت از مرغ همایون طلب و
سایه او ، زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود ، اگر چه خردمندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت
ترجمان را بر دولت و نصرت حضرت جهانبانی بشارتی شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت
شدند اما دوربینان بارگاه دانش فحوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژده سلطنت عظمی
حضرت شاهنشاهی دریافته بر در انتظار طیران علو این طایر قدسی اقامت فرمودند و حضرت
جهانبانی اعتصام بعروة الوثقی عنایت الهی و استمساک بحبل المتین بشارت اسمانی نموده باندکی
از مردم سه هزار نکشند بمعاضدت بسیاری از جنود غیبی که در شمار محاسبان عقول نگنجد نهضت
فرمودند بیرامخان بجهت استحکام بعضی از مهمات پادشاهی و سامان یراق خود رخصت یافته بدار
الاقبال کابل ماند و حضرت جهانبانی از جلال اباد با من عیش و عشرت بحاله سوار شده از اب
گذشتند و سلخ محرم سال نهصد و شصت و دو عرصه بکرام مضرب خیام اقبال شد اسکندر خان اوزبک
که خدمات پسندیده کرده بود مورد جلایل عنایات گشت و دران روز بمنصب خانی امتیاز یافت
و پنجم صفر این سال دریای سند که به نیلاب مشهورست مسقط رایات نصرت شد و سه روز درین منزل خاطر
گشا مقام بود و درین مرحله عشرت ارای بیرامخان از کابل آمده سعادت بساط بوسی دریافت و در همان
روز مبشران نوید دولت آوردند تا تارخان کاسی که با لشکری گران بحراست قلعه رهتاس متعین بود
با وجود استعداد قلعه داری و استحکام قلعه بمجرد شنیدن طنطنه ارتفاع رایات نصرت بحدود سند
پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است و ان حضرت نظر نیکو خدمتهای قدیم و جدید بسلطان
ادم ککهر منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند از انجا که طالع بلند نداشت
عذر زمین دارانه آورده عرضه داشت که با سکندر عهدی شده است و پسر را با لشکری تمام همراه خود





برده اگر من دولت زمین بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم پسر مرا بیم هلاکت است اولیاء
دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب ان مینماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اول فکر او کرده
پیشتر نهضت فرمایند که خودسری چنین را در میان گذاشته پیش رفتن از دوراندیشی دور است انحضرت
که معدن مروت و فتوت بودند فرمودند که از قدیم باز سلسله جنبان عقیدت و اطاعت بوده است
و مجددا خدمتی شایسته چنانچه سابقا گذارش یافت بظهور آورده درینوقت تنبیه او لایق دولت
روزافزون نمیدانم خصوصا که در ملایمت و معذرت میزند چون مواکب عالی سطوت تمام
دریای سند را عبور فرمود افغانان که در حدود رهتاس جمع شده بودند پریشان شده هر کدام
خود را بناحیتی کشیدند و موکب عالی بقاید اقبال متوجه پیش شد هر روز جای دلگشا و سرزمینی
نشاط بخش منزل می آمد و بلاد و قریات در ظل عدالت درامده لذات ارامش و مسرت اسایش
درمی یافت و چون سخن باینجا رسید مناسب از سوانح اسامی بعضی همراهان رکاب نصرت اعتصام
بقرب منزلت و علو رتبت اتصاف داشتند نوشته میشود بیرامخان شاه ابوالمعالی
خضر خواجه خان تردی بیگ سکندر خان خضر خان هزاره عبدالله خان ازبک میرزا عبدالله
مصاحب بیگ علیقلیخان سیستانی محمدقلیخان برلاس خواجه معظم علیخان اندرابی
حیدر محمد اخته بیگی بابوس بیگ اسمعیل بیگ دولدی میرزا حسن خان میرزا نجات
محمدخان جلایر سلطان حسین خان قوندوق سلطان محمدقلی دیوانه ملک شاه قلی ناریجی تولک
خان کاکر علیخان باقی بیگ مانش بیگی لعلخان بدخشی بیگ محمد اخته بیگی خواجه پادشاه
مریض کیچک خواجه خواجه عبدالباری خواجه عبدالله میرمعین میرغنی شاه فخرالدین میرمحسن
داعی خواجه حسین مروی میرعبدالحی میرعبدالله قانونی خنجر بیگ عارف بیگ خواجه عبدالصمد
میرسید علی مولانا عبدالقادر ملا الیاس اردبیلی شیخ ابوالقاسم جرجانی مولانا عبدالباقی
افضلخان میر بخشی خواجه عبدالمجید دیوان اشرف خان میرمنشی قاسم مخلص خواجه عطاءالله
دیوان بیوتات خواجه ابوالقاسم شهاب الدین احمدخان معین خان فرنخودی خواجه امین الدین
محمود ملک مختار و چون موکب جهان آرای بحدود قصبه سعادت پور نگلانور رسید شهاب
الدین احمدخان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند که روس منابر و وجوه دنانیر را بنام

والا فروغ بخشند و متوطنان این شهر را از آشوب فتنه و فساد منشور نجات جاودانی کرامت نماید
و بیرام خان و تردی بیک خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیک و جمعی کثیر را
بر سر نصیب خان و بیج بهیه که در قصبه هریانه اقامت داشت رخصت فرمودند و خود بتایید اقبال متوجه
لاهور شدند و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل
و موهبت عظیم برگشودند و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهی شرف اختصاص یافتند
دویم ربیع الثانی این سال بلده فاخره لاهور که در معنی سواد اعظم هندوستان است بقدوم اقدس
پادشاهی فروغ آسمانی یافت و طبقات انام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافت
بمقصد خود که عمری بر شاهراه امید ان داشتند رسیدند و در اواخر این ماه خبر آمد که شهباز خان نام
نام افغانی جمعی انبوه از افغانان بخود متفق ساخته در دیبالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد حضرت
جهانبانی شاه ابوالمعالی و علی قلی خان شیبانی و علیقلیخان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر
از یکههای کارطلب بان صوب فرستادند لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکه محاربه را گرم
ساخت و از طرفین بهادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند و کار بر سیدزاده ابوالمعالی
که بدمستی دنیا و غرور حسن سبقت را داشت تنگ شده بود که علی قلیخان و یکههای صفشکن تکیه بر اقبال
روزافزون نموده در دلاوری و جان افشانی کارنامهای بتقدیم رسانیدند و گروه متغلبه را شکست
داده بسیاری را از آن جمع ادبار بخاک نیستی برابر ساختند و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت
نموده کامیاب آفرین شدند سامان سخن این میخواهد که مقصود را از اینجا گذاشته مجملی
احوال نصرت قرین عساکر اقبال که بتاشلیق بیرام خان تعین یافته بود نوشته قلم وقایع نگار گردد
بر متفحصان سوانح دقتر مخفی نماند که چون بیرام خان نزدیک پرگنه هریانه رسید نصیب خان افغان
اندک جنگی در خور حوصله خود کرده فرار اختیار نمود و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران
نبرد افتاد و عیال آنها بتمام گرفتار شد بیرام خان بواسطه نذری که حضرت جهانبانی شنیده بود که
چون بتایید الهی فتح هندوستان میسر گردد بند واقع نشود و بندهای خدا از رد در قید اسیری مردم
در نیایند خود سوار شده عیال افغان را بتمام جمع کرده مصحوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد
و از حصول اینچنین فتحی که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود و تحف و هدایا از فیلان نامی و سایر

نفایس



نفایس غنایم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت جهانبانی فرستاد و شکرانه
این نعمت کوار بجای آورده از آنجا روانه پیش شد چون بنواحی جلندر رسید افغانان گریختن
صلاح وقت خود دانستند و بواسطه منازعتی که در میان لشکر نصرت پیوند پدید آمد اسباب
و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر بردند و اندکی از آن سرگذشت آنست که تردی بیک خان
میخواست پیشتر رفته با فغانان گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح در آن ندیده رخصت نمیداد
تردی بیکخان بجهت این معنی بالتوخان آمده پیغام گذاری نموده خواجه معظم سلطان درشت پیش
آمده دشنامی چند داد بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیری انداخت که بدست
بالتوخان رسید چون این خبر بمسامع علیه پیوست منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را
حواله بتقدیر افضلخان نمودند و رفته شرایف کلمات و نصایح هوش افزای پادشاهی را بامرا رسانید
و انجمن صلح و صلاح فراهم آورد و بیرام خان در جلندر طرح اقامت انداخت و هر کدام را بر گنهای نواحی
جدا ساخته جابجا تعیین نمود و سکندر خان چون جنگ اول در موضع ماچواره و فتح اول در دیار هندوستان
بماچواره نامزد گشت از آنجا تا بو خیال کرده پیشتر روانه شد و سهرند را بتصرف خود در آورد و اموال
و اسباب فراوان بدست او افتاد و درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان
و جمعی کثیر از لشکر افغانان از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سهرند بودن را صلاح حال ندانسته
بجلندر آمد بیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال نکرده بر اشفت ما ستی پای ثبات و مردانگی را
محکم ساخته در حراست سهرند اهتمام مینمود ما را خبر میکرد و بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام اعتصام
بفتراک اقبال پیوند پادشاهی نموده از جلندر پیشتر روان شدند چون بحدود ماچواره اتفاق نزول
افتاد تردی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند چون موسم باران نزدیک رسید
لایق دولت آنست که زمانرا استحکام داده توقف نمائیم چون شدت باران سپری شود و هوا رو باعتدال
نهد از آب بگذریم بیرام خان و جمعی از دوربینان عرصه اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده
از ینجانب گفتند آخر بسعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشابوری و ولی بیک و حیدر قلی بیک شاملو بیرام خان
از آب عبور نمود تردی بیکخان و سایر امرا ناگزیر از آب گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد قول
بشجاعت و اخلاص بیرام خان اساس یافت و سرداری برانغار بخضر خان هزاره مقرر شد و بزرگی

جو انغار بتردی بکخان قرار گرفت و سکندر خان با جمعی از تیر دستان جان نثار بهراولی معین شد از انجا که نیت
شهریار جهان بر آیین عدالت و سایر مرضیات الهی مقصور بود کار منتسبان درگاه والا روز بروز در فتح و
نصرت افزونی گرفت افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن از آب شنیده با لشکری فراوان از راه
مسارعت رسیده آمدند و نزدیک شام فریقین بهم پیوستند و داد مردانگی دادند جنگ عظیم قایم شد
دانشمندهای دوربین لشکر فتح نزدیک بحری جای جنگ را انجو قرار داده پای ثبات استحکام کرده
بودند و همه بهتهای کارگشا درین نبرد مرد آزما کارپردازیها کردند تا انکه شب درآمد بهادران رستم
حمله شور از اطراف تیر میزدند و از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد این بود که دران نواحی دیهی واقع
بود و بغایت بزرگ از مشعل تائید ایزدی آتش دران ده که خانهایش از خس و خاشاک بود افتاد و در
معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و بتحقیق پیوست که این تائید الهی بوسیله سعی
اهل خلاف شده و سرکاه لمعه اقبال درخشید الجه اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آوردند سرمایه
زیان آن گروه گرد والقصه ازین روشنایی که طلیعه نصرت بود دلاوران نصرت پیشه بر احوال
مخالفان وقوف یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جان ستان بودند و مخالفان از حال
عساکر فیروزی مند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند تا انکه قریب سه پاس از شب گذشته
بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد و فتح عظیم روی نمود و فیل
و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد نفایس غنایم با عرایض اخلاص روانه درگاه والا
نموده روز دیگر متوجه پیش شدند بو بفتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند و علی قلی شیبانی
را که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی پیشتر فرستادند و از عجایب انکه چون خبر رسیدن تاتار خان
با لشکر گران و استعداد تمام بحدود ماچیواره بمسامع جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند
که مسافت بسیار است تا رسیدن ما دران لشکر هرچه اراده ازلی رفته باشد ظهور می آید پس همان
بهتر که پناه بعتبه کبریا برده بدریوزه فتح و نصرت از عطاخانه الهی امداد فرماییم در همان هنگام
دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان موکب عالی مسئلت فرمودند چند روز ازین واقعه نگذشته بود
که فتحنامه رسید و غنایم فراوان بدرگاه آوردند چون احصار رفت روز دعا همان روز فتح بود
سجدات شکر فتاح غیبی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند چون سکندر بر سرگذشت

اکاه



اگاه شد با هشتاد هزار سوار با ستعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرم خان از وفور عقل و شجاعت
در سهرند ثبات پای ورزیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانید و عرایض متوالی
بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانه آفاق از عارضه
قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را که همواره فتح و اقبال
در رکاب دولت اوست تعیین فرمودند هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور
نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آن حضرت بدولت و اقبال هم از جهت
صعوبت جدایی و هم از روی احتیاط بمعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند و برای صواب
اندیشی که انتظام بخش زمان و زمین بود مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیک
فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزانه داران صوبه باشند و شب هشتم رجب
سال مذکور بود که سواد عرصه سهرند بموکب پادشاهی نور پذیر شد و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت
افتخار یافته کوس شادمانی زدند پانزده روز امرای شجاعت آیین در مقابله چنین لشکر گران نشسته
قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد و در باغی که نزدیک شهر بود سراپرده اقبال
زدند و آداب نبرد بوجهی که سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند یکی بنام
گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگری بنام والای حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر
شد و دیگر را بشاه ابوالمعالی و دیگری را به بیرم خان معین ساختند و هرکدام از صفوف لشکر اقبال
بو بند مگر اجتهاد میان جان بسته مساعی جمیله بجای می آوردند و بهادران جان نثار جان فشانیها
می نمودند و همواره از طرفین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت واپسین می کشیدند و از جانبین
از راه مردی و مردمی معمول شده بود که فداییان جان سپار را با احترام و تعظیم بمردم ایشان
برده می سپردند کوته بینان اسباب بین کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای
ناصواب خدوکه دلهای می شدند و دوربینان مسبب الاسباب نقش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای
دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پای خلایق می گشتند علی الخصوص
ذات مقدس حضرت جهانبانی که جهان تمکین و اطمینان بودند هرکدام را بطرز مناسب دل
میدادند و جان می بخشیدند ظهور کرامت غریب و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی در [illegible] اقبال

چون هرچند حضرت شاهنشاهی صورت حسن را نقاب خود دانسته در پرده آرای می بودند اما از جهان
آرا چون میخواهد که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد بی اختیار امور بدیعه که هر یک شاهدیست
عدل بر علو استعداد و سمو فطرت بعالم ظهور می شتابد و از جمله خوارق عادات که در ان ایام از
حضرت شاهنشاهی که باطن فیض مواطنش مظهر اسرار الهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار
نامتناهیست بظهور آمد انست که ان حضرت بر بالای بامی از شهر بر امده نظر اقلیم کشای خود را بر لشکر
مخالف شوکت انداخته تماشا میفرمودند لشکری با ان عظمت که شکست ان در اندیشه کس نگذرد فرمودند
که در چند مدت این مردم ما تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بساط عزت که بدور بینی و پیش بینی
امتیاز داشتند بارها از ان نور پرورد الهی خوارق عادات و بدایع کرامات مشاهده کرده
بودند ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی کشادند اری امثال این امور
بر عادت پرستان عالم صورت بعید مینماید اما حق پرستان معنی بین که سواد پیشانی روزگار روشن
دارند این معنی و صد مثل ان از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند و درین ایام خواجه عنبر ناظر که
از خدمتگاران قدیم بود از کابل امده استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانبانی این دولتمند را
در خدمت ان نور پرورد ایزدی سپرده بودند پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان
بموقف عرض میرسانید و اهل هند را پیش ان یگانه روزگار ارایش میداد چون طالع اهل هند درجه
قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد و اول بار که ان
حضرت را بشکار چیته میل شد و چیته شکاری در نظر اقدس در امد انجا بود که دلی بیک پدر خان جهان
چیته که در جنگ ماچیواره از افغان بدست اورده بود باز نام داشت پیشکش ان شیر شکار
صیدگاه اقبال کرد و دور بینان کاردان که نزدیک بساط عزت بودند ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات
بی اندازه پی بردند و نگاهبان ان چیته فرخنده نام شخصی بود که از میمنت قدم و فرط اخلاص بخطاب
فتح خان نامور شد و امروز که این شکرفنامه والا نگارش اخلاص شمامه ذره هواخواه ابو الفضل رقم پذیر
میگردد فتح خان در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد و ان
حضرت که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غرمی پوشیدند و جمال شوکت را در نقابهای
گوناگون مخفی میساختند از توجه ان جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند اما لوامع خورشیدی





دشنام منکی را در حجاب نتوان داشت ان روز که بخت مرا بدانش اموزی و دولتمندی کشید و بسعادت
ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیده الهی میساخت چه سجده های شکر بجای آوردم و ازین دولت
ملازمت چه کامیابیها داشتم تا بمراتب صوری و معنوی سربلند گشتم و خلوت سرای اقدس دل را از خواهش فضول
پاک ساختم اکنون که نوبت شکرگذاری رسید و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر
بجای آورده باشم و هم چراغ پیش در راه تاریک روان نهاده باید بی تکلف ازین که در خدمتم
و معامله داد و ستد در میان است ازرده ام کاشکی اشنای صوری نبودمی و در سلک ملازمان ظاهر
منسلک نگشتمی تا هرچه گفتمی و نوشتمی ظاهر بینان کور باطن اکثر را از گروه خوش امد گویان نپنداشتندی
و از محرومی صوری ظاهری من جهانیان بی مقصود برده کامروا گشتندی سبحان الله سپاس نامهای
باستانی که در باب اداب یکی ده عشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند بلکه لیسا مردم باشند
که جز ظاهر ارا اراسته چیزی نداشته باشند رقم پذیرفته است جهانیان معامله فهم بواسطه انکه در میان
داد و ستدی نیست مدح نامهای مذکور را قسم خوش امد ندانسته اظهار حق می فهمند و امروز که حال
پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلم میرود من بی پرده مزاج زمانه را نا فهمیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید
اما چون نظر من اول بر ان افتاد که اندکی از بسیار را از شکر لازم بجای ارم ازین بار مردم ازار ازرده خاطر
نیستم و چرا باشم و حال انکه به نیت درست خود کام روا شده مشعله دار شکر گرم روان گشته ام
و جمعی کثیر پیرای حق شده شاه راه صدق پیش گرفته اند اکنون ازین ماجرای که اخر سخن نیست
باز امده بسر سخن که بودم میروم مجملا قریب چهل روز که حضرت جهانبانی کارفرمای محاربه راجنانچه اینی
اقبال باشد بقدم رسانیدند و لوازم اهتمام بجای آورده بارایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را
اعتضادی بخشیدند تا انکه بتاریخ جنگ سهرند با سکندر خان افغان دوم شهر شعبان سال مذکور
که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود خواجه معظم و اتکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند و
ازان طرف کالا پهار برادر سکندر بر امده محاربه بجای آورد هرچند دران روز مقرر نبود که جنگ
بزرگ سرانجام یابد اما چون امری از پرده تقدیر بظهور امدنی بود رفته رفته نایره نبرد اشتعال افروز
و اتش پیکار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف در امده بعد از شرایط حزم مردانه ایستادند و بعضی
مصاف دلخواه نشست مثنوی چو کوه آهنین از جای جنبید زمین گفتی ز سرتا پای جنبید دو لشکر

رو برو خنجر کشیدند جناح و قلب را صف برکشیدند تراک تیر و چاکاچاک شمشیر دریده مغز پیل و
زهرهٔ شیر و بیمن اقبال بداتصال حضرت شاهنشاهی فتحی عظیم روی داد و اولجای فراوان بدست
اولیای دولت درآمد و جمعی کثیر از مخالفان در بیغولهٔ نیستی شتافتند سکندر با جمعی خود را بدامن کوه
بنجاب کشید یکی از دلاوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید سکندر چون دید
که شخصی قصد او دارد برگشت هر چند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود
دور ساخته خود را از مهلکه جان بیرون برد آری کار بدستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد و
حضرت جهانبانی در عین کامیابی دنیا که بادهٔ مردافکن است هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند
و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد فرمان
برداری سلطان خرد کار بر مراد میسازد اول نیت درست بهم میرسد تا نیکو کوشش در کار
درین حال او میشود تا لشکر با وجود ظهور کارهای شایسته نسبت از آنجو در وا نمیدارد و کارگر را جز
دادار دادگر نمی شناسد خلاصهٔ مقال آنکه آن حضرت برای تعظیم نیازمندی ارباب صورت و احراز
مراتب سپاسداری بر شکر معنوی اکتفا نفرموده بسپاس ظاهری پرداخته سجدات نیاز ایزدی بجا
آوردند اگر چه درین مراتب گذشته که فتح هندوستان فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کار
نامه بود چنانچه سابقا سمت گذارش یافت اما هوشمند لبیب داند که مثل این نادره کارنمونی الواقع ازین
گونه فتح که با اندک کسی با چنین غنیمی بخشش بود والا از درگاه کبریای آلهی که چنان در زمان باستانی
کمتر نشان داده اند مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد از بیخه که باعث هلاکت گروهی
انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود از مقدمات اولیای دولت توان دریافت و از آیات ادبار
ارباب خلاف توان دانست اما از آن جهت که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن
خود را از مهلکه نجات توانستند داد از قسم اهمال و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد و چون تائید
ایزدی اینچنین موهبتی کبری بظهور آمد آن حضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان
جانسپار و خدمت هر کدام از فدایان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از حرف
ریزه خدمت فروشان سخن در میان آورد که این فتحنامه بنام که نوشته شود هر کدام مبلغ دریافت
خود را بموقف عرض مقدس رسانند شاه ابوالمعالی که سرمست بادهٔ غفلت بود از بی فکری ارادهٔ آن

کرد



کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود و بیرا امتحان که در آمدن هندوستان را تبع خود میدانست و
تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و
استیصال مخالفان اهتمام میکرد خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد
و دوربینان کارآگاه معنی که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرور دالهی میدانستند
گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشای سخن وران میکردند و معامله فهمان انصاف گزین
این فتح بزرگ را که در روز نوبت منسوبان این نور حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید نیز از سخن سرای
مردم حیرت افزا بودند تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور
این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معنون فرموده مسرت پیرای خاطر مخلصان دور
و نزدیک شدند و از وقایع عجیبه که دران ایام سعادت فرجام سانح شد گرفتن خواجه معظم است
و مجملی از آن سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه آمد که از کوته اندیشی و تباه خردی بسکندر سخنان
نالایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود آن حضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف
آن فرمود چون روی انکار نداشت در جواب گفت من بالای دولتخواهی بادشاهی اندیشیده بودم و
بقصد امتحان کردم که این نوشتها بنظر اقدس در آید تا من بیشتر التفات مبذول داشته مرا سر
براه خدمت شایسته گردانند حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی سپردند بعد از سامان
و سر انجام مهمات سهرند از راه سامانه بدار السلطنه دهلی متوجه شدند و چون رایات نصرت
بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلیخان برلاس و اسمعیل بیک
دولدی و مصاحب بیک و ابراهیم خان اوزبک جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند که اگر سکندر از
کوهستان برآمده در میان ولایت دست اندازی کند تدارک آن توجه لایق نموده بسر انجام
مهمات صوبه پنجاب بمشار الیه تفویض یافت و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف
رسید که روزی چند بران سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضداشت سکندر خان اوزبک
رسید که بتوفیق سبحانی بدار السلطنه دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند
مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد باستماع
این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم گده که بجهت شمالی

دارالملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر
اورنگ خلافت شد و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی بنور پرورد اقبال فروغ
باصره خلافت نیله گاوی را شمشیر زده شکار فرمودند چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد و اصحاب
دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدا این
سفر مبارک تا رسیدن به دهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات
روحانی استفتاح مینمودند امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو
پاره را خشک کرده نگاه دارند که چون بعد از رمضان حیوانی میل فرمائیم اول ازین گوشت تناول
خواهیم فرمود و سجدهای شکر بجای آوردند و جمیع ملازمان عتبه خلافت بمناصب عالی و جاگیرها
عالی لایق شرف افتخار یافتند سرکار حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد
و تفاول گیران کارآگاه این انحصار حوادث روزگار دانسته مجدد ابد دولت روز افزون
آنحضرت فال گرفتند بیرام خان را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد تردی بیک
خان را میوات فرستادند و سکندر خان را باگره و علی قلی را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را
بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافه اگره واقعست تعیین فرمودند بیامن قدوم پادشاهی
و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت و طبقات
عالمیان و طوایف خلایق کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت در قلعه دهلی بوده پیوسته بمرضیات
الهی بسر می بردند گلشن سلطنت را آبیاری داده و دهن آب میدادند و همواره فرمان برداری خلایق
و کامروایی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته سرآرای خلافت بودند و از سوانحی که دران ایام
موجب مزید سرور باطن اقدس شد آمدن شاه ولی اتکه بود از دار الاقبال کابل که خبر سلامتی
مخدرات سرادق عصمت آورد و خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت و مژده مسرت بخش
رسانید که از حرم مطهره ماه جوجک بیگم ایزد دهش بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است آنحضرت
ازین بشارت دلگشا و ازین نوید روح افزا شکر ایزدی بجای آوردند و جشن شادمانی ترتیب داده
نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه ولی را بمژدگانی
این عطیه غیبی خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند و بمزید توجه و التفات

سعادت



سعادت اختصاص دادند از وقایعی که دران ایام روی داد آمدن رستم خان بود که در سلک امرای
معتبر افغانان انتظام داشت و مجملی ازین قصه آنست که چون اتکه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت
متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم در دو کروهی حصار
نزول سعادت نمودند رستم خان و تاتار خان و احمد خان و پیر محمد رشکی و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان
و آدم خان قیام خانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصه پیکار را آراستند با وجود آنکه افغانان
قریب دو هزار کس بودند و با اولیای دولت قریب چهار صد کس جنگ عظیم در پیوست و بتائید الهی
فتح روی داد تا هفتاد کس از مخالفان در میدان بقتل رسید و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد
و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصره آن پرداختند چون کار بر او دشوار شد قول طلبیده دید
و رستم خان را با نام برده تا قریب هفتصد کس مصحوب میر لطیف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند
و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد و بعد از چندگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت
که او را جاگیر مناسب نمایند اما بشرط آنکه فرزندان خود را در بکرام نگاه دارد تا هم مسلک رحمت
مسلوک شده باشد و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته آن ساده مرد کوته اندیش ازین شرط دولت
که سرمایه استحکام سلسله عبودیت بود ابا نموده در مقام گریختن شد چون خاطر مقدس
پادشاهی پرنوازش او را مقید ساخته به بیک محمد ایشک آقاسی سپردند و از وقایعی که دران نزدیکی
بظهور آمد قصه قنبر دیوانه است و اندکی از گفت و گوی بسیار او آنست که او از آحاد الناس بلکه از
مجاهیل اردوی اقبال بود وقتی که رایات نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرمود این قنبر
جمعی از اوباش گرد خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد و پیوسته غنایم بدست
آوردی و بمردم دادی و از روی گربزی پیوسته عرایض نیاز بدرگاه نوشتی و از نواحی سهرند تاخته تاخته
سنبل را در تصرف در آورد و خود در سنبل نشست پسر خوانده خود را که عارف الله نام نهاده بود
به بداون فرستاد دران حدود رای حسین جلوانی که از اعاظم امرای افغانان بود بی جنگ ویران شد
و قنبر از آنجا خود را بکانت و گوله رسانده آن نواحی را نهب و غارت کرد و دران حدود بارکن خان که از
روسای افغانان بود جنگ بی تورکانه کرده شکست یافت و از آنجا به بداون آمد هرچند که این
دیوانه غافل پیوسته عرایض فرستادی و اظهار بندگی و نیکوخدمتی کردی اما فعل او با قول او موافقی

پا از اندازه کلیم دراز کردم مردم را از خود منصب خانی و سلطانی دادی علم و نقاره بخشیدی
تنها مستی دنیا نداشت سودای جنون نیز ضمیمه حالت او بود و بارها از دیوانگی با دیوانه ساختگی و ابله
طاری خانه خود را بتاراج داده بود و همواره از و حرکات نامنتظم که شرکت مجانین داشته باشد
بظهور آمدی چون مکرر این معنی بمسامع عز و جلال رسید فرمان قضا جریان بعلی قلیخان شیبانی صادر
شد که او را بدرگاه معلی فرستد و اگر سر از اطاعت بپیچد تنبیه نماید و همین اثنا که دیوانه از کرخان شکست
یافته به بداون آمده بود علیقلیخان از مهمات میرت فارغ شده بسنبل رفت و بعد از فراغ مهمات
آنجایی ببداون آمد هر چند علی قلی خان کس بطلب او فرستاد منزل او نرفت و گفت چنانچه تو بنده
پادشاهی من هم از غاشیه داران این موکبم و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام آخر الامر علیقلیخان
بجنگ آمد چون او در آن نزدیکی شکست یافته بود در قلعه بداون متحصن شد و عرضه داشت
بدرگاه معلی فرستاد چون احوال او بعرض مقدس رسید ایشان حضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را
مستمال عنایت پادشاهی ساخته باستان بوس سرافراز سازد پیشتر از آنکه قاسم به بداون آمده اون
مژده نجات رساند علیقلیخان او را کشته بود و مجملی از آن سرگذشت آنکه چون قلعه را قبر مستحکم کرد
و محاصره امتداد یافت و کاری نمیکشود علی قلیخان و محمدی بیک ترکمان و ملا غیاث الدین را
پیش او فرستاد و این فرستادها را مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را بنهانی با خود متفق ساخته
و بفریب و فسون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند علی قلیخان سر
او را بدرگاه معلی فرستادند وقوع این واقعه بر باطن عدالت مآثر پادشاهی گران آمد و فرمان عتاب
آمیز بعلی قلیخان صادر شد که چون اظهار مکرر امقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست
که این مرور را به بیند اگر از سواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده او را نوازش فرموده
تربیت عظیم فرماییم و از سوانحی که در بیولا بظهور آمد ناسپاسی میرزا سلیمان است و شرح این بطرز
اجمال آنست که چون رایات جهان کشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیک خان که اندراب
و اشکمش در جاگیر او بود بحکم عالی سعادت همراهی یافت و مقیم خان از جانب او برای انتظام جاگیر
ماند میرزا سلیمان فرصت غنیمت دانسته مقصد این محال که بجاگیر تردی بیک خان بود نمود و او را از
راه کر بزت در آمد که به ننگ پردازی مقیم خان را بجو دکشد چون این صورت نسبت میرزا بر ده آنم

برداشته بمحاصره اندراب قیام نمود مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته بر آمد و جنگ کنان
خود را از آن مهلکه بر آورده بکابل آمد و از واقعاتی که در آن ایام بدید آمد کشتن حیدر محمد خان
اخته بیگی بود غازیخان برادر ابراهیم را که سروری بیخار بود و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را
به بیانه فرستادند غازیخان که حاکم آنجا بود تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شد
و بعهود و ایمانی که از حیدر محمد ظهور یافت اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب
او دوخته نقض عهد نمود و بشمشیر بی اعتدالی او را بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی
رسید مستحسن خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون دور دست بود و اوایل در آمد هندوستان سیاست ظاهری
او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر بکم خواهد لست الحق تا سپری شدن او این جهان را همان طور که بر
زبان قضا ترجمان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد خان را که میر بیوتات بود بجهت
تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند و خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر
جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مرضیات آلهی میفرمودند نهضت رایات
جهانتاب حضرت شاهنشاهی بصوب هندوستان بموجب اعلیحضرت جهانبانی جنت آشیانی در این اثنا که خاطر جهان
کشای حضرت جهانبانی بداد و دهش نظام آرای ممالک هندوستان بود خبرهای ناخوش از شاه ابو المعالی
رسیدن گرفت که از باده ناگوار دنیا بدمستی کرده در آزار خلایق میکوشد و بر مسالک خلاف حکم
پادشاهی سلوک مینماید چون حضرت جهانبانی را با او توجهی خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع
انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان بینان فرود می آوردند تا آنکه خبر بر آمدن اسکندر از کوه
در اردوی معلی شیوع یافت و نیز یقین دانست که این سید زاده بدست فرحت خان حاکم لاهور رایی حکم
تغییر داده کس خود در آنجای او مقرر ساخته است و در خزینه پادشاهی دست اندازی میکند بخاطر اقدس
حضرت جهانبانی که آیینه صورتنمای ملک و ملکوت بود بالهام ربانی چنان مصمم شد که پنجاب که از اعظم صوبهای
هندوستانست بیمامن جراست و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رافت و عدالت آن نور پرور
اقبال رونق پذیرد و شاه ابو المعالی را اگر مصلحت باشد حصار و الکه وحمت شود و نیز چون در این نزدیکی
مخدرات سرادق عصمت را از کابل طلب میفرماییم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی بودن مناسب
دولت است هر چند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نماید لیکن بجهت مصالح ملکی و طبعی نام کوک

مذکور ساخته اوایل سال نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود که جلوس اورنگ هفت اقلیم را زیب و سلطنت
ابد پیوند بان افتخار نماید حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد الهی را باین سلطنت و شکوه اقبال تعیین فرمودند
و بیرام خان را الصوب اتالیق آنحضرت ساختند و معنی تربیت آن اعتضاد دولت بمیامن توجهات حضرت
شاهنشاهی حواله شد و جمعی کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکاب نصرت اعتصام آن حضرت
اختصاص گرفته رخصت یافتند چون موکب قدسی آن نور پرورده آلهی بسهرند رسید ملازمان عتبه
اقبال که در حصار فیروزه بودند سعادت ملازمت دریافته مسرت پیرای خاطر شدند و دران منزل
سعادت ورود استاد رسیتانی که بوسیله حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومیخان شرف
اختصاص یافته بود در فنون آتش بازی و بندوق اندازی قرینه نداشت دولت ملازمت حضرت
شاهنشاهی دریافت و آغاز بندوق اندازی آن حضرت ازینجا شد و در اندک فرصتی چنانچه در هر
فن در هر صنعت استاد کیفی اند استاد این فن بدیع نیز گشتند و کارنامهای غریب که دفترها متضمن
بیان آن نتواند شد درین روش چون سایر پیشها از آن مظهر کمالات بظهور آمد و از جامعیت
این ذات قدسی منش چگویم و چه نویسم که بی شایبه تکلف هر شخصی که در هر فن از فنون اقسام دانشوری
چه از حکمت پرور آن بالغ نظر و چه از صنایع پرداز آن صاحب هنر در امور کلی و چه در اشیای جزوی
که سالهای سال پیش اوستادان دانا ورزش آن روش کرده باشند و چون بشرف ملازمت
این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش کم کرده در مقام حیرت می آید
و بخاطر نمیگذرد که همانا اوقات آن حضرت بغیر این کار صرف نشده است و بارها میگوید که چنین مهارت
عظمی کسی را نتوانند بود و موهبتی است خداداد و از بدایع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک
مجلس سرمیفرمایند که برطبع جهان آرا دشوار نمی آید حکما و علما و فضلا و صنعت گران دیگر را که چو صلاها
میکنند که بغیر روش خود زمانی صحبت دارند این دریافت بلند و این حوصله فراخ در قوت بشری نگنجد
بلکه طاقت ملکی بر نتابد ایزد تعالی این گوهر والا را جهت انتظام عالمیان دیرگاه دارد
ذکر شمه احوال سعادت [illegible] جهانبانی [illegible] چون انتظام
مهمات پنجاب بنهضت مواکب جهان کشای حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافت حضرت جهانبانی
پیوسته در دار الملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکی اشتغال میفرمودند و در

تعمیر



تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر وجه عالی داشتند و مکرر میفرمودند که چند جای را پای
تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش می فرماییم دهلی و اگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج
و بعضی محال دیگر که صلاح افتد و هر جا لشکری بسرداری یکی از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت
گستر مقرر میسازیم که آن نواحی محتاج بکومک لشکر دیگر نباشد و زیاده از دوازده هزار سوار در
رکاب معلی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلهای مرصع از طلا و نقره میفرماییم که بسازند که در
بار عام شاهزادهای کامکار و مردمی که در بساط قرب بمزید عنایت سرافراز بموجب حکم عالی
نشسته شرف امتیاز یابند که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا که بدولت
سرای اخلاص نرسیده در بازار سوداگری در مانده سود و زیان شمرده اند حال تنها صید نشوند
تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزاید تسخیر دلهای این طبقه صورت نپذیرد و خاطر فیض مآثر آن حضرت
از مبادی احوال تا حال باختراع امور بدیعه و اظهار حقایق منیعه توجه داشتی از آن جمله در آن
وقت که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل و قندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را
جهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت
و مرغزار میکردند در اثنای راه مولانا روح الله را که بشرف آخوندی آن حضرت اختصاص داشت
مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو می اندازد که از سه کس که درین راه پیش آیند نامهای
ایشان فال گیریم و بنای اساس دولت بران نهیم مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا میتوان
کرد فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا میکند بعد از طی اندک مسافتی مردی در سن کهولت پیدا شد
چون از و پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری که بر دراز گوشی هیزم
بار کرده بطرفی میبرد پیش آمد چون اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری
گشت که اگر نام شخصی دیگر که پیش آید سعادت خواجه باشد از غرایب اتفاقات حسنه خواهد بود و کو
از افق سعادت طلوع خواهد کرد همانساعت مردی که گاوی چند میچرانید در نظر درآمد چون پرسیدند که
نام تو چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت از آن کرامت علیا در تعجب و تحیر
افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند
کامیاب دولت خواهد گردید و چون این مژده غیبی از قوت بفعل آمد و گلشن امید از جویبار معدلت سرسبز

وتازه گشت اساس انتظام مهام دین و دنیی بر مراد دولت و سعادت نهادند و جمیع ملازمان عتبه
اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را به سه قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافه
سپاهیان از اهل دولت گفتند چه پیداست که بی مساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال
میسر نیست و حکما و علما و صدور و سادات و مشایخ و قضات و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف
و اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که از کرم این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقه شریفه سبب استسعاد
بسعادت ابدیست و ارباب بیوتات و اصحاب حسن صورت و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند که این مراد
جمهور عالمیانست و همچنین بقسمت ایام هفته پرداخته یکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب
ساختند برین موجب که روز شنبه و پنجشنبه با اهل سعادت تعلق گرفت و در این دو روز توجه عالی
با ناظمان مناظم علم و عبادات متعلق شد و جهت اختصاص این دو روز با اهل سعادت آنکه شنبه
منسوبست بزحل و زحل مربی مشایخ و خاندانهای قدیمست و پنجشنبه متعلق بمشتری است و آن کوکب
علما و سایر طبقات اشرافست و روز یکشنبه و سه شنبه با اهل دولت و سرانجام مهام پادشاهی
و انتظام امور جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق به نیر
اعظم دارد که سلطنت و فرمان روایی از پرتو تربیت اوست و سه شنبه تعلق بمریخ دارد و مریخ مربی
سپاهیست و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گفتند و در آن دو روز بعضی از ندما و خواص و جمعی
دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص می شدند و نکته در خصوصیت این دو روز بعضی از ندما و خواص و جمعی
آنکه دوشنبه تعلق بقمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو را با امور بیوتات مناسبتی خاصست روز جمعه بر طبق
نام خویش جامع مراتب مذکور گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهی بهره ور می گشتند و از مخترعاتی که در
روزهای دیوان مخصوص بود یکی آنکه چون سریر خلافت مقر سلطنت میشد و آن حضرت سریر آرای فرمان
دهی گشته بزم دیوان می آراستند باواز نقاره طوایف مردم را آگاهی میبخشیدند و هرگاه از دیوان
برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلایق را آگاه میگردانیدند و در آن روز کیسه اقچیان چند دست
خلعت و خزانه چیان چند بدره زر نزدیک بارگاه می آوردند تا در بخشش و کامروایی خلق تاخیری
نرود و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر افکنده مسلح بنزدیک بارگاه می ایستادند دیگر از
جمله مخترعات آن حضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که کنایت است از سهم السعادت و سهم الدوله و سهم المراد

ساخته



ساخته شده بود که بهر یکی از ارکان دولت و عمر ان تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام
می پذیرفت مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک از آن سهام در تمشیت اموری که متعلق بآن سهم است بر
وجهی کوشش نماید که مستلزم رضای الهی و مستوجب دولتخواهی باشد منظور عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت
و پایدار ماند و هرگاه از شراب جاه بدمست شده جاده اعتدال گذارد و یا بواسطه غرضی نظر از دولتخواهی
بپوشیده همت بر جمع مال مقصور سازد تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صفحه حال او کشیده بجزای
لایق رسانیده آید و میر خواند میر مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من سهم السعادت
من حیث الاستقلال بعهده اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی تعلق گرفته بود و حل و عقد و قبض و بسط مهمات
سادات و مشایخ و علما و قضات و ارباب درس و علم و تحقیق استحقاق و ارباب عمایم و تنصیب متکفلان
امور دین و تعیین وظایف و سیورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود و سهم الدوله بعهده السلطنه
امیر هندو بیک تعلق داشت و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان
اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوض
باو بود و سهم مراد و امور بیوتات بامیر ویسی استقرار داشت و او چنانچه باید تمشیت مهمات بیوتات
و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت می پرداخت و از جمله مخترعات آن حضرت
تقسیم تیر است بدوازده قسم و هر کدام از طبقات انام را یکی از تیر معین ساخته و اندازه مراتب طوایف
خلایق بظهور آوردن بدین تفصیل تیر دوازدهم که موافق نهایت عیار طلاست مخصوص بر کشش اقبال
پادشاهی بود تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان زمره از سلاطین نژادان که ملازم عتبه دولت بودند تیر
دهم متعلق بسادات و مشایخ و علما تیر نهم متعلق بامرای عظام تیر هشتم بزمره از مقربان و الحکیان
صاحب منصب تیر هفتم را بسایر الحکیا تیر ششم متعلق بسر خیلان قبایل تیر پنجم بیکه جوانان بهادر
تیر چهارم بجو بلداران تیر سیم بجوانان جرگه تیر دوم بنام شاگرد پیشگان تیر اول بدربانان و
پاسبانان و امثال این مردم و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه
چهار بخش ساخته بودند آتشی و هوایی و آبی و خاکی و جهت تمشیت مهمات سرکار هر یک ازین چهار
وزیری مقرر فرموده بودند مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموری که افروختن آتش
را در آن دخل باشد سرکار آتشی میگفتند و بوزارت آن سرکار خواجه عمید الملک قرار یافته بود و مهمات

کرکیراق خانه و باورچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات اشترخانه و شترخانه را سرکار هوایی
می نامیدند و زمام اختیار ان سرکار بخواجه لطف الله داده بودند و سامان شربت خانه و توشکخانه
و جریان انهار و مهمانی که بآب منسوب باشد سرکار آبی میخواندند و بوزارت ان سرکار خواجه حسن تعیین
یافته بود و مهمات زراعت و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکی موسوم گردانیده
بودند و زارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیک منسوب بود و در هر یکی از سرکارهای مذکوره
یکی از امرا را دخل داده بودند مثلا امیر ناصر قلی میر سرکار ناری بود و همواره جامه سرخ می پوشیدی
و از جمله اختراعاتی که دران زمان ترتیب یافته یکی ان بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ
در میان اب چون مرتب ساخته و در هر یکی ازان کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه در غایت
خوبی مرتفع گردانیدند و ان کشتیهارا بنوعی بیکدگر وصل کردند که ان چهار طاقها در محاذی یکدیگر
وقوع یافت و در میان هر دو کشتی ازان چهار کشتی طاقی دیگر از حیز قوت بفعل آمد چنانچه در میان
ان کشتیها حوض مثمن بوجود رسید و از اختراعات شریفه ترتیب کاشانها و ارایش بازار در کشتیها شد
بود که حیرت فزای عقل نادره کاران بود و در سال نهصد و سی و نه که حضرت از فیروزاباد دهلی با کبرا
و ارکان دولت و تمامی الکیبان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دار الخلافه اگره گشتند
همچنین بازاری اراسته بر روی اب چون روان بود هر کس هر متاعی که میخواست دران بازار می
یافت و برین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان باغی بر روی اب ترتیب داده بودند و از
مخترعات انحضرت جسری روان بود و از جمله بدایع مخترعه انحضرت قصر روانست و ان قصری بود
مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند و استادان نجار اجزای ان را بر وجهی بریکدیگر وصل
کرده بودند که هر کرا چشم بران می افتادی پنداشتی که تمامی او یکپاره است و حال انکه هر گاه
میخواستند انرا از هم میگشادند و بهر کشوری میخواستند نقل میکردند و نردبان طبقه اعلا تراشیده بودند
هرگاه قصد میکردند منبسط میشد و هرگاه اراده مینمودند منقبض میگشت و از جمله مخترعات عالیه ان قدسی
فطرت تاجی بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال که باکلی بود بر تارک حاشیه که بر گرد تاج میکردانند
مشتمل بود بر دو فرجه نمایان هر فرجه بصورت رقم هفت و بلاحظه ان که رقم دو هفت اعنی دو هفت
است موافق لفظ غرا انرا تاج عزت لقب نهاده بودند و ان در بدخشان اختراع یافته بود چون





بدار الخلافه اگره نزول فرمودند نظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در آوردند ان حضرت
بغایت پسندیدند و از جمله مخترعات شریفه انست که خرگاهی بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده
قسمت بوده هر برجی مشتمل بر پنجره ها که انوار کواکب دولت از شقهای ان تابان بود و خرگاهی
دیگر مانند فلک الافلاک که محیط ثوابت است جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بودند چنانچه فلک
اطلس از نقوش مبراست این خرگاه نیز از پنجره معرا بود و از مخترعات عشرت افزای ان حضرت بساط
نشاط بوده و ان بساطیست مستدیر مشتمل بر دوایر افلاک و کرات عناصر دایره اول منسوب بفلک اطلس
سفید رنگ واقع شده بود و دویم کبود و سیوم مناسب زحل سیاه و چهارم که محل حضرت پنجم
که متعلق بهرام است لعل و ششم که خانه نیر اعظم است زرین و هفتم که منزل ناهید است سبز روشن و هشتم
که جای عطارد است سوسنی زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ عطارد کبود را با گلگون امتزاج دهند
سوسنی گردد و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان انکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته اند و رنگ
سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بکحلی نزدیکتر است و دایره نهم که منزل قمر است سفیدست و بعد از دایره قمر
کره نار و هوا بترتیب مرتب گشته پس کره خاک و اب انتظام گرفته و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه
وقوع یافته بود و خود بنفس نفیس دایره زرین را اختیار میفرمودند و انجا بر سریر ارای خلافت می نشستند و
از منسوبات کواکب سبعه سیاره را در دایره که بازای ان وضع کرده شده بنشستن حکم میفرمودند مثلا
امرای هندی را در دایره زحل و سادات و علما را در دایره مشتری و مردمی که در دوایر می نشستند بانداختن
قرعه که در هر جانبش صورت شخصی بر وضعی غیر مکرر مصور بود مامور میگشتند و از دست هر کس هر صورت بر می آمد
بهمان صورت بر ان دایره مشتمل میگشت مثلا اگر صورت شخصی ایستاده می برآمده می ایستاد و اگر نشسته می برآمد
می نشست و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد باعث مزید انبساط میشد و از شریف اختراعات ان حضرت پوشیدن
لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب ان روز است که مربی اوست چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد
می پوشیدند که منسوب بنیر اعظم است و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر است و برین قیاس
و از مخترعات ان حضرت طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمتی می شد یکنوبت چوب طبل میزد
و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت ان کار میکرد و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بود
یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردی و اگر دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدی

آثار طبع مخترع این خدیو قدسی نشان بدایع آفرین بسیار است و هوشمندان آگاه دل از نجیب دریافت
جوهر گرانمایه آن حضرت همین ذکر بسند اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته در شرح مقصود در آید
بر ضمایر خبرت گزین پوشیده نماند که در آن نزدیکی که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب
پنجاب رخصت یافتند اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر
سفر ملک تقدس میگذشت و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش این معنی را که منافی عالم انتظام است
نکرده داشته مذکور مجلس عالی نمیشد و در بینولا بذکران خوش وقت می گشتند همانا که بر پیشگاه باطن
غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود از آن جمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی می فرمودند که حضرت فردوس مکانی در محل انس خود مذکور میساختند
که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در آید مرا میل مردن میشود و در
این سفر فرمودند که ما چون دهلی و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیاد می آید که چه خوش میگفت و در همان
نزدیکی که متوجه ملک بقا می شوند بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند که امروز بعد از فراغ عبادات
سحری غیبی دست داده بود و ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد نظم یارب بکمال لطف خاصم گردان ؛؛
واقف بحقایق خواصم گردان ؛؛ از عقل جفاکار دل افگار شدم ؛؛ دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان
و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت و تغیر در تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده
می شد و در آن نزدیکی که دهلی مخیم سرادقات جلال بود دران فروغ افزای چشم خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی
شبی بخواب دیدند که شخصی کاکل مشکین مقدس ایشانرا می برد و چون بیدار میشوند واقعه را ماهم انگه
والدهٔ ادهم خان درمیان می آرند ایشان جمعی از معبران کاردان را طلب داشته استفسار تعبیر مینمایند
چون از حضرت جهانبانی می پرسند جواب میدهند که بلای از سر ایشان دور خواهد شد و بعد از آن بآهستگی
از قضیهٔ ناگزیر خبر داده تسلی میدهند و همواره در آن ایام سخنان میفرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که همه را
گذاشتنی است میشنوم و در پنهان آستانهٔ عزت میرسید و جان مخلصان ازین شرحه شرحه می گشت از آن
از آن جمله در طاق رواقی که آن حضرت می بودند بخط خویش مطلع شیخ آذری را نوشته بودند نظم شنیده
ام که برین طارم زراندود است ؛؛ خطی که عاقبت کار جمله محمود است ؛؛ و در قرب انتقال افیون کم میکردند
تا آنکه جمعی از محرمان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان شود که بدو سه حب رسد خوراک هر روز



جدا فرموده در کاغذ پیچیده به بندهای خاص نموده و بر زبان اقدس گذشت که افیون خوردن ما همین است
و در روزی که اول منزل سفر ملک تقدس و تجرد بود چهار حب مانده بود که طلب داشته بگلاب
میل فرمودند آخر روز جمعه ربیع الاول نهصد و شصت و سه شاه بداغ و علمشاه و بیک ملوک و جمعی دیگر
از سفر حجاز آمده بودند و جمعی خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رسیده عرض سرگذشت میکردند
و پهلوان دوست میر بر و مولانا اسد با عرایض منعم خان از کابل رسیده بودند آخرهای روز بربالای
بام کتابخانه که درین نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت
کورنش مشرف ساختند و تا خیلی وقت از احوال مکهٔ معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند و بعد از آن
جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند و آن شب مظنهٔ طلوع زهره بود میخواستند که ملاحظه فرمایند
و نیت حق طویت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالی داشته جمعی را
بمناصب علیه امتیاز بخشند و این شام آن روز میخواستند که بسعادت فرود آیند چون بر زینهٔ دوم
رسیده اند مقری مسکین نام اذان بی هنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب بتعظیم اذان
همانجا اراده نشستن فرمودند چون درجات زینه تیز بود و سنگهای لغزنده داشت در حین نشستن
پای مبارک در دامن پوستین پیچیده و عصای اشرف لغزید و از پای درآمده بسر آمدند و شقیقه
یمنی از زده یکتمام یافت چنانچه قطره چند خون از گوش راست برآمد از آنجا که ضمیر غیب دان داشتند
بجهت تسلی و نظام عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب شیخ نظر
خوبی پیش آن نور پرورد اقبال فرستادند و از غرایب اشراقات ضمیر آنکه در اوسط همین روز بعضی
از بازیافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت یکی از بزرگان روزگار آسیبی عظیم رسد
و همانا که ازین جهان درگذرد و دولتخواهان که در حضور اقدس بودند در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیدند
در فرستادن خبر بجانشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته
بودند سعی نمودند تا هفده روز بوقوع این واقعهٔ جانگداز را از عوام پوشیده داشتند حاضران درگاه و
مدبران عتبهٔ خلافت خضر خواجه خان و علی قلی خان لطف و میرزا خضر خان هزاره و قوتدق خان
و قنبر علی بیگ و اشرف خان و افضل خان که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت خواجه حسین
مروی میر عبدالحی پیشرو خان و مهتر خان بعد از چند روز تردی بیگ خان که نقش امیر الامرایی بر لوح

خاطر می نگاشت و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو
زمان خوانده روزگار درهم شده را تدارک و تلافی نمودند و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید رسانیدند
هم کارفرمایان عالم قدس که در انتظار این بودند کام روا شدند و هم کارگذاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند
میر عبد الحی صدر این بیت خوانده اند نظم اگر نوروز عالم رفت بر باد گل صد برگ سوری را بقا باد
و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته بود و از غرایب آنکه در همان
هنگام یکی از فضلا مصرع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود لیکن اگر گل را بیا نوشته شود
اگرچه بیکطرفی رسم خط مساعدت آن نمی نماید و در ایام اخفای این امر جا نگاه یکبار ملا بیکسی را لباس
زعفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی که نشیمن آن حضرت بود بر آورده رو بجانب دریا مردم
نمودند و طوایف انام کورنش کرده از اضطراب و قلقی که داشتند بقدر اطمینان یافتند و چون این
غایله مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوی که لازمه این هنگام است برخواست اعیان دولت
ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خاطر و اطمینان مواطن کمر سعی بر میان همت بستند
و آنچه درین وقت تفرقه افزای بدو دشمن باید کرد کردند و در جبر این انکسار و جمع این افتراق آنچه بمقدور
وقت بود بجای آوردند و عقد دولت ابد قرین این دودمان عالی چون انتظام و التیام نیافت برگه
فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت سریر خلافت عالم و عالمیان را
فرو گرفته بود سبحان الله احسن وجوه ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش صورت و هم کارساز
معنی بود کجا در دایره وهم عقل دوربین می گنجید که چنین زود ازین جهان گذران سفر اختیار فرماید اما چون
وقت آن رسد که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو طراوت بخشد و عالمیان را جان تازگی ترتیب دهد که در بسیاری
از قرون سالفه نبوده لاجرم قصد اظهار کامل عیاری نازک نهادی که اکمل افراد جهان باشد نماید و لهذا
وقوع این قضیه ناگزیر اگرچه در چشم ظاهربینان دست سوگواری و ماتم داریست اما در نظر بالغ نظران کار
شناس گنجینه سور و سرور توانگر بود چه از وجود باجود این گوهر والای سلطنت تجدید عالم ظاهر و باطن رونق
پذیرفت و چار سوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عقل والای این خدیو جهان بنقطه کمال رسید
و اسباب فرمان روایی این بزرگ منش سر انجام یافت قرعه دولت عظمی بنام این خداوند جهان آمد با وجود
آبا و آبای معنوی چون طراز فرزندی نداشت اگر فرمان روای زمان را بواسطه درست بینی و نیک طینتی در



قید حیات صوری داشتندی بواسطه تبعیت نا شرف که در آیین خردمندی لازم است همانا این
بزرگ زمانه را تبعیت این نور پرور الهی فرض عین بودی و چون خلعت پدری خلعتیست گرامی از
ایزد بیچون که تابعیت ابنا را شایسته نیست و برخورداری فرزندان جز در بندگی آبا و فرمان برداری ایشان
سرنوشت قلم تحریر نشده ناچار نقد این چنین اقبال آن بود که فرمان ده گیتی این جهان را پدرود نماید
و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت که در دار السلطنه دهلی مجتمع شده
بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده هر کدام بجای و مقام خود شتافتند و تردی
بیگ خان که باتفاق این مردم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلی اقامت داشت و اسباب
و ادوات سلطنت و دارای مصحوب غلام علی شش انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتباری بدرگاه
جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد و میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران را
نیز روانه ملازمت ساخت سوانح دولت افزای حضرت جهانبانی شاهنشاهی اینکار توجه بصوب پنجاب
تا وقت جلوس مقدس مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس
اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اکثر خان
و سایر ملازمان عتبه دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب بوس دریافتند چنانچه ایمایی
بان رفت و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمان پادشاهی که بکومک شاه ابو المعالی
تعیین شده بودند مثل محمد قلی خان برلاس و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود و فرحت
خان و خواجه طاهر محمد ولد میر خورد و مهتر تیمور شربتچی چون از صحبت بدمستانه ناهموار این جوان
اعتدال بتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بی رخصت رسانیدند
و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند پیش از نزول عساکر منصور سکندر که از کوه
برآمده بود و از شکوه آرای موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید و میر بدست که از لاهور بجهت
دفع او بر آمده بود مراجعت نموده بلاهور شتافت و چون تحقیق پیوست که این ولایت بحضرت
شاهنشاهی عنایت شده و آن حضرت متوجه این ممالک اند بی اختیار با جمعیت خود از کنار آب
سلطان پور رسیده ادراک ملازمت نمود و آن حضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف
حضرت جهانبانی در مجلس عالی خود اشارت به نشستن فرمودند و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و از آنجا که

تنک شراب مست جرعهٔ دنیا شده بود بعد از ان که رخصت یافته بمنزل خود رفت پیغام فرستاد که نسبت
من بحضرت جهانبانی معلوم همگنان است علی الخصوص بخاطر گرامی باشند در قرقه جوی شنای حضرت جهانبانی در
یکجا در یکظرف خوردنی خورده‌ایم و شما حاضر بوده‌اید شما الوش داده‌اند پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما
آمدم تکیه‌ها برای من چرا جدا انداختند و دستارخان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شده
انحضرت که معدن دانش و مروت بودند به بیخردی او تبسم فرموده بحاجی محمد سیستانی که پیغام آورده
بود فرمودند بگو توره سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر آن نسبتی که حضرت جهانبانی را با شما بود
مرا نیست عجب که در میان این دو نسبت تفرقه نکرده کلاکرده اید بسیار انفعال عظیم کشید و آن حضرت متوجه
کوه شدند تا استیصال سکندر که در مانکوت در آمده بود نمایند چون بنواحی سهرانه موکب اقبال
نزول فرمودند قاصد تیز رو رسیده و بیرام خان را از قضیهٔ افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد بیرام خان
بیشتر رفتن را اصلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت که روزی چند دران خطهٔ دلگشا
اقامت واقع شود در نزدیکی کلانور شیخ چولی رسید و فرمان عالی آورد و مقارن این حال خبر
قضیهٔ ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع این قضیهٔ جانکاه گریه و زاری که لازم عالم محبت و دوستی است
ازان حضرت بظهور آمد و آن قدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد روی داد که از حیطهٔ خیال
بشری بیرون باشد و بیرام خان و اتکه خان و ماهم انکه بمقدمات دلاویز تسلی میدادند چون
از فرط محبت بود آنچه سرمایهٔ تسلی میداشتند باعث مزید اندوه می‌شد و این برگزیدهٔ معبود حقیقی برای
برای احاد الناس آن قدر دل گرانی و نوحه مبذول میدارد و از فوت هر کسی که رایحه از اخلاص و عقیده و
هنرمندی دارد چگونه متاسف و متالم میشود جای آنست که درین باب که در زمان سالف موجب خورسندی و
خوشحالی اهل غفلت میشد بر ذات مقدس چنین حالت رود تا اهل عالم که نظر ایشان حز بر محسوس نباشد بر حقیقت بزرگی
این بزرگ جهان اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهور انام شود و این اهتدا در بوتهٔ قبول نورانیت عموم حقانیت گردد
واگر نه امیمعنی بودی در وسعت آباد دانش و خداشناسی وحق پرستی این نو پرور اقبال کجا راه داشتی
که در قضا دیر ایزدی جبین شکایت در ابروی عبودیت بهم ساندی اخر بتائید عقل دور اندیش خود بدامن صبر
خرامیده در تصدقات و تبرعات که بسا عالم بقا سود مند آید اهتمام فرمودند اصحاب نظم و ارباب
باب فهم مرثیها و تاریخها گفتند از آن جمله خواجه حسن مروی ترکیب بندی در مرثیه آن عمر ابد گفته بود

ابن



و این چند بیت از انست

زمیر عبدالحی این تاریخ یافت مصراع ای پادشاه من از بام افتاد مولانا مسعود حصاری این را در سلک
نظم آورد مصراع واصل حق شد همایون پادشاه اما برسم خطی که نام اقدس را بی الف نویسند و مولانا قاسم
کاهی این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید بیت همایون پادشاه از بام افتاد این تاریخ یکسال کم است و تفاوت
یکسال و دو سال در عبارات تجویز توان کرد نه در وفیات و جمعی این مصراع تاریخ یافتند ع وارث ملک
جلال الدین باد کمالات صوری و معنوی و مآثر عقل و دانش این یگانهٔ روزگار بیش ازان است که بتحریر
آید از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی انحضرت را پایه بلند بود
و همواره با ارباب حکمت صحبت داشتند و ممتاز ان علم ریاضی در پایهٔ سریر والا کامیاب سعادت بودند
ان حضرت را اراده بستن رصد مصمم بود و بسیاری از آلات رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل
رصد خیال فرموده بودند توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از انجا که طبع موزون از خصایص فطرت سلیم است
در خلال اوقات واردات قدسی را که از حقیقت و چه از مجاز در سلک نظم کشیدند و دیوان شعر آن حضرت
در کتابخانهٔ عالی موجود است و این چند رباعی از ان دیباچهٔ کرامت مرقوم میگردد رباعی

ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب ... حال دل خود مگوی با هیچ طبیب ... کاری که ترا ازان جفا کار افتاد ...
بس قصهٔ مشکلست و بس امر عجیب ... ای دل بحضور یار فیروزی کن ... در خدمت او بصدق دلسوزی کن ...
هر شب بخیال دوست خرم منشین ... هر روز بوصل یار نوروزی کن ... ای انکه جفای تو بعالم علمست ...
روزی که ستم نه بینم از تو ستمست ... هر غم که رسد از ستم چرخ بدل ... ما را چو غم عشق تو باشد چه غمست

المنة لله که ذکر این سلسلهٔ سموات تایید الهی و اعتصام قدسی دارد و بکسر این سلسله پیوسته است
بصبح ایجاد آدم صفی و سر دیگر بطلوع نیر وجود شاهنشاهی ما بین تنقیح و طرز اخلاص بعبارات تازه که
خامه را بود دلنشین قالب انشا شده انتظام یافت و بنگارش این فهرست رفعت و عنوان دولت
ذره هوا سرشت ابو الفضل سعادت پذیر شد و با از رموز و نکات حکمت جابجا بمقتضای ترتیب
اندراج پذیرفت که اگر ان حقایق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیز سازند کتابی گردد انتخاب لباب لب از مغز دانش

جام می ساختم از خون خویش ٭ نی خم سرکه کند سینه ریش ٭ هست بهر نکته دقایق بسی ٭ تا بش
نسنجد نشناسد کسی ٭ اگرچه نظر مخاطبان رسمی انچه تا حال از سرگذشت بزرگان یافت طفیلی دانا
سخن سرا بوده اما حقیقت شناسان انجمن تقدس نکو دانند که درین محمدت نامهٔ ایزدی از اغاز تا انجام
که هرگز مرسا دگیرف بطفیل نیاورده ام بیان برده چند که نقاب جمال شاهنشاهی اندکرده برده برده کچی
وجه همت بوده است حاشا کدام برده وجه بردگی یک حسن است که چندین تنوع ظهور دارد و باطن
یکتا نمت درکردان حسن جهان افروز روشنی پذیرست بیت و انداز انجا که سخن دانی است ٭
کین چه نمود ار سخن رانی است ٭ هر که دل بکار داشت تا خاطر نکومین گراید تا بتالیف تاریخ چه رسد چنانچه
دو شمشیر در یک میان نه در اید و دو مقصود در یکدل نگنجد پراکنده خاطران هر جای را قیاس کمن
که این سبدلان خاک شه نشت را دل کجاست تا قیاس را نسزد لیکن من مسبب بین را از فراخی حوصله
دیمطهر مقدس حضرت شاهنشاهی را جلوه خاص نمود و این زمین ملک اسباب را اکنید ارادت
در اورده و از زرف نگاهی دولت منتشی مبدعان فضا را که ابواب سعادت را از نیک ذاتی این کس
سرانجام مبدا و مدخال جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهر این سلسله علیه نمودار کرد اینده تا عشق حقیقی
این یگانه درگاه الهی نگاشتن این داستان در ازهر کرم ساخت و هم هنگامه سخنوری کرم شد و هم
گلشن نکته سرای شادابی شد و هم فنوری در یکتا دلی این بادیه پیمای حقیقت رفت و هم مرات جمال
معشوق حقیقی با نه ظهور رکعت و هم مدارج فنون عشق بکمال عروج یافت اکنون انچه از انجا زبان رسمی
استطرادی میدان سند سپری شد و نوبت سخن بانچه بود و طایفه مقصود حقیقی شناسد در
رسید که درین کار شگرف کامیاب ارزو گردم نظم کلکم که سرش زبان غیب است ٭ گنجینه کش
کان غیب است ٭ انکس که نکه کند تمکین ٭ انصاف طلب کنم نه تحسین ٭ این نامه سزای آفرین باد ٭
انشاء الله تعالی که انچنین باد

جلوس حضرت شاهنشاهی بر اورنگ فرماندهی و جهانبانی

آغاز جلد دوم

سلسله انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود است وابسته
بفرمان روای بزرگ نهادی باید که بار عالم و عالمیان ببازوی تایید الهی بر سر تواند گرفت و کار جهان



وجهانبانی را به نیروی کمال اگاهی سامان و سرانجام تواند نمود شعشعه عظمت از ناصیه اقبال او تابان
و بارقه ابهت از جبهه احوال او فروغ ده باشد این ترازوی عدالت بترازوی ریاست او استقامت
یابد آیین چارسوی سلطنت بدستیاری فکر درست او رونق و بها پذیرد و زرهای ناب که نقد خزانه امانت
بسکه عدل او کامل عیار برآید و گوهرهای شب چراغ که صیقل زده مهرهٔ انجم است بتاج دولت او سربلندی بیند
چار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد و شش جهت از مایحه لوای او تاب گیرد طنطنه کوس
نهیبش غریو حوادث روزگار ستیزه انگیز را به پستی برد و کوکبه سپاه شکوهش عرصه گرد آلود
جهان تاریک را مشعله بخشد گرد فتنه را با آب تیغ جهان کشای بنشاند و برق حادثه را سحاب چتر
گردون سای سنطقی منطاق درکاهش قطب نمای باد به گردون ارزو گردد و بارگاه استانش
قبله گاه زمین بوس گردن کشان مشکاه نخوت شود همتش بر آبادی خراب آباد دلها مقصور بود
و طبیعتش بر جمعیت نهرستان جانها مجبول و مفطور باشد گنجش در نهان خانه ضمیر خواص و عوام وطن سازد و
دعایش بر جلوه گاه زبان صغار و کبار ارام کند بلکه صفوف نبات که جلوه نمایان مقام نبات انداز
چشمه سار افضال او سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان افاضه او نشو و نما یابند و صنوف
جمادکه ثابت قدمان مقام ایستادند هم از ماثر عدالت او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبه وافر یابد از
نظم همین نه جانور از دین و داد تاجوران ٭ با من و عیش گراید بزیب و فر گردد ٭ بنوبهار عدالت دمد
ز سنگ گیاه ٭ گیاه نخل شود نخل بار ور گردد ٭ فروغ عدل دهد ان اثر بروی زمین ٭ که خاک سنگ
شود سیم و زر گردد ٭ چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصدق این مفاخر و معالی بود
و استحقاق این منصب عالی داشت و تباشیر دولت و سعادت از اغاز طلوع صبح ولادت او می تافت
و لوایح مشکبار جهان آرای از عنوان صغر مشام ادراک عارفان انفس و افاق می رسید
و شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او می درخشید و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی
می شتافت آثار بخت نشینی از طرز نشست او پیدا بود و رقوم خام فرمان روای از خطوط دست او خوانده
میشد و زمانی که افلاک درچندین ادوار انتظار ان می بردند رسید و دوری که انجم درچندین
قرانات فرصت می جستند ظهور یافت انتظام بخشان سلسله کون ندای بشارت در دادند و نوید
رسانان سکنه زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال برکشادند نظم کای که بخت بکام ترا

دو رشهنشاهی عالم ترا ٭ کوس فلک بازپی کوس تست ٭ تخت هواخواه قدمبوس تست ٭ بر سر دل
تاج شرافت تراست ٭ خطبه خود خوان که خلافت تراست ٭ در هنگامی که سلطان چار بالش گردون
برج سعادت حوت رسیده نظر به بیت الشرف انداخته بود که تخت چهار پایه حمل را بجلوس سعادت
منور سازد و غبار آلوده گان خطه خاک را بفیض عام تازه و تر گرداند تختگاه چمن سایه بانهای اشجار
سایه افکن شوند و خسرو گل با تاج صد برگی مرصع بلعل و یاقوت بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان
خوش آواز چون خطیبان جلوس پادشاهی طیلسان شهپر بر دوش و پوستین قاقم در آغوش بر منبر
چوبین خطبه شوق بلند کنند و سرو و صنوبر که ایستاده گان پیشگاه اند بسر تعظیم فرود آورند و شمشاد
و عرعر که کهن پیران آرزومند اند به برگ و نوای جوانی رسند بزرگان شقایق و ریاحین خلعتهای
رنگارنگ در پوشند و خوردان لاله و نسرین از شگفتگی در پیراهن نگنجند آوازه کوس رعد بر تارک
فیلان ابر غلغله در هفت اقلیم انداز د و صیت گوهر افشانی نوبهار صلای عام بچهار رکن عالم در دهد
نسایم فیوضات ازلی از مهب عنایت آغاز وزیدن نهاد و حدایق ازهار خلافت الهی باز
شکفتن گرفت ماه جبهه نیاز بسجده شکر سپرد و بکف الخضیب نور می چید قطب دو دیده فرقدان
را بمیل زرین شعاع سرمه سفید میکشید مهندسان رصد بند مجسطی گشایان فلک پیوند که باسطرلاب دانش
راصد کواکب دولت بودند اختراع زایچه جهانبانی از صحایف زیج آسمانی نمودند لاجرم بتایید الطاف
ذو الجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال نظم بساعتی که بر و آسمان سجود کند ٭ در عیدگاه خطه دلگشا
کلانور ٭ که باد قبله اقبال دهر در هر روز ٭ جشنی عالی و مجلسی والا که غیرت افزای انجمن افلاک تواند
بود ترتیب دادند نظم دل افروز جشنی شد آراسته ٭ درون و برون هر دو پیراسته ٭
نمودند در پیش این سبز کاخ ٭ بساطی چو میدان همت فراخ ٭ سراپرده های مکلل کلاه ٭
کشیدند بر دور جشنگاه ٭ کران تا کران فرش آن سرزمین ٭ پر از خطا بود و دیبای چین ٭
ز بس سایه بانهای زرینه تار ٭ هوا بود چون پرده زرنگار ٭ فلک را گرفتند در زر ناب ٭
که خور نیست در جشن نیلی نقاب ٭ ز بس نکهت بزم میرفت دور ٭ فلک نافه مشک بود از بخور ٭
بزرگان درگاه برخاستند ٭ عروسانه تختی بر آراستند ٭ که دوشیزه سلطنت را بعقد ٭
بشاه جوانبخت بندند عقد ٭ به پیوند جاوید محکم کنند ٭ دو عالم به یکجا فراهم کنند ٭





زمان مهد مهد پرده در پرده ساز ٭ که ای تخت با بخت شاهی بناز ٭ شهی میکند بر سر تخت جای ٭ که
خواهد شدن تخت از و دیرپای ٭ کسی می نشیند باورنگ جاه ٭ که خواهد باو تخت بردن پناه ٭ آنگاه
در ساعت فیض اشاعت یعنی قریب نصف النهار جمعه بر رویت دویم ماه اوسط سیوم ربیع الثانی
سال نهصد و شصت سیوم قمری دهم اسفندارمذ ماه جلالی سال چهار صد و هفتاد و ششم و یازدهم تیر ماه
قدیمی یزدجردی سال نهصد و بیست و پنجم چهار دهم شباط ماه رومی سال یک هزار و هشتصد و شصت و هفتم
آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین در بر و تاج مشکین بر سر بدولت و سعادت بر تخت سلطنت
و اورنگ خلافت نشست و آواز مبارکبادی از شش جهت برخواست منبر آسمان منظر بخطبه اقبال
سربلندی گرفت و درجات رفعت بمحامد و معالی ارجمندی یافت نظم ایزد کنون بفرق خدیو جهان
نهاد ٭ باری که پیش ازین بسر آسمان نهاد ٭ از آنکه در نهاد بود قوتی چنین ٭ بار دو کون بر سر او میتوان نهاد ٭
شاه جهان که بار جهان بر سرش رسید ٭ بنهاد بار سر و منت بجان نهاد ٭ هر چند خطیب بصورت
پایه پایه فرود می آمد اما در معنی مرتبه مرتبه بلند میشد چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامعه افروز شد
و بنام اشرف اعلی گوهر ریز گشت کلبانگ دعا از چپ و راست برخاست و نوای تسلیم و رضای
کم و کاست بر آمد پیرایه بندگان کارخانه سلطنت و خلعت زرین بر دوش خطیب انداخته خطیب را در زر
گرفتند و گنجینه داران بارگاه خلافت از یمین و یسار گوهر افشانی و زرپاشی کردند نظم ز یکطرف زر و
ز یکطرف گهر میریخت ٭ گهر طبق طبق و زر سپر سپر میریخت ٭ همان روز طغرای فرمان روای بالقاب
حضرت شاهنشاهی رفعت یافت و منشور کشورگشایی بخاتم دولت آن خدیو جهان زینت گرفت
و تمام آن روز جهان افروز که فی الحقیقت نوروز بهار دین و دولت بود سکه در دار الضرب اقبال
بنام اشرف مسکوک و اقسام نقود بمعیار عدل کمال یافت نظم چون سکه بنام شاه پیراسته شد ٭
در چشم ستاره قدر مه کاسته شد ٭ دینار بسرخ رویی افروخته گشت ٭ درهم بسفید رویی آراسته شد ٭
زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامن روزگار ریختند و نفس نفس گنجهای انعام در کنار
آرزوی عالم افشاندند و صدای نفیر شوق و سرور تازه شد و کوس عیش و شادی بلند آوازه گشت و اساس سلطنت
طرح اقامت انداخت خلافت بقرارگاه سلامت رسید تخت انجمن رفعت شد تاج بسر جاوید بلندی
سرافرازی یافت نگین بطغرای جلال رسید چتر سایه دولت بر آفاق گسترد لوا طراز نور علی نور یافت

کوکبه را کوی مراد در خم چوگان امد تیغ در خلوتگاه نیام ارام گرفت حجر از تردد آسوده کمان از کشاکش
روزگار نجات دید تیر از جگر دوزی اعدا فارغ نشست عقل بلند مقام که بسر بلندی از آسمان گذشته
بخطیب منبر سلطنت گفت ∴ دارم خطاب و خطبه سرای و مدحتش ∴ پست و بلند ساحت اندیشه
منیرم ∴ شایسته بی بها گهرم گنج شاه را ∴ لیکن نه گوهری که بگیرند در زرم ∴ جهان که آهوی دام چنین شیر شکاران
این هنر است صید دولت او شده نفس افتخار بر آورد که نظم طالع مرا گسسته بفتراک دولتش ∴
بکس چون کمان برد که شکار محقرم ∴ اقبال که سپهسالار فرمان سلطنت است شکر گویان تعداد نعمت
نمود که خاک برگرفته خاقان اعظم ∴ بر آسمان کشیده دارای اکبرم ∴ در حضرتش بظاهر و باطن مکرم
وز دولتش بصورت و معنی توانگرم ∴ از فیض اوست اینهمه سیراب گلشنم ∴ وز بزم اوست اینهمه لب ریز
ساغرم ∴ دولت که رنگ آمیز صورتخانه گیتی است بر سر گرمی آمده زبان گشاد که نظم رخسار من ز خال و زنگی معنبر است
الماس ابیضم من و یاقوت احمرم ∴ باغ فریب جنتم ملک نقش بقرنشم ∴ عطر دماغ روح قدس دود مجمرم
تا هست گوهر سخنم گوشوار عرش ∴ مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم ∴ آسمان منطقه مرصع نجوم بر میان
بسته رقص کنان آواز بر داشت که ∴ دارم نطاق بنده گی جاگری طوق ∴ در حضرتش مباد جز این زیب و
زیورم ∴ فتح و نصرت بر جنود مخالف صف مراد گر خیل بنده گان خدیو مظفرم ∴ سعادت که همواره دولتخانه سلطنت است
عرض حالی کرد که ∴ هر بامداد قبله من استان اوست ∴ کز شوق آفتاب شرف رو بخاورم
آید مگر کلید عنایت بجیب من ∴ بر آستان سلسله برپای چون درم ∴ جمیع سران و سرداران و سپه
کشان و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر با اولی الا دودمان
بیعت کردند و پیمان هواخواهی موکد بایمان الهی ساختند اعتضاد دولت قاهره پیر محمد خان خانان بالاتفاق
اشرف وکیل السلطنه شد حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای وافی درایت و کف
کافی کفایت او تفویض یافت و دیگر امرای مملکت و سایر بزرگان سلسله جغتای جدا از انجمله که
بشرف بساط بوس حضور استسعاد داشتند و جدا از آن سپه کشان که در اطراف و اکناف بضبط ولا
و فتح ممالک تعیین بودند هریک پیش از فراخور حالت و استعداد بعنایت پادشاهی خاص شده بتربیت
خاص اختصاص یافت صورت زایچه طالع جلوس حضرت شاهنشاهی صورت زایچه طالع جلوس اقدس
نقش پذیر پرکار صدق و رقم آرای خانه سداد ساختن از لوازم وقت است تا بینا دلان رصد جوی

اختر شناسی



اختر شناسی کرده گوتاه بینان از چشم دوربین بدست افتد بلکه مرده درونان را جان بخشند و جان
داران را جان جهانبین کرامت فرماید شعر زایچه طالع شاهیست این ∴ جدول اسرار آلهیست این ∴
لایحه دولت و لوح مراد ∴ فذلکه دانش و فهرست داد ∴ کوکبه کوکب عز و علاست ∴ کون و مکان زانبساط دولت
صلاست ∴ دیده برین لوح ازل باز کن ∴ بر دو جهان تا ابد ناز کن ∴

زحل ∴ ثور ∴ راس ∴ ∴ سرطان ∴
حمل ∴ قمر ∴ الغیب ∴ جوزا ∴ اسد
∴ ∴ السعادت ∴ ∴ ∴
شمس ∴ زهره ∴ ∴ سنبله ∴
حوت ∴ مریخ ∴ عطارد ∴ ذنب ∴ مشتری ∴ میزان
دلو ∴ جدی ∴ قوس ∴ ∴ عقرب ∴

و اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده اول آنکه در وتد عاشر که بیت السلطنت است
نیر اعظم افاضه نور مینماید و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانه عاشر است و آنگاه چنین
صلاحی که بقدوم آن کار رنده گیتی شده باشد و امام ابوالمحاسن غزنوی که از اکابر ارباب تنجیم است فرموده
که روا است برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد که خانه نیر اعظم است و المنة لله که
اینجا نیر اعظم خود درست عاشر باشد انوار سعادت و اقبال آمده شعر شاهی که مراد بخش امید بود ∴ رخشنده
دلش چو مهر جاوید بود ∴ چون پرتو او جهان نسازد روشن ∴ انرا که مربی چو خورشید بود ∴ خانه دوم
که خانه مال است سرطان اتفاق افتاده نیر اصغر که صاحب خانه است در خانه یازدهم که خانه امید است فوق
الارض وقوع یافته دلالت کند بر آن که مقالید خزاین و کنوز عالم بی سابقه مشقت بدست کنجور اقبال او در آید و
خانه سیوم که تعلق بخویش و پیوند دارد اسد است و صاحب او نیر اعظم است در وتد عاشر جمیع اقربا
مامور احکام سلطانی و محکوم اوامر شهنشاهی باشند و خانه چهارم سنبله که از اوتاد الارض خوانند و
منسوبست بعواقب امور و املاک و صاحب او در نهم که بیت السفر است دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات
ممالک محروسه خانه پنجم میزان است که خانه فرزند و عشرت و هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج
شرف اوست دلالت کرده بر آسمان که فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت پادشاه قرین باشند

و در سایهٔ دولت و کنف عنایت پرورش یابند و اقداح و افراح انجمن معمور بزلال افضال لبالب باشد و
توافق بدایا از چهار رکن عالم بر آستان او بار گشاید خانهٔ ششم عقرب که خانهٔ عبید و خدم و امراض است
صاحب او مریخ در خانهٔ سلطنت واقع شده علامتیست به اعتدال مزاج سعادت امتزاج بر بسیاری غلامان
وفادار و خدمتگاران جان سپار اگرچه مشتری در قوس است اما بحسب تسویت البیوت بخانهٔ ششم نثار
سعادت جاوید میکند خانهٔ هفتم قوس و تذغاریت بنظر طالع و آن خانهٔ اعدا است چون بحسب تسویت
البیوت از کوکب سعد خالیست بر مقهوری اعدا دولت ابد قرین دلیل است قوی خانهٔ ششم جدی
از کوکب سعد خالیست بر مقهوری اعدا دولت ابد قرین دلیل است قوی خانه متعلق بمواریث و حیات
در یازدهم دلیلی است برین سعادت موروثی قرین حال کمالات ذاتی باشد خانهٔ نهم دلو بعلم و دین و سفر منسوبست و عطارد
که صاحب طالع است آنجاست و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضهٔ انوار دانش میکند و منحرست از صدق تفکر در
امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب عز و موافقت بتقویت دولت **نظم** شاهی که بعقل ذوفنون
خوانیمش ** در راه خدای رهنمون خوانیمش ** هر چند که سایهٔ خدا ایند شهان ** او نور خداست سایه
چون خوانیمش ** خانهٔ دهم حوت که از او تدعاشر خوانند خانهٔ سلطنت و امهات است نیر اعظم و
زهره در بیج آنجاست همیشه ایام سلطنت بعیش بگذرد و اسباب شوکت و ابهت صاحب طالع روز
افزون باشد و امهات عالی درجات به دولت ابد پیوند رسند خانهٔ یازدهم حمل منتسب بجاه و قامت بیت الشرف
نیر اعظم افتاده و قمر سریع السیر زاید النور آنجاست به امید که بخاطر اقدس رسد بزودی بهبودی بر آید دوستان تمکیله
این دولت عظمی کام روا شوند خانهٔ دوازدهم ثور است و آن خانهٔ اعدا است از کواکب خالیا افتاده و مریخ در دهم ناظر او دشمنان
دولت بصمصام هرامی خون آشام شوند نیر اصغر در حمل که خانهٔ شرف نیر اعظم افتاده است و اکابر
این فن تصریح کرده اند که در زایچهٔ جلوس اختیار قمر که واسطهٔ افاضهٔ انوار است از اجرام علوی بر اجسام
سفلی در حمل باید و این سبب معتبر داشته اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارد و خداوند عاشره در هفتم
وقوع یافته و خانهٔ طالع هوای است و انها دلالت بر آراستگی عساکر نصرت قرین و بر مزید عظمت و
شوکت پادشاهی میکند سهم السعادت قوی حالت است چه در اسد که خانهٔ نیر اعظم است تحقق دارد و صاحب
او در عاشر امده و مشتری که دلیل صدق بیعت است در هفتم بخانهٔ خود کمال سعادت است دارد و خداوند در خانه
عاشره صاعد است روز بروز امور ملکی و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشد و بعضی از بیت الطالع

قمر



قمر مستقیم الطلوع آمده و عطارد با قمر نظر دوستی دارد و این همه دلایل ساطع است بر گشایش کارها بطریق بهبودی
و اقبال بیشی و دولت بنیل مقصود و شرح لطایف این زایچه و بدایع آن از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ تقریر بیرونست
و وقایع شناسان جداول آسمانی و درجات دانان صفایح اسطرلاب و دانای زیج فکرت و تقویم فطنت میدانند
که از زمانی که ابتدای جنبش افلاک و کواکب شده و انتظام عالم ناسوت که لب لباب آفرینش است باهتمام
اجرام تعلق گرفته انچنین ساعتی بزرگ بزرگی بخش که چندین سعادت ابدی در ضمن آن مطویست معلوم که
چند گذشته باشد و یکی از منتسبان سلسلهٔ نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته **شعر** از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد **
در سکهٔ عدل کارها چون زر شد ** با بنشست تخت سلطنت اکبر شاه ** تاریخ جلوس حضرت اکبر شد ** جلوس
خداوند عالمپناه نیز مشعر برین سال سعادت انتظام است و عبارت کامبخش نیز تاریخ این زمان سعادت
تواماست که مولانا نورالدین ترخان نگاشته اند خامه صراعت نموده بود **ذکر تاریخ جدید الهی**
**از مبدا جلوس حضرت شاهنشاهی** بر ضمایر صافی درونان انصاف پذیر پوشیده
نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان برین رفته که نظام سلسلهٔ عالم بی حفظ وقت و تعیین تاریخ صورت
نه بندد و تعیین وقایع و تبیین سوانح بتواریخ سنین و شهور تحصین باید و سنت ازلی چنان جریان
یافته بود که بعد از چند گاه امرای عظیم را مبدا تاریخ سازند و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بر آن
منتهی گردانند و چون جلوس اشرف از فراوانی فرخندگی و افزونی فرخستگی سزاوار آن بود که غره
وجههٔ مرادات بیغایت و مقدم مظهر سعادات نامتناهی گردد و بالهام ربانی که در ضمیر قدسی حضرت
شاهنشاهی یافته بود از این سر دفتر سنین و شهور را مبدا تاریخ جدید ساخته نور افزای آسمانی
و آسودگی گشتند و چون نور و رجحان از دو قران و مقارنت جلوس اشرف از جلایل نظرات تربیت
نیر اعظم این کسر را که هزاران فتح در ضمن آن چهره گشاست عنوان ایام نوروزی و دیباچهٔ فرخی و فیروزی
دانسته مبدا این تاریخ گرامی از نوروز آینده اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند
و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بالقای ربانی این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند و
و پیران سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر مثبت و مرقوم گردانیدند و اسامی نامهای این تاریخ را
همان اسامی شهور مشهورهٔ فارسی معتبر داشتند و بلقب الهی مزین گردانیدند چون فروردین ماه الهی

واردی بهشت ماه الهی و نامهای ایام نیز متعارف فارسی گذاشتند بدین ترتیب اورمزد ۱
بهمن ۲ اردی بهشت ۳ شهریور ۴ اسفندارمذ ۵ خرداد ۶ امرداد ۷ دیبادر ۸ آذر ۹ آبان ۱۰ خور ۱۱ ماه ۱۲ تیر ۱۳ گوش ۱۴
ودیبمهر ۱۵ مهر ۱۶ سروش ۱۷ رشن ۱۸ فروردین ۱۹ بهرام ۲۰ رام ۲۱ باد ۲۲ ودیبادین ۲۳ دین ۲۴ ارد ۲۵ اشتاد ۲۶
آسمان ۲۷ زمیاد ۲۸ مارسفند ۲۹ انیران ۳۰ و چون در بعضی ماهها دو روز از سی زیاده بود از روز و شب نام برگرد
و بیامن توجه ایام شاهنشاهی مسترقه بر افتاده چون سال شمسی شد و نیز چون ضمیر انور حضرت شاهنشاهی
اقتضای آن فرمود که در سنوات این تاریخ مقدس نیز دوازده باشد لاجرم هر سال مسمی بیکی از
ماههای الهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی و سال دوم اردی بهشت الهی و عمده مهندسان این تاریخ
قدسی علامة الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود که در ساعت
مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد اگرچه اساس این تاریخ تحقیقت در سال نهصد و نود و دو اتفاق افتاد
اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقایع و واردات بر تاریخ الهی خواهد بود و ثبت این واقعه
شریفه در سال جلوس لایق نمود امید که چون دولت و اقبال این سلسله ابدپیوند از شعشعه الهی است
فروغ دودمان عالی هزاران هزار سال جهان تاب و جهانگیر باشد و امتداد سنین و شهور سال و ماه از
تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذرد نقل فرمان جهان مطاع که از تحریرات راقم این دیباچه
سعادت ابوالفضل است بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا
یافته بود اینست فرمان جلال الدین اکبر پادشاه در این زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای که
یکقرن از جلوس بر سریر سلطنت گذشته و آغاز ابتسام حدیقه اقبال است فرمان گیتی مطاع پرتو نفاذ
یافت که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتوازن
و نگارش مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت والا مصروف آنست که کافه انام از
خواص و عوام که بدایع غیبی اند در ظلال امانی و امان منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی که مفقود
البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و رقبه عقیدت خود را از قلاده تقلید که ارباب
ملل و نحل و اصحاب تحل با جمعهم دست رد بر آن زده اند و بیان و در جمیع ادیان مآثر قباحت و دقائق آن بالغ
وجوه ادا نمایند باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزئیه بی رهبر
دلیل قدم ننهند و در شارع مقاصد خود تقرا و تطهیر ابی اضافت جهت شروع نمایند و ضمیر اجابت پذیر





ما اسکلالا تکمیلا همواره در حقایق علمی و دقایق حکمی نظری اندازند و بعنایت و هدایت غیبی از مبادی علیه
وسیله الهامات و واردات مستفیض و مستفید است و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن بصیرت و صفای
عقیدت محظوظ و بهره مند در ینولا چون عبور بر تقادیم متعارفه اهل هند که بزبان این طایفه تیره گویند و بفتح یای
هوحده فارسی و سکون تای مثناه فوقانی و فتح رای غیر منقوطه و های مخفی افتاد در این اوراق گسترده
مشاهده نمود که مبدا شهور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان افزایش ظلمت است و از آن
و از زبان هندی کشن پچه و این سیه باطنان بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای
ماه را بر ظلمت نهاده اند و با آنکه بطلان این معنی بی ماحصل و عدم استناد آن بدلیل روشن تر
از آنست که باستدلال احتیاج افتد و از مهره متدینین این طایفه خان اعظم با عز و جلال رسید و مطابق
آن کتب معتبره قدیمه خود را بنظر صواب بین در آورده دید که مبدا شهور قمری پیش قدما از ابتدای روشن
شدن جانب ماه که بجانب ماست بوده که از ابلسان ایشان شکل پچه نامند و آن زمان بکرماجیت بواسطه
شیوع نامتدینان و وقوع هرج و مرج این روش متروک و مهجور گشته آنست و مغفولیت آنکه
اول ماه را از ابتدای ظهور نور گرفتند از اجلی بدیهیات است بنابران حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب
نجوم و اصحاب تقویم و مستخرجان کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقه انوپچه نهند و بواسطه
احتیاط و اهتمام و تسهیل و تشهیر یک تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرموده فرستادیم که بر آن نمط
جاری گردانند در این اثنا اکابر و اعاظم بساط مقدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهامی مآثر پوشیده
نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات بآسانی معلوم شود بنوعی که احدی
را مجال منازعت نباشد مثل آنکه شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت
چهار سال و چهار ماه مثلا قرار داده تا مبدا معین نباشد تعیین مدت متعسر بل متعذر خواهد بود و
که هرگاه از ابتدای تاریخ عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمود ابواب تیسیر و سهولت بر جمهور
اهل عالم گشودن است و بر وفق موافق اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال سلاطین
عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقبال
را تجدید میساخته اند و معامله گذاران روزگار را از مضایق حیرت نجات می بخشیدند و الحال چون تاریخ
هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احباست نزدیک بهزار رسیده و تاریخ نهند از هزار و پانصد متجاوز

کشته و همچنین تواریخ اسکندری و یزدجردی که از الوف و مات تجاوز نموده چنانچه در تقاویم مسطور و
مرقوم است در نوشتن و گفتن آن مطارحات معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام الناس که مدار معاملات بر ایشان
است بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ
از ابتدای حکومت لچهمن سین است و از آن باز تا حال چهارصد و شصت و پنج سال شده است و در ملک
گجرات و دکن تاریخ سالباهن است که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلی و غیر آن
تاریخ بکرماجیت متعارف است که الحال یکهزار و ششصد و چهل و یکسال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه
داشته باشد از ابتدای او کنند و حالات در تبت هر کدام معلوم دانایان وقایع و دانشوران آیات
و مشخص است که ابتدای هیچکدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق اساس نیست اگر بمقتضای عموم
رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخی مجدد شود که هم اسامی خلایق در آن باشد و هم اختلاف تواریخ
هندیه مرتفع گردد هر آینه مبرات و حسنات این راجع حال و مآل آن رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب
معتبره و زیجات متداوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گورکانی مصرح است که مبداء تاریخ ظهور امری عظیم
گردانند مثل ظهور ملتی قویم و حصول سلطنتی عظیم و المنة لله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری
از عظایم امور و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر
در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل الشان دارد اما اگر آن حضرت مبداء تاریخ جدید را
از وجوس بر سریر سلطنت خود که از اکبر نعم الهی و اعظم آلای نامتناهیست که از آن هنگام سعادت آثار
امروز بیست و نهم سال شمسی و سیم قمری میشود فرمایند هر آینه بوسیله این امر جسیم مراسم شکر گذاری
بتقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشد و ایضاً در ضمن این عمل خیر کبری
بشان رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است از مکه معظمه بمدینه محترمه بواسطه
استیلای اهل عدوان که محل شایبه توهم نقصان علیل الفطرة قلیل الکیاسة است لازم می آید چنانچه در زمان
ملکشاه با آنکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافته بود و کار باین درجه مشکل نشده بود بجهت اسامی تاریخ
جلالی وضع نمودند تا طایفه که در معاملات کار برایشان مشکل باشد باین وسیله از آن صعوبت برآیند و در
تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها ساری و جاریست و ملک منتشر عالمیان
روزگار و متدینان هر زمان بآن تقاویم رایج بنا بر تکرار التماس این جماعه خواطر ملتمس ایشان را بموقف قبول

رسانیده



رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی که قریب جلوس بود از مبداء تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب
اسامی و شادمانی گشایند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه
دیار اسلام چنانچه تاریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی رقوم میسازند این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته
ابواب تیسیر گشایند و از تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصاً تاریخ بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس
بود این تاریخ مجدد قلمی نمایند و تواریخ متنوعه آنها بر طرف سازند و چون در تقاویم متعارفه هند سالهای
شمسی و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این تاریخ مجدد شمسی باشد و چون دانشوران ملل و نحل
بجهت شکر گذاری و سپاسداری از شهور و سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرابطات
روحانی بجهت سرور جمهور خلایق و خوشحالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار نموده
اعیاد نام نهاده اند در آن ایام مسرت برای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع
و خشوع بجناب کبریای الهی خلاصه عبادات و زبده طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر
و صغیر و کبیر بقدر قدرت بایده تفضل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر مکروه و بواطن
محزونه اخوان زمان و ابنای روزگار گشوده انواع بر و احسان نموده اند بنا بر آن بعضی جشنهای عالی که بتفصیل
آن از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است بنا
درین هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق آیین بوده است و درین دیار بواسطه بعضی
امور از شیوع افتاده بود بجهت ابتغاء لمرضات الهی و اقتضای آثار قدما آن ایام مسرت فرجام را رایج
ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجه اتم و طریق احسن رایج گردانند و
درین معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند ایام نوروز و تفصیل اعیاد ایام نوروز نوزدهم
فروردین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم خرداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم امرداد ماه
الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی نهم آذر ماه الهی هشتم و
پانزدهم و بیست و سیوم دی ماه الهی دوم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ الهی تحریراً بالامر المطاع

ذکر اعاظم انتظام بخشان ممالک گجرات در هنگام جلوس ابد قرین حضرت شاهنشاهی

درین هنگام خجسته که روز
ولادت دولت و سعادت و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود میرزا سلیمان بن خان میرزا بن
سلطان محمود بن سلطان ابوسعید با رامش و آسایش ملک بدخشان متوجه بود و ولایت کابل و غزنین و سایر

الخدود از هند و کوه تا آب سند که به نیلاب شهرت دارد به هوشمندی و کاردانی منعم خان که در زمره
سرکردهای این دولت ابد قرین بداد و عدل ممتاز بود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا برادر حقیقی
خدمت اند در ان دیار اسوده حال بودند و قندهار با توابع و لواحق که بجاگیر بیرامخان طراز اختصاص داشت
باهتمام شاه محمد قلاتی که علم شجاعت و تهوری افراخت از حوادث و فتن برکران بوده مورد امن و رفاهیت بود
داو و بهان دار الملک دهلی سابقا تفصیل بقلم کذارش یافته دار الخلافه اکره و ان نواحی بحکومت اسکندر
خان اوزبک رونق داشت و انتظام سرکار سنبل بتدبیر علی قلیخان شیبانی بود و سرکار کالپی بسرداری
عبد الله خان اوزبک انتظام می یافت و امنیت بخش میوات ملازمان تردی بیک خان بودند و تونهات
درکول جلالی و الخدود بوده لوازم بجای اورده حیدر محمد خان در بیانه بوده اجرای احکام پادشاهی
می نمود و بتازکی مناشیر عطوفت بهریکی از ملازمان درکاه معلی شرف صدور یافت که هر کدام را
نوازش خسروانه و امتیاز بخشیده محال جاکیر را برقرار کذاشتیم تا عیار اخلاص و نیکوخدمتی هر کدام ظهور
ایدان زمان در حوزه همت والای شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم براورد و هنوز چون رای جهان ارای
حضرت شاهنشاهی تقاضای ان میکرد که روزی چند در نقاب احتجاب باشند تا جمال عالم افروز بحضر
ناجران حضرت نظارکی نباشد چه وجه نیت دوراندیش حق کزین ان بود که در لباس بی توجهی
دینار عیار مردم کرفته از اندازه حال هرکس به بهترین وجهی بپیشکاه خاطر مقدس قرار یابد با وجو صلکوتاهی
ان مردم تاب دریافت کمالات قدسی نداشتند ناکزیر بجهت اسودکی جهانیان چنین بسری بر بذیرای
اکر دشمنان تیره رای حیله اندوز خاطر غبار الود خود را از بداندیشی که بر والای عنصر قدسی فارغ ساخته
در تهیه کاری خود مشغول باشند تا برای اکه چون نظر دوربین ان یکتای خاتم خلافت بی منتهای معنی
افتاده بود نظر بخاکدان دنیا نمی انداختند یا بجهت مصالح دیکر که بالغ نظران دوربین بسر وقت
ان توانند رسید این پادشاه صورت و معنی تمام مهمات مالی و ملکی به بیرامخان سپرده خود بارکی چند
که پرده کمال ان حضرت تواند شد و ظاهربینان زمانه پی بدقایق ان نتوانند برد اشتغال داشتند
**کرفتن شاه ابو المعالی و بزندان بادیب بند کردن** چون مشیت جهان ارای ایزدی که انتظام بخش سلسله
صوری و معنویست خلعت سلطنتی را خواهد بدامن بقا پیوند و طراز ثبات مطرز سازد و رخنه کران ملک و
فتنه سازان روزکار را بی شاخ و برک ساخته بن اندازد و از شورش انکیزان اشوب پیرای چند





بوجود اید که وبال ایشان موجب زوال ایشان کردد و مصداق این معنی است که در اغاز صبح دولت ازلی
شعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع افتاد که چون افسر اقبال از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی سربلندی
داد و رنک سلطنت بفر عظمت ان حضرت پرتو سعادتمندی کرفت مدهوش باده وهمی و خیالی شاه
ابو المعالی که از خودپرستی و بدمستی دنیا جوهر دماغ او پریشان شده بود و پای اعتدال او از مسلک ثبات رفته
چنانچه ماجرای او از اغاز ملازمت او بحضرت جهانبانی تا تسخیری شدن ان بر و بحر جا بجا کذارش یافته
کلک تفصیل شده درین هنکام که فرمان شاه راه عالم بقا شتافت و کیتی خدیو دوران با چندین جلباب
خفا و حجاب استتار از شورش اشوب طلبهای تجربه داران باب و اصحاب تعمق خون این خمار الود
باده درین ورقم خوان تقویم پارین را اندیشهای تباه پریشان تر ساخت و سودای سری
و مالیخولیای سروری بیشتر موجب فساد دماغ و تهیج مواد جنون او شد مست بود سک دیوانه
کزیده دیوانه بود نیش عقرب خورده و نیز از کهنه عجوز دنیا که از بدنهادی جز صلاح خود نه بینند حاشا
حاشا بلکه جز فساد خود در اندر اندیشه تباه نکذرانند از تیره رایی و کور باطنی حق از باطل نشناخته از
اسباب خودپرستی او بودند و همیشه دارو بی هوشی در باده غرور او میریختند درین میان بیرام
خان خانان که زمام مهام کارکاه سلطنت را بدست کاردانی خود کرفته ناظم انتظام امور بود اول
خدمتی که بعد از جلوس ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بوقوع اورد بزنجیر کردن این بدمست دیوانه بود و شرح این
سرکذشت انکه چون ان شعله خس زاد دود سودا در سر پیچید و کله کوشه شورش از باد غرور کج شد اثار
خیالات فاسد ظاهر شدن کرفت و احتمالات فتنه از پرده روی نمود پدید امد روز نسیم از روز جلوس
اشرف در همان ساحت دلکشا مجلس عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بر اورنک
سلطنت نشستند و سروران سروران جهان کشای باداب خدمت جابجا ایستادند و این بهجت را
پیش از انکه این محفل هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که جشنی عالی انعقاد یافته مهمات ملکی و مالی در
میانست و امدن ایشان ضرورست ان بدمست خودپرست عذری بدتر از کناه بجهت نا امدن خود تمهید نمود از ان
جمله من هنوز از تعزیه بر نیامده ام و بر تقدیر امدن سلوک حضرت شاهنشاهی بمن چه کونه خواهد بود و
در مجلس کجا خواهم نشست و امرا چون پیش خواهند امد چون مبالغه عظیم در طلب او رفت سخن از حد
بیرون انداخت و شرح نسبت قرب به بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت اشیانی فرزندی توجه کفت

پیمان نمود و امدن خود را بشرطی قید نمود و از کار که چون سودای خام او نا پخته بود مشروط ساخته حاضر شد
و بجانب دست راست حضرت شاهنشاهی نشیند و وقت آن شد که مایده نعمت و بساط افضال
گسترده شود چون شاه ابوالمعالی دست بشستن دراز کرد تولک خان قورچی که از چابک دستان
قوی بازو بود به بستیاری اقبال تیز دستی کرد و از پس درآمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت
و دیگر ایستادگان پایه سریر والا نیز درین خدمت پا دم دستی کرده بکار پیش بردند شاه ابوالمعالی
از فرط حیرت بی دست و پا شده سررشته طاقت از دست داد و مردمی که همراه آورده بود چون
اکثری از قدیم در سلک دولتخواهان این دودمان عالی انتظام داشتند و پیش او مصلحتی فراهم آمده
همان روز تبارکی در عهد و بندگان بی واسطه در آمده مشمول عنایت بادشاهی گشتند و اول کجی که در
دام اقبال افتاده او بود و در این سلطنت قانون نصفت بند و زندان را از آن جهت مستحسن داشته اند که
عیار شوربختان فتنه انگیز گرفته شود چه آدمی که طلسمیست بدیع نما و معماییست بس مشکل که بیک تابشی
که از وی بظهور آید بعدم خانه نباید فرستاد که این بنای عالی بنا جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد نیاز آن
دانشمند نهای اعتصام بخش در انهدام و انعدام این کاخ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند
که شوان سرگشته پوید گرد . اما آدمی که حقیقت بدگوهری و بیهودگی و شورانگیزی و فتنه اندوزی او بارها
بامتحان رسیده باشد بند خانه زندان را بوجود او آلودن سزاوار کارآگاهان نیست لیکن ایزد جهان
آرا چون پیکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کامله رحمت واسعه خود فرموده است سررشته تدبیر
از دست چنین خیراندیشان گسسته اسباب ابقای این جوان سعادت با قهر را سرانجام داده
فرستادند تا در مبادی سلطنت عالم آرا آنچه صورت تندی داشته باشد بظهور نیاید اگرچه در بستی
اشرار کوشیدن با جمهور انام لطف نمودنست لیکن چون لطفیست بصورت قهر در چنین موسم نوروز اقبال
بظهور نیامد این دیوانه فتنه انگیز را بزنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدیان این خدمت او را به پهلوان
گل گز عسس لاهور سپردند و آن معامله نافهم از بی پروایی بد اندیشی در نگاه داشت آن مست
فتنه اندوز احتیاط نکرد تا آنکه از بندخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان گل گز را
مقید ساختند پهلوان از بیم بی ناموسی زهر خورده خود را از زندان جسمانی خلاص کرد منعم خان که
رای کابلستان برای رزین او مفوض بود باستماع این خبر خوشحال شده میرهاشم برادر ابوالمعالی را که



که کمر دو غوربند و ضحاک که غیر از آن بجاگیر او مقرر بود بلطایف الحیل طلب داشته مقید ساخت و این نیز
عین صلاح دولت بود و از سوانح عشرت افزای این وقت ارسال منشور اقبال است بدار الامن کابل چون
خواطر قدسیه اولیای دولت از مهمات ضروری این حدود فراغ یافت استیصال اسکندر که در کوهستان
سوالک بسر میبرد و این یورش دولت انتما در اصل از دار الملک دهلی بجهت آن بود پیشگاه همت سلطانی
استقرار گرفت لیکن از آنجا که خاطر اقدس با حضرات بیگمان متعلق بود و نیز اولیای دولت برای دل نهاد
بارها دران جانب بسیار تبارکی در هند درآمده بودند قرار دادند که جمعی از امرای قدیم و معتمدان درگاه
بکابل فرستاده تا اول حضرات بیگمان را آورده تا بنیاد انس و عیال سایر ملازمان عتبه اقبال را از زودی در ممالک
وسیع دلگشای هندوستان آورند تا ثبات قدم ورزیده مردم از اندیشه رفتن ولایت که خو کرده اند
بقدری باز مانند بنابرهمین اندیشه انتظام بخش محمد قلیخان برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و میر حسن خان
و میرزا اخضر جان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را با اسباب و هدایای گرامی
بجهت تقدیم این خدمت ارجمند روان ساختند و در روز پنجم از جلوس اقدس ترین لشکر را در سایه
رایت ظفر آیت که مطلع صبح فیروزیست مشمول عنایت فرموده با بین شایسته بجانب کوهستان سوالک
که آنرا ساچل گویند نهضت عالی فرمودند آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی
یعنی سال فروردین از دوره اول چون روزگار سلطنت معدلت افروز پرتو ورود الهی رونق
گرفت عالم و عالمیان بزبان حال تهنیت گویان و شکرگذاران انبساط ربیعی کردند ملک صوری
و معنوی رونق و صفای دیگر یافت بهار جان و تن بمبارکبادی آمد و بعد از بیست و پنج روز
از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی سال مذکور نوروز جهان افروز شد
و سلطان خاور بارایات عالم آرای بمحاذات حمل آمد نظم جهان شد تازه از باد بهاران * زمین را
ابرو افزود باران * خور خرم نهاد خرمی دولت * بگلها بر دمید از خرمی نوبت * گل از نخل بخت
کاووسی بر آورد * بنفشه پر طاووسی بر آورد * بهر شاخی شکفته نوبهاری * گرفته هر گلی بر کف نثاری *
نیر اعظم چنانچه افسردگیهای روزگار را طراوت تازه بخشید بجهانیان تهنیت جلوس مقدس شاهنشاهی
رسانده مستبصران آگاه دل و مستعدان رموزشناس را هزاران نوید جان پرور بر آورد ملک صورت
ابتهاج یافت عالم معنی رونق گرفت ظاهر همرنگ باطن گشته روشنایی بر روشنایی افزود کسی که

پرورش بانتهای این نوراوزای انجمن صورت و معنی تهنیت گوینددانا داند که چه شبهها از جهانی عمر و کامیابی
ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در باستانی نامها اثار ان مذکورست پس اندازه سعادت
حقیقی و مجازی نوروزی که تهنیت اورای واسطه بشری بذات انور بزبان فعلی که بهار جهان ارای
جهانداریست ارزانی فرماید که تواند دانست و مقدار برکات این عطیه علیا که یارد شناخت و چون قرار
داد دانش منشان حال و گذشته انست که هرگاه اری جلیل القدر رفیع الشان را مبدا تاریخ گردانند
اغاز انرا نوروزی که ترتیب یابد اعتبار نموده کم و بیش را منظور ندارند بر ان چند روز پیش از نوروز
داخل نوروز اعتبار کرده مبداء تاریخ الهی ازین نوروز سعادت افزای قرار دادند چنانچه در منشور شاهنشاهی تفصیل
گذارش یافت و هرجا تاریخ الهی مذکور شود ابتدای ان ازین بهار دلگشای معتبرست و از اعاظم مبتهجات
حضرت شاهنشاهی که درمفتح این سال مقدس بظهور امد بخشش باج و تمغاست مقدار ان تواند یافت بی
تکلف از حاصل اقلیمی افزونست گیتی خدیو شکرانه عطیات الهی انچنین موهبت کبری فرمودند تو انسل
دلهای سوداگران که فیض رسان بارگاه تعلق اند و خواطر جمهور مردم که مظاهر فنون قدرت الهی اند بوسیله
این عطیه والا خوشوقت شدند و الا این سانحه خیر مستجلب از ان دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطه تقاعد
اندوزی فرمان روای زمان حرص افزای کارپردازان سلطنت روزی چند اختلاقی درین اساس خیر
راه یافت چون نیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا با وجود انکه چندگاه این عنایت علیه
در پرده تعطیل و تاخیر ماند برکات مبرات که نتایج این کردار شایسته بود از کارگران قضا و قدر بر
یک منوال پرتو ظهور داشت بعد الحمد اورنگ جهان ارای خلافت خود بچهره و کل مهمات سلطنت نیر ید
و عیار جهانیان گرفته هرکدام را در خور استعداد کامروا میسازد و این همین عطیه در کل ممالک محروسه
رواج دارد و هرچند از بندهای زبان اور فواید و منافع عظیمه این باب را بعبارات فریبنده بعرض
اقدس رسانیدند چون خاطر حق گزین شاهنشاهی از روی دانشگی بواسطه محض رضامندی ایزدی
حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود مسموع نشد و طبقات عالم از عهده شکر این یک عاطفت
از هزاران عواطف نمی توانستند بر امد از روی تمام باندازه برکات ثمرات این موهبت و مسرات چندین
قلوب و نفوس که بوسیله این مورد عنایت در رفاهیت اند در ستین عمر و مراتب دولت و مدارج
بهجت حضرت شاهنشاهی را افزایش بخشاد و از سوانح انست که نقاوه اکابر عراق معدن مکارم اخلاق

میر عبداللطیف



میر عبداللطیف ... قزوین رسیده او را که محفل عالی نموده مشمول انواع اعزاز و اکرام شد و بولد ارشد او میر
غیاث الدین علی که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب خانی سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهی
است همراه بود میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرایف صفات امتیاز تمام
داشت و از عدم تعصب و وسعت صدر در عهد تشیع و در عراق بسنی زبان زد روزگار بود همانا که رفتار میر مصوب
دارالامن صلح کل بود که غالبا هر طایفه او را مطعون میداشتند چون رایات جهان ارای ظلال نصرت
بر حوالی قصبه دهری انداخت بهادران نصرت پیوند و غازیان صف شکن که بسرکردگی میر محمد خان
بسم متصلا پیش میرفته اند در حوالی کوهستان سوالک هیتم رسیده بدستیاری ثبات مایه بر
ضاایه بتقدیم رسانیدند لیکن چون اعتماد این گروه والا شکوه بر اقبال الهی بود و اعتضاد سکندر
بر محض تهور بی جنگ مشخص شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخت و سپاه ظفر رکاب بمغان
فتح و فیروزیست بدرگاه معلی امده مورد نوازش شد و رایات عالیات بجهت تشیید مبانی احتیاط شکار
را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه در ان حدود جهان ارا بود و اکثر زمینداران ان باستان بوس
والا سعادت پذیر گشته سرانجام شرف روزگار خود نمودند از ان جمله دهیچند راجه نگرکوت که بوفور
اعتبار و زینت جمعیت کلاه تفوق اقران کج می نهاد بسرنوشت دولت ازلی بسعادت زمین بوس عتبه عالی
دریافت و در اقدام این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید و بشرایف توجهات شاهنشاهی
شرف اختصاص یافت و از سوانح حضرت اثنا ... ران زمان بظهور امد واقعه محاصره نمودن حاجی
خان نارنول است و شرح این قضیه انست که چون قضیه ناگزیر شنقار شدن حضرت جهانبانی
بظهور امد حاجی خان که از غلامان رشید شیرخان بود با جمعیتی فراوان محاصره نارنول نمود و راجه بارمل کچواهه که
بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شد و پایه قدر او از جمیع راجها و رایان هندوستان گذشت و
فرزندان و نبایر و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیدند چنانچه در هرجا گذارش خواهد یافت در ان ایام همراه
حاجی خان بود و مجنون خان قاقشال جاگیردار انجا متحصن شد و کار را ... دی بدشواری نهاد راجه مذکور
بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشی در میان امده مجنون خان را بدرگاه عالم پناه روانه
ساخت و درینولا که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمان روای شدند و مهمات دار الملک دهلی
انتمای زنی بکجان قرار گرفت جان ابن شایسته پسر حاجی خان رفته تا نارنول را از دست ... تخلیص

برای خوب

و متعاقب ان ناعاقبت اندیش بمیوات رفت و الحال بسیاری از ارباب بغی و عصیان را تادیب نموده بدار الملک دهلی راجعت کرد و بشجاعت دانش و اسباب انتظام ارای کشت و دربین ایام شیخ گدای کنبو پسر شیخ جمالی دهلوی [illegible] امده ادراک ملازمت نمود و چون در زمان غربت از گجرات بیرام خان حسن سلوکی نموده لوازم مردمی بجا اورده بود درین وقت که عنان اختیار بدست بیرام خان بود و بیاداش ان پایه شیخ را در افزایش نهاد و بمنصب صدارت سربلند شد و درمیان اقران بتعظیم و توقیر زندگانی میکرد و چون ایام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلایق و رفاهیت جمهور انام بدولت و سعادت مراجعت فرموده بخت قصبه جالندر رحیم سرادقات اقبال شد و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه یافت و تا رتبت پنجماه موکب مقدس در ان عرصه دلکشا نشاط برا بود دلیجان عبد الرشید خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نمودند و شرایف تحف و هدایا بنظر اقدس دراورده مشمول عواطف ظل اللهی شدند و حقیقت قصیه انکه عبد الرشید خان [illegible] سلسله قرب و قرابت صوری و معنوی را بجنس سایل تحریک سامی نموده تاسیس مبانی [illegible] دمان عالی نموده بنای برای خود می اندیشید و حضرت جهانبانی حبیب اشیانی نیز از ازل روت و فتوت [illegible] دیم میرسانیدند از انجمله دران هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبد الباری را که از خواجهای سلسله علیه نقشبند یه بود بکاشغر فرستاده بودند در نیولا [illegible] بالتماس الیه باستسلام [illegible] اقبال معزز گشت و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که هم مراسم بجای اورده و هم لوازم تهنیت بتقدیم رسانند [illegible] باری پسر خواجه عبد الکافی است و او پسر خواجه عبد [illegible] و پسر خواجگا خواجه است و او بی واسطه فرزند خوا[illegible] ارست قدس سره و میرزا شرف الدین [illegible] است و خواجه معین پسر خواجه خاوند [illegible] برادر خورد خواجه عبد الهادی پسر خواجگا خواجه است و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت [illegible] عبد الباری امده دریافت ملازمت علیا نمود و میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد چه والده کیچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است و ان عقیفه دختر فخر جهان [illegible] سلطان ابوسعید میرزاست و رتبه میرزا در اندک فرصتی بلند شد [illegible] باسب صوری شایسته خدمت [illegible] میران کردانید و ظاهرا از جانب باطن خود ساحه [illegible] اخلاص [illegible] این درکاهست که [illegible] یکذره اخلاص را بجهانی برابر میسازند اندیشه تباه سنگ راه تو تبشود و نکویی که زیاده از پایه کرامت فرمودن از قانون عدالت بیرون انداخته

ملازمان

١٥٦

مکانیت دیگر و تفصیل را بایکای دیگر اگرچه در امثال امور از ین قبیل صورت و معنی و اعتبار افزودن عیار گرفتن است بیاوه و روانگی پردسازد و بنا حیالت اورا داشتن و اصالت صوری صد چندش در راه خود دارد و بر تقدیر رفع ان حد شهان نسبت صوری و مناسب ظاهری در حصول مقصود بکار نیاید رابطه معنوی و پاک نهادی باطنی می باید تا در محک اخلاص کامل عیار تواند نمود و لهذا به عالی نسبان خاندان دولت ذریه گاه معلی امده دعوی ارادت و اخلاص کردند و چون خاک این استانه دولت نشانت عیار جوهر جهانیان است ایشان را که ابی فرصتی نیک نفاقی و بد نهادی بظهور امد و بمجازات ان رسیدند انانکه پاک درون بودند از اصالت معنوی بهره مند روز بروز پایه ایشان افزود و انانکه طراز صفای ظاهر را روپوش خبث باطن ساخته گندم نمای جو فروشی میکردند عاقبت کار بانواع خسران و نکال گرفتار گشته شرمنده ازل و ابد شدند چنانچه حال میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه دار شده است و اندکی ازین بسیاری هرکدام در محل خود یاد کرده راه ساد مندی بر جمهور خلایق گشاده خواهد کرد و درین هنگام که جالندر رحیم سرادقات عزت بود و کمال خان گکهر پسر سلطان سارنگ که برادر خورد سلطان ادم گکهر است به نیت نیکخواهی قدیم امده دولت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانی گشته در جرگه امرا انسلاک یافت و در جنگ هیمو و مانکوت و غیر ان خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت ذکر یاغی شدن

میرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت درین هنگام سعادت برای که موکب معلی در جالندر نظام بخش جهانیان بود خبر بغی و طغیان میرزا سلیمان بمسامع اقبال رسید و اهتمام در فرستادن کومک شد تفصیل این سرگذشت انکه چون خبر وحشت اثر شنقار شدن حضرت جهانبانی وجنت اشیانی بکابل و بدخشان رسید سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم به مقتضای انکه در ان فرز و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند چه از معامله نافهمی و نادانی انها که از پایه سوداگری امده خسران طلب نمایند چه از بد ذاتی و بد درونی که سود خود را در زیان دیگران اندیشند و چه بافواج تیره باطنان کوته اندیشی که جز نقش و نمای نقد نظر گه شان نیفتد و تخریص حرم بیگم کوچ میرزا که بمدار مهمات مالی و ملکی میرزا بی اتفاق او صورت نبستی و میرزا از کوچک دلی او را بر خود مسلط ساخته بود اندیشی عاقبت از انکه سریر خلافت بجلوس اقدس ارتفاع اسمانی گرفته از فرمان برداری و بندگی میرزا بی نظر که خدمتش سرمایه بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدیست بیرون امده سر طغیان برداشتند و میرزا سلیمان

حضرت شاهنشاهی

بروج و روج زمانه و صورت ظاهری این خدیو جهان که پرده جمال جهان آرا بود انداخته هوای سلطنت شد در
زمانی که مرسوم حق گزاری و یاد داشت نعمت رسیده بود که حقوق خدمات پسندیده تربیت در رعایت حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بوسیله خدمات پسندیده بظهور آورده
موروثی این جهانبانان که داده به نیت درست و عزم واثق جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان ناقدان بصیرت رسانیده
کامیاب صورت و معنی شود از فرط تیره رایی و ناشایستگی از بی حقیقتان ناحق شناس گشته دفاتر جلایل
احسان را بآب عصیان شسته بر خاک بیحقیقتان انداخت و حقوق را بعقوق مبدل ساخته راه بی ارزی پیش
گرفت و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراکنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش نهاد خاطر حق ناشناس
خود ساخت حرم بیگم دختر میر ویس بیگ که کوچ میرزا ابراهیم و بولی نعمت مشهور در مبادی ایامی
که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بواسطه مراسم تعزیت میرزا هندال آمده بود که حضرات تتق
عصمت گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیرهای گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده پرسش
نماید و لوازم سوگواری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین وانمودند
اما حقیقت کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم که پسرش بود رنجیده بر آمده بود و باین
اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم رباعث رنجیدن آنکه چون بیگم بفزونی رای و تدبیر مهمات مالی و ملکی
بدخشان را از پیش خود گرفت و در نواختن گروهی دیگر استقلال تمام یافت حیدر بیگ نامی
حوصله سخن بسیار از بدذاتی سخنان ناشایسته باو نسبت کرده خواطر میرزا ابراهیم را از رده
ساختند تا آنکه آن زنگ ساده لوح از جای رفته حیدر بیگ برادر خورد بیگم را که مردم او را متهم داشتند
به بهانه گرفته کشت بیگم رنجیده بکابل آمد چندگاه در خدمت حضرات سرادقات عفت بود بعد از آن میرزا از آن
از خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و او از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهر احوال
کابل اطلاع یافته گرفتن آن را بخود قرار داد و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتن این ولایت را بسهولت
چهره گشایی کرد لیکن از شکوه حضرت جهانبانی این تیره باطنان ظاهربین را مجال آن نمی شد چون این حادثه
ناگزیر ظهور یافت این ولی نعمت کافر نعمت در برابر راهبر سالک مسالک و بال و نکال گشت منعم خان چون
بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود جنگ صف قرار نداده و سر انجام اسباب قلعه داری
اشتغال نموده دل بر تحصن نهاده و بتعمیر شکست و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه

میرزا

میرزای فتنه سگال در حوالی کابل غبار تفرقه انگیزد حقیقت شورش انگیزی و جسد اندوزی او عرضه داشت
کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد و میرزا کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده
کوچ بکوچ اوایل سال الهی که اواسط بهار بوده کابل را محاصره نمود و در صدمه اول آثار تسلط و افساد ظاهر
ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد و میان کابلیان حقیقت گذار و بدخشان جرات نشان هنگامه کارزار
گرم شد و آتش کیر و دار زبانه زدن گرفت هر روز جوانان کارطلب از جانب میرزا سلیمان بپای قلعه رفته
داد دلیری و دلاوری میدادند و با از اندازه بیرون نهاده بدروازه می تاختند و اخلاص منشان اهل کابل
در محافظت قلعه کمال اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ چاره کار این بد اندیشان
مینمودند و بهادران شیردل چابک پای از قلعه برآمده داد جلادت و شهامت میدادند چون این
خبر و از پایان اخلاص پیشه التماس در اقبال ابد پیوند حضرت شاهنشاهی داشتند با وجود افزونی مخالف
مظفر و منصوری گشتند و هیچ اندیشه بخاطر حق گزین این طبقه راه نمی یافت چون حقیقت حال بوسیله منعم خان
مکشوف ضمیر جهان تاب شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند جمعی بعرض رسانیدند که همان مردم که بجهت
آوردن حضرات سرادق عصمت رفته اند برای این کار کفایت میکنند و هنوز رای جهان آرای بجهت
اتمام بعضی مهمات ضروری ممالک هندوستان قرار بفرستادن کومک نداده بود که تائید الهی کار کابل
و کابلیان ساخته میرزا نجات یافت و گروهی که بجهت آوردن حضرات مقدسات بکابل رفته بودند
اگرچه شریک معامله نشدند اما چون نزدیک نیلاب رسیدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در
کابل مشهور شد باعث دلنوازی متحصنان و برهمزدگی خاطر مخالفان گشت میرزا را دست در تیرانداز بجمله
دیگر پیش آمد قاضی خان بدخشی را که از مخصوصان بعلم و عقل امتیاز داشت و از سعادت ذاتی و خجسته
اخترهای عمر بملازمت و تربیت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از عاکفان عتبه اقبال شد چنانچه مجملی از آن
در جای خود ایراد یابد برسم رسالت فرستاده فنون تزویر در میان آورده شاید که کار آن را خود
بتقدیم رسانیده کاری نساخت منعم خان برای زرین خود نگاه داشتن رسول را اصلاح دولت خیمه
نداد و او را مشمول احسان خود ساخته انجنان سلوک نمود که فراوانی ذوق و فزونی عقیدت اهل حصار خاطر
نشان او شد و انچنان تدبیر شایسته بظهور آورد که با وجود کمال بی سامانی و تنگی بر چنین ایلچی دوربین حرف
واقع خاطر نشان گشته کمال استعداد و فراخی احوال تقین گشت و الحق بهمین تدبیر دوراندیشانه کار صرف

بانام

رساند بعد از چندگاه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام داد که الحمد لله که با چنین قدر بوزمان اتفاق
دارم و درون حصار آن قدر مردم با خلاص پرداخته شد که بیرون شده جنگ میتوانم کرد ولیکن برایم احتیاط
از دست نمیدهم و صد شکر که از روی قلعه داری سامان بها لکسر انجام یافته است و با این همه لشکر هندوستان
که از مور و ملخ افزونست باستعداد تمام بی هم خواهد رسید از این اندیشه ناصواب برگردد و خود را انگشت
نمای خاص و عام مسازد و نیل بدنامی بر رخساره دولت مکش که ارباب شجاعت را بو عده نتوان فریفت
آنکه این گروه والا شکوه بدستیاری دولت از حضیض این مرتبه فراز گشته بآسمان و اخلاص بر بلندی پایه
این طایفه قدسیه را چگونه با فسون و افسانه از جای توان برد میرزا با میدبی وفای ساکنان آن مرز و بوم و کم
از وقتی این قلعه طمع خام در سر داشت یکبارگی نا امید شده رای بودن و نیروی گشتن داشت از
همه راه گسسته و نا امید گشته دل بر صلح نهاد و قاقشان را بار بقلعه فرستاد مشار الیه چون سامت احوال
رعایا از امتداد محاصره دریافته بود و شرایط عظیمه در صلح زد منعم خان که دل بر گشته شدن نهاده بود در حسم
بر حال خود و ننگ دسا تحصنان نموده بصلح راضی شد فرستاده چون کار روان بود در متن شرط صلح از اسناد خدمت
که خطبه بنام آن گمنام کوته حوصله بی ادب معامله نافهم خوانده شود منعم خان در اینجا مسلک حق راند و برخی الفاظ
نخلص ناگذاشته قرار بر چنین تواداب داد و شرط دیگر آنکه آن روی باب یاران به بدخشان متعلق بود
بمیرزا منسوب باشد منعم خان بظاهر نه بباطن قبول این معنی نموده رخصت داد که در مسجدی از مساجد بحضور چند
از مردم خطبه را بروشی که قرار یافته بود خواندند میرزا بجهت محافظت ولایت مذکور مقدم بیک را با یاران
گذاشته به بدخشان مراجعت نمود برگشتن میرزا همان بود و بر خیزاندن مقدم بیک همان و میان من
اخلاص منش کمان درست بیان کابل از چنگال چنین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن معدلت منعم خان
نظام دیگر یافت و میرزای ناحق شناس برای ادبار خود خمیر مایه سرانجام داده به بدخشان
رفت سبحان الله اولیای دولت قاهره که متکفل اشغال شاهنشاهی بودند چه بواسطه و فور بار زد و نعمت
هندوستان و چه بجهت سایر عزیمتهای ناقص فکر تنبیه میرزا سلیمان نکردند اما اقبال ابد پیوند
که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی بود محمد حکیم میرزا را در ایام یادداشت بی ادبی بود چنانچه سر گشتهای پی بغایت
بر تنبیه میرزا روی داد و اوا پر دوشتم میرزا را که سر از اطاعت درگاه الهی و ولی نعمت کشیده بود
بسر افکنده با ستان بوس درگاه خلایق پناه آورد اگر چه مشطان صوری کارخانه سلطنت در شهزاده بودن





میرزا را اهتمام نمودند کار فرمایان معنوی درگاه خود بوده سرای او را در کنار او نهادند چنانچه در جای خود
گذارش یابد بالجمله کار چون کابلیات در حمایت ایزدی بوده از حوادث ایزدی بوده از حوادث ارباب طغیان نجات
یافته قرار گرفت که هودج عزت حضرت مریم مکانی و کلبدن بیگم و سایر مخدرات بارگاه عصمت متوجه
هندوستان شوند و بخیر و سعادت بمراد ادراک صحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی نموده بر بقای صوری
و معنوی سجدات شکر ایزدی بجای آورند چنانچه تتمه حالات و واقعات بر رسم ایجاز و اجمال نقش زده قلم وقایع
رقم خواهد شد استماع خبر فتنه انگیزی هیمو بد اصل بد سگال و نهضت موکب اقبال بر فع آن سیه روزگار هنوز
خاطر اعظم بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و باطن جهان آرای از بر هم زدگی کابل بحیات
نگرانی داشت خبر رسیدن بهموی سیه بخت که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود و اندکی از احوال او گذارش
یافت جنگ نمودن او با امرای عظام و پای ثبات از جای رفتن ایشان و تصرف در آوردن دار الملک دهلی
بتاریخ روز رسمی یکم مهر ماه الهی موافق ششم ذی حجه در قصبه جالندر که مخیم سرادقات اقبال بود رسید
و مجملی از این سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار با ابراهیم که مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و همه جا غالب آمد
و سلطان محمد را که در بنگاله اسم سرداری بر خود بسته بود شکست داده رخت بجای ملک نیستی کشانید و با
تاج کرانی و رکن خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داد و در بیست و دو معرکه با مخالفان مبارز خان برد
کرده غالب آمده غلبهای که او را روی نموده بود اندیشهای تباه بخود راه داد و در نیافت که اگر با سلطنت
بر باطل تری از خود پیشی جویه و کار او اگر دد باعث دلیری آن نشود که خود را بکوه آهنین اهل حق
بر بندد و بیولاکه حضرت جهانبانی تا یید جنود الهی فتح هندوستان فرمودند او را مشاغل دیگر مشغول داشت
داندیشه باطل او بظهور نیامد و اکنون که مسند خلافت بوجود جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق
گرفت خاطر از مخالفان خود پرداخته باستعداد وافر و انبوه لشکر گران و فیلان جنگی از حد و شرق مبارز خان
را که اندکی از احوال او سابقا ایراد یافت در چنار گذاشته متوجه دهلی شد و امرای نصرت قرین که سرکارها
صوبها نامزد بودند صلاح وقت دیده در دهلی مجتمع شدند تردی بیگخان ناظم اشتتات گشته استعداد پیکار
نمود و هیچکدام را زبانی که تسلی بخش پریزده خاطران روزگار تواند شد فراهم آورده سامان کارزار
جان فشانان نیز دست از اقطار مملکت کرد آمدند سکندر علی قلیخان شیبانی که بحدود سنبل بر فع بعضی از
مخذول العاقبه اشتغال داشت نتوانست خود را باولیای دولت ملحق ساخت مجملی احوال او آنکه شادیخان

امرای بزرگ مبارزخان بود و اکثر پرگنهای سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت علی قلیخان درین
سال که مبدا تاریخ الهی است و امید بسعادت تا منتهای مقرون باشد بدافعه او توجه نمود و بعضی از اعیان
ملازمان خود مثل مجنون خان و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاد که از اب گذشته
منتظر امدن او باشند و این جماعه را باده غرور از تدبیر احتیاط که نخستین پایه هوشمندیست باز داشت
شادیخان ناگهانی برسر ایشان ریخت و این معامله نافهمان بی تزوک جنگ کرده عنان استیلا از دست
دادند و لطیف خان با جمعی در اب فرو رفت علی قلیخان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان عتبه اقبال
که کومک او بودند مثل مهدی قاسم خان و با سعید قبچاق و محمد امین دیوانه مشورت کرده بایمن ساعت
بقصد شادی خان روان شد همان روز قرار یافته بود که صباح ان از اب عبور کنند تا نوشته تردی
بیگخان رسید که هیمو باستعداد تمام می اید مناسب وقت انست که دفع اشوب این تیره بخت تیره روزگار را
اهم مهمات دانسته در ساعت متوجه اینجا شوند علی قلیخان از ان کار باز داشت روی بدین سو اورد
و پیشتر از انکه بدهلی رسد موجب بر نوشت که حکمت ان چرا یزد و چون بود اندیشهای تباه مولانا پیر
محمد شروانی حاشا حاشا بلکه بمحض انکه امرای خودفروش خودستا را منشی بر خدیو جهان نباشد بلکه
برای ظهور اثار قدرت کامله این خدیو اورنگ اقبال تا فتح هندوستان از سر نو تایید بازوی دولت این
مؤید تاییدات سماوی گردد و امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست دادند و دهلی که پای
تخت هندوستان بود بتصرف هیمو درامد و سرمایه بدمستی و نخوت افزای او گردید و مجملی این نسخه
عبرت بخش انست که پیشتر ازین غلبه این سیه بخت بر مخالفان مبارزخان که سرگشتگان مرحله ادبار بودند
او را داد اندیشهای تباه اندوخته بود درین هنگام که واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت اشیانی در اقطار
ممالک انتشار یافت از کوتاه بینی زمان هرج و مرج خیال کرده ملک گیری پاک باز ان شد که با موکب
اقبال حضرت شاهنشاهی که بتایید ایزدی متکفل انتظام کارگاه سلطنت ان خدیو زمانست پای دلیری از
بساط ادب بیرون نهاده بکار نماید ان ظاهر بین نادرست صغر سن این بزرگ عالمیان را که پرده
نورانی بزرگی این فرمان ده روزگار انداخته بود سرمایه مزید دلیری خود ساخت و وفور خزانه
کثرت لشکر و سایر اسباب جنگ که گذاشته چندین فرمان روایان هندوستان بود موجب مزید
جسارت او گشت و بر امدن امرای نصرت پیشه از شهرهای و قصبات ممالک محروسه بسبب زیادتی غروران تیره رای

تاانکه



تا انکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کان و پانصد ضرب زن متوجه این داعیه ناصواب گشت
تردی بیگ خان در دهلی لوازم ثبات پای مراسم حقیقت اندیشی بجای آورده تدبرات مستحسن پیش
نهاد خود ساخت و اکثر امرا که از اقطاع خود برخاسته آمده بودند فراهم نموده سرانجام معرکه اقبال نمود
هم دل خود را به شجاعت فروغ افزایش داد و هم درماندهای دلداده را دل بخشید تا انکه بیست چهارم مهرماه
آلهی سال اول موافق روز سه شنبه غره شهر ذی حجه نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت با حشمت و استعداد
نزدیک دهلی رسیده در حوالی تغلق اباد فرود آمد امرا و خوانین باهم جمع شده صحبت کنگاش و رزم
مشورت اراستند جمعی از هنرمندان از روی احتیاط و طایفه از شیردلان از راه بیدلی بجنگ راضی
نمیشدند سخن ایشان ان بود که لایق دولت آنست که تا ان زمان که موکب اقبال شاهنشاهی بیاید
بهر وضعی که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبخون باشیم و گروهی جنگ را تا امدن علیقلیخان
و امرای ان حدود موقوف میداشتند طبقه از بهادران جان بناموس داده که معرکه رزم در نظر اخلاص
گزینان از عشرتگاه بزم خوشتر بود می گفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نما هم که گفته اند
زمانه از ان کس بتر اکند که او کار امروز فردا کند آخر مصلحتها برین رای قرار یافت و همه دل نهاده
جنگ شده کمر همت بستند روز ارد بیست و پنجم مهرماه آلهی موافق روز چهارشنبه دوم ذی الحجه از
هر دو طرف فوجها اراسته شد غول بشهامت تردی بیگ خان انتظام یافت افضل خان و اشرف خان
و مولانا پیر محمد شروانی که بر سر وکالت از جانب بیرامخان بجهت انتظام مهام ملازمان عتبه اقبال با
بارادهٔ شرارت و بر هم زدن هنگامه اراسته تردی بیگ خان آمده بود همدرین جای قرار یافته بودند
حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان باربیگی و جمعی دیگر برانغار را استحکام نمودند
و اسکندر خان و جمعی دیگر جرانغار را زینت داده جویای جدال بودند و عبدالله خان اوزبک و قیا خان
و لعل خان و جمعی دیگر هراول بوده معرکه ارای میگردیدند و از جانب مخالف نیز بردشی که سزاوار نبرد باشند
فوجها اراسته در برابر امده و کوششهای مردانه بجای آوردند مبارزان از دو جانب دل از جان برداشته
کارزار مینمودند جان نثاران تیزدست هراول و جوانغار عساکر اقبال شرایط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول
و جوانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند چنانچه بر کوششهای مردانه و نبردهای صاحب
همتانه این گروه جان نثار روان رستم و اسفندیار ثنا خوان بود و زبان زمانه و زمانیان صدای هزاران

آذین داشت غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد و تا چهارصد فیل نامی از ضمایم غنایم گشت
و رای حسن جلوانی که از عظمای روسای مخالف بود غرقه بحر فنا شد و زیاده از سه هزار کس بن نبرد آزما
از مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرو رفتند هموی مغرور که تهور را با خدعت جمع ساخته همواره راه گریز رفت
سیصد فیل گزیده با جمعی از فدائیان جان بر زده از لشکر خود جدا شده فرصت گریختن یا وقت تاختن را منتظر
بود درین هنگام که عساکر منصور فتحی چنین نموده در پی گریختها شتاب داشتند و گروهی در غارت مال
و نهب اسباب کوشش مینمودند تردی بیگ خان که بساط آرای این معرکه دلاوری بود با جمعی معدوده
ایستاده تماشا میکرد هموی فتنه ساز وقت را غنیمت دانسته بر فوج میدان آرای تاخت هر اهان
خواجه سلطان علی که با فضلخان رسیده بود و میر منشی که با شرف خانی امتیاز داشت و جمعی دیگر
هم کسی کم داشتند همت نشان یاوری نکرد و مولانا پیر محمد شروانی نیز برای شکست هنگامه سپاه
سالاری تردی خان مسلک فرار اختیار نمود و تردی بیگ خان را که ایام مکافات بی اخلاصی زمان
سالف نزدیک رسیده بود زندگانی را عزیز شمرده عار گریختن بر خود پسندید و کاری چنین پیش
رفته و فتحی چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد هر که از تیره رای چنین بی راهه رود و اخلاص و
عقیدت یکسو معامله سوداگرانه از دست دهد و پاس اعتبار خود که در معنی نگاهبانی اسباب سلطنت
صاحب خود است نشاید هر آینه درین هنگامه جهان صورت چرا گویم که خویش ریخته شود که آبروش
ریخته گردد چنانچه صورت حال این زندگانی دست عبرت بخش ارباب هوش شد مرا درین گفت و گو
فطرت بلند مخاطب نیست این گوهر بی بهای کم یاب را چون در خاک اندا طلبکار باشم این قدر
معامله نافهم هستم لیکن میگویم که بشنو از گفت دانشوران خرده بر ورنج شریف و وضیع پیوسته است
که گریزنده بیشتر زخم میخورد از آن شیر دلی که تلاش بکار دارد و دو دست از زندگی گریزندگان
مردگی زودتر پایمال موکب هلاکت میگردند از حریصان مرگ و بی باکان جنگ آدمی اگر اندک
حسابی نگاه دارد و در هنگام غم بد خماری در موسم شادی بدمستی نماید هر آینه روز بد نه بیند
جمعی از محاسبان روزنامچه اعمال رسیدن تردی بیگ خان عار چنین از قسم مکافات بی اخلاصی
او که با حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مبادی یورش ایران بظهور آورده خیال مینماید حاشا
که مکافات بی اخلاصی چنین باشد و عمل قبیح را همین قدر عار در میزان عدالت کجا گنجد تواند بود که چون

خدیو



خدیو زمان را که بتکمیل صورت و معنی آورده اند در لباس خوردی دیده در نظرها آورده میخواست
که خود آرای بوده بزرگی نماید ایزد جهان آرا آن خودپسند را چنین بزرگ در کنار رهنمائیهای این چه
کوتاه بینی است ملکه کارگران قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور بدمستی هیمو را افزایش دادند
تا آن بدمست پندارپرست در نظر کوته نظران جهان که عالم ازین طبقه مالامال است بزرگ نماید آنگاه او را
گرفتار گردانیده بخاک نگونساری افکنده تا خواری او سرمه چشم کوته نظران گردد و بجلالت حالت
این خدیو زمان اندکی وا رسیده در امتثال احکام او که وسیله انتظام صوری و معنوی است بیشتر اهتمام نمایند
و بالجمله هیمو که لشکر انبوه خود را برهم زده و گریخته میدید ظهور این واقعه بدیع را از خداع غنیم دانسته
تعاقب تردی خان نموده در همان جنگگاه غرور افزای نموده میدان آرای گرد و بهادران
صفدر که از پی گریختها شتافته بودند چون مراجعت می نمودند حیرت زده براه تردی بیگ خان
می شتافتند و هیمو بعد ازین بدار الملک دهلی آمده شورافزای گشت و بدمستی مادیو اکی فراهم آورده
و چون این قصه نامطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی به نیروی خرد دوربین این
را در نظر نیاورده طرز دانان بساط عزت و معرکه آرایان صفوف اقبال را یرلیغ گیتی مطاع اصدار
فرمودند که سرانجام یورش عالی نمایند که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن مغرور تیره رای را
در کنار او نهاده آینه چهره وقار پادشاهانه بگلگونه رضا و تسلیم برافروخته سایه التفات بر اتمام اشغال
جهانبانی انداختند و چون خاطر جهان کشا از رهگذر سکندر جمع نبود لشکری از بهادران اخلاص گزین را
با تولیغ خضر خواجه خان که از نسل فرمانروایان مغلستان بسعادت مصاهرت این خاندان عالی اختصاص
یافته در امرای رفیع قدر شان عظیم داشت برای انتظام پرگنهای پنجاب و دفع سکندر گذاشته
قلع و قمع هیموی بد اندیش پیش نهاد همت جهان کشای ساختند و چون عید قربان نزدیک بود
برای انتظام جهانبانان مراسم عید بتقدیم رسانده بساعت سعد روز بهمن و دوم آبان ماه الهی موافق
روز پنجشنبه دهم ماه ذی الحجه که عید قربان بود عیدگاه مخیم سرادقات اقبال گشت و اتمام لوازم جشن
عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و امرا در باب
دلدهی و ثبات پای شرف اصدار یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که بموجب سرنوشت ازلی
از مکمن بطون بظهور می آید دل از دست نباید داد که کارفرمای ابداع رنگ آمیزی میکند از فرط

احتیاط استعداد در ساحت قصبهٔ تاتیر فراهم آمده مترصد وصول رایات اقبال باشند و روز
دیگر بقا یدِ دولت ازلی از انجا نهضت فرموده روز ابان دهم آبان ماه الهی موافق روز جمعه هژدهم
این ماه عرصه سهرند مخیم سرادقات اقبال شد و امرای منهزم بافته و علی قلیخان شیبانی پیش از رسیدن
منشور دولت بجدود سهرند آمده بودند بعد از سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند و از سوانح
کشتن بیرامخان است تردی بیک خان را و تفصیل سرگذشت انکه بیرامخان تردی بیک خان را همسر
خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه می بود و او نیز خود را سپه آرای لشکر قرار داده تدبیر برانداختن
بیرامخان از مخیلات خود داشته در کمین فرصت مقام داشت و تعصب مذهب و دین برانداز را کدام
از مهمات دین دانسته ضمیمه برانداختن یکدیگر ساخته فرصت می جست و با وجود حدوث مخالفت
که منشاء این نافهمیدگی است و سرچشمه ان ناتوان بینی و حسد با یکدیگر از راه مکر و تزویر توقان بودند
و توقان بترکی همزاد را گویند بیرامخان این وقت را که تردی بیکخان از وقوع شکست خجالت
زده و اد بار یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و هنگامه محبت تازه ساخته بسعی مولانا پیرمحمدخان
شروانی بخانه خود طلبید و او را در خرگاه گذاشته خود بهانه طهارت بیرون رفت و فرمان بران
از پس او کار وی تمام ساختند و خواجه سلطان علی و میر منشی که گمان نفاق و زرداری داشتند
با خنجر بیک که قرابت قریب بتردی بیکخان داشت گرفته مقید ساختند و حضرت شاهنشاهی بجهت
مصالح ملکی که خرده دوربین بالای بر دخود را بنظام سرانجام مهام ملکی بی پروا نموده بشکار مشغول
بودند یا برای انکه از بداندیشی کوته اندیشان زمانه ایمن بوده در یافت مراتب نیکو خدمتی و مدارج
اخلاص عالمیان بر وجه احسن در پیشگاه دل دقیقه شناس صورت بندد و فنون بدطینتیهای نادرستان
روزگار بر خاطر نور ریز بی منت دیگران روشن شود ان روز که این واقعه بظهور آمد الحضرت
برسم و عادت بصحرای دلگشای سهرند بشکار رفته بانه عشرت برای خاطر مقدس بودند چون
صورت حال بمسامع علیه رسید از فزونی خرد کارشناس دقیقه دان تغیری بر صفحه ظاهر آن حضرت
صورت پذیر نشد و مکافات آن را بایزد توانا حواله فرموده بی چشمک حکایت فنون نقادی ایزدی را تماشا
کنند و شامگاهان که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده بسرادق عزت رسیدند خان
خانان مولانا پیرمحمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث این دلیری ازمن بغیر از دولتخواهی

درگاه

١٦١

درگاه عالی امری دیگر نیست تردی بیک در هر جنگ دیده و دانسته از روی فریب و بدنیتی عار
گریختن بر خود پسندیده است و بی اخلاصی و نفاق او معلوم همگنان است که از اول تا اخر چگونه مصدر
حرکات ناپسندیده بوده اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کلی که پیش نهاد همت
جهان کشای حضرت است متمشی نشود و انکه گستاخی نموده رخصت نگرفته ام بغایت شرمنده ام و سبب
این جرات ان بود که ذات اقدس معدن لطف و منبع عاطفت اند هراینه بکشتن او راضی نمی شدند
و درین صورت که منع این کار متهم از ان خدیو جهان بظهور می آمد خلاف ان نمودن گستاخی را از اندازه
بیرون بردن بود و امتثال امر موجب خلل ملک و فساد لشکر میشد امید که بنظر عفو منظور گردد تا موجب
عبرت سایر بدگوهران و دلیر در تقصیر گردد و آن خدیو جهان و جهان معنی فرستاده بیرامخان را نوازش
فرموده معذرت خان خانان را بمحض عواطف کارآگهانه پذیرفتند و باطن او را بمآثر رضا استمالت
و اطمینان بخشیدند و همت والا بر استیصال فتنه گماشتند انتهاض الویه قاهره از دارالسلطنه جهانگشای حضرت
شاهنشاهی برسم منقلای چون مهچه رایت گیتی آرای پرتو فتح بر حوالی ساحت سرای گرونده
انداخت حکم جهان کشای شد که لشکری آراسته از بهادران جان بناموس ده برسم منقلا از پیش موکب
معلا روانه سازند لاجرم اسکندرخان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علی قلیخان اندرابی و حیدر محمد
اخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی و لعل سلطان بدخشی و مجنون خان قاقشال و بسیاری از مجاهدان
و مبارزان را به سرکردگی علیقلیخان شیبانی پیشتر روان ساختند و بیرامخان از ملازمان خود حسین قلی بیک
و پیر ولی بیک و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشابوری و سید محمود بارهه و از ان بهادر دیگر بهادران
معرکه دیده کارطلب همراه ساخت که هراول منقلای بوده هنگامه دلاوری و جان فشانی گرم سازند
و عیار مردانگی و کارگذاری از یکدیگر گیرند و این دولتمندان در ارایش صفوف عساکر اهتمام
فرموده برانغار و جوانغار و غول و هراول و چنداول و طرح و تولقمه و ادفجی و التمش را باین جهانگیری
و اداب صف آرائی ترتیب داده سر جار ابفروغ خرد عقیدت گزینان اخلاص پرست روشنائی
بخشیدند و افواج قاهره بلمعان سیوف نبرد آزمان جنگ دوست کارشناس اعتقاد کرامت
فرمودند و گیتی خدیو بعد از سرانجام کارگاه اسباب که بهین طلیعه لیست ظفر انتما ارباب ریاست
عظمی را و سنجیده خصلتی است توکل اهاسان اقبال مندرا دل در نیاز مندی ایزد جان بخش برارنده

نگارنده اسباب بسته خاطری آرمیده و پیشانی گشاده و دلی نیازگزین و عزمی درست ورایی راست
و حوصله فراخ و دستی قوی و پایی استوار و همتی والا و فطرتی عالی و تدبیری صایب و چهره برافروخته
و لبی خندان پای دولت در رکاب اقبال نهاده نهضت فرمودند و درچنین موسم که عنفوان شباب
و عنوان طغیان طبیعت است ان خدیو والا پیوسته بدوربینی فرمان پذیری خرد خرده دان ملک
آرای بوده در نقاب و پرده صغر سن داشته نگاهبانی جمال جهان آرای سلطنت خویش
کرده بی مداخله قاصد و پیغام و سخن سازی خنکی حرف سرایان غرض آلود عیار راستان درست بین
و مخلصان حق پسند میگرفتند و دار و مدار اشتغال پادشاهی را بعاشقانش سپرده برامد مقاصد صوری
و معنوی را ازایزد بیچون دانسته نیازمند درگاه هستی بخش خرد افزین می بودند دانشوران رسمی
اسباب پرست مسبب نشناس پی بغزو بی خرد والای این اورنگ نشین خلافت و بزرگی حالت
کبرای این برگزیده کونین نبرده خود را از اسباب عظیمه چون کو هم فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت
میدانستند ولهذا روز بروزکاران یگانه معبود حقیقی در ظهور روشنایی بخشد وحال ان ساده دلان
حق ناشناس در کو ظلمت رفته عیار سهای زر اندود گرفته اند چنانچه ازین روزنامچه احوال سعادت
قرین بر سخن سنجان نکته رس روشن خواهد شد و خلاصه حقیقت کار انکه نور پروردی که از ظلمت پرستاری
خلق نجات یافته دل او در روشنایی پرستش ایزدی نورانی سازد نورکار آگاه ابداع تعهد مهمات
کلی و جزوی او را بمکرمت علیای خود تفویض فرموده در اشتغال صوری دل تنگ ندارد و آرزوی او را
ضمیمه انچه در حاشیه خاطر فیض گزین او نگذشته باشد و بحوصله روزگار در نگنجد ساخته درکار دولت
دولت او نهد و او را اورنگ نشین ملک صورت و معنی گراینده پیشوای صفوف ظاهر و باطن
گرداند و هر خاکساری و مدبری که بجناب نکبت و ادبار این دولت او را از دو نشاند پرده پندار پیش
بینش دیده بصیرت او فرو دآید و در تاریکی انکار و ظلمت خلاف در امده بتکاپوی خود در خلاب
هلاکت فرو رود چنانچه از حال اشرف حضرت شاهنشاهی خاطرنشان منکران بادیه گمراهی و دل
نشین مخالفان تیره رای که باین دولت ابد پیوند انتساب داشتند گشته هزاران هزار مصداق
بظهور آمد که در محل گذارش یابد و اندکی ازخسران زدگی میرزا سلیمان که اراده مخالفت نموده با
ده هزار کس بتسخیر کابل آمد و منعم خان خان خانان باستمداد همت علیای حضرت شاهنشاهی بامعدود
حراست



حراست آن حدود نموده رایت اخلاص برافراشت معلوم هوشمندان آگاه دل میشود که هرگاه میامن
برکات قدسیه این خدیو صورت و معنی درد و ر دست ان گرد حال نزدیکان ناتجربه عاقبت کم
از سیه بختی بانفس مقدس الحضرت اندیشه ستیزه و پیکار نمایند قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود و خودسران مغرور
را اتاز یانه آگاهیست سرگذشت هیمو که در مطلع احوال ظهور یافت و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان
گرانی عظیم پدید آمد و در اکثر ممالک خصوصا در دیار دهلی قحطی بوالعجب شد اگر از زر نشان می یافتند
از غله اثری نمی دیدند ادمیان در مقام خوردن یکدیگر شدند چندی باهم پیوسته ادم را تنها می ربودند
و غذای خود میساختند اگرچه این پاداش اعمال جمهور مردم تا دو سال کشید اما یکسال صعوبت تمام
داشت وهمانا که در ردی ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد بمیامن جلوس مقدس بر اورنگ خلافت
ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی دور شود فتح موکب حضرت شاهنشاهی
در محاربهٔ هیمو و دستگیر شدن سبحان الله ز ی تلون احکام تقدیر و تنوع اثار قضا
هیچ گیاهی از زمین برنخیزد که چندین حکمت دران تعبیه نباشد و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین مصلحت
در مطاوی آن مندرج نبود پس وقایع و سوانحی که متضمن جنبش عالمی باشد اندازه مصالح و اسرار آن را که
در طی ان مکنون است که تواند گرفت و از ان جمله است این بزم رزم نما که هم نظام ظاهر را از اسباب
والاست و هم بهترین وسایل هدایت گمراهان و غوایت و ضلالت تفصیل این موهبت کبری انکه هیموی سیه بخت
از فراهم آمدن اسباب مستی چنانچه اندکی از ان گذارش یافت پیوسته در نخوت و پندار بوده اندیشهای
تباه خود را ه میداد علی الخصوص چون قضیه تردی بیک خان واقع شد لشکر هندوستان را دل بیش
قوی گشت در جنگ مبارزان عساکر اقبال دلیر شده بود و شورش غرور در نهاد وضع افتاده خیالات
فاسد بخود راه میداد چون خبر نهضت رایات اقبال در لشکر مخالف انتشار یافت هیمو توپخانه گران
خود را که کیفیت و کمیت بسیار بود بسرکردگی مبارک خان و بهادر خان که از امرای کلان او بودند پیشتر
از خود بقصبه پانی پت که قریب سه کروهی دهلی باشد فرستاده خود در استعداد پیکار شد و بخاطرش
راه نیافته بود که عساکر نصرت نژاد باستعجال خواهند آمد غیر دلان هنگامه متقلای آمدن توپخانه را آن
قصبه شنیده فوجی اراسته از تیزدستان نبرد و دست راجو لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سماجی
خان پیشتر فرستادند که دست بردی نمایند و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را نوشته فرستاد علیقلی

سنسپانی تیر خود را ملحق ساخت و غازیان چابک دست به نیروی اقبال شاهنشاهی که به پشت گرمی این
دولت عظمی که به کار شیران بتقدیم رساند خیال باید کرد که شیران باعتضادی چنین استوار کارهای شگرف
بجای آورند خلاصه توپخانه را بتصرف در آوردند و هنوز آمدها از سطوت اقبال لشکر منصور بی جنگ راه
گریز پیش گرفتند و هیموی حون اکرفته از استماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داد دست راست
بغور شادیخان کاکر شورافزای گشت و دست چپ را باهتمام خواهرزاده خود رمیه نام که از دلیران
بی باک بود سپرد و خود بنجوتی تمام و استعجال غریب روان شد و فیلان کوه نمود اژدها دم را که اندوخته
جنون فرمان روایان هندوستان بود و برای عبرت ظاهربینان کوته اندیش به بر نوشت آسمانی
پیش این بی بهره صورت و معنی گرد آمده همراه گرفت از انجمله پانصد فیل بود که هر کدام در تیزپایی
و جرب دستی علم بود و در مستی و دلیری کارنامه و دیدن این قوی هیکلان سبکروح و دیدن توان
گفت که اسپ عراقی هرچند دونده و هرچند گرم روی کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت و الحق
هر فیلی ازین فیلان نامی برای برهم زدن فوجی گران بسند بود بتخصیص برهم زدن سوارانی که اسپان شان
هرگز چنین صورتی مهیب و پیکری بدیع نزیده باشند وصف این جبال دونده کجا برشته بارک
عبارت در آید عمارات عالی را جنبش می داده سازند و درختان قوی را ببازی از بیخ برارند و در هنگام
نبرد و کارزار به خرطوم ثعبانی اسپ را با سوار از زمین بردارند و بهوا اندازند قطعه بهو به نرم روند
کهی که حمله برند چو سرمه سوده شود زیر پای شان سندان . و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید
خلاصه سخن آنکه با سی هزار سوار کارطلب از راجپوت و افغان که بارها کارها کرده سرمایه نخوت و استکبار
او می شدند با هیبتی غریب متوجه شد و فیلان را بگجم و سلاح آراسته رعد اندازان و بخشش افکنان را
بر پشته پشت آن مهیب پیکران بدیع منظر جا داده آماده نبرد شد و همه فیلان را بروشنی که در روز
هیجا آرایند و بر خرطومها دشنها و حربها تعبیه کنند آراسته فیلان تجربه دیده را ابر دان نبرد و فیلبانان
قوی دل سپرده هر کدام را جای و مقام مقرر کردانید فیل غالب جنگ نام که از فیلان سر آمد نامی بود بحسین
خان فوجدار مقرر کردانید و فیل گج بهو تر که در هزار یکی مثل او کم بهم رسد بسواری هیکل خان معین ساخت
و فیل جور پیتال که از فیلان زبردست بود باختیار خان داد و فیل فوج بدار را بسنگرام خان نام مرد کرد
و فیل کلی هلک که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره رای خود بران سواری میکرد درین روز برای سواری

جا



چاسن نام فیلبان داد و باین فوجداران که سر برآن پشه دغا بودند و از معتمدان شیرخان و سلیم خان
و بسیاری بر کشیدهای خود استمالتها داده سرگرم کارزار ساخت اما اسباب آرای پیکار یا سبب پیشهاء
ظاهربین بکار آید ما خداپرستان سبب برانداز که او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند
چه نفع رساند بلکه این همه اسباب و آلات از ضمایم بیوتات قدسی ان جمال آرای عالم سلطنت گردد بتقد
مصداق این معنی و همین قضیه بدعست و شرح این اقبال بدیع که بتاریخ روز دیپادین بیست و سیوم
آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت و چهار عساکر فیروزی نهاد را که برسم
منقلای پیشتر می آمدند حون بحدود قصبه پانی پت اتفاق نزول افتاد قراولان دوربین رسید خبر
رسیدن غنیم و کمیت لشکر و استعداد ان تیره کاری بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند و یقین
پیوست که ان سیه کار آشفته روزگار خود لیر انجامی که دارد دلیرانه قدم می نهد و پیش از رسیدن بقصبه
مذکور چنان بر السنه روزگار افتاده بود که هیمو لشکری گران را به کردگی شادی خان کاکر پیشتر فرستاده
است امرای نصرت پیوند از چندان حساب نمی گرفتند دل بر اقبال روزافزون بسته متوجه پیش
بودند چون آمدن هیمو بآن استعداد یقین پیوست از انجا که بر اعتقاد معنوی خود نظر نینداخته بودند
بوسیله حرف سرایان تهی مغز که پیوسته لشکر از ان مردم خالی نباشد بلکه از انها لشکر شود هم دلی
در خاطر اولیای دولت راه یافت دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار عرضه داشت نموده بدرگاه
نصرت پناه فرستاده خودها آماده جان نثاری شدند درین گروه والاشکوه سپاهی ده هزار
کس بود تا پنجهزار مرد نبرد شایسته باشند بهادران فیروزمند دلاوران اخلاص منش آمدن غنیم نزدیک
دانسته از روی خرد دوربین و حوصله فراخ که در چنین وقت از هزاران لشکر کار کند از ظفر
انگیزترست افزدنی ظاهر مخالف و فراوانی صورت غنیم نظر در نیاورده چنانچه رسم سعادت کیشان
بخت بلندست که کار امروز بفردا نگذارند بی شایبه توقف و اهمال فوجهای منصور را ترتیب شایسته
داده جویای پیکار نصرت سرانجام شدند میمنه شکوه بشهامت سکندرخان و جمعی دیگر از نبرد آزمایان
نامور آراسته گشت و میسره بمهابت عبدالله خان و طایفه از فدویان جان ناموس باز ده رونق گرفت
و غول بشجاعت علیقلی خان شیبانی تایید یافت و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کار
دان بارایش هنگامه سرداری معین گشتند حون سخن باینجا رسید مناسب آنست که الیستادنی در ازاد

رست را

رفتنی در پهنا واقع شود تا سخن شاداب گردد ای جویای اخبار عبرت بخش سر رشته سخن را نگاه داشته
ساعتی گوش بمن دار که از ان زمان که حضرت شاهنشاهی بمقتضای رای جهان گشای امرای نامدار
را بر سر منقلای از پیش روانه فرمودند خود بالعساکر فتح و جنود اقبال رسوم فرمان روائی و لشکر آرایی دقیقه
نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجه فتح و نصرت بودند و درین روز بهجت انتما که نوروز فرخی و فیروزی
است رایات اقبال از قصبه کرنال که تا قصبه پانی پت ده کروه باشد نهضت فرموده به پنج کروهی
پانی پت نزول اجلال فرمودند و از نزدیک رسیدن غنیم منقلای در اردوی معلی خبری نبود و هنوز لشکر
نصرت پیوند گرد راه از خود نفشانده و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش با بار
اخبار ناخوش با هم رسید چنان ظاهر شد که جمعی را اگر پای از جای لغزیده باشد اما هنوز بازار کشش و کوشش
گرم است موکب عالی را در همان زمان آهنگ رزم فرموده آماده نهضت پیش شد و در ساعت
بهادران عقیدت مند و دلاوران اخلاص گزین را یرلیغ والا صادر شد که صلاح سلاح در بر و تایید ایزدی در دل
گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند و در اندک فرصتی لباز و پیرایه که در خور آفرین صاحب اقبالان
باشد فراهم آمده جویای پیکار شدند آنحضرت چهره وقار را بدستار شاهانه بخورسندی افروخته مغفر اقبال
ایزدی بر سر و جوشن حراست الهی در بر مسلح و مکمل گشته پای دولت در رکاب عزیمت نهادند بیرامخان
خان خانان در پیش صفها گرد قشونات و تومنات میگردید و در حفظ قوانین نبرد و نگاه داشت مراتب
جنگ و محافظت جای خود اهتمام میکرد و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانیده
بزم رزم را ترتب می بخشید و بعد از ترتیب لشکرها و استمالت دلها فرمان فرمای جهان بآیین کشورگشایی
و قانون جهان آرایی نگاه در بادپای جهان پیما را برانگیخته نهضت فرمود و چون سحبه لوای جهان گشا
پرتو وصل نزدیک بقصبه پانی پت انداخت طلیعه فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت و یکه جوانان وصول
و بهادران بی هم رسیده مژده فتح میرسانیدند و شاه قلی محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضور اقدس
آورده بنوازشهای خسروانی سربلندی یافت و شرح دیباچه این نصرت علیا و موهبت عظمی که کارنامه
اقبال تواند بود بر سبیل اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد که رایات اجلال ورود و جمعی از امرا
پیش آمده اند عنان از دست داده باستعجال خود را با ایشان رسانید باین خیال که چون آن مردم که
خلاصه وچیده اند بردارد دیگر کار دشوار بر او آسان گردد و برافزونی لشکر کار کرده و بر فراوانی فیلان



مست اعتماد نموده بغروری از اندازه پیش قدم در پیکار نهاد و از نشا بدمستی غرور نتوانست دریافت
آنرا که بفیلان اعتماد باشد بر آنکه بر فیل اعتماد دارد در اینه غلبه روی دهد پس آنکه با مبدع فیل راز
نهانی دارد استیلای او را که تواند انکار نمود و استظهار فیلان با او چه سودمند آید بهر حال آن خون
گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت و دلیران از جانبین کوششهای شگرف نموده مانند رعد
در نیسان و شیر در نیستان خروشیده بر یکدیگر می تاختند و داد دلاوری و جانفشانی و نیکوخدمتی
داده آبروی تازه بهم میرسانیدند نظم دو لشکر چنان برهم آمیختند ۝ که از آب آتش برانگیختند ۝
تو گفتی هوا لاله کار دهی ۝ ز پولاد پیچاده بار دهی ۝ اگرچه بهادران لشکر منصور در ثبات پای
و جان نثاری تقصیر نمیکردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه و میسره را پای از جا لغزید چندی
از شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیرشکار که غبار معرکه نبرد را گلگونه فتح عروس و غازه چهره اقبال
میدانستند و آب زندگانی از چشمه سار تیغ خون آشام جسته شاداب مقصود بودند مثل محمد قاسم خان
نیشابوری و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و لعل خان بدخشی چون دریافتند که آسان روبروی فیلان
نمی توانند آمد کندلان شده با تیغهای خون چکان مانند شیر گرسنه در جست و جوی شکار بخلف ساخته
دست بردی نموده و تند سواران گران رکاب را از خانه زین انداخته بخنجر نعل باد پایان آتش گرد از تمام
میساختند و گروه گروه فدائیان تیرانداز از اطراف و جوانب بر آمده داد کارزار میدادند علیقلیخان
شیبانی که لشکر غول بحسن اهتمام او رونق داشت در جای واقع شده بود که جری کلان در پیش داشت
که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند کرد دلاوران بر خاکش چوبی و مردان شیرحمله غول بر جای خود
پای ثبات افشرده قابوی تاختن می جستند و چندانی تحمل کردند که فیلان اطراف و جوانب غول
گذشتند بعد از آن عقب مخالفان در آمده داد تیراندازی و تیغ زنی میدادند و هیموی تیره بخت بد روز
خود بر فیل هوائی نام که از فیلان سرامد او بود متمرد نفس و هوا سوار و نظر بر دنباده بردلان تیغ زن
و کشاکش غازیان صف شکن داشت بحقلشهای مبارزان عساکر اقبال بدیده عبرت دیده جوقی از
فیلان مست همراه خود ساخته برنژدی که در حوصله طاقت داشت و شرح روی که مکنون باطن فتنه
سرشت او بود ظاهر ساخته حملهای قوی و جراتهای عظیم کرده بسیاری از زبردستان عساکر گردون
شکوه را از پای در آورد و پهلوان داس که از برگشته ای او بود در کار نبرد از تیر دستان امتیاز داشت

پیش او پاره پاره شد و شادیخان جنگ کرده پایمال باد پایان موکب اقبال گشت ناگاه در
اثنای گیر و دار تیری از کمان خانه غضب الهی بچشم هیمو رسید و کاسه چشمش شکافته از پس سر او گذارا شد
همانا که باد پندار و دود غرور ان سیه بخت تیره درون همان بود که ازان رخنه بر آمد جمعی که در حوالی او
تک و تاز داشتند چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت سست کرده دل از دست دادند
و بی دست و پا شده دیگر طاقت نه ایستند و شکست بر لشکر او افتاد هر کدام خاک ادبار بر فرق بخت و ابروی
جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند درین هنگام شاه قلیخان محرم با چندی از شیرمردان کارزار
بفیلی که هیمو بران سوار بود در رسید و نمیدانست که هیمو بران فیل سوار است قصد کشتن فیلبان کرد تا ان فیل را
بطریق الجا از جمله غنایم خود سازد و فیلبان بیچاره که نه مغفر حقیقت داشت و نه جوشن شجاعت از بیم جان
صاحب خود را نشان داد و شاه قلیخان از نوید این عطیه عظمت از میمون طالع خود گوشه کلاه شادمانی
بر آسمان انداخت و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت و ان فیل را با چند فیل دیگر
کرده از معرکه یکسو شد و چون از مهب عنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی
وزید مخالفان سیه روز تیره کار یکبارگی پشت داده نجات خود را در فرار دیدند شیران بیشه شجاعت
فیلبانان را از قله کوهها بضرب تیر و قوت گرز نگونسار ساختند و پیلان کوه منش را چون باد صرصر
میراندند جایی که سطوت اقبال روز افزون صف ارای هنگامه نبرد باشد شیرمردان صفدر را
از گریز اگریز چاره هیئت الحنان حیوانات بی خرد را کجا شکوه همت می ماند امرای نصرت قرین از حسن فتح که
انقراض عالم طغرای فتحنامهای شهریاران والا شکوه و دیباچه مفاخر جهانداران عالیقدر خواهد بود در تقدیم شکر کردگار
شدند و سایر عساکر فیروزی از در گذشتن گریختها جمع غنایم اهتمام دانسته از کشته پشتها و از غنایم خزاین
آماده و مهیا ساختند تا بجهت هر کس در میدان افتاده بودند که بحساب در امد و از انجا که در گریختن در راهها
پایمال شدند که شمار نتوانند تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف اولیای دولت قاهره در امد و طایفه بهادران
نصرت قران گریختها را انگاشتی کرده بسیاری از مخالفان را به تیغ انتقام گذرانده کامیاب نصرت بپایه
سریر اعلی معاودت نمودند فرمان فرمای زمان ازین عطیه کبری اداب سپاسداری بجای آورده کرام
از مبارزان عساکر منصوره را بعواطف بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشیدند و در اثنای هر یکی از بهادران نیکو
خدمت بدولت حضور رسیده کامیاب دین و دولت می گشت شاه قلیخان محرم هیمو را بسته بدرگاه



خلایق پناه آورده هر چند ازو سخن پرسیدند از جهالت بسخن در نیامد یا توانایی سخن سرایی نداشت یا مغلوب
خجالت بوده سخن را بر خود نه پسندید بیرام خان خانان از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایه فساد را
بدست مقدس بگذرانند و بوسیله غزا احراز مدارج ثواب و جزا فرمایند آن خدیو خردمندی و خداوند خردمندان
که صغر سن از نقاب دانش خداداد دانسته در پرده بیگانگی بوده از شورش انکار سگالان و اعتقاد مخلصان فراغتی
داشتند برای هدایت ارباب استعداد بر زبان حقایق ترجمان گذرانیدند که بکشتن گرفتاری اسیر همت
علیا رخصت نمیدهد و همانا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت نیز چنین کارها ثوابی مترتب نباشند
هر چند دولتخواهان ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شاهنشاهی کمتر بظهور امد بنازم این دریافت
بلند را که در بطون اوراق و اذهان افاق ازان اثری نیست اما دانش نژادان بارگاه کبریا نیکو دانند که
این خرد نورآباد خاطر مقدس ذات پاکی که بی وسایط بشری و وسایل ملکی از حضرت دادار دانش آفرین
دانا نواز نور پذیر معرفت حقیقی شده بود هر آینه چنانکه از صفحه پیشانی این تخت نشین صورت و معنی نورش آیات
و نیز بر معامله فهمان ظاهر بین پیداست که هرگاه بزرگ نهادی خدا شناسی در پایه محبوبی ایزد رسیده باشد
و دانند که خلاف رضای او گزیدن خود را بر تیغ زدنست چون سعی بشری قهرمان مبدع کل او را بخاک مذلت و مغاک
هلاکت می انداز و چنانچه امروز هر مطالعه کنندگان روزنامچه احوال این پادشاه سعادت اساس ظاهر می شود
او را کجا فرصت انست که بتوجه معنوی باطنی در خاکساری فنای ارباب خلاف پردازد و بر تقدیر فرصت زمان
و رخصت خرد همت والای او کجا تجویز ان میکند که دامان اقدس باطن او بچنین غباری آلوده شود و هرگاه
معامله چنین باشد تیغ آلودن بخون الجنان خون گرفته و ناپاک کجا وان شخص مقدس کجا ملتمسات اهل
روزگار در چه مایه اخر بیرام خان خانان چون دانست که ان حضرت متوجه این معنی نمیشود خود را از ان باز
داشته بمقتضای عقیده موروثی که از راه تقلید پدران و استادان در آدمی جای کرده سر پیچی میکند خود
در تحصیل این ثواب موهوم شد و شمشیر آبدار عالم را از لوث هستی او پاک ساخت کاشکی که ان حضرت از پرده
برامده توجه فرمودی با صاحب معامله حوصله دور بینی دران درگاه بودی تا او را در بندخانه داشته مستعد ملازمت
عتبه اقبال ساختی الحق بس نوکری شایسته بود و همتی بلند داشت هرگاه تربیت انچنین بزرگی یافتی چه کارها
که از وی بظهور رسیدی و برای ظهور سطوت شاهنشاهی و اگاه ظاهر بینان سر او را بکابل فرستادند و تنه او را
بدار الملک دهلی برده بر دار عبرت کردند عالم از شور و شغب آرمید و جهانیان را آسودگی و خورسندی پدید آمد

و از بدایع کرامات و غرایب خوارق عادات شاهنشاهی که درین سانحه از مکمن بطون بر منصه ظهور جلوه گری فرموده آنست که در دار السلطنه دهلی در هنگامی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتح اسکندر بآنجا تشریف آورده بودند در تصویرخانه بموجب اشارت عالی مشق تصویر می فرمودند و نادره کاران باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد شیرین قلم که از بی بدلان این فن اند در ملازمت بوده نزاده و روش این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کتابخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامعه آلهی بجهت تشحیذ خاطر بتصویرخانه توجه نموده صورت آدمی نگاشته قلم الهامی رقم ساختند بطریقی که عضو عضو آن تمثال از هم جدا افتاده بود یکی از دولت یافتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت که این صورت هیموست و حال آنکه در آن وقت نام و نشانی از هیمو نبود و مستمعان از حقیقت کار در نیافته از استکشاف آن باز ماندند در آن روز که بر امتحان التماس نمود و کوشش میکرد که هیمو را بدست اقدس خود بشمشیر بگذرانند بر زبان مقدس گذشت که من کار این مغرور را در آن روز ساخته ام و بند از بند جدا کرده ام و اشارت بهنگام این تصویر فرمودند سبحان الله در آن سن در چه وقت و بچه طرز زبان فعل و لسان قول خبر این واقعه دولت افزا داده بودند آری امروز و فردا و دی و حاضر و غایب پیش استحسان ظاهر باشد اما پیش نور پروردان ایزدی که گوهر پاک این شاگردان حق و استادان عقل مظهر انوار آلهی و مطلع خورشید حقیقی است گذشته چون آینده در خدمت حال است و غایب چون حاضر در شرف حضور کسی که خدا را حاضر داند از نسبت غایب چه کار خاصا که آنجا غایب نباشد سالک شاه راه ارادت ابو الفضل که راقم این دیباچه افضال است روزی صورت این واقعه کرامت بنیان را از آنحضرت پرسید فرمودند که ملهم غیب خبری بر زبان ما داده بود سر این کار او بهتر داند درخشندن نیر حقیقت الحنان و برده گزیدن الحنین قوی حوصله عالی فطرتی که ناخوردن خمخانهای اقسام باده هوش ربا که پهلوانان راه را نیز از آن بیدستی میرسانند یکی می آغاز جوانی دوم باده دولت صوری سیوم شراب سطوت معنوی چهارم باده حسن ظاهری پنجم لطف باطنی بهوش الابوده خود را ندیده دیدبانی آلهی نماید معقود او را عاشق او گردانند و دولت را ملازم آستان امید او سازند من که معتکف شبانه روزی این عتبه اقبالم بیاد ندارم که بر کسی نگاه لطف انداخته باشند یا از روی انس مخاطب ساخته حرفی فرموده که بدست نشود و در نشست و خاست و گفت و شنید

بارکشیدهای



بارکشیدهای او تغییر روش نماید بالغ نظران خرده در نیکو دانند که اندازه حوصله کسی که چندین باده مردافکن بکار برد و هوشمندی او روز بروز افزون گردد که تواند شناخت لیکن سعادت پیوندان آگاه دل این قدر دانند که نگاهبان او تربیت حق باشد حسن فتوحات عظمی او را باسهل وجوه دست دهد و چنین مع هیبتی بزرگ و کار شگرف و مهمی بدیع در روزگاران کمتر روی نماید و یکی از غرایب کرامات آنکه درین اثنا که از قصبه جلندر بجهت تسخیر هندوستان و استیصال هیمو نهضت عالی واقع شد روزی میر آتش حکم معلی سعادت نفاذ یافت که بجهت مسرت خاطر و تماشای مردم اقسام آتشبازی سرانجام نماید و در آن میان صورت هیمو ساخته بدارند و پر کرده در آتش اندازند کارپردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتی کلزار آتش سرانجام دادند و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده سوختند در ظاهر هنگامه بزم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستی بدخواه سوختن آری کسی که در لباس نشاط و بازیچه کارهای والا سرانجام نماید او راز پید که با چنین مردم در پرده در آمده جمال معنوی خود در انماید و در کار خود بصورت بی پروایی با دی نیاید بتکلف درین مراتب که والانژادان عالی همت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده اند هر چنین کارنامه بظهور نیامده بر دانندهٔ داستانهای باستانی باندک تأملی ظاهر میشود چه در هیچ مرتبه از این مراتب سالفه که فرمانروایان دادگر قصد هندوستان کردند هیچ یکی از والیان هند با این شجاعت و داعیه بدید نبود بلکه در سرانجام خود در مانده بودند بخلاف این مرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم دور دست را اندیشه مند بوده سرانجام یورشهای عظیم مکنون خاطر امید اندیشه و الحق آنچه هیمو را بخت مساعدت کرده بود فرمانروایان هندوستان را در آن اوقات میسر نبود از هجوم سپاهیان کار طلب و فراوانی مبارزان کارزار و افزونی اسباب توپخانه که جز در ممالک روم از آن نشان نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست که یکی بر هم زدن لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت نامه حضرت صاحب قرانی که در هند بظهور آمده شرح ملاحظات بها در آن لشکر عظمت والی هندوستان چگونه بیان میکند و بمفاخر مرقوم میسازد که صد و بیست فیل جنگی در آن جنگ عظیم بتصرف اولیای دولت در آمده و بر تاریخ دانان هشیار مغز حال والی آن زمان روشن است که به نسبت هیمو کدام پایه داشت و درین کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گذارش یافت هزار و پانصد فیل بدست فرمان پذیران بارگاه والا در آمد سایر معاملات را ازین قیاس میتوان کرد و کمیت خزاین و سایر اسباب و آلات فرمان روایی خود کجا بشمار در آید و این

میدان فتح و نصرت همان جای میمنت گستر است که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم
نبرد فرموده رایات فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی از آن در جای خود رقم پذیر شد و در همین روز
بهجت افزا که بتایید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد اسکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت
یافتگان و حراست دار الملک دهلی از آسیب اوباش تعیین فرمودند و او مسارعت نموده خیلی از نفوس شریره
و نفوس معطله را از زندان زندگانی خلاص ساخت و ناظر پراکندگیهای ممالک شد غنایم فراوان بدست
او افتاد در روز دیگر موکب اقبال از آنجا نهضت فرموده بساعتی که اخترشناسان کاردان گزیده بودند
پرتو وصول بر ساحت مقدس ساحت دار الملک دهلی انداخت و بنور معدلت و زیور نصفت آن دیار
سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر و اشراف و هنرمندان هر فن و نادره پردازان
هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته زبان شکر مبارکباد گشادند و مجنون
قاقشال حسن اخلاص راجه بارمل را که در محاصره مشاهده بود بعرض مقدس رسانیده بمقتضای رافت
ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته احراز زمین بوس عبودیت نمود روزی
که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخره بخشیده برای رخصت ببارگاه سلطنت آورده بودند
آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف می دوید و مردم بیکسو می شدند
نوبتی این فیل مست بطرف راجپوتان دوید این طبقه را چون اعتصام کامل بر اخلاص خود بود ایستاده
ماندند و این ایستادن بنظر بلند حضرت شاهنشاهی پسندیده در آمد و استکشاف از احوال راجه
فرموده بر زبان غیب ترجمان گذشت که ترا نهال خواهم کرد و همچنان شد چنانچه نگاشته آید شکر ایزد
جهان آرا که هندوستان را بلکه جهانیان را سری پدید آید که بزرگی او را دفترها بسند نباشد و داستانهای او را
کتابها کفایت نکند بمیامن عدالتش باغ همیشه بهار هندوستان طراوتی خاص یافت و حق پرستان
دادار بنده را اعتقادی قوی بدست افتاد و شکرانه این موهبت کبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت
و گنجهای انعام در دامن روزگار افشانده شد عاطفت شاهنشاهی گروهی را که در پیشگاه جانسپاری
جولان همت نموده بودند باصناف نوازش سرافراز گردانید شریف و وضیع خورد و بزرگ بعطایا
کامیاب گشتند از آن جمله علی قلیخان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرافراز کردند و گرسیل را که با سایر
پرگنهای میان دوآب بجاگیر او مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آن رخصت فرمودند و عبدالله خان

اوزبک



اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندر خان را خان عالم
خطاب دادند و مولانا پیر محمد شروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب ساخته در رکاب نصرت اعتصام داشتند
و قیا خان را بانتظام دار الممالک دار الخلافه آگره و آن حدود نامزد شد رای ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان
بارگاه سلطنت را بهر ناحیتی فرستاده نظام بخش و آرام ده عرصه دلگشای هندوستان شد درین اثنا
بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیرخان افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر سر کردن امتیاز
تمام داشت در الور و آن حدود بوده دم خودسری میزند و نیز پدر زن هیمو و سایر اسباب
و اموال او در آن سرکار است ناصر الملک را با جمعی از جانسپاران درگاه و معتمدان کار آگاه باین
خدمت تعیین فرمودند حاجی خان از صدمات افواج قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار
پیش گرفت و الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و از آنجا بجدو و قصبه دیوتی
ماچاری که بنه و بار هیمو آنجا بود روان شدند جای مستحکمی بود تردد کارزار بسیار شد و پدر هیمو را دستگیر
ساخته زنده پیش ناصر الملک آوردند مشار الیه او را بسوی دین خود رهبری نمود آن پیر کهن سال جواب
داد که هشتاد سال است که درین کیش ایزد خود را پرستارم درین وقت ترک دین چگونه گزینم و بمجرد بیم
جان نافهمیده چگونه در طریق شما در آیم مولانا پیر محمد سخن او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از آنجا
فتح نموده با غنایم فراوان و پنجاه فیل آمده استسلام عتبه اقبال نمود و مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان
از قصبه الور برآمده جانب اجمیر و آن حدود روان شد که مامنی برای عیال خود خیال کرده و سپاهیان گذاشته
آماده جنگ و ستیزه کرد و رانا که زمیندار بزرگ بود و پسر رانا سانکا بود که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
آنطور که مذکور شد بکار نموده شکست یافته بود از و چیزها طلبید و تکلیفات مالایطاق نمود ناگزیر میان او
و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم روی داد حاجی خان مذکور و مظفر خان سروانی که وکیل او بود درین جنگ
کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار چون رانا مغرور کثرت لشکر بود شکست یافت و حاجی خان آمده اجمیر
و ناگور و آن حدود را بتصرف خود در آورد چون استیلای حاجی خان بمسامع علیه رسید محمد قاسم
نیشابوری و سید محمد بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهر خان و جوزه سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیین
فرمودند و چون ساحت ولایت دهلی میان دوآب از خس و خاشاک معاندان و مخالف رفت و روب یافت
رای جهان گشای چنان تقاضا فرمودند که پرتو التفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته اید تا آن

ملک وسیع که مرغزار دولت و اقبال است از غبار ارباب فتنه و فساد شست و شو یابد درین اثنا بموقف عرض
رسید که خضر خواجه خان را با سکندر سور در نواحی لاهور جنگ شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده
بلاهور درآمده است و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف احوال مرقوم صحایف اجمال شده بود که چون موکب اجلال
از عرصه جالندر بجهت استیصال هیمو دهلی رو به نهضت فرمود بمدافعه اسکندر خضر خواجه خان مقرر شده
بود و اسمعیل بیک دولدی علی قلیخان میر لطف و شاه قلی نارنجی و خالق بردی بیک و جمعی کثیر را
همراه ساخته بودند امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند درین وقت که غوغای هیمو سرمایه آشوب
روزگار شد و برامراحتی شکستی در حدود دهلی روی نمود ملا عبد الله سلطانپوری که از گربزی و روباه
بازی از افغانان خطاب شیخ الاسلامی و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی
برای خود گرفته بود از فتنه اندوزی که در سر داشت آشوب دوروئی در نهاد او بود ظاهر خود را از
اولیای دولت ابد قرین وانموده در باطن با افغانان سری داشت بسکندر مقدمات نوشت و او را
اغوای برآمدن از کوه کرد سکندر جمعی از اوباشان افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را
با خود فراهم آورده از کوه برآمد و در پنجاب توجه بال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست حاجی
محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او برآمد و چون حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشایسته ملا عبد الله
یقین شد او را بتعیین شکنجه پاداش نمود و نیمه تن او را در زمین کرده بعضی از زرها که گور کرده دستحل بود
از زمین بر آورد و چون خضر خواجه خان نزدیک بقصبه چمیاری رسید و فاصله قریب ده کروه ماند
دو هزار کس از زبده خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و سکندر فرصت از دست نداده بجمعیتی فراوان
روبرو شد و جنگ عظیم درگرفت و آن مردم را برداشت خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت
ندانسته پای عزیمت بضبط لاهور آورد و اسکندر اندک تعاقبی نموده بتحصیل ولایت مغتنم وقت دانست
و چون این خبر بمسامع قدسیه رسید عجالة الوقت سکندر خان را بخانی عالی امتیاز بخشیده بودند سالکوت
و الحدود را جاگیر کرده پیشتر باستعجال تمام روانه ساختند که اعتضاد خضر خواجه خان باشد توجه موکب
مقدس شاهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع سکندر و تعاقب او و محاصره قلعه مانکوت چون از صادر
و وارد چنین مسموع شد که با سکندر لشکر فراهم آمده تا آنکه موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت بآن صوب
منعطف نفرمایند عقده این کار مشکل بآسانی گشوده نخواهد شد لاجرم عنان عزیمت ممالک شرقیه هندوستان را





موقوف داشته اراده یورش پنجاب مصمم همت عالی شد و از تفالات بدیعه آنکه جمعی از ملازمان بساط
عزت از دیوان لسان الغیب تفاول نمودند اتفاقا این بیت برآمد نظم سکندر را نمی بخشند آبی
بزور و زر میسر نیست این کار دل معنی دوست مخلصان دوربین را اعتقادی تازه روی داد و خاطر ظاهر
آرایان را ازین بشارت ثبات پای بهم رسید آری چون ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولت ابد قرین
است دوربینان انجمن معنی را نظر فروغ جلال و جمال این برگزیده ایزدی انداخته از جمیع اندیشهای رسمی روزگار
فارغبال میگرداند و گروهی را که دولت بالغ نظری نصیبه نیست درچنین اوقات که خواطر باضطراب میگراید
بامثال این تفاولات مسرت بخش دلهای پریشان را اطمینان می بخشند لاجرم فرمان مطاع شرف نفاذ یافت
که امرای کبار و نوئینان عظام و سایر بهادران اخلاص گزین و دلیران شجاعت اندیش سامان و سرانجام یورش
عالی نموده ملازم رکاب آسمانی قباب باشند و چون سامان یورش عالی بر وجه دلخواه سرانجام یافت خاطر
نکته دان از جمیع مهمات ملکی جمع فرموده با آنکه لشکر برشکال طغیان داشت بتاریخ بیست و ششم آذر ماه الهی
موافق دوشنبه چهارم شهر صفر مهدی قاسم خان را بحراست دهلی گذاشته برهنمونی طلیعه اقبال بجانب
پنجاب نهضت فرمودند منزل بمنزل شکارکنان آهسته آهسته این یورش انتظام بخش میفرمودند همه
مراسم داد و دهش بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت و شادمانی که ناگزیر شاه تعلق است سرانجام می یافت
و عالمیان از اقطار عالم لصیت آثار مکرمت و انوار معدلت از ترک و تاجیک فوج فوج آمده خود را پای بند
اقبال میساختند خصوصا از کابل و بدخشان و قندهار روزی بود که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده جبین
نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی میساختند و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانه بیرام خان
خان خانان از کوچ سعادت سرشت که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ ششم دی ماه الهی موافق
پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی متولد شده نام او عبد الرحیم نهادند و مجملی از مقدمه احوال آنکه در آن ایام
که حضرت جهانبانی عرصه دهلی را بقدوم معدلت آرای زیب و زینت بخشیدند برای تسلی زمینداران
اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت میکردند از آن جمله جمال خان عمزاده حسن خان میواتی که از زمین
داران معتبر هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلند گشت او را دو صبیه بود عاطفت حضرت دختر کلان
او را در حباله عقد خود در آورده او را بمفاخرت و مباهات عز امتیاز بخشیدند و همشیره خورد او را در عقد بیرام خان
خان خانان در آوردند درین ولا که رایات شاهنشاهی متوجه دفع هیمو شد خان خانان مردم خود را

بلاهور فرستاده بود درین هنگام که همت علیا متوجه فتوحات بی اندازه است این نوید رسید شگون
گرفته عشرت افزا گشت و پیر اختران جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آوردند اختر شناسان بزرگی
و شایستگی او را از دلایل زایچهٔ طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب بتربیت حضرت شاهنشاهی
سربلند شده به پشت گرمی اخلاص خود خدمات عالی بتقدیم رساند و بکارسازی طالع مسعود بمراتب والا رسد سواد
خوانان صحایف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیهٔ حال او خوانده بمژدهای گرامی مسرت پیرای دلهای اخلاص
سرشت شدند والحق بتوجه حضرت شاهنشاهی که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر سعادتست همان طور بظهور آمد
چنانچه روز بروز انوار فراوانی شد و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشود و حقیقت این مجملا در جای
در محل خود نگاشتهٔ قلم تفصیل خواهد شد چون حدود جالندر مخیم اردوی معلی گردید اسکندر افغان که
دران ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود خود را بطرف کوهستان سوالک که مقر معهود و مستقر مقرر او
بود کشید که روزی چند دران جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد و موکب ظفرنشان بداعیهٔ صواب
انتما که یکبارگی فساد او را از میان برداشته شود دفع او را پیش نهاد همت جهان کشا ساخت و دشواری
راه و صعوبت جا در پیشگاه فطرت عالی هموده بعزمی درست و قصدی جزم از دنبال سکندر بجانب
کوهستان سوالک که عالمیست دیگر و گریزگاه خودسران و گردنکشان ممالک هندوستان توجه نموده
بعرصهٔ قصبهٔ دسوهه نزول اجلال فرمودند و از انجا فضای قصبهٔ دمهری بورود موکب معلی گلستان
دولت و بهارستان اقبال شد آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی
سال اردی بهشت ماه از دور اول در ان منزل فیض محمل سرمایهٔ رونق هستی جهان و جهانیان و پیرایهٔ آرایش زمان
و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان
را نفحات ربیعی طراوتی نو و نضارتی تازه رسانیده همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین
هنگام خاکیان خاکسار را تربیت خاص شرف سعادت داده حیاتی تازگی بخشد و الا پایهٔ آن شرف
بخش اجرام علوی و اجسام سفلی برتر ازانست که مکان را خطاب بیت الشرفی آن روشنائی بخش انجمن
هستی داده آید و بالجمله این نیر گیتی آرای در شب یکشنبه متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقیقه شب چهار شنبه
نجومی بیست و هفتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری از خانهٔ حوت بنزهتگاه حمل آمد و نور روز جهان افروز
عالم آرای گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد نظم شکر انصاف بزبان بهار گفت بلبل چو مردم هشیار





عنبرین گشته از نسیم صبا ‖ از مسام زمین مشام هوا ‖ دشتها پر لحاف بی بالین ‖ باغها پر عروس بی کابین
راغ بر تختهای سقلاطون ‖ باغ پر فرشهای بوقلمون ‖ مرغ نالان فراز گلبن گل ‖ مستی مطربان و ساغر مل
همانا که وقوع چنین نشاطی در پیشگاه مقصد عالیست و دلیلیست واضح بر حصول مقصود و مژده ایست بغایت روشن
که کار پیش گرفته بود سعادت انجام و انجام سعادت مآل چنانچه بمجرد وقوع این نوروز داد بار اسکندر درین
معامله ارباب بصیرت را آگاهی بخشد که باندک فرصتی فرار اختیار نموده بقلعهٔ مانکوت درآمد و حضرت
شاهنشاهی با مواکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند تفصیل این اجمال آنکه دران
هنگام که اسکندر از هول مواکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک درآمده بود و قصبهٔ
دمهری مخیم سرادقات اقبال گشته پیوسته خبری میرسید که مطلب آن مدبر بدسگال آنست که عساکر اقبال اگر نیز
در جایهای تنگ درآورد و دران تنگناها قلب گاه اهتمام ستیزه به بندد و حضرت شاهنشاهی گوش
برین سخنان ننهاده بآیین شایسته بیشتر توجه فرمودند و ناصر الملک را با جمعی کثیر از بهادران کار طلب
بتاخت و تاراج زمینداران آن کوه فرستادند مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتی به نیروی تایید الهی
بسیاری از راجهای آن کوه را تادیب و تنبیه لایق نموده تمامی اسباب اموال را از غنیمتهای وقت شمرده
و کوهستانیان بدگوهر که باندیشهای نادرست باسکندر رجوع شده بودند جدا شدند و سنگ تفرقه در جمعیت آن
بدنیت افتاد و بی جنگ فرار اختیار کرد و حکم معلی از پیشگاه قهرمانی اصدار یافت که دلاوران جا بجا بتعاقب
این گمگشتگان بادیهٔ ادبار شتابند و به نیروی بازوی اقبال این مدبران را بدست آورند و جمعی از دلیران
لشکر ایلغار کرده به بعضی از اردوی او رسیدند اسکندر از تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب
و اضطرار بقلعهٔ مانکوت که سابقا برای روز بد خود آماده داشت انداخت هندوستان سپاه منصور شتافته
اردوی او را غارت نمود و از تحصن این مدبر معروض بارگاه اقبال شد و قلعهٔ مانکوت قلعه ایست
متضمن بر چهار قلعهٔ استوار که سلیم خان در هنگامی که بقصد استیصال گروه گکهران رسید و خایب و خاسر
برگشته بود این قلعها را بطرز غریب بر فراز کوهها که مقارن هم بوده اند بر سر هر کوهچه قلعهٔ سنگ و صاروج
ساخته بودند و تمامی آن قلاع بنظر بیننده یک حصن زیاده در نمی آید اصل آنجا که اساس این حصون حصینه
نهاده اند در حد ذات خود جائیست بغایت محکم لشکرها را بی وصول مشکل و بر تقدیر وصول دست بر
ساکنان آن یافتن بس دشوار آبهای گوارا فراوان دارد و آذوقه چندان که خواهند فکیف که در چنین مکانی

که قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد قلاع حصینه بران اساس بنا بد و او را مقصود اصلی از ساختن این
قلاع عظیم ان بود که چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی بصوب هندوستان شود
برای لشکر پنجاب مقری و مامنی باشد و بجراب اباد وطن او میگذشت که لاهور را ویران ساخته انجا ابادان
سازد و لشکری انبوه از انجا گذارد تا دران مامن بسر برده محافظت این حدود نمایند و باعث بر خرابی لاهور انکه
چون ان شهر نسبت بغایت بزرگ و مسکن اقسام تجار و اصناف مردم که باندک توجهی لشکرهای عظیم را از انجا
توان سرانجام داد و یراق فوجها در ساعتی از ان مهیا توان کرد مبادا عساکر اقبال ازین دودمان ابد قرین انجا
دستیاره استعداد فراوان بهم رساند و کار را از علاج بگذراند و پیش از انکه این اندیشه بفعل آید بهمان نیت
تا پای دار از سنگهای سستی بر آمد و بالجمله چون فرار نمودن سکندر و متحصن شدن او بمسامع اقبال رسید از انجا
که عزیمت سلطانی ملوا حکام یزدانی است حضرت شاهنشاهی بعزمی درست و رای روشن و بینی حق بین
رنج خویش را منظور نداشته اسایش جمهور عالمیان را وجهه همت جهانگشا گردانیده متوجه محاصره ان قلعه
شدند تا شیران فتنه انگیز را از سر کافه انام دور ساخته دولت آرای باشند و یرلیغ مطاع از کمین سطوت
ارتفاع یافت که بخشیان لشکر آرای با بنشان بسته مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند افواج قاهره قلعه را از
روی تمکین مرکز وار در میان گرفته دایره محاصره بر دور ان کشیدند همواره باداب قلعه گیری و مراسم
تردد و شجاعت گستری پرداخته داد جان سپاری میدادند ادهم خان که در بساط قرب حضرت شاهنشاهی
اختر بخت بلند داشت روز اول در پای قلعه رفته دست بردی شگرف بر روی کار آورد که کارنامه شجاعت
تواند شد و تفصیل این اجمال انکه وقتی که عساکر نصرت قرین بپای قلعه رسیدند گروهی انبوه از دلاوران نامی
افغان که سنجق شجاعت بر کاخ بهرامی می افراختند و کمان دعوی بر بنطاق اسفندیار نهاده از حصار
بر آمدند و شمشیرهای خون چکان علم کرده بر ساحت دروازه جولان غرور نمودند ادهم خان یکه تازی نموده
شیر مردانه تنها میان ان گروه در امد و بقوت دست همت و زور بازوی شجاعت چند مرد نبرد ایشانرا
فرود آورده بخاک و خون غلطانید و بجنان بپای جابک روی بازگشت و بصدای آفرین و احسنت سربلندی
یافت و همچنین هر روز شیران جنگ دوست و زبردستان کار طلب از مورچلهای خود پیش دستی کرده
دست بردهای نمایان میکردند و لشکر مخالف پاس قلعه و آیین احتیاط مرعی داشته بضرب توپ و تفنگ
هیچ متنفس را بیرامون قلعه گشتن نمی گذاشتند و دران سنگهای او بار انچه از دست و بازوی این مشتی تیره روزگار





می امد بجای آوردند اما بصاحبان اقبال موید بتسیره چه حاصل و بالبیان والاطلاع عربده را چه فایده بیت
مانع برهمه ایم در دست قضا شکسته کسی خویش را بر ما زد و از جمله سوانحی که در مبادی ایام محاصره
روی داد انست که بهادر خان برادر خان زمان که در زمین داور گرد فتنه و فساد انگیخته بود و غبار شورش
و آشوب بر سر خود بیخته شرمنده و سر افکنده از زمین داور امده بزمین بوس سرافراز گشت و بوسیله سفارش
بیرام خان خان خانان سزای شایسته او درگذار را و بهادر خان خانان اگرچه مهربانی در حق او اندیشید
اما در معنی برای او اسباب نخوت و بدکاری سرانجام داد عطوفت اصلی انست که آدمی را بدکرداری سزای
داده نوعی تربیت نماید که دیگر پیرامون بدی نگردد مجملی ازین قصه انکه چون رایات نصرت پیرایه حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان نهضت فرمودند قندهار که بجاگیر بیرام خان مقرر بود باهتمام
شاه محمد خان قندهاری که از عقل و اخلاص مورد اعتماد بود ارلیش داشت و زمین داور بهادری بهادر خان
تفویض یافته بود چون هندوستان مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادر خان را بنهاد
ذاتی بجوش آمد و خیال گرفتن قندهار در سرش افتاد اول خواست که از راه مکر و فریب کار فرصتی کرده قندهار
را بتصرف در اورد و از انجا که حرام نمکی خسران دین و دنیا بار می آرد ازین اندیشه تباه کاری نگشود و
شرح این سرگذشت انکه بهادر خان این راز را با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب او بود در میان
نهاد و بتدریج چندی از دیوانه سران تهی مغز را با یراق در خانه او پنهان ساخت و بروز معهود قرار یافت
که این کمین کردها بر آمده کار نگاهبانان دروازه بانجام رسانند و بهادر خان نیز از دروازه ماشوره
در اید و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود و در روز موعد که این پنهان شدها
بر سر پوشیدن سلاح بودند بعضی از اگاه خاطران جاسوس مشرب ازین عزم خبردار شده بکارسازان قلعه رسانیدند
در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند پیش از انکه بر سر ان گروه بد اندیش رسند خبردار شده
سراسیمه بدروازه ماشوره شتافتند دروازه مقفل بود چون دلها بای داده بودند اقتدار شکستن قلعه
نیافتند چندی حرکت مذبوح کرده بخندق نیستی فرو رفتند و برخی خود را از دیوار انداخته بپای خود بسر
در امدند و جمعی گریخته در خانهای شهر پناه بردند تا ان دو روی مختفی شدند باندک فرصتی شاه محمد
تکاپوی نموده همه را بیاسا رسانید و بهادر خان تیره رای چون درین حیله اندوزی کاری نساخت دیگر
مرتبه بزمین داور آمده سرانجام لشکر نمودند و بابن واقعه طلب یا خود همراه ساخته بار دیگر بخیال اخذ قندهار

کرده آماده جنگ و جدال گشت شاه محمد چون کومک هندوستان را دور خیال میکرد استحکام قلعه داده
ملتجی بفرمان روای ایران شد و نوشت که حضرت جهانبانی چنان قرار داده بودند که بعد از فتح هندوستان
قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد اکنون مناسب آنست که جمعی را فرستند که هم تدارک طغیان این کافر نعمت
شود و هم قندهار بایشان سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فره
و گرمسیر بسرداری علی یار بیگ افشار فرستادند بهادرخان ازین لشکر خبری نداشت ناگهانی برو
رسیدند و جنگ سخت در پیوست و بار اسب آن بخت برگشته از پا افتاد آخر کاری نساخته رو بگریز نهاد
و نتوانست که بزمین داور و آن حدود ببرد و شاه محمد کومک خود را تواضع نموده عذرها در نادادن قندهار
درمیان آورد و خالی بازفرستاد و بهادرخان خایب و خاسر شده ناگزیر ملتجی بدرگاه گیتی پناه
آمد و چون این درگاه مهبط ظل عنایت کبریا اندک پذیر بسیار بخش و لذت عفو را درین درگاه روز بازارست
بس کرم گناه چنین بزرگ بخشیده مولتان بجاگیر او مقرر شد و جاگیردار سابق مولتان که محمد قلیخان
برلاس بود ناگور و آنحدود یافت و بهادرخان را از روی مراحم خسروانی سرداری یکی از مورچلها فرمودند
و کارهای گرامی بر نسبت گرمی این دودمان عالی ارکان ازو بظهور آمد القصه هرچند متحصنان قلعه در
نگاهبانی اهتمام بیشتر میکردند بهادران نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روزبروز
بجدتر میشدند در برآوردن سرکوبها و ساباطها و سایر اسباب قلعه‌گشایی اهتمام عظیم مینمودند و درین
هنگام نوید قدوم برکات انتظام حضرات عفایف قدس و شرایف سرادق جلال از خطه دلگشای دار
الاقبال کابل ببارگاه عرض رسید که با قوافل شوق و رواحل شعف بنواحی لاهور رسیده انتظار اشارت
عالی میبرند **ورود مهد مقدس مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی
برسم استقبال** پیش از آنکه خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بحوالی کابل بموقف عرض رسید بمقتضای
فرمان شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهی بران تافته بود که مهد معلی دسترگی حضرت مریم مکانی و دیگر
پرده‌نشینان حرم مقدس بوستان‌سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند چنانچه پیشتر ایمایی بران رفته
بود لیکن بواسطه آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفایف ردی در پرده توقف داشت و باهتمام تمام
منشور اقبال بنام منعم خان سعادت نفاذ یافته بود که بعد از تسکین فتنه میرزا سلیمان پردگیان حریم احترام
را محفوف ظلال محفه مقدسه حضرت مریم مکانی بمستقر خلافت روان سازد و بعد از آنکه گرد فتنه و غبار آشوب

میرزا



میرزا سلیمان بسحاب تایید ایزدی فرو نشست و ضمایر اولیای دولت ابد پیوند ازین ممر مطمئن شد چنانچه
گذارش یافت حضرات سرادق عفت بمقتضای ایفای نذر که از حضرات شرف ظهور یافته بود و
بموجب اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان سفر هندوستان میفرمودند خانه کوچهای اکثر سپاهیان
جان سپار که در موکب ظفر اعتصام بودند در سایه محفه محفوف الکرامه آن حضرت فراهم آمده
مهیای این سفر برکات اثر بودند و چون فتنه و هجوم سیه بخت در آن حدود زبان زد واقعه طلبان
بود این سفر قدسی از قوت بفعل نمی‌آمد تا آنکه خبر فتح داغ بر پیشانی ظلمانی فتنه اندوزان نهاد و سرپیور را
آورده در دروازه آهنین دار الملک کابل آویخته نقاره شادی بلند آوازه کردند و بعد از ادای شرایط
شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجه این صوب صواب شدند و منعم خان که ممالک کابل بصفت انتظام نیز
افزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان در نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سمات روانه هندوستان
شد تا هم در راه بدرقه این قافله معلی شود و هم در هندوستان خدمات شایسته بتقدیم رسانده رونق
افزای کار خود گردد و کابل را بکاردانی و سربراهی محمد قلیخان برلاس که بطریق کومک از درگاه معلی آمده
بود سپرد و میرزا محمد حکیم با والده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم شاهنشاهی در دار النشاط کابل ماند
و خواجه جلال الدین محمود بحکومت غزنین قرار گرفت چون قافله اقبال بعرصه جلال آباد رسید بجهت سامان
بعضی از اسباب سفر روزی چند توقف اتفاق افتاد و درین اثنا منهیان درگاه قضیه استیلای بیرامخان
و کشتن تردی بیگ خان تفصیل رسانیدند بنابران منعم خان فسخ عزیمت هندوستان لایق حال خود دید
و حضرات را بدرقه شده از کوتل ستاره گذرانید و از آنجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکه
و برادران گرامی او و خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات بودند
و چون منعم خان بکابل رفت محمد قلیخان را رخصت هندوستان داد و بعد از آن امرا و سایر جان سپاران درگاه
در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام راحله عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند
و از سوانحی که درین راه بموجب تقدیر ازلی روی نمود آنست که دو همشیره اعیانی حضرت شاهنشاهی یکی در
حوالی جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب در کوتل ستاره این جهان گذران را بدرود کردند حضرت مریم
مکانی و سایر حضرات بیگمان از رحلت این جگرگوشهای دولت روزی چند بسوگواری پرداخته رضا بقضای الهی دادند
و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جابر جمیع غموم و احزان شد و بعد از تمام آداب این واقعه ناگزیر متوجه مخیم اقبال

شدند و چون مژده قدوم حضرات سرادقات عصمت در حوالی حصار مانکوت بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی از بدن نوید دلکش و بشارت جان فزا سلسله جنبان عزت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انکه مادر ادهم خان که بفزونی عقل و درستی اخلاص نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی داشت و از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی بفرق منت می سپرد باستقبال مخدرات مقدسه حضرت مریم مکانی و دیگر عفایف سرادق عصمت فرستادند و ان عصمت قباب در دار الملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدریافت حضرات عفایف اظهار نموده در ملازمت متوجه مخیم اقبال شد و چون ساحت نواحی مانکوت مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال فرموده خان خانان را بخدمت محاصره گذاشتند و در یک منزلی حصار سعادت قران سعدین میسر شد و حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بجمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصر و بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و مراسم خرمی و خوشدلی از طرفین بوقوع پیوست و صباح آن روز بهزاران کامیابی و کامبخشی حضرت مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم و حضرت گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان این دودمان عالی و متعلقان عساکر نصرت قرین بمعسکر اقبال نزول سعادت فرمودند و اردوی حضرت شاهنشاهی که از امتداد محاصره دل تنگ بود از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از سپاهیان اخلاص مند انبساط عظیم روی داد و مقدم گرامی او وسیله فتح و فتوح دانسته تازگی در اهتمام افزودند از سوانحی که در محاصره از اسباب افزونی دولت گشت آن بود که خان زمان را که بحدود سنبل رفته بود بوسیله اعتقاد این دولت ابد قرین و انتساب او باین درگاه سعادت قران فتوحات عظیمه روی داد و با وجود انکه معنی حقیقت و اخلاص در نیافته بود چاشنا چاشنا از و تا اخلاص هزاران فرسخ راه است او مضمون نوکری و وفای نداشته ملکه رسوم و عادات سوداگر منشان کارخانه دنیی که هر نادانی را ازان گزیر نیست ادراک نکرده بود چنانچه مجملی درین شگرفنامه احوال وخیم العاقبه او در جای خود رقمزده قلم وقایع نگار خواهد شد و انچه درین ولا ببرکت انتساب صوری او را مورد خدمات لایقه گردانید یکی جنگ رکن خان نوحانی است که از امرای بزرگ مبارز خان مذکور است نبرد مرد آزمای نموده او را شکست داد و اکثر متمردان حدود سنبل و گردن کشان آن نواحی تا لکهنو را مال گردانید و همچنین از کارهای شگرف که دران ایام از و بوجود آمد مدافعه حسن خان بچکوتی است و مجملی ازین سرگذشت بدیع انکه او از زمینداران مشهور هندوستان است هم از روی خویش و برادران

وذکران



و ذکر آن امتیاز داشت و هم از راه اعتبار فرمان روایان هند در جایهای محکم بوده بپیوسته اندیشهای تباه بخود راه میداد درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه مانکوت مشغول بود این گونه اندیشی مغرور وقت را فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم آورده متوجه نهب و غارت سرکار سنبل شد و جلال خان سور را که یکی از سرداران کلان افغانان بود با خود همراه ساخت چون اندیشه تباه او معلوم خان زمان شد با امرای پادشاهی که دران حدود نامزد بودند اتفاق نموده در مضافات لکهنو بمحاربه پیش آمد و بهادران این لشکر فیروزی آثار کارنامها بظهور آورده مظفر و منصور شدند لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس زیاده نبود بتائید دولت خداداد با وجود آن حال که اندکی از اطوار سرداران نوشته آمد بمحض میامن انتساب این دولت ابد قرین ظفر یافته کام روا شدند و غنیمتی از اندازه بیرون از جنس بدست او افتاد و فیل بسیار ضمیمه غنایم گشت و از فیلان نامی که بدست افتاده بودند سیدلیا و لشکار بود که بصورت و سیرت سرآمد هم در صف شکنی بی عدیل بودند و هم در گرم روی صفت یکتایی داشتند و منظور نظر مشکل پسند گشته در حلقه خاصه شاهنشاهی داخل شدند چون سرانجام کار خان زمان بوبال و نکال کشید و جوهر بدذاتی او بظهور پیوست و از سران گروه بی اخلاص گشت کارهای او را خاطر اخلاص گرای رخصت نمیدهد که تفصیل نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی و از سوانح اقبال که در هنگام محاصره قلعه مانکوت اولیای دولت بظهور آمد فتح قیا خان است مجملی ازین داستان مسرت انجام آنکه قلعه گوالیار که از قلاع مشهوره هندوستان است و در استحکام نظیر خود کمتر دارد در تصرف مبارز خان عدلی بود و از جانب او بهبل خان نام از غلامان سلیم خان شیر خان بحکومت آن قلعه کلاه کج می نهاد راجه رام ساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند با راجپوت بسیار گرد آمده محاصره بتنگ آورده بود قیا خان از اگره متوجه گوالیار شد و رام ساه را گذاشته روی به پیکار آورد و دلاوریها بتقدیم رسانید قیا خان داد ثبات پای داده چپقلشهای مرد آزمای نمود و نصرت از همت جهان کشای شاهنشاهی جسته غنیم را برداشت و بسیاری را روانه عدم آباد کرد و محاصره قلعه گوالیار را تمام نمود و از سوانح بهجت انتما که در اثنای محاصره مانکوت بظهور پیوست انکه دختر نیک اختر میرزا عبد الله مغل که باصالت موصوف بود بحباله عقد آن گوهر یکتای خلافت در آمد پیر محمد خان درین نسبت راضی نمی شد چون خواهر او در خانه میرزا کامران بود و او را ازان کامرانیه میدانست درین کار توقف میکرد تا انکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقف در

امتثال این امور بغایت ناخوش است و بفروغ خرد خود اهتمام نموده این کار خیر بانجام رسانید و فرمان
بران کارشناس در آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نموده جشن پادشاهانه ترتیب داد بزاین
داستان را ناانجا گذاشته بپیر مقصود می شتابد و تتمه سرگذشت محصوران قلعه مانکوت می نویسد

## فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلایل تاییدات ازلی
و میامن توجهات شاهنشاهی که کلید جمع مغلقات صوری و معنویست کشایش کار روی داد و هرگاه
ایزد جهان آرا بمقتضای نیت علیا متکفل مهمات مثوبان این خدیو صورت و معنی است در کاری که
بنفس مقدس متوجه باشند خیال باید کرد که کارفرمان ابداع جلوه در اهتمام آن اهتمام داشته باشند
و مصداق این مقال فتح حصن قلعه است که بسد سکندری پهلو میزد و صورت کشایش آن در اندیشه
دانایان نمیگذشت والقصه لوازم محاصره که بخیال کس نمیرسد بر وجه احسن سرانجام یافت و مورچلها
از هر جا پیش رفته در چند جا سر کوبهای قلعه فرسا بر آوردند از آن میان مورچلی با هتمام کاردانی
ناصر الملک بود از همه مورچلها پیشتر رفت و راه در میان در آمدن زندانیان قلعه بسته شد سکندر هرچند
بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورت حال پراگنده دل گشت باوجود پراگنده دلی چون واقعه طلبان فرصت
فتنه و شور مبارز خان عدلی که مجملی از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است می طلبید که شاید سر
برداشته از ممالک شرقیه هندوستان دهلی رویه متوجه شود کار قلعه ناتمام ماند و او را فرصت شورش
مملکت آسوده پدید آید دل از قلعه داری بر نمیداشت لیکن چون مخالفان دولت خداداد را کاری از پیش
نمیرود و مبارز خان را پیمانه زندگانی پر شد و نمونه ازین سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله
صدر خان نام لقب جلال الدین بر خود بسته دعوی بزرگی نمود بقصد انتقام پدر خود که مبارز خان در جنگ
او را بر خاک نیستی انداخته بود متوجه شد جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارز خان عدلی دران جنگاه
کشته شد و چهار سال چیزی ایام حکومت او بود بنازم چه دولتیست عظمی و عنایتیست کبری که اولیای دولت
یکطرف اند اسباب بر هم زدن مخالفان میشوند در یکدیگر او یخته قصد یکدیگر می کنند و معاضدت این
دولت جاوید مینمایند چون این خبر بمتحصنان قلعه رسید یکبارگی پریشان خاطر و پراگنده باطن گشتند سکندر
اعتلای اعلام دولت روزافزون و شکست برگشت خود را چون مستبصرانه و کارآگاهانه دید بر ناامیدی
بر وزور آورد بی اختیار در سلک زنهاریان در آمد و بدست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان کاردانان را فرستاده

التماس



التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه قبول بقلعه روانه سازند که
خاطر بیقرار مرا تسلی پذیر عنایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی گردانند و آن حضرت که معدن مروت و مردمی اند
از روی مراحم بیدریغ اتکه خان را که بوفور کاردانی و اعتماد از پیش قدمان بود باین کار فرستادند سکندر
از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت اندیش نداشته ام و طریق کوتاه بینی سپرده ام دیگر مرا آن
حالت نمانده که بسجده آن درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر درین مرتبه بمیامن الطاف پادشاهی چند
گاه از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال منست اکنون پسر خود را به بندگی می فرستم و امیدوارم مرا
جای نامزد شود که روزی چند در آنجا بوده خود را آماده سعادت آستان بوسی گردانم و بخدای جهان
آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت بر ندارم و طوق این احسان در گردن جان
انداخته زیور سعادت خود سازم و خاطر فرستاده را بفریب طلامت و مراسم خدمت رضامند ساخته بناصر
الملک که نیز وکالت خان خانان داشت ملکه وکیل السلطنه بود از نقد و جنس پیشکش داشت و مشار الیه
از روی دولتخواهی در انجاح مرام سکندر رشده خلاصه التماس او را بوساطت خان خانان معروض بساط اقدس
شاهنشاهی ساخت و آن حضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند ملتمس خان خانان را بعز قبول مقرون داشته
بموجب قرارداد خرید و بهار را اقطاع او مقرر ساختند و او پسر خود عبد الرحمن نام را مصحوب غازیخان
تنور که از امرای معتمدان او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد که خدمت شایسته اینها باعث مزید توجه
شاهنشاهی نسبت باو شود بموجب عزایم پادشاهانه فراداد از فوت بفعل آمد و پیشکشهای گرامی با چند
فیل گزین که شایسته بارگاه عالی تواند بود ارسال داشته بتاریخ پانزدهم امرداد ماه الهی موافق شنبه
بیست و هفتم ماه رمضان کلید قلعه را باولیای دولت قاهره سپرده و حضرت شاهنشاهی رقم عفو
بر جراید او کشیدند و از سواد صحایف اعمال او اغماض عین فرموده او را راه دادند که از زندان حصار بیرون رفت
و بهراس و ترس خود را بجرید و بهار رسانید و بعد از دو سال بعدمخانه شتافت و چون فتح قلعه مانکوت بجز این
وجهی صورت گرفت و سلطان سکندر را از زنهاریان فرمان سلطنت شد سری بسلامت بدرگاه
آن بابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی قرار گرفت و باستصواب منیر اقبال موکب عالی بفتح و نصرت
بتاریخ شانزدهم امرداد ماه الهی موافق دوم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامن کوه سوالک
بعرصه دلکشای لاهور نهضت فرمود تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدار الخلافه آگره نزول

اجلال فرمایند در اثنای راه از نافهمیدگی و بقدر نعمت نارسیدگی خاطر بر امتحان برهم خورد و شرح این
ماجرا آنست که در اواخر ایام محاصره قلعه مانکوت فی الجمله عارضه در طبیعت خان خانان راه یافته بود و
دنبلی چند پیدا شده که سواری است نتوانستی کرد و درین ایام حضرت شاهنشاهی بجهت تنشیط خاطر
فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی مواطن عالی بجنگ فیل میل داشتند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت
شگرف را متضمن است روی التفات می آوردند روزی در میان دو فیل پادشاهی که فتوحا و لکنه نام
داشتند جنگ بامتداد کشید اتفاقا دو فیل جنگ کنان قریب بخیمه خان خانان رسیدند و هجوم
خلایق و ازدحام تماشاییان و غوغای عوام باعث توهم و توحش خان خانان شد و واهمه بران داشت
که مگر اشارت عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز ضمیمه پریشانی خاطرش شد خان خانان
یکی از محرمان خود را نزد ماهم انگه فرستاده پیغام داد که درین آستان بهر طرف خود گمان تقصیری ندارد
و بغیر از اداب دولتخواهی امری بظهور نمی آید فتنه سازان چگونه گناهی بمن اسناد کرده باشند که موجب
این همه عتاب شده باشد که فیلان مست را بچادر من سر دهند ماهم انگه بمقدمات تسلی بخش تسکین خاطر
شورش یافته او نموده و در سولا از خدیو جهان که خود را در لباس بیگانگی داشته در اخفای احوال توجه
میفرمود چنانچه سر این را در خور دریافت خود منتر از زن دل بگاه عذر سپرده امر بدیع بظهور آمد که موجب
حق شناسی طایفه از سلک نهادان گشت و تفصیل این سانحه هدایت بخش آنست که روزی شاهنشاه
جهان آرا از دید کوته بینان بتنگ آمده در جوش شد و قوت غضبی که از طینت ذاتی باعتدال آفریده
ودیعت نهاده دست قدرتست رخصت ختم نمودن یافت و از ملازمان عتبه اقبال که بوسه در رکاب
سعادت اعتصام می بودند دل گران فرموده جدا شدند و حکم مقدس شد که هیچ احدی در رکاب نصرت
قباب نیاید مگر آنکه جلودار و امثال این مردم که در حد نگاه خلوت از کثرت اقسام این مردم غبارآلود نگردد
باز داشته یگانه و تنها بباطن با خدای خود به نیاز و بظاهر از مردم خشم آلود از معسکر اقبال بیرون آمدند
از اسپان خاصه حضرت شاهنشاهی طرق اسپی عراقی حیران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود در تیزی
و تندی مثال نداشت و در بدخویی نظیرش پدید نبود هرگاه و اشتری کس بر آمون او نتوانستی گشت
و بدشواری بدست آمدی الجهان پهلوان الهی بمقتضای قوت و عظمت فطری پیوسته بر وسو از کشتی درین
تنها روی بران رخش سعادت پیوند سوار بودند از کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی روشنی افزای بوده





گرم رفتار شدند چون پاره راه طی شد ناگهانی بجلال آن رخش اقبال متوجه ناشده بکار زی فرود آمدند
و بوضعی خاص با خدای خود سر ازکشندان نگاه در آتش خوی باد هما برسم عادت خود شدیا کرده گرم دویدن
شد تا آنکه از نظر دوربین آن حضرت نهان گشت چون با خاطر مقدس میل سواری فرموده بودند در ملازمت نه
کسی و نه در خدمت اسپی لختی در اندیشه این کار شده بودند ناگاه دیدند که همان اسپ از دور دویده می آید
تا آنکه دویده دویده با رامشی سنجیده در ملازمت آن حضرت رسیده ایستاد آن حضرت در شگفت عجب
ماندند بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اسپی که عادت او باشد که با سانی سواری ندهد و در واشدن
آن باشد که بدشواری بدست افتد و آنگاه چنین صحرایی شده باشد و از نظر غایب گردد بمحض توجه شاهنشاهی
خود آمده با رامش تمام سواری دهد که هرگز با سانی میسر نمی شد از عجایب تصرفات سریرآرای دولت تواند
بود آری کسی را که ایزد بیچون در نوازش باشد و متکفل این کار نشود در وسعت آباد خاطر او از بهای
چه اندیشه باشد و اگر ذات مقدس او چنین نتایج بخشد چه دور اگرچه بظاهر چنان مینماید که داد ارخرد
آفرین جمال عالم آرای آن پادشاه صورت و معنی را برخود روشن میسازد لیکن از روی معنی
برای رهنمونی ظاهر پرستان مختصر بین چراغی چند در شاهراه هدایت می نهد تا چنانکه او را خداوند صورت
و پادشاه ظاهر میدانند بهتر و بیشتر از آن فرمان فرمای معنی دانسته رضامندی او را رضاجویی حق پنداشته
بگلشن سرای سعادت جاوید رسند خوشا بزرگی که حالش چنین باشد و زهی دولتمندی که
او را چنین آگاه سازند و چه کور باطنی حق ناشناسی که با چندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده
در خلاب نادانی فرو رود و چه باطل بیدولتی که با وجود دریافت این پایه ارجمندی راه نفاق و خلاف
رفته با خدای جهان آفرین ستیزه نماید سخن کوتاه که این گفتار شگرف را نهایتی نیست و گیتی خدیو ظهور
این عارفه غیبی و الهام ربانی دانسته فتح و غنیمت شمار دی نموده باز بدل گرمی و نوازش نوئینان اخلاص
پیوند که در اردوی معلی بودند توجه فرموده سایه التفات بران حدود انداختند و جهانیان را فروغی
و فراغی حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ بیست و پنجم امرداد ماه الهی موافق یازدهم شهر شوال پیشتر از رسیدن
اردوی ظفر قرین جریده بلاسور نزول اقبال فرموده سلطنت آرا گشتند و پیوسته با نشاط شکار اشتغال
میفرمودند بعد از چند روز اردوی معلی بتمام و کمال رسید خان خانان از فنون فرمانبرداری سلطان
و اهمه باز بر سر حکایت رفته و نسبت شمس الدین محمد خان انگه گله مند شده اظهار نمود که بیجهان که چهره

اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی از غبار ریو و ریا مصفاست نظر رحمت و التفات آنحضرت
را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمی برم اما چون گاه گاه حضرت را بی
التفات می یابم از نتیجه غیبت و سعی سعایت شما میدانم از من چه واقع شده که کمر بعداوت من بسته اید
و تشنه خون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف می آرید و کار بجایی میرسانید که قصد جان من می کنند
شمس الدین محمد خان ازین صدمات مضطرب شده جمعی را بخود متفق ساخته با خویشان و پیوند خود بمجلس
خان خانان رفت و عهود و مواثیق در میان آورده سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان بغیبت
شما نگشاده ام و نخواهم گشود تا آنکه خان خانان را دل بجای آمد و شورش او قدری فرو نشست و از
سوانح آنکه بهادر خان را بمولتان رخصت فرموده که جاگیر خود در آنکه نو یافته بود چنانچه سابقا ایمایی بران
رفته سرانجام دهد و هم بلوچان الخرود که سر تمرد برداشته بودند تنبیه نماید بهادر خان دران ولایت
دلگشا رسیده لوازم مردانگی بجای آورد جمعی انبوه از سواران و پیاده در برابر او آمده زیاده از تاب
و توان کوشش می نمودند تا مدت یکماه آداب پیکار از جانبین بتقدیم میرسید و چون سایه
اقبال این خدیو جهان پرتو توجه بر حصول امنیت او انداخته بمیامن توفیقات ایزدی فیروزمند
گشت و چون این جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از نقاب استغنا برآمده خود
ناظم پراکندگیهای عالم شوند بیرامخان را که پیوسته لاف عقیدت زدی پرده از روی کار او برداشتن گرفت
و او را سالک بی راهه ساخت و آنکه بی راهه رفتن او اکثری از مردم هوشمند دریافته آن بود که فیلان
بادشاهی را خواهی نخواهی با امرای اعتبار کرده خود تقسیم نموده تا آنکه خیلی از فیلان خاصه پادشاهی
را که پرده عظمت و جلال جهان آرای آنحضرت بودند گرفته بهانه آنکه بمردم می سپارد از آن حضرت
جدا ساخت آن خدیو جهان میخواست که این تحکم را قبول نماید لیکن چون کارها بوقت خود بازبسته است
و هنوز آن زمان نرسیده بود اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد سبحان الله این چه وسعت حوصله است
و این چه اندازه مدار است و آنگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان طبیعت و مبدا غلیان قوای عنصری است
آری بزرگی را که جهان آفرین در کنف حمایت خود پرورد اینها از وجه بدیع باشد و درین هنگام عرصه
لاهور بفروغ قدوم عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکهر بزمین بوس رسیده
بنوازش پادشاهی اختصاص یافت و چون در عنفوان در آمدن رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی

وفتح



و فتح هندوستان شرف ملازمت دریافته بود توهمی بخاطر داشت لیکن چون خدمتی شایسته کرده بود
مثل میرزا کامران را که سرمایه چندین شورش و آشوب بود گرفته سپرده بود چشم مرحمت فراوان داشت
و پیوسته عرایض او بدرگاه معلی می آمد دریولا که عالم بفروغ اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت
و اقبال بکار خود درآمد که هر جا سپهری و سرداری باشد رو گشتان بسجود آستان عالی آورده سربلند
سعادت جاودانی سازد آن دولتمند را نیز داعیه آستان بوس گریبان گیر شد و از وحشی طبیعتی خود
التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراه موکب والا بهندوستان نبرند و بمانز الطاف خلایق
نواز از جا و مقام خود جلا وطن نشوم یکی از معتمدان پایه سریر والا امرا گرفته بدرگاه معلی برد عواطف شاهنشاهی
پاداش خدمت شایسته او فرموده جمیع ملتمسات او را پذیرفته قبول ارتفاع داد و تیمور خان جلایر بان
خدمت اختصاص یافت تا او را مقرون استمالت آورده بسجده درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده
از اندازه حوصله خواهش او بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد و از سوانحی که درین ایام توقف عالی در لاهور
عبرت بخش ارباب تمرد شد بپاسا رسیدن بخت مل زمیندار موست و مجملی ازین قصه آنکه این زمیندار
از شوربختی که داشت بسلطان سکندر همراه شد موجب ضلالت او گشت و از انجا که رسم بشری
از زمینداران هندوستان است که راه یکجهتی گذاشته بهر طرف نگاهبانی میکنند و با هرکه غالب
و شورافزا باشد با او همراهی مینمایند در هنگام شورش روزگار که قضیه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت
آشیانی زبان زد اقطار و اکناف هندوستان گشت سکندر سور سر بغا برداشت و آن گمراه
گمراه گشته در پی آرایش هنگامه او شد و درین هنگام که رایات نصرت محاصره مانکوت نمود و کار روبار
بر متحصنان قلعه باضطرار کشید بوسیله حیلهای زمیندارانه آمد ضمیمه لشکر گشت بیرامخان چون بحقیقت افساد
او آگاهی داشت او را بسیاست رساند و بجای برادر او جتمل را که بهوشیاری و دولتخواهی در پیش بود
مفتخر ساخت از انجا که این همت والای شاهنشاهی است که خود آینده ها اگرچه از روی اضطرار آمده
باشند از صدمات قهر محفوظ می باشند فطرت بلند که بهزاران مروت و فتوت سرشته است
تجویز آزار این طبقه نمیفرمایند ظهور این قصه ملایم طبع اشرف اقدس نیامد اما چون نقاب از جمال جهان
آرا برنداشته بودند بظاهر چندان توجهی نفرمودند و چون خاطر جهان گشا از مهمات پنجاب فارغ شد
چهار ماه و چهارده روز که دار السلطنه لاهور از فر نزول سپاه منصور عزت افزای بود و الا بود شرف

اوقات بفارغبالی و نشاط رانی مصروف بوده بظاهر در لباس بی پروایی بکار ری اشتغال داشته و در معنی
در غایت پروا بوده عیار ارباب اخلاص گرفته می شد چون کار پردازان کارگاه خلافت از انتظام
مهمات فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت
بخش بیست و پنجم آذر ماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت و پنج نهضت اعلام
نصرت اعتصام بجانب دارالملک دهلی اتفاق افتاد و از جمله سوانحی که در عرصه قصبه جالندر که مخیم سرادقات
عالی بود بوقوع پیوست قضیه انعقاد خان خانان بیرامخان بود بعصمت قباب سلیمه سلطان بیگم و تفصیل
این سانحه آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی در عهد جهانآرای خود آن عفت قباب را که خواهرزاده
آن حضرت و صبیه میرزا نورالدین محمد بود نامزد بیرامخان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن دردانه
یکتای فطرت را که باصالت نسب و جلالت حسب از مخدرات سرادق عصمت و مکنونات معادن عفت
ممتاز بود به بیرامخان بسپارند مرهون وقت مانده بود تا درین هنگام که عرصه جالندر از ورود مواکب
عالی مهبط انوار شد خان خانان خاطر بر سر انجام این داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی استدعا
و استخراج این شغل نمود حضرت شاهنشاهی چون در لباس بی پروایی در آمده راه مدارا می سپردند بامضای
آن التماس اشارت فرمودند و بآن خدر معلی ازدواج روی داد تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصا
بیگه ماهم انکه درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانید چنانچه عقد و زفاف در یک هفته صورت گرفت میرزا
نورالدین محمد پسر میرزا علاءالدین محمد است و او پسر خواجه حسن که بخواجه زاده جغانیان شهرت دارد خواجه
زاده نبیره خواجه حسن عطار اند و ایشان بواسطه پسر خواجه علاءالدین اند که خلیفه اول خواجه نقشبند اند پوشیده
نماند که خواجه زاده جغانیان نسبت دامادی سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا اختصاص داشتند
و بشه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سوم بیرامخان که در عقد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا شده بود
بخواجه زاده عقد بستند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظه نسبتهای مذکور میرزا نورالدین محمد را
که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را که صبیه قدسیه
آنحضرت اند انتساب فرموده اند و سلیمه سلطان بیگم که به نیک سیرتی و پاک دامنی و فطرت عالی
امتیاز دارند از آن قدسیه بظهور آمده حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسب آن نسبت
خیال فرموده بودند سبحان الله چه عالم تقلیدست ازین که سلطان محمود در را در باب خواجه زاده جغانیان

سهوی



سهوی رفته باشد که باغیرکف نسبت کرده باشد برای فردوس مکانی پیروی آن نموده نسبت بمیرزا
نورالدین محمد کنند و بچه سبب اکنون به تبعیت گذشتها این نسبت صورت نه بندد آغاز سال سوم الهی از تاریخ
جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور اول المنة لله که بیکسال دوم از تاریخ الهی
مرصع بجواهر خرمی خوش دلی آویزه گوش روزگار و آرایش گردن ماه و سال گردید و کوکبه بهار سال
سیوم الهی بطالع دولت و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه
بیستم جمادی الاولی سال نهصد و شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم ببرج
حمل تحویل نمود عالم صورت را چون جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده را چون آسمان بحال
خورده نضارتی بی اندازه بخشید دل ستگان عشرت بظهور شعشعه سعادت این سال این نشاط از سر
گرفتند و آرزومندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب امانی و امال در دمیدند قطعه
دماغ عالم از بوی بهاری ٭ هوا را خوشتر از عود قماری ٭ ز مشک افشانی باد طربناک ٭ عبیر آمیز
گشته نافه خاک ٭ زمین را مشک بودن بخروار ٭ هوا را غالیه دن صدف دار ٭ نیاورده زری
تاب مهتاب ٭ ز لاله خون چکیده از سمن آب ٭ بنفشه بهر چشم بد تعجیل ٭ کشیده در بناگوش چمن نیل
پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی انجار سعادت اثمار حدایق الهی یعنی رایات
نصرت آیات شاهنشاهی بعزم سایه گستری دارالملک دهلی از قصبه جالندر در جلوه اقبال آمده شکار
کنان و نخچیر افکنان نهضت فرمودند و چون از دریای ستلج که قصبه لودیانه بر ساحل آن واقع شده عبور
موکب عالی اتفاق افتاد مسرعان کار آگاه خبر آوردند که حاجی خان که اندکی از احوال او سابق
گذارش یافت بافواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند دم مساوات و مساهمت میزند بنابران توجه
جهان گشا بران قرار یافت که موکب اقبال تا حصار رفته نظام کار نبرد رفتهای مذکور نماید و اگر جمعی
دیگر را برای استظهار آن جماعه باید فرستاد فرستاده خاطر عالم آرای را از آن حدود بالکل جمع نمود
بنابرین اندیشه صواب انتما جمیع اردوی معلی بسرکردگی ناصرالملک حصار رو به روانه شد حضرت شاهنشاهی
بجهت احیای آداب مستحسنه و ارتقای مدارج سعادت جریده بسهرند متوجه شدند که زیارت حضرت
جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه فرموده بر موکب دولت سایه گستر شوند چه در هنگام شکست
امرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمان درگاه نعش مقدس آنحضرت را برداشته بسهرند

اورده وتا حال آن صندوق قدسی را محفوف استار خفا ساخته در انجا بودیعت گذاشته بودند
در اندک زمانی بعد از اجرا ازاین امنیت بحصار رفته روشنی افزای اردوی معلی گشت شد و بیرام خان خانان
نیز بموجب التماس درین عزیمت همراه بود و درین ولا که رایات اقبال در حصار بود میان ناصر الملک
و شیخ گدائی نزاعی و نقاری بهم رسید و چون بیرام خان رعایت احوال شیخ بسیار میکرد جانب او گرفت
ناصر الملک روزی چند خاطر غبار آلود ساخته بدر خانه نیامد و در اندک زمانی جمعی از نیک ذاتان درمیان
امده صلح دادند و چون طنطنه عساکر نصرت بحاجی خان و آن مردم رسید بی جنگ از هم متفرق گشته هر کدام
بجای بدر رفت و حاجی خان بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشاپوری باجمیر رفته متکفل
انتظام ان حدود شد و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و جمعی را بتسخیر جیتارن فرستادند بهادران نصرت
قرین بزور شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر از راجپوتان گردن کش را به تیغ عدم راهبری نمودند و ان قلعه را
متصرف شدند و عرصه ان حدود از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد نهضت موکب گیتی گشای
شاهنشاهی بدار الملک دهلی و وصول ایشان بمخیم کرامت سوند چون خاطر جهان گشای از مهمات این حدود فراغ یافت موکب
عالی از راه بسامانه متوجه صوب دهلی شد و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند و بتاریخ
پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الاخر لوای گیتی آرای سایه وصول بر تو نزول
بر ساحت دار الملک دهلی انداخت بزرگان شهر بآداب استقبال مبادرت نموده غبار موکب
جهان نورد را پیرایه آبروی سعادت خود ساختند انوار معدلت و عدالت و لمعات رافت و عاطفت
شاهنشاهی بر ساحت احوال خاص و عوام تافت و بدستیاری مدبر اقبال کار سپاهی و رعیت بتازگی
انتظام گرفت و دران ولا خان خانان با جمیع امرا و ارکان دولت در هفته دو روز در دیوانخانه
شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت و مهمات و معاملات ملکی و مالی که دران بارگاه دولت قرار
می یافت بعرض اقدس شاهنشاهی میرسید و بدانچه فرمان گیتی مطاع میشد بطغرای نفاذ می پیوست
و از بدایع وقایع که سپهر خیال باز از پرده بوالعجبی بر آورد داستان عشق و عاشقی علی قلیخان زمان
بساط زبان بیری بود و بوسیله ان جوهر بدگوهری او روشن گشته بعرض جهانبانی را مورد
امد و تفصیلش بطرز اجمال آنست که در عهد دولت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیک نام پسر
ساربانی که بجمال حسن صوری و جمال ظاهری انگشت نما بود و در سلک قورچیان خاص انتظام داشت

دخان زمان بآن ساربان پسر بمقتضای خباثت ذاتی و خیانت فطری نظر شهوانی بر دوخته و این
طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق نام کرده روزگار بسر میبرد بعد از واقعه ناگزیر حضرت
جهانبانی شاهم بیک باتفاق خوشحال بیک که او نیز داخل قورچیان بود در جالندر باستان بوس
حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جمع قورچیان می بود درین حال خان زمان از بی دولتی و تیره رایی
کسان فرستاده اغوای او نموده ان بیجوهر معنی که مغرور حسن بی مدار صورت بود این بد نفس مراد
ومنصوبه بخت دانسته گریخت چه دید درگاه که بازار حسن معنوی گرم است و کثرت حسن معنوی
لطف صورت را جای دهد مثال این مردم بمعنی ظاهر آرا که می پرسد و کجا بنظر التفات شاهنشاهی
میرسند و بالجمله ان بیدولت بخیال فاسد از دولتخانه اقبال گریخته خود را پیش خان زمان رسانید
و بازار حسن فروشی گرم ساخت و ان کافر نعمت را که بدمستی دلاوری و دنیاداری ضمیمه بدنهادی او
شده بود از شورش طبیعت کار برسوایی کشیده چنانچه جنابت ماوراء النهار تیرگی دل اعظمت سلطنت
و شکوه دولت را منظور نداشته بر نا پاک رکان آلوده دامن اسم بزرگی رانده بادشاهم بادشاهم
میگویند ان بی دولت نیز گفتی و کورنش و تسلیم بجای آوردی و از فزونی مستیهای گوناگون که انرا نسکی
گفته اید راه سعادت گذاشته بی راهه ادبار رفتی و بلای عظیم تر از آن آمده خوش آمدگویان نزد او
بودند که نظر کج شان جز بر منفعت خود شان نیفتادی و پیوسته بدین جهت جمیع بدیهای او را توجیهی
کرده در افزایش کار خود می بودند و هرگاه بدذاتی در پایه بلند باشند و بدمستی حبین روی دهد
و ارباب صحبت از گروه خوش امدگوی خانه برانداز باشند ظاهرست که دین و دنیای ان شخص
خراب گردد و حال مال او بخسران انجامد چنانچه مصداق این احوال خاتمت مآل علی قلیخان است
و چون بی آزرمی و بیحیایی ان بخت برگشته بمسامع اقبال رسید یرلیغ موعظت و منشور حکمت فرستاده
بنصایح والا لوازم بزرگی بجای آوردند و حکم عالی شد که درگاه ما دریای عفو و احسانست آدمی
راه از فرمان بردن داری او صحبت بدذاتان خوش آمدگوی مغلوب سلطان شهوت و غضب بوده بورد
انواع ذمایم میشود اکنون از مردمی و حقیقت نمک شناسی و عقیدت و اخلاص نیز میشود سررشته حساب را
که سرمایه نجات عموم است بدست داشته از کرده پشیمان شده به نیکو خدمتی تدارک کردارهای ناشایسته خود
نمای و آن ساربان را بدرگاه فرست تا کرده ترا ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی سربلند گردانم

واگر از بی خردی و بی شرمی پذیرای احکام پادشاهی نشوی سزای تو در کنار تو نهاده آید که باعث عبرت
کوته اندیشان روزگار گردد درین اثنا که بدمستی و بدگوهری علیقلیخان بیشتر از بیشتر بظهور آمدن گرفت
جهان آرای اقتضا کرد که جمعی از بهادران نصرت قرین را در نزدیک او جاگیر کرده شود تا از انفراد و استقلال
برآمده پرده ناموس او دریده نگردد از آن جهت قصبه سندیله بسلطان حسین خان جلایر جاگیر فرمودند این
بدگوهر آن قصبه را از پیش خود باسمعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک که با او قرابت نزدیک داشت داده
بود هرگاه سرجماعه بدعملی و حرام نمکی موصوف باشد پیروان او ناگزیر از سعادت بی بهره میگردند و لهذا
اسمعیل خان پرگنه مذکور را نداده بمنازعت برخاست سلطان حسین خان مذکور به پشت گرمی حسن خدمت و
اقبال از وی بزور گرفت و او پناه بعلی قلیخان برده لشکر بسیار بر سر او آورده سلطان حسین خان بهمین
مردم خود بمدافعه آنها برآمد و چون از منسوبان این دولت جاوید اقبال بود با وجود کثرت مخالف
فیروزمندی یافته و جمعی کثیر به بدترین مردنها که در حرام نمکی جان دادن است بخاک نیستی برابر شدند و شاه
بداغ بداقی از خویشان نزدیک علی قلی و از شجاعان نامی زمانه بود بهاویه عدم شتافت علی قلیخان بمقتضای
شرارت ذاتی و بدنهادی خود میخواست که آمده بسلطان حسین خان روبرو شود و یکبارگی از پرده آزرم برآمده
روسیاه ازل و ابد گردد و جمعی خیراندیشان دودمان او را از آن اندیشه نادرست بازداشته در تدارک
تلافی حرکات ناشایسته او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چاره کار خود کوشش نمود لیکن چون
دولتمندی نداشت آن پرستاران از خود جدا نمیکرد و از سایر امور بی دولتی دست باز نمیداشت بباطن
در اندیشه تباه و بظاهر شروع در ملایمت نمود و ناصر الملک پیوسته نکوهش احوال خسران مآل او کردی
و در فرستادن لشکر بر سر او تنبیه کردن او اهتمام نمودی و بیرامخان خاطر علی قلیخان نگاه داشته از بزرگ
منشی خود کارهای ناهنجار او را ناکرده می انگاشت دوستان درخانه او را نصیحتهای گرانمایه کردند
و آن نکوهیده اعمال چون از کردار خود باز نتوانست آمد خود را الحیله و مکر زد و برجعلی نام نوکری از معتمدان خود را
بدرخانه فرستاد که شاید کاری تواند ساخت و شورش درخانه را علاجی تواند انگیخت در آن ایام ناصر الملک
صاحب اختیار کل بود و مهمات مالی و ملکی برای رزین او مفوض بود و از صمیم قلب لوازم دولتخواهی
بجای آورده ملاحظه خاطر بیرامخان نکردی برجعلی که از مدهوشان مجلس علیقلیخان بود پیش ناصر
الملک رفته سخنانی که از اندازه او بیرون باشد در میان آورد چنانچه دل حق شناس ناصر الملک بغضب



درآمد بفرمود تا برجعلی را خوابانده چوب زدند و از برج قلعه فیروزآباد دهلی او را بزیر انداخته در خندق
نیستی فرستادند می گفتند که این مردک اکنون مظهر اسم خویش گشت بیرامخان ازین معنی بغایت آزرده
شد و کینه در دل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت و از سوانح دولت افزای که در دار الملک دهلی
درین ایام روی نمود بپاسا رسیدن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ است که بسعی اخلاص سرشت
ناصر الملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند حقیقت این حال برسم اجمال آنست که پیوسته
دل باطل او آکنده نفاق بود و سرشت او بخبث و خباثت آماده و در زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
وجه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده از و بظهور آمدی حضرت
جنت آشیانی او را مصاحب منافق می فرمودند چنانچه سابقا گذارش یافته درینولا شطری از اوقات
پریشان را در صحبت شاه ابوالمعالی گذرانده در تبه رایی بود و لختی از اوقات خود را بجد و دسیسه
بسر برده از مصاحبان مجلس خانخانان علی قلی گشت و نیز خود را مهردار او ساخت و از آنجا که پیمانه عمر او پر
شدن نزدیک رسیده بود باندیشه تباه از آنجا بدهلی آمد و درین اثنا بیرامخان او را مقید ساخته
مصحوب معتمدان روانه سفر حجاز ساخت از قدمگاه برآمده متوجه پیش بود که کار او ساخته شد و قدمش
بعدم فرو رفت و باعث برین امر ناصر الملک شد و باهتمام تمام بیرامخان را بر آن داشت که در قطع
قرطاس بر یکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات نوشته انداخته شد تا هر نقشی که از پرده غیب بظهور آید
و بیرون افتد از افزوده الهی دانسته کار بندیم و همچنان که اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد در ساعت
کسان فرستاده او را بسزا رسانیدند و از وقایع ناشایسته که درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه
جلال الدین محمود بجوق است و مجمل ازین سرگذشت آنست که او بادشاه قلی بود و در تواضع بی تقریب
بمردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر
برکشیدهای این دولت علیا او را دوست نمیداشتند و باین حالت عیب شراب و مزاج که بدترین عیب
بزرگان تواند بود داشت و با سران زمانه مطایبه مکرر و بیجا و دنبالهای دور و دراز کار در لباس ظرافت و ظرافت
که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهاده اند بسر می برد و هیچکس نبود که خلشی از خارستان ظرافت او در پهلو
نداشت درین هنگام که غزنین باستصواب محمد قلیخان برلاس باو مفوض شد ارباب غرض فرصت دانسته
هم خاطر منعم خان را شورانیدند و اندیشه انتقام دیرینه او را تازه ساختند هم در هندوستان باعث

مزید عزم کی خاطر بیرامخان شده او را در گشتن او بجد ساختند آن دوربینی و نیک ذاتی کجاست که صلاح
دولت صاحب را منظور داشته بندهای کار آمدنی را بجهت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام بسازند و سود
و زیان خود ملاحظه انداختند بر آمد کار ارباب استعداد شود خواجه جون فتح عزیمت هندوستان نمودن
منعم خان در مقام کینه کشی در آمدن او شد و در اندیشه دراز فرو رفت نه روی آمدن هندوستان که خدیو
زمان در نقاب بی پروایی بیرامخان در نهایت استیلا هر گاه در زمان حضرت جهانبانی جهت اشنائی
بجهت حرفی نا ملایم که از و رسانده بودند او را فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت
رسانید و مغلوب غضب گشته ملاحظه حضرت جهانبانی نکرد امروز که حال باینجا رسیده باشد و خدیو زمانی در نقاب
بی توجهی جگونه پیش آید و ستم پیشهای تیره درون چه سعایتها نمایند و شدت منعم خان که برای العین
ملحوظ او میگشت بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمیداد و بی وفایی نکوهیده ترین عارها پیش او بخاطرش
راه نیافتی که از ین دولت ابد قرین رو تافته بناحیتی دیگر رود منعم خان جمعی را بتبلی او فرستاد و بعهد
و پیمان او آورده مقید ساخت و بعد از ان باشارت او نشتری جند در جشم او زدند جون تقدیر رفته
بود روشنایی چشم اخلاص بین او تباه نشد و پس از چند گاه که او را دانسته دست از و باز داشته بودند
بنگش روپه سپر کردکی یکی از بنگشتان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وضعی که باشد خود را باستانه
دولت رساند و مرا مرنا گزیر که از دشمنان روی دهد باری در پای قدم صاحب باشد منعم خان آگاه
شده جندی از تیر روان عرصه تفحص او فرستاد او را با برادر خرد او جلال الدین مسعود بدست آورده
گرفتار بند و زندان ساخت و در فکر و اندیشه این بود که جگونه دفع کند آخر شبی جمعی را بر سر آنها فرستاد
و خون آن دو دولتخواه را برای غرض شوم خود بریخت و بیرامخان نیز فرمانی درست کرده بکشتن او فرستاده
بود حضرت شاهنشاهی که برای عیار ارباب ثروت و حسن مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بودند از
استماع این قضیه خردوسش باطنی فرموده مکافات آن را جون سایر امور با یزد هستی بخش جهان را تفویض
فرموده بحوصله که داشتند بر زبان نیاوردند الله تعالی این مظهر ید باری را برای نظام صورت و معنی
دیر دارا د

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان

خاطر دوربین برده
حضرت شاهنشاهی پیوسته در لباس بی توجهی بر مهمات مالی و ملکی بعبا شقان آن وا
گذاشته هر روز پرده تازه بر روی احوال دولت ابد قرین خود انداختی و دنیا دوستان خود آرای را





باین طرز بدیع عیار گرفتی در ان هنگام که در کابل نقاب آرایی میفرمودند بسواری شیر و جنگ آن متوجه
بودند که در ان حدود جانداری کلان تر از و نبود و گاهی برای تشحید خاطر جهان آرای بسواری اسب
دستگار سگ اشتغال داشتندی و رین اولا که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آن حضرت رونق
گرفت بفیل بیشتر توجه فرمودند که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است اگر از روی کلانی بکوه تشبیه
کرده گروهی را که ندیده باشند شناسای حجم کاری نساخته باشم ان حسن صورت کو وان رفتار کجا
و اگر سرعت و تندروی او را یاد نسبت دهم ان خمکینی در وقت و برهم زدن ثابت قدمان عرصه نبرد
جون گفته آید در دوربینی و دریافت فراست اگر با سب مانند گردانم بیان واقع نشده باشد نرح بد مستی
و کینه کشی و کارهای شگرف فیل را کتابی علیحده باید که خردانایی تکلفات انشا فراهم آورد و فصاحت
و بلاغت تنها درین کار غریب که اقرار واقع گفته اید کفایت نمیکنم با خرد راست روعی در اصحبت
با تجربه کاران ادب اموز این بدیع منظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سواران فوج بر هم زن داشته
بزرای شناخت بدایع این خلقت غریب عبرت افزای تحرکش شده باشد با این همه خود دار شده بد
امد برای العین لطف و قهر او را به بیند و کارنامهای او را از راه چشم بدل فرستد که اندکی از بسیار
او تواند نوشت که حسرتی در دل او از کوتهی بیان نماند مرا که این شرایط بواقعی دست نداده بعبارت آرای
سخن را چرا دراز کنم و از مقصود که درین شگرف نامه دارم جون باز مانم همان بهتر که بهمین قدر از ین
عجایب مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای کار خود باشم جون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی
برین مهیب پیکر بدیع هیکل افتاد سزاوار توجه دانسته بدیده تازه برای خود سرانجام فرمودند و معنی ایزد
جهان آرای آغاز جمال آرای این یگانه عتبه کبریای خود فرموده و بقدر اسباب ترس و بیم ظاهر بنیان
خلق بر بست گردانید تا باین خدیو صورت و معنی گسسته عنان و پریشان اندیشه بوده پا از اندازه بیرون
نهند چه ماهران این فن و استادان این صنعت الحسن زبردستی را رام خود توانند ساخت این پهلوان
الهی با این دلیری و دلاوری زبون خود سازد همانا که از و ملاحظه باید کرد و ارباب معنی خدا پرست را نیز
عنفوان دیده وری دریافت عجایب ان برگزیده ایزدی شد جه این کارهای که در کالبد گفت در نیاید
و ترازوی قیاس ظاهر بر نسنجد از ین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و ان سواریهای فیلان مست آدم
کش فیلان ربای بد خوی که آهنین جگران این فن را از تصور ان زهره میگدازد از ذات مقدس بظهور آمدن

کرفت دران هنکام که فیل بدمست بدخوی فیلبانان خود را کشته جندین خون کرده اشوب شهر کشته باشد ان
بتائید الهی و رحایت ایزدی در آمده جنانجه در میان صحن و صحن خانه خرامد عظمت ارای بردندان فیل نهاده
خندان خندان سوار کشته اند و ابجنک فیلان مست ۶ به جوی می آرد و در حین جنک انداختن فیلان
مست فیلبانان فیل دیکر را طاقت طاق شد و نظری درآید ان شیر الهی ازان فیل جسته بران فیل دیکر سوار
میشود ان کروه حق پرست را سرمه روشنی افزای از دید ان حالات بدست می افتد جون رسیدن
نزدیک این عفریت پیکر جز بجابت ایزدی میسر نشود فکیف سوار شدن و باز از ان به تندی خوی داشتن
و بافیل دیکری که مثل او باشد جنک انداختن از ظهور این عجایب اصحاب ظاهر جون اهل معنی در مقام حلقه
بکوشی در آمدن کرفتن بخاطر کسی نرسد که فیل ازین میکشند و الت و اسبابی جند تعبیه مینماید تا سواری
میشود و ریسمانی در کردن او حلقه طور که باعث زیب و زینت او باشد می بندند نزدیک بکردن نشسته
یارابان اعتمادی بخشند من جه میکویم سخن همانست که اول کفتم بیان حالات از من نمی آید اکر جه در دفع
نوبسی ظاهر بین داند که از درازی سنا راه مقصود دیکسو شده به پهنا میروم اما کارشناس معنی کزین
دریابد که یک قدم از راه بیرون ننهاده از کم فرصتی تا حد میروم از جمله حمایات ایزدی که ارباب صورت
و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته شطری را در تعجب و لختی را در حسرت نایافت ایام کذشته آورد و طبقه
را در افرین کری دانش خود بوده هوش افزای کشت آنست که درین هنکام که در دار الملک دهلی مسرت
برای خاطر اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنک انداختن ان اشتعال داشتند روزی بر فیل لکنه نام
که مظهر قهرمانی جلالی بود در عین بدمستی و بدخوبی آدم کشی او بدولت و اقبال سوار شده بفیلی همتای او
جنک انداختن که کار اکهان را حیرت افزود و فیل لکنه که آنحضرت بر وی سوار بودند غالب آمده حریف را شکست
داده مدهوشانه از پی او میدوید که ناکهان پای او که ستون عظیم را ماند در کوی تنک و مغاکی عمیق فرو رفت
و دران عربده بدمستی که دخان خشم در دماغ او بیچیده بود حملهای عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرد و درین
اثنا پهلوانی که بر کفل فیل سوار بود جه قاعده است که بردف این کوه پیکران یکی از شیر دلان کاردان سوار
میشود و او را بزبان هندی بهوئی میکویند تاب جنبشهای آسمانی او نیاورده بر زمین افتاد و درین وقت
که غریو کون و مکان برخاسته بود و دلهای ارباب اخلاص یکبار از معرفت ذات مقدس نیز از جای خود
جدا شده پای آسمان فرسای حضرت ریسمانی کردن فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند محکم شد و آنحضرت

بدستی



بدستی که کمند همت بر فلک می انداخت دبنجه که تایید ید الله در اصابع رحمانی او بود در ریسمان مضبوط کرفتند و اعتصام
بحبل متین حفظ الهی و عروه وثقی عنایت ازلی وائق داشته قوی دل و مطمئن خاطر بودند دران جوش و خروش
که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود و فیل از غایت قوت و صلابت پای خود را ازان مغاک می کشید
و کوششهای غریب نموده از هر طرف پهلو بزمین میرسانید از یکطرف غریو عالمیان و از یکجانب کششهای
فیل در بر آمدن شخص قدسی نژاد آنحضرت در جنین وقت که خاطر روزکار اشفته است جمعی از فراخ
حوصلهای درست اخلاص تیز هوش بر جای آمده ان حضرت را از فیل جدا کردند و دل برهم زده عالم
آسوده و جان از جای رفته دوران قرار کرفت نمیدانم جمال آرای در صورت قهر بواسطه ارادت این
کزیده خود بظهور می آرد تا در اندیشهای تباه کاران را بدید جنین نکاهبانی کوتاه دست سازد یا
ان خدیو ظاهر و باطن پادشاه صورت و معنی بتائید غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته جنین جلوه
میکند تا کوری ناتوان بینان خلاف آیین دنور افزای مخلصان ارادت کزین از یک کار شکرف
از مکمن بطون بهامون ظهور شتابد و با ندک فرصتی که ان حضرت خود را فراهم آورند فیل با هتمام خود
از مغاک پای خود بر اورد و شروع در بدمستی نمود و آنحضرت بهمان کشادکی پیشانی و شکفتکی خاطر
باز بر همان فیل سوار دولت شده محفوف حفظ و حمایت حضرت عزت متوجه مستقر سریر خلافت شدند
بیرامخان خان خانان از شنیدن صورت این حال که جانهای آرمیده عاکفان عالم قدسی را در کشاکش
بی ارامی انداخت باستسلام پا بسر پر دلار رسیده بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارها
کرامی برفرق روزکار افشاند کرد و بیان ملاء اعلی محلسیان انجمن قدس دست دعا بر داشته خلود دولت
تازه و ظهور تکمیل جهانیان بوسیله تربیت این بزرکی افاق از ایزد بسیار بخش مسئلت نمودند بر مستبصران
اکاه پوشیده نماند که اول فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران سوار شده سربلندی
تخت سعادت داده اند دل شکار نام داشته که بیرامخان خان خانان از اباد دیکر فیلان از جمله غنایم
ماچواره بدرکاه کیتی پناه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ارسال داشته بود و حضرت جنت آشیانی
این فیل سعادتمند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی شفقت فرموده بودند و جون فیل سواری آنحضرت
بان سرحد نبود که تنها بر فیلان والا شکوه توانند سوار شد بران فیل که کمال اعتماد داشت سواری شدند
و فیلی که در مرتبه اول بی دستیاری فیلبانان تنها بران سوار شده اند فوج بدار نام داشت و ان فیل بود

که انرا بحضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده بودند روزی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
از ماچیواره بسهرند نزول اجلال میفرمودند حضرت شاهنشاهی بران فیل والاشکوه تا بسهرند سوار بودند و
اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده اند دموور نام داشت که حضرت به بیرامخان بخشیده
بودند و چون بندگان حضرت شاهنشاهی ابن ساحت دلکشای دهلی بر قلعه سلیم کرده که بر کنار دریای جون
واقع شده میرفتند ان فیل را در میانه شاه در شایه در جنی بسته بودند از بس که جوهر اصالت داشت در عین
مستی فیلبانان دا ازو نجنته او را بدست گرفته بدهن او می نهادند کان حضرت را خوشخویی ان فیل خوش آمده
باو توجه فرمودند در ماده فیلی که بپهلوی او بسته بود ند سوار شده بر گردن او سوار شده اند و اول فیلی
فیل مست که حضرت شاهنشاهی بر و سوار شده با فیل مست دیگر جنگ انداخته اند جهلیه نام داشته
و ان در ایام محاصره قلعه مانکوت بعد از ان که جنگ در میان ان دو عفریت پیکر بامتداد کشیده بود
منصوبه شطرنج مردو را قایم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند و در ان هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت
بچهارده سال رسیده بود و بعد از ان زبردستی ان حضرت در سواری فیلان مست بجایی رسید که بر فیل
بدمست که فیلبانان کار کرده در سواری ان ابت دست عجز بزمین می نهادند آن موید مظفر بی تحاشی
سوار می شد و بجنگ فیلان مست میگذاشت و بی تکلف صد مرتبه زیاده بر فیلان مست فیلبان کش
مردم ربای که بکوب شهری و آشوب لشکری پسند باشد سوار شده جنگ انداخته باشند ایزد تعالی
این تائید یافته ازلی را در قرون و دهور برا اورنگ کامرانی کامبخش جهانبانان وارد و از سوانح دولت
افزا انست که خواجه عبدالله پسر خواجه محمد ذکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد و رشاد از ناصیه او
پیدا بود با سایر خواجهای بزرگ منش که در قصبه تلونده جاگیر داشتند و میرزا حسن ترمذی قراولادر
کاشغری بر سر راجه کپور جند که در قلعه جمو متحصن شده بود تعین شدند و این گروه نیکو خدمت بآیین
شایسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند و با عدای دولت قاهره جنگ عظیم کردند
و بپای مردی سعادت سرنوشت و همت خداداد فتح بزرگ روی نمود و غنایم فراوان بدست افتاد
جوهر نیکو خدمتی و حق گذاری را عیار گرفته آمد نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه
اگره و دیگر سوانح اقبال چون عرصه دلکشای دار الملک دهلی بمیامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی
تا مدت شش ماه مامن عدل و رافت بود و مهمات آنجا و دیگر وجهی که ملهم دولت ملقن فرمود انتظام

یافت



یافت رای عالم آرای که پرتویست از شعشعه فروغ مهر عالم افروز لیست مقتبس از سرچشمه انوار آلهی چنان
اقتضا نمود که رایات عالی بعزیمت دار الخلافه اگره که از رشک آب و هوای ان بغداد از دجله و مصر از نیل
در عرق خجلت است نهضت فرماید و خاطر دریا نثار بنشستن کشتی و سیر دریای جون توجه فرمود صاحب اهتمامان
مهمات دریا چندین کشتی و ذورق را زیب و رونق دادند و شمههای چوبین را بنقاشیهای فاخر بیرون
و درون گرفتند روز اشتاد بهشت و ششم مهر ماه الهی موافق روز یکشنبه بیست و ششم ذی حجه ان شهنشاه
دریا دل و دریای بی ساحل بکشتی نشست و مختصرانی را قدر دریای محیط بخشید و دیگر امرای عالیقدر مقربان
والا دستایه بزرگان دولت که سامان سفر دریا کرده بودند بآیینی که کارنامه اجرام تواند بود بکشتی نشستند
گویا دریا را آیین بسته بودند یا لاله و نسرین از آب سر بر آورده بود بهزاران عیش و عشرت روی عزیمت بدار
الخلافه اگره آوردند کشتیها را در پای ساختند و در ان راه دلکشا روی انبساط بشکار ماهی و مرغابی داشتند
و مجلس عالی که جدا دریاییست از جواهر معنی لبالب بخشش کشتی باده موج خیز بذل و عطا بود تا انکه هفدهم ابان ماه
آلهی موافق یکشنبه هفدهم محرم الحرام سال نهصد و شصت و شش هجریه رایات صبح تباشیر شاهنشاهی از مطلع افاق
شهر اگره طلوع نمود و ان مصر جامع دولت و سعادت را مرکز دایره بخت و مطلع نیر بخت ساخت و حضرت
شاهنشاهی ارک شهر را که بباد لگر اشتهار داشته بنزول خاص پایه اسمانی بخشیدند و بزرگان دولت
و سایر ارکان سعادت را جا بجا منازل تقسیم یافت اقبال در ان ساحت راحت منزل گرفت و سعادت در ان
گل زمین طرح اقامت انداخت در اندک فرصتی ببرکات توجه عالی این شهر دولت اساس گلگونه رخسار
هفت اقلیم شد شهری در گرمی و سردی معتدل اب و هوایش با طبعیت سازگار زمینش با شجار و فواکه خراسان
و عراق موافق دریای جون که ابش در سبکی و گوارایی کم نظیر است از میانه شهر روان از دو جانب ملازمان
اقبال منازل دلکشا و بساتین دلکش ترتیب دادند که بقالب کیفیت در بنا مدوار کمال شرافت و جلالت تازگی
دار الخلافه و مرکز السلطنه باشد و چون کواکب سعد بنظرات سعادت بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی ناظرات
و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای ان لوازم هر اینه فتوحات مقدره غیبی و پرده گشای مخدرات مقصود بتدریج
و ترتیب هر کدام از انها بهر وقتی که تعلق یافته لامحاله بهمان وقت صورت گرفتنی است و هر امیدی که بوساطت
سعی و کدو یابد و اسطه جد و جهد موعد وجود گشته با سلوب متعذر بحصول پیوستنی و ازین قبیل است ساخته دولت
انتماکه بعد از آمدن رایات جلال بدار الخلافه اگره پرتو ظهور یافت فتح قلعه گوالیار آسائی روی داد و فتح ان

برسم اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافت که این قلعه را قیا خان و فوجی از بهادران نصرت قرین رفته محاصره کرده
بودند لیکن چون آن قلعهٔ متین که در استواری و محکمی کارنامه ایست از فرمان دهان زمان پیشین و از بست بدیع
از کار آگهان قدیم که گرفتن ان به نیروی بازو صورت نه بندد و جز بقوت روز افزون حسن خدیو صاحب اقبال
کار بسته ان نگشاید با وجود سعادت سعی مبارزان جهان کشا کاری از پیش نرفته بود درینولا که دار الخلافه آگره مستقر
رایت فتح گشت حسب علیخان و مقصود علی سلطان و جمعی کثیر را بکومک قیا خان تعین فرمودند بهبل خان در اداب
قلعه داری دقیقه نامرعی نمیگذاشت جمعی از راه نمایان دولتمندی که بادولت خیرخواهی داشتند نصایح ارجمند
در میان آوردند که هر چند قلعه محکم و اسباب قلعه داری مهیاست اما بتایید آلهی و اقبال آسمانی چه کار کرده
آید خصوصا وقتی که پناهی نمانده باشد که به پشت گرمی ان کاری توان کرد و دست و پایی توان زد چون سخن
بغایت درست بود و پایهٔ راستی بلند داشت نصیحت پذیر گشته و در بهمن ماه آلهی موافق ربیع الاول حاجی
محمد خان سیستانی بموجب التماس قلعه نشینان رفته خاطر تفرقه یافتهٔ او را مستمال ساخته بملازمت حضرت
شاهنشاهی آوردو ان سعادت منش کلید قلعه را باولیای دولت سپردن مفتاح ابواب مقاصد خود دانست
هر دو ان حصن حصین در تصرف مجاهدان اقبال در آمد انحضرت او را بتفقدات گرامی امتیاز بخشیده بانعام و خلعت
و جاگیر سرافراز گردانیدند و الحق با یفای وعدهٔ الطاف چنین کارهای بزرگ را سامان پدید آید و بر راستی
و درستی ان معدن بزرگی عموم خلایق را عقیدهٔ دیگر پیدا شد و سرگردانان بادیهٔ حیرت را اعتقادی تازه بهم
رسید و بر همگنان متیقن شد که هر چه درین درگاه عالمپناه قرار یابد بی شایبهٔ فتور و غایلهٔ تغیر سمت ظهور خواهد
یافت و هیچ تنگ حوصلهٔ کوته اندیشی را راه بدکرداری نخواهد بود و وحشیان بیابان ناجنسیت را بدست قوی شده
راهبری بنزهت سرای مؤانست کرد که درگاه هست جنس و غیر جنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارند
که پیمان درست با دل اخلاص گزین و خاطر نمک شناس و باطن معامله دان قدر پرست داده از گداز
قهرمان سیاست نجات یافته بنوازش خسروانی امتیاز می یابد و از ماثر اقبال روز افزون که درین سال
فرخنده فال سانح شد کارزار نمودن کمال خان گکهر و ظفر یافتن اوست و شرح این داستان بهجت مشحون آنکه درین
هنگام که دار الخلافه آگره مخیم شادروان سلطنت شد بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان که آنرا میانه گویند
در حدود سرونج که در صوبهٔ مالوه داخل است سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش دارند انحضرت
کمال خان گکهر را که آثار جرات و شجاعت از پیشانی احوال او پیدا بود و لیاقت این خدمت داشت باین کار فرستاد





عیار سعادت او را گرفتند او کمعیتی لایق رفته بود آنرا منهزم و مظفر و منصور باستلام عتبهٔ علیه مشرف شد
و باصناف عاطفت خسروانی خلعت امتیاز یافت قصبه کروه و فیجهور سوه و بعضی محال دیگر بجاگیر او مکرمت
شد و از سوانح آنست که ادهم خان و جمعی را بسر هکانت فرستادند و شرح این اجمال آنست که هکانت در نزدیکی
دار الخلافه آگره از مستحکم ترجای هنیت و زمینداران انجا از طایفهٔ بهدوریه و غیران به بسیاری
و مردانگی امتیاز داشتند و همواره با سلاطین هند سرکشی کردندی بیرام خان چون همیشه از ادهم خان متوهم
بود اندیشید که ان محال بجاگیر او مقرر شود تا باین وسیله از در خانه دور گردد و هم متمردان ان نواحی
سزایا بند و بیک خیال دو کار رنگ سبقدم آید بنابران اندیشه از انجا بکیر او مقرر داشته رخصت داد
و بهادر خان و خان جهان و سید محمود باره و شاه قلیخان و اسمعیل قلی خان و خرم خان و امیر خان
و جمعی از بهادران را درین لشکر نوشتند و بتایید آلهی ان ملک بعمل در آمد و اربابِ تمرد سزای ابی یافتند
و از وقایع آنکه شاه محمد قلاتی که حکومت قندهار از جانب بیرام خان باو مفوض بود آمده بسعادت آستان
بوس سربلندی یافت شانها وقایع گذار گذارش یافت که چون بهادر خان برادر خان زمان را شاه محمد
قلاتی به پیمان بستن بوالی ایران و لشکر آوردن منکوب ساخت بر پیمان خود نه ایستاد بنابران حاکم
ایران برادر زاده خود را سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و حسین بیگ ایچک آغا استجلو لله میرزا
و ولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعین کرد و شاه محمد به پشت گرمی اقبال شاهنشاهی در لوازم قلعه داری
اهتمام نمود و محاصره قلعه بامتداد کشید تا آنکه شبی از دروازه نوچندی از مبارزان رستم این بر آمده بر
مورچل ولی خلیفه شاملو ریختند و او را زخمی ساخته جمعی کثیر را کشتند بعد از درازی سخن سلطان حسین میرزا
کار ناساخته از پای قلعه برخاست حاکم ایران بر اشفته میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه
شاملو با جمعی کثیر فرستاد تا بهر نوعی که باشد قلعه قندهار را در تصرف در ارند علی سلطان که لاف ان
کار زده بود آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد و تیر شد و مسافر ملک عدم گشت و تفرقه
در لشکر ایران افتاد هر چند کومک ظاهری از خدیو زمان نمیرسید اما از زمان تا یید ایزدی دستگیری
میکرد و چنین لشکرها بر هم میزد و سلطان حسین میرزا را که نه روی بازگشتن و نه رای بودن بود بهر حال سراسیمه
در گرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید درین میان شاه محمد قلاتی عرضه داشتی بدرگاه معلی فرستاد
ایستادگان پایهٔ سریر والا را بر حقیقت کار آگاه ساخت یرلیغ مطاع در جوابش صادر شد که حضرت جهانبانی

جنت آشیانی میفرمودند که چون فتح هندوستان فرمایم قندهار را بشاه میدهم خوب واقع نشده است
که او باین مردم جنگ کرده و کار را باین حد رسانیده مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته
متوجه ملازمت گردد بنا بر مروت و مردمی را که سلوک از آن جانب در چه مایه و پاداش حق نگاه داشت
از این جانب در چه مرتبه بنا بر حکم عالی مشار الیه قندهار را بسلطان حسین میرزا سپرده متوجه درگاه عالمپناه شد
و درین سال استسعاد ملازمت یافت و مشمول عواطف شاهنشاهی شد و از بدایع سوانح تجرد گزیدن و جوگی شدن
شاه قلیخان محرم است چه قبول خان نام پسری که فنون رقص دانستی با وی می بود و او علاقه خاطری با او داشت
حضرت شاهنشاهی چون این طرز از امرا و ملازمان خود و از هیچکس نمی پسندند هرچند پاکبازی باشد چون
متضمن ناخوشی چند است که اهل هوش بهتر دانند رای جهان آرای مطلقا تجویز امثال این امور نمی فرماید
آن مغلوب طبیعت بود از این کار باز نماندن پسر را ازو جدا فرموده بپاسبانان سپردند شاه قلی خان
از غوایی بشریت تنگی حوصله خود را داده بخان و مان آتش در زد و لباس جوکیان پوشیده گوشه گرفت
بیرام خان در دلاسای او غزلی گفت و در تدارک و تلافی سعی کرد باز متوجه شاهنشاهی بحال خود آمده از کرده
خجالت مند گشت و ملحوظ الطاف بیکران شد و از عجایب حیامن ذات مقدس اثر درین زمان عشرت
افزا آنست که خدیو مقدس بحر و بر در مندهاکر که در شش کروهی دار الخلافه آگره است بنشاط شکار مشغول
بودند که چیته قصد آهوبره کرد و او را بدامن گرفته روان شد مادر آن آهوبره از مهر و محبت فطری بی
تابانه خود را بران دشمن قوی زد چیته که غرور صید افکنی در سر داشت می خواست بصدمه آن ماده آهو ظاهر
و توجه عاطفت سرشت شاهنشاهی آن بچه بحال تباه بخاک مذلت افتاد و آن غزاله از چنگال هلاکت
یافته بهمراهی مادر صحرا نورد گشت اگرچه خاطر اقدس پرده آرایی میخواست اما حکمت الهی در اظهار جمال
جهان آرای بود و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی در دار الخلافه آگره همواره در لباس بی
توجهی بوده عیار اهل روزگار میگرفتند و پیوسته شکار چیته و آهو و جنگ فیل و سایر اشغال صوری که مرد ظاهر
بین آن را از اسباب بی پروایی اندوهمند و درین از انقلاب جمال جهان آرا شناسد اشتغال می نمود
و ایزد بیچون روز بروز بتدریج شایسته نیر اقبال آن برگزیده خود را بر آسمان ظهور لامع تر میساخت و
الحمد الحضرت از نقاب جمال خود دامن کشیده بود جمال جهان آرای ابداع آن از اسباب ظهور جمال ساخت
روز بروز عظمت آن خدیو زمان رو در افزایش داشت و همواره شکوه و سطوت پادشاهی دور باش

صوری



صوری پرده کشا بود و شرح خصوصیات و جزئیات این امور را دفاتر و اسفار متکفل نتوانند شد و ذره کا
نشین ابو الفضل که براه استعجال افتاده مجملات وقایع این خدیو زمان را قطعه قطعه و رقعه رقعه از کار
آگهان رسیده فراهم می آرد شطری در تعجب سخن طرازان کاردان این دولت ابد قرین فرو میرود که
اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلال احوال و غرایب سوانح خود را نمی نویساند
این کاردانان قدر شناس را چه غلط روی داده بود که سوانح قدسیه این دولت خداداد را باهتمام لایق
فراهم نیاورده اند و مع هذا من شوریده خاطر را که سر و برگ نشاط ظاهر ندارم مامور انواع احکام
پادشاهی بوده خدمت گذاری را بی وضع مثل عبادت شایسته خود دانسته در مهمات مختلف الانواع و صنایع
بسر می برم کجا فرصت و کو وقت که بتفصیل آن بپردازم آری اگر ایزد عمری شایسته در ملازمت آن
حضرت کرامت فرماید شرح بدایع احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود را بتفصیل ادا کرده درین لباس
پرستاری ایزد خود باشم و بالجمله با آنکه فرمان روای زمان در نقاب بی توجهی بسر می برد روز بروز از اقطار
عالم اهل فطرت با ارباب استعداد از مبارزان اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و دانایان
والا دانش و سایر صنعتگران هنر آفرین گروه گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاهی
ظل درگاه الهی شده هر طایفه بیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته همه رایت شکر اقبال
می شدند و باغستان جهانیان رنگارنگ شگفته خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود

الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور اول هزار بس شکر فیاض بی همال و مفضل بی اهمال که
سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شد و نوبت آغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه دوم جمادی
الاخری نهصد و شصت و شش نور اکبر و نیر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت را
چون ملک معنی نضارت بخشید ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشاده شد اسباب انبساط در چشم
جهانیان جلوه داده آمد کوکبه سلطان بهار جهان تاب و عالم گیر شد طنطنه موکب خسرو گل گوش زمین و زمان بازگرد
فیض نوروزی روح نباتی با جساد و قوالب خاکیان در دمید فصل ربیع روایح و فوایح معنبر بر رواق افلاک شان
تحفه فرستاد نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوه کبک و خرام تذرو آموخت هوای عالم افروز دکان خاک را
انتهاض آتش و اهتزاز آب بخشید سطح بسیط غبرا پوشش اطلس و اکسون یافت و نو دمیده و گل پیدا شد گلوی مرغان
چمن برای آتشین نفس خون رده بر گرفت منقار عنادل گوشمال موسیقار داد و لاله از منقار طوطی و پسته

بردم طاوس خنده ریخت بنفشه سر در پیش در چشم نظارگیان کشید نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند شکوفه
و سنبل پیر و دوگشتای اسرار سفیدی و سیاهی شدند شقایق در یاسمین نکته گذار حقایق کونی و الوانی کشید
نظم بلاله کفر و وصل جام آمده ٭ ز رضوان بگلشن سلام آمده ٭ شده جلوه گر نازنینان باغ ٭
رخ آراسته هر یکی چون چراغ ٭ شده مشک و غنچه در زیر پوست ٭ چو بگشود مشکین بیاری دوست ٭
برون کرده سوسن زبان خموش ٭ همی کرد هر دو تقاضای نوش ٭ هوا بر سر سبزه میر سخت نسیم
مراغه همی کرد بر گل نسیم ٭ بهر چشمه منقار بط اکبیر ٭ چو مقراض زرین بقطع حریر ٭ بهر شاخ مرغ
ارغنوان ساخته ٭ بهر نغمه گلبن سر انداخته ٭ غزل خوانی بلبل صبح خیز ٭ تمنای می خوارگان
کرده تیز ٭ شهنشه در آرایش روزگار ٭ فزوده بهاری دگر بر بهار ٭ درین سال خجسته فال که عنوان صحیفه
اقبال است همت جهان گشا اقتضای آن فرمود که لشکری شایسته بلاد شرقیه تعیین فرموده لکنو
و محال متعلقه علی قلیخان را از دگر فزا و را از غفلت آگاه ساخته شود اگر بروش سعادت پیشهای
اخلاص مند سلوک پیش گیرد و محمل عقیدت بمقصد پروانه سازد و آن ساربان پسر را که سرمایه نخوت
و غفلت اوست بدرگاه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را
سرمایه دولت خود گرداند هر آینه مشمول عواطف شاهنشاهی شود و بخود اقبال این دودمان عالی جور
و آن حدود در رفته تادیب افغانان که هنوز باد مخالفت در دماغ فاسد خود دارند نماید و برای خود جا پیدا
کند درین صورت هم خدمات شایسته سابق او منظور شود و هم دیوانه خیرهای او را درین مرتبه
گذرانده مدد و کومک داده شود و حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهره بر جایگیرهای خود متصرف
شده سرانجام و سامان خود نماید هم مدد و معاون علی قلیخان باشند و اگر بدمستی شور بخت قدر
این عنایت نداند سزای او داده دفع او نموده سرمایه اسباب نظام جهان و پیرایه عبادت
جهان آفرین دانسته شود بنا بر این اندیشه قیا خان گنگ و سلطان حسین خان جلایر و محمد خان جلایر
و شاهم خان جلایر و حاجی محمد خان سیستانی و چلمه خان و کمال خان گکهر و جمعی کثیر از بهادران اخلاص
اندیش را رخصت فرمودند مطاع صادر شد که لکنو و سایر محال را بلازمان عتبه اقبال سپرده متوجه پیش
شود و عبدالله خان ازبک که سرکار کالپی باو مقرر بوده بمنشور عاطفت سرافراز گشت که در آمدن
کور شریک بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم رساند چون هنوز پرده بی آزرمی علی قلیخان یکبارگی

دریده



دریده نشده بود و روزی چند دیگر بایستی که پرده از روی کار او برداشته شود سخن شنیده لکنو و آن حدود را
بجلایران و سایر لشکر فیروزی اثر سپرده خود کمر همت بتسخیر جونپور و ولایت پیش بست و ابراهیم
درپیش اهمای ازو رفته درین هنگام که مبارزخان فرو رفت و بیمونا بود شنیده و حرکه الذوحی
نموده در جونپور می بود مشار الیه بی جنگ از و جونپور گرفت و ملک وسیع بمیامن اقبال شاهنشاهی
بدست او در آمد و او را در آن حدود مبارزات و محاربات روی داد و کاری که بصورت نیکی ازو
بظهور آمد آنکه شاهم را از پیش خود راند اگر این کار را ضمیم خاطرش می بود بایستی که بدرگاه معلی فرستاد
باری بهر نحو که بود آن سرمایه فساد را از خود جدا ساخت و اظهار دولتخواهی نموده عرایض و پیشکش بدرگاه معلی
فرستاد و از سوانح هدایت انتما که راهنمای سرگردانان بادیه انکار تواند بود درین سال بظهور آمد
کشته شدن ساربان پسر بد گوهر است چون ایزد جهان آفرین متکفل نظام سلطنت این حدیقه آفاق است
هر چند که مسند آرای خلافت خود در پرده بی توجهی بسر میبرد کار فرمایان ابد پایه در کار خود بوده مخالفان دولت
ابد قرین را یک یک بمغاک هلاک برده هر کسی را که برنگی خاص سرانجام میدهند گاه اولیای دولت را قوت
و اقبال می بخشید و این گروه عالی شکوه را از اسباب آن میگردانید چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعه مانکوت
و غیر آن معلوم میشود و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند تا یک دیگر را قصد کرده
بفنا خانه ادبار میرسانند و گاه اعدا را خجلت زده بصحرای ادبار میرسانند چنانچه از جانب گشتن میرزا
سلیمان معلوم میشود چنانچه قصه این ساربان پسر نیست و تفصیل فرو رفتن او بخاک نیستی که بهمین منصوبه
بساط اقبال تواند بود آنست که چون علی قلیخان صورت اطاعتی نموده به پیتیس او را از پیش خود دور
چند دور داشت آن سفله تهی میان پریشان منزوی گشته در آن نواحی به بدمستی گذرانیدی تا آنکه روزی
چند بقصبه سرپور رفت که در جاگیر عبدالرحمن بیگ پسر موید بیگ دولدی که در سلک مقربان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و این ساربان پسر از آغاز بدمستی با عبدالرحمن
مذکور علاقه معشوقی داشت بروشی که جنایت با در آله نسوزی و نه گدازی نه مهری و نه محبتی راه به
حیای و بی آزرمی سپرده با هم برد دوستی باختی تا این نسبت بخانه او آمد یا دارام جان کرد و خواست
که آرام جان را بار گردانیده بگیرد و قصه آرام جان آنست که او از لولیان بود و علی قلیخان بشوقی تمام که بهر
چشمه آتش طغیان شهوت آن کوچه گرد را که هم آغوش هزار کس بود دل به نزه کردی معنی را باد پیوسته

عقد بست و در سلک زنان خود انتظام داد ازانجا که ولی ارزنی مجلس خاص خود که با شاهم بیگ داشتی در بزم آرایی
آن زن را نیز حاضر ساختی تا گویندگی و نغمه سرایی کردی سرمایه فساد و افساد گشتی تا آنکه رفته رفته شاهم
بیگ را با او تعلق خاطری حاشا لا رابطه نفسانی شهوانی بهم رسید و چون علی قلی خان مغلوب هوا و هوس بود
نوکرانه با او سلوک کردی تا آنکه ولایت وسیع خود را به بخشش کرده یکجهت در بابت خود صرف کردی و دو حقه
بان روستا پیشه واگذاشته خدمت کردی شتی آن سفله بدمست خواهش خود را در میان آورد علی قلی
خان بی حمیت آن زن را بکامی خود را باو بخشید و شاهم بیگ مدتی شهوت رانی نموده دل سرد گشته از روی
مستی و بی خردی این فاحشه طبع لیازم را که زنی بر داشته بود بر بچه که خود گرفته بود عبد الرحمن
بیگ را بخشید و او آن زن خود ساخته در پرده سته و احتجاب میداشت و ریبولا که شاهم بیگ مهمان
او شد در عین مستی و بیهوشی یاد آرام جان نموده اظهار بی آرامی نمود قیاس حال عبد الرحمن را بر حال علی قلی
خان نموده توقع آن داشت که آرام جان را باو باز دهد عبد الرحمن بیگ بواسطه حمیتی که در سرشت از قو
ل این معنی سرباز زده در مقام امتناع آمد شاهم بیگ که ماده بدرگی او راشفته دماغ داشت و تحکم و سرکشی
معتاد بود در غضب آمد و حقوق آشنایی و دوستی یکبارگی فراموش کرد رابطه که بنای آن بر هوا و هوس
باشد همین قدر ثبات دارد القصه شاهم بیگ در شورش درآمد عبد الرحمن بیگ را بربست و لولی را
از خانه او برآورده در باغی که نزدیک بخانه او بود برده مجلس شراب و نغمه گرم کرد درین اثنا موید بیگ
برادر عبد الرحمن بیگ ازین سرگذشت آگاهی یافت مسلح شده بر در باغی که آن سفله بدمست بود رسید مردم او
در مقام مدافعه شدند و باهم جنگ در پیوست ناگاه در آن زد و گیر در رد و بدل تیری بان سفله خون گرفته
رسید و مرغ روحش از قفس تنگ جسمانی خلاص شد عبد الرحمن بیگ از بند نجات یافته رو بگریز نهاد و استعجال
تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید و این کار شایسته را که کیفیت ما اتفق ازو بظهور آمد بعنوان آن خدمتی لایق
بفروخت و او و بهمین قدر که او سبب این معنی شده است نوازش یافته میان امثال و اقران ممتاز گشت
و علی قلی خان از شنیدن این واقعه گریبان شکیبایی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخت و
اختیار تعاقب عبد الرحمن بیگ نموده تا کنار دریای گنگ آمد چون ظاهر شد که او تیز گذشته است ناامید
برگشت و لاشه آن ساربان پیر الحق بیوز برده در کنار گول آب دفن کرده بر سر مزار او عمارت عالی ساخت
ولی سی فرمان پذیران اخلاص مند فتنه چنین فرو نشست آری هر که با بزرگ گروه الهی دا انگاه چنین

فرمان



فرمان روای که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیری و یکتاپوی دارند آهنگ سرکشی نماید و دم مخالفت
زند بدست خود دست هلاک بر سینه خود زده باشد و همان کردار ناهنجار او برای دفع او کافی است
تا وقوع این سرمایه مزید آگاهی بخت بیداران سعادت جوی شود چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو
جهان بظهور می‌شتابد در خود اندکی از بسیار گفته می‌آید و از سوانح بهجت اشتمال که درین سال سمت
ظهور یافت کدخدا ساختن ادهم خان بود و شرح آن برسم اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل
حال عفت قباب ماهم انکه و فرزندان او بود متوجه کدخدایی ادهم خان که پسر خورد ماهم انکه است شده و مخصص قبل
دختر باقی خان بقلانی که از قدیم پرداخته میرزا هندال بود نامزد او ساختند و در اندک فرصتی لوازم
این جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده با بهین نخجسته این انعقاد والا دست بهم داد و همت علیای
شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابراز مرحمت نقوب طلبت بهچنین جشن دلکش را واسطه هزاران
مکارم کرداید **مقید ساختن پیر محمد خان ناصر الملک پیر محمد خانرا** چون سرای دنیا عبرت
بخش دیده وران آن زود ببین است هر چه بظهور آید هزاران حکمت و معدلت در آن ودیعت نهاده
قدرت شست دیده باید که بیند و در دار العداله داور حقیقی در چارسوی پر شور هر شب و روز دولتی سپری میشود
و بکس را از آسمان عزت بر زمین مذلت می‌ارند با دام که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه
انحراف میگردد و لهذا درین هنگام که پیر محمد خان را پیمانه دولت نزدیک پر شدن رسیده فتوری
در خوی او رفت تا آنکه بوسیله فتنه اندوزان ناتوان بین و حسد پیشهای بی سعادت که در معنی
با قضا دل سنگ و با خدای در جنگند و از کوره خردی بشادی دیگران اندوهگین می‌شوند و بعکس از اندوه
مردم دیگر شادمانی می‌کنند خاطر پیر محمد خان از ملا پیر محمد متنفر شده او از فرط عقیدت و اخلاص
در مراسم دولت خواهی و کارگشایی بوده سرانجام مهمات مالی و ملکی بمودی اقتضا در درستی و دوستی
خود داشته بی چین پیشانی دل و گره ابروی عنصری خدمت گذاردی و چون ناگزیر آنچنین کسی پیوسته
مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف عالمیان می‌باشد ازین معنی دل بی حوصلهای حسد آلود
خون میگردد و از تیره رایی مصدر افترا و بهتان گشته کارشکنی مینمایند خاطر بزرگان بواسطه فراوانی
مشغله و عدم فرصت تشخیص کیفیت و گوی بکس طبیعتان برهم میخورد پیر محمد خان نیز ملاذ و معاذ جهانیان
شد و حسد پیشهها را خون در جوش آمده در سخن سازی و فتنه اندوزی کمر اهتمام بستند

بیرامخان که روز انحطاط او نزدیک بود بهر رشته تدبیر که میرسانیدن آدمی همان تواند بود از دست داد
خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی همتانه او در توهم شد و بی امری که مستوجب خلل باشد
باغوای حسد پیشهای ناتوان بین و بحرف و حکایات بادرستان غرض گوی مخلص اعتبار داده خود را
از پای انداخت و بتقریب اقدام برین امر مجد آنکه در آن هنگام ناصر الملک روزی چند بیمار شد خان خانان
بعیادت او رفت غلام ترک دربان بود از روی ناوارستگی گفت خبر کنم خان خانان ازین معنی متغیر شد
و ملا پیر محمد ازین واقعه شده از خانه بیرون آمده بعد از آن تواضع و خجالت در مقام عذر خواهی ایستاد
باوجود آن خان خانان که بدرون خانه درآمد باوی بدرون کمتر توانستند رفت خان خانان
زمانی بوده چون درآمد و بیرون آمد در فکر ناصر الملک شد و بعرض گویان ناتوان بین واقعه طلب فرصت
یافته سخنان گفتند و عمده آنها شیخ گدای بود و بعد از سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی
و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاده پیغام داد که تو کیفیت
طالبعلمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی و چون در اداب اخلاص خود را صادق ظاهر می ساختی
و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا بمراتب و مناصب بزرگ سربلند گردانیده از پایه ملایی
بمعارج سپه آرایی آوردیم و چون تنگ حوصله بودی از تنگ شرابی بیک ساغر از دست رفتی و ملاحظه
داریم که از تو مفاسد عظیم سر زند که علاج آن بدشواری توان نمود بهتر آنست که چند گاه پای در گلیم
مرادی کشیده در گوشه نشینی بی علم و نقاره و دیگر اسباب جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را کیاستی
و باصلاح مزاج خود هم که صلاح دولت است و هم مصلحت روزگار بپردازی تا بعد ازین بهر چه رای
مصلحت اقتضای ما در باره تو قرار یابد بر آن عمل نموده شود پیر محمد خان بمجرد شنیدن آن پیغام چون
آزاده مرد بود گشاده پیشانی اسباب امارت سپرد و بی دلبستگی خاطر انزوا اختیار نمود و بعد از چند روزی
بسعی بداندیشان رای بیرامخان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستند و برین اندیشه جمعی را
همراه ساخته ملا را بقلعه بیانه فرستاد و از آنجا بسعی مردم متوسط الاحوال در سرانجام و خیریت رخصت
سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد چون مشارالیه بر ادهن پور آمد فتح خان بلوچ او را چندگاه نگاه میداشت
و در احترام او میکوشید درین اثنا نوشته میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان میرسد که هر جا رسیده باشند
توقف نمایند و انتظار سانحه غیبی برند مشارالیه از آنجا معاودت نموده بنواحی سنبهور بدره جهان



آمده اقامت گزید و آن تنگی را مضبوط ساخت چون این معنی معلوم بیرامخان شد شاه قلیخان محرم و خرم
خان و جمعی را فرستاد که او را دستگیر گردانند چون این فوج نزدیک رسید در میان بهادران طرفین بقدری
جنگ پیوست چون شب درآمد مولانا پیر محمد خان با معدودی بدر رفت و اسباب و اشیای او بدست این
فرستادها درآمد القصه بیرامخان بواسطه بی پروایی خود و اغوای حسد پیشهای کوته اندیش اینچنین مخلص کار
دانی را از میان برکناره ساخت و بدست خود تیشه بر پای اقبال خود زد و حضرت شاهنشاهی
چون کار بار کارخانه سلطنت به بیرامخان سپرده در خلوت سرای خاطر مقدس عیار جهانیان میکردند
سنوح این قضیه که مبنی بر اغراض فاسده بود ناپسندیده مکافات آن بازیگار روزگار گذاشتند و با فروغ
حوصله صبح ظاهر نفرموده نظارگی تماشاگاه عالم بودند بعد از پیر محمد خان منصب وکالت بیرامخان بحاجی
محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تفویض یافت اگرچه این اسم برو اطلاق شد اما شیخ گدائی
که بصدارت امتیاز داشت وکیل معنوی بود و جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرامخان بی استصواب او نمیکرد
ادهم از باده مرد افکن دنیا از جای رفته باحوال مسکین و ضعفا می پرداخت و بکجه که بنیاد افکن قدیم
دولتهاست تا بخود دولتها چه رسد پیش گرفته اسباب نکال خود و مربی خود سرانجام مینمود تا آنکه
فرصتی آثاران بظهور رسید چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد از سوانح فرستادن در تسخیر
قلعه رنتنبور حبیب علی خان است بتسخیر قلعه رنتنبور که از قلعهای نامی هندوستانست در رفعت
و حصانت ممتاز است و در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیم خان این قلعه را بحکومت جهاز خان
نام غلامی اختصاص داده بود چون کوس اقبال شاهنشاهی بجهانگیری بلند آوازه شد این غلام سیه بختی
دولت نگاه داشت قلعه را اندازه قوت خود دور دیده باین اندیشه با ذریست که بدست اولیای دولت
قاهره نیفتد بدست رای سرجن که از ملازمان رانا اودی سنک بود و در آن نواحی تمکین و توطن داشت
فروخت و سرجن در آن قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرده و مواضع و قریات اطراف را تسلط
و تحکم از دم گرفت در بنولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرموده حبیب علیخان را با دیگر سرداران کاردان
و بهادران جنگجو فرستادند این لشکر اقبال ره کمر همت بتسخیر آن بست و با آئین شایسته محاصره کرد و همه
آتش پیکار در ارتفاع بود و زهره مخالفان از بیم سطوت اقبال آب می شد چون ایزد تعالی فتح این
قلعه بمیامن توجه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر بازداشته بود در قرب این حال تفرقه

پیرامخان بظهور آمد و کار آگهان دولت مهمات ضروری بیشتر از آن دانسته بآن پرداختند و از سوانح این نهضت
که شهریار پرده آرا ابسیر گوالیار تشریف برد از آنجا که همت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و
شکار قلوبست در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرت برای شکار رغبت میل فرمودی و از انقاب جمال جهان
آرای خود گرد آمیدی درین ایام عنان عزیمت جنوب و به عشکار منعطف داشته بودند گوالیار را از قدوم
موکب خاص سعادت اجلال داده اند در اثنای شکار بعضی آهوبانان و مقربان بساط شکار بعرض اقدس
رسانیدند که همراه شیخ محمد که از شیخان هند بود از گجرات گاوان بی بدل که لایق کارگاه شکار بادشاهی
باشد آورده اند بنابران حکم مقدس بنفاذ پیوست که بود اگر از بهای دلخواه داده گاوان مذکور را باید
درین اثنا معروض بساط عشرت گشت که شیخ محمد خویشان او بهترین گاوان را نذر کرده وقت مراجعت از آن شکار
از منزل او عبور فرمایند هر آینه شیخ از برای افتخار روزگار خود گاوان را پیشکش خواهد کرد بنابران بظاهر باید نسبیه
این حیوان باطن عیار گرفتن جواهر ستانیت شیخ بصوب منزل شیخ عبور فرموده شیخ گرد مواکب عالی را پیرو دیده
افتخار خود ساخته قدم اقدس را خرافت پیرافشانی دانست و جمیع گاوان را که بمردم شیخ منسوب بود با سایر تحف
و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخت در اثنای مجلس از حضرت
شاهنشاهی پرسید که حضرت دست ارادت بکسی داده اند یا نه حضرت که دست وثوق بید الله داده گنجور
گنجینه اسرار صوری و معنوی بوده در اخفای حالات و واردات خود کوشیده دست همت را از تهی
دستان باز داشته تماشای نیرنگ آمیزی عالم بودند برسم ظاهر در جواب فرمودند که ای شیخ دست خود دراز
کرده دست مقدس آن جناب و ردالی گرفت و گفت یا دست شما را گرفتم حضرت شاهنشاهی از فرط مروت
و حیا چیزی بهای آن نداده تبسم کنان برخاستند بندگان حضرت شاهنشاهی مکرر در محافل عالیه میفرمو
دند که همان شب بمخیم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاه بودیم و بر طریق گرفتن گاوان
طرز درازدستی شیخ خنده ها داشتیم نظم بزیر دلق ملمع کمندها دارند درازدستی این کوته آستینان بین
سبحان الله این مرد ساده خود آرای در آن پایه قدرت دانی و مروت و مردمی حضرت شاهنشاهی
درین مرتبه که با وجود آنکه مکرر اغوام الناس بمسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگامه عوام از عمل ناشایسته
خود پشیمان نشده بآن بی روشی مباهات میکند گوش نفرموده در تدارک آن توجه نفرموده نمودند و این
شیخ برادر خورد شیخ بهلول است که سابقا مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید و این دو





برادر اگرچه از فضایل و کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در بروایای جبال بتسخیر دعوت اسماء
اشتغال می نمودند و از ادراک رشد و نیز جاه و اعتبار میپاشیدند و بصحبت سلاطین و امرا بوسیله آن ساده لوحان
نزد و فریب رسیده متاع ولایت می فروختند و بلطایف الحیل مواضع و قریات میگرفتند و برادر کلان که ملازم رکاب
نصرت قباب حضرت جهانبانی جنت آشیانی می بود چون آن حضرت را توجه ضمیر بدعوت اسماء بود
را با دعای ادعیه عزت میداشتند و شیخ نیز در خلوات خود با ساده لوحی چند نسبت بحضرت جهانبانی گاه گاه
واسطه عقیدت و گاه رابطه ارادت انتساب داده تفاخر مینمودی در هنگام فتنه شیرخان چون برادر
کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود در اسیری کرده بود و اهل روزگار این خاندان را از منسوبان
این دولت ابد قرین میدانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان بگجرات رفته بود و چون سواد اعظم
هندوستان از شعشعه نیر اقبال شاهنشاهی روشنایی گرفته دایره امن و امان شد شیخ با اولاد
و احفاد خود بدار الخلافه آگره بمجلس اقدس مشرف شد و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدایی که او عداوتی
داشت تا زکی کمر دشمنی بربسته رساله او را که در گجرات نوشته بود و برای خود معراجی ثبت داده بود بهانه
عزیب جذب خواطر ساده لوحان طلب را سرانجام میداد بخان خانان رسانید و خاطر او را متغیر گردانیدند
و او بوسیله بعضی مردم از آسیب خان خانان نجات یافته بگوالیار منزوی شد تا آنکه در سیم از دی بهشت
ماه الهی سال هشتم موافق روز شنبه هفدهم رمضان نهصد و هفتاد مسافر ملک معنی شد و از قضایا
که درین سال بظهور آمد فرستادن بهادرخان است برادر علی قلیخان با عساکر فراوان بتسخیر مالوه
پوشیده نماند که مالوه ولایتی است خوش هوا و بسیار چشمه دار و در حاصل بحکومت شجاعت خان
که بزبان عوام اهل هند بسجاول خان مشهور است استحکام داشت و بعد از وی پسر او باز بهادر آن ملک را
متصرف بود در ایام تسلط سلیم خان نوبتی وسجاول خان بدرخانه سلیم خان رفته بعد از چند ماه
توهمی بخاطر خود راه داده بی وداع خود را بمالوه کشید و سلیم خان با لشکر گران آنجا رفت که سجا
ولخان را بدست آورد و او پناه براجه دوکهر پور برد و سلیم خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و
پیمان پیش خود آورد و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتماد خود سپرده جاگیر کرده سجاولخان را همراه آورد
چند پرگنه ازین ولایت بآو داده بود بعد از آنکه نوبت حکومت بمحمد خان عدلی رسید او بتازگی حکومت مالوه
بسجاولخان داد و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود و بعد از وی پسرش باز بهادر بجای پدر حاکم شد درینولا

که خاطر جهان کشا در فراهم آوردن پراکنده کیهای بروکار بود با نتظام ملک یا نوه پردخت و در باطن مقدس قرار گرفت که بار بهادر اگر سعادت داشته باشد افراز دولت آستان بوس که اکسیر حصول معاصدت خواهد نمود و الا استخلاص چنین ملکی از دست هوس ستان بیداد گر لازم دین پروریت با بن آمد جهان آرای بهادر خان را با جمعی کثیر از سرداران نامور و دلاوران ملک کشا فرستادند این منت سعادت پیوند ار قوت بفضل ایزد غمخواری و غمگساری زیر دستان ستم دیده بر ذمه همت سلطنت و اجب بتقدیم رسید بهادر خان روی تسخیر بان ولایت نهاد چون بقصبه سری مورد لشکر فیروزی گشت برهم خوردگی کار پیرامخان که بتفصیل رقم پذیر خواهد شد روی داد و بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادر خان و آن لشکر را بازگردانید و تسخیر این ولایت بنوبت دیگر افتاد چنانچه در محل خود رقم پذیر گردد

آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی مرداد از دور اول باز بهار دلگشا با هزاران جهان آرای امن و سال پنجم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی که سال امید داد است بمجد و جلال آغاز شد و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه عرفی بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الآخر نهصد و شصت و هفت بر تو محاذات برج حمل انداخته برای ربته خوانی آن بساط عشرت صلای نوروز نو روزی نو در داد گلهای اقبال تازه بتازه شکفتن گرفت و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظارگیان حدایق سلطنت در آمد نو رسان شهرستان جوانی را رونق بازار افزایش پیدا شد و سودای مراجان داوی جنون را جوهر باغ روی بشورش نهاد از نظم

بساط از گل و سبزه گلشن شده ⁘ چراغ گل از باده روشن شده ⁘ بنفشه بخم زلف راخم زده ⁘ گره در دل غنچه محکم زده ⁘ گشاده گل لعل جلباب نوز ⁘ نظاره کنان چشم نرگس زدور ⁘ زاواز دراج در رقص تذرو ⁘ سبک گشته در خاستن پای سرو ⁘ شده فرش گل مفرش بوستان ⁘ بصحرا برون آمده دوستان

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بشکار ابر ده از روی کاربیرانی این برد شتر در این سال فرخنده که عنوان آن جمال آرای عنفوان پرده برانداز آن مجموعه نقشبندان ازل و ابد بود تا گل گرد و غنچه تدبیر شکفت جهان منظر رامراد برآمد کام شد و آسمان گردنده امروز مژده بیاع از انکلوبی چو یافته زرام پیش گرفت آسمانیان رام را در کنار نهادن شروع شد بنیان گل مقصود از جیب امید برآمدن بنیاد گرد و آن جمله پیرامخان که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت اخلاص یگانه روزگار می‌دانست

حسد سر
مد

بنی کتاب از عالم ابراهیم ... دهم بی ... طبع کند ... ده سال بی ... [illegible]



و از هجوم خوش آمدگویان او را با خود عقیده بود که بی وجود او انتظام مهمات هندوستان صورت ندارد از تیره رای همصحبتان کوتاه بین بیراهه رفت و خجلت زده اعمالی که از و بنابینی سر زده گشت رسمیست باستانی که هرگاه و داد از بدایع ارالحکمتهای که او داند یا مصلحتهای که اندکی دانایان ستیزی بزرگی را در اندوه و در از اندازد نخستین او را مصدر امور چند کرداند که فروغ رضامندی الهی داشته باشد پس آدمی که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد هر خردی که معین تر بن عطیه ازیست بهره نداشته پیروی از سرمایه استرضای الهی داند و اول چیزی که مردم فراوان مشغله را اهتمام باید نمود آنست که در صحبت خود خوش آمدگویان را راه کمتر دهند اگر اعتراف کلی بوضع روزگار دشوار باشد تا گروه از روی بصیرت و بصارت یکدو کس را از ملازمان و آشنایان برگزینند تا در خلوت کلمه حق را که بسیار تلخ باشد و در امزجه و طبایع اکثر ناگوار می‌آید میرسانیده باشند که خوش آمدگویان زیاده و انبوه و افزون مشغله را فرصت تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر و باده کام روای هوش ربا از صد هزار ان کام روایکی می‌باشد که بفراخ حوصلگی پایه هوش بر جا دار و چنانچه این عطیه عظمی و مایده ازلی نصیبه خدیو خداپرور در زمان مسعود ماست که هرچند کارهای بیشتر و جهانگیری افزون تر پایه آگاهی برتر و رکاب تمکین گران تر و خوش آمدگویان اگرچه درین درگاه والا انجام خود میرسند اما شهریار دانش پژوه سررشته تمیز را محکم گرفته بهشیار دلی می‌گذرانند تا هم پرده ناموس این گروه دریده نشود و هم خوش آمدگوئی را اثری پدید نمی‌آید هیچ میدانی که در باستانی زمانه از بی توجهی فرمانروایان خوش آمدگویان چه خانمانها و چه خاندانها که خراب ساختند و خراب شده داری بموجب حکمت ازلی در کارخانه انتظام از خوش آمد ناگزیر است لیکن همان قدر که بیش از سخن باشد و ان بمنزله در آشامیدن که در حصول معاملات فرو که آشتی زود و عقل گره کشای را که سلطان ملک بدان آن فرمان روای عالم اشباح است یکبارگی از دست ندهد تا خواهش و غضب که فرمان بران او بیند از بی پروایی فرمان روا نشوند

چاهست در راه و دیده بینا و آفتاب ⁘ تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش ⁘ چندین چراغ دارد و بی راه میرود ⁘ بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش ⁘ دشمن به دشمن آن نپسندد که بیخرد ⁘ با نفس خود کند بمراد و هوای خویش

و از امور نالایق که با تر بد مصاحبی پیرامخان بظهور آمد کشتن فیلبانان خاصه شهنشاهی بود و مجمل ازین قصه عبرت بخش آنکه فیل از شاهی در بیشها خود نافرمانی

فیلبان کرده یکی از فیلان پیرامخان متوجه شده الحنان نزدیک بود دای قتل پیرامخان برآمد پیرامخان مغلوب
طبیعت شده آن فیلبان را پاسا رسانید و چنین کار که بیرون از حساب و آداب اخلاص بود خود را
مورد ذنقه این ارباب جرت ساخت و ازین بدیع تر آنکه روزی یکی از فیلان خاصه شاهنشاهی مستی کرده
خود را در دریای جون انداخت پیرامخان در کشتی سوار بوده سیر میکرد و این فیل از اطاعت فیلبان بدر
آمده بود در روی بجانب کشتی پیرامخان آورد و حالتی غریب بر خانخانان گذشت عاقبت فیلبان
بر فیل غالب آمد و پیرامخان از آسیب آن حیوان بی اعتدال مصون ماند چون این معنی بعرض اقدس حضرت
شاهنشاهی رسید با وجود بیگناهی فیلبان برای دل دهی و دلجویی فیلبان را بسته پیش پیرامخان فرستادند
خان که ایام ادبارش نزدیک رسیده بود او را پاسا رسانید و هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان را قید دین
و دولت اوست باز آن حضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند و قطع نظر سعادت اوای
آنست که برمست چه گرفت خصوصا بر حیوان آن مست و آنگاه بر چنین حیوان عظیم که بشری در حالت
بدمستی از فرمان سرپیچد حضرت شاهنشاهی که معدن مروت و آگاهی اند امثال این امور ناشایسته که
اندکی از بسیار نوشته آمد بهمان دستور خود در نقاب بی پروایی بسر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و
همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عنان انصاف بدست گرفته اگر براه اخلاص شوند و شوند
قدیمی بهنجار سالک راه معامله دانی شوند و این گروه مست بیخبری و سروری شده توفیق اندیشه درست
نیافته روز بروز تری شدند و تارهای که بد بینی این ستم اندیشان طغیان بدانست انگیز معیشت صوری
که در ملک خدیو زمان را از وبار نوشته بجوش آمد گویان خود دخش کرده بودند و امثال آن
بخاطر اقدس نمیرسید و چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیرامخان را باسم اتالیقی زده بودند
بارها بر زبان مبارک آن حضرت چنانچه رسم است که کهن سالان را جوانان دولتمند باباگویند خان بابا
میگذشت آن جهان بزرگی پاس این معنی داشته امور ناشایسته او را میگذرانیدند و به شکار
سرگرم بوده و بر تسلیم و رضا داشته ایزد بیچون خود را می پرستیدند تا آنکه کار از اندیشه بیرون
برده باتفاق شوره بختان خوشامد گوی معامله نافهم مثل ولی بیگ ذو القدر و شیخ گدای کنبو اندیشه‌ها
تباه بخاطر آورده خیالات خام بخت‌ناک گرفتند و چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی بر صنایع آن گروه
کافر نعمت آگاهی یافت پیش از آن که آن گروه گمراه بدکردار خیال فاسد خود ظاهر سازند از رسته





خود را در میان اخلاص منشهای یکجهت مثل ماهم انگه که بعقل و تدبیر و اخلاص ابی بود و ادهم خان و میرزا شرف
الدین حسین و جمعی دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب در میان آورده بخاطر خورده و آن رسانیدند
که نقابی چند از جمال جهان آرا بر داشته نگار و رنگ آرایی فرماییم و پیرامخان خوشامد گویان مجلس او آشنای
لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی دراز در حسرت کار خود باشند سبحان الله با آن
استیلای پیرامخان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خلاف کجا بخاطر بشری امثال این
اندیشها راه می یافت اما چون ایزد جهان آرا می خواهد که از صد هزار آن پرده جمال این برگزیده خود
یک دو روی را برداشته بر روی جهان افروز او کشد و او را بر سریر فرمان دهی و فرمانروایی و آیین
کشورستانی و عالم آرایی استقلال بر کمال کرامت فرماید ناگزیر در چنین هنگام امثال این خاطر قدسیه و
واردات الهامیه بر دل حق گزین آن حق پرست حقیقت آیین راه یابد دفعه این کنگاش دولت
افزا در میانه که بر سم شکار تشریف عبور فرموده بودند اتفاق افتاد و ملازمان عتبه اقبال چه از روی
ضیق معیشت ظاهر که از ستم شریکی پیرامخان کار این پادشاه قلیان چون حال پادشاه زمان
بعسرت میگذشت و چه بفروغ اندک اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم بی اخلاصی اندک آن بسیار
نمود در اندیشه صواب پیوند اهتمام نمودند تا هم آنکه این راز سربسته را بشهاب الدین احمد خان
که حاکم دهلی بود و او برای و تدبیر و حق شناسی و حقیقت ورزی ممتاز در میان آورد تا آنکه بتاریخ
هشتم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الآخر نهصد و شصت و هفت بعزم شغل که مستلزم
نظام جهان و مستوجب زمان امن و امان است از دار الخلافه آگره نهضت فرمودند و شکار کول و
و آن حدود دلی ظاهر ساخته از آب جون عبور موکب مقدس اتفاق افتاد و در آن شب چون شکارگاه
بود در منزل حکیم زین مسرت آرای خاطر اقدس بودند چون پیوسته پیرامخان اظهار تعلق خاطر و توجه
باطنی بمیرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران مینمود و همواره بداندیشان آن مجلس او را در مد نظر
داشتند بموجب استشاره عقل دوربین میرزا را از آن دو که طلب داشته درین شکار
که صید مقصود بدست آمد همراه گرفتند تا عصای کور باطنان مرحله عدوان و عناد و دست آویز راه
گویان بادیه فتنه و فساد شود و الحق تدبیری شایسته بود همان طور که بخاطر الهام پذیر القا نموده
بودند بعمل در آمد و صباح آن بیدرقه اقبال روزافزون بقصبه خلیله نزول اجلال فرمودند

... نوشتیم که هر ...
نظر نکند ...
... نشکند و آنکه این ...
بخواند ...
... والسلام

وازانجا بقصبهٔ سکندره نهضت واقع شد محمد باقی بقلانی خبر او هم خان انجا بود ما هم انکه او را طلب داشته
محرم راز گردانیدن فرومایهٔ بی سعادت از دولت اتفاق حرمان جست و باین هم اکتفا نکرده این خبر را
به بیرامخان فرستاد و چون وقت سپری شدن استیلای بیرامخان نزدیک بود و مدبران کارگاه اقبال
شاهنشاهی نقش بند این صوبهٔ الهی بودند بیرامخان این سخن را مثل سخنان دایم بی عمق دانسته اندیشه را بان راه
نداد و رایات عالی از انجا شکارکنان و نخجیرافکنان بر ساخت کول ظل اقبال انداخت و چون حضرت مریم مکانی
در دار الملک دهلی تشریف داشتند از انجا رسیدن ایشان را که بعذر تکسری طاری مزاج اقدس ایشان
بود و تقریب ساخته متوجه پیش شدند و در میان قصبهٔ خرجه شده بسرای تکحیل ورود سعادت ارزانی داشتند
درین منزل شهاب الدین احمدخان با سایر برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت
و مورد التفات شاهنشاهی شد و از انجا بقاید دولت ایدهنود در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین
ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخر عرصهٔ دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فراتهانی
یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند ان حضرت بفروغ
خرد خداداد مهمونی مخلصان درگاه نموده برکارهای شایسته داشتند و مخصوصان عتبهٔ اقبال واقف همان
این دودمان عالی منشور مطاع شرف صدور یافت که چون بیرامخان از هجوم مشاغل دنیوی از
راه سداد انحراف مینمود او را از نظر انداخته بهمی نزد دل اقبال فرمودیم که بحضرت ما روی اخلاص دارد
یا معامله فهم است و نجات خود میخواهد و وصول بمقصد اراده دارد برسیدن یرلیغ مطاع متوجه درگاه
خلایق پناه گردد که هرکدام را بمراتب والا و مناصب گرامی سرافراز فرماییم که آغاز ظهور زمان دولت
ابد قرین ماست خوش بخت بلندی که خود را باین دولت روزافزون اتصال بخشد از آن جمله
شمس الدین محمدخان اتکه که در بهره بود منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان
اطلاع یابد شهر لاهور را بعده منصرف شود و شهر را بمیر محمدخان خان کلان سپرده بزودی متوجه بارگاه
حضور گردد و مهدی قاسم خان را بملازمت او رود که صورت حال بحضرت قرین بر منوال است اظهار بر
بمنوی اخلاص کامل الخ الحکم شده بود بجای آورده بملازمت شتافت و همچنین منشورها بدعیات
ایوان در باب طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت اولیاء دولت از
اطراف و اکناف حرام این کعبهٔ اقبال بستند چون شمس الدین خان اتکه بشرف





ملازمت مشرف شد بنوازش خسروانی پایهٔ رفعت او از مدارج امید گذشت و درخور اخلاص والا بمراتب علیه که
در ساعت وهم گنجد و رسید و علم و نقاره و تمن توغ بیرامخان را با و عنایت فرمودند و حکومت و
حراست پنجاب برای رزین او مفوض گشت نوبلان را در بست بنیت و کهن سالان را لت
و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت میشدند
شهاب الدین احمدخان بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعه و مرمت برج و باره
نموده تدبیر مهمات ملکی و مالی را پیش خود گرفت در اندک زمانی آوازهٔ تغیر مزاج اشرف اقدس از
بیرامخان بگوش نزدیک و دور رسید و در هنگامهٔ او فتور راه یافت و مردم اکثر جدا شدن گرفتند
و اول کسی که از خان خانان جدا شده روی توجه با ورنگ خلافت آورد و از پیش قدمان شاهراه
استقامت گردید قیاخان گنگ بود که در امرای کاردان و جانسپاران قدیم انتظار داشت و بعد از و
مردم یکیک و دو دو سرکرده متواتر و متوالی باستان معلی میرسیدند و ماهم انکه باتفاق شهاب الدین
احمدخان مهمات را بعرض رسانده متکفل وکالت بود و هرکس روی اخلاص بعتبهٔ سعادت جهانی
می آورد باستصواب ایشان بمناصب و القاب و جاگیرهای لایق و رعایتهای مناسب سربلند
میشد بیان رفتن بیرامخان از خانهٔ غفلت و جادهٔ کار آگاهی و شنیدن و راه صلاح گم کردن از آن هنگام
که سعادت بود که رایات عالی از دار الخلافه اگره بشکار اقبال ارتفاع نمود تا نزول اجلال بدار الملک د[هلی]
بیرامخان با آن همه دانش و فطانت غافل ازین که قرعه اش بر عکس مراد گشته و منصوبهٔ روزگار بطور
دیگر برآمده همچنان با دلی فارغ و خاطری آزاد کوس استقلال میزد و از کمال اشتباه و غرور اگر سخنی ازین
قسم بگوش او میرسید انرا باور نمیکرد و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتوی انداخت چون باد پندار
در سر داشت آنرا وقعی نمی نهاد تا آن زمان که منابیر استمالت از درگاه معلی او را رسیدن گرفت
و غلغلهٔ تغیر مزاج اقدس بکاخ صماخ نزدیک و دور بلندی یافت و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی
این بار بنظر دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانهٔ سلطنت شده
اند سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شد و خبر از میرزا ابو القاسم گرفت و امری بغیر از حسرت و ندامت
بدست نیامد ناگزیر دست در حیله زده ترسون محمدخان و حاجی خان سیستانی و خواجه امین الدین
محمود را که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود

حضرت شاهنشاهی بود و نیز بخاطر معذور او راه نمی یافت که انتظام ممالک هندوستان بی او کار از پیش برود پس
همان بهتر که در لباس دوستی کار دشمن کرده اید تا یکبارگی رقم بدنامی جاودانی بر صحیفهٔ احوال خود کشند
جمال جهان آرای معنوی حضرت را نمی دیدند و حاشیه گردان بساط عزت را رونق افزای سواد هندوستان
نمیدانست بنابران آن پرده از کار برنمیداشت بلکه از چهره مردم رفتن دریافته در مقام رخصت می شد و دا
زنگین خیال کرده بود وگاه بخاطر خود این رسانید که چون بهادرخان را بسیخر ولایت مالوه فرستاده ام
هنوز آن ولایت در نیامده من با جمعی از ملازمان خود را بهادرخان رسانید و آن ولایت فتح کرده
و آنجا آرام گرفته فرصت کار طلسم و بعضی اوقات اندیشه را جان جولان میداد که دار الخلافه اگره را
گذاشته از راه سنبل علیقلی خان را متفق بخود سازد و بولایت افغانان در آمده روزی چند در آن
حدود اسباب جمعیت سرانجام دهد وگاه اسم بخشی بخود انتساب کرده می گفت که بهر وقت داعیه ترک و
تجرید بگریبان گیر من بود که بقیه عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه بسر برم دریغا که بندگان حضرت خود دولت
و اقبال متوجه انتظام ملک نشده باشند کدام توفیق ازین بالاتر که نیت صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل آورم
از درگاه عالی استدعای رخصت نمایم و بیمکی مقصود آنکه شاید درین صورت بر حال من بخشیده
مرا برگردانید آخر مصلحت خود را بر همین قرار داده بهادرخان را که متوجه مالوه شده بود برگردانید
داد و را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داد و در رخصت مردم این هم اندیشه میکرد که اگر
مخلص و بمحبت من خواهند بود و پس امثال این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسبت و اگر سر جدا شدن
دارند قطع نظر از آنکه همراه داشتن این قسم مردم بکاری نمی آید در رخصت این قسم مردم شرط نیکنامی بسر انجام
کردن و آهنگ تجربه خود را خاطر نشان همگنان نمودن است باری بعد از درازی سخن و کوتاهی
این بطانه نتیجه را گفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داده اول پسر اسکندر افغان را با غازی
خان سور رخصت داد که رفته در ممالک شرقیه شورش کنند و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاد
بجد و دالور شتافت که از آنجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و اگر کار از تدبیر میگذرد ناگزیر
بجهت ریاست سامانی شایسته و دنت منازعت رتبت نماید چون این اندیشه نادرست بعرض اقدس
رسید از آنجا که شیمهٔ کریمه این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری است در سوای بیرامخان نپسندیده
فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند و در آن بند نامه هوش افزا

بعتبهٔ اقبال فرستاد لوازم فروشی و نیازمندی بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد که با فسون چرب زبانی
کاری تواند ساخت و نمیدانست که کارفرمای ابداع در اظهار این خدیو زمان است تا از پرده برآمده
جمال آرای خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بظهور آورده و منتظران ملا اعلی تماشای قدرت بوده
در آرایش پرستش اهتمام نمایند و زمینیان امیدگاه مراد ای صورت و معنی گردند و هرگاه معامله چنین باشد
افسون و افسانه چه نتیجه دهد بر خسران دین و دنیا چه بار آمد و سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی
رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزا شرمنده و سر افکنده گشتند چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرام
رخصت هم از درگاه عالی نیافتند حقیقت احوال از نوشته ایشان و از متفرق شدن متعلقان خود دریافته
سراسیمه شد و سر رشته تدبیر از دست او گسیخته گشت گاه بر آن می شد که هجوم عام نشده بسرعت خود را
برساند و علاج واقعه نماید باز چون تأمل میکرد ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود
پیش راه او گرفت و بفش رفتن هو بلباس دولتخواهی نیکو می نشست که دیگر امثال این امور گنجایش
نمانده بود و عاقبت همین معنی قرار داد که طیلسان هواخواهی بر دوش افکنده گریان و نالان با سوز و
گداز خود را بصف نعال بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال را سرعان هوشمند بمسامع اقبال رسانیدند
جمعی رای چنان دادند که بیرامخان بهر وضعی که باید خدشه دهی داران ضمن مطولیت پیشتر از آنکه
بجانب لاهور نهضت باید فرمود و قرار ملاقات نداده جنگ ظاهری را اسباب فراهم نمایند
و بعد این ملاقات خود چه صورت دارد و اگر بیرامخان بلاهور آید بکابل باید رفت و جمعی آماده
جنگ بوده رفتن حضرت شاهنشاهی را بجای صلاح نمیدیدند و بعد از سرگذشت بسیار آن شیر بیشه دولت
و اقبال فرمان خدیو عالم صورت و معنی پای وقار استحکام داده قرار بر بهر زکار زار دادند ترسون
محمد خان و میر حبیب الله را فرستادند که بیرامخان را از آمدن ممانعت نمایند و نگذارند که بلباس بوتی
پیش باید که درین مرتبه او را نخواهیم دید بیرامخان چون این را که پیش گرفته مسطور یافت در اندیشه دراز
فرو رفت که به طرز بیکار رفتن منافی و مخالف و اگر به دایمی منت است اگر چه و سپاهیگری و
دشنه کدای که سر دولتان بودند کوشش درین کار تباهی نمودند و بر من می داشتند
که زودتر باید رفت و پیش از آنکه هجوم عام شود کار را دلخواه باید ساخت لیکن بهمان ملاحظه
بموجب سعادتی که داشت بجنگ قرار نمیداد و در معنی همه از دورباش اقبال روز افزون

از

که بجنس در نظر آمده از جمله عبارات این بود که شما جمعی که بسبب این رنجش و آزار رسیده اند مشورت نموده بال
حال ملاحظه ناکرده باغوا و اضلال آنها بیرون آمده باعث برهم خوردگی ولایتها شده اید و ولد اسکندر را
و غازی خان را رخصت کرده اید که رفته در نواحی شورش نمایند و بمهدی قاسم خان مکتوب بسلوث مصحوب مبارک
دیوان او فرستاده اید که متوجه لاهور میشویم قلعه را نگاه داشته بکسی دیگر مدهید و بتاتار خان نیز پیغام
نموده اند و باطراف و جوانب خبرها فرستاده اید که از هر طرف خلل اندازند و خود متوجه الور شده
که از آنجا بلاهور روید اگرچه یقین ماست که از آنجا که کمال اخلاص شماست بخودی خود مطلقا بهیچ یکی ازین
امور راضی نبوده باوی نشده اید و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده مهمات را باینجا رسانیده
اند اما شما خود گویید که این چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت با آن همه اخلاص و ارادت و دریافت
انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنتهای عزت و دولت نامی را که بواسطه اکرام و احسان
این دودمان عالیشان در اکثر معمورهٔ عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهار یافته درین آخر عمر سیع
بر آرید و از خدای خود درین معامله شرم ندارید چون ما با وجود آن رنجش و آزار و امور نامناسب ناهموار
هنوز خاطر شما را عزیز میداریم و خیریت شما را میخواهیم مناسب چنان می بینیم که چون حالا ملاقات ما و شما
در عقدهٔ تاخیر و توقیف است اگر شما درین حدود و سرحدی و ولایتی ارزانی داریم که آنجا رو بدار با
اعراض بار بما سخنان خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار خاطر اقدس خواهد شد بنوعی که عرضه داشت
فرستاده التماس رخصت طواف حرمین شریفین نموده اید بدین نیت عازم جازم گشته متوجه شوند
و کسان فرستند که وجوه نذری که در سهرند و لاهور گذاشته اید بار کرده باشان رسانند بعد ازین که
بهدایت و توفیق ربانی این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجه شوید در آن صورت بر وجه احسن ملاقات
نموده بدانچه خاطر شما خواهد و اراده نماید مضایقه نخواهیم فرمود و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از
پیشتر خاطرجوئی خواهیم نمود چون بشامت آن جماعت مهم باینجا رسید که نام نیک شما در میان خلق بدی کشید ما
باین راضی نیستیم که شما بدنام شوید زنهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب بسخن ارباب غرض منحرف نشوید
و چون بدولت بی نهایت بمقاصد دنیوی رسیده اید بدلالت ما از سعادت اخروی نیز بهره ور گردید
بیرام خان که با ساده لوحی و نادانی عقل معاش بخود اعتقاد از حد بیش داشت و از باده کامرانی
هوش ربای فریب خورده خوش آمدگویان بود باین سخنان بزرگانه که تعویذ بازوی هوشمندی آن و لقمه کردن

دولت



دولت منشور توانند شد راه نیافت چون گوییم که در پیرانه سری تیز گشت و با آنکه با فزونی اخلاص و ارادت
عقل انتظام مهمات را پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان را دست افزار خود گردانیده در دلاسای
اینها و دلدهی جمهور خلایق اهتمام می نمود و روز بروز از اطراف مملکت امرا و یکه جوانان ضمیمه موکب معلی
میشدند و از جمله سوانح آنست که با آنکه بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معاند نافهم بهادرخان
برادر علیقلیخان را منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه پادشاهی التماس نمود آنحضرت مقتضای
وقت را پاس داشته این خلعت فاخره که بر سر قدر است ناید بعاریتی پوشانیدند اگرچه فهم منتهای معامله
دان آن بر گنه کار رسیده سخن دراز کردند و بظاهر حق بجانب آنها بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم
کامل و تجربه تام و دیانت وافر و حوصله فراخ و کدفرا دان در کار است و باین صفات کمال آزادگی باید
که از سود و زیان خود گذشته همگی همت در برآمد کار صاحب خود مصروف دارد و کشنده پدر خود را
که بکار ولی نعمت می آمده باشد بد اندیش نموده در رواج کار او کوشد و با اینهمه حالت که عطیه الیست عظمی
با جهانیان صلح کل داشته باشد چه پادشاه زمان که ایزد جهان آرا از میان هزاران هزار آدمی برآورد
چندین عالمیان را با وی بسپارد و تربیت چندین طوایف و طبقات ملل و نحل برای رزین او مفوض
میگرداند اگر وکیل آن خدیو عالم را شأن چنین نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد و اهل مختلفه
و ادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق آنها رفته کی رعایت حال دست دهد لیکن در
نفس الامر سخن این مردم از نافهمیدگی بود چه این امری بود مستعار برای مصلحت ظاهر بینان و قطع نظر
ازان دفع شورش مقصود بود که جمعی از تنگ کان ساده لوح مثل قیا خان گنگ و سلطان حسین جلایر و
محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده
بودند رای جهان آرای برای اطفای نایره آشوب این فتنه اندوزان را بمنصب وکالت سرافرازی بخشیدند و بهادرخان
را بواسطه خدمات مستحق قدیم او بمهایج و آن حدود داده رخصت فرمودند و سلطان حسین خان و جمعی دیگر را
روزی چند مقید ساخته و سزای اعمال شان داده گذاشتند و محمد امین دیوانه فرار نموده سر بصحرای
آوارگی نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگامه این بد اندیشان افتاد بهادرخان را تاوه جاگیر کرده رخصت
فرمودند و درین ایام که اسم وکالت بر بهادرخان اطلاق یافته بود در معنی خدمت وکالت ماهم انکه میکرد
برای صورت پرست بر ظاهر چه می بینی درین کار شگرف خرد باید و حوصله الحق این دو صفت ماهم انکه

بروجه کمال بود ای بسا رازی که بهند کام خردمندانه نهضت موکب اعلی شاهنشاهی از دار الخلافه بپنجاب
و دیگر سوانح دولت افزا داور جهان آرای چون میخواهد که خدیو زمان را از نقاب احتجاب
وحجاب برآورده جمال آرایی فرماید بهرایه عقلای زمانه را در مسالک مخالفت انجنین والا شکوهی رای تیره بخت
خیره میکرد و لهذا بیرامخان با هجوم خرد پیشه هر کاری که اندیشه صورت بست بنا چار بتاریخ روز ایزد
سی ام فروردین ماه الهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دار الخلافه آگره برآمده متوجه پانور گشته و چون بشهر تهانه
منزل گزید شاه ابوالمعالی و محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند بنده از آنها رستگار داشته
رهایی داد اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلی بروید اما مقصود از رهایی دادن امثال این شورانگیزان آن
آزموده جز سر دادن فتنه امری نبود و چون خبر بیرون رفتن بیرامخان از دار الخلافه بسمع اقبال رسید
وجنان نمودند که او اراده آن دارد که از راه غلط انداز متوجه پنجاب شود رای عالم آرای جنان
اقتضا فرمود که رایات جهان نورد از دار الملک دهلی نهضت نصرت فرموده عرصه دنیاکوران نواحی را
مخیم بارگاه اقبال گرداند تا بیرامخان پای ثبات در آن حدود نتواند فشرد و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته
باشد سر راه بر وی گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردی بهشت
ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب جهان کشای از دار الملک دهلی نهضت اقبال فرموده و از انجا
که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه والا شکوه است با جنان بخت ضایع بخت اوزگه سابقا ایراد یافت
اکتفا نفرموده در منزل اول امیر عبداللطیف قزوینی را که بدانش و عقیدت ممتاز بود فرستادند تا بیرامخان
را بحقایق مواعظ هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقایق عقیدت تو در این دودمان بمقدار
معلوم عالمیان است چون بمقتضای حداثت سن توجه اقدس بسیر و شکار بود پرتو التفات بمهمات ملکی
و مالی نمی انداختیم و جمیع مهمات سلطنت بکفایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم در این ولا که همت
اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری متوجه شده ایم لایق آنکه آن خردمند هواخواه که پیوسته
لاف عقیدت و اخلاص میزد این معنی را از عطیات الهی دانسته شکر آن اندازه بجای آورد و چند وقتی دامن
از شغل مهمات فراهم چیده بسعادت حج که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود و همواره در خلا و ملا اظهار
کمال شوق او از این سعادت مینمود متوجه گردد از ولایت هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد باو مقرر
مینماییم که کسان او حاصل آنرا بفصل بفصل و سال بسال بهر کجا او باشد برسانند و بتاریخ سیزدهم اردی بهشت

ماه الهی



ماه الهی سنه مذکوره موافق سه شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبه جهجر نزول اقبال فرمود در این
اثنا شاه ابوالمعالی که سرمایه فتنه و فساد بود و باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که بیرون کاری
نتوانست ساخت در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هر که با برگزیده خدای اندیشه تباه کند
خود را بدخواه باشد و کارش روز بروز خراب تر شود و برای پیرایی سخن از ابتدای گریختن شاه ابوالمعالی
از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد برسم اجمال نوشته میشود که چون شاه ابوالمعالی
بزنگ و ریو و مکر و تزویر خود بی پروایی پاسبانی و گرسنه چشمی نگاهبانان در سال اول الهی از حبس گریخت
بوسیله تدبیر یوسف کشمیری که خدمت او میکرد خود را بولایت ککران رسانید کمالخان زمیندار آنجا مقید ساخت
از حیله سازی که داشت گریخته بشهر که قصبه ایست درمیان منبر در اجوری رفت و کشمیریان که از غازیخان
حاکم کشمیر نوزیده بودند آنجا آمدن گرفتند و بعضی از مغلان او باش نیز حقیقت که دایم کار ایشان واقعه
طلبی و کافر نعمتی است تا سیصد کس جمعی شد و کشمیریان هم تا هشتصد نفر گرد او فراهم آمده سرمایه قوت
و پندار او شدند و شمنی ملک چادوره و خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
نیز بود رسیده هنگامه این بد اندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که غازیخان مذکور او را کور ساخته
بود با جمعی از سرداران کشمیر مثل فتح چک و مسعود و موسوبت برادرزاده دولت چک مذکور و لوهر
داکر خواهرزاده دولت چک و یوسف چک که غازیخان مسطور او را نیز کور ساخته بود ولیکن به تدبیر
یکی کشمیریان سلامت مانده بود و محمد خان ماکری پدر علی شیر که الحال در ملازمت است گرد
او مجتمع شدند و از راه پیچ براه کهناواره بدوهای مخفی که بزبان کشمیر کهدیو گویند بار همولکه رفت
و از آنجا بسوی پور شتافت و از پیش گذشته در بلند موضع هتن بغازی خان مذکور جنگ شد و چون
از رفته اقبال پشت داده آمده بود ادبار باد روی آورد کار ناساخته بحال تباه از راهی که آمده بود
برگشته بهندوستان آمد و نزدیک بود که بدست کشمیریان درآید که یکی از بهادران آن جغتای که همراه
او بود از اسپ فرود آمده شتر یکی را گرفت و تیر اندازی میکرد تا زمانی که از تیر ترکش او خالی شد کشمیریان
رسیده از هم گذرانیدند و ابوالمعالی فرصت یافته خلاص شد و دامنه کوه گرفته بسیالکوت رسید
و آشفته و پریشان بتغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت و شورش را طلبکاری بود تا آنکه بدیپالپور که در آن
وقت بجاگیر بهادرخان برادر علیقلیخان مقرر بود رفت و توکل نام از نوکران بهادرخان

که با نقاشناسی باو داشت پناه برده و مدتی بجانه و همان بود و اسباب فتنه گری را سرانجام میداد تا آنکه
زن نوبک از دل بری که از شوهر خود داشت نهانی بهادرخان فرستاد گفت که شوهر شاه ابوالمعالی را
در خانه خود پنهان داده و داعیه کشتن تو دارد بهادر آن در ساعت سوار شده در آمد و آن خانه را
احاطه کرده ابوالمعالی را بدست آورد [illegible] شاه ابوالمعالی [illegible]
بیرامخان فرستاد بیرامخان او را بولی بیگ سپرد که از راه گجرات [illegible] بمداری که داشت و دیوانگی که
فرستاد که از آنجا بسفر حجاز رود شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید ولی بیگ او را از آن راه بگجرات
در سر شش بعد حرکت ناشایسته را مصدر شده و خونی کرد تا آنکه از آنجا گریخته بدیار شرقیه گذار کرد و بعلی قلی خان
پیوست شاید که بوسیله آن بدرون فتنه اندوز کاری تواند ساخت چون آن کافر نعمت در خود گمان
سری و سروری می برد شاه ابوالمعالی را جای نداد و از پیش بیرامخان فرستاد و در زمان تذبذب
حال بیرامخان رسید بیرامخان برای اظهار دولتخواهی خود او را مقید ساخته ببیانه فرستاد تا آنکه درینولا
که لطایع وارگونه بجانب الور رفت او را از قلعه بیانه بند گسل کرده سر بصحرا داد و چنانکه گذارش یافت
در رایت فتح آیت شاهنشاهی بجهجر رسیده بود دیگران بدست بی ادب ارنی دولتی بسواره آمده کورنش
کرد آن حضرت آن دیوانه خرابگیخته را زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازد
والحال فتنه اندوزی را درین مرتبه پیرامن حد و صورت و معنی برگشتهای کهنه عمله روزگار برای مراعات
وقت خلاص فرمودند بایستی که جان معطل او را از زندان آن بدن خلاصی میدادند حاشا حاشا آن
بدگوهر نکوهیده ذات را از بار کردن نجات نبخشیدند برای آنکه هر چند نفس خبیث را علاقه جسمانی
بامتداد کشد از و اعمال ناشایسته بسیار بظهور آمد موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد دیگر ازین گفت
و گو باز آمده بسر مقصود میرود بر هوشمندان عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرامخان را روز بدش آمده دولت
از وروی گردانیده بود موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد اما بباطن نعل وارگونه میزد و درین روز که هر منزل
چهرمخیم سرادقات اقبال شد ناصر الملک پیر محمد خان شیروانی آمد خاک آستان اقبال بوتیای چشم عبرت بین خود
ساخت مشارالیه هنوز بگجرات نرسیده بود که برهمزدگی دولت بیرامخان شنود چون هواخواه این
درگاه بود برسم استعجال روان شد احراز زمین بوس نمود و آن حضرت نوازش خسروانی امتیاز فرموده
بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایه عزت او را ارتفاع بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که مجبول او بود

کامیاب



کامیاب بصورت و معنی ساخته جنبش موکب مقدس شاهنشاهی از قصبه جهجر و [illegible]
چون از رهگذر بیرامخان خاطر اولیای دولت استظهار داشت بجهت آنکه نهضت موکب عالی
عنو شاهنشاهی بنود رای جهان آرا اقتضای آن کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین میرزا و [illegible] خان و شاه
بداغخان و مجنون خان و جمعی کثیر را بسمت ناگور فرستادند که اگر واقع چنین باشد او قصد سفر حجاز ندارد و مخواهد
با وار این سر غفلت داده خود را به پنجاب که معدن مواد اسباب است رسانیده سرمایه شورش گردد بهرنیه این
مبارزان اخلاص پیشه نطاق همت بسته سزای او را در کنار نهند و اگر نه اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند او
و ناگور و آن حدود بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام باین شایسته متوجه این خدمت سعادت
انجام شدند و محمد صادق خان را بجهت دفع فتنه سکندر و غازیخان سور که به بیرامخان در ور برابر آمدن آن از
خود جدا کرده فرستاده بود و این بی دولتان باتفاق مترسین در صدد جستن فتنه انگیز شدند فرستادند و او
بقدم اهتمام شتافته باعث تادیب این گروه گشت و عساکر فیروزی آثار بجهت آرایش ممالک و آرامش
فتن رخصت دادند و موکب عالی بدولت و اقبال مراجعت فرموده بیست و ششم اردیبهشت ماه الهی موافق چهار
شنبه یازدهم شهر شعبان عرصه دهلی را بفروغ چهره رایات آسمانی ارتفاع نورانی ساختند و ابواب معدلت
و مکرمت بر روزگار گشاده اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند بیرامخان در سر کار بیسوات بود که خبر آمدن
افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت بیکبارگی رونق هنگامه فرو نشست مردم از و جدا شدند بغیر از ولی بیگ و داد
پسر او و حسین علی بیگ و اسمعیل قلی بیگ که خویشی به بیرامخان داشتند و شاه قلی محرم و حسین خان و چندی
دیگر کسی نه ایستاد و جمع سپاه از و جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گیتی پناه آوردند چون لشکر اقبال پیوند
کوچ بکوچ متوجه آن صوب شد بیرامخان را بیقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت نبندد دل را
از ریاست واپرداخته عرضه داشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاد و دردمندی جدائی ظاهر
ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود و چند فیل و تمن توغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت
را مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین بالتفات شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد فرستاده و پیغام
از راه نیازمندی کاری تواند ساخت داده که بکارسازی او نامزد شده بودند نوشته فرستاد که برای بیعت خود
میدهید من خود از دنیا و کار و بار آن دل سیر شده ام و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام امرا فریب خورده
بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف شد و بر جهانیان کمال ظهور یافت که بیرامخان سفر

حجاز نتوانست گشت و در همین زمان شیخ گدائی فهانده و رخاست و خاسر گشته بدرگاه عالمپناه آمد هرچند موجب
سیاست بود بعنایت پیش آمدند و در میان بساط عزت گوش بر آوازه داشتند که مبادا فریبی باشند و از بیکانی بخشی
سربار گشته که تدارک آن مشکل باشد درین میان ناگاه آوازه انحراف او بصوب پنجاب در افواه افتاد و گرد شوری خاست
و واقعه‌طلبان بدنیت قدری خوش وقت شدند که یارب هرگز این گمان بمقصد خود رسند یعنی شیخ فرزندی
بیرامخان در پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آورد [illegible] دن بمشهد
خان‌خانان بواسطه رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه بار دو بیکانیر رفت و رای کلیان مل که کلانتران سرزمین
بود و پسر او رای رایسنگ که امروز در سلک فدائیان درگاه انتظام دارد و در جرگه امرای کلانتر آمده بیرامخان
را دیدند بیرامخان که جای توقف نداشت مقام دلپذیر یافته چند روز دران گل‌زمین گذرانیدند و در کمین فرصت
بود که شاید از جای رفته سر کند و چون باقبال شاهنشاهی هر تدبیری که اندوخته بود برخلاف آن ظاهر شد
بایستی که ابله‌پای مراحل سعادت شده بعتبات مقدسه [illegible] تشریف رفته روی خجلت بر زمین عذر می‌نهاد
لیکن چون در نفس امر ساده مرد بود فریب خورده بعضی بی‌دولتان شده و مغلوب غم و غصه گشته
باد غرور و پندار در افزوده باتفاق شوربختان تیره‌درون بسمت پنجاب متوجه شد و دست از جمیع بدیها
کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود و بامرای سرحد نوشته فرستاد
که متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که در تغیر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا آواره کرده‌اند
علی‌الخصوص ماهم انکه که دم استقلال میزند برآوردن مرا بخود منسوب میکرد اکنون همگی همت
آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده و تدارکی رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم امثال
این مقدمات واهی نوشته مردم را طلب داشت خواجه مظفرعلی را که بعاطفت والای شاهنشاهی
بخطاب خانی اختصاص یافت پیش درویش محمد ازبک که از امرای عظام پنجاب بود و تربیت کرده
او فرستاد که او را بامیدواری تمام آورد و چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از عطوفت والا کرد رشنید
نصیحت‌نامه نوشته پیش بیرامخان فرستادند که اگر بخت ورود و دولتمندی خواهد بود و پندپذیر این نصایح
ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید بجهت مزید آگاهی و پندپذیری هوشمندان حال و آینده
نقل آن منشور دولت را بجنس می‌نویسد فرمان جلال‌الدین و الدنیا اکبر بادشاه غازی خان
بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است و حقوق خدمات

شایسته او درین درگاه ثابت و حضرت بادشاه جنت‌آشیان طاب الله ثراه بواسطه صدق نیت و اخلاص
که از و مشاهده نمودند او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر اتالیقی ما را با و تفویض فرموده بودند
بعد از آنکه آن حضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند او از روی اخلاص
و دولتخواهی کمر صدق و جان‌سپاری درمیان بسته متعهد مهمات وکالت شد ما نیز بملاحظه سوابق خدمات نیکش
اندیشهای که بظهور میرسانید زمام حل و عقد و رتق و فتق امور را چنان بقبضه اختیار او گذاشته بودیم که مزیدی
بر آن متصور نتواند بود چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد با آنکه درین پنج سال چندین
امور ناشایسته از و بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل ترتیب شیخ گدائی که با وجود دعوی آن
همه زیرکی و دانائی از میان این همه مردم فاضل قابل با حسب و نسبت او را بمصاحب و آشنائی خود انتخاب
نمود و با آنکه متعهد منصب صدارت شده بود در ظاهر مناسبه میکرد و او را از تسلیم معاف داشته بود و بکمال
جهل و نادانی در محافل جنت‌آشیانی او را از جمیع سادات صحیح‌النسب و علمای صحیح‌الحسب که بنا بر ملاحظه عظمت شان
و جلالت مراسم احترام و تعظیم بجای می‌آوردیم تقدیم داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بجانب آن طبقه
و طاهرین میزد مذلت و خواری این فرقه شریفه را مد نظر نموده و ترتیب کرده خود را که مردود دلها و مطرود
نظرها است بر منطایفه که ترتیب الهی دارند ترجیح داده و از ارواح مقدسه این بزرگان هیچگونه شرم و آزرم
او را بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش آمده مصافحه می‌نمود و نوکران فرومایه خود را که حالت و لیاقت
ایشان معلوم بود بجلادت سلطانی و خانی و علم و نقاره و جایگیرهای معمور و ولایتهای پرحاصل امتیاز داده
خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی را که اصالت و حالت و استحقاق
ایشان بهمه کس روشن است از کمال بی‌اعتباری بنان محتاج ساخته بود چه قصه خون و ناموس بمع اینها
داشت و از ملازمان و خدمتکاران بابری که سالها بامیدواری خدمت کرده مستحق رعایت شده
بودند بخود میکرد که اقل مرتبه وجه معیشتی داشته باشند و جمعی که در شکارها و سواریها در ملازمت میگشتند
و خود را بهزار محنت و مشقت قرار بخدمت داده بودند هر چند روز [illegible] ساخته بجنون انها نشده بود و انواع
بی‌اعتدالی و بی‌اندامی مینمود و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خون و دزدی و رهزنی و تاراج و انواع
فسق و فجور بظهور می‌آمد بواسطه میل و مداهنه همه را درمیگذرانید و اگر از ملازمان آن درگاه والا اندک چیزی واقع
می‌شد یا کسی بهتان میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان بی‌خبری نمود و تا خبر شدن انواع جفا و بی

ابروی پیر سایند و بعضی از کمال دراست و لیامت خود را بخدمت او قرار داده بودند خوش آمدی می گفتند مثل
شاه قلی تاریخی و محمد طاهر ولنک سار بان و او از ساد کی ان طایفه را راست کو دانسته تربیت می نمود و تقویت
ایشان میکرد چنانچه شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنیده و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب
زبان بریدن و کشتن شده بود و او شنیده تغافل نمود و لنک سار بان در پیش جمعی بحضور او الحان بلفظ
درشتی گفته که او بنز مستحق سیاست بوده ولی هیک را خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار
داشت تا به خدمتی و حالتی همین بس که دانا داوست او رد و بر جمع امرای عظام گذرانید حتی بر سید تقی
میرزا که بعلو سیادت و انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد و چنین قلی را که تا غایت بمرغی بچه نزده در را
را سکندر خان و عبدالله خان و بهادر خان رعایت نمود و جاگیرهای ابا داین را داد و خوانین عظام را
بجاگیرهای ویران خورسند ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس او چندان امور سر بر بسته و که باعث
رنجش و آزار خاطر فیض ماثر ما می شد چون خاطر او پیش ما عزیز بود و او را از دولتخواه بغرض میدانستیم و بر قول و
فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار ناهموار او را عین خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده
دیده و دانسته بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بسخن همین جماعه با بیرقصد دارد
که معدودی چند که با همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد و بملاحظه دفع این شرارت از دار الخلافه آگره متوجه
دار الملک دهلی شدیم و با او نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده که بخاطر اشرف
قرار می یابد که او درین اوقات ملازمت تواند نمود اگر چه از و آزار بسیار یافته ایم ما او را هنوز بهمان
دستور خان خانان میدانیم و میگوئیم و بجهت تسلی خاطر او سوگندهای مغلظ یاد کرده بودیم که قصد جان
و مال و ناموس او نداریم و چون بهشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بوده
مدعیانی که داشته باشد عرضه داشت نماید بنوعی که لایق دانیم حکم فرمائیم چون در بعضی اوقات عرض نموده
که وقت شده است که بدولت و سعادت بمهمات سلطنت پردازید تصور چنان بود که بشنودن این
خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان بوقف عرض رسید که ازین کمال
میل و توجه که بدان آن امور داشته و داد و حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که چهل سال است
که در ذمه اوست و من الـمهد الی اللحد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعه مفسد
دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریده اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت





اخروی محروم گردانیده و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شقاوت و خباثت [illegible] کرده
[illegible] ساخته او [illegible] راه برده اند [illegible] اسکندر پیغام کرده که بمخالفت [illegible]
[illegible] که او [illegible] آمده [illegible] دست اندازی کرده از آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] بنیاد فتنه و فساد [illegible] طریق مخالفت سپرده و در اطراف ممالک
محروسه خلل [illegible] چراغ دولت [illegible] را که برافروخته فروغ ازلی و برافروخته دست قدرت است بدم سرد
منطقی سازند ما که پرده غرور و پندار دیده اعتبار او را کور ساخته نمیدانند چراغی را که ایزد برفروزد هر آن کس
پف کند ریشش بسوزد چون نظر با آن همه اخلاص و اعتقادی که از جبهه احوال و جبهه اقبال او واضح و لایح بود
این امور مبنی بر شر در راه و دوری نمودی نماید و باور نمی آید چرا که پرورده نعمت و تربیت این دودمان
عظیم الشان است و اطاعت حکم ما بر و واجب و لازم بر سبیل حجت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمال
قبیحه گذرانیده این جماعه مخذول العاقبه را که باعث نقض دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود
در پی بغی و عدوان او بند مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد و چون ما درین پنج سال ملاحظه خاطر او
کرده هیچ چیز منافقه ننمودیم و هر چه عرض کرده خواه معقول و خواه نامعقول از صواب دید او پذیرفته
ایم او هم این حکم ما را سمعاً و اطاعةً تلقی نموده تکلف نورزد که هرگاه باین حکم عمل نماید خاطر اشرف
بر وصاف ساخته جرائم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرمائیم و هر وقت ملازمت داشته باشد و وقت
اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه
هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم که نام او سالها باخلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار
و بلاد منتشر شده بنی و عناد و افساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمره قراجه قراجخت محشور نگردد بنابر حقوق
عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگری نکند و یقین خود داند که اگر از روی
جهل و کوته اندیشی از راه رود و نخوت و پندار در دماغ او راه پریشان ساخته در سلک اهل ادبار
درآرد و به دولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت دفع و رفع او متوجه شده بعنایت بی غایت الهی دمار
از روزگار او برون آوریم او را امید است که درین حالت که عنوان اقبال خلافت ما و آغاز
ادبار او است فتح عظیمی روی خواهد داد و مغلوب عساکر اقبال گشته شرمسار و گرفتار گردد دلیل و دلیلی
ازین معنی استدلال مینماید که او درین پنج سال مردم خود را چگونه رعایتها کرد که بروز واقعه بکار آیند و از کوته

اندیشی و نادانی بمیدید است که دولت وابسته بعنایت الهی است هرگاه آن عنایت نباشد نوکری و دست
بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده میشود که اعهار را که فرزند و برادر میگفت و هر زبانشان گمان جدایی نداشت
برهنمونی سعادت اکثری ازو جدا شدند و آنکه مانده اند نمک جدا شده بدرگاه معلی می آیند رفته رفته او را
تنها خواهند گذاشت درین مقام غیر تسلیم و رضا جویی چاره فایده ندارد شعر سر نیاز بباید نهاد و کردن طوع
که هر چه حاکم عادل کند همان داد است ۞ خان خانان که روز ادبار او نزدیک رسیده بود بلکه در شب
تاریک ادبار بسر میبرد ازین کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تواند بود دیده پذیر نشده چون کوه کوباست
مزید شورش او گشت لیکن دانا دانند که بسعی خود در مهلکه بی ناموسی شتافت و بالجمله از پرگنه بیکانیر متوجه
پنجاب گردید چون در آن حدود قلعه بزنده که بجاگیر محمد دیوانه رسید عبدالرحیم پسر خود را با اهل و عیال
و احمال و اثقال در آن قلعه نزد شیر محمد که از مخصوصان بود گذاشته از آنجا گذشت و شیر محمد حق ولی نعمت
اصلی را بجهت دانسته ازو فرار نموده تمام اسباب و اشیا را که در بزنده گذاشته بود متصرف شد و اهل و عیال را
بملازمت آورده درویش محمد اوزبک و مظفر علی را که بطلب او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود
نیز کمر همت بدولتخواهی نفس الامری بست و بمیامن توفیق صاحب حقیقی خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی
سر باز زد و چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبدالله مغل تهاره را مضبوط کرده آماده جنگ شد ولی بیک بتهاره
آمده شکست یافت آری شمع افروخته الهی را که هر کس خواهد فرو نشاند خرمن دولت و کامرانی خود را آتش
در زند و چون هنگام ادبار بیرام خان بود در هر چه سود خود می اندیشید زیان می دید و چون عرض بردیده دید مصلحت
بین استصلاح کار خود ندانسته اسباب آگاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندر روان شد
شعر چون غرض آمد هنر پوشیده شد ۞ صد حجاب از دل بسوی دیده شد ۞ فرستادن خان اعظم شمس الدین
محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنه بیرام خان و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب پنجاب و اشتعال
نائره محاربه میان لشکر اقبال و بیرام خان و فتح اولیای دولت ۞ در آن هنگام سعادت انتظام که دارالملک دهلی
بیمن موکب دولت معسکر جنود اقبال بود خبر عزیمت بیرام خان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض ایستادگان
بساط جلال گشت عزائم پادشاهانه که توام آثار قضا و احکام قدرت بر آن قرار گرفت که لشکری فرستاده
سر راه بیرام خان بگیرند تا در نواحی لاهور رفته فتنه نتواند انگیخت جمعی از کوته اندیشان بر آن بودند که حضرت خود بدولت
و اقبال متوجه شده آماده جنگ او شوند و جمعی میگفتند که لشکر اقبال قرین باید کرد و حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت

قبول



قبول نموده رای فرموده قرار بر آن دادند که افواج قاهره پیشتر روند و بعد از آن آنحضرت نیز متوجه شوند بعد از
در آمدن سخن ماهم انکه شفقت مادری مسطور داشته ادهم خان را نگاه داشت و شمس الدین محمد خان اتکه
و پسرش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و علی قلیخان و میر لطف و حسن
خان شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خان خانان را مانع آمده نگذارند که بجانب
در آید و شمس الدین محمد خان با این امرای عظام تکیه بر اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب
پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت کشای خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط سامان
یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دوربینی داعیه یورش نصرت پیوند که مکنون ضمیر الهام اندیش بود وجهه
همت علیا شد و بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبدالمجید را که بشرف دیوانی سرکار اعلی پایه بلند
پایه اعتبار افزوده بخطاب آصف خانی سرافراز ساختند و حکومت دارالملک دهلی را ضمیمه منصب گرامی
وزارت فرموده گوش هوش خواجه را به نصایح پادشاهانه که مشتمل بر صوالح حال و مصالح ملک تواند بود
بار گردانیده فرمودند که مغرور حشم و جاه خود نشوی و پاس نعمت رسیدگی را پیوسته سربلندی خود را
در فروتنی خود منحصر دانی و مزد خدمت را عنایت و تربیت ما دانسته چشم و دل و دست و زبان را
از مال مردم کوتاه داری خواجه بدرای نصایح ارجمند گشته پیشانی سعادت خود را بسجده آستان عالی
نورانی ساخت و دل بر خدمت بست و بدین اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد القصه چون شورش
بغی بیرام خان در میان آمده بنا بر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن حسین قلی بیگ صادر شده بود
چند روزی او را با ادهم خان سپردند و از کمال مرحمت باطنی که بحال او مخصوص بود با ادهم خان فرمودند
که اگر گزندی بحسین قلی بیگ خواهد رسید باز خواست از تو خواهد بود و بتاریخ سی و یکم امرداد الهی موافق
سه شنبه بیستم ذی قعده خاطر مقدس را از مهمات ضروری جمع فرموده از دارالملک دهلی متوجه دفع این
فتنه شدند و چون بمقتضای نیت حق بمجرد توجهی کارهای شگرف که در اندیشه روزگار نگذرد دست می یابد
هرگاه بنفس نفیس متوجه شدند پیداست که حال چون خواهد بود مصداق این مقال به تارکی آنکه فرستادهای
اخلاص مند که رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند بهیچ امر دیگر که لوازم واقعه طلبان کهنه عمله باشد
نپرداخته تا پرگنه دکدار از نواحی پرگنه جالندر که میان دریای ستلج و بیاه است پای همت
در رکاب داشته عنان سرعت بازکشیدند و در ظاهر گوناچور که از متعلقات دکدار است

سرا ده پیرافخان بستند پیرافخان در گرفتن جلبند را اهتمام داشت که خبر آمدن اگه خان با عساکر اقبال شنیدند از
غروری که داشت اگه خان را در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی بیدار روشده نخوت مردم خود را دو فوج
ساخته ولی بیک و شاه قلیخان محرم و برادران ولی بیک اسمعیل قلیخان و حسین قلیخان و یعقوب سلطان و بیبرز
بلخ و گروهی از معتمدان را مقدم ساخته و فوجی دیگر را به سرکردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در
پیش خود داشت و ازین جانب شمس الدین محمد خان به پشت گرمی اقبال روز افزون شاهنشاهی صفوف
مردرا مردان کاری بهادران کارزار بیاراست و دلاوران جنگجو و پر دلان بر جاش خود را دلداری داده روان
شد غول با خلاص و اهتمام او رونق یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشابوری استحکام گرفت و جوانغار
بشهامت مهدی قاسم خان انتظام گرفت و علی قلیخان اندرابی و قیا خان صاحب حسن و بعضی از کار
طلبان عقیدت کیش هراول بوده صف آرای این معرکه شگرف گشتند و فرخ خان با برخی از دلاوران
در التمش آماده نبرد گشت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جوقی از مبارزان میان غول و التمش ایستاده
گان چون اگه خان از مردم همراه خاطر جمع نه داشت سوگند و پیمان در میان آورده متشرع شروع پیکار
بخوی دل جمعی بهم رسانده با پیرافخان اگرچه مردم بسیار همراه نبود در روی کیفیت افزونی داشت
و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر پادشاهی بود که اکثری از بدنهادی و بددلی و دوزنامی نوشته ها میفرستادند
و چون دو لشکر در موضع کوناچور مذکور در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل ذی حجه بهم نزدیک رسید
کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اول کارزار فوجی پیش غنیم چنان روی تهور بجنگ
آورده که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت اگه خان با بسیاری از فوج خود و یوسف
محمد خان با معدودی در میان نبرد ایستاده از نفاق و بیدلی مردم حیرت افزای بوده استمداد همت از
باطن اقدس شاهنشاهی می نمودند درین هنگام که مردم پیرافخان اکثر مردم را در پی تعاقب نموده اند پیرافخان
با فوج خود بخیال نصرت سحر کنان می آید فوج اگه خان که در پناه [illegible] ایستاده بیندامی شود پیرافخان بمدافعت
پیش می آید که اول فیلان را که سرکرده آن فیل بخت روان بود پیر انده و خود از عقب آن رادان میشود
ناگاه اقبال پادشاهی و تایید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد گشوده میان دو فوج شالی پایه بوده
فیلان مذکور در آن مجمع می درآیند و بخود درمی مانند مبارزان لشکر نصرت قرین بتیر زدن فیلبانان
متوجه میشوند و بمحض ارادات غیبی تیری بر فیلبان سرکرده فیلان میرسد و او از گردن فیل او زیان میشود

سرافخان



پیرافخان چون می بیند که خان [illegible] بود چنین شد اراده میکند که از عقب فیلان بر آمده شالی پایه زرد
راست داده از جانب حملگی در آید و بیار داگه خان از دوربینی و پر دلی داعیه پیرافخان دانسته در مقام آن
شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتازد یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم خاکی بی ناموس برق فرار
خورده اند چه وقت تاختن است اگه خان جواب داد اگرچه مردم کمند اما اقبال روز افزون شاهنشاهی
بجا بناست و نیز ناراری گزینت امروز روز جان فشانی است یا جان ستانی و یوسف محمد خان با جمعی از
بهادران یکتادل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران بیکجهت آماده نبرد شده در زمانی که پیرافخان منحرف
شده بود که آن خواهش مذکور را بعمل در آورد این ناموس طلبان بنر دو دست تیغ انتقام از نیام
آخته بر فوج پیرافخان تاختند مردمی که همراه پیرافخان بودند این انحراف را فرار اندیشیده برهم خوردند
پیرافخان ناچار گشت و خجلت زده ادبار شد و بتایید ایزدی با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم دو دل
پای دادن چنان چنین نظر بی که طراز فتوحات تواند شد روی داد و هر کدام افغانان تیره بخت چه
آنانکه بتعاقب گریختگان شتافته بودند و چه جمعی که همراه پیرافخان دل به پیکار بسته بجایی پراگنده و عساکر نصرت
اعتصام بتعاقب لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمه تیغ خون آشام ساخت و گروهی را زخمی و بهم گشته بخاک
و خون یکسان کردند و تا دو گروه مجاهدان اقبال بتعاقب این گروه مخذول العاقبه نمودند و اسمعیل قلیخان
را زنده گرفته آوردند و مقارن آن خبر رسید که ولی بیک زخمی در زینت گر زلی مختفی است او را نیز
دستیان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان از زخم تیر کور شد و یعقوب همدانی و احمد بیک و بسی از بزرگان
مخالف گرفتار کمند مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد و اگه خان
فرط دور اندیشی بکار برده از پیش [illegible] بشارت شتافت سعادت شاهنشاهی محض عنایت غیبی [illegible]
که عنوان فتوحات تواند بود از یمن اقبال بظهور رسید حضرت شاهنشاهی بخرمی درست و رای راسخ ذخائر
حور رسند متوسل بدرگاه ایزدی بوده بباطن با خدا و بظاهر [illegible] گنان و کار افگنان نهضت میفرمودند
دو [illegible] سهرند منهیان اقبال بشارت ظفر فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع علیه رسانیدند و جهان
برهم خورده بتازگی آرام یافت لوازم شکر و سپاس بوقوع رسید و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم پیوست
مهام سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلها را مشرب پدید آمد ساده دلان هیچ مداران را سررشته
دانش بدست افتاد و دولت از دست مغروران خلاص شد پادشاه وقت از ستم شیر کنی ناحق شناسان

نجات یافت خردمندان پژوهش دریافت یقین گشت دولت روی نمود اقبال چهره گشاد عالم طراوت
تازه یافت زمین و زمان بشارت نو گرفت گوهر باطن جدید در مغاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار
فرق ایشان بخت آمد جهان پیر جوان شد انصاف نژاد معدلت آشکارا گشت یک پرده از جمال
جهان آرای خود حضرت زمان دور انداخت دیدی ای دل که چسان شد حال بزرگان جهان و پایه رتبه
درجه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که اگر پرده چند لطیف تر ازین از چهره مقصود بردارد جلوه چند
خاص نماید چه کارها که نشود و چه اسرار که بظهور نیاید انا تا که حضرت اظهار ندارد با نظارگی در نظر
دوربین او در نمی آید عمرها به دولت و اقبال بماناد که جهان را خدیو بس کمتر بدست افتاد است محرر این
دیباچه اقبال ابوالفضل نغمه مصدر برآورده معروض میدارد که اگر تعنیفی نبودی و لباس نوگری
نداشتمی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون در رسیمان مخلوط ازین گوهر باطن بود
بین این حرف را از قسم خوشش آمد داند بیشتر ازین حرف سرای نمیکنم و ازین اندیشه در قطرات
جانه من نیست چه انجار رسیمان آلوده راه می یابند از طبیعت میکوم نه از قطرات نشو که گذارد آنکه
رنگ روشنی است باکوم الحرض گفتنی است چون عرصه شهر ند مخیم سرادقات
اقبال شد منعم خان که بمنشور دولت از کابل متوجه آستان بوس بود با دیگر امرا مثل مقیم
خان خویش نزدی بیک خان و قاسم خان میر بر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبدالمنعم مشهور
بخواجه پادشاه مریض و مولانا عبدالله الباقی صدر و ملا خورده زر کرداینده و محمد شکون و فردون
طغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیک و میر محمد نشابوری با جمعیت فراوان و سپاهی
بتاریخ بیست و هفتم شهر تور ماه الهی موافق دوشنبه هژدهم ذی الحجه بشرف بساط بوس نیز
افزارت و مشمول تربیت شاهنشاهی گردید و بمنصب عالی وکالت و تشریف خطاب خان خانانی
افتخار دربر کرد و باقی امرا و سرداران هر یک فراخور رتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ سربلند
گشتند و در همین منزل دلکشا شمس الدین محمد خان اتکه و سایر مخلصان نیکو خدمت که بفتح و ظفر
مراجعت نموده بودند بزمین بوس اخلاص سرافراز گشته بتفقدات شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند
و جامه واقوه و جامه فتاحی سرلخان را باتکه خان مرحمت فرمودند و بخطاب اعظم خانی شرف امتیاز
بخشیدند و بی دولی که در عرصه نبرد دیگر قهرمان اقبال شده بودند چون در پی ایک

...



و حشمش نعیم قلیچ و حسین خان و احمد بیک کمانی و دیگران زنجیر در پای و غل در گردن با غنائم
فراوان آن منظر اشرف در آوردند و علمی که برای روضه رضویه مشهد اقدس مکلل بجواهر ترتیب داده
توفیق بر فرستادن نیافته بودند ازین جمله بود و رود آن علم سعادت از فواتح تفاولات شاهنشاهی
شمردند و محمد قاسم خان نیشابوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر آخوند و جمعی دیگر را که
بیشتر از خبر طغیان بیرامخان رخصت مولتان کرده بودند و مولتان از محمد قلیچخان بر اساس تغیر یافته
بجاگیر این مردم مقرر شده بود درین هنگام که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استلام عتبه عالی شد موعد
قرار داد مولتان روانه ساخت و از گرفتاران آن روز سیچاولی بیک که زخمها کاری داشت در زندان
فوت کرد سر او را بجهت عبرت خلایق بجانب ممالک شرقیه فرستادند و دیگر آن همچنان در بند بودند
تا هنگامی که بوسایل مقربان بساط عزت بجانب یافته دیگر باره بمقدم با رعبودیت و اخلاص بدرجات
ترقی تقاعد نمودند چنانچه خصوصیات احوال هر یکی بجای خود گذارش خواهد یافت سبحانه الله
هر که بدخواه تر بود فتنه و فساد بود و چنین سزا یافت که اکثر را عار از دست قدرت جدید بسیاست
رسانید علی الخصوص ولی بیک که سرمایه فتنه و فساد بود و باعث از دیاد عقیده درست بنیان
درست کردار شد بهادرخان را از بخت برگشتگی الجه سرمایه هدایت و سعادت باشد
موجب مزید غوایت و گمراهی او شد و چون سر مهتر ولی بیک را تواجی پیر کینه اتاده که جاگیر او بود
رساند فساد در دولت ندید و لیکن باطنی آن کافر نعمت بظاهر آمده آن تواجی را بشهادت
رسانید و از آن بی دولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد روزی چند همراهان مهر کین
او را به دیوانگی رهنمون شدند حاشا حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن شنیع گشت پیشتر ازین
از دیوانگی نهشیاری آورده جائزه کار او ساخته داد و لیاقت دولت که بی شایبه مدامنه و مسامحه
نمودند همچنین معامله ناحق شناسانه را پوشانیدند اگر چه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را
از قسم دولتخواهی می اندیشیدند اما در دید تحقیق آن قسم اعمال را دولتخواهی عظیم است چنانچه باید
تأملی معامله فهمانه مخلصان سر این کار ربط ظهور رسیده نمود ورود موکب شاهنشاهی بلاهور
و ذکر سوانح اقبال همه جون موهبتی عظیم روی داد استیصال بیرامخان متیقن شد و اتکه خان
بشرف بساط بوس عزت استسعاد یافت رای جهان آرای اقتضا فرمود که لشکر را

گذاشته [stain] متوجه لاهور شوند که هم استحکام آن صورت می‌پذیرد و هم شهر لاهور که مقام
گرامی آن حضرت رونق و بهائی دیگر دارد و هم اندیشه ... فرزندی ... که ... معظم خان
در آن حدود گذاشته بنهضت عالی فرموده بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق سه‌شنبه بیست و ششم
ذی الحجه نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بتشریف صیانت
و جلایل خدمت ... بزم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عطوفت خسروانی ...
و اعیان ... او را افزوده بمزید تربیت و عنایت سرفراز گردانیده و خلاصه خدمات ... آن ...
... در این ایام که عرصه لاهور مخیم اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت شاهنشاهی او را در
لاهور گذاشت و گیتی خدیو بسعادت و اقبال متوجه لشکری که بسرکردگی منعم خان ... تعیین شده بودند

**نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک و تمام کار بیرامخان**

چون بعرض مقدس رسید
که بیرامخان پیش آمده ... در تلواره که در میان کوه سوالک جای مستحکم است پناه جسته در آن جبال حصین
آهنگ تنبیه آن خدیو صورت و معنی بهمت ... ماه الهی موافق یکشنبه دهم محرم سال نهصد و شصت
و هشت هلالی خدیو بتوفیق ایزدی متوجه آن صوب شدند ... ارباب غرض آن
مهم بانجام رسید و جهان بمیامن دولت ابد پیوند آسودگی پذیرفت ... در ماچیواره انتظار
موکب عالی می‌برد که گیتی خدیو ... کوچ بر کوچ سایه عاطفت بر آن حدود انداخت
منعم خان و سایر بزرگان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و از آنجا
بتقاید توفیق ایزدی متوجه مقصود شدند و در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در قضیه ...
بیگ ... نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و چون
حوالی سوالک ... گردید ... دلاوران عساکر نصرت قرین چون اقبال ...
... نموده ... تنگنای کوهستان درآمده داد دستبرد دادند و بسیاری از جنود و بعضی
روسای ایشان ... کوس علم مدافعه برافراخته میان این مردم و عساکر ظفر اعتصام
هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین حمله‌های عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور
سعادت شهادت دریافت و بتایید الهی شکست بر اعدا افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند.
و بسیاری از این سرکشان کوه‌نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند و چون طنطنه ورود رایات ظفر آیات

بنواحی



بنواحی کوهستان به بیرامخان رسید ملامت ... نموده سر انصاف در گریبان ... در
و جمال خان ... را با التماس عفو تقصیرات و تصحیح جرائم فرستاده و بزبان عذرخواهی درآمد که
از وقوع بعضی امور که بطریق اضطرار نه بسبیل اختیار بوقوع پیوسته عرق انفعال بر جبین روی ندامت
مبین دارم اگر ملازمان اقبال نظر از عفو پاک فرمایند و این افتاده عجز را از خاک بردارند ... است
... آن ... جمال خان بپایه بارگاه شاهنشاهی رسیده عریضه او را گذرانید و بزبانی ... خلاصه ...
... داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای رأفت عام خاص و شکرانه چنین موهبت عظمی عذر ...
او را اصغا فرمودند و از آنجا که فطرت عالی از عفو لذت می‌یابد گشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرائم او
رقم عفو کشیده و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطانپوری را با جمعی از مقربان بساط اقبال مصحوب
جمال خان فرستادند که خاطر بیرامخان را بنوید عفو و مژده التفات مطمئن ساخته بعتبه بوسی آورند
فرستادها شرایط موعظت بجای آوردند لیکن تسلی بیرامخان نشد و گفت که من از کرده خود
خجلت زده و سر افکنده‌ام و مستوجب هر گونه سیاست گشته‌ام مرا از مکارم اخلاق و جلایل الطاف خدیو
زمان خاطر جمعست اما از بزرگان جغتای و سایر اعیان دولت قاهره هراسانم اگر منعم خان
آمده تسلی من نماید و پیمان در رشته عهد موکد در میان آرد بوسیله او میتوانم از عصیان بیرون آمد و
سجده آستان اقبال نمایم و جمعیت حاصل کرده بقیه عمر را در آنکه سر بعذر گذارم و بدست ...
و تخشع در تدارک و تلافی جرائم و آثام خود بکوشم چون بیرامخان در جوش بود و این ...
موصول شد رایات اقبال در حدود قصبه حاجی‌پور که نزدیک دامنه کوه ... در میان آب ...
و بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی محمد خان سیستانی را
فرستادند که خاطر بیرامخان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات مطمئن ساخته بملازمت عالی آورند
فرستادها با جمعی در آن تنگنای دشت که پناه برده بود رفتند بهجوم زمینداران شده بود
و جمعیتی که در میان زمینداران آن ممالک هندوستان ... گشته شدن را قرار داده ایستاده
بودند فرستادها مضایق را طی کرده در قلعه که بیرامخان بود رفتند چون نظر بیرامخان بر منعم خان افتاد
دلش بحال آمد و دانست که آنچه از زبان حضرت شاهنشاهی میرسانند بیان واقع بوده است
آرزوی امیدواری بیشتر آمده دریافت و از فرط خجالت رقت نمود منعم خان بمواثیق

و ایمان استمالت نموده بیرم خان را متوجه عالی ساخت بابا زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن
بیرم خان زده بنیاد گریه و زاری کردند که چه زیست . بنها رشتا زدید منعم خان و سایر فرستادها چند
دلاسا نموده سودمند شان نیاید همانا که ایشان را اندیشه از خود بوده لهذا چون منعم خان گفت که شما
امشب در همین جا بوده منتظر خبر باشید بعد از آن که خاطر شما جمع گردد متوجه ملازمت خواهید شد این
همراهان بیرم خان را گذاشته و از همراه تخلف نموده ماندند و بیرم خان متوجه عتبه اقبال شد لشکر پادشاهی
که در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار می برد و واقعه طلبان حرفهای گفتند که این لغزه پیدا شده و جمعی
از لشکر پادشاهی برغارت و خوشحالی روی نموده اند ذات را زد پاداش آمده سیاه گشته و از آنجا
روی بدرگاه معلی آوردند در آبان ماه الهی موافق محرم نهصد و شصت و هشت روباکی در گردن انداخته
سجده ندامت و خجالت بجای آورد و سر خاکساری در پای فلک سای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از شرم
در دو جهان شرمگین و چه از شوق عفو بهای های گریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس
سر بیرم خان را از زمین عجز برداشته در آغوش مرحمت گرفتند و فوطه از گردن او برده اشک ندامت
و گرد خجالت از چهره او پاک ساختند و بزبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقانونی که در ایام وکالت
جای بیرم خان بر دست راست معین بود بهمان قانون در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند
و منعم خان را در پهلوی بیرم خان حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازه قدر و مرتبت
مقام گرفتند و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت
از صفحه پیشانی او بکلی پاک گشت اما همان سخن است «بیت» اگر گناه ببخشند شرمساری هست. «بیت» از
بارگاه مقدس سرخانه خلعت فاخره که در بر کرامت پرور ... به بیرم خان التفات فرمودند و از
روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حزم و دوراندیشی که اساس
بارگاه خاصه دار الملک سلطنت را است ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را همراه او دادند که
تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک مخوفه بسلامت گذرانند ترسون محمد خان و حاجی محمد خان
سیستانی از حدود ناگور مراجعت نمودند در یکی از روزها بیرم خان زبان طعن گشوده بحاجی محمد خان سیستانی
گفته باشد که میرزا از مخالفت بوفای سگی که مثل است گذر کرد که از تو این همه حقوق قدیم را فراموش گردی
حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود آن همه دعوی اخلاص فرزندی در حضرت جهانبانی جنت آشیانی

دان همه



دان همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده شمشیر کشیدند و روی داد آنچه روی داد من اگر ترک
صحبت شما کرده باشم چه دور باشد و چه کرده باشم بیرم خان شرمنده شد و هیچ سخن نگفت و از اتفاقات
که بیرم خان همواره در بن راه از بن سخن بغض الامر الاظهار دردمندی کردی بالجمله که جوهر بزرگ نهادی
و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطر نشان جمهور عالمیان گشت و این باده مردم و شجاعت و کاردانی از خوب عقیدت
پیدا گشته اگر داب بغی بر آمد هم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار رفته اند در آن کشادی یافت و هم زبان
راه رونق پدید آمد و هم زمانیان را مسرت روی داد و عریضه از خان اعظم اتکه خان بنظر در آمد چون خبر اتفاقی
سوانح میدا الحکیمن ... درین اقبالنامه در آورد تا سرمایه عبرت اهل هوش شود عرضه داشت کمترین بند
کان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بدرگاه عرض میرساند که چون این دولتخواه در
دهلی بشرف آستانبوسی رسید بندگان عنایت و التفات بیدریغ پادشاهی را درباره این دولتخواه
مبذول داشته بعلم و نقاره و تومان طوغ به امجان سرافرازی داده حکومت و حراست سرکار پنجاب را
عنایت فرمودند واجب نمود که دولتخواه نیز فراخور آن عنایت و سرافرازی خدمت بتقدیم رساند که هیچ یک
از دولتخواهان را در رعایت بنده سخن نباشد و خبر رسید که حرامخواران فتنه جویان بخطا و خیره بیرم خان
را در نواحی فیروز پور آورده اند حکم شد که ارکان دولت جمع شده در آنچه صلاح دولت باشد
مصلحت را قرار داده بعرض رسانند در آن مجلس کتابت بیرم خان که بدرویش محمد خان فرستاده
بود رسید در کتابت مذکور بود که من غلام و بنده آن حضرتم اما میخواهم که انتقام خود از اردو کالای
آن حضرت بگیرم هر یک از دولتخواهان را در مجلس آنچه خاطر میرسید جهت دفع بیرم خان می گفتند
چون در آن دو روز اسباب حشمت خان مذکور باین دولتخواه عنایت شده
بود نحو قرار داد که مصدر خدمتی لایق گردد در مجلس بحضور ارکان دولت که خورد و
کلان خاصه بودند در ازبقی و فضولی کرده و او طلبید که مهم بیرم خان بعون عنایت الهی و بتوجه
نامتناهی پادشاهی بفیصل رسید که بهر جا در خور دیار و بر و شود اگر بای کم آرد از کنیزان و خواجش کمتر
باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرم خان مهم کلانیست مادام که بندگان حضرت خود بدولت متوجه
نشوند صورت گرفتن آن محال است چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده از آن
در ازبقی نکرد و نجا دیم عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافتند بجانب

ملتان و لاهور متوجه اند می تواند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق قراولی پیشتر رود و هر چندی که
ظهور باید روز بروز عرضه داشت نماید واجب العرض بنده دولتخواه درجه قبول یافت حکم شد باتفاق
امرای عظام متوجه بیرامخان شود و نیز حکم شد که هر کس کومک بونیند از ملازمت حضرت رخصت یافته چهار پنج روز
در نواحی رهتک و پرگنه مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت را مخادیم عرضه داشت
نمود از جمله هر کس کومک یازده کس فرستادند چون اکثری از کهنه سواران در میان بودند
از انجا که خیالات بیا هنگریست هر یک را اندیشه بخاطر میرسید چون آب و لای موسم باران نیز در میان
بود چند روز در رفتن توقف شد مردم والده را واسطه ساخته عهدی از حکایت بعرض رسانیدند
که انکه هر روز دو کرده کوچ کرده از ترس پیش نمیرود و از دست او کاری نمی آید جاگیر و علوفه
او را تغییر باید داد والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظه خاطر و خدمت بیست ساله منظور نداشته هر چیز
میگفته بعرض رسانیدند چنانچه بحضرت واضح است فرزند عزیز محمد کنایه سخن مردم را تاب نیاورده
باین دولتخواه نوشت که ای داده تخنان مردم مارا هلاک کرد هر چه نصیب ما بوده باشد عاقبت خواهد
شد بهر حال بتعجیل متوجه مهم دفع بیرامخان شود این دولتخواه دانست که عرض حبت توکل بعون
عنایت الهی و تکیه بر دولت پادشاهی کرده متوجه بیرامخان شد اکنون که مهم بیرامخان بدولت
آن حضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطانان را که همراه او بودند بقتل رسانیده و اقربای
او را تمام دستگیر کرده بدرگاه آورد و عیاذا بالله اگر مهمات برعکس می شد معلوم بود که کار بکجا
انجامید و حقیقت آن مهم را بیرامخان خود نیز بعرض رسانیده باشد و بعد از فتح بیرامخان هر
از دولتخواهان که در آن معارک بوده اند و خدمت هر یک معلوم آن حضرت شده چندان
بعنایت و التفات پادشاهی سرافرازی یافته هنوز دولتخواهان که در جنگ بودند یک
کس را نرسیده شد که خان محمد سلطان بهسودی را که دو روز در قلعه جالندر بود سفارش نموده خطاب
خانی کردند و بغیر او همه در چند روز خود سرافرازی یافته اند بمزید عنایت و علوفه سرافراز شدند و چون
بعد از همه نوبت باین دولتخواه و فرزند یوسف محمد که در چنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید مهمی
که کرده اند آن بود که روز اول جنگ کرده اند که نام آنکه را در فرمان نوشتند عالم پناها این دو
لتخواه از بیکه چشم داشت مادری دارد غنیمت می کند خدا روا دارد که این دولتخواه بر دولتخواهی

الحضرت



الحضرت جان بر کف نهاده فرزند دوازده ساله خود را همراه داشته در برابر بیرامخان و ده بیت ازادهای
او و ملازمان و سلطانان او درآمده شمشیر زدند و هیچ یک از امرای عظام از پرگنه خود بکومک نیامدند
و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که هر یک کار بیرامخان عرض کرده باشد همچنین سلوک
باین پیر غلام کنند و جماعه نوکریان بیرامخان که بجاسوسی بملازمت حضرت گذاشته بود بدولت
آن حضرت خطاب یافته دو کرور روپیه کو در علوفه بیابند و یوسف محمد خان در برابر بیرامخان و همت
خان و سلطانان او درآمده شمشیر رسانید الحضرت خطاب خانی عنایت کردند مخادیم علوفه او را
یک کرور پروانه بر آوردند و او را ایمن ننمودند و بنده را که بخطاب خان اعظمی سرافراز ساختند
یک کرور جاگیر عنایت کردند مخادیم از آن جمله چهل لک فیروزی بیره داده اند عالم پناها همه مردم
این دولتخواه عمریست با برادران و فرزندان با امیدواری خدمت می کنند الحال بدولت
آن حضرت هر یک بخطاب خانی سرافراز شده اند چون علم و نقاره و تومان طوغ بیرامخان را باین
کمینه عنایت فرموده اند بعد از فتح بیرامخان جامه و اقور و خلعت قماش و اسباب حشمت را عنایت کرده
مرتبه داده اند امیدوار است که منصب او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد

**نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدار الخلافه آگره و طبل اقبال بر سر اندراختن و از انجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال فرمودن**

چون حضرت شاهنشاهی به نیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک آرای یک بار دیگر از روی کار خود برداشته
انتظام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای خود ساختند کوته اندیشان تیره خاطر را دکان
برهم زده آمد هر یک شرمنده و سر افکنده بگوشه رفتند بتاییدات آسمانی خاطر مقدس ازین مهم فا
رغ شد بدولت و اقبال عنان موکب عالی بدار الخلافه آگره منعطف فرمودند که در مراسم معدلت
توجه اثر ذره عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده آید و قوانین چند قرار داده شود که دستور العمل
ناظمان حال و آینده تواند شد چون رایات اقبال بدهلی نزول اجلال فرمود حکم اشرف بنفاذ
پیوست که از دهلی معلی را از راه راست بسمت دهلی روان سازند و موکب عالی بعزیمت شکار
متوجه حصار فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی باز گشت جابکی روان آن عرصه
شکار بعرض اقدس رسانیدند که درین نواحی جنگلهای بور نست که از زبان هندی چیته میگویند طریق
صید کردن آن جانور درنده بدیع ترین فنون شکار است بنابر آن ضمیر اقدس که نگارین سرای

بعنایت صوری و معنوی متوجه تماشا گری بساط نشاط شد و حکم گیتی مطاع از نشاط گاه باطن ترتیب
این کار شرف اصدار یافت فرمان بران خدمت در اندک فرصتی آلات و ادوات ان سرانجام داده کوی چند
که آنرا بزبان هندی او دی گویند بنظر خاص کنند و چند قلاده چیته اجانشکار کرده موکب اقبال بجانب
دهلی متصرف ساختند اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیته بسیار جمع آمده بود اما آنکه چیته را بحضور اقدس صید
فرمودند درین مرتبه بود و روز یازدهم از ماه آلهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت
هلالی دار الملک دهلی مستقر رایات دولت گشت و از دو ی میتر بر کنار آب ساخت دلکشای نزول سعادت
فرموده سرمایه آسایش جهانیان شده بود از سوانح که درینولا بظهور پیوست فرستادن جمعی است
بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بصوب کابل و شرح ان برسم اجمال آنست که در هنگام که بمقتضای
زمان شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سریر اعلی شد کابل را بغنی خان سپرده او را بجای خود نصب کرد
در تقویت و تمشیت مهمات او حیدر محمد آخته بیگی را انجا گذاشت که مساعد و معاون او بوده مهمات
الخدرو انتظام دهد دار کوته حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین ناسازگاری پدید آمد درینولا
که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرموده عرضه داشت غنی خان بدرگاه گیتی پناه آمده تا از بیجای
حیدر محمد آخته بیگی بظهور پیوست بنابران باستصواب منعم خان حیدر محمد را منشور طلب صادر شد
و بجهت کومک غنی خان و اعانت او شکون پسر خواجه درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد حسین
برادر محمد قاسم خان و جمعی کثیر را بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان ساختند و اینها
رفته روزی چند در معاونت و موافقت کامیاب امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی
چند روزی در خطه دلکشای دهلی اضافه عدل فرموده روز آذر نهم دی ماه الهی موافق روز جمعه دوم
ربیع الثانی بتصمیم عزیمت بدار الخلافه اگره نمودند و از راه دریای جون بر کشتی سوار دولت
شده متوجه فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت بمقدار گنجایش کشتیها در زورقها
سامان و آرایش داده متوجه گشتند و اردوی بزرگ از راه خشکی متوجه آن سمت گشت در روز
فروردین نوزدهم دی ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافه اگره مستقر رایات
جلال شد در ریاض آمال ارباب اخلاص نضارت یافت و جراحت یافتگان روزگار بمرهم شناسائی
بدید آمد روز بازار عدالت گرم شد راستان بلند بخت در کنار گرفت مستعدان را وقت

و الی فرمود



وقت خوش شد نهال دولت در بالیدن آمد غنچه اقبال شکفتن آغاز کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی در تربیت
ملک صوری و معنوی در نقاب بی توجهی توجه فرمود در درون قلعه که بهترین منازل آن شهر است
واقع شد و تازگی طرح منازل دلکش صورت بست عمارات عالی اساس یافت و خانهای بیرام خان منعم
خان خانخانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران عتبه خلافت و سایر
ملازمان درگاه برکنار آب جون دو طرف عمارات خاطرکش اساس نهاده زینت آرای شهر شدند
و در خلال این حال منعم خان خانخانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات ورود آن
حضرت نمود و ملتمس منعم خان درجه قبول یافته وثاق او از پرتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایه آسمانی
یافت خان خانان در مقام خدمت شده خان برکف ایستاده شرایف و نفایس پیشکش از روی
اخلاص بنظر اقدس در آورده مجلس آرای شد و از سوانح عبرت افزا که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت
منشان بخت او را سرمه دیده ردی گشته کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجاء او رد
او بدرگاه جهان پناه است از انجا که نیت صدق اساس شاهنشاهی مشتاق و ذروه اقبال است
پیوسته که هر که دم منازعت و مخالفت زند با آنکه آن حضرت بدار گذرانیده بظاهر در فکر آن نشوند
کار فرمایان ابداع سزای او را در کنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازند که پنبه پندار بشود بیش
برداشتن و علم افراختن آنست که او را بسزای داده در مذلت اباد احتیاج آورند تا از خواب غفلت
بیدار شده بتکاپوی خدمت نماید و مصداق این مقال حال میرزا سلیمان است چون در میان
سلطنت آن طور حرکتی ناملایم بظهور آورده بسرگذارش یافت ایزد جهان آرای او را در کنارش نهاده
انچنین شکستی عظیم پیش او آورد و از زرومند این درگاه ساخت و عرضه داشتی یکی از معتمدان خود که بمزید
کاردانی امتیاز داشت فرستاده و درین ایام که ایلچی مذکور بدار الخلافه اگره رسید منتظر کورنش بود
بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او رخصت یافته بشرف زمین بوس سربلند شد و عرضه
داشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظر اقدس در آورد خلاصه مضمون عرضه داشت شرح خجالت
و ندامت از تقصیرات سابق و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم در عنوان این دولت ابد قرین
اغوای بود و کیفیت این ماجرا برسم اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و التماس آمد و داغ عنایت
بی راهه رفته تخم ادبار خود کاشتند اگرچه ایشان از محاربات ازبکیه چند مرتبه غلبه روی نمود که باعث

مزید غرور ایشان شد از آن جمله بدست افتادن پسر عباس سلطان که پیوسته از حصار از جانب تیمجان حاکم
آنجا که این عم او بود آمده تاخت می‌نمود تا آنکه پیش ازین سالی که شرح داده آمد لشکر بر سر حصار برده قلعه
بیرونی را تاخت متصرف شدند و تیمجان در ارک متحصن شده زود کاری بحیل میکرد زانید که از اطراف
دو خواست طلب داشته بود و ندی بر دو میرزایان آن کومک را ترتیب نداشته از حصار مراجعت نموده
ببدخشان آمدند و در سال پیچی ئیل موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از کور و ایماقات
فراهم آورده متوجه بلخ شدند کارآگهان دو زمین بای بیگ راضی نبودند که رفتن بلخ از حساب بیرون نیست
چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده و سرداران ایشان بیش از سرداران یا مبارزان آن کارشناس لشکر اندک را
با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشند و هرگاه در بدخشان از دو کس بیش
نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم و در لشکر غنیم پیر محمد خان و چندین سلاطین دیگر اند
دیگر مناسب نیست که لشکر این یورش شود هرچند حسابدانان این سخنان متوجه می‌گفتند چون مدهوش
باده پندار بودند بگوش هوش در نرفت بلکه مزید عزیمت گشته درین اهتمام بیشتر کردند و حقیقت معامله
اینست که کاربرداران آن ابداع میخواستند که سزای اعمال ناشایسته اینها که نسبت حضرت شاهنشاهی
بظهور آورده بودند بدهند تا آنکه بدست غفلت کشته بدست خود خود را در گو هلاکت انداختند و چون
خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت کس بطلب کومک دوان کرد و هم ایلچی
معامله دان پیش میرزایان فرستاده دم مصلحت زد و مقرر ساخت که خلم و ایبک پیر محمد خان بمیرزایان
گذارد و میرزایان میرزا ایبک بیلاس را که از معتبران قدیم بود درین باب فرستادند که اگر خلم و ایبک پیر محمد خان
بهر دو اساس صلح بر اصل نهند قطع خصومت نموده اید و خود از ولایت بدخشان آیند قرار دادند که بر سر بلخ
رفتن بدو جهت مناسب نیست یکی آنکه ایلچی فرستاده ایم دیگر آنکه ایماق بلخ را که بالا رودیه او بجانب خراسان
رفته بخود همراه سازیم و بدست خود در آوریم این زمان کار بلخ باسانی صورت خواهد گرفت و اگر چنین نشود
پیر محمد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد آخر این نیست که گرفتن بلخ را
پس گذاشته و سهوی چنین ظاهر خراسان رویه راه رفته ایماقات صحرانشین آن حدود را بدست آورده
درین اثنا خبر رسید که میرزا ایبک کشته شد و پیر محمد خان لشکر فراهم آورده آماده نبرد است و شرح این
قضیه اینست که میرزایان خراسان رویه ترتیب یحول بزودی که بسان چهار یک روی یوم است



از چشمه کارزان گذشته پیش رفته بودند و هنوز عزیمت پیشه داشتند که خبر رسید که میرزا ایبک از نزد پیر محمد
خان مهمسازی کوته کرده برآمده بود که باشارت پیر محمد خان خسرو شاه کشیده گردن او میزند که ما چه بو
دایم که ولایت خود میداده باشیم و همگی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت روزگذرانیدن و جمعیت خود
فراهم آوردن بود و اکنون که کومک رسیده براهه رفته سر راه میرزایان گرفته چون میرزایان این خبر
شنودند کنکاش در میان می آید مردم کاردیده میگویند که مناسب اینست که از پیش شده به القار به
باطمیر روزه دار فرود آییم اوزبک عقب می‌ماند اگر جنگ شود هم دولت در رو برو رفتن مناسب نمی‌نماید
میرزایان قبول رای نکرده رو برو آمده اند اوزبک باستعداد تمام کنار چشمه کارزان که با ریح افتاده است
فرود آمده پیش خود را چند قطار بیده و دیوار کرده به بندوجی و تیرانداز مستحکم کرده آماده جنگ میشوند میرزا
یان بسرعت فوج راست کرده غافل ازین استحکام میرزا سلیمان بغنیم کاری نمیسازد و چون جای آ
و میرزا ابراهیم از بالا رودیه نزدیک بسر چشمه میرسند میرزا سلیمان از پایان رودیه این کار میبندد از ر
میگردد و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان وان حدود رفتن با این نمط در گرفتاری چه نتیجه دهد باز
برگشته با تمام تمام از جرها پیش برآمده از ارته غنیم گذشته بجانب دشت چول که بدخشان رویه است
روانه میشود و مردم بسیار ضایع میشود و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده می تازد اما کاری نتواند ساخت
عنان گرفته می‌ایستد و به تیر و تفنگ بسیاری از مردم او هم ضایع میشوند محمد قلی شغالی تاخته میرسد که چه وقت
ایستادن است بدر شمار آمده رفت میرزا از مردم خود می پرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از نیکهادان
میگویند که برآمدن پس دشوار است مناسب اینست که همین جا جنگ بکنیم تا هرچه پیش آید محمد قلی درستی
میکند و میگوید که مقرر سپاهیان است که هر کامیابی از غنیم نقد تکمان جدا شود و دیگر بدست آید
او دشوار است برای چه بی تقریب میرزا را در هلاکت می اندازید بعد از گفت و گوی بسیار میرزا از آنجا ر
مراجعت نماید [illegible] ولایت غنیم می آیند مردم را از خود جدا میسازد و در آرش [illegible] شده با معدودی راه پیش
میگیرد [illegible] این طریق تواند بدر رفت چون قدری راه میراند اسپان از راه می مانند پیاده شده و در روز
دیگر قطع مسافت مینمایند و باز یابوی بهم ساخته بموضعی میرسند که [illegible] میکنند درین جا در کل
کافر میرزا را می شناسند و باتفاق مردم ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان می برند چند روز مقید میدارد
و سخن آنکه خلاص میسازم [illegible] بطبیعت پیش میرزا ابراهیم می آیند پیر محمد خان

متوهم شده در گشتن استعجال مینماید تاریخ این قضیه گوراک گشت یافته اند گوراک نام جلادی بود و میرزا
سلیمان گو نخل امید پدر تاریخ یافته بود و پیشتر ازین قضیه پدر و زلیخا را ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش
اینست ؛ رفتیم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ؛ آرم بحشر با داغ دل سر از گل ؛ و از غرایب آنکه
پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی که دیده بود پیوسته متردد گزندی بوده در امید و بیم می بوده
صورت این واقعه اینست که میرزا ابراهیم میگفت که شبی بملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسیدم
و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شده مستغرق آن فر ایزدی شدم گاهی از روی آن صورت بخاطر
میرسید شبی در عالم مثال که تابع عالم خیال است دیدم خود را بآن صورت یافته شگفتگی میکنم چون دست بر روی
و محاسن خود می بردم همه را پوسیده می یافتم که از هم میریخت تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن را بر دو دست
ریخت درین غم بیدار شدم و اندوه آن از خاطر نمیرود و همانا که گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون
ازان جر نامیکند در راه دشت و بیابان محمود متوجه بدخشان میشود و میانه احتشام و هزارجات نا
معدودی افتاده ترددهای نمایان میکند و داد شجاعت داده کشته می تازد چنانکه نسبی و دو مرتبه
بر میرزا راه گرفته اند خود را تا خبر نجات خود را جسته است و چون ببدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنید و ابواب
اندوه بر روی روزگار او گشاده گشت علی الخصوص حرم بیگم که دختر سلطان ویس قبچاق و مادر میرزا بود
در اندوه دراز افتاده جامهای کبود پوشیده و تا بود بآن لباس گذرانید و یکی از فضلا این رباعی
گفته بود شعر ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ؛ از سایه خورشید درخشان رفتی ؛ در دهر
چو خاتم سلیمان بودی ؛ افسوس که از دست سلیمان رفتی ؛ آری هر که قدر صاحب زمان نشناسد
و از باده ناگواردینی چنین بدمست شود و از راه ورزش ادراین اولین زلت که پیش آورده آید گوش
بمن دار که در مواضع وقایع ادبار میرزا سلیمان را خواهم نگاشت تا سرمایه عبرت ارباب هوش شود
خلاصه سخن آنکه در آن روز که منعم خان خانان بزم نشاط آراسته بود ایلچیان را از نظر گذرانید
و چون الحال زاری و عذر تقصیرات گذشته میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای کرم است
معذرت پذیر گشته آثار العطوفت پرسیده در برانداختن کار میرزا اهتمام فرمودند و سخنان بطور امید و
آن روز ببهجت افروز بنشاط صوری و معنوی گذشت و درین سال خجسته صیت داد دهش جهانبان را
شنیده جمعی کثیر از متعهدان آن ترک اوطان نموده روی توجه باستلام عتبه اقبال نهادند و بمقاصد خود

کامروا



کامروا گشته بهای حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساختند از آن جمله قدوم برکت لزوم
معارف ایاب حقایق نصاب خواجه عبدالشهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگا خواجه اشتهار دارد
و ایشان پسر خواجه ناصرالدین عبیدالله که بخواجه احرار مشهوراند خواجه عبدالشهید را بار آستگی ظاهر آرایش
باطن دامن گیر همت حق شناس بود بشرف وصول مجلس اشرف اعلی که اکسیر سعادت صوری و معنوی است
دریافتند و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آنحضرت درس آموز مکتب خانه الهی است باحترام پیش آمده
تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید ترکستانی سر دفتر موالی ماوراءالنهر که عمری در صحبت مولانا
احمد جند استفاده نموده از اکابر علمای آن دیار بود نیز بادراک صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف
شد مولانا از علم باطن نیز بهره مند بود اگرچه در دقایق حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی چندانی خوض
نموده بود اما علومی که در ماوراءالنهر متعارف است بپایه عالی آن رسیده علم را وسیله شهرت و شغب نگردانیده
بود درین ایام خجسته که زمام حل و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت به پرتو التفات
حضرت شاهنشاهی ارضات یافته در قبضه اقتدار و شوکت آن حضرت باستقلال در آمده
بود و ارقام طبقات انام و هنرپیشهای هر دیار آمده کامروای صورت و معنی گشتند و بیامن توجهات
ظل الهی کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کارپردازان را بازار رایج گشت دین را اساس بلند
نهاده آمد و بهار دنیا آراسته تر شد ارباب ملل را اعتضاد بهم رسید و اصحاب نحل را که کساد برخواست خلق پرستان را
چشم بینا بدست افتاد و خداپرستان را صبح سعادت دمید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق
گرفت و از سوانح قصه ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته نیت که از نقوش
ظاهر سرایر باطن می دریابند پیوسته گروهی را که به مزید خدمت و ازدیاد عقیدت بنظر اقدس می درآیند
و بزرگی نسب ظاهری ضمیمه علو حسب معنوی میشود بفنون مراحم خسروانی امتیاز بخشیده پایه اعتبار
بلند می سازند و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالعه مستمرانه احوال میفرمایند چه بنت حق اساس شاهنشاهی
آنست که مبادا مزوری لباس راستان پوشیده در صف خاصان درآید و به بسته رای رای او در ارکان
سلطنت قصور و فتور رود چنان طور که رسم کاردانان باستانی است که از هر کس خواهند پرده
شگاف راز ول کردند باده عقل ربا در کام هوش او ریخته مست گردانند تا آن تنگ حوصله از مستی هر چه
از مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازد ؛ مردان بباده تجربه کردند مرد را ؛ و چون اندیشه حقانی

باشد چنین باده دادن بعشوی دانش اندوزان دوربین محض ثواب وچنین عقل مزوّر را از بنای انداخته
بیارا و گرفتن لازم دین جهان آرای است همان طور دیدن وامین این شاهنشاهی جهان آرا اینست که
چون میخواهد مدارج احوال واخلاق یکی بداند باده دنیای مرد افکن بسرشار داده او را دیوانه دنیای مستگاه
میسازد وبدیده بصیرت مطالعه صحایف احوال او می نماید وکوته نظران شان بر مقصود شهباز دولت درگول
با دغفلت سرگردان شده اند زبان طعن دراز میسازند که بی تجربه چندین اعتبار دادن
برای چیست وانها که شناسای مراتب تکمیل اند این معنی را مرات احوال دانسته ثناگر این عیار گرفتن
اند از آن جمله میرزا شرف الدین حسین را که بنسبت صوری از اشراف کبار بود وآن حضرت بنظر رسمی
بخش دیده وبلند مرتبه ساخته بودند باعتضاد وسلطنت کرد وازانجا که فرط ثروت اعتبار میرزا منشاء دید عامیان
بود وبعضی از اولیای دولت قاهره که نظر شان جز بر علو مراتب ظاهر نیفتد از درون و بیرون صلاح آن
عفت قباب دولت پرده نشین عصمت ثمره قدسیه سلطنت بخشی بانو بیگم را که همشیره قدسیه حضرت
شاهنشاهی بود باین بزرگان در حباله ازدواج میرزا در آوردند وباین نسبت علیا پایه اعتبار میرزا زیاده
از اندازه افزودند دران نزدیکی او را رخصت سرکار ناگور لحذود که نامزد جاگیر او شده بود فرمودند
واز وقایعی که درین سال سمت ظهور یافت فرستادن میرزا قرا بهادر خان است که برادر میرزا حیدر
گورکان بود بتسخیر کشمیر چون در آیین معدلت گستری وقانون کشور کشایی امریست لازم که هر
گاه والی مملکتی وحاکم ناحیتی بعیش وعشرت خود مشغول گردد وبکام روایی نفس وهوا وقت گرامی
مصروف سازد ورعیت پروری وغمخواری ستم رسیدگان و برانداختن جور پیشگان نپردازد
خدیو زمان را که ایزد توانا قدرت تصرف داده کار فرمای جهان وجهانبان گردانیده
است لازم است که بجهت سپاس داری ایزدی در استیصال آن متسلط متغلب کوشیده
ساکنان آن مرز وبوم را بداد دمنشان جزو پرور بسپارند واز ادیباچه عبادات گزیده بتصویر نیایند
بنا برین مقدمه حق اساس فرخنده چون شور وشغب کشمیریان شورانگیز آشوب بینه وبیداد ی
غازیخان حاکم کشمیر بمسامع اقبال رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابهادر خان خویش
میرزا حیدر که عارف آن حدود است لشکری آراسته متوجه تسخیر کشمیر گردد وجمعی کثیر بکومک
او نامزد شدند درین ایام غازیخان پسر کاجی جک فرمان روای کشمیر بود





که بعد از پدر ریاست کشمیر باو رسید وتحقیق اینست که پسر حسن جک برادر کاجی جک است چون بهانه
عم حسن جک پسر شد کاجی جک از طغیان ازدو فرط هوا وهوس یا از جهت نظام دنیا زن حامله اورا
بعقد خود در آورد وبعد از دو سه ماه از انعقاد غازیخان متولد شد القصه بهادر چون کار دار آن دیار
طلب نمود وبعد از تکبت طویل متوجه این خدمت شد ودر شدت گرما براجوری رسید ونصرت
خان وفتح جک برادرزاده دولت چک ولوهر داکنری ویحیی رینا برادر عیدی رینا ویوسف
چک پسر ریگی چک وخواجه حاجی آمده ملحق شدند وچون حال این لشکر را منتظم دیدند نصرت
خان وفتح جک وخواجه ولوهر داکنری بصوب کشمیر گریختند ودو سه ماه بجهت آمدن کومک در موضع لا
کهوکهر نزدیک بهنبر توقف افتاد وچون سران این لشکر کهنه عمله بودند دیرتر رسیدند در آمدن
بکشمیر ازین قسم نیست که باین آسانی وگران پایی میسر شود چه سالکان این ملک از آن مطلع است
که اگر چند روز بیشتر در آمدن بکاره والی آنجا واقف شده تنگیهای راه بگیرد اگر چه لشکری
از هزاران رستم آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود وغازی خان که آمدن لشکر
شنید وچند ماه بران گذشت انجانب طرق مضایق را استحکام داد که مزیدی بران متصور
نباشد وپیادهای خود را از کریوهای مستحکم بیشتر فرستادند ومیرزا قرا بهادر در نزدیک راجوری
بعد از مقابله ومحاربه چند روز شکست یافته برگشت تنها استیلا واستحکام کشمیریان این کار نکرد
موسم برشکال لرزه وافغانیان را دنارسیدن کومک عمده اسباب این شکست شد درروز شکست
جنگ عجب در پیوست از یکطرف بندوقچیان واز یکطرف تیراندازان درست بر دمی نمودند
ومردم پادشاهی اگر چه کم بودند اما بجهود ماینه انشمانی پیش گرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر نام
رستم دلی ازین جانب ترددهای نمایان که کارنامه دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون
امری مقدر نبود وکار فرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلگشای موقوف بزمان دیگر داشته
بودند که شهنشاه جهان پرور دیده از جمال جهان آرای خود بهره داشته انتظام مهمات رای گیتی
ارباب بغی وعناد نماید درین هنگام اسباب فتح وفیروزی چنانچه باید فراهم نیامد قرا بهادر لوازم
اهتمام بجای آورده از روی اضطرار بقلعه دائره نزدیک راجوری درآمده وکوچک بهادر را
پیری رسید او را جمعی گرفته پیش غازیخان بردند جوان رستمی او مشت بد کشمیریان

شده بود غازیخان او را استمال کرداینده با رباب علاج سپردند علاج سودمند نیامده بیعلاج راه نیستی
پیش گرفت در روز دیگر قرابهادر از انجا بر امده بنو شهر رسید درین ایام دولت افزای شاهنشاهی
بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافه اگره در لباس بی توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاس جلایل
منعم الهی بودند که روز بروز ماثر اقبال و میامن دولت بظهور می امد چه بهر طرف گشایش ملک می شد
و نوید فتوحات میرسید و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج میرسیدند و دولت
در افزایش و بخت در ارایش و عقل در دوربینی و مردم عقیدت گزینی استماع امثال این امور که
قرابهادر را چنین روی نماید در ان بزم مقدس چه پایه داشته باشد و در ان حریم معلی چه غبار
کدورت انگیزد و از سوانح است که خبر درگذشتن بیرامخان بمسامع اقبال رسید چون ذات مقدس
منبع فتوت و مروت است با وجود ان سرگذشت اندکی از بسیار گذارش یافت از ظهور سانحه
عبرت بخش تاسف فرمودند شنیده ام که این واقعه بادا رش اعمال گذشته اوست یا هنوز باطن او
غبار الود اندیشه‌های تباه بود یا دعای او باجابت پیوست یا انکه ان نیک مرد در اعانت ایزدی
از بار گران خجالت خلاص ساخت و الحق بیرامخان در اصل نیک ذات و خجسته صفات بوده واسطه بد
مصاحبی که بدترین افت ادمی زاد است اول حسنات او بنظرش افتاد و از فزونی خوشامد مستی
افزود چه هر که نظر بر نیکیهای و هنرهای خود دارد و در پیشگاه خاطر او بازار خوشامد گویان گرم گردد
هر خوشامدی که باور رسد از اپیان واقع اندیشیده خودپرست خودارای شود و لهذا بیرامخان را
چون این روز پیش امد حسن معنوی خدیو زمان که در پرده ضوس و عدم اشتغال مهمات ملکی
پوشیده ماند و از جهت دوری عیب دیگران بمطالعه عیوب نفسانی خود پرداخت و از خوشامد
گویان خانه او ان قدر خراب نشد که از زیانت کرداران معامله نافهم که دوستان کوته عقل او
بودند باری بعد از ان بی زری سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود و تقلا دوربینی
دولتمندی کارش در بغی و طغیان بسیری نشد و در همین زندگانی او را پشیمانی حاصل گشت و سعادت
ملازمت بدولت بخشش و بخشایش استسعاد یافت و پادشاه جهان از و راضی و خشنود گشت و
با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد و چون شهر
پتن که نخستین شهر گجرات است و بیش ازین نهر واله موسوم بود رسیده چند روز ساحت دلگشا بجهت

اسایش



اسایش محل اقامت گشاد و در ان ایام حکومت شهر موسی خان فولادی بطریق استقلال تعلق داشت
از طوایف افغان بر سر او فراهم امده شورافزای ان دیار بودند از ان جمله مبارک خان نوحانی که
پدر او در جنگ ماچواره بسرکردگی بیرامخان رسیده بود ان دیوانه افغان را در ان وقت اسقامی بقتل
بخاطر رسید و قصد بیرامخان کرد و زن کشمیری سلیم خان پسر شیرخان با دختری که از و بود درین قافله
همراه بیرامخان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرامخان ان دختر را به پسر خود بگیرد
و ازین رهگذر نیز افغانان سر بشورش داشتند بیرامخان درین ایام که پتن را باقامت گشوده بود
همواره بسیر بساتین و منازل ان شهر میرفت روزی به کولابی بزرگ که سیرگاه دلکش ان شهرست
و شمی در میان دارد که بکشتی انجا میروند رفته بود در هنگامی که از کشتی بر امده سواری شد ان جاهل
ناحق اساس با سی و چهل افغان بی دولت بقصد بیرامخان بر کنار کولاب امده چنان نمود که بر
بدیدن امده بیرامخان ان جماعه را طلبید چون ان بی سعادت پیش رفت خنجری از میان بر اورده
انچنان بر پشت بیرامخان زد که از سینه اش بر امد و پید ولی دیگر شمشیری بر سر انداخته کار
او تمام ساخت در ین حال کلمه الله اکبر بر زبان عاقبت بخیر رسیده ازین عالم درگذشت و سعادت
شهادت که همیشه در ارزوی ان می بود و بدعای سحری میخواست و از اهل الله استدعا مینمود
فایز شد روزی در همین ایام حکومت او یکی از سادات ساده لوح در مجلس او برخاسته
گفته بود که به نیت شهادت ثواب فاتحه میخوانیم تبسم کرده گفت میر این چه اضطرابست و چه
غمخواریست ما شهادت میخواهیم اما نه باین زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه ناپسند متحیر
متحیر و متوحش شده هر کدام بجایی شتافتند و بیرامخان در خاک و خون افتاده بود تا انکه جمعی از
فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حوالی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود
بخاک سپردند و در روز باد بیست و دویم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی
نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت بیت
بیرام بطواف کعبه چون بست احرام ** در راه شد از شهادتش کار تمام ** در واقعه هاتفی پی تاریخش **
گفتا که شهید شد محمد بیرام ** و بعد از ان بسعی حسین قلی خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و
در ان حادثه غریب اوباشان نهب و بی اعتدالان فتن دست تاراج بار دوی بیرامخان

و دارکرده در تطاول چیزی فرونگذاشتند و از هول این حادثه اشوبی عظیم در مردم ان مرحوم مظلوم
روی داد و محمد امین دیوانه و بابای زنبور خواجه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق برانخان است و
دران هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتکاران ازان حادثه گاه برکنار برده احمداباد روان
شدند و جماعه افغانان بی دولت از دنبال شتافتند و مصیبت زدگان تمام ان راه جنگ کنان
باحمداباد رسیدند مدت چهار ماه در احمداباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتکاران
صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلایق پناه روان شدند و پیش ازان که باستان بوس
رسند خبر حادثه برانخان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب عبدالرحیم
از مکمن اعزاز صدور یافته بود در هنگام بینوای و بلاکشیدگی و بیکسی در حدود جالور
فرمان مرحمت غمگساری نموده گسسته امیدان را چاره گر امد و حاصل منشور عاطفت انکه او را با امیدواری
امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت و
چندین از حقیقت کیشان چون بابا زنبور و بابا دکار حسین ان نوباوه اخلاص را در اواسط
سال ششم الهی موافق اوایل نهصد و هفتاد و نه در دار الخلافه اگره بنظر کیمیا اثر ان حضرت اورده
بزمین بوس والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشاهی ان طفل روشن پیشانی را که اثار نجابت
و حقیقت از بشره ناصیه او پیدا بود با هجوم بدگویان و بداندیشان لمحض عاطفت و خلق ذاتی در سایه
تربیت خود پروردن گرفتند و باندک فرصتی بخطاب میرزاخانی اختصاص بخشیدند و روز
بروز اداب ادب ورزی و بزرگ منشی از نشست و خاست او بظهور امدن گرفت و بتدریج
و تربیت بمدارج عالی رسید و پایه اتالیقی خان خانان اعتلا یافت چنانچه خود گذارش یابد و
در اواخر این سال دولت اغاز عفت انجام عصمت قباب ماهم انکه که کمال رابطه صوری و معنوی
بحضرت شاهنشاهی داشت و درین ایام هرکانت توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی
بدانش و بینش او مفوض بود عزیمت کدخدای پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر
باقی خان بقلانی را با ادهم خان نسبت کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان منسوب گرداند
بزمی دلکش بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهد برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده
بانتظام این جشن مسرت ارای پرداخت چنانچه این بزرگ همتان والا فطرت باشد سامان



این طوی داد و هنرمندان چابکدست استین خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزیین مجالس
چابکدستی و هنرنمای بجای اوردند و بموجب التماس این دولتمند سعادت دیده خدمت حضرت
شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود ان نگارستان عشرت را ضیا و بهجت بخشیدند
و لوازم و مراسم این جشن دل افروز بر روز بطرزی خاص مرتب شد و مواد بهجت و خورسندی خاص
و عام مهیا گشت و از سوانح غم افزا انست که درین ایام شیره چند از جدری طاری
بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی ابخاطر شدند
منظران دور بین پوشیده نماند که حکیم قدیر که تندرستی و بیماری ماثر مشیت اوست بنده
و شادی مظاهر عدل و سویت او بمقتضای مصالح و حکم بنده را که خواهد بپایه والای بزرگی رسانده
بکاهش برای سرور جاودانی کامروای صورت و معنی گرداند پیشتر ازانکه بجهت مزید امکانی تا بهجت
و دفع چشم بد او را امور دا امری منافر طبیعت سازد تا بپاداش ان تصاعد بمدارج امال نموده
بمسرت ابدی فایز گرداند بنابرین مقدمه خردپسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی
قدری گرم شد و مزاج مقدس از مرکز اعتدال میل نمود و اهل اخلاص را جگرها که چون
دلها خون شد و جگرها که اخت سوداگر طبیبان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن ازرده
گشت و بعد از چند روز ابر چند که سپند کردند زاماند بر سطح جلد برامد ایزد تعالی حراست ان
بزرگ ساخته خود چنانچه باید فرمود و در اندک فرصتی ان جوشش فرونشست و ان مقاط
کرند بخوشی شد و صحت کامل روی داد عالم بهار تندرستی یافت خواطر افسرده نیک ذاتان
جهان را طراوت پدید امد بجهت سپاس داری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم
رسید احتیاج از ملک درویشان برخاست و ار از دلهای نیازمندان فرو نشست اولیای
دولت ابدپیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند

**فتح ولایت ابو**

هر طبقه از افراد بنی نوع ادم را عبادتی لازم و
طاعتی واجبست و عبادتی که بذمه گرامی خانواده سلطنت لازم است و شکری که فرمانروایان
دادگران مامورند انست که پیوسته در اندیشه اسودگی رعایا بوده بمسکی همت خسروانی راحت
ترفیه حال زیردستان و شکسته پایان بسازند و بارگران سایه ستمکاران فتنه سازان از سر ان

سوختگان بر دارند و الا تدبیرات لایقه تعیین مهمات درست گفتار نیک اندیش نمودن و اگر چنین
کرده دیر بهم رسند افراد مختلف را بی تعارف یکدیگر بر نیروی خرد درین مقرر داشتند
و باین طریق آگهی احوال خورد و بزرگ جهانیان دانستن و ثانیا نظر بفرس را که فروغ الهی دارد نگاه
بردن و در لطف و قهر ملاحظه درست نمودن و ثالثا بهر روشنی که خورد و والای شان فرماید برون
نظر و درین عرصه فراخ بعمل آوردن و ارباب استعداد را که از مشرب عذب اخلاص بهره مند باشند تکالیف
قوت و قدرت دادن و پایه اعتبارشان افزودن و پاسبانی اعتبار خود کردن و در نگاهداشت آن
بچشم خوردی نه دیدن و با گروه بی اخلاص بقدر حالت هرکدام پیش آمدن و ارباب فتنه و فساد را که
سر از شورش برداشته بمقتضای هوا و هوس خود افساد را اصلاح دانند بعد از نصیحت تادیب مناسب وقت
فرمودن فرمان روا الا چاره این بحیره عالی اساس در معموری الکای خود مصروف دارند بهمان
طور در ولایات دیگر نهمت معدلت پژوه گمارند و بنای تسخیر ملک و جهان گشائی را برین ضابطه
الکای اساس نهند تا روز بروز از نتایج این ملکات والاقدر در عمر و دولت و نشاط و فراخی
مملکت افزونی پدید آید و چون این صفات جهان آرای در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی فطری
است نه کسبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج روی داد و در ابتهاج بر عالمیان گشوده
قدری روی توجه بانتظام کارگاه سلطنت آوردند و برای دو دیده عالم تیره را روشنی بخشیدن
گرفتند چون حقیقت ستم رسیدگان ممالک مالوه و بیدادگریهای باز بهادر که حقیقت احوال او
بجلی گذارش یافت بعرض مقدس رسید معدلت شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکری آراسته بر سر
آن بد مست حق ناشناس فرستاده شود و طبقات خلایق آن دیار که ودایع بدایع الهی اند از آسیب
حوادث روزگار استخلاص نموده آید بمتکفلان اشغال سلطنت یرلیغ مطاع نفاذ یافت که لشکری
گران از امرای ارادت کیش شجاعت پیوند باین خدمت علیا کمر همت بربندند و در اندک فرصتی
بمقتضای اندیشه صواب اساس کارپردازان سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند و در اواخر
سال پنجم الهی مبادی نهصد و شصت و هشت پیر محمد خان و عبدالله خان و قیا خان گنگ و شاه محمد خان
قندهاری و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب علی خان و حیدر قلی خان و محمد قلی توقبائی
و قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر و سانی خان و پاینده محمد خان مغل و خواجه کفکیر و مهر علی سلدوز



و میرم ارغون و شاه فنایی و دیگر بهادران اخلاص اندیش و یکجهتان عقیدت گزین را بسرکردگی
ادهم خان تعیین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده اضافه داد و دهش نمایند و مرهم جراحات
ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی انجا از خواب گران بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و انقیاد
ایام بیهوشی شود او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته بآستان بوس عالی سربلند سازند الحق
لایق حال او باشد مخصوص گردد و اگر بالغ باده بیخبری او را نگذارد که بشاهراه اطاعت و خدمت شتابد
سزای او را در کنارش او نهاده حال او را سرمایه عبرت گردن کشان خود سر گردانند عساکر منصوره
مطابق نهمت بآداب خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شوند و بآیین شایسته قدم در بسیط
راه مانند نه چنان تیز میرفتند که اردو بازاری شوند رسیده و چنان مکث هم نمیکردند که کسی
را در حق این طائفه گمان خویشتن داری بخاطر رسد شعر روان منشیت که تند و گه آهسته رود
مردان است که آهسته و پیوسته رود آغاز سال ششم از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ
الهی از دور اول درین ایام دولت انبساط کوکبه موکب نوروزی روشنی افزای صورت و معنی گشت
و علم صبح نوبهاری آیینه تمای چهره دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از
شب سه شنبه عرفی و دوشنبه حقیقی بیست و چهارم جمادی الاخری سال نهصد و شصت و هشت قمری
نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولت سرای حمل انداخته در حکمت افزای اوایل شاهنشاهی در اواسط
سال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز شد عساکر ریاحین جلوه انبساط نمودند و
مشام بساتین در دماغ عشرت بخشید بادشگیری نسیم آورد باز از جویبار ابر نوروزی علم
بفراغت بازار کوهسار ** این چه ملکان بشارت بر شتابان در هوا ** وان چه بلبلان جواهر سخن خرامان در قطار
مرجان بوی که عطارش نباشد در میان ** چند نقشی که نقاشش نباشد آشکار ** احترام علوی
کون و مکان را بامتداد ظلال سلطنت روز افزون بشارت امن و امان دادند و دوار سماوی
زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید اقبال آرای رسانیدند عساکر منصوره که بتسخیر ممالک مالوه
کمر اهتمام بسته بودند چون ولایت نزدیک رسیدند مدهوشی و بدمستی باز بهادر که بتعقیب
تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود بتحقیق پیوست ترتیب صفوف نبرد و ترمیم افواج
و غابر نمط لائق قرار یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند الغار

برد الکی عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد و جوانان از شهامت قیاخان گنگ و دیگر بهادران
کارکرده رونق گرفت هراول شاه محمد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت و
این بار بهادر از بی‌خردی ذاتی و بی‌جوهری فطری مهمات ملکی و مالی نیز داختی و باده را که حکمت
اساسان قدری معین و زمانی مشخص قرار داده بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت ببعضی
طبایع و امزجه تجویز فرموده اند مستغرق لذات حسی از اسباب مزید غفلت ساخته و
شب از روز و روز از شب نشناخته پیوسته بان اشتغال نمودی و نغمه و اسباب طرب که
دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر که از فرط مشغولی بکار و بار خلایق
بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرموده اند درین مقصد مدبر آن را از
مقاصد عظمی نه اندیشیده همواره اوقات گرامی که بدل ندارد باین گذرانیدی و نخوت مستی و
تکبر مستانه اسباب بی‌سعادتی را سرانجام میدادی تغافل ازین که گفته اند بیت
درین مجلس جهان کن پرده سازی ** که ناید تخت در شمشیربازی ** و چون موکب اقبال در حوالی
سارنگپور که غفلت سرای این بدمست بود رسید آن زمان از خواب گران مدهوشی قدری
بیدار گشته با خمارآلودگی روسیه روی از سارنگپور آمده بیشتر از گرد لشکر فراهم آورده
در مقام پیکار گشت قلب را بمن باشنده وجود خود زراند و ساخت سلیم خان حاجیل که
حاکم رای سین و چندیری بود و کارفرمای دست راست را با و مقرر کرد و ادم سردار دست
چپ گردانید تا بجان خاصه خیل و صوفی را که دور بهتور در دماغ داشت هراول گردانیده
لشکرها از طرفین بمفاصله دو سه کروه آمده برابر نشسته شد و پیوسته دلاوران رزم آزموده
از جانبین برآمده لوازم نبرد بجای می‌آوردند و مراسم احتیاط بر ذمت خرد و کاردانان لازم ساخته
آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند هر روز جوقی از بهادران کارشناس باهتمام یکی از طراز
دانان اخلاص‌مند که بفزونی عقل و فهم او و افی شجاعت امتیاز داشت باطراف لشکر مخالف
رفته راه آمد و شد متردّدان علی‌الخصوص نقل غله که بزبان هندوستان این طبقه را بنجاره
گویند بستی و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختی روزی نوبت شاه محمد قندهاری و صادق خان و
پاینده محمد خان مغل و شاه فنائی و مهر علی سلدوز و سانجی خان و محمد خواجه کف گیر بود

پیلسی از پیش گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک منازل مخالف افتاد
و بالضرورت جنگ در پیوست و چپقلش عظیم دست داد و چون خبر باردوی بزرگ رسید
عبدالله خان و قیاخان گنگ و جمعی کثیر جلوریز رسیده شریک جنگ شدند اگر اول بار ادهم
جنگ استانه کرد و لشکر منصور را برداشت اما صادق خان جمعی بمقتضای کاردانی و فراخ
حوصلگی جری را گرفته پای ثبات افشردند و افواج نصرت بهم رسیده هنگامه مخالفان برهم
زدند و میان قیاخان و سلیم خان چپقلش شد قیاخان مظفر و منصور برگشت و صادق خان
و قیاخان باهم ملحق گشته باز بهادر را که روبروی خود را برداشته صف آرایی میکرد برداشتند
یکپاس و چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن گرفت و غنچه
نصرت از گلبن امید شکفتن آغاز نهاد و باقبال شاهنشاهی و حسن نیت خدیو چنین فتح
شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد و باز بهادر خار مذلت آلود روی
بجانب خاندیس آورده بیطرف برهان پور شتافت و جمیع اسباب اموال و حرم خانه
او با اکثر اولی زنان و پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند بدست غزات کار
زار افتادند آن بی‌دولت در حین عزم مقابله عساکر نصرت چنانچه رسم هندوستان است
چند کس اعتمادی خود را بر سر زنان و پاتران داشته بود و قرار داده که اگر خبر شکست ما را
تحقیق شود تمام زنان و پاتران را تیغ بیدریغ گذرانند تا بدست بیگانها اسیر نشوند و چون
صورت هزیمت باز بهادر در آئینه مراد از گشت آن دیو نژادان بموجب قرار داد نقش چندی
از لعبتان پری پیکر با آب تیغ از صفحه هستی پاک شسته شد و رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان
یکرنگ بیداد محو ساخته و چندی زخمی شده رمقی از حیات بردند و جمعی را نوبت نرسیده بود
که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید و آن تیره‌بختان را آن قدر فرصت نشد که بر آن بیگناهان
دست توانند یافت و سردفتر زنان روپ‌متی نام زنی بود که بحسن و دلال انگشت‌نمای
عالم نظر بود و باز بهادر با او علاقه غریب داشت اشعار هندی پیوسته در عشق او گفتی
گردی بیدادگری که بر روپ‌متی گذاشته بود تیغ بیداد علم کرده بر سر آن جمله آورد و زخمی
چند کاری بر او زد در آن وقت عساکر اقبال در آمد و آن طاوس نیم بسمل نیم جانی بدر برد بعد از

قرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصد دفاین و خزاین و حرم خانهٔ پاتران و لولی زنان که نغمه حسن
حسن نغمه ایشان در آفاق انتشار داشت و داستانهای ناز و کرشمه آن دلربایان را در کوچه
و بازار بدستان میکشند خود را بسرعت سیمه و شتابان بشهر سارنگپور رسانیدند و بر تمامی اموال و اسباب
باز بهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان متصرف شده کسان بجهت و جوب بیمتی فرستاد
و چون این نغمه بگوش او رسید خون وفا بجوشش آمد و پیاله زهر هلاهل بدوستکانی باز بهادر در کشید
و ناموس او را پنهان بخانهٔ عدم همراه برد و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب
فتح شد نشاه هستی ذاتی را افزود و از باد غرور که منشاء نادانی و بی جوهریست کلاه
نخوت او کج شد و دماغ او روی بپریشانی آورد و پیر محمد خان که داغ اتالیق او بود هر چند در
مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد و خود در پاداش اینچنین فتحی بزرگ در مقام سپاسداری در آمد
و لوازم شکرگذاری باندازهٔ قدرت بتقدیم آوردن گرفت و بجهت نشاط خواطر اولیای دولت
جشنی دلکش ترتیب داد و بمقتضای همت خود جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال که همراه بودند بخششها
کرد آنگاه جمیع آن ولایات مفتوح شده قسمت یافت سارنگپور با چند پرگنه گزین بادهم خان
که سرداری صوری داشت اختصاص یافت و مندو و اجین به پیر محمد خان که سردار معنوی او
بود مقرر شد و سرکار هندیه بقیا خان مفوض گشت مندسور با آن حدود و بهادرخان نامزد
کردند و عبدالله خان بکالپی که جاگیر او بود مراجعت نمود و ادهم خان شرایف و نفایس آنچه
ذخایر و دفاین این ولایت را گرد کرده روزگاران بود و چندین پاتران و لولیان
مشهور که در نه گنبد گردان آوازهٔ خوبی و صیت رقاصی آن لعبتان پری طلعت پیچیده بود
و چندین سازنده و نوازنده نادره کار را پیش خود نگاه داشته بعیش و عشرت مشغول گشت
و چند زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا کرده با عرایض فتح بدرگاه گیتی پناه فرستاد و از
جلایل فتوحات که درین سال شرف ظهور یافت نصرت یافتن خان زمان و منهزم شدن
افغانان است اگرچه علیقلی خان زمان از مشرب عذب اخلاص بی نصیب بود بلکه از معامله
دانی رسمی و فهمیدن سود و زیان ظاهری آگاهی نداشت و پیوسته از قدر عنایت و عاطفت
شاهنشاهی غافل بوده از کرم روان گروه سیرابی بود لیکن چون پرده از کار او برنداشته

بودند



بودند و خود را از هواخواهان این دولت ابد قرین ظاهر میساخت بیامن اقبال روز افزون هر تاحتی
که عزیمت مصمم میداشت کام روا میشد و درینولا که بسر انخان از میان رفته افغانان تیره رای
کوته اندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز را که بعدلی اشتهار داشت بسروری و سروری
داشته شیرخان نام نهادند و با هم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته او را از میان
بردارند خان زمان اراده مخالفان وخیم العاقبه را دانسته در سرانجام استحکام قلعه جونپور شد
و امرای آن حدود را از حقیقت کار آگاهی بخشیده خبر از سکندر خان اوزبک جمیع امرای
آن ناحیت را مثل بهادرخان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان
جلایر و میر علی اکبر کالانی و گکهر و دیگر جاگیرداران آن حدود فراهم آورد چون غنیم بسیار
زور بود و قریب بیست هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن
مصلحت وقت نمی دیدند افغانان تیره بخت فرصت را غنیمت دانسته با لشکری گران
و استعدادی تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای گودی که شهر بر ساحل آن
واقع شده منزل گرفتند و روز سیوم مدهوش باده غرور شده با فوجهای آراسته از
آب گذشتند شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان شرقی روان شدند و بدست
راست خود یعقوب خان [illegible] و سید سلیمان و سلیم خان کهرو او جوهر خان و جمعی کثیر را
مقرر ساختند بجانب دروازهٔ لعل فرستادند و حسین خان بچگوتی و ادم پسر فتح خان را با
بسیاری از اوباشان زیاده سر بدست چپ جانب بند شیخ بهول نامزد کرده روانه ساختند
خان زمان تتوزک و یاسامیشی لشکر منصور پرداخته آماده پیکار شد و با بینش شایسته هنگامه
رزم آراسته کرد جوانان دل جان بر کف ناموس داده از هر طرف برآمده چپقلشهای مردانه
بجا آوردن گرفتند بهادران والا شکوه پیش دستی نموده بر سر حسن خان بچگوتی رسیدند او
صدمات نبرد اندازان موشکاف عارکردن را برخود نپسندیده درین اثنا شیرخان با جمعی از
دلیران جنگجوی در رسیده نبردی مردانه نمود و این گروه نصرت یافته را برداشته تا
بکوچهای شهر درآورد و افغانان تیره رای از فتح شهر ده روی گردان متوجه طرف دیگر
شدند که درین میان خان زمان جمعی از یکجهتان کارزار را پیش گرفته کار را از دست شده را باز برا

وازعقب قسیم تیر زده در آمد و هنگامهٔ بطلان افغانان را پریشان ساخت و بتایید الهی که مؤید این
دولت ابد قرین است در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان نامی بدست
اولیای دولت در آمد هرگاه منسوبان دولت ارجمند که بپاک طینتی و درست نیتی مشرف نیستند
بمحض انتساب چنین لوای فیروزی مرتفع گردانند اندازهٔ فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین
کرا شناسد که تا بچه درجه خواهد بود **ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت معدلت گستردن**
**بران ساحت نشاط و رجوع بمستقر خلافت** ایزد جهان آرا هرگاه قوایم دولتی بتایید آسمانی استحکام دهد
بداندیشان او را بهر طریق از پای در آورد و نخستین گندم نمایان جوفروش را با عدای ظاهر و باطن
در اندازد تا قاعدهٔ الاقدم فالاقدم مرعی گردد اول بی سعادتان صورت و معنی را پایمال
خاک مذلت ساخته آوارهٔ خراب آباد عدم گرداند و ثانیا نیا دولتان معنوی که از روباه بازی در لباس
دولتیان اخلاص مند در آمده کار دشمنی سرانجام دهند در غبارستان مغاک خسران فرستاده
عالم را صفا بخشد و بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی کرد علی قلیخان را سرمایهٔ مستی
از وفور غنایم این فتح آسمانی را که هدیهٔ الهی بود بدرگاه معلی نفرستاد جهان کشائی
شاهنشاهی میخواست که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید تا مستی او بهوشیاری بخشد لیکن
اصلاح احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در فساد داشت اهم دانسته یورش آن ممالک و
انتظام آن دیار که از مواهب جلیلهٔ ایزدی بود بخاطر مقدس مصمم شد و حسن تدبیر پادشاهانه که در
مبادی حال نطفه بر خواتیم هر کار مینهد و نظر دوربین که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت
رای اندیشد اقتضای آن نمود که نخستین بگران عزیمت بسمت مالوه جولان باید داد
ناکاران تباه رای از چاره بگذرد و طلبی درین اندیشهٔ صواب نمای بودند که صادق خان خود را
بعتبهٔ دولت پناه رسانیده از حقیقت کار آگاهی بخشیدند عزم مسعود مصمم گشت و متکفلان
اشغال سلطنت بسرانجام این یورش اقبال مأمور شدند و خاطر جهان آرا بمقتضای عطوفت دانی
باصلاح احوال ادهم خان توجه فرمود و تماشای این ملک دلکشا و انتظام مهمات آن حدود و
دلنشین آن بخت بلند دوربین گشت منعم خان خانخانان و خواجه جهان و جمعی را در دار الخلافه
اگره گذاشته بی آنکه با برای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت

سعادت



سعادت اساس روز سروش هفدهم اردیبهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان
نهصد و شصت و هشت قمری از نشیمن اجلال و تختگاه خلافت پای اقبال در رکاب کشورکشای نهاده ایلغار
یورش دلکش را پیش نهاد همت علیا ساختند چون نزدیک بقلعهٔ رتنبهور که رای سرجن حاکم آنجا بود
عبور مواکب گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهان کشای بتسخیر آن نه پرداخته پیشتر نهضت فرمودند
رای سرجن قرب موکب نصرت قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوب دو کاردان فرستاده
آداب بندگی بجای آورد و چون ساحت حوالی قلعهٔ گاگرون که از قلاع حصینهٔ ملک مالوه است
محل ورود موکب عالی شد بظهور پیوست که باز بهادر آنرا بیکی از معتمدان خود سپرده و عساکر اقبال
هنوز دست بتسخیر آن نکرده اند چنان بعرض مقدس رسید که ادهم خان خود بقصد فتح آن دارد روزی
که موکب سعادت محیط آن قلعه شد و بهادران ملک گشای فرمان پذیر گشته آن نگین متانت را
حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست که رایات شاهنشاهی باقبال روزافزون ظلال جلال بر
تسخیر آن انداخته از آنجا که کاردان و دوربین بود بدستیاری سعادت کلید قلعه را دستاویز
سلامت حال خود ساخته بزمین بوس عالی سربلند دولت شد و بنوازش شاهنشاهی افتخار
یافت و آن حضرت خالدین را بحراست آن حصن حصین گذاشته در اوج همان روز متوجه پیش شدند و
همه شب قطرهٔ نموده صبحگاه که هنگام گشایش دلها و افزایش جانهاست بنواحی سارنگپور نزول
اجلال فرمودند و چنین راه دور و دراز با چندین نشیب و فراز با لشکر اقبال در شبانروزی قطع
نموده روز بهمن دوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هشتم شعبان همین سال رایات
اقبال ظلمت زدای سارنگپور شد و از غرایب آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعهٔ گاگرون
از سارنگپور بر آمده دو سه کروهی راه قطع کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هر
چند ماهم انکه قاصدان نیز رو فرستاده بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته
آماده خدمات شایسته گرداند اما ایلغار آن حضرت آنچنان بود که مسرعان خیال هم تک آن توانند
گشت تا بقاصدان چابک رفتار رسد ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع بگاگرون روی می آورد
که از دور کوکبهٔ جهان تاب موکب عالی نمایان شد با آنکه معدودی از عساکر اقبال آن شب در رکاب
ظفر اعتصام رسیده بودند اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم

و سوار از ان ملک مقدس چندان جمعیت دا نبوهی روی داده بود که در نظر همکنان از اندازه و شمار بیرون مینمود و چندین از لشکر کزین ادهم خان که پیش ادی امدند ناکاه بموکب والا رسیدند
چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار خود را از اسپ انداخته روی ادب بر زمین خاکبوس نهادند ادهم خان کمعردم خود را چنان دست و پا کم کرده دید که سراسیمه خود را از اسپ انداخت حیران شد که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمان او یکیست و درین تعجب است تیز تر راند تا قدری نزدیک شد و نظرش در شعشعه جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته خود را از زه مثال مضطرب یافته از اسپ بر زمین مذلت فرود امد و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده رکاب بوس عالی سربلند شد و از انجا که این بنده نوازی و پرده پوشی مجبول عنصر اقدس است او را بنوازشهای کرامی اختصاص بخشیده ساعتی همانجا بدولت و اقبال فرود امدند تا او هم دیگر مقربان بساط اقدس که با او شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس در یابند و از انجا بر خنک اقبال سوار دولت شده روی توجه بسارنکپور اوردند و دران معرکه در منزل ادهم خان رالسعادت ورود اقدس غیرت میبطلان سپهر ساختند ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده اجناس نفایس و لطایف بنظر اقدس می در اورد و لیکن چون قدر تربیت و عنایت نشناخته پا از اندازه حال بیرون نهاده بود باطن او از که جام حقایق نمای الهی بود او می شکفت این اخلاص است که در زمان غیبت صوری حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود را در رضای ولی نعمت محو سازد و من چکویم اخلاص کوهریست بی بها بهر سر نباشد و بهر دل نسپارند حساب اسامی کجا رفت و طرز سوداگری چه شد در برابر چندین تربیت و عاطفت کاتجه تزویر و تلبیس است مابین کدام معامله کذرانست هر که از تیره رای زر و خاطر با کیبا زان باخت هر اینه خاک او بار در سر عرض و ناموس خود کرد و چون ادهم خان تملقات و اپانه میکرد خاطر نکته دان شاهنشاهی انبساط نمی یافت و هر کاری که میکرد پسندیده باطن اقدس نمی امد از ان جمله لباسهای خاص بود که ان حضرت چون از کرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون اندک غباری بر دامن ضمیر مقدس مصفی از رهکذار او نشسته بود لباس تلبیس او بر توجه نمی افتاد و ادهم خان ازین مردود اضطراب و اضطرار می طپید و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قرب توسل جسته نقض و نهی



می نمود آخر کار ان حضرت که معدن مردمی و از رم اندیشان حال او بخشوده و بزرکی خود کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهای تازه که اورده بود پوشیدند و اظهار شکفتکی فرمودند و چون دران روز پردکیان سرادق عفت عقب مانده قسرین موکب اقدس رسیده بودند ان حضرت دران شب در پیشت باغانه ادهم خان تکیه فرمودند و ان بی سعادت به نیت در کمین بوده منتظر فرصت می بود که شاید ان قدسی نظر را بنظری بر حرم خانه او فتد و ان هم این معنی را بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که کلشن سرای معنی است ازین خیال خالی راه دور قطع فرموده بودند بر بستر راحت استراحت ممتد فرمودند و این خرد پرور رعقت سرشت راهبری که بخاطر راه می یافت هر غبار نشوم او بود و چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان ان قبله گاه صورت و معنی است ان برکشته بخت تیره رای قدرت فرصت نیافت و دور باش سلطنت صوری و معنوی در ان شبهای محافظت فرمود روز دیگر ماهم انگه محل قدسی را که عقب مانده بود داورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد و ادهم خان برهنمونی انکه با نوی کاردان از جواب عقب سید ایل و قدوم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته در اداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود و جمیع الیه از اسر کار باز بهادر از نفایس نفایس و ناطق بدست اورده بود با تمام حرمها و پاتران و لولیان بنظر اشرف کذرانید و ان حضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را باد عنایت فرمودند چهار روز دیگر در سارنکپور توقف نموده روز خرداد ششم خورداد ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه بمراجعت اورده علم نهضت بجانب دار الخلافه اگره برافراختند و در منزل اول که ظاهر سارنکپور رحیم سرادقات اقبال شده بود و به بتیاور موسوم بود ادهم خان اندیشه نا صواب بخود راه داده خجلت زده ازل واپس گشت و چون خاطر ماهم انگه پیش ان قدر دان خدمت و جوهر شناس عقیدت عزیز بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیدند و تفصیل این اجمال انست که از انجا که نادانی و کور باطنی ادهم خان مقرر بود با جمعی از خدمتکاران والده خود که خدمت حرم سرای پادشاهی میکردند در ساخته وقت کوچ دو چمیله نادره از حرمهای باز بهادر که تازه بنظر اقدس کذرانیده بود از سراپرده شاهنشاهی کریزانده چنین نقش برنشاند که در چنین وقتی که هر کس بر بار و کوچ سرکرم است هیچ کمی بی سر رشته این کار نخواهد برد و بابن خیال

استمالت تام یا بدیم

بی خردانه چنین خیال خیالی بر ناصیهٔ دولت خود دیسندیده داغ لعنت ... ن ابدی بوده شرمنده
جاودانی گشت چون این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد ا ... بوج را موقوف داشته
چابک روان بحیث وجوی کم شدگان بشتابند طرز دانان بساط ... خاص متوجه این خدمت شدند
و تیز روان خدمت دوست تکاپوی ثلثه نموده هر دو را ... ه اورد ... ام اگر بسبب خطا که
هرگاه ان دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پرده از روی ... ا بر داشته خواهد
شد و نفاق پیرش از پرده بیرون خواهد افتاد و بفرمود که ... دو بیگناه را کشتند که بریده
او از نگند و خدیو زمان که نقاب ... از روی جهان از ورزخود ... نور بر نداشته بود از این طور خیره
عطیه تغافل فرموده کرده ناکرده انگاشتند بنازم جوهر دریا ... م را بموجب فرمان اوانی عطوف
و بسیار دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد ... دران وقت که نزول موکب عالی
بابرای ممالک مالوه رسیده بود هر یکی از ... درادی اخلاص باستان سلاطین مطاف آورده درین
روز که حوصه پیرون بسار کپور مضرب ... یال اقبال بود پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علی خان و دیگر
امرا و سرداران رسیده بسعادت ... زمین بوس سر بلندی یافتند و حضرت شاهنشاهی همه را انواع
مراحم و جلایل الطاف اختصاص بخشید ... ه پایه سعادت انهارا بلندی داوند و ادهم خان و پیر محمد خان
با سایر امرای مالوه بزمین بوس ... ت سرافراز گشته بجاگیرهای خود متوجه شدند و موکب شاهنشاهی
بدولت و اقبال بسمت ... مت مستقر خلافت مراجعت نموده گیتی خدیو کوچ بکوچ صید کنان
و شکار افگنان برسم ابلغ ... هضت فرمودند چون ساحه رایات عالیات به توجه جلال بر حسب
قلعه نرور انداخت در اثنای راه ببری که پلنگ گردون از مهابت ان در هراس تواند بود
با پنج بچه از بیشه خود برآمده بر سر راه یوزدان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی که قوت اسد
الهی در بازو درع حراست ربانی بر دارند بی محابا تنها پیش شتافتند بان سبع آهنین موی آتشین
خوی مقابل شدند و از مشاهدهٔ این حال موی از تن نظارگیان برخواسته بود و عرق از مسام بیندگان
روان شد آنحضرت بچابک پای و چابکدستی بر سر او رفته بیک حمله شیر شکارانه بشمشیر آبدار کار او
تمام ساختند ∴ کسی را که ایزد کند یاوری ∴ که یارد که با او کند داوری ∴ اگر حمله بر شیر و دد آورد ∴
با نشش پوست بر تن درد ∴ سبعی بان شدت و صولت و درنده بان عظمت و هیبت بقوت دل و

دانی



و نیروی بازو و بجنگ و خون افتاد و عزم آن از چهار طرف برخواست و آن اول سباع بود که آن حضرت
بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند و بچهای آن شیر را جمعی از جوانان و دلاوران که قرین رکاب
عالی بودند بتیغ و تیر از هم گذرانیدند و از جمله سوانح افضال پادشاهی که دران راه بظهور رسید
آن بود که محمد اصغر میر منشی را بخطاب اشرف خانی پایه قدر افزود القصه جهان آرای دادگر بعد از طی
منازل و قطع مسالک روز دیپادین بیست و سیوم خرداد ماه آلهی موافق سه شنبه نوزدهم
شصتم ماه رمضان نهصد و هشت کامیاب دولت و اقبال دار الخلافه آگره را بورود موکب سعادت
عشرت سرای مراد ساخته ابواب کام بخشی بر روی روزگار گشادند و این یورش عالی در
یکماه و هفت روز بانجام رسید شانزده روز در رفتن و چهار روز در سارنکپور توقف فرمودند
و هفده روز در بازگشتن بخلگاه و درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم
مدارج عقل بظهور رسید و هم لوازم مهربانی و مردمی فرمودند و هم فراخ حوصلگی و بزرگ
منشی ظاهر ساختند **شرح قصهٔ بدیع دیباچهٔ منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود** چون خلافت
کبری اقتضای آن میکند که فرمان روایان دادگر هر قدر که قدرت بشری وفا کند بی مداخله
ریا و اغراض نفس خود متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند چه خرد خورده بین تجویز نایب و
دلیل در مهمات خلایق جایی میفرماید که بان کار خود نتواند رسید و بیشتری از بزرگان
معامله نظر بمحض تجویز نیابت فرموده خود عیش دوست گشته کار و بار جهانیان را بدیگران گذاشته اند
حضرت شاهنشاهی از وفور دانایی و عموم عاطفت و شمول مهربانی زیاده از انچه در حوصله
بشری گنجایش داشته باشد خورسندی خویش را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات
خود بذات مقدس میرسند یکی از عمدهٔ مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از احوال خلایق است
و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین صورت فساد بیشتر ظهور دارد چه این شغل اکثری با راذل
و اسافل و اوانی که بیشتری بخیانت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی که
امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم میرسد و درین خبر آوران دون همت کجا چشم داشته اند بجهت
درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه میفرمایند و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که
ذات اقدس فرمان روایان جهان آرای در نزار حصار آهنین بوده ناظم معاملات باشند

خدیو زمان با لشکر بحفظ الهی که داده و همت از نژاد گزینان خداپرست خواسته تا باوقات بطرزی که
اعادی نشناسند و بلبای کس نه اند برآمده سیر میفرمایند و بر خفایای احوال آگاهی یافته در انتظام مهمات
عالمیان اهتمام دارند و بتوجه خداشناسان صحرانورد که بشان حمایت الهی است از خطرهای این راه
چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند نظم حمایت را کهن و امان درویش
نه صد سد سکندر قولش پیش و چون این عقده بر تمهید یافت اکنون بخاطر ناعتبار آورد اعتراض گوشش
بمن دارد که در قصبه بهرایچ قدس سالار مسعود غازی که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده
رسمیست در هندوستان که خلایق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته با نذورات آن
بان موطن می برند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافه آگره دران موعد برآمده نزد ان شهر احیای
چند شب میکنند و از ازدحام عظیم میشود و مردم از صالح و طالح فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت
ابوالفضل روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنید شبی که در نواحی دار الخلافه آگره
این هنگامه گرم بوده بموجب شیمه کریمه بطرز خاص عبور بانجا اتفاق افتاد و بر شیون احوال
مردم خاطر تماشایی بوده که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت چون برین معنی
مطلع شدم بی شائبه تکلف و تانی چشم خود را گردانیده کاج نما ساختم و تغییر روی بوضعی غریب
کردم و بطوری که از انجمن تماشایی بوده نظارگی فنون نقادیر بودم چون ان مردم یک
بمن نگاه کردند بجهت ان تغییر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که اینچنین چشم و روی پادشاه را
نیست و من بآهستگی از ان معرکه برآمده بمجلس مقدس آمدم و ان طرز را در حین نقل این حکایت
غریب نقل بالعمل نموده تعجب افزای شدند و اینچنین کارهای شگرف بغایت بدیع بود
و از برکات خدیو معلی آنکه درین ایام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند ناگاه شغالی
عرابی را قصد کرد و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند ما درا هو بره بر حقیقت کار
آگاهی یافته در شبکه اضطراب درآمد و همت گماشته بجانب او دوید و بگریست حلقهای شیرانه
بر آورد و شغال را روز تیره شد و خود را در کولابی انداخته آب را حصار نجات خود ساخت و
چون بر توجه مقدس بران یافته بود وی از حاضران بارگاه حضور برآمد درینولا که رایات
اقبال شاهنشاهی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمود اگرچه بظاهر اقسام شکار خصوصا شکار

چیته



چیته که از بدایع الهی است میسر فرمودی دانرا پرده جمال خود ساختی اما پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایات
و برآوردن و بلند ساختن مستعدان اخلاص منش و برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار زرکی
گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حال همت گماشتی و دقیقه از دقایق کلیات معاهده فرو
گذاشت نشدی تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت بشکار آن دیار منعطف
داشته توجه بان حدود صلاح دولت نمود **یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و زمین
بوس نمودن خان زمان و مراجعت بدار الخلافه** بر دیده وران دوربین که نبض زمانه دریافته
سیمای مزاج روزگار متلون شده تماشای این بزم دلکش مینمایند پوشیده نیست که کاروائی و نصرت
بر مخالفان و فراهم آمدن معاونان کاردان و جمع شدن اسباب دنیوی در دای که باصالت معنوی اتصاف
دارد و به نیک ذاتی و خیراندیشی موصوف بوده پیوسته روزنامچه احوال خود مطالعه مینماید باعث افزونی
نیازمندی میشود و سرمایه مزید آگاهی گشته در لوازم شکر ولی نعمت بوده حسن عقیدت و لطف
خدمت را از متممات شکر دانسته در مراسم یکجهتی می افزاید هم با خالق متضرع تر میگردد و هم با خلق
متواضع تر میشود و هم با صاحب در بندگی و اخلاص می افزاید و هم با نوکران زولی قدردانی حسن سلوک
بیشتر مینماید اما شخصی که از آدمیت جز صورت بهره ندارد و از اصالت جز اسم نصیبه او نیست بخلاف
این همه نتیجه میدهد و باندک اعتباری که برآمد کار پایه خود را بر طاق نسیان نهاده اول روش سلوک
خود را بامستی بخشش خود فراموش میکند دوم با ولی نعمت و صاحب خود که خدای مجازی نیست
طرز تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشهای تباه بخاطر میگذراند سیوم با همراهان و همپیشگان خود راه
تعظیم پیش گرفته مستانه می خرامد چهارم جمهور انام از روی ستم و عنف سلوک میکند ان بی
دولت بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود را ترتیب میدهد و دانا داند که برای ادبار و اهلاک
خود معرکه می آراید مصداق این معنی مجد و احال علی قلی خان است که بخطاب خان زمانی اشتهار
دارد چه شجاعت صوری که هراردستجیر و دران شریک غالب اند از سرمایه ترفع و استکبار خود
گردانیده نخوت افزای شد استیلای خود که پرتوی از اقبال خدیو زمان بود بخود منسوب داشته
از اسباب مزید غفلت ساخت چنانچه با بقاییان از بدمستی او در فته است فریبو لا کسیم عدلی
را که جمعی کثیر از اوباش افغانان بر دگر دانده بودند جنگ کرده شکست داد و در آن نزدیکی

نفایس الحذود را بطریق پیشکش بنظر اقدس در آورده بودند و فیلان مست نامور مثل دل استمکار و بلیه
و دلیل و سبدلیا و جلوهن که هریک از ابنا اسمانی بود در عالم خود از ضمایم پیشکش ساخته ندامت
کشته و خجلت زده خاک استانه اقبال را توتیای دیده سعادت خود ساختند و حضرت شاهنشاهی
بمقتضای نیت حق اساس خود اعمال ناشایسته گذشته او را ناکرده انگاشته بعنایات خاص تبارک
فرموده و بر زبان حقایق ترجمان گذشت که شجره بدیعه انسانی نهال برومند ایزدی است در بر انداختن
اشجار بنایی چه ناخوشیها که روی نمیدهد بدید است که از پا انداختن درختی چه ثمره خواهد داد و تمام صراعت
و خجالت نقد او را بشفیع اعمال او دانسته تمام بخشش را الجوش او زندیم در سنوالعبد المجید
اصفهان را بالبسیاری از مبارزان بصوب نیبر براجه رامچند فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید
و غازی خان تنور و جمعی از ادبار یافتهها را که بآن حدود در فتنه اندگرفته بدرگاه والا فرستد و خود بنطاق اطاعت
و نیکو بندگی بندد و او را مستمال ساخته معاودت نمایند چون موسم برسات در میان در آمد راجه در مقام نخوت
ایستاده مجاهدان اقبال برگشته بجایگیرهای خود آمدند و بعد از آنکه در بست روز در کره معدلت ارای
بودند و خاطر انتظام بخشش از مهمات انحدود جمع شد طنطنه رجوع بسریر گاه خلافت ساختند و این دو
برادر تا سه منزل در رکاب معلی سعادت افزای خود بوده مشمول مراحم بی اندازه مرخص شدند
و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت ده روز قطع مسافت دور و دراز فرموده روز
مهر شانزدهم شهریور ماه الهی موافق جمعه هفدهم ذی الحجه نهصد و شصت و هشت قمری بدار الخلافه
اگره نزول اجلال فرمودند و در یکماه و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید در رفتن چهارده
روز و بودن بیست روز آمدن ده روز و چون سایه خسروالای حضرت شاهنشاهی بر عرصه دار الخلافه
مبسوط گشت عالی همتان عنایت طلب بلوازم اظهار عقیدت و استغاضه انوار اختصاص لوازم استقبال
بتقدیم رسانیدند و هرکدام در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشته عدالت را رونق بازاری
دیگر پیدا شد جهان را بهاری تازه روی داد و زبان و زمانیان بنشاطی خاص و سرافشا داد لیای
دولت را در کناف و اقطار مملکت سر خدمت گذاری پدید آمد از هر طرف احرام حریم عزت بسته
متوجه استلام استانه اقبال شدند و در او اخر ابان ماه الهی این سال موافق اوایل ربیع الاول
سال نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدین محمد خان اتکه بخطاب اعظم خانی شرف

افزود و نزدیک شد پرده از روی او بیکبارگی برداشته آید عقل کار دان عطوفت والای شاهنشاهی
مقتضی این شد که بر ستمکاریان جود و توجه فرمایند و بر زبان اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت در
سرشت مانده باشد از خواب غفلت بیدار شده بزمین بوس موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو جرایم
او کشیده مراجعت فرماییم که نهایت که ما کاشته ایم و گزیده ترین صافات بزرگان عذر بدترین گناه
بخشیدن است که ادمی زاد مغبونیت از مستی و هشیاری سرشته و اگر سعادت سمنونی او نکند
و احراز دولت ملازمت ننماید پیش از آنکه مرض مزمن شود و معالجه او بدشواری کشد کار او ساخته اند
و ساکنان آن مرز و بوم را از دست ستمکاری چند خلاص کرده شود بنا بر این اندیشه انتظام بخش
روز شهریور چهارم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه چهارم ذی قعده نهصد و شصت و هشت قمری
بندرگاه جنود تایید الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد حراست دار الخلافه اگره بمعین الدین احمد خان
فرنخودی قرار یافت و منعم خان خان خانان و خواجه جهان و اکثری از ملازمان عتبه اقبال
در رکاب نصرت قباب نطاق خدمت برمیان همت بسته بودند و آن حضرت بظاهر شکار
و بباطن یاد کرد کار خود بوده افاضه انوار معدلت فرموده باین شایسته منزل بمنزل نشاط
افزا بودند و چون حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان
بساط اقبال التماس نمود که سرافرازان آن ملک صورت و معنی پرتو التفات بحال فرومایگان
انداخته کلبه این طایفه را بمقدم عالی عزت دایمی و فخر ابدی کرامت فرموده اند اگر آن حضرت
مرا این سرافرازی بخشند از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد آن جهان مردمی تمیس او را
پذیرفته و قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشنایی سپهر برین بخشیدند و او داد آب عبودیت
را بتقدیم آورد و تمام روز آن حضرت در منازل او که بر کنار دریای جون واقع شده بود جشن آرای
بخورمی و خوشدلی گذرانیدند و از آنجا عنان عزیمت بصوب شهر کره که بر کنار آب گنگ
است منعطف ساختند و چون ساخت بیرون آن مخیم سرادقات عزت گشت لشکار آن
نواحی توجه فرمودند و روزی چند در آن محل رفیع طرح اقامت اتفاق افتاد و خان زمان
و برادرش بهادر خان چون هنوز زمان پرده دری ایشان نرسیده بود از خواب غفلت بیدار شده
متوجه استلام عتبه عرش ارتفاع شدند و در آن منزل بدولت استان بوس سربلند گشته

لوائی

اختصاص یافته بود از پنجاب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و عبادات قضا شده را در ضمن ملازمت خداوند
صورت و معنی ادا کرد و تشریف پیشکش باندازه اخلاص خود گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی رفعت
امتیاز یافت و تنظیم معاقد مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای رزین خود گرفته محل آرای عتبه
اقبال شده دائم اگرچه بحسن خدمات و فزونی خرد و ترادف عقیدت خود را وکیل السلطنه باستقلال
می پنداشت این معنی آزرده خاطر گشت و در منعم خان خانان که بظاهر وکیل بود و آرایش مسند وکالت
می نمود نیز بر همه ذرکی باطن راه یافت انصاف و فارغی خاطر زنا حسابی مشاغل دنیوی کجاست که وجود
این شخصی که بار مشاغل کسی را بر داشته بر سر خود نهد و متکفل اشتغال مهمات گردد از اعظم عطیات
الهی دانسته شکر گزارد تا درین هنگام که خان اعظم رسید و اخلاص خود و خدمات شاهنشاهی ازین گرفت
منعم خان و ماهم انگه این را از امدادات غیبی دانسته از ضمیم دل آب شکر کامی آوردند چنین
افکار درون را آزرده دل گشتند چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار اینست که خود را مقید کار
صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیده دانشوران حق پرورست که دیگری که ناظم این کار
تواند شد بسطوح نیامده باشد و رضای ولی نعمت در سر برای مهمات بر زبان مقال مفوض نادیده باشد
و چون بلسان معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری مفوض شد و خدمت گذاری سرکن کار بانجام
رسید دیگر آزرده بودن بی راهه رفتن و خود را مغلوب خواهش داشتن است بلکه خویشتن
خود را از پای انداختن و بدست خود خراب ساختن و از سوانح ارتفاعی اعلام دولت شاهنشاهی
که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان مستعد سعادت کشید اینست که جناده که حصنی است
حصین بتصرف اولیای دولت در آمد و الحق فرمان دهان گیتی آرای را بر روز لشکر دم فزونی
نه هر کسته بدست افتد چه برونیان را از ارتفاع و استحکام دست بدان آن رسد و درونیان را
از بسیاری ماکل و مشارب احتیاج به بیرون شد و مجملی ازین سانحه دولت افزا اینست که چون بسرعدلی
اواره بادیه ادبار شد قلعه جناده که مسکن و ماوای او بود بدست فتوتانی راجه فیلان او در آمد او
آن حصار منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن می کوشید درینولا که رایات اقبال از قمرگره مراجعت
فرموده بدار الخلافه نزول اجلال نمود خواجه عبد المجید اصفهان بسخر آن نامزد شد فتح عنقریب از سعادت
بهره داشت و قدری بحباب و معامله میرسید در انست که روز ادبار افغانان رسیده

است

217

رسیده است ناگزیر جمعی را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود و از روی ضراعت ابتهال بدرگاه جهان
پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد دست مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساند سر آینه بدل
جمعی قلعه را باولیای دولت سپرده خود را بسته فتراک قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگردانم
ملتمس او بموقف قبول پیوست بموجب حکم معلی شیخ رفته او را بدستیاری مراحم خسروانی بملازمت
آورد و پیشانی سعادت او را بسجده درگاه گیتی ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایه او را بتفقدات
گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت فرمودند و بحراست آن قلعه حسن علیخان ترکمان مقرر شد
و از سوانح که درینولا بظهور آمد سواری حضرت شاهنشاهیست بر فیل هوایی و جنگ انداختن او دادار
جان بخشش جهان آرا روز بروز بر روشی نو و طرزی تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت ابد قرین
میفرماید و مراتب کمال صوری و معنوی این یگانه بارگاه احدیت را قاطبه منان کوتاه نظر میبازد
و خدیو زمان شکرانه معنوی اکتفا فرموده پرده آرای صوری بکار میبرد چون مشیت ایزدی
پرده از جمال جهان آرای بر داشته میشود و بفروغ تدبیر در اندیشه خود پرده چند لطیفه و بدیع تربیت
میدهند تماشای فنون نفاذ ارادت ازدی میفرماید و هم انتظام جهان بخوبتر امنی میدهد بباطن عیار
اخلاص بفراخی حوصله و معامله دانی جهانیان میگیرد و در ظاهر شکار و جنگ فیل که
نادانان انرا از قسم بی توجهی بامور سلطنت انگارد و دانا انرا از زبده حکمت عملی شناسد متوجه
می باشد در همان نشاه و غلط انداز ظاهربینان صدور امری چندی می شود که عادیان صورت
پرست رای اختیار رشتاه راه عقیدت آورده سالک مسالک دریافت حقایق معنوی میگردانند از انجمله
قضیه بدیعه مذکور است و شرح این واقعه عبرت بخش گوش هوش گشا آنست که هوائی نام فیلی والا شکوه که
در فیلان خاصه انتظام داشت در تیزگرایی و تندروی و بدمستی و بدخویی بروزگار زیمپای بود و فیلبانان
زبردست تجربه کار که در سواری امثال این فیلان عمر در از گذرانیده اند بدشواری سوار شدندی
تا بجنگ انداختن چه رسد آن شهسوار عرصه دلیری و شیر شکار بیشه دلاوری روزی در میدان چوگان
که بیرون قلعه دار الخلافه اگره برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند بران فیل مهیب پیکر در عین
طغیان مستی و غلیان آشوب بی محابا به نیروی قدرت معنوی سوار شده کار پردازیهای حیرت بخشش
بظهور آوردند و بعد از ان بر فیل رن باگه که آنهم در صفات نزدیک بان فیل بود بجنگ

انداخته شد و بر مخلصان و معامله دانان حاضر حالتی گذشت که بر هیچکس مگذرد و چون ناظران بارگاه
حضور از امتداد این حالت جانکاه مضطرب شده مجال عرض نداشتند بی تابانه از روی حیرت
زدگی خاطر چاره این کار آن دانستند که اتکه خان را که صدرنشین بارگاه اقبال است آورده
بالتماس و استدعای او آن حضرت را ازین شغل هولناک که از تصور آن زهره شیردلان آب می شد بگذرانند
اتکه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سررشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت
و چون دادخواهان ستم رسیده زاری و الحاح میکرد و خورد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته
سلامتی ذات مقدس را که سرمایه امن و امان عالمیان است از جهان آفرین میخواستند و چون نظر
مقدس شاهنشاهی بر اضطراب اتکه خان افتاد فرمودند که این همه سبک دلی نباید کرد اگر ازین طرز
باز نمی آیی همین زمان خود را از بالای فیل می اندازم اتکه خان کمال توجه شاهنشاهی درین امر دیده
در ساعت فرمان پذیر گشت و از روی ملاحظه باطن شورش زده را بظاهر آرامیده فراهم آورد
و شاهنشاه شیردل همگین دولت بان کار عبرت افزا استعجال داشتند تا آنکه بروز بازوی معنوی
و نیروی اقبال الهی فیل هوایی بر غنیم خود غالب آمده درین باره حبل المتین تماسک را از دست داده
روی بگریز نهاد و هوایی پس و پیش را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پی گریختگان را
گرفته بادپا سا رفت و آن کوه وقار بر همان ثبات نشستی تماشاگر فنون مشیت ایزدی بود و آخر
فیل مذکور راه دراز قطع نموده عبورش بکنار دریای جون افتاد و بر سر آن دریای عظیم جسری از کشتی
سرانجام یافته بود درین باره سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت و فیل هوایی که آن شیر بیشه اقبال برو
سوار بود از پی او بر آن جسر بر آمده دوید و کشتیهای جسر از گرانسنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب
فرو میرفت و گاه بالا می شد و از دو جانب جسر ملازمان عتبه اقبال خود را در آب انداخته
شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذاشته آن روی آب رسیدند درین زمان
که امر غریب را ظاهر بینان تماشا کردند در ساعت خدیو زمان فیل هوایی را که با آتش هم خوی و باباد همتک
بود نگاه داشتند و فیل رن باگه جان خود را بیک دو بدر برد و عالمی را جان نوین در آمد و خاطر
های پریشان بتازگی جمع شد دلهای برهم زده اطمینان یافت بعضی کوتاه اندیشان کم بین که
بخاطر میرسانیدند که فرمان روای زمان و زمین را اگرچه درسرشت این کار را نتایج آن

تواند بود



تواند بود و در ساعت ازین خیال در ارتکاب باز آمده دریافتند که از فنون عقل بدایع این کار آن حضرت
که نمونه را عجوبه نماسهای نگارخانه باطن بظهور آورده پی روان تیه نادانی بشاه راه دانایی
میخوانند نابینایان را چشم می بخشید و دیده دران سرمه جواهر در چشم میکشند بارها در خلوت
انس که این راقم سعادت باریافته بدولت خطاب استسعاد داشت از زبان مقدس شاهنشاهی
شنیده است که اینک دیده و دانسته بر فیلان مست خونخوار سوار میشوم باآنکه پیش ازان بسباعی فیلبانان
خود را پایان آورده و باعث خرابی بنای انسانی شده اند وجه نیت و قبله همت آنست که اگر در
نارضامندی ایزدی دانسته قدمی نهاده باشم باید آن شکی نفسی در آنچه مرضی او نباشد بر آورده
آن فیل کار ما تمام سازد که در بی رضای الهی بار هستی نمی توانم برداشت سبحان الله این چه دید
و چه محاسبه با خود میرود باری در جمیع اوقات چه هنگام خلوات مقدسه و چه در مسالک کثرات در دست
رزم و چه در زبان بزم پیوسته نگاهبان سررشته معنوی بوده بظاهر با خلق و بباطن با خالق
در یک زمان ناظم اشتات صورت و معنی گشته پیشوای این دو کرده و الا مینو ماینده
و عشرت گزین این دو نشاه گوارشده اورنگ آرای عالم ظاهر و باطن میکردند و از سوانح زرین
ادهم خان است بزمین بوس درگاه مقدس درین هنگام که دار الخلافه آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی
رونق و بها یافته بود و هر آینه رای جهان آرای چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به پیر محمد خان
شیروانی باستقلال باشد و ادهم خان بخدمت حضور استسعاد یابد منشور عاطفت بان مضمون
شرف نفاذ یافت ادهم خان امتثال فرمان بادشاهی که ترجمان الهیست نموده ممالک مالوه را
به پیر محمد خان سپرده هدی عزیمت باستان بوس آورد اندک زمانی برسم استعجال رسیده استلام
عتبه علیه نمود و محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انگه که از مفارقت فرزند گرامی خود
متفرقه مند بود فراهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از تهمت شریکی خلاص شده کامیاب امید
گشت و هم جمهور رعایای صوبه مالوه از بیدادی نجات یافته کامروای امن و امان گشتند و هم ادهم
خان را از اسباب بیخردی باز داشته اولا از چندین وبال نگاهبان فرمودند تا بنا بر عزم
اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت درینولا خدیو عالم بمقتضای شیمه کریمه خود پیوسته
بظاهر بشکار پرداختی و بباطن با خدا بود و صید قلوب فرمودی و اساسهای عالی در هر کار

نهادی و اینهای نیکو در ملک و دولت ترتب دادی و با وجود عنفوان شباب که بیشتری از بزرگان سالک
درین سن پیروی طبیعت کرده فرصت محاسبهٔ احوال النفس نیافته اند آن حضرت خلاف همه زمان شباب
از اسباب خداشناسی گردانیده لحظه‌ای از آن ذاهل نبودی و کامرانی کشورآرائی و دوست نوازی
و دشمن گدازی که هر یکی در بزرگان گذشته ساغر هوش ربای ال حربهٔ بدمستی بوده در ذات مقدس
حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و فزونی هوشیاری و فرزانگی خاصه دولی
میشود و بجهت مصالح الهی و حکم نامتناهی ایزد بیچون بسیار فنون کمال جهان آرای آن بزرگ صورت
و معنی از نظر دوربین خود پوشیده میدارد چنانچه بارها این معنی در زمان خوردی که به درس علوم اشتغال
داشتم از پدر بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بوده زاویهٔ انزوا اختیار نموده
بسر بردی شنیده ام و بدولتمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت که کیمیا اثیست ارباب
فطرت است خود نیز دریافتم و بجهت این معنی که حسن جهان افروز معنوی ازین خدیو بر روپوشیده بود
دانچه از خودش بایستی جهت دنیاکار اهل عالم برده هدایت سراسیمه گردان بادیهٔ ضلالت نمود
از دیگران آن طلب فرمودی و پیوسته درد طلب الهی که صحبت کامل عیان تواند بود پیرامون خاطر
مقدس گشته باطن اقدس را بقرار داشتی و شکار را که پیرایه بند ساعد نشاط است از اسباب در طلب
ساخته تنها راه شهر و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را گرد آلودگان صحرای بی پیری که بیشتری
از بزرگان معنوی درین لباس تماشای انداختی و با هر ژنده پوشی از جوگی و سناسی و قلندر و سایر
مفردان خاک نشین و تجرد گزینان بی تعین صحبت داشتی و از پیشانی اطوار و ناصیهٔ کلمات
او مغز معاملهٔ حال او دریافتی همان طور از اصحاب عمایم و ارباب قدم که پای بند آن سلسلهٔ علم و جاه
و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند طلبکار حق بودی و با آنکه ناشری که رقمی مرغوز آن این طبقات
دانستی از آنجا حوصلهٔ فراخ خود سپردی و بتمییز این ابلیسیان را خاک پوش کرده ابروی منتاهان حق را
بردی و با وجود این امور هرگز دهشتی و فتوری در طلبی این شهریار جهان نرفتی بلکه در تکاپوی افزوده
در جستجوی طلبیان نفوس که راهنمای طریق یافته مقصد اند بقرار تر شدی
نظم سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ** آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ** اگر شرح
همین باب کرده آید کتابی علیحده باید نوشت تا آنچه من از ابتدای ملازمت در باقی ایام
نگارش



نگارش یابد پس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال بزرگ وقت پردازم شبی که موکب
مقدس بقصد شکار در دارالخلافه آگره عزیمت فتحپور رو داشت نزدیک مندا کر که دهی است در میان
راه آگره و فتحپور عبور اشرف اتفاق افتاد جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب در مفاخر
و مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند و بارها ذکر جلال
کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود خواندن گرفتند آن حضرت را که جویای
حق و حقیقت اند از فرط طلب بمسافران ملک تقدس هر توسل جستی و استمداد همت نمودی
شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبهٔ توجه گریبان گیر شد خواجه از سیستان است
و او را سنجری نویسند که معرب سگزیست در پانزده سالگی پدر بزرگوارش که حسن نام داشت و بزراعت
و قناعت مشغول بود درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر بر افتاد و از میامن نظر او درد
طلب دامن گیر همت خواجه شد قطع تعلقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و قدری به
علوم کسبی اشتغال فرمود و از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما در آنجا یافت و در هارون که از
توابع نیشابور است ادراک صحبت شیخ عثمان هرونی نموده دست ارادت باو زد و بیست سال در
صحبت شیخ ریاضات شاقه کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت از مثل شیخ نجم
الدین کبری دریافت و بالجمله از اکابر سلسلهٔ چشتیه است بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت
واسطه با براهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان برخصت
پیر خود بهند آمد و در اجمیر که رای پتهورا فرمان روای هندوستان آنجا اقامت داشت منزل
گرفت الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بوده اند و بالفعل ایشان از مجاهدات عظیم روی
داده بود و اگرچه خوارق عادت از ایشان بسیار منقول است اما کدام خارق عادت ازین سخن
تر از مخالفت خواهش این نفس بوالفضول خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی اندرجانی در بغداد در ماه
رجب سال پانصد و بیست و دوم در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین
سهروردی و شیخ اوحد کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت
و شیخ فرید شکرگنج که در پتن آسوده اند مرید خواجه قطب الدین مذکور اند و شیخ نظام اولیا
که پیر میر خسرو اند ارادت بشیخ فرید داده اند سخن کوتاه که بسیاری از صاحب

کلان از زیر دامن تربیت خواجه خاسته اند قدس الله اسرارهم و بالجمله چون باطن قدسی مواطن شاهنشاهی
جویای مراتب حق شناسان و طلبکار آن مدارج حقیقت اساسان است در عین شکارگاه عزیمت صید
معنوی منضم شد و هرچند معتصمان رکاب اقبال در نارفتن بعد راه و ناایمنی حدود و بعید فرادانی ارباب
تمرد مذکور ساختند چون شوق فایده را بو دکوش قبول بر آن منه اخشیده توجه عالی مرعی داشتند و در شهر
یور چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه هشتم جمادی الاولی با معدودی از مقربان بساط حضور که در شکار
همعنان بودند متوجه اجمیر شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که سرادقات عفت را از راه میوات با هم
اگه سرکرده با جمیر آورد بموجب فرمان معلی با هم اگه بنظر زنامه در بجانب اجمیر شتافت چون بموضع
کلاولی مخیم اقبال شد چغتی خان که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بهارمل که
در الوس کچهواهه که گروهی عظیم از راجپوتان ندریاست داشت بعرض اقدس رسانیدند که راجه بوفور عقل
و شجاعت ممتاز وقت است و همیشه دراداب دولتخواهی این دودمان عالی بوده خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده است و در دهلی ادراک آستان بوس نموده خود را از پابستگان
فتراک عاطفت اعتصام میدارد و مدتیست که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا متوهم شده بشعاعت
جبال متحصن است اگر پرتو التفات شاهنشاهی بر ساعت احوال او افتد و او را از خاک برداشته
ارشاد ایزد و روزگار نجات بخشند خدمات او بنظر اقدس که اکسیر سعادت است پسندیده آید و مجملی از قصه میرزا
که در ولایت ما را ازکه جای بودن بزرگان راجه بارهمل بود خواست که بتصرف خود در آورد و در این
اثنا سوجا نسپر برادر کلان راجه بارمل از شهر ارث ودانست و طلب ریاست خود
میرزا را دیده مقدمات شورانگیز در میان آورد و میرزا بر سر ایشان لشکر کشید و چون وقت
مقتضی نبود و جمعیت چندانی نداشت صلح کونه کرد و مبلغی بر سر ایشان مقرر ساخته پسر راجه بارمل
جگنات و راج سنگ پسر آن سکر و کنکار پسر آن جگمال برادر رای راجه را گرد کرفته که بزبان هند اول
گویند از آنجا متوجه اجمیر و ناگور شده است و درین سال عزم مصمم داشت که لشکر با فراهم آورده
استیصال این جماعه نماید چون حکایت دولتخواهی این گروه قدیم الا
خلاص بموقف عرض مقدس رسیده عاطفت علیای شاهنشاهی
رخصت آوردن راجه داد و چون موکب اقبال بدو بوسه نزول اجلال

نمود



نمود از رضیت موکب جهان کشای شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه فرار اختیار نموده بودند آن
حضرت فرمودند که ما را بجز عنایت و رافت نسبت بجمهور عالمیان امری دیگر منظور نیست باعث
ویرانی این کرده چه تواند بود همانا که این صحرانشینان وادی توحش آزاری که از میرزا شرف الدین
حسین کشیده بودند بر آن قیاس نموده هراسان شده اند آخرهای روز چهل پسر روپسی برادر راجه
بارمل که کلانتر این سرزمین است آمده بوسیله مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت بعرض
اشرف رسید که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت در می یابد حضرت فرمودند که آمدن او محبوب نیست
باید که روپسی مقدم گرامی ما را عطیه عظمی الهی دانسته خود را از استلام عتبه عالیه نماید ناچار روپسی خود آمده
خاک آستان اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانید و بنوازش پادشاهی سربلندی یافت
و روز دیگر چون قصبه سانگانیر مضرب خیام اجلال شد چغتی خان راجه بارمل را با اکثری خویشان
واعیان قوم بغیر راجه بکونت داس پسر بزرگ راجه که سرعیال گذاشته بود آورده به بساط
بوس عالی سرافراز گردانید و آنحضرت مراتب عقیدت و اخلاص از چهره احوال راجه و اقربای
او بنظر باریک بین جوهر شناس مشاهده فرموده بلطایف الطاف صد خاطر او گردانیدند پسرش
افزودند و راجه از دست اندیشی خرد و سربلندی بخت چنان اندیشید که خود را از زمره زمین
داران برآورده از مخلصان این درگاه سازد و برای تمهید این معنی نسبتی خاص بخاطر او رسید
که صبیه بزرگ خود را که فروغ عفت و دانش از ناصیه او می درخشید بوسیله محرمان عتبه خلافت
داخل پرستاران آن سرادق اجلال سازد و از آنجا که غریب نوازی شیمه کریمه حضرت شاهنشاهی است
ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با چغتی خان رخصت فرمودند
که رفته سرانجام این نسبت که سرمایه مباهات جاودانی خاندان اوست نموده زود بملازمت
آورد و یکی از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روزافزون شاهنشاهی که باعث آسودگی
و آرمیدگی جمهور متوطنان آن دیار شد نزد آن جیته باران است و شرح آن بر سبیل اجمال
آنکه چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را یکی از نقابهای جمال جهان آرای خود ساخته فرط
هیبت ظاهر ساختی و اکثر مناط شکار انبساط فرمودی یکی از چیته بانان از نادانی مغرور شده
پای از اندازه بیرون کشیده گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقاً او را از او بکوشش

بندگان حضرت رسید و حقیقت حال ظهور یافت آن دادگر بیدادگاه از استماع این ظلم در ساعت حکم
فرمودند که او را گرفته آوردند و حکم بریدن پای او نفاذ یافت و این معنی باعث عبرت جهانیان
گشت و دهشت نهادان صحرای غفلت را سرمایه هوش بدست افتاد و این معنی در دیار شهرت گرفت در آن
و دیگر کسی را گرد چنین ولا داره شدن بخاطر نرسید و آرایش و آرامش در آن مملکت پدید آمد و چون
قصبه سانبهر مقر رایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای
لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی جگنات و راجه سنگ و کنگار که میرزا بگرو نگاه داشته بود
طلبیدند که یکبارگی خاطر راجه بهارمل از دغدغه برآید میرزا قبول این معنی نمود اما وقت را بهانه
میگذرانید و حضرت از آن راست پنداشته مترصد آمدن ایشان بودند و بعد ازین منزل او هم جان
از عقب آمده باردوی معلی ملحق شد و از آنجا موکب عالی بسرعت هر چه تمامتر متوجه اجمیر گشت
و بساعت مسعود در آن شهر فیض بخش نزول رحمت فرمودند و زیارت روضه منوره
حضرت خواجه بتقدیم آمد و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت گشتند و ما هم آنکه محل اقدس
را باین لایق از راه میوات در اجمیر آورده بخشش خدمت کرامت توفیق یافت در آی
جهان آرای بتقاضای آن فرمود که باستعجال معاودت واقع شود و شرف الدین حسین میرزا که خدمت
سنجیده مرتبه او مفوض شده بود برای انتظام مهم مذکور با دانه استدعای آن نمود که حضرت
لشکر آن حدود نهضت فرمایند و چون ناسرگی این اندیشه خاطر نشان او شد درین خیال افتاد
که روزی چند بمحاصره اجمیر مخیم سرادقات اجلال باشد و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر خلافت داشت
جمعی امرا که در آن حدود جاگیر داشتند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسر او
و جوزم خان و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دار الخلافه آگره شدند و حکم
باهتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین گرد قلعهای مذکور را افزون سازد و چون رایات
اقبال بعرصه سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا جگنات و راج سنگ و کنگار را بملازمت
اقدس آورد و راجه بارمل بصدق بینی که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین
وجهی سامان نموده آن صبیه سعادت سرشت را محفوف سرادقات محفه عفاف درین
منزل گرامی بدولتسرای عالی بقصد افتخار روزگار خود با این بزرگان رسانید

وبجهت



و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش یکروز در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق افتاد و همانجا میرزا شرف
الدین حسین را تشرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبک خرام گران
قدر سوار شده ایلغار فرمودند چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رتن پور افتاد راجه بارمل با
جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس سربلند شد و مان سنگ پسر راجه بکونت داس
خلف راجه بارمل درین مرتبه پرتو نظر سعادت اثر سرافرازی یافته بشرف خدمت دائمی ممتاز شد
راجه بارمل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل او را بمقدم اقدس سربلندی
بخشیده تا سرمایه مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد چون آن حضرت عزیمت وصول
بدار الخلافه مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس بود افاضه این سعادت را بوقت
دیگر حواله فرموده راجه را مشمول اصناف عنایت ساخته رخصت دادند و راجه بکونت داس و مان سنگ
و جمعی کثیر از اعزه و اقربای او را قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند
و بتایید اقبال آن راه دور و دراز در کمتر از سه روز قطع فرموده در روز اسفندارمذ بیستم اسفندارمذ
ماه الهی موافق روز جمعه هشتم جمادی الاخری بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند ساحت شهر از مقدم
عالی ارتفاع آسمانی گرفت و دیده های نظارگیان از پرتو ناصیه اقبال فروغ انجم یافت و ارادتمندان
باین شایسته منزل بمنزل قطع نموده از نی رسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب
عالی نموده سپاس گذاری الهی بجای آوردند و چند نوزمان بر مسند فرمان روائی نشسته دقایق ملک
آرائی بظهور آوردن گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد از آنجا که اقبال روز افزون رونق افزای
سلطنت عظمی است هر روزه که نو میشود دولتی خاص روی میدهد و نظامی بدیع پدید می آید چون حضرت
فرمان فرمای زمان نیک اندیشی است نتایج آن عاید روزگار سعادت پرورش میشود و هر
طبقه در خور قابلیت رواج یابد و مستعد آن جهان کامیاب استعداد میگردند

## آغاز سال هفتم الهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از دور اول

درین اثنا که آغاز بهار ملک
معنی است ابتدای ربیع نشو و صورت چون معنی افروز شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم و منور عالم ببیت
الشرف هزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه
پنجم رجب اتفاق افتاد و قوت نامیه در اهتزاز آمد و فیض بر عالم بتازگی بارش شد موکب خسرو گل از گرد

راه رسیده برنگاه چمن جلوه نمود باغ و راغ نوای باربدی و سرود نکیسای بلند ساخت ابر بهاری نو
رسیدگان عساکر ریاحین را نشیت و نشوی تازه داد شکر عدل بهاریش اله دل گل داد بر
زبان گیاه ذرق نفسهای جان آویز اختران نقشبند ورنگ امیر شاخ مانند عقد لولو غنچه
مانند نافه آهو وازین تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض
خاص رسید ظاهر همرنگ باطن گشت عنفوان دانش واگاهی انتظام یافت و سال مهر که سال
هفتم الهی است آغاز شد و دست قدرت از چهره اقبال پرده انداز گشت امید راست
پیمان درست کردار خانه ایجاد آنست که ایزد متعال ذات قدسی صفات شاهنشاهی را زمان دراز کامروای
صورت و معنوی گرداینده سال بسال سرمایه افزونی عمر و دولت سرانجام دهد تا عالم از
تخالف و تنازع رئیسان متفرقه روزگار مصون مانده بعدل و داد این یگانه آفاق و شایسته خلافت
امارت و اضاعت یابد و حقیقت انتظام اسباب سلسله کونی و آلهی بظهور آید و عبادت کبری که گزارت ربع
مسکون در رشته وحدت کشید نسبت هم بقدم رساند و هم ملکی بالد و هم معرفت افزاید یکجهتی روی دهد
اخلاص رواج یابد گرد آلودگان صحرای بی تمیزی که در اکناف عالم نقاب اختفا اند بظهور عرصه تمیز برون
خرامند استعداد را روز بازار گرم شود و مستعدان بمتاع بینش نقد مقصود بدست آرند
واز جلایل عواطف حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند لمعه ظهور داد منع بند بود
عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان درآمده بودند از روی تسلط و استیلا زنان
و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را اسیر میکردند و بفروخت و تصرف آن اشتغال می نمودند
حضرت شاهنشاهی از کمال ایزدشناسی و یزدان پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم
فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ یکی از مبارزان عساکر فیروزمندی پیرامون این معنی نگردد و هر چند جمعی
از وحشی مزاجان معامله نافهم محکمی جای خویش را ضمیمه نخوت خود ساخته بجنگ پیش آیند و بمقتضای اقبال
روز افزون شکست یابند اهل و عیال این گروه از صدمات افواج گیتی گشا محفوظ باشند تا بکدام
از سپاهی خرد و بزرگ کمر بند نگند و بگذارند که بهنا بفراغ خاطر بخانه خویشان و اقربای خود
روند واز اجله بواعث برین معدلت آنکه خرد پژوهی سریرآرای فرمان دهی برین معامله
امعان نظر فرموده نگاه ژرف انداخت که هرچند کشتن و بستن و زدن ستمگران

لحن



تحت سنده تا دیب و تنبیه کردن گشان فرمان ناشنو از لوازم داروگیر ملک تعلق است و حکام
انصاف گزین صاحبان نوامیس دران اتفاق دارند لیکن تعذیب زنان و اطفال بیگناه را تادیب
آن ستمگران اندیشیدن بیرون از قانون معدلت است اگر شوهران راه شقاوت پیش گرفتند
زنان را چه تقصیر اگر پدران طریق مخالفت گزیدند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم
و عورات این گروه از اسباب پیکار این گروه چون اقالیم دیگر نیست و ضمیمه این اندیشه حق
نهاد حقیقت اساس آنکه بسا حرص مندان کور دل محض بحیلی واهی با بمجرد افترای بداندیشی باسیست طمع
قصد مواضع و محال مردم اهل بوده دست تاراج می گشایند و در هنگام باز پرسش هر از سخن بطرفه در مقام
اهمال و تعطیل میشود پس هر گاه حکم علی الاطلاق بزرگ این عمل نفاذ یابد دیگر راهی بدگمان سرتی
با پامال ستم بدوانان نمیشود چون نیت والای شاهنشاهی محض حقانیت و معدلت بود بمیامن
برکات آن جمیع حیثیات و ممرزان اقصای هندوستان حلقه ارادت در گوش انقیاد
کشیده از جمله اسباب نظام عالم گشته اند هم کار دین منتظم شد که خلاصه آن معدلت از نیت دهم دهد
نظام یافت که عمده آن منقاد شدن جهانیانست و از شرایف سوانح فتح قلعه میرته است به نیروی
عساکر اقبال بعد الحمد که اورنگ نشین خلافت را ایزد جهان آرا انیق کرامت فرموده است
که حس آن در کالبد خیال نگنجد و در قیاس نیاید و المنة آن که نسبت معنوی را که عبارت
از اخلاص و نیت تقویت بخشد هر کاری که پیش نهاد همت عقیدت گزین خود سازد بخوبترین
وجهی انجام یابد و کاری فرمان دهان روزگار را بدشواری دست ندهد این طایفه را باسانی
میسر گردد لمثی که منسوبان ظاهری که از دولت سرای اخلاص بهره ندارند چون بکاری
قدم بر میدارند ایزد توانا محافظت نسبت صوری این برگزیده خود فرموده ایشانرا کامروا
میگرداند و مصداق این حال قصه فتح نمودن شرف الدین حسین میرزا است قلعه میرته را که در آغاز
این سال فرخ صورت بست این واقعه دلگشا آنکه سابقا رقم زده خامه وقایع نویس شده بود که حضرت
شاهنشاهی در وقت مراجعت از بلده فتحیه اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعه میرته
و تسخیر آن ولایت فرستادند و جمعی از امرای عظام را بکومک او همراه ساختند و در آن ایام
قلعه میرته در تصرف رای مالدیو بود که از راجها و رایان بکثرت حشم هندوستان ممتاز

اعتبار رود و فور اقتدار امتیاز داشت و اول این قلعه را جکمال نامی که از بنه داران بزرگ آن بود سپرده
دیوداس نام راجپوتی را که در جرات و همت پیش دست این طبقه بود با پانصد راجپوت چیده
بکومک جکمال گذاشته بود که پاس این خدمت میداشت چون رایات عالی از دار البرکه اجمیر مراجعت
نموده بر ساحت دار الخلافه آگره سایه نزول اجلال انداخت میرزا شرف الدین حسین که مجددا
در آن حدود بشرف رکاب بوس سعادت پذیرفته بود و پشت همت او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی
گرم شده با امرای دیگر بان سمت لشکر کشیده و تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت
افواج قاهره قریب بان قصبه رسیده همچنان گرد راه بر جبین و باد پایان در آب و آتش غرق
سلاح ترد دیو پوشیده و علم تهور برافراخته طی طا بپای قلعه رسیدند اهل قلعه در حصار سیم خریده
مجال بیرون آمدن نداشتند درین میان از دلیران کارطلب چهار سوار یکه تاز جنبش همت
پای جرات پیش نهاده تیری چند بر دروازه قلعه زدند ناگاه راجپوتان از صدمه تیر بیدار شده بر د
یوار حصار برآمدند و کنگرها را سپر خود ساخته سراسیمه وار از خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند و روغن
جوشان از بالا ریختند از آن میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند و دو سوار دیگر زخمی
بازگشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح در آن دیدند که پیرامن قلعه مقام و جا بجا مورچال
گرفتند و تدبیر و تامل در مقام استعداد مواد قلعه گیری شدند از روی حزم و احتیاط حصار را
محاصره کردند مورچلها را باین شایسته تقسیم نمودند و از اطراف قلعه نقبها زدند قلعه نشینان
در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامه پیکار را گرم داشتند و گاه گاه در کمین فرصت نشسته و پای
جلادت از دروازه بیرون نهاده و بقدر همت دست برد نموده باز خود را بدرون می انداختند
تا آنکه نقبی که تا ته برج رفته بود از داروی تفنگ پر ساخته آتش دادند برج چون پنبه حلاج از هم
ریخته شد و رخنه عظیم در حصار افتاد بهادران عساکر اقبال راه کارزار گشاده یافتند پیش دویدند را
جپوتان ستیزه جوی دست از جان شسته گرم قتال گشتند مصادمه عظیم و مقاتله قوی اتفاق افتاد
و تمام آن روز بازار جنگ گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند مجاهدان
غازی جرعه شهادت کشیده حیات ابد یافتند و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونابه ممات چشیده شربت
جام فنا کشیدند و چون پرده شب در میان آمد هر کس بمورچل خود بازگشت و مخالفان

لیکن



شبا شب آن رخنه را محکم ساختند اما حصاری که به نیروی دولت گشاده باشند بحیله مدبران ثبوت
در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد و قلعه برایشان زندان گشت هر چند جمعی با امان آمده از روی
عجز زنهار میخواستند و راه بیرون شدن می جستند میرزا شرف الدین حسین راضی نمی شد و بعد از
آمد و رفت بسیار و صلاح دید امرا قرار دادند که اسباب و اشیای خود گذاشته تنها بدر روند
چون قبول عجز زنهاریان از آداب ملک گیری است بموجب قرار داد بهادران آن افواج قاهره
از پیش راه برخاستند روز دیگر جکمال هم جانی گرفته بدر رفت دیوداس از سیه بختی و تیره رایی
دل بر دن خود نهاده از روی عناد و ضیمی اسباب خود را سوخت و چون مار در خود پیچیده داغ
آتش درون را افراخته از قلعه برآمده و متهورانه با چهار صد و پانصد سوار از پیش عساکر قاهره
گذشت جمعی از راجپوتان مشتمل جیمل و لون کرن در سپاه منصوره بودند که با اهل قلعه نزاع قدیم
داشتند بمیرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته
اند قرار داد این بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان امان بثبات نمانده این
طور بدگوهران تیره جان را بسلامت گذاشتن در چنین وقتی که مغلوب شده باشند
از دور اندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین را رای پسندیده افتاد و صفها آراسته از د
گرد در عقب خود ایستاد و جوانغار بشاه بداغ خان و عبد المطلب پسرش و محمد حسین شیخ مقرر شد
و برانغار بجیمل و لون کرن و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخته از عقب دیوداس درآمدند
دیوداس چون بنهضت عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده خود را بغول
زد و جنگی بهم پیوست که از داستان رستم نشان بر روی کار آورد بلکه آن کهنه
اوراق را در هم پیچیده بر طاق نسیان نهاد پایمان کار از دست خطا شده بر زمین افتاد
دیگر هیچ انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند و عساکر منصور بفتح و فیروزی مراجعت
نمودند و بعضی گفتند که دیوداس از این جنگ گاه زخمی بدر رفت و بعد از ده دوازده سال این
واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را قبول کردند و بعضی تهمت زده
کشیدند و مدتی در حیات بوده در بعضی از حوادث وقایع کشته القصه باقی راجپوتان هم
جانی از آن معرکه بیرون برده خود را بالدیور رسانیدند و قلعه میرته با تمامی آن ولایت

بهدف اولیای دولت ابد پیوند درآمده دو محل ممالک محروسه شد ؂ چشم فلک ندیده و نه بیند بعمر خویش ؂
این فتحها که شاه جهان را میسر است ؂ هر فتح کاسمان نهدش منتهای کار ؂ چون بنگری مقدمهٔ
فتح دیگرست ؂ حکایت دیگر که حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود فرمودند دادار داورکرسزای
هر کرداری را بمقتضای حکمت بالغهٔ خود بوقتی خاص و نفری مخصوص موقوف ساخته جهان آرایست
دانا دوربین اسرار این معنی قدری وا رسیده در افزایش دانایی می باشد و نادان تیره خاطر در
شورستان صحرای ضلالت افتاده و بخیالات باطل سرگشته نادان تر میگردد چنانچه
حال روز جهان افروزست که چشم صحیح المزاج را مورث مزید بینائی گشته اولا بانواع نعم ایزدی شناسائی
می بخشد و ثانیا بر اسم شکرگذاری شیفته گرداینده پوینده تر و جوینده تر میگردند و بوم نهاد آن شوم را
که بیمار دیدند باعث مزید نابینائی گشته کمنام خمول نادانی و نابینائی میسازد و شب کلبهٔ قبض دوست
معین دیده وری بر بست فسطاطان کوتاه همت بوم صفت در پردهٔ کم بینی میگردد و کوتهی
سخن سکنهٔ قریات فیقر سکست که از دار الخلافه آگره قریب سی کروه باشد در تمرد و نا
سپاسی عدیل ندارند علی الخصوص هشت موضع آن پرگنه که مشهور بانهکیه اند در سرکشی و دزدی
و ادم کشتی و بی باکی و بی اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده که بهم خود قلبند و هم
محال و مساکن قلعه دارند و بهیچ گونه که نادان از امرا آنکه شمار در بیست می کنند همواره حکام
و عمال آن حدود را از بیدادی در فریاد داشتند تا آنکه درینولا رایات جهانگشای شاهنشاهی
برسم شکار متوجه سمت این قصبه شد و در آن هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم بدخشی
مقرر بود و ابه نام برهمنی نوسیه قراولان بار یافته شرح بیدادی این متمردان بعرض مقدس
رسانیدند که بی گناه پسر او کشته و اسباب و اموال بغارت برده اند بادشاه صورت و معنی
که شکار را برای دریافت امثال این امور لازم وقت گرداینده باستماع نالهٔ مظلوم بتهمان
جلال در جوش آمده از فرط عدالت فرمودند که جاج تادیب آن فرقه متوجه میشوم بنگاه بیمان
مردم معدود شکار توجه فرمودند و جمعی را پیشتر روانه ساختند وقت دمیدن صبح
اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه رسید جمعی که پیشتر متوجه شده بودند آمده بعرض اقدس
رسانیدند که متمردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند

اتش



آتش سطوت معدلت برافروخته تر شد و حکم مقدس نفاذ یافت که جانسپاران آن تعاقب نموده بیکبارگی
که متمردان آن پناه برند دست باز ندارند تا شایان باشند که ما نیز بتوفیق ایزدی رسیدیم آن
حضرت منزلی او را گرفته رخش توجه بجولان در آوردند در اثنای راه قراتاق میر شکار رسید که
من از پی ایشان رسیدم یکی که پیکار من ایستاد بتیغ ابدار بر خاک فنا نشست و دیگر را
بفتراک دولت شاهنشاهی مقید ساخته آورده ام چون مرا حکم عالی نبود که پیشتر رویم برگشته بملازمت
آمدم حضرت از آنجا گرمتر رخش سعادت را اندکی دیگر نزدیک دهم بالس روز گذشته بحوالی
موضعی دیگر که پیروکه نام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده
پناه باین موضع آورده اند آن حضرت چون موضع نزدیک رسیدند یکی از آن موضع آمده
ملازمت نموده آمدن آن متمردان را انکار کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای بزرگی
خود باکس فرستادند که این گروه تیره رای را براه راست رهنمونی نماید چون پیمانهٔ عمر این مردمان
جام خودسری پر شده بود و دور مکافات اعمال چندین ساله در رسیده موضع خود را محکم ساخته
بجنگ و عربده ایستادند مقررست که از پیاده و سوار همراه موکب عالی در شکار زیاده تر از
هزار کس نمی باشد و امشب که حکم بر تعاقب گریختگان شرف صدور یافته بود بهادران
جانسپار هر طرفی رفته متفرق شده بودند و قریب دویست کس در رکاب دولت
سعادت حضور داشتند و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمد و جمعیت متمردان آن از
چهار هزار کس بیشتر بود حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند مبارزان آن دولت
داد جانستانی و جان فشانی داده کامیاب صورت و معنی گردیدند گرمعرکه زد و خورد گرم شد
لیکن چون مخالفان بسیار بودند و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند
کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر اقدس در آمد که از شدت هوا آتشی در اطراف موضع افتاده بود که جمعی
از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدرخشان برده طلبکار گوشهٔ عافیت اند قهر بادشاهی بجوش
آمده جای که آتش گرد در شدت بایستی فرمود و بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض نظر فرموده خود
در آن وقت که بدولت و اقبال بر فیل دلستکار نام سوار دولت بودند متوجه شدند چون
موضع آتش بسیار بود و در آمدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند

از زبان مقدس شاهنشاهی سامعه افروز گشتیم که نقل این سرگذشت میفرمودند که چون فیل در سکناه
رانده شده بنظر درآمد که جبه زردی بالای بام برآمده و چون رستم خان هم همان طور جبه داشت
بخاطر اقدس چنان گذشت که مگر او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک بآن بام رسانیدم
درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ می بارید و حمایت ایزدی که جوشن مبارک شاهنشاهیست
و همواره نگاهبانی میفرماید بیشتر از همه محافظت میفرمود چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن
جبه پوش مقبل خان بود که بالا رفته یکی از گردن کشان کشتی می گرفت و میخواست که او را
از بام بر زمین اندازد و جمعی از بی اعتدالان بدو دوادیده بودند که کار مقبل خان تمام سازد
درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند و مردم هم آواز دادند که بالا
برشوید بندعلی قوربیگی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده بر بام برآمد و این بی
دولتان فرار نمودند و بیکی کار غنیم را تمام کرد درین وقت دست فیل پادشاهی در
چاه غله فرو رفت چنانچه جهجار خان فوجدار که عقب حضرت بر فیل سوار بود و آمده بر بالای حضرت
فتاد و آن حضرت بزور بازوی یداللهی فیل را از آن مغاک برآورده سعی داشتند که خود را
ان جویلی که متمردان مضبوط شده بودند رسانند در آن زمان هیچکس از ملازمان در رکاب
نصرت نبود و غیر از راجه بهگونتداس و راجه بدیچند در هنگام استیلای تشنگی راجه بهگونت
س آب خود را بملازمت آورده قضا را درهمان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح
بودند هندوی شمشیر کشیده دویده و شمشیر انداخت شمشیر بر حلقه آهن که دندان آن فیل بجهه
بود و استحکام پوشانیده رسید و از اصطکاک شمشیر بر آهن شراره جست و فیل از زدن شمشیر
مذا رزاد درهم کشیده پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بامی پسر ماند ساله از اضطراب
خود را بر فیل پادشاهی انداخت جهجار خان مذکور میخواست که از هم گذراند حضرت بعطوفت ذاتی
در پناه داشتند و چون نزدیک بحویلی رسیدند دیدند که فوجدار آن جا که در آن حدود رسیده
زنبیاری کام متحد ایستادند از آنجا نهضت فرموده بقصد دیوار فیل راندند و در حویلی تیرانداز بی
یکدفعت تیر بر سپر ساخته شاهنشاهی رسید مقرر مودند که پنج تیر از سپر گذشت پنج انگشت و دد
نشست و دو تیر در سینه بند شد و نگذشت حراست ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبانی

میکرد



میکرد و علاول خان فوجدار حضرت را نشناخته از دور تعریف کنان فریاد میزد که تو کیستی که
مجرای تو پیش حضرت بکنم حضرت روی خود را از نقاب برآورده او را نمودند و آن سعادتمند را
سر گذار از آداب بندگی ساخته و مقارن این حال تاتار خان فریاد برآورد که پادشاهم درین بهاران
کجا میروید جهجار خان باد اعتراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است آخر حضرت
شاهنشاهی همچنان فیل سوار دیوار را انداخت درون حویلی درآمدند و سه چهار فیل دیگر بر این خدمت
پیوستند و جمعی کثیر از آن سرکشان بی باک بقتل رسیدند و جمعی در خانه مضبوط شدند بموجب حکم
قضا نفاذ سقف خانه را شکافته آتش درزدند و دود از دماران تیره بختان برآوردند و ذره
هر کس بفروغ شعشعه آتش قهر الهی بعدمخانه شتافت و یکپاس روز مانده بود که این عبادت
کبری فراغ دست داد و جمعی دیگر کثیر از ارباب بغی و فساد را دیده عبرت بازگشت
**تعیین فرمودن عبدالله خان ازبک را بانتظام ولایت مالوه** دادار جهان آفرین چون
خواهد که جمال عالم آرای یکی از برگزیدهای خود را خاطرنشان جمهور عالمیان ساخته هم اسباب
دولت روزافزون او را ترتیب دهد و هم مفیض رحمت عامه شده کافه خلایق را که عقل دور
اندیش دارند و نه دیده دوربین براه راست آورد و در بعضی از ناحیتهای ممالک محروسه نوعی گونه
بدیدار دو آن را بحسن تدبیر و لطف سرانجام او انتظام بخشد لاجرم جهانیان از ابرسم دعات
و اتفاق محمول ساخته بزایچ عقل دوراندیش اعتراف نماید و مصداق این معنی مجدد ابرق
شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن باز بهادر و منتظم ساختن صوبه مالوه است بار دیگر و تیغ
این سانحه اقبال آنست که چون ادهم خان بموجب اشارت شاهنشاهی روی توجه بدارالخلافه
آگره آورد و منهیان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدود دارالسلطنه جمعیت ساز انجام
میدهد پیر محمد خان که شاه تهور داشت و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته رزمی
بعزیمت آنجا رود و باز بهادر پیر محمد خان را حاکم خیال کرده در برابر آمد و بیکار در گرفت و باندک
روز که شکست یافت و غنائم فراوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر
قلعه بیجاگده شد در آنجا اعتماد خان نامی از ملازمان باز بهادر بود همت در استحکام قلعه گماشت
چون آن قلعه در حد ذات خود برفعت و متانت علم است محاصره آن بامتداد

کشند جوانان کارطلب مثل حبیبی دیوانه و یار علی بلوچ و الم کوکلتاش و مولانا محتشم و ملک محمد
و میرزا آفاق تهورهای ورزیدند و خود را بدروازه رسانیده داد جلادت میدادند روزی محمد میر
کاتب هم جست و چابکی تاخت و موجب تحسین همگنان گشت تا آنکه سحری خسرو شاه که از
ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه کرده بر قلعه شد و دویست جوان دیگر بتدریج تا طلوع
صبح صادق بر آمدند متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند آغاز
دمیدن صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده روبجنگ آوردند و صحبت نبرد در میان آمد
و جوانان نبرد آزمای آویزشهای پسندیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد
الامان برداشته متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان مذکور با یککس دیگر امان گویان می آمد
که خود را به پیر محمد خان رساند که تیری باو رسید و بعدم رفت و آنکه همراه او چون حال اعتماد خان
را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جان بازی کرد و مردانه فرو رفت و جمعی کثیر علف تیغ شدند
و بقیة السیف امان یافته ازان ورطه جان بدر برآمدند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت
در آمد و پیر محمد خان روزی چند بجهة سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب سلطان پور
روی عزیمت آورد و باندک جنگی آنرا داخل ممالک محروسه ساخت و از انجا معاودت نموده
باز بقلعه بیجاگده آمد و در آن قلعه خبر یافت که باز بهادر بوالی خاندیس میران مبارکشاه پناه
برده است و میران لشکر خود را باو همراه می سازد و پیر محمد خان زواید اسباب لشکر را در قلعه
مضبوط کرده با هزار جوانان کارطلب همراه گرفته ایلغار نمود که ناگهانی باسیر برهانپور رفته
کار آن جماعت بانجام رساند از آب نربده گذشته چهل گروه یکشب راند در دو گروهی اسیر قلعچه
بود و در انجا فیل مستی بسته بودند آن قلعچه را در ساعت بدست آورد و فیل را از غنایم
گردانید میران از قلعه اسیر جمعی را بجهة محافظت قلعچه فرستاده بود در وقتی که پیر محمد خان قلعچه
را فتح کرده متوجه برهانپور بود در خاندیس که جای نشین حاکم است ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی
کرد پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم فرستاد نامبردهان
باندک فرصتی آن جمعیت را پراکنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانیده مراجعت نمودند صبح آن
روز پیر برهانپور در آمده دران شهر عظیم نهب و تاراج کردند و نقد و جنس فراوان بدست هر کس

افتاد



افتاد و میران در قلعه اسیر محکم بود پیر محمد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد درین هنگام خبر رسید
که باز بهادر در لشکر خاندیس نزدیک رسیده او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد بیجاگده رفته
بود چون در آن حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان با معدودی تیردستی نموده میخواهد که از دریا
نربده گذشته است در اندیشه دراز مانده متوجه آن صوب شد و در چنین وقتی که مردم غنایم موفور بدست
آورده معاودت نموده بودند جمعی متوهم شده خبر قرب باز بهادر شایع گشت پیر محمد خان ارباب
خبرت را طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند درین وقت جنگ
صلاح نیست چه فتح عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و همه کس را انبار غنیمت شده است
مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آب نربده بگذریم و بمندو رفته نسقی
کنیم و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان سخنان
صدق آیین ارباب خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بست همراهان ناچار همراهی بجای
آوردند و باندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ جلو پیر محمد خان را گرفته
از جنگ گاه بعنف برآورد که دیگر چه جای توقف است چون بکنار نربده رسید روز دیگر
شام شده بود هر چند همراهان گفتند که غنیم دور است امشب آنجا باید بود اما چون وقت
باخر رسیده بود مستعجلانه سوار ساختند و او را بران داشتند که از آب نربده باسپ
شناکرده بگذرد و هم او را عنان تدبیر از دست رفت و هم سخن حسابی خیر اندیشان بگوش هوش
او جایگیر نشد همچنان سواره بسر اسپکی خود را بمدد در آب نربده انداخت اتفاقا در میان آب
قطار اشتری که میگذشت نزدیک رسیده با اسپ او پهلو زد اسپ نیز چون عنق او از جای رفته
پیر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد و جمعی که با او نزدیک رسیده بودند از بد قراردنی
در برآوردن او از ان ورطه هلاک دست و پای زدند بمجازات ستمهای که درین یورش کرده بود
یا بمکافات اعمال در محاربه که زنی بیگ خان بظهور آورده بود یا بواسطه امری دیگر که [illegible]
دان داند عوق بحر فنا شد و بسر نوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی جوان مردی عالی
همتی را این واقعه پیش آمد نظم بجایی که تقدیر زور آورست ٭ توانا تر سی ناتوان ترست
چو روز آورد روز در تیرگی ٭ دو چشم جهان بین کند خیرگی ٭ لهذا با وجود کمنت

و اسباب شوکت می راند تدبیر رفته بپای خویش درگرداب هلاکت افتاد و قیاخان گنگ و شاه محمد قلاتی
و حبیب علیخان و جمعی از امرا که در آن صوبه جاگیر داشتند دل از دست داده متوجه درگاه گیتی پناه شدند
و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافتند و باز بهادر بر مالوه دست تصرف یافت اقبال
جهان کشای شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالیقدر که باوفور شجاعت حسن
تدبیر و باکمال شهامت بحصول عدالت داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرمایند
بنابران عبدالله خان اوزبک که در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت
و پیشتر هم آنجا رفته بود و بطرز آنجا آشنا شده بتسخیر مالوه مامور شد و بحکم عدالت برای قرار
یافت که امور سیاست و داروگیر برای او مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که رشد
و کاردانی که از وزرای دیوان بیوتات ممتاز بود بخطاب خانی سرافراز نموده تیز همراه او ساختند
که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جاگیرداران و تعیین محال خالصه شریفه نمایند و جمعی کثیر
همراه او ساخته بان خدمت والا رخصت فرمودند و حکم عالی شد بعد از آنکه عساکر اقبال
عرصه دلگشای آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند عبدالله خان همانجا بوده در ملک
کشای کمر بندد و معین خان رعایا و واقعین و سایر ساکنان آن ملک را از وضیع و شریف بشمامت
عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته بتلافی نوازد که از ممر هر در مواکب جهان نورد راه یافته
باشند به وجه با امرا و سایر ملازمان ها و شای که بان خدمت تعیین یافته اند با منی که صلاح دولت
ابد قرین باشد تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ این کار باستلام عتبه علیه متوجه شود بموجب
حکم معلی عبدالله خان با امرای عظام بسامان شایسته در اوایل سال روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد
باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داد و تاب مقاومت از حوصله
همت خود بیرون یافت پیش از آنکه لوای جنود دولت سایه امن و امان بر آن بلاد اندازد
ولایت مالوه را بچندین حسرت گذاشته بگریزگاه عافیت شتافت و رعب صولت دولت
شاهنشاهی و مهابت شوکت عساکر اقبال و شهامت مواکب عالی الحسبان بلند آوازه
است که از هیبت آن سلاطین عظمت آیین در هراس آمده بفرار کرده داند بی شائبی امثال این احکام
چه عجب بی آنکه شع صاعقه زیر بلا کرده دیتربار آن فته بار لشکر ظفر قرین بولایت مالوه



در آمد جمعی از جوانان کارطلب از روی پیش مبنی باز بهادر را تعاقب نموده از بساری از لشکر او
بقتل آوردند و باز بهادر خود را در پناه سنگهای پر درخت انداخته بمری باد ارکی بسر برد و چند
گاه التجا برانا ادیسنگ برده روزگاری میگذرانید چون طنطنه غریب پروری وصیت رتبت خاندا
نهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت عاقبت کار بیمنوی سعادت
از تفرقه سرای سرگشتگی بجمعیت آباد آستان معلی رسید و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت
چنانچه در محل خود معروض مستمعان این روزنامچه اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه بتازگی در قبضه
تصرف و حیطه اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله خان بموجب حکم اقدس
بشهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود در رسیده حکومت بر طریق استقلال متمکن گشت و بلاد
و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم یافت و اولیاء دولت باچین و سارنگ
پور و محال دیگر جاگیر رفته رحل آرام گشودند و معین خان بعد از سرانجام ولایت و انقسام جاگیر
روی توجه باستان بوس عالی آورد و بشاهراه ارادت شتافته بادراک ملازمت کامیاب
سعادت شد و مورد مزید قدر و منزلت گشت و از سوانح آنکه راجه گنیش زمیندار رنتنبور
که از ولایت نجات میان کوهستان دریای پناه و مستحکم است بر سر حاجی محمد سیستانی که جاگیردار
پرگنه بود که در آن نواحی بوده بتاراج آمده و چون در اصل بد نهاد بود دو شوق نیکو کرداری نیافت
بلکه مال و ناموس خود درین کار برباد داده و اسباب و اشیای او بتاراج رفت و زن او که بحسن
اشتهار داشت بدست آن مردم درآمد و چون حلی و حلل داشت اثری از وی پدید نیامد غالبا
تیره بختان بی سعادت بطمع مال او را بمهمان خانه عدم فرستاده باشند و همانا که ایزد بیچون
نزلی بجهت مکافات اعمال اینده فرستاده است چون بامرای پنجاب خبر رسید خان کلان و قطب الدین
محمد خان و جمعی دیگر بسر او رفته تنبیه لایق نمودند و او آواره شده بوسیله راجه تودرمل بدار الخلافه
شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکو خدمتی کارش بسر شد و از سوانح آمدن ایلچی فرمان
روای ایران شاه طهماسب صفویست چون رسم قدیم که بزرگان دولت منش
از برای تحصیل میامن دینی و دنیوی و حصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان
اقبال مند بخت آور از انتساب جسته مبانی یک دلی و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر نخست

طالع خداداد انتسابی متحقق است درخشید قواعد انتساب میکوشید و سرمایهٔ نظام دولت خود را
باین طرز بدیع سرانجام میدهند ولهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسب که ایران بمیامن معدلت او
دل افروز است بموجب ارتباط ضمیمی که از زمان سابق درمیان این دودمان علوی ارکان و آن
طبقهٔ قدسی نژاد سعادت و وثوق داشت پسر عم خود سید بیک ابن معصوم بیک را که در بساط عزت او
بمنصب وکالت ممتاز بود بجهت پرسش واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد جلوس
اشرف شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا از اسپان نژاد عربی و بادپایان عراقی و دیگر
نفایس اقمشه و بدایع اشیا مصحوب او ساخته بودند چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم معلّی
جمعی از امرای عالیشان باستقبال رفته او را باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و
مبلغ چهار ده لک دام نقد که موازی هفتصد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم اقامت
فرستادند بعد از چند روز که از ماندگی راه برآسود در ساعت بار و شرف کورنش یافته بعز بساط بوس
مغبوط و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص
نگارش یافته بود دو دست ادب پیش آورده بر گوشهٔ تخت نهاد و تحف و هدایا بترتیب لایق
از نظر اقدس گذرانیده حضرت شاهنشاهی از کمال مسرت و انبساط بزبان تلطف و تودد احوال
گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بنوازشهای بی اندازه مخصوص ساختند سیاست ادهم خان و بعد ازان
شاهنشاهی ایزد جهان آرای چون خواهد که یکی از نیکنهادان بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب
والای سلطنت علیا رساند نخستین او را عقل دوربین کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصح فی
نفس او باشد آنگاه حوصلهٔ فراخ که تاب برداشت چندین ناملایم روزگار داشته باشد کرامت
میکند تا بمعاونت فراخ حوصلگی از دیدن ناملایم سر رشتهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهر بی بهای
معدلت می بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک میزان دانشه بی گرانباری اغراض نفسانی
معاملات کارخانهٔ ایجاد دریافته باطن مقدس را دارالعلم سازد بسا دانایان که در عیار دانش
قصوری نداشته اند در هنگام حوادث از کوته حوصلگی سبک دل شده عنان تفکر از دست داده
و در جولانگاه تهور از پای افتاده و چون شناخت و برداشت بروجه لایق صورت بست آثار عدالت
از قوت اعتدال که ودیعت نهاده دست قدرت است بی تکلف و تأمل بظهور آمدن میکر

نمره



میگرفت والحمد لله که این جلایل نعوت و شرایف صفات فطری و جبلی حضرت شاهنشاهی است که بی
آلایش تعلم ظاهری و آرایش استفادهٔ بشری از درسخانهٔ افاضهٔ الهی فایض شده لیکن آن دانای
رموز از فزایش بمصالح و حکم خود را در نقاب اختفا داشته بلباس بی تعینی زیست مینماید و بچندین
نقاب اکتفا نموده همواره در سرانجام پرده چند دیگرست که دیده وران دوربین بان پی
نتوانند برد اما مشیت الهی عنایت چون خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاهی بخشد
نقاب آرای حسود کند هر ابره او را چهره گشای اعمال عالم آرا کرده تا دور ماندگان و کاه
سعادت بدولت سرای ارادت رسیده صدر نشین بارگاه قبول گردند و تمثال این معنی
اظهار جلالت و افاضهٔ عدالت شاهنشاهی است که باین بعقل کامل و صلاح ملک و دولت دارالخلافه
آگره بوقوع پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خورد عفت قباب ماهم انکه نه عقل درست
داشت و نه بخت سعادتمند مست جوانی و مدهوش دولت شده همواره شمس الدین محمد
اتگه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان که نیز ازین بیماری دردمندی عظیم داشت
پیوسته مقدمات دوربطوری که کمتر پی برد در میان آوردی و ادهم خان را برفتنه و عذر
تحریک نمودی تا آنکه روز اسفندارمذ پنجم خرداد ماه الهی موافق سیزده دوازدهم رمضان که
هنوز اعتدال اردی بهشت در بسیط زمین سریان داشت بنوبت امرای اراعتدال در سه زده
که روز دیوان در دولتخانهٔ پادشاه منعم خان و اتگه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان
دیگر نشسته مشغول مهمات کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از دور بی
اعتدال تر ناگهان دران بارگاه دولت در رسید و حاضران آن مجلس بتعظیم او بر
خاستند و اتگه خان نیز اندکی قیامی نمود مجرد رسیدن بی محابا دست بخنجر کرده متوجه
اتگه خان شد و بخوشم اوزبک که از ملازمان او بود و دیگری با کسان که باین خیال گرفته
ابتر بودند خشم آلوده اشارت کرد که چه ایستاده اید خوشم بی دولت خنجر کشیده زخم کاری
بسینهٔ آن صدرنشین وسادهٔ سعادت رسانید اتگه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب
دروازهٔ دولتسرای پادشاهی شتافت و متعاقب آن خدابردی رسیده دو مرتبه شمشیر را
انداخت و آن بزرگ دولت در صحن دولتخانه بدرجهٔ شهادت رسید از ره

غایله‌ای غوغای در بارگاه والا برخاست وحشتی غریب بر آن فضای اسمانی شکوه ظاهر گشت
آن مدبر خون گرفته با وجود چنین بی باکی گستاخانه باندیشه تباه که بدستان رابان راه گذر
نباشد متوجه حرم سرای مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس بدولت بیدار
خواب کرده بودند آن سیه بخت تیره رای از دولتخانه ببالای صفه که از بیرون قصر از چهار طرف
بارتفاع یک و نیم قد آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست برامد و قصد درون نمود نعمت
خواجه سرا که نزدیک در سرا ایستاده بود در ساعت در را بسته مقفل ساخت و آن مرد مردا
و متهجی مردی هر چند بان خواجه سرا درشتی نمود که در بگشاید صورت نه بست و ایستادگان
حواشی عتبه سلطنت را توفیق دست نشد که آن گستاخ بدمست را در مرتبه اول که با اتکه خان این معامله
کرد دست و پای او را در کنار نهند و بارها از بیهوشی و بد دلی خادمان آن بساط حکومت درین هنگام چنین خیال
باطل اندیشیده قصد درون سرادقات اقبال دار و حرا کوشش نمیزنند و بجا کند برابر
بمسارند و اگر آن همت در نهاد شان نیست چرا هجوم عام نموده نمی گیرند این خود چون بکار آید
که در حاضران آن بارگاه والا از ارباب عقیدت کسی نبوده باشد همانا که حکمت ازلی توفیق این
کرده است که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطرنشان خورد و بزرگ و دانا و نادان
شود و بالجمله آن حضرت ازین غوغای موحش بیدار شده استفسار فرمودند چون هیچ یکی
از نزدیکان سراپرده دولت اطلاع نداشت آن حضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف
احوال نمودند رفیق جبار منصب که از قدیمان درگاه والا بود حقیقت ماجرا معروض داشت
حضرت این خبر موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده اند رفیق اشارت بقالب
خون الود آن مرحوم نموده باز همان حرف مکرر ساخت حضرت شاهنشاهی صورت
حال مشاهده نموده بقهرمان جلال برافروخته اند و از الهامات ربانی الکه از جانب دروازه
کان بخت برگشته ایستاده خیالات فاسد بخود راه میداد بر نیامده از راه دیگر برآمده اند و در
هنگام برآمدن بی الکه طلب فرمایند یکی از خدمتکاران آن سرا به دست شمشیر خاصه را بدست اقدس
داد آن حضرت شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن صفه سیر فرموده رو بطرفی دیگر آ
آوردند آن حق ناشناس بنظر اقدس در آمد بر زبان مقدس گذشت که ای بچه





لاده اتکه مرا چرا کشتی آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت
و گفت تفحص کنید و غور رسی فرمایید و اندکی تلاش شد ناظران حرافت دریافته را چه گوش
کنم که هیچ بگوش خود رشان نیست آخر حضرت شاهنشاهی دست از شمشیر خود باز داشته
و دست را از چنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او دراز فرمودند درین اثنا آن بردود
و لبد دست از آن حضرت باز داشته متوجه شمشیر خود شده حضرت دست از شمشیر باز داشته
مشتی بر روی او زدند که آن دعاوی عفریت پیکر معلق زنان افتاد و از هوش برفت درین ولا
فرحت خان و سنگرام هوسناک در آنجا سعادت حضور داشتند حضرت از روی غضب فرمودند
که چه ایستاده اید تماشا میکنید این دیوانه سر را به بندید ... و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته
او را بستند حکم عدالت آیین شرف اجرا یافت که آن پا از اندازه خود بیرون نهاده را از بالای
صفه سرنگون ساخته بیندازند این مردم از کوته اندیشی و ملاحظه که بیملاحظگی از آن هزار بار بهتر
چنانچه لایق باشد نینداختند نیم جانی باقی بود باز حکم عالی شد که سرگشته بخت برگشته را باز
بالا آوردند درین مرتبه چون موی کشان آوردند بموجب امر نافذ باهتمام تمام سرنگون انداختند
چنانچه گردن آن خود سر شکسته مغز از سر فاسد دماغ پریشان و باین طرز آن سفاک بیباک از
روی عدالت بقصاص مکافات یافت منت آن جهان پهلوان الهی چنان رسیده بود جمعی که
ازین آگاه نبودند بر حرم گزیر اشتباه داشتند منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان
که در آنجا بودند از صولت غضب شاهنشاهی کمیوشنده راه فرار اختیار نمودند و یوسف محمد خان
پسر بزرگ اتکه خان از واقعه پدر گرامی آگاه گشته با آنکه خیل مسلح سر راه ادهم خان و ماهم انگه
گرفتند ازین غافل که خدیو صورت و معنی داد معدلت داده و نسبت ماهم انگه را منظور نداشته
آن خون گرفته را در سیاست گاه قهرمان سلطنت بجزا رسانیده است و چون حقیقت عدالت
علیای شاهنشاهی که برتر از نشاه بشری بود خاطرنشان عالمیان شد جهانیان را اعتقاد
عظیم بهم رسید ستم پیشها در شبستان خمول نهان شدند ستم رسیدها را روز بازار خرمی پدید آمد
نادانان بادیه ضلالت را چراغ دانایی پیش راه نهادند تا بزرگی صوری و معنوی صاحب عالمیان
اعتراف کرده بشاه راه اخلاص مهتدی شدند و آنکه خیل هنوز نسبت ادهم خان قرب و قرابت

ماهم انگه در برابر داشته این سخن از اراجیف پیدا شده در کمین انتقام بودند اما چون بر زبانها افتاده
بود بوسیلهٔ مقربان بساط حضور التماس نمودند که چون عدالت بظهور رانده آن بیه رودی دین و
دینی را بمحبان مرده بنمایند تا خاطر بستهٔ از دغدغه برآمده مرهم جراحت گردد آن دانای رموز
از مهر ملتمس ایشان را بموقف قبول داشتند و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم عبرت
بین دید و شورش خاطر این طبقه دولتخواه و سلسلهٔ سعادت منش فرو نشست و هزاران هزار
سپاس داری [illegible] عالمیان یکبارگی از شور شرارت انگیز آن تیره باطن
نجات یافته در دامن [illegible] [illegible] نشاط گشادند و حق رای این معدلت عظمی اگر از این آسمانیان
بچنین زمینیان پیوند دانند [illegible] آن اولیا بدو الا درات خانواده انسانی را کی توانایی گزارش آن
عدالت عظمی تواند گرد که هم سیاست کبری است که بوسیلهٔ آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند
و هم هدایت عامه که از برکات آن ظلمت آباد دلها بنور ارادت و شعشعهٔ اخلاص نورانی میگردد
و هم کور باطنان بس رسیده را داروی بینش است و هم تیره بینشان رمد پذیر رفته را سرمهٔ نور بیگانگان
عرصهٔ عقیدت را پایی طلب است و هم سست قدمان راه ارادت را عصای همت و هم شکسته دلان را
حصار اهنین است و هم خانه آن باسکیهای را پاسبان بیدار و بالجمله حضرت شاهنشاهی
بعد از تقدیم چنین معدلتی درون حرم سرا تشریف ارزانی داشته ماهم انگه که در منزل خود
بر بستر بیماری افتاده بود می شنود که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است حضرت او را
مقید فرموده اند مهر مادری او را بر داشته بملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص سازد
آن حضرت ماهم انگه را دیدند فرمودند که ادهم خان انگه ما را کشت ماهم او را قصاص فرمودیم
آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید لیکن ماهم انگه را یقین شود که پسرش بسیاست
رسیده باشد در آن حال بی بی تخته بیگی مادر رستم خان از خانه ادهم خان آمده صورت
واقعه را با ماهم انگه گفت ماهم انگه پرسید که بچه طریق کشتند گفت نشان زخم گرزی بر روی او پیداست
دیگر نمیدانم و آن اثر مشت حضرت شاهنشاهی بود که بقوت تایید غیبی در مرتبهٔ اول بر روی
او رسیده بود ماهم انگه را چون بتحقیق پیوست که پسرش بسیاست رسیده اگرچه
بمقتضای عقلی که داشت حفظ اداب حضور اقدس نموده جزع و فزع نکرد اما درد آن او

قوانین و غرایب احکام که هر کدام دستور العمل رفاهیت عالمیان باشد روز بروز از خدیو زمان بظهور آمد
اندکی از بسیار که در رواج در رونق خزینهٔ عالیه بخاطر اقدس گذشته بود اعتماد خان بعمل آورده کار آگهی
نکرد که بظهور نیاید و چگونه این مهم اهم از پیش رفت اگر همچنین فرمان پذیران عتبهٔ خلافت
مقاصد علیای شاهنشاهی دریافته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی ساخت این ربع
مسکون که عبارت از معموره عالم است بتصرف اولیای دولت می درآید لیکن عالم در پیش
همت علیای شاهنشاهی جای بست محقر شایسته کمال توجه ندانسته بمواد [illegible] در مرضیات الهی بسته
میدارند و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزارم حصه دریافت شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر
که در پیش ظاهر بینان از اعاظم امور است باندک توجه صورت دولتخواه بستی و هانا حکمت ایزدی
درین کار نظرها ست و از سوانح گریختن منعم خان است و دستگیر کرده او را آوردن بدرگاه
شاهنشاهی لدی زاد را دو امر نزیب در نهاد بست اول طبیعت که نه تمیز دارد و نه چشم
دوم عقل دوربین کارشناس و بیشتر آدمی ازین پروای گرفتار اندیشهٔ تباه شده خرد را
که کارفرمای صلاح اندیش است معزول ساخته فرمان برداری طبیعت میکنند و کاری که فتن
بعد نکالوی تردید نتوانند سامان داد و بیک بی فکری برای خود بهم میرسانند و تمثال این
حال تباه رای خان خانان منعم خان است که با وجود جلایل عنایات پادشاهی که پایه افزاری
منزلت او بود و از ان جمله طلب او از کابل بعنوان چندین اعزاز و اکرام و بتشریف خطاب خان
خانان و دیگر القاب عالی و منصب وکالت و حکومت کل قدر این همه نعمتهای گرامی نشناخته
و از همه قطع نظر نموده بخار خار این هم که در واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان او را بشعله افروزی
این آتش متهم میداشتند با خود قرار بودن نمی توانست داد چنانچه در آن روز هم فرار نموده
نموده بود اگرچه عمده آن بود که بعد ازین واقعه از معاینهٔ نافهمی بر خود این معنی را بسته
بود که حل و عقد کارگاه این دودمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات ملکی و مالی بی شرکت
احدی بحیطهٔ اختیار و اقتدار او باشد و این معنی صورت نمی بست لاجرم همواره هوای
خام می پخت و عزیمت ناصواب مصمم میساخت که از درگاه گیتی پناه که وطنگاه سعادت
مندان هفت اقلیم است گریخته خود را بعشرت آباد کابل که پسرش غنی خان در انجا حاکم بود

رسانده و دران بهارستان عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد با آنکه در امرداد ماه الهی این نیت را در
از دل انداخته فرار نموده ... در آن کوهستان گرفت و محمد قاسم خان میر بحر همراه او بود چون این قضیه
بمسامع علیه رسید از او ... که منعم خان جای گیر ... آمده هر چند ساعیان
فرصت جوی وقت یافته در چند اسباب و اموال او را یاد بعض عرضه داشت نمودند از بزرگ
منشی و فراخ حوصلگی ... خواهش ارباب سعادت صورت نبست و ...
... جانب کابل رود و آن هم ملک باشد و ملازم این درگاه بیکدلی ...
نهاده ... اسباب و اموال او را عقب او روانه ... باید که هیچ کس به ...
او نکرده قضا را بعد از یکهفته شش روز و چند بین کوه و بیابان ... دیده در حوالی ... سر دست
کرده جاگیر ... بود و اتفاقا ... علی ... نوکر میر محمد که شقدار آن
پرگنه بود خبر یافت که ... از امرای پادشاهی می گذرند و آثار خوف از ناصیه حال ایشان پیداست
باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ... خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه که از
میامن ... دیده در جرگه امرای عظام انتظام یافته از بزرگان بساط عزت بود و در آن
نواحی جاگیر داشت از این قضیه آگاهی یافته آمد و منعم خان را به خانه خود برد و ...
در اداب مردمی و خیر اندیشی کوشیده و با برادر و اعزه همراه خود بشرف ملازمت حضرت
شاهنشاهی آورد آن حضرت بر خلاف اندیشه مختصر اهل روزگار و بعضی خواهش بداندیشان که عمر
گرزمانه از آن تیره عقلان خالی نباشد او را بعواطف بیکران امتیاز بخشیدند و بهمان نمط
بمنصب والای وکالت و خطاب خان خانانی اختصاص داده نوازشهای بی اندازه فرمودند
دل ... آسوده ... اطمینان حاصل شد ... انداز ... بداندیش کناره گرفتند و عالمیان را از این
... چنین ... تبارک ... سیاست متوقع جهانیان بود و تاج ریاست نهادند
... تانسین ... مقدس شاهنشاهی در تفصیل این اجمال آنکه چون ذات
مقدس ... شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج حسنی و الهی است جا بجا
در ... رسماید صاحبان هر فن را کمال آن میشود که ذات مقدس غیر این فن با مری
دیگر توجه نفرموده و همگی فطرت عالی صرف این کار شگرف شده آن حضرت در دقایق موسیقی

موسیقی چون سایر فنون دانش چه از اقسام نغمات شعب پارس چه از اصناف سرود هندوستان از روی
علم و عمل یگانه ادوار اند چون صیت نغمه پردازی تانسین که از کلاونتان گوالیار در صورت و عمل منفرد
زمان بود بمسامع علیه رسیده و مذکور مجلس اقدس میشد که او زاویه آسایش خیال کرده در پیش رامچند راجه
بته بسر می برد خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال باشد جلال خان قورچی
را که از مقبولان بساط قرب بود و جهت آوردن تانسین با منشور استمالت پیش راجه فرستادند راجه
از التفات شاهنشاهی سرافتخار باوج عزت رسانیده مقدم فرستاده را پیرایه سعادت خود دانست
و مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت
و با این پسندیده تانسین را سامان لایق نموده حال رخصت پیشکش خود خیال کرده در این سال
بسعادت زمین بوس افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی خوشوقت شده نقود
انعام در دامن امید او ریختند و کلاه عزت او از همگنان بر افراختند چون فطرت مستقیم و جوهر
قابل داشت بدوام ملازمت و حضور بساط شاهنشاهی تربیت یافت و در نغمه سرایی و مضامین
بستن ترقیات عظیم او را روی داد

**آغاز هشتم از جلوس شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور اول**

در این ولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته دوست
داران آیین مشرب را انبساط بخشی بود نغمه مقدم نوروزی دلکشای جان فروزی بلند آوازه شد و عشرت
بر زبان حال ترانه زن این مقال گشت **نظم**
وقتست که بوستان دم از روش زند  صد نغمه ترنم بر گوش زند
از آتش گل که باد صبح افروزد  خون در رگ مرغان چمن جوش زند
طبایع مرکبات بفیض جان پرور بسایط در اهتزاز نشو و نما آمده و مرغان چمن در گوش گلهای بهار بجد
ساقیان وقت جرعه شوق بتازگی در کام روزگار ریختند عندلیبان نیم مست بمضراب منقار بربط
نوازی آغاز نهادند **نظم**
به شاخ مرغ ارغنوان ساخته  به نغمه گلبن سر افراخته
از آن نغمه که غارت هوش کرد  مغنی ترنم فراموش کرد
نیر اعظم بعد از آن فیض افضال بعد از انقضای نه
ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه یازدهم رجب نهصد و هفتاد برج شرف تحویل نمود و آغاز
سال آبان الهی سال هشتم از مبداء تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق
افتاد و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمد و در مفتتح این سال

فرخنده و تائید ایزد جهان آفرین که چراغ افروز دولت ابد قرین است خواجه عبد المجید آصفخان را در جنگ
راجه راجچند و غازیخان بور بنصرت روی داد و ملک بیه بدست تائید یافته او مفتوح گشت و شرح این قضیه
دلگشای آنست که خواجه عبد المجید دیوان آن را که از دور کاردانی بخطاب آصفخانی خلعت امتیاز
یافته بود از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک جان نثاران سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت
سرکار کرده که ولایتیست وسیع حاکم فرموده بودند او بمقتضای کاردانی و کارطلبی خود در مقام
آن شد که ملک بیه را که ملکیست بسر خود بتصرف در آرد و نخستین براجچند که از راجهای نامور ممالک
هندوستان اوست پدر بر پدر فرمان روای ملک کرده اند بنصایح ارجمند پیغام داد که کلاه
خودسری را از تارک نخوت نهاده حلقه عبودیت در گوش اطاعت افگنند و در سلک خراج
گذاران ممالک محروسه در آمده کامیاب امن و امان گردد و غازیخان تنور را که برهنمونی او پا از
مسلک بغی نموده پناه باو برده است بدرگاه گیتی پناه که مأمن عالمیان است فرستد راجچند
چون پرتو سعادت بر ناصیه بخت او نتافته بود نصایح آصفخان را که گوشوار گوش دولت
او را شایستگی داشت پنبه غفلت ساخت و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور
او گشت و از بخت برگشتگی آماده جنگ شد آصفخان که تائید یافته سطوت دودمان این دولت بود
با سامان شایسته بر سر او رفت و او باتفاق غازیخان تنور لشکری انبوه از راجپوت و افغان
بجنگ پیش آمد و دلیران و بهادران آن جانبین دست از جان شسته دل بر ناموس بسته هنگامه کار
زار گرم کردند ؛؛ دلیران به تیر و کمان تاختند ؛؛ همه تیره و تیغ انداختند ؛؛ جهان گشت
پر ز الماس زیر ؛؛ شد از خاک و خون باد شنگرف بیز ؛؛ و بعد از زد و گیری اندازه آصفخان
غالب آمد و غازیخان تنور را با بسیاری از سرداران بزخم طعمه شمشیر خون آشام ساخت
و راجه راجچند شکست یافته بقلعه ماندهو که بمستحکم ترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنایم
بی پایان بدست اولیای دولت قاهره در آمد و درین اثنا بوسیله استدعا و استشفاع راجهای
نامور که بدوام خدمت حضور در بساط قرب پایه قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه معلی
صدور یافت که راجه راجچند حلقه بندگی در گوش کرده قرار بدریافت دولت زمین بوس داد
او را از زمره بندگان آستان معدود شمرده بیرامون ولایت او نگردد بموجب

منشور



منشور اقبال آصفخان از انجا مراجعت نموده بجاگیر خود آمد **ذکر تعیین فرمودن منعم خان خانخانان بکابل
و سوانحی که روی نمود** چون باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام کابل و آن حدود و
استحکام سوانح آن داشت درینولا بمسامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتفاق امیر یابوس
شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و شیوخ سیدی تاجی خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عفت قباب ماه چوچک
بیگم والده میرزا محمد حکیم را از بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در برآوردن او از عشرت سرای کابل
بکمال سعی بمقدم رسانیده برآوردند و منعم خان را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند
و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ برادر منعم خان اگرچه چشمش از بینش بهره نداشت اما در
گریزت و شرارت همه تن چشم بود و از حکومت برادرزاده خود پیوسته پیچ و تاب داشت و غنی خان
ولد آصفخان منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی بی نصیب بود و با این همه سرمستی ریاست
او را از بی اعتدالی انداخته بود و بد مصاحبی که بدترین آفات آدمی زاد است بکمند ادبار او را از فراز
سعادت به نشیب شقاوت میکشید و از آن جمله میر امانی و کل بابا بهدره کوبی و ترازخانی سنگ راه
سعادت او بودند تا آنکه آن پایه مهد علیا بیگم را با خود متفق ساخته و در اوایل شهریور ماه الهی سال
هفتم غنی خان به فالیز تماشا به رمه رفته بود شهر را استحکام نموده در حصار را بر روی
او بستند او ببل ارائه در برابر دروازه دهلی آمده بر پشته سیاه سنگ ایستاده کاری
نتوانست کرد پهلوان عبدی کوتوال را برسالت فرستاد که شاید بگفت و گو کاری بسازد
نامبردها جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا متعین بودی مردم
از ستمکاری و بی اعتدالی تو بتنگ آمده بودند اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر
روی و اگر میخواهی که باز بریاست این ولایت برسی بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را
درست کن و منشور و الا از دیوان خلافت گرفته بیا تا بموجب آن عمل نموده اید در گفت
و گوی بود که مردم از و جدا شدن گرفتند و چون ایستادن او بامتداد کشید و دانست
که زنان او درون شهر صورت نمی بندد و نزدیک است که گرفتار شود راه های در رهنمونی حمزه عرب و میر معنیت
الدین نشابوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب و اموال او را در شهر غارت کردند و باقیت
دیوی کابلیان بر این امر سرگذشت تولک خان قوچین است و شرح آن قضیه

برسم اجمال آنکه غنی خان که مستی جوانی و غرور اعتبار او را ضمیمه شقاوت ذاتی شده بود و خود را در زبان
دیگران دانستی و بتیره کاری و هرزه درای بسر بردی و پایه قدر مردم ندانستی و بدمستانه سلوک
کردی از آن جمله تولک خان قوچین را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بودی بی سببی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کردند بدبا تولکز دهر کردا (?)
آن بدبختی بجای خود کرد تا آنکه بعضی از ارباب صلاح درمیان آمده خلاص کردند و تولک خان
ازین بی آبروئی که روی داد بموضع ماماناتون که بجاگیر او مقرر بود رفته و پای جرأت
در دامن صبر کشیده فرصت انتقام می جست در خلال این حال تا آنکه از جانب بلخ سیفی آمده
غنی خان خبر یافته بکارزار ایشان شتافته با معدودی باستقبال شتافته و انتخاب اسباب سپاهیان
بسیار آن را که ... خاطر فریب بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و آنجا بزم بدمستی ترتیب
داد و ترانه خودپرستی ساز کرد چون تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن
او آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت نیم شبی بر
سر غنی خان که خرد به شراب و تن بخواب داده بود رسیده بهنگام دیده بدام یافت او را
دستگون ... خان را دستگیر کرده در بند کشید و به زنش زبانی دل شوریده خود را که از
آشوب غم و غصه پر بود خالی ساخت و بگمان آنکه چون حاکم را بقید درآورده شاید شهر تواند گرفت
از آنجا عنان تاب شده و احشام کابل را با خود متفق ساخته در موضع خواجه رواش که در دو کروهی کابل است
فرود آمد فضیل بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند تولک خان دریافت
که قصد او بجای نمی رسد و دست او بشهر نمی رسد بجبه قانع شده حرف صلح و تقسیم ولایت درمیان
آورد و فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادرزاده خود این معنی را غنیمت شمرده کار
شهر ارغنستاد و از معموره پای منار تا حد ضحاک و بامیان کر ترتیب بخش کابلت با و مسلم
داشت و اطفای نایره آشوب کرده غنی خان را از او خلاص کرد    در اندیشن
ای حکم از کار ایام    که باداشت عمل پای سرانجام    سلامت بایدت کش را میازار    ادب را
در عوض نیز نست باز آر    غنی خان بکمال جاهلی ناکرده دفتر عهد و پیمان بر طاق نسیان گذاشت
و جمعیت بقصد انتقام بر سر او روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن خود



ندانسته با خویشان و مردم خود بدرگاه جهان پناه نهاده شاهراه هندوستان پیش گرفت غنی خان
با لشکر گران تعاقب نمود چون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و در تب
بموضع ... که از گذرهای آب غوربند است لشکر کابل بدو رسیده جنگ در پیوست آخر تولک خان تاب
نیاورده با پسر خود اسفندیار و معدودی از خویشان و نوکران مردانه از میان جنود بیرون لشکر برآمد
و بابای قوچین و سکین قوچین و چندی دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند و از آنجا غنی خان کامیاب
گشته بکابل آمده بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دولت تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز
کرد و بخودرای و خودآرای پرداخت با آنکه حقیقت بی سامانی سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود و درد اوی
آن نکرد مردم میرزا و سایر اهل کابل از این ممر تنگدل شده باتفاق فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح
کمر همت برفع او بستند اتفاقا در همان ایام در قریه معموره فالیزها بکمال رسیده بود هوای سیر
فالیزار خاطر او به سیر زد غافل از این که گفته اند    تو خربزه خور ترا به فالیزها چه کار    چون
هنگام ادبار او رسیده بود به سیر فالیز رفته در آن شد و شب آنجا توقف کرد ابوالفتح بیگ دیگر نامور آن
شد فرصت یافته میرزا محمد حکیم را بالای دروازه آهنین آورده نقاره و نفیر بلند آواز کردند و
غلغله عظیم از وضیع و شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی که همراه او
بودند بجانب شهر شتافت چون بآن حوالی رسید دید که معامله بطوری دیگر گشته ابواب مواصلت
مسدود است و مداخل مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمی تواند برد و اگر نه دیگر آید تحمل که همراهان
او که عیال ایشان در شهر است او را تنها گذاشته بودند بلکه دستگیر کرده بشهر حیران و مضطرب
بر بنه شیاه سنگ شامیانه زده ایستاد اهل قلعه توپی بجانب او انداختند بجیب تقدیر تیر آن
بشامیانه رسید غنی خان از مشاهده آن هراسان شده بصداع حسرت و حرمان و هزار آن
درد از زر و دارمان دل از خان و مان و حکومت کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد
و بعد از رفتن غنی خان عفت قباب مهد علیا ماه جوجک بیگم مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت
میرزا محمد حکیم را نامزد فضیل بیگ نموده چون نظرش از سرمه بینای بینوتی نداشت ابوالفتح
پسرش به نیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد و او را هم چون شائستگی
بزرگی نبود و عقل دوراندیش معامله در آن نداشت در تقسیم جاگیر و قطع معاملات

عدالت منتظر بود نداشته بی حرمانه بسر می برد از همه بدتر آنکه جایگیرهای جنده را برای خود و موافقان مقرر ساخت
و جاهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده نظام غریب برای خود سامان نمود و از آن جمله
غزنین را بمیرزا خضر خان که از سرداران هزاره است داد و یابوس بیک را مقید ساخته با و سپرد و او
تمام اموال و اسباب باقی مانده او را بنا کامی کشت هر که نه عقل دوربین داشته باشد که بفروغ آن
در مسالک اعمال رود و نه دیده بینا که از دیده احوال دیگران عبرت گزین شود دور مصابیح فکر
اندیشش دوربین که بسخن او واقعند اما ید هر آینه درین سرای مکافات سزای لایق در کنار نهاده
اید و لهذا چون دو ماه ازین معامله گذشت والده ماجده میرزا و ملازمان قدیمی باب این ستم
شریکی و ستیزه کاری نیاورده کمر برید ه بستند و جماعه از آن مردم مثل شاه ولی اتکه و علی محمد آسپ
و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و پیوند ک ابعدی سرمست و جمعی دیگر در قصد پیر غیض بیک
همداستان شده مترصد و مترقب فرصت نشستند تا شبی بمهمن داعیه او را بدر خانه طلبید
در خرگاهی که در صحن دیوان خانه چهل ستون نصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند
و پیاله را در گردش در آوردند از شام تا نیم شب بانگ نوشانوش بود درین اثنا
چند نوبت ابوالفتح بیگ آهنگ بدر رفتن کرد اهل مجلس بعلق مستانه از مجلس بیرون
آمدن نگذاشتند و این بدمست خون گرفته بیخبر از نیرنگ اندازی دوران چون دقت بدرازی
کشیده و کیفیت شراب زور آورد و فرو رفتگی خواب با وهم آغوش شد جمعی که خون ریزی او بخود
مجبر ساخته بودند شمشیرهای کشیده بخرگاه در آمدند و بضربات تیغ خانستان کار او را تمام ساختند
و میرم بهادر خویش شاه ولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرد و جسدش را از بالای حصار پایان
انداختند غلغله عظیم در کابل افتاد چون سرگذشت ابوالفتح بفضل بیگ رسید از سر اضطراب
اسباب و اموال خود بعد و میرزا سنجر پسر خضر خان هزاره که پسر ابن سنجر سکندر با و نسبت دامادی
داشت بار کرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند و این اندیشه را آید بعضی از ملازمان
میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آورده او آواره صحرای عدم
ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت
و خود را از بیخردی عادل شاه خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب





خان خانانی داد و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد و از خودسری و بی خردی
بقهای که پادشاهان به بندهای خود مکرمت فرمایند دادن گرفت و بسعی خویش در رفتای خود اهتمام
نمود و در اندک فرصتی بحکم قصد عذری او فهمیده بعدم آباد فرستادند و برای رزین خود مهمات کابل
پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه بر را که آبا و اجداد او در سلک امرای حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا اندیشه ساخته
برای انتظام مهمات مقرر ساخت بجهت بیرای سخن بدرازی کشیده و بالجمله چون شرح برآوردن چنین
و کیفیت پسر دیناهانی کابل معروض بارگاه معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی
رسید که منعم خان بودن کابل را بسیار میخواهد مناسب آنست که او را اتالیغ میرزا حکیم ساخته
روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را کشیده هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید
و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین در یابد بنابرین اندیشه صواب انتما منعم خان
را که بر سر اجه مذکور تعیین فرموده بودند از آناده باز گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند
و جندی از امرا مثل محمد قلیخان و برلاس و حیدر محمد خان اخته بیگی و شاه جنین خان نکدری
و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران و یکه جوانان سر
تعیین شدند منعم خان چون از تنه رای قدر دولت حضور نمی شناخت و پایه عنایات بنت
شاهنشاهی بیک فرمی یافت داز کابلیات اعتباری نمیگرفت این نقش انوری بسطیم در
دل مجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد داز زدنی اشتی رطی منازل و قطع مراحل نموده بجلال
آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کمک تمام باو ملحق شوند و محمد قلیخان برلاس حاکم
ملتان که جمعیت تمام داشت گردی از و بیدا بود و بیکم باستماع آمدن منعم خان با عیان کابل
کنکاش کرده قرار دادند که اهل کابل را از سپاهی و ایماق فراهم آورده میرزا را همراه گرفته متوجه
پیش شویم که در لمغانات جنگ صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم از آن چه بهتر و اگر نه گریخته
خود را بقابل مهمند و خلیل میرسانیم و از انجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می
آوریم و خود را بحمایت درگاه والای میسپاریم و اگر نه خان خانان بیاستهای گوناگون
انتقام برادر و پسر و برادرزاده خود خواهد کشید و چون منعم خان بده غلامان رسید

خبر آمد که عبدی سرمست بجلال‌آباد آمده در استحکام آنجاست بیرکه خواجه کلان بر سر عبدی فرستاد
عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خان خانان متوجه محاصره جلال‌آباد شد درین اثنا
خبر رسیدن میرزا حکیم و لشکر کابل رسید چهار بردی سنگ که در زمره نامداران حضرت فردوس مکانی
انسلاک داشت و در درویش شاه عمری میگذرانید درین سفر همراه شده پیش فرستاد که شاید جنگی
بهم صورت یابد و اگر صورت نباید قرار بر آن که جنگ روز دیگر باشد که ستاره در برابر است تیمور که
از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم اندکی است بعضی پندارند که شاید غنیم شب بجایی بدر رود و کار
دراز شود خان خانان بگفتگوی خود و اهتمام حیدر محمد خان که مرد عاقل کابل و منسوب بشجاعت خود بودند
راه جنگ پیش گرفت درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میرزا حسین که در جوانغار بود
از جای خود جنبید و قاقشالان و جمعی دیگر که در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی که
کابلیان با و خطاب رومی خانی داده بودند در گرداب غنیم و تیغه آتشبازی کرده بود دیگری را
بحمله حصاری رسید و از هم گذشت چون گذشته شدن خواجه کلان دل پای داده بودند درین مرتبه
عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماندند و نزدیک چهارباغ در مقام خواجه رستم این
مصاف روی داد و بحث مجازات و مکافات تا دانستن قدر چنان نعمتی و پاداش فراموش
که نکوهیده‌ترین خصلت انسانی است شکست بر منعم خان افتاد و جمعی بی‌حقیقتی نموده بکابلیان
ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعم خان بتاراج رفت بار نزدیک که یکی از معتمدان منعم خان
است تقریر میکرد که مقدار سی لک سکه از جنس و نقد همراه من بود که بغارت رفت و اگر همه
بتاراج مشغول شدند منعم خان هم گرفتار میشد منعم خان با دل ویران گریخته بپکرام آمد و چند
روز در آنجا بوده صلاح کار بجهت آخر یاری نواحی پایتخت را بعرضه داشت بدرگاه گیتی پناه فرستاد
التماس نمود که روی آمدن بعتبه علیه ندارم امید که رخصت مکه معظمه یابم که گرد تقصیرات خود را
در آن ارض مقدس پاک ساخته شایسته آستان بوس گردم و چون از بی طالعی قدر عنایت
پادشاهی ندانستم دیدم آنچه دیدم و اگر از بنده پروری رخصت نشود امیدوارم که چون درین بیابانها
راه یافته چندگاه درینجانب مقرری جایگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین بوس دریافت
و چون عرضه داشت را روانه درگاه ساخت در بکرام - والنت بود و از آن جمعی بکنار رسیده

وازاندیشا



و از اندیشناکی غنیم از سند عبور کرده در حدود ولایت گکران آمده نفس راست کرد و روزی چند در آن حدود
توقف نمود سلطان آدم و لوازم آدمیگری بجای آورد خان خانان در مقام حیرت آمده نه روی رفتن
و نه رای بودن داشت سراسیمه روزگاری میگذرانید حضرت شاهنشاهی را چون پرتو اطلاع بر حقیقت احوال او
تافت و بر خلاف عقلهای کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده بنصایح گرامی و مراحم گران
پایه او را از کلفت برآوردند و در جواب عرضه داشت او درباب جاگیر بنجاب حکم مقدس نفاذ
یافت که از روی عواطف پادشاهی جاگیرهای سابق که کمتر از جاگیر بنجاب نیست از سرکار حصار
فیروزه و سرکار اتاوه و خیرآباد و شاپور و کلانور و جلندر و اندری و غیر آن تنخواه داده‌ایم و اگر
معامله یورش گکران در میان نمی‌بود در لاهور هم هیچ مضایقه نمیرفت اکنون بمجرد رسیدن
فرمان متوجه ملازمت گردد و منعم خان بعنایات پادشاهی مستظهر شده متوجه استلام درگاه معلی شد چنانچه
در اواسط سال هشتم الهی و اواخر نهصد و هفتاد قمری بشرف بساط بوس استسعاد یافت و عاطفت
شاهنشاهی او را معموره بحر رحمت و بر دامستان ساخت و از جبهه حالش گرد خجالت و غبار
ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه اختصاص بخشید منعم خان شناسای مدارج کمال
شاهنشاهی شده اندیشه خوردانه رفتن کابل از سویدای دل برآورد و یکدل و یکرو در گوشه
کمرهمت بخدمت والای شاهنشاهی بست خاطر مقدس شاهنشاهی بودن منعم خان را میخواست
و او از ناشناسی و ناسپاسی دل نهاد اینجا نمی‌شد آخر بزایه صلاح خود دریافته بهیه نیازمندی
معتکف عتبه اقبال شد و سعادت کوکب بختش روز افزون گشت و بدرجات دولت
عظمی ارتفاع نمود و از بدایع امور که خاطر بندگان حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب
متهره شد با جمعی از خاصان بان صورت نهضت فرمودند و قنون شکار دلخواه شد از آن جمله
روزی هفت ببر شکار افتاد پنج ببر شکار شد پنج تا را به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند یکی را
آن سرمایه افتخار روزگار و دلیران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب گشت
و دیگر جمعی از بهادران پر حول اتفاق نموده بدست آوردند و در همین شکار عبادت را
با عشرت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیرباز رسم
که در هندوستان رسم شده که ازین طبقات که در معابد بجهت اقسام عبادات

ونقربات می‌اید حکام این سرزمین باندازه عالی قوت بنای مخصوص میکردند و کرمی نامند بفتح کاف
دسکون را شاهنشاه خردپژوه از فراخ حوصلگی و دوربینی و حق اندیشی تمامی ان نقود را که گرد امده بود
بخشیده و چنین اخذ اموال را ناستوده انگاشته بمنع ان برلیغ مقدس بممالک محروسه اصدار
فرمودند در زمان باستانی از نارسای بعضی و حرص اندوزی طایفه بمحض تقلید از دادار پیشین
چنین خواهش نخامی نمودند و بار را بر زبان اوردش گذشت که هرچند سلطان کردی مشخص کرد و جو
ی راه رفتن بران جایه مشخص نیست درهرجا از ادجهه توجه بعبته کبریای احدیت ساخته
پرستش ایزد جان افرین می‌نماید چه خواستن و سنگ نقوفه انداختن ناستوده
خرد خورده دان است که هر اینه نشان نارضامندی ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس ازینکار
اوپرداخت عزیمت ان شد که این هژده کروه مسافت پیاده شتافته در یک روز خود را
بدار الخلافه اگره رساند این عشرت پرور اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاد یوسف
محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میر علی اکبر و حکیم الملک و رستم خان
و شمال خان و مطلب خان طبقه دیگر از ارباب اختصاص را همراه گرفتند ازین ره نوردان
اخلاص گزین غیر از میرعلی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر بهمپایی شه همت کرد

فتح ولادت لگران بزرگی همه سپهر اقبال چون عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی
علویست و نمونه ازین بو العجب کارخانه کرانتظام مهمات ملکی و مالی پادشاهان والا شکوه
بنیت درست و اندیشه راست که نمونه عالم علویست منوط و مربوط می‌باشد هر اقبال بنایی که از نیت
ظاهری و عظمت صوری از جای نزدیه در ابادانی دلها اهتمام نماید و همت را بر رفاهیت خورد
و بزرگ گمارد و همواره از دولتمندان آن ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیت نیعن او گرده خود را
پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را براورده خبر گرداند و روز بروز اثار فروغی
دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزار کشیده
و با قسام نکبت و انواع بلیت گرفتار گشته سر در گم تندم فرو برند و هر که سرشت باطن که
نمونه ملک سماویست باندیشهای تباه هوا و هوس خراب باشد هراینه بخلاف ان نتیجه بخشد
دولت او چون شعله خس کم بقا و نهال اقبال او چون سایه درخت زود زوال باشد

اکره

بسبک دستی زد که سرش از تن جدا شده بپای اوهم اغوش شد وان قامت بی سرزمانی بر پا
ایستاده بود و خون سیاه از عروق گردنش ترک میزد انگاه از خواجه بی اعتدال برسیدند که خون
این عاجزه را بچه گناه ریختی ان سفاک بی باک زبان بسفاهت و هذیان برگشاد تا انکه بلکه و مشت
او را خاموش گردانیدند و موی کشان و لگدزنان در پارد یه روان کردند و دریای غضب ان
محیط عدالت در جوشش امد و بموجب حکم معلی ملازمان او را که همواره در بدمستی و انغمار دماغ
بم کاسه بوده اند دست و گردن بسته بزورقه گرداب بحارات ساختند و ان بدکردار بی دولت را هر چند
در اب غوطه داده می‌اندند سخت جانی نموده از هرزه گوی باز نمی‌امد و سب بزرگان دین را سرمایه
از از خاطر پادشاهی دانسته دران اهتمام مینمود هرچند یقین همه بود که درین ورطات قهر
بلطمه موج فنا هلاک خواهد شد اما او از سنگدلی و سخت جانی زنده ماند بمقبل خان بیاول
سپردند و او ان اشفته مغز را بقلعه گوالیار فرستاده محبوس ساخت و دران محبس بالیخولیا
بروز در اورد و بعد از دماغ از عالم رفت و در ظاهر قلعه پشته الیت انجا مدفون شد و از انجا
بدهلی اوردند سبحان الله زهی اقبال قدسی نوز و عدالت اشوب که از انجا که منتهای بلندیت
حق اساس جز ظهور انوار عدل و نصفت و محو اثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست بنیان این معنی
همواره دولت در روز افزونی و بخت در دولت افزایی است و از سوانح دولت افزای این
سال سعد و ظفر یافتن علی قلی خان زمان بر فتح خان تبتی و شرح این داستان انست که فتح خان
و حسن خان برادر او و مدو خان و جمعی کثیر با لشکری اراسته از قلعه رهتاس برو امده و تا
بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را در تصرف در اوردند و پسر سلیم خان را که او از خان نام
داشت بسروری گزیده سر شورش برداشتند خان زمان و دیگر امرای ان حدود مثل بهادر خان
و مجنون خان و ابراهیم خان متوجه اطفای نایره فتنه شدند چون افغانان بر روز بودند خان
زمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محل اندهیاری باری قلعه اساس نهاده استحکام
داده بودند و درینولا مولانا علاء الدین لاری و ملا عبدالله سلطانپوری و شهاب الدین خان و
زیرخان از درگاه معلی امدند چه رای جهان ارای شاهنشاهی اقتضای ان فرمود که نصایح ارجمند
رهنمونی خان زمان شاه راه سعادت نموده و بعواطف خسروانی اختصاص بخشیده در مسلک عقیدت

برانیخ گردانند و سلیمان کررانی حاکم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بزبان پوزش
و خطبه بنام شاهنشاهی خوانده او را نیز مستمال الطاف بی دریغ گردانند و اگر مصلحت وقت باشد تا
بوس این درگاه که اکسیر اهلیت صوری و معنوی رسانند فرستادها درین قلعه بنجار زبان معرفت
نوید عنایت رسانیدند و بصورت و معنی تقویت او فرموده او را در چنین اضطرار بفتح و نصرت مسرور
گردانیدند روزی این فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند که افغانان بستیزه برای
لشکری آراسته فیلان مست معرکه برهم زن را اعتضاد خود ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند.
و او نیز هم بار آراسته معرکه آرایی میکرد که تهور نهادان بدسرشت مذکور در رسیدند و بمجرد آمدن
افواج خان زمان را برهم برداشته در هم نوردیدند و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج منازل
محال ایشان مشغول شدند درین هنگام که کار برین نحوست مندان دشوار گشته بود و اقبال روزافزون
شاهنشاهی حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده در بدایع نگاری درآمد و جلوه ازین
نادره کار آنست که خان زمان با معدودی در پناه قلعه دیوار خود کمین فرصت بود که کاری باز
یا گوشه گیرد که حسن تبتی بر فیل بخت بلند نام سوار شده با جمعی روبروی شد مردم فرار نموده او
با چندی که مانده بودند قرار مردن بخود داده یکی از بروج آن قلعه رفت و دیگی که در آن لشکر کرده
بود چاق کرده پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست عربده کنان می آید توپ را سر دادند
توپ همان بود و رسیدن گوله بسر فیل همان فیل را گردانده بر زمین هلاک انداخت و این فوج رو
بگریز نهاد و از تائید ایزدی مقارن این عطیه الهی کوه پاره نام فیلی که بیرامخان در جنگی که بهادر
بمالوه تعیین میکرد داده بود در آن حدود مست طافح مقید بسلاسل عربده جوی بود در آن ای انهزام
فوج خان زمان فیلبانان افغان از آن کشاده سوار میشدند که او در مقام بدمستی درآمده یکی از فیلان افغان را
که در آن نزدیک بود برخاک هلاک انداخت و شورشی غریب پدید آمد افواج افغانان این نمونه را علامت
اقبال داشته فرار نمودند و افغانانی که دست بتاراج برداشته بودند یکبارگی سررشته تدبیر از دست داده
روی بگریز نهادند و باستماع این نوید غیبی فرار نمودها از هم رسیده تعاقب افغانان ترکتاز نمودند
و غنایم از فیلان نامی بدست افتاد و بمحض اقبال شاهنشاهی اینچنین فتحی عظیم روی داد و
چنین بهادر خان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از زمانیه فرستادهای شاهنشاهی را

باحترام روانه ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضی است چون درگاه جهان پناه شاهنشاهی
مجمع نادره کاران روی زمین است چه ایزد تعالی ذات مقدس پادشاهی را مستجمع جمیع کمالات و جامع
فنون فضایل و حاوی اقسام فواضل ساخته است متفردان هفت اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده روی
توجه باین درگاه مقدس آورده کامیاب سرور میگردند و از عجایب آنکه در اساس هر حکمتی و صنعتی از
حکمت آلهی نادره دگری که در کار خود یگانهٔ عصر باشد چون بصحبت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی
میرسد چندان سخن دقیق در آن هنر و پیشه می‌شنود که از استادان این فن بگوش او نرسیده باشد و یقین حاصل
میکند پیوسته اوقات گرامی مصروف همین است بس فراخی حوصله و بزرگی حال در آن پایه که از مرتبه
اعلی تا بدرجهٔ اسفل در خور مخاطب بی کلفتی صعود و نزول فرموده مخاطب خویش را کامروای صورت و
معنی میگردانند از آن جمله اجل امیر مرتضی که از اسباط علامهٔ جرجانی بود در فنون معقول و منقول طبعا
داشت طواف حرمین شریفین نموده محل اقامت بعتبه علیه که کعبه وفود برکات و مشرق انوار سعادات
گشته ما بین لایق ادراک محل عالی نموده سعادت پذیر شد و خدیو زمان که قدرشناس جواهر
انسانی اند آمدن میرزا مغتنم دانسته بجلایل مراحم و جزایل عطایا اختصاص بخشیدند نهضت موکب درس
شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن و بفتح و نصرت بدرگاه
بشکار فیل پرداختن و ظفر مراجعت بمسند خلافت چون بر ذمت والای سلطنت فرض و فرضست که همواره از احوال ملک و
اوضاع اعیان دولت مستخبر باشند بتخصیص خودسران تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از خوانش سرپر دور رفته
باشند تا بیشتر از آنکه کارشان و حال آن ملک بفسادی انجامد بوقوع تدبیر و لمعان رای چاره آن نموده
آید والمنة لله که این شیمهٔ عظمی در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد و چنانچه
دانا از دریافت آن عاجز آید پیوسته اطلاع خفایای ملک میفرمایند و هر چند بشکار آن بظاهر اشتغال
دارند اما از اثر پردهٔ احوال خود ساخته لحظه وقت گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمیگذارند
و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام مبذول میدارند ولهذا چون درینولا بمسامع اقبال رسید
که عبدالله خان اوزبک که ملک پرور در آن مایهٔ اقبال است در مالوه سر شورش دارد و از بیگانگی
با رعاطفت شاکری را میخواهد براندازد که کفران نعمت ورزد بنابر آن شکار فیل را پیش نهاد همت ساخته
پرورش مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند و بتائید الهی روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق

ذی قعده در موسمی که فیلان کج خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته
بودند و زمان زمان از مستی چکیده و سیلاب بهار روان ساخته بسبب انکه فرازنشیب انست و از سرکشی و گردن فراز
زمان پذیر جنگ برق می‌شد نزد رایات عالی بجانب بنور سیری نشیمنهای فیل دار و نهضت فرموده چون
ساحل دریای چنبل مخیم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی اب دریا در طغیان بود و جهت عبور
اردوی معلی ترتیب دو سه هفته اوقات عظمت را اقامت حزور شد با تمامی خلایق بکشتی گذشت
و دران هنگام که حلقهای فیلان خاصه ازان دریای طوفان خیز ستانه نیکذشتند فیلی لکنه نام از فیلان
نامی در عین مستی باب فرو رفت و ازانجا خرمه کوالیار مخیم موکب اقبال شده و ازانجا فضای
جان پرور حوالی قلعه نرور مضرب خیام ملک ارتسام گشت چون فیل بیشه فیل ازان مقام قریب بود
ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبه اقبال را چند فوج اعتبار نمودند و بر فوجی یکی از امرای نامدار
چند زنجیر فیل مطیع و شکار را همراه کردند و طنابهای سطبر استوار که روز کشیدن این کوه پیکران
باشد بلکه کمند فیلان با افلاک تواند شد تعبیه فرمودند و حکم اقدس نفاذ پیوست که هر جا فیل وحشی
پیدا شود این فیل مشاد اهلی را از دنبال او چندان براند که فیل صحرایی از ماندگی دست و پا گم کند
انگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی مضبوط سازند تکمیر طناب برکردن فیل وحشی
اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید اورده فیلبانان فیل خود را
برانند و ان فیل را کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لایق بفیل صحرایی از راه ملایمت قریب شوند
و علف پیش او اندازند تا رفته رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب رام سازند و مشاد اهلی
رام شدن هر وحشی ملایمت و احضار انچه ملایم طبع اوست از کاه و دانه و اب تواند بود از روی قیاس
این قسم شکار را سهل او حالی شکار فیل است که فیل وحشی عظیم جثه و قوی هیکل را بفیل قوی تر از وی مایل او
مامور و مشاد خود سازند و شهر اورا از خود دور دارند و باین تدبیر بمراد خاطر و کام دل ظفر یابند و با طلبه
انحضرت توجه فیلبند شیر شکار رو بیشه نرور تماشای این شکار فرموده مردم را گروه گروه بهر جانب روان
ساختند و خود بنفس انفس با خاصان بساط قرب شیرانه دران بیشه نشاط افزای درامدند و ان روز بعد از تکابوی
عظیم و جستجوی تمام ماده فیلی از دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته و مانده و ساخته بفیل دیگر براند و هنگام
بستن او هم سر طنابهای کتاب بدار در زیر دست و پای فیل امر بقدر مالشی یافت اما افغان و خیزان بسلامت بر امد

فردای



فردای ان روز عید قربان منعم خان خانان که درین شکار دلکشا فراک و ازو تیز رکاب سعادت بود
با اعیان دولت و ارکان خلافت که دران نهضت نصرت ملازم موکب عالی بودند روزی بان
کعبه اقبال اورده زمین بوس مبارکباد بجا اوردند و حضرت شاهنشاهی جهان را السعادت الشعاع عید
به عیدانه و ده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق اوردند و هر فوجی بهر ناحیه که مقرر شده بود روان
شدان روز بعد از سعی تمام کل فیل ماده که دو سه فیل نر هم داشت نمود ارکشت حضرت از نظاره ان
عشرت عید را تازه کرده باین معهود مجموع ازانکه نر فیل بود صید اقبال نمودند و روز دیگر و سرادق اجلال
بوده با نظام بخشی ملک که صید معنویست پرداختند و روز سیوم باشراق صبح دوم سوار دولت شده و دران
بیشه که از تراکم اشجار و تشابک اغصان بگذاری شمال و صبا ازان مشکل بود تا اخر روز سیر فرمودند
ناگهان گله فیلی که از پنج تا ده زنجیر زیاده بود و عبور اقدس اتفاق و انبساط عظیم فرموده متفاول صید مقاصد
عظمی گرفتند بموجب حکم اشرف مجموع فیلان را به بیشه بر درخت انداده پای هر فیلی بستند و بر سر هر قلعه
چند کس دیده بان نگاه داشتند و طنابها از اردوی معلی طلبیدند و ان بیشه که هرگز بی سرادق نشده
بود و جایگاه روان و هم و خیال ازان عبور نموده بودند دران شب نور ورود موکب عالی غیرت افزای
مصر جامع و بغداد خلافت شده بود و فراشان کاردان باعانت نجاران رکاب سعادت بجهت استراحت
عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقر لاطهای رنگارنگ درگرفتند و ان حضرت به دولت و اقبال
بران نشاط مسند سریر عشرت ارام گرفتند و خاصان بساط قرب یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد
کوکلتاش و یوسفخان کوکلتاش و میر معز الملک و میر علی اکبر و حبیبه خان که بخان عالم مخاطب شد و میر عبداللطیف
الدین علی که اکنون بخطاب بیتیپ شرف امتیاز دارد و دیگر مقربان و مخصوصان در حواشی ان
نشیمن قدس دوره زدند و روز دیگر که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز بر سر افق جلوه نموده
حضرت شاهنشاهی صید مقصود بدام و ساغر مراد بکام بران تخت سعادت بدولت نشستند و
حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند نغمه امیز
دریا رخان استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا چند حلقه فیل با طنابهای بسیار از
اردوی معلی رسید اشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان بدخوی که شدت سرکشی و صولت
زدو داوری داشتند هر فیل را در میان دو فیل پادشاهی بطنابهای محکم بر بستند و مابین شانه را بنده

تا شامگاه بحوالی اردوی معلی آورده‌اند و طنابهای چون کمند عیاری براه کوه پیکران انداخته باین کشش
مقید ساختند و بجهت سامان این کار دو روز دیگر آن سر منزل مخیم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی
نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مذکور بود عنان توجه بصوب ولایت مالوه تافتند و از امتداد درنگ
باران و اشتداد و دیگر صعوبت خلابها و وفور گل و لای لزج و کثرت گو و مغاک که در زمین مالوه می باشد کار بر مردان
شاه راه اقبال دشوار شده بود و اسپان چون اسمان پای ایستا کرده می آمدند و شتران چون جهازهای
طوفان نوردی میکردند تا آنکه بصد دشواری ساحت ظاهر قصبه ... مخیم اردوی معلی گشت و بسبب
کثرت بارندگی دو روز متوالی در آن سرزمین که مهبط فیوض آسمانی بود مقام شد و از آن منزل آنراه
سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت وحل و خلاب باد پایان آتش خوی را پای
تا سینه در وحل فرو می‌شد و شتران سبک پای را سم مویشان گرانی میکرد و بهزار جر و ثقیل جنبش میکردند
درین روز خیام مواکب منصوره که پا با نهار از دحام تنگ داشت در عقب مانده بعید ... سراپرده
بادشاهی و یک خیمه خان خانان و خیمه میرزا عزیز کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم ... را خیمه ... یکی
از بندگان درگاه نتوانست رسید لاجرم یکروز در آنجا نزول مقام فرمودند و روز دیگر علم عزیمت بجانب
مندو افراخته و فضای ظاهر قصبه کبیر را که پنج منزل مخیم سرادقات جلال شد اگرچه درین مراحل جابجا
دانه نیافته بود اما سبزهای تازه و تر که در آن مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کال نشو و نما یافته
از فرط طراوت و حلاوت نعم البدل شده شوق دانه را از طبایع حیوانات برده بود و همه در سبزه راز
فرو برده از آن علفهای خوشگوار سیری شدند و در آن سبزه از شوق کثرت مستانه گام میزدند حضرت
شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را در آن منزل نشاط آرای گذاشتند
و چندی دیگر از امرا را بر آن گماشته خود همعنان دولت هم رکاب سعادت بر توسن سبک خرام
بصوب مندو که مقر آن خود سر بود ایلغار فرمودند و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را
پیشتر فرستادند تا عبدالله خان را که از اعمال ناشایسته خود متوهم و خایف است نوید عنایات بادشاهی
داده بملازمت آورند و نگذارند که آواره صحرای بی دولتی شود و بجناح تعجیل از قصبه کبیر از بلده ... که
نخستین شهر مالوه و بیست و پنج کروه معمول و هیچ زیاده مسافت دارد در چنین آب و
گل یک منزل نهضت والا فرمودند و بعد دو سارنگپور محمد قاسم خان نیشابوری که حکومت آن

نواحی باو متعلق داشت تبارک ادب شتافته دولت استقبال دریافت و از آن حضرت التماس
سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب بمقصد اسب و اشتر از خود
و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانید و از امرا و ملازمان موکب والا که درین یورش نفرجام
بتدریج میرسیدند قسمت نموده سعادت پذیر شده هنگام ظهور سپیده صبح که محل اشراق نور و
رفع حجاب ظلمت است بدولت سوار شده متوجه اجین که در سوالف ایام تختگاه ملوک مالوه بود
گشتند و عرصه آن شهر بمیامن قدوم موکب عالی غیرت افزای آسمان شد و چون هوای بار
بوره و موکب والا عطر پر کردند اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرای
او معروض داشتند و بظهور پیوست که هر چند این مخلصان در ... گرم نفسی کردند باطن نفاق گرای
او نگرفت و بهیچگونه تسلی نیافت و نه و بار خود از قلعه بیرون فرستاد تا شام توقف نموده
از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر بعضی ملتمسات و ای که ... ایشان را از سر خود و اگر دم مثل
حرز بالی و جانی باو رسد و ولایت مندو بدستور سابق باو مفوض باشد و نیکروی و خان قلی
و انیسان بختی را باو همراه گذارند ... خان خان خانان وثوق بر عفو شامل و حلم کامل نموده التماس
عفو تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده ملتمسات او را
بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن میثاق و عهد و انجاح مقاصد و مطالب او مصحوب اعتماد خان
و دربار خان مؤثر ساختند و درین هنگام که ظلال جلال بر متوطنان قصبه ... گسترده و ظاهر این
قصبه معسکر والا گشت یکی از صورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمد حسین توره بیگی عبدالله خان ابرام
ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانه مرا تاراج کرده است حضرت ترجمان فرمودند که خاطر جمع
داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش که عنقریب او را بسیاست عظیم خواهم رسانید از آنجا که
دور بینی حضرت شاهنشاهی الهام اول کسی که گرفتار شد و بسیاستگاه عدالت سزای کردار یافت
او بود و درین شهر بموقف عرض معلی رسید که چون خبر ایلغار موکب عالی بعبدالله خان رسید
از آنجا که خائن خایف است هلاک خود را یقین پنداشت و خویش را مغلول و مقید ساخته قربان غضب
شاهنشاهی دیده روی براه گریز آورده بجانب لوای شتافت حضرت خدایگانی بدولت
و اقبال توجه اقدس از صوب مندو مصروف فرموده بر تعاقب او مبادرت گماشتند جمعی از امرا

اخلاص پناه دولتش معز الملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و شاه فخر الدین و شاه قلی
محرم خان و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قیلق قدم خان و خورم خان و قلیچ خان و اعتماد
خان و جیتی خان و چندی دیگر را بهمراه اول پیشتر روان فرمودند تا گرم شتافته سر راه آن گمراه
بگیرند و خود نیز بذات اشرف با چندی از مقربان سریر اعلی در ایلغار شتابنده ترکش شدند و اخر روز
دوشنبه بیست و چهارم امرداد ماه الهی موافق بیست و ششم ذی حجه وقت شام بموضع لوانی نزول
فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دریا خان که برای رهنمونی گمراه نامزد شده بودند در خدمت
پیوستند که آن گم شده بیابان نادانی را بنصایح هوش افزا سالک شاه راه سعادت گردانند
که آن گم شده بیابان نادانی را بنصایح چون از لوازم پیشتر نهضت واقع شد در اثنای راه فرستادها برگشته آمدند از انجا که
روز ادبار اوست حرف موعظت را بر خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است اتفاقا
فایده فتح و نصرت نام بر و ها که برسم منقلای نامزد شده بودند بموضع باغ بدایت نمود و از انجا
معلوم شد که آن شوریده بخت بنه و باره خود پیشتر فرستاده و خود توقف نموده است قضارا
مردم هراول بواسطه نشیب و فراز زمین از پیش یکدیگر افتادند معدودی مثل محمد خان نیشاپوری
و خان عالم و شاه قلی خان محرم و سماجی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله
مبشر فتح کارطلب نبرد شده اند و غنیم را نشیبه تر گرفتند و عبدالله خان تیره رای غافل از جنود
غیبی از بخت برگشتگی برگشته بجنگ امد و با همراهان خود گفت که موکب عالی در چنین وقتی از راه
ایلغار کرده و بکسی کم رسیده است دمار از دم بسیاریم و بزور دست بسته متوجه پیکار شدند و باین
اندیشه ناصواب روی بجنگ اورد و باین جماعه راه ستیزه و کارزار پیش گرفت و این بودن
اقبال داد دلاوری و جان سپاری داده معرکه نبرد اراسته بودند که منهیان چابک دست حقیقت
حال بعرض اقدس رسانیدند و رایات اقبال نبرد نهضت تعجیل نمود درین روز خاکسار
سلطان از نامعامله فهمی و غرور دانش ناقص خود حرف باز ایستادن از ایلغار بموقف عرض
رسانیده و پادشاهی امد دست بشمشیر کردند و از کمال عجب بجانب او متوجه شدند ان
معقل از اسب پیاده شد در دست اسپان لشکر اقبال پنهان شد و حضرت بنزد دولت



از اسپ فرود امده بادر رسیدند و شمشیر بر واداختند چون آن تیغ کهانده هندی بود تا بدن برسد
و مهر پادشاهی چون او را بر خاک مذلت افتاده دید دیگر محافظت فرمود و دست از و بازداشت
و الحق این غضب لطف سرشت پادشاهی بر جای خود بود تا هر کس رتبه خود دانسته از خود زیاده غرض
ننماید چه مقرر حزم و دوراندیشی است که نوکر را شایسته باشد خدمت حضور را نشنود و هر که ملازمت
حضور را درخور بود و لایق بساط عزت نباشد و هر که سزاوار بساط اقبال شود درخور نشست نبود
و هر که بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ندارد و آنگاه بجد بوعالم و هر که رخصت حرف آمدی
یافته باشد شایسته نیست که در مطالب پادشاهی مخالفت نماید مجملا جرات در نقیض مقاصد
ارجمند پادشاهان و خلاف رای این بزرگان رفتن ناستوده خرد و ناپسندیده خردمندانست
مگر وقتی که این بزرگان عالی نهاد یکی از دوربینان بساط عزت را اندریافت خویش پایه عالی داده
او را در ملازمان خود ممتاز فرموده باشند آن زمان اگر حقیقت را در لباس نیازمندی
بموقف عرض رسانند از اینجا حق خدمت بجای اورده باشند و بالجمله حضرت شاهنشاهی آیات
اقبال که طراز فتح و نصرت بران مقصود مربوط بود حرکت داده ظلال اقبال بر مبارزان
اخلاص پیشه گستردند و خود بدولت و سعادت بجولانگاه نصرت درامده بجای رسیدند که تیر
مخالف از بالای سر حضرت میگذشت و محافظت ایزدی از سهام حوادث سپر گشته بود و بدست
راست حضرت خان خانان منعم خان و بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند درین
هنگام که نایره پیکار اشتعال داشت باالهام غیبی حکم عالی شد که نقاره فتح بلند آوازه سازند
حضرت خان خانان را مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقف نیست بر غنیم باید تاخت در
مقام آن شدند که عنان رخش از اقبال سبک گذارند خان خانان بزبان نجیبی عرض داشت که
بخاطر اقدس رسیده است اما جایی که تازی میفت اینک مجموع ملازمان فدائی بیکار شده میتازیم
درین اثنا حضرت چشم الود در فتان ناخوش شدند اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت
و حضرت برو اعراض شده بیشتر توجه فرمودند درین وقت غنیم شکوه پادشاهی و حمله و معرکه آرائی
شاهنشاهی که کوه قاف تاب ان نیارد در برای العین دیده پای از جای و دل از دست داد و فرار
از وی که همعنان این شهوران میدان همت بیدلان بی دولتان سینه کلیم را برداشته برابر کرد

وچندی از مردم معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند و بسیاری از تیره بختان بهران جواری بکوهسار
رفت گیرتوی دوستان معرکه اقبال شدند و فتحی که کارنامه زمان و داد دار است بمحض حسن اقبال
بظهور پیوست درین روز فتح معلی آنچه از ملازمان عتبه اقبال و اعیان عقیدت گزین هم رکابی کرده
همراه موکب منصور رسیده بودند از سیصد کس زیاده نبود مثل منعم خان خانان و میرزا عزیز
کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و میر معزالملک و
میر علی اکبر و شاه فخرالدین و اشرف خان و اعتماد خان و خان عالم و اصفهان و لشکر خان و
شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قلیج خان و رحمن قلی خان و توشک بیگی
و خرم خان و قتلق قدم خان و خواجه عبدالله و حاجی محمد خان سیستانی و عادل پسر شاه محمد
قندهاری و مطلب خان و راجه تودرمل و رای ترداس و خاکسار و وزیر جمیل
و مراد بیک و با وجود آنکه لشکر منصور در غایت یکجهانی راه درچنین وقتی قطع کرده
بر سر مبارزت آمد و لشکر غنیم آنچه روبرو استعداد تمام آمده بود از بیست هزار سوار زیاده بود به نیروی
تأیید ایزدی فیروزمندی روی داد جای که اقبال بکار خود در آید کثرت عدد را در چه اعتبار
نماند و زمانی که کارفرمایان ابداع در امداد باشند خاکیان خاکسار را چه یارا که در برابر توانند
درآمد القصه بعد از انهزام آن منکوب الهی و استعلای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت درآن
منزل اقبال قرار گرفته چندی از سرداران جان سپار را همراه کردکی و قاسم محمد خان نیشاپوری
بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند و چون دران شب باران عظیم بارید جمعی که نامزد این خدمت
شده بودند نتوانستند که بیش از چهار و پنج کروه راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی
بدولت کوچ فرموده کسان بمردم پیش فرستادند هر نوع که باشد دست جلادت از آستین
جرأت کشیده بکار ربیش آیند جان سپاران کام سرعت زده روی بهمت شاه راه طاعت آوردند
و صباح روز انتقادا دویست و شش ماه امرداد موافق دوشنبه بیست و سیوم ذی الحجه رایات همایون
در مبادی سهسیوم بالی رسید حکیم عین الملک که براجه الی معرفتی داشت رفته او را از شرف
ملازمت آورده و او مستمال شده بمبارزان حقیقت مند پیش ملحق شد و درین روز که زمان ظهور
عیار کاروانی و مردانگی و حقیقت مندی مردم بود تیمور بیگ شتر دلی نمود و خدیو جهان او را







اسب خاصه مرحمت فرموده بجزاور دوان پیش تعین کردند آن بی جوهر را همت یاوری نکرد و
بیماری و دروغ را عذر نامسموع خویش گردانید پاسی از شب مانده بود که جهانبان سوار دولت شد
و چون هوا گرم بود در رفتن زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرمودند و خوش خبر خان را تعیین نمودند که
بزودی رفته از پیش خبر اورد بمانجا بدولت تشریف داشتند که خوش خبر خان مژده نصر
تمندی اولیای دولت رسانید و خلاصه سخن آنکه زمین داران از رهی دولتخواهی همه لشکر
فیروزمند شده دل در خدمت بستند و دلاوران افواج قاهره شورن می انداز نزدیک گریوه
که جانبا هزاران می نمود برابر دوی عبدالله میرزا ندوان سیه روی بی حمیت سراسیمه شده زنان
خود را در صحرا بر تافته پسر خود را همراه گرفته از میان برون رفت امرای عظام تماقب نموده بار جهنگها
حرمها و فیلان او را گرد آورده دران منزل توقف نمودند و میر معزالملک با اتفاق جمعی از امرا از پس
فوج جدا شده تا پنج کروه دیگر این بی دولتان را تعاقب نمودند این مؤید اقبال چپت و
چابک شتافته باو رسیدند و بسیاری از مردم او جدا شده و میر معزالملک و چندی هم
زخمی شده سرخ روی گشتند و آن بی سعادت خائب و خاسر نیم جانی از آن مهلکه مرد از نامی
بیرون برد و چون هنوز نفسی چند از آن تیره بخت باقی بود به روز سیاه و روزگار تباه خود را
بسرحد گجرات انداخت و چون حکم گیتی مطاع بود که آن عرصه جولانگاه جنود اقبال گردد لاجرم
عسکر منصور بفتح و اقبال در آن نظرگاه توقف نمود چون این بشارت بمسامع علیه رسید بهمعنانی
اقبال و همرکابی نصرت متوجه پیش شده بان زمین که مورد فتح بوده شکر الهی بجای آوردند
و امرای اخلاص اندیش به بساط حضور سربلندی یافتند و غنایم فراوان از
حرم و فیل و اسب و دیگر نقود و اجناس و نفایس اسباب و اشیا که بدست اولیای
دولت قاهره افتاده بود بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت از آن جمله فیل ایرون و گنج
لکهن و سمن بود که هر کدام منشا کمال توجه عالی شد و حق هر یکی کارنامه آفرینش بود حضرت
شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده از همان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب
مندو بلند آوازه کردند و آن مسافت را سه منزل کرده بتاریخ روز ماراسفند بیست و نهم اردی
ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و هفتاد و دو قمری منازل دلگشای قلعه مندو را

بمیامن نزول عالی مورد وفود سعادت ساختند و از انجا فتح بممالک محروسه حضور ابد دار الخلافه اگره
که خواجه جهان و مظفر خان انجا بانتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند قریب بیک ماه
دران مصر سعادت رونق هنگام بوده انتظام ان ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه
معلی را بقدر نمود خدمت پایه قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از انجمله مقیم خان که درین
یورش اقبال ترددهای پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشید و چون
طنطنه انتصاب رایات در ولایت مالوه بلند شد و صدای کوشش زمین و زمان را باز کرد
تمامی سران و سرداران انجا و جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت اوردند و جمیع زایان و
زمینداران بزمین بوس والا تحرک سعادت خود را افزوده بدولت رسیدند و در اثنای جلال
معروض بارگاه معلی شد که عبدالله خان منهزم شده پیش چنگیز خان که دران بلاد گجرات
سر بزرگی برداشته بود رفته است رای جهان ارای اقتضای ان نمود که یکی از کاردانان
بارگاه مقدس را پیش چنگیز خان فرستاده شود تا ان مدبر منکوب را بسته بدرگاه معلی فرستد
یا از ان دیار اواره سازد لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع فرستادند
چنگیز خان منشور عالی را تا قریب چانپانیر استقبال نموده اقسام چاپلوسی بجا اورد و پیشکش
لایق با عرضه داشت تذلل مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت مضمون
انکه بنده بادشاهم و از فرمان پذیری گزیر ندارم از انجا که حضرت جرم پوش عطاپاش اند اگر درین
مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه معلی فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر
این التماس پایه قبول نیابد ان زمان ناگزیر ان بی سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد
بعد از یکماه یک روز که رایات اقبال ازین سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده
بدار الخلافه اگره نزول اجلال فرمود حکیم عین الملک با پیشکش چنگیز خان ادراک زمین بوس والا
نمود و از جمله سوانح انکه خان قلی نام یکی از معتمدان شجاع عبدالله خان که او را درسر کار رسانیده گذاشته
بود معروض شد که هنوز بحال در ورطه امید و بیم مانده است اگر نوید جان بخشی سربلندی یابد
در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان استمالت از مکمن افضال صادر
شد و او ان منشور دولت را حرز حیات نجات ساخته با جمعیت خود متوجه استان بوس شد

وسعادت



وسعادت پذیر بندگی گشت و از جمله وقایع انکه مقرب خان که یکی از امرای دکن بود از راه ولایت
برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بفرق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت و
بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار رهندیه بجاگیر او مقرر شد و از جمله
سوانح انکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام بامتداد سنین و ادوار
ابا و اجداد او ایالت ان ولایت داشتند از کمال اطاعت و اخلاص عرضه داشتی مصحوب
ایلچیان کاردان فرستاده شرایف پیشکش را نثار مواکب عالی ساخت و بوسیله مقربان
بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران انست که صبیه رضیه
خود را در سلک پرستاران حرم سرای قدس اورده بسعادت این نسبت ظل عنایت الحضرت را
بامن حوادث ابدی سازد و از انجا که کلام بخشی شیوه حضرت شاهنشاهی است ملتمس میران
درجه قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان خواجه سرا که از معتمدان بارگاه
قرب بود همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده با جلایل تشریف و
انعام روانه ان حدود گردانیدند و اعتماد خان چون قریب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود رسید
امد میران تبارک ادب شتافته بسعادت استقبال منشور عالی بیرون امد و اعتماد خان را با اعزاز
و اکرام بدرون قلعه برد و این عاطفت والا را از سر نوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیه
عفیفه خود را باین و ارایش شایسته روانه سرادق عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان
ولایت را همراه کرد و اداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید اعتماد خان در
هنگامی که موکب والا از مندو نهضت فرموده بیک منزلی نزول اقدس نموده بود زمین بوس
علیه سربلندی یافت و ان صبیه قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید و شرح اطاعت
و عبودیت میران معروض داشت و حسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد
و از جمله سوانح انکه از انجا که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی منظور بر جرم بخشی و غریب نوازیست
حسن خان خزانچی و پاینده محمد بیچ بیره و خدا بردی یتیم را با منشور عاطفت بحدود دیگر نور
فرستاد که باز بیاد در حکم مالوه که دران نواحی سرگردان بادیه حیرت و غربت اند مشمول
ساخته بدرگاه معلی اورند چون فرستادها نوید بخش نوازش بادشاهی شدند بازبها درین

را از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود و کمر سعادت بست و کرد متوجه استان بوس گردد
درین اثنا خواجه سرای معتمد او از دار الخلافه اگره امد و بعضی سخنان دور از کار که شعار هرزه گویان بی
دولت است گفته او را از شاه راه دولت داشت و چون سواد سیه گلیمی هنوز از طالع او بر نداشته
بود بی دولتی اختیار شده بعذری چند نامسموع از احراز سعادت زمین بوس محروم و مهجور گردید و
این مقصد عالی را بوقت دیگر باز بست و داروان اقبال را با عرض داشتی مشتمل بر شرح تقصیر و تجنیت
روانه درگاه معلی ساخت و این فرستاده ها در دار الخلافه اگره بشرف استان بوس استسعاد یافتند و القصه
قریب یکماه قلعه مندو در ظلال رایات عالی مهبط انوار جاودانی گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی
از عمده ضوابط و روابط این ممالک مطمئن گردید و بیامن اقبال ابد پیوند مهمات این صوبه انتظام
جدید پذیرفت در ساعت مسعود که سعادت معاودت را موافق باشد اعنی اواسط شهر ربیع
الثانی اواخر محرم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافه اگره عنان توجه یافتند چون ساحت قصبه
نعلچه مخیم موکب عالی شد قراجهای در بار خان را با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص
پرور بحکومت مندو معتبر ساختند و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که ملازمان بارگاه
والا هر کس درین ایلغار همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد بوده و غبار تقصیر بر چهره خدمت
پسندیده نشسته بمجازات و مکافات او بمانند که در مندو همراه قراجها درخان بوده بتجدید خدمت
اخذ و قیام نماید و چندگاه از بساط حضور محروم ماند و روز دیگر بتقریب انتظام این مهم
دران منزل توقف اتفاق افتاد و روز سیوم در عین بارندگی بدولت و اقبال کوس نهضت
بسمت دار الخلافه بلند آوازه ساختند و همان سلاحها همراه موکب عالی شد و در اثنای راه یکی از
حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان مست سوار میشدند و این کرده بیکران جنود [illegible]
نیروی عظمت صوری و معنوی پیدا شد [illegible] فیل کماندی رای که در مستی و زبردستی وجود
نسری و بدخوی سهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند ان فیل ابهام
اگر فیلبانان بقوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی او پای ثبات بر جای نمی ماند
در روی اختلاج عالی کجباک سر زده توک از ادر سر فرو بردند و دسته [illegible]
دادند و کجباک دیگر بدست [illegible] سرکشی بر برادر [illegible]

قدرت



قدرت او را از حملهای بدمستی باز داشته رو براه می اوردند و باین غرور و شکوه قطع مسافت نموده
بمنزل نزول اقبال فرمودند حاضران صفوف عزت که ناظران بدایع قدرت بودند در مقام حیرت
امده و این معنی را محض تایید الهی که این فیل مامور فرمان پذیر تقدیر اوست دانسته زبان اخلاص
بدعای دوام دولت ابد قرین گشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفان خیز و طی جبال سیلاب ریز
عرصه اوجین مساکر فتح شد و از انجا چهار منزل کرده [illegible] نزول اجلال فرمودند و یکهفته
دران بساط بخش کامیاب عیش و عشرت بوده از انجا ساحت قصبه کهیرار یا مورد موکب
نوروز ساختند و در دو منزلی ان کوهستانی غریب بیشه انبوه پیش امد و دوروبان نهر چنان
شکار را دران بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود در امد و از انجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبه سیری نهضت
موکب عالی فرمودند و دران منزل شوق فزا قراولان عرصه شکارگاه خبر رسانیدند که درین نزدیکی
بیشه ایست عظیم و دران گله فیل میگردد و حضرت شاهنشاهی بذوق شکار و در هنگامی که خسرو خاوران
بخیط ابیض صبح در پیچید متوجه این صید شدند تا تمام اسباب سلطنت افزون شود و هم انبساط
طبیعت حاصل گردد چون نزدیک بان بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در اوردند
و از ان جمله یک فیل کلان خوش نسبتی پدید امد شیران عرصه شجاعت تمامی ان بیشه احاطه کردند
و بدستور مقرر و امین معهود در امدن ان گله بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عالی بار بار
راندند و ماده فیلی از ان میان گله برامده رو بسوداران کرد و بشاه فخر الدین رسید و او را از اسب
انداخت و متوجه اسب شد و میرزا افتاده گذاشت درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند
میرزا از غایت اضطراب سر رشته عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاده اشارت بخاموشی
نمود و مدتی این ادای میر موجب انبساط طبایع بود ان روز گله فیل از میان بدر رفت یکی توجه
مقدس بگرفتن مذکور شد تا انکه او را کمند در اوردند و همان زمان عظمت خداداد شکوه
فیل را اعتبار نمود و بر ان فیل سرکش تازه شکار سوار شدند محرر این کارنامه قدرت ایزدی
ابو الفضل از زبان گوهر فشان ان حضرت شنیده که میفرمودند ان فیل صحرایی بود از حکام ان ملک
سرکشیده برامده بود حضرت شاهنشاهی نام ان را گیر سنگ نهادند روز دیگر بهمانجا اقامت شدند
فرموده در دنبال گله فیل تکاپوی فرمودند ناگاه پنج ماده فیل بنود ار شد و متوجه صید [illegible]

و متوجه عالی ساده فیل را از ان میان بروش معهود بسته بمسرت برای خاطر مقدس شدند و چون
ساحت قصبه سیری مستقر اردوی معلی شد حکم اشرف نفاذ صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم
نگاهبانی و دیده وری بجا اورده در سد گردن ان گله فیل که باین حدود در ان گرفته اند کمال
اهتمام نمایند اخر روز بود که یکی از وحشی نژادان این صحرا که بزبان انجا بهیل گویند نزدیک دولتخانه مقدس
امده از ان گله فیل نشان داد و این کس راجه جگمن راجه ونذیره بود و جهت انکه اردوی جهان پیما را
گذر بولایت او نیفتد ان گله را از انجا رانده بودند و نیز مقرر ساخت که اگر بحسب تقدیر گذر موکب
عالی بر ان دیار بنزدیکی واقع شود تا گریز رفته خبر کنند که جگمن از روی دولتخواهی قراولان بتقریب
شکار گذاشته است و چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار شده
روی بقطع مسافت نهاده و اوردند تا انکه ان کوه پیکران بنظر اقدس در امدند و تماشا فیل در
رفتار بودند در ان میان فیلی در غایت شوخی و رعنائی خرامان میرفت و بهادران نجابت
هجوم برق کردار از اطراف در امده راندن گرفتند و ان فیل از غایت مستی غرور
نگاه نمیکرد و ماده فیلان از گله جدا شده قصد دلاوران اقبالمند میکردند درین اثنا
ماده فیلی دویده محمد طالب برادر کلان سعید بدخشی را از اسب انداخت و در زیر دستان گرفته
بر دو شست مالش داد و نظارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد درین اثنا
که سواران رسیده اند ماده فیل او را بدهن و خرطوم گرفته دوید چون سواران نزدیک
شدند او را انداخته تیز تر شد انداختن همان بود و برخاستن و دویدن او همان این معنی باعث
تعجب همگنان شد اما چون نظر بر فنون قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش نمی ماند
و بالجمله همت علیا در گرفتن مذکور مصروف حکم مقدس نفاذ پیوست که فیل مست جنگی از
فیلان خاصه شریفه اورده بان جنگ اندازند و او را ازین حملهای سرکشی بزند او رو ند بهیرون نام
که قرین ان فیل بود اورده جنگ انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوی در میان امد و
بهیرون چون زد و بسیار کرده بود روی خود گردانید و بعد ازین ان فیل صحرائی را از و باز
داشتند درین اثنا بخاطر الهام پذیر طرزی عجیب و طریق انیق رسید که باسهل وجوه شکار
فیل توان کرد و ان چنین بود که هرگاه گله فیل نمایان شود سواران تیز دست از دور گرد گنند



چنانکه فیلان را بر ان مردم نظر نیفتد و با واز فیل اگاه نبوده باشند که جمعی در عقب امده فیل
انس گرفته را فیلبانان ایشان بطوری که نمایان نشود سوار شده بجلگه که میخواسته باشند برده
ان فیل را در قید او ربند استه استه میرانده باشند تا از تقلیدی که در طبیعت جانداران سرشته اند
هر اینه ان گله فیل برندیده رای میشود و تبعیت خویش در انجا در امده در پای بند میکرد و چون چنین
تدبیری شایسته که تا حالا بخاطر هیچ یکی از بزرگان نگذشته بود مخطور باطن اقدس باعث انبساط
عظیم گشت و حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که انواع عظمت اقتدار از اطراف و جوانب
در امده و ان فیل صحرائی با ان گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپرند امرا فرمان پذیر شده دامن
خدمت بر زدند و چون بقلعه سیری رسیدند گله را بدرون قلعه راندند و چون تمامی گله را با ان فیل
بزرگ بقلعه در امد ان فیل سرکش باز بنیاد بد مستی کردن گرفت ان حضرت بجهت تادیب
او فیل گهاندی رای را که عدیل او بود اورده با ان بدمست صحرائی روبرو ساختند این دو کوه
متحرک بصدمات جنگ در هم اویختند و تا چیاس بعربده و ستیزه گرم بودند و غریب یاران رسید
که گهاندی رای غرور فیل وحشی بشکنند بموجب اشارت عالی مشاغل صواعق کردار گهاندی رای
را از جنگ باز داشتند و فیل صحرائی بصدمه کوه شکن دیوار سنگین حصار شکسته راه صحرا پیش گرفت
ان حضرت یوسفخان برادر بزرگ میرزا عزیز کلتاش را با جمعی فرستادند ان فیل را که ماندۀ شده
است مقید گردانند و خود بنفس نفیس توجه عالی بر بستن گله فیل گماشتند و فیلبانان قوی دست از
هر جانب فیل صحرائی در امدند و اشارت عالی بر ان تافت فیل رن بهیرون را که از فیلان مست
زبردست بود و در حلقه فیلان خاصه اختصاص داشت برده سر راه بر ان فیل بگیرند باز این دو
کوه پیکر بیکجا شده در هم اویختند و چون فیل صحرائی جنگ عظیم کرده بود و نزدیک بان شد که مغلوب
شود فیلبانان هجوم اورده او را بپای درخت بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابهای بغایت قوت
را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند و باهستگی رام کردند و روز رفته در حلقه فیلان
خاصه انتظام یافت و گجپتی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل و شکار و استقبال انبساط از
لوازم ان کار نهضت رایات نصرت ارتسام بمستقر خلافت کرمتر فرمودند و چون موکب ظفر نزدیک
دکوالیا رسید باتفاق افتاد و تمامی عظما و کبرای دار الخلافه طنطنه قرب موکب عالی را که نوای ارغنون عشرت

ابدیت شنیده مسرت کنان بلوازم استقبال شتافتند و بمواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند
و بانتظار عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشتند روز رمیا و بیست ششم مهر ماه
الهی موافق سه شنبه سیوم ربیع الاول ظلال ورود بر دار الخلافه آگره گستردند از مقدم اقدس ابر عنایت
انوار فضل و افضال بر عالمیان نثار فرمودند و خلایق را شکر این نعمت عظمی و ابتهاج و استبشار
روی نمود از سوانح انست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم سعادت توام حضرت شاهنشاهی
بدار الخلافه اشاعت انوار عدالت فرمود و ان حضرت بر وساده عیش و مسند حضور بودند دولت و اقبال انتظام
بخش عالم صوری و معنوی و پایه افزای دین و دولت بودند آثار الطاف و داد از جان بخش جهان
ازین دو گوهر نایاب از یک منبع گرد و دو اختر جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود و دو چشم سرور
جلا یافت و دو گوشواره اقبال اعتلا گرفت و دو عقد ثمین درخشید و دو بازوی قوت نیرو گرفت
و دو پاره مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن با بشارت در آمده و دو گوش بشارت بار شنید یعنی از دو
شاهزاده قدسی پیکر و عالی منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان جهان شکوه دولت
شگفت چمن چمن گل عشرت خندان بساط انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان ابجدی نشاط
خواندند و از کوس شادی در ته گنبد گردان پیچیده و نوای ارغنون کامرانی در شش جهت عالم
افتاد شعر خیابان گلبانگ نونشاط برخاست ٭ که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست ٭ ان
حضرت شکفتن این دو گلبن باغ عشرت را تفال بر سعادت و جهانی گرفته ادای شکر گذاری
بتقدیم رسانیدند یکی را میرزا حسن و دیگری را میرزا حسین تسمیه فرمودند قاسم ارسلان در تاریخ ولادت
این دو گوهر شاهوار گفت نظم شد شاه یگانه را دو فرزند خلف ٭ امد دو گهر ز درج مقصود بکف ٭
دوران پی تاریخ ولادت بنوشت ٭ مهر و دو ماه روی از اوج شرف ٭ و این دو گوهر یکتای
دریای قدس بعد یکماه از ولادت باز بنفحت سرای عالم قدس و نزهت آباد مقام عزت خرامیدند
و نقد حیات خود را نثار پدر والاقدر کردند و ان حضرت از رحلت این دو باکوره قدسی سعادت
قدری قرین هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم بر سعادات دو جهانی
میفرمودند چه در پیشگاه بارگاه کبریا در قضای مبرم ربانی و حکم محکم ایزدی بغیر از تسلیم و رضا
چاره دیگر متصور نیست و از سوانح طرح معموره فتحپور انداختن و گلشن نشاط بدستیاری اقبال



باحسن است معمار کارخانه بدایع عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبریای جود اقدس اعلی حضرت
شاهنشاهی را بمشیت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هر انی مظهر کمال استغنای گردانند
و در هر مکانی خیال جمال را مطرح ایجاد و آثار کمال آرای سازد بنابرین مقدمه اساس خاطر جهان
آرای آنحضرت باراستن و پیراستن موضع عالی لکرای توجه فرمودان گل زمین در لطافت آب و هوا
و طراوت زمین و صحرا امد نظر به بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد و از ان مقام تا
دار الخلافه آگره یک فرسنگ راه است و در پیولا پیشتر چنان بود که هرگاه موکب عالی بعزم سیر و شکار
از شهر بصحرا می برامد دل صفا منزل آن حضرت اکثر بان ناحیه دلگشای کشید و دران سرزمین بنیان انبساط
شکار گسترده می شد و تقیید وحش و طیر دران مرغزار فیض بخش خاطر اشرف می پرداخت درین ایام هنگامی
که رایات اقبال از سیر ممالک هند و مراجعت فرموده بمستقر خلافت متمکن شد معمار همت عالی اساس
اقتضای ان فرمود که دران فضای دولت فزای عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح انداز
زند بنا بران در ساعت مسعود و طالع ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط را از بند مهندسان سحر
پرگار و طراحان جادو خیال منازل دلبند و عمارات خاطر نشین که قوالب ارواح توانند شد
و در اندک فرصتی بنایان چابک دست و معماران کارگذار بطوری که در خور نگارخانه ضمیر انور بود
تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبه علیه بمقدار حال و
فراخور رتبه منازل منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند و در ایام معدود
معموره جلوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند شد و حضرت شاهنشاهی آن معموره قدسی
باکوره غیبی را فتحپور نام نهادند یعنی شهرآرایش و آسودگی و بشری دران ایام بچوگان بازی گوی عشرت
از اقبال می ربودن و بسیر و شکار داد خوشدلی و کام ستانی میدادند و درین سال ایلچی فرمانروای
ایران شاه طهماسب با گلدسته تحیتی در رسیدند و تنسوقات دیار رسم ارمغانی آورد و سلطان
محمود بکهری که همواره اظهار بندگی کردی در آرزوی ان افتاد که منصب خان لارخانی باشد از درگاه
معلی یابد چون امرای کلانتر از و بودند که از مرتبه شناسی و دید حال بیش قدمان خود ازروی
این پایه را بخاطر نرسانیدندی کامروای این امنیت گشت مبلغها برسم پیشکش بشاه غفران پناه و استاد
شاید بوسیله سفارش شریف ایشان این دولت روزی گردد شاه ملتمس او را قبول فرموده

بران رقم پذیر کلک محبت ساخته بودند لیکن چون خدیو عالی پسند و رتبه دانی و معدلت ارائی
بودند روای استحقاق بوده رواج سفارش خصوصاً که مثل منعم خان با این منصب والا اختصاص
داشت بنابران استدعای شاهی را معذرتی بجسته و نموده امده را بابین بزرگان رخصت فرمودند

التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح اقبال

در مطاوی احوال فرخنده مال بهتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابو المعالی تیره بخت خسران
عاقبت را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت چون قدر حقوق نعمت این دودمان مقدس
نداشته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد و همواره در مقام آن بود که کابل را تصرف خود درآورد
میرزا حکیم را در یکی از محال بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه بقدری بی پرواز
میرزا سلیمان می بردند اما چون امری دور از کار بود یقین شان نمی شد تا آنکه میرزا سلیمان بهانه مردم
پیش اکتفا کرده برخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت دفعه عبد الرحمن بیگ پسر میرزا بیگ قدسی را
با جمعی فرستاد و دفعه دیگری بردی توشی بیگی را جاجقی روان ساخت کابلیان گمان خود یقین دانسته
در معالجه کار اهتمام نمودند عمده ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال و سوندک و علی محمد
اسپ و بند علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان دیار محمد اخوند و فیروزه و خلیفه عبد الله
بودند حقیقت معامله را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند میرزا را که از تنگی معاش و بدسلوکی
بدخشان به تنگ بود این اندیشه را مستحسن داشته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت
که میرزا سلیمان بقراهم و این چنین کابلی داده بود از تغیر داده بتقاسم بیگ پروانچی
والحد و دررا از فراد خواجه کشید بخواه ملازمان نمود و جلال اباد و ان حدود را تا نیلاب که میرزا
سلیمان بتقاضی خان و سفید خان و مبارز خان و بها الدین خان داده بود کرمشه بحاله خود مقرر
ساخت و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را از ان ولایت بیرون آورد
و اهل بدخشان منکوب و مخذول روساخته بخدمت میرزا سلیمان رفتند و خارنجان کوتل هندوکوه
بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک کار کابل بود ملاقات نمود شرح و بسط آنچه گذشته بود میرزا سلیمان عزیمت
نموده متوجه کابل شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاقشال
سپرده و طایفه از مردم کارکرده تجربت یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از

هواخواهان



از هواخواهان بطرف جلال اباد و پشاور روی عزیمت نهاد میرزا سلیمان چون بکنار آب باران
رسید چهار روز دران منزل مقام کرد که لشکر از تردد سفر برآساید و چون معلوم او شد که میرزا
بجلال اباد رفته فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف
جلال اباد حرکت نمود و چون میرزا حکیم بدکه رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب می آید میرزا
حکیم برگشته بکوه باران شتافت و دختر میرزا سلیمان که در جلال اباد بمقتضای نقصان عقل مانده بود
پشیمان شده متوجه همراه میرزا حکیم شده در حدود دیناول امن ملاقات کرد و عذر تقصیر خواست و درین منزل
بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه این حدود و واسطه آن خبر غلط بود میرزا بسرعت تمام بغربت خانه رسید
و از انجا به پشاور در نواحی قبیله حبیب فرود آمد و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید
که شاید دام فریبی تواند سرانجام نمود میرزا را سواری او را دیده وداع کردند و خواجه حسن را پیش
میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود نیلاب شد درین اثنا خاکی گله بان که بجهت آوردن
حقیقت حال مانده بود خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال اباد رسید حرم بیگم را با جمعی در
جلال اباد گذاشته خود متوجه این حدود است میرزا حکیم باستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشتی
مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب طوفان او دجی بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی
فرستاد و سرگذشت کابل و مستمندی خود معروض داشته استمداد توجه هرگونه استعانت نمود و در
شد ساکر توقف کرد و چون دران ایام حکومت صوبه پنجاب برای رزین و عهده اخلاص میر محمد خان
برادر کلان اتکه خان مفوض بود میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود مقصود جوهری را پیش او فرستاده
طلبید میر محمد خان قاضی علی را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود و همچنین امرای پنجاب فراخور
حالت خود هدایا فرستادند میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا حکیم را از آب سند شنید بازپس
گشته از پشاور برگشت و از راه کربه متوجه جلال اباد شد در اثنای راه با افغانان شنوازی جنگ روی نمود
جمعی از بدخشیان مسافر ملک نیستی شدند و بعضی اسباب او دو بازاری بتاراج رفت و بار دیگر متوجه کابل شد
شنوازی که کلانتر این قوم بود بعدم خانه شتافت و در جلال اباد قنبر و جمعی را گذاشته متوجه
و از روی استیلا رفته محاصره قلعه کابل لازم حقیقت و مراسم کارآگاهی بجای آورده در استحکام
قلعه اهتمام تمام نمودند و درهنگامی که بکر حصین از فرود و حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم

بود الچیان میرزا حکیم رسیده بوسیله و اثقان پایه سریر سلطنت بسعادت استان بوس سربلندی
یافتند و عرضه داشت میرزا بمسامع علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عنایت خسروانه بکابل
حال میرزا حکیم شد و چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا اتابودن اتالیغ خردمندی خیراندیش بود
حضرت شاهنشاهی از فرط دانش انتظام بخش که شهرستان مروت و مردمیست بکار اتالیغ فرموده قطب الدین
محمد خان که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز داشت باین منصب والا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف نفاذ
یافت که خلاصه لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بر مسند
حکومت ان ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا قطب الدین محمد خان در کابل توقف
نماید و امرا بجاگیرهای خود بازگردند و منشور مطاع بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلیخان
برلاس حاکم ملتان و قطب الدین و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان و جان محمد بهسودی
و کمالخان گکهر و فاضل محمد خان و محمد قلیخان و کلانتران و یا زغ اصدار یافت که گرم شتافته
بر کنار اب نیلاب بمیرزا ملحق شوند و بهمراهی او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت او از کابل دفع
نمایند و عاطفت شاهنشاهی سر انجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانه عامره باد یگر اسباب
شوکت و اساس فراغت تربیت نموده همراه الچیان روان ساخت و چون منشور اقبال باین امرا
رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند و قطب
الدین خان و کمالخان و فاضل خان و محمد قلیخان پیشتر امده بمیرزا پیوستند و بوصول نقد ات
پادشاهی و مراحم خسروانی احوال میرزا رنگ دیگر یافته و از گذر اتک نیلاب گذشته متوجه
کابل شدند و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک دولت اباد پرشاور بمیرزا رسیدند
و هریک از امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انواع تفقدات پادشاهانه
که بر وجنات احوال میرزا افتاده بود و مهمات میرزا رونق و طراوت که هرگز میرزا را در خواب
و خیال نیامده بود پذیرفت و از روی قدرت و استقبال بعزم درست روی امید بجانب
کابل اوردند و تا جلال اباد و غنان سیاه درت باز کشیدند و چون میرزا سلیمان قلعه جلال اباد را
بقنبر نامی از کسان خود سپرده بود میر محمد خان اولاد ساقی ترنابی بیک را بنصیحت فرستادند
او از بید ولتی گردن از طوق اطاعت پیچید و چون ان خون گرفته جاهل بر جان خود نبخشود گناهان



لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند یلان قلعه گیر بفتح ان قلعه کمر بستند و بقوت سرپنجه مردی و زور
بازوی مردانگی این عقده مشکل اسان بگشودند هر طرف داد مردانگی دادند و بقدم و علم نهمت بر
معارج قلعه کشای طریق عروج پیش گرفته زد بانهای وسیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار قلعه نصب نمود
شروع در بر امدن کردند اگرچه بدخشیان بقدر قدرت و توانایی در مقام مدافعه شده دقیقه از
دقایق قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمر شتگان قلعه کشا
حمله می اوردند و خاک و خاکستر عناد بر سر صاعدان ذروه فتح می بیختند اما ان پردلان را غبار ملالی
بر ایینه دل نمی نشست و احیانا اگر عارج این مناهج را زخمی ساخته بپایان می انداختند انچنان شوق قلعه
کشایی داشتند که از ملاحظه حال ان متوهم گشته ممنوع نشوند بلکه جرات و عزیمت خود بیشتر از اول نموده و پای
همت بر سر او نهاده بالای دویدند و باقبال شاهنشاهی ان قلعه در فرصت یکساعت نجومی مفتوح
و قنبر مذکور با سیصد جوان که همراه او بودند هدف سهام سیاست و علف تیغ هلاکت و دو نفر از
اجل رسیده ها بر رهگذر معز سر داده اند با احوال قنبر و تمام بلا رسیدگان بی دولت را یکیک خنجر
دیده اند میرزا سلیمان خاطرنشان کنند و سر قنبر را با رمغانی کنگره قلعه کابل فرستادند و
بباقی قاقشان و مردم کابل استمالت نامها روانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوش وقت گردانیدند
و چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا و مژده فتح حصار جلال اباد بکابل رسید
غلغله شادی بلند اوازه شد و سر قنبر را زیب کنگره قلعه کابل ساختند و اوازه فتح جلال اباد و صیت
طنطنه وصول سپاه ظفر ایین میرزا سلیمان اگرچه پای قرار او از جای رفت اما تیکند تیز این خبر
ولهای بر هم زده خود را مردم تسلی میداد که این حرف و صوت کابلیان است اصلی ندارد و بالاخره
ان دویدشتی امده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطرنشان نمودند میرزا سلیمان حرم بیگم را
از ان سررشته صبر از دست رفت و سلک جمعیت از هم گسست پریشان و بدحال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین
مراجعت بصوب بدخشان کنکاش نموده بعد از دو دل قرار بر فرار دادند روز دیگر میرزا سلیمان نقل از کوچ
زده از گرد حصار کابل برخاست و بجانب قلعه جلال اباد رو نهاده بخواجه ریواج امد و شهرت داد که
بجنگ میرزا میرویم و چون شب در امد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت بیدخشان اورد و در هنگام
گذشتن از اب پروان سیلی عظیم امد و بسیاری از اسباب و رخت بدخشیان را برد و زهر ان

بجای که کس مینهاد خود را ببدخشان رسانید عساکر نصرت اعتصام بجلدک رسیده بود که خبر گریختن میرزا
سلیمان آمد میرزا محمد حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل درآمد و اهالی آن خطه سعادت که بمساعدت دولت
از مضیق قلعه بندی محاصره خلاص گشته غلغله شادی و طنطنه آزادی بسپهر والا در رسانیدند و عموم
خلایق و جمهور رعایا آیین نغمی تازه کرده بدعای دوام انتصاب رایات اقبال جلال دولتش پرداختند و در زیر
سایه عدل گستر نشست ترانه سنج عشرت گشتند و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کامران
عیش شدند بعد از چند روز قطب الدین محمد خان بسیر غزنین که وطن مانوس اوست رفت و کاکان
را همراه خود برد در آن خطه مولد و منشا او در تمام قبیله سعادت نژاد او بود بجوش خرمی بسر آورد و تمام
اقوام و احباب در روز دو تکه انقعدات کرد و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر که از آثار سعادت و اسباب
دیگر جمیل امت طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تیرراهی وکالت میرزا
را بخود صلاح اندیشیده در کابل توقف نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان معاودت نمودند
و سکینه بانو بیگم همشیره خود و میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد
ملازمت اقدس متوجه هندوستان شد و بدرقه قطب الدین محمد خان باستلام عتبه علیه سعادت
پذیرد و چون سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم ننهاده بودند و از اعقل مصلحت بینی بی بهره بود
ملازمان اخلاص مند سعادت منش بهم برسیدند و بنوعی که بمیامن توجهات نظام بخشش شاهنشاهی
مهم کابل انتظام یافت و خان کلان نیز برای مهام الجای اشتغال داشت منشیان کابل بمقتضای
خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی شدند و حکیم میرزا با وجود حداثت سن از عقل معاد و رسن
بهره وافر نداشت همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان که بحدت مزاج و درستی اخلاص
موصوف بود براه مدارا نمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد و کار بشدت میرسانید
بنابر آن او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاری نه نشست و میرزا محمد حکیم هر گاه اظهار شکایت گونه
میکرد و اما بسیاری از مهمات بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد و از این قسم یکی آن بود
که خواجه حسن نقشبندی در کابل بسر میبرد و میرزا همشیره خود را که سابقا والده اش از ازواج شاه ابو
المعالی آورده بود بخواجه بی استصواب حضرت شاهنشاهی داد و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت
کرد و خواجه چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات در خانه میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت



و اموری که مناسب نبود میساخت و اکثر مردم در خانه میرزا سخنانی که ملایم طبع خان کلان
نبود میگفتند و میر محمد خان که با وجود شورش طبع مردمی مزاج دان و دقیقه سنج باریک غور بود در
روزنامچه امور فهرست روز آینده مطالعه میکرد از نامساعدی بخت برای نمایش خود
خلاف حکم شاهنشاهی را مصلحت دید دولت دانسته آنچنان نوردید پیش امروز چون دانست که
عاقبت ناخوشی خواهد کشید نظر بدیش بینی انداخته در شبی از شبها بی آنکه کسی وقوف یابد از کابل
کوچ کرده شاه راه هندوستان پیش گرفت و عرضه داشتی متضمن حالات گیرودار در خانه میرزا
وقایع است و نیست که این شرح و بسط در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان اگر از بی
آسودگی خویش چنان بی راهه رفت بایستی که از روی مزاج دانی روزگار و نبض شناسی عالم خواجه
حسن و خویشان وی و فیروزه جندی دیگر را مصحوب امرا بهندوستان میفرستاد تا مهم کار
میرزا بصفا در رسید و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد و لیکن چون مشیت الهی برامری میرود مشیر از ای
عقلاء دور اندیش را بنادانی منسوب میگردانند و از مکامن عالم مشیت در جلوه گاه ظهور می شتابند
و همچنین پیش بینان ملک و انابی در امثال این امور جز تماشایی بودن بر فنون تقادیر الهی آگاه
شدن چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن قلیچ خان است بر هتاس باستمالت فتح خان تحصیل آنکه
در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه ایست از بدایع صنایع آفریدگار رهتاس نام
مصون از وسم اختلال بر زبر کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن از پنج کروه زیاده است و از
زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد و از غرایب آنکه بالای قلعه با آن بلندی هر جا که
دو گز زمین بکاوند آب شیرین بر می آید و از مبادی بنای آن قلعه هیچ فردی از فرمان روایان پیش
استیلا نیافته مگر شیر خان که بتزویر در لباس زنان جمعی را درآورده متصرف شد چنانچه تفصیل
این گذارش یافت و از آن باز بدست فتح خان تبتی که از سرداران بزرگ شیر خان و سلیم خان
بود افتاده و به پشت گرمی آنچنان قلعه با سلیمان که حکومت بنگاله یافته بود دم مسالمت و منازعت
میزد و از دوربینی پیوسته با ارسال عرایض خود از دولتخواهان این دولت میشمرند و در بنولا
که آثار بی سعادتی از احوال علیقلی خان زمان بدور و نزدیک معلوم میشد آن حضرت قلیچ خان
را پیش فتح خان که پیوسته با ارسال عرایض بنیاز اظهار بندگی میکرد که بر چگونگی احوال او آگاهی یابد

و یار محمد اخوند مر

اورا بر جادهٔ اطاعت و خدمت راسخ گردانند و معزز سازند که چون رایات اقبال مجدد و جو نور رسید
اخر از دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بعیار حضور اشرف سانیده برکی جوهر خاطر
نشان دور و نزدیک نماید قلیچ خان بسرعت هر چه تمامتر بهتاس رفت و او را بر جادهٔ مستقیم بندگی
راسخ گردانید و حسن خان بهتنی برادر خود را او را بملازمت اورد که برای العین جلایل مراحم خسروانی
دریابد و دران ایام موکب مقدس از شکار فیل از کرهره زور که شرح ان عنقریب گذارش یابد مراجعت
نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده بود و بزمین بوس معلی سرافراز شدند و حسن خان مشمول عواطف
شاهنشاهی گردید و در اوایل این سال عفت قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهره حضرت جهانبانی
جنت اشیانی و دختر طغائی والده حضرت ایشان بودند و الامان میرزا از بطن مطهر مقدس
بر کتف ظهور امده بود بموجب رحمت شریفه متوجه طواف حرمین شدند و ان حضرت بانواع
احترام لوازم این سفر ناحسن وجه ترتیب داده وداع فرمودند هر چند خاطر اقدس معارف
از ان قدسی سرشت منخواست اما ارادهٔ باطن گرامی ایشان را مقدم داشته تجویز این معنی وجمعی
کثیر باین وسیله کامیاب امنیت شدند نهضت موکب شاهنشاهی بصوب زور بعزیمت شکار فیل
خدیو عالم که همواره باقسام شکار و انواع مستلذات و اقسام مشاغل ظاهری می پردازند
چنان خیال میکنند که مگر جز این کار اندیشه دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد و ان حضرت شهنشه ظاهر با
خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسلهٔ ظاهر و باطن اند همیشه ظاهر را چون ظاهر پرستان صورت
بین و باطن را چون خردمندان معنی قبله را اراسته میدارند در بیولا نقاب ارائی خورشید
را در شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الهی موافق رجب رایات عالی را بجانب زور کراره
نهضت دادند و بجاذبهٔ سلطان شوق بجانب مهولپور شتابان گشتند چون در ان هوا اعتدال
بود فیل سوار از دریای چنبل با مواکب عالی بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصور از راه
گوالیار گذشت چون عرصهٔ حواشی زور جولانگاه مواکب نصرت شد که قراولان بودند عرضه
اوردند که در بیشه زور چند گله فیل میگردد امر عالی شرف صدور یافت که اردوی معلی در
همان ساحت دلگشا مقام نماید و حضرت شاهنشاهی ابعضی از ملازمان ارکان عزت طی بیشه فرمایند
و دیگر روز دران بیشه بی سردرین تکاپوی نموده بگلهٔ فیل رسیدند و انرا باین سیاق از اطراف احاطه

چون ظاهر





نموده و فیلان وحشی را در میان گرفته بار دوی عالی اوردند و از پیرایهٔ شکار نشاط قرین نسبت
که اردو در مقام زحد و زور اشتغال داشتند که نظر مقدس بر اژدهای که ترتیب هیبت گزاگر تماشائی
بود افتاد که بعضی از چیتل را که نزدیک باده اهو باشد فرو برده بود و باقی را در فرو بردن بود ازین صورت
بدیع نظارهٔ کارگاه تقدیر فرموده ان موذی را از هم گذرانیدند و در زمان شرارت سرشت مکافات
خود را بازیافت و در روز دران عرصهٔ دلگشای منتظم امور جهانبانی بوده لشکر خان میر بخشی بولایت
گذهه پیش اصفهان فرستادند تا از فیلان جنگی و دیگر نفایس امور که بنیروی اقبال پادشاهی
در جنگ رانی بدست او افتاده بود انچه لایق درگاه معلی باشد بیارد و فرمان عالی شد که خواجه غیاث
الدین علی قزوینی تا امدن لشکر خان خدمت او بتقدیم رساند و خود بسعادت سرگرم شکار شدند و ببساط
شکارگاه را بنور و نشاط پیرای ایین بستند اغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین یعنی سال دی از دور اول
و درین شگفته زمان و نجسته زمین که هوای شوق در مغز اقبال پیچیده بود و نشاط بهاری در دماغ روزگار
افتاده مقدم نوروز جهان افروز بر تجلی فیض بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم بیالید
درامد و گلهای صد برگ انبساط شگفتن گرفت نظم گل بران شد که از برگ بیرون ارد بار ه تا کند تازه تر
بهره بلبل پرواز ه غنچهای سحری نیم شگفت از سر شاخ ه بهر دل بردن مرغان چمن چنگل باز ه تازه تا
گری سبزه و تحمل می یابند ه که ره عشق بهر گام نشیب است و فراز ه بنده حو صد غنچه این باغ شوم ه
صد زبان در لب و انگه بخموشی مسازه ه گو مهیا مقدم شاه است که انداخته اند ه از پر بلبل و برگ گل و برگ
سمن پای انداز ه بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه هشتم شعبان نهصد و
هفتاد و دو نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف روی نمود و اغاز سال از جلوس بسعادت پیوند
یعنی سال دی از دوره اول بخرمی و شگفتگی شد و بر بهار طبع اعتدال سرشت شاهنشاهی
بهار دیگر افزود و ان حضرت در همان مرغزار دلگشا که نقش بند ان بدایع نگار بهار ایین بوده بود
کامیاب سرور حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه نورد با مون پیمای رسید
مژدهٔ عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه ایست پس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی
ازین خبر مسرت برای جوشش وقت شده همان ایین دستور شاهانه صیدارزو فرمودند و فیلان را
شکار کرده بمعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال ان شب در ان بیشه کام ستان شوق بودند و دیگر

ان روز باردوی معلی نهضت فرمودند در اثنای راه قراولان باز نوید سرور رسانیدند که در گذشت
کروهی موکب عالی بیشه ایست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل بخودکامی در آن سیر میکردند بندگان
حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب صیدگاه عنان تاب گشته آخر روز بصیدگاه آن کوه پیکران
رسیدند بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان رکاب دولت آن فیلان را اگر داگرد به سمت یانوه و تنگی از
یک گذشته بودند و گرد آن حصار رسانیدند و بحکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامه موکب عالی
حوضی بزرگ که این سحاب نهادان را سیراب تواند کرد کنده از آب زلال مالامال ساختند و آن
کرم خویان دریا آشام را از چشمه سار فیض که پیشه تا فیل را افاضه او کفیل است سیراب گردانیدند
وحشی نهادان را اطناب رفق کمند مدار صید فرموده چندی را اطراف نور و چندی را بجانب
گوالیار و بسیاری را باردوی معلی روان ساختند و تقریب انتظام این کار دو روز ظاهر حصار
یانوه مخیم بارگاه اقبال بود و حتی از سوانح این سانحه نشاط افزا که درین عرصه دلگشای هندوستان
نزدیک بآن نشان نمیدهند انواع شگفتگی و فنون تعجب بر ناظران این بزم مقدس روی داد
چه تدبیر والا است و چه رای عالی که خدیو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قید در
آورد و از آنجا بجانب اردوی مقدس که در حوالی کرهره مقام داشت عنان تاب گشتند قریب
بیست روز سر زمین جولانگاه موکب عالی بود و چون ایام اشتراج بود و هوا در وی بحرارت داشت
و بالخاصیه آب و هوای آن ولایت گرمسیر نیز چندان موافق امزجه و طبایع آدمیان نبود اکثر اهل اردو از
قدری تغییر مزاج و تکسیر طبیعت بهم رسیدن حضرت نظر مرحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت
بلند آوازه ساختند و بعضی از ملازمان عتبه اقبال را بشکار فیلان گذاشتند و بدولت و اقبال بشکار
افکنان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزول اجلال فرمودند و آنجا بواسطه مخالفت هوا اندکی
قطره بقدر حرارتی طاری مزاج اقدس شد و در اندک زمانی انوار صحت و عافیت از مطلع عنصر قدسی
سرشت تافت و از اختلال مبدل شد و نبض اقبال باستقامت گرائید و مزاج [illegible] بانتظام
پیوست بعد از پنج و شش روز از حصول شفا موکب عالی متوجه دار الخلافه آگره شده بساعت سعادت
برای همایونی که گزین انجم و افلاک بود نزول در دو بران مصر اقبال انداختند و از سوانح اوایل این سال
میمنت اقرا بنای قلعه رفعت اساس دار الخلافه آگره بتایید معمار اقبال بر ضمایر رقم نگاران

وجدول

وجداول شناختن مقوس افلاک مخفی نماند که چون ایزد جهان آرا وجود شاهنشاهی را جهت
تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین و زمان می فرماید بر آن وقت ضمیر خجسته آن
در آن اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکامن قوت بمظاهر فعل آمده امیری که
دفعه برای حیات جاندار آن زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی آب دهی بکمال آن رساند
اسباب امیری سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال و امتعات و حراست نام و ناموس و نگاهبانی
بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده دولت صوری و معنوی تحصیل میفرماید بنابر آن
دار الخلافه آگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهة مصالح ملکی و مالی یا اساس قلعه عالی که
درخور آن باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع نفاذ پیوست که
قلعه خشتین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطه توالی تواتر زمان و تقادم
حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بر دارند و در آن محل منیع حصین حصین و حصاری از
سنگ تراشیده اساس نهند که چون بنای دولت این دودمان عالی استوار و چون رفعت اقبال موید
پایدار باشد بنابرین در ساعتی که ثبات کار و اساس حصار را مخبر بود مهندسان علوی قیاس
و معماران دانش اساس طرح این بنای اعظم کشیده و کار حفر از هفت طبقه زمین گذرانیده
نهاد عرض دیوار سی گز پادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز رسیده مشتمل بر چهار
که بمیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سه هزار و چهار هزار از
جا گذشت و مزدوران قوی بازو و دیگر اهل دفعه عمارت بردوام کار میکردند و از اساس تا کنگره سنگها
ی تراشیده سرخ آتشین که هر یکی در صفا آیینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود
چنان باهم وصل یافت که سر موی را در آن راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در
هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ اندازها باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بحر و بر بفیروزی
صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت چنانچه هر ده لک روپیه هندوستان پنجاه هزار تومان رایج
ایران و پنجاه و چهار مرتبه صد هزار مثقال رایج توران باشد در ساخت قلعه خرج شده و درین رای جهان
آرای اقتضای آن فرمود که منصب جلیل القدر صدارت شخصی که بدانش و بینش و راستی و معامله دانی ممتاز
و بعقیدت و اخلاص و درافت مخصوص باشد نامزد گردد تا همواره بوسیله اصحاب فقر و فاقه و ارباب

استحقاق و احتیاج باستلام عتبهٔ علیه استسعاد یافته در خور حالت و استعداد بوظایف و ادرارات
شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و باین طریق خواطر این طبقهٔ قناعت گزین که لشکر دعااند بجمعیت گرایند
و بدل جمعی در اطوار عا[illegible]ت و عبادات خود ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در
تحصیل مطالب حقیقی قصوری در راه ایشان نیفتد اگرچه این گروه در هر ملکی باشند و هیچ اقلیمی از این
طایفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشتر اند ناگزیر کسی که متصدی مهمات این طبقه
باشد اول باید که سیرچشم بود تا این منصب عالی را وسیلهٔ اخذ و جر نسازد و در مال فقیران دل
نه بندد و اگرچه برحق هرکس نظر از داشتن خود در اسخره عام و خاص که دانسته اند است و چه بی
سعادتی که از این راه معدهٔ حرص خود را خواهد که سیر کند دوم باید که کاردان مردم شناس
و شناسای مراتب دانشمندان باشد تا بشمارش ستمگران و مشاطگی مردم و نافهمیدگی خود ترجیح
مرجوح واقع نشود و هرکدام [illegible] اعتبار یافته در مقام فزایش کار خود گردد سیوم
میرزا طبیعت نباشد تا اوقات شریف را ببطالت و کسالت نگذراند و مهمات فقرا در پرده
توقف افتد بلکه جد آوری باشد که روز از شب نشناخته انجاح مهام مسکینان و محتاجان را
گزیده ترین عبادات شناسد چون این اندیشهٔ حق اساس پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای
اینچنین شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد یا آهنگ آراستگی داشته باشد در تکاپوی
اهلیت بیقرار باشد شدند مظفر خان که حل و عقد مهمات سلطنت باستصواب او می شد از سخن
مداحان نادرست و حرف سرایان ظاهربین از جای رفته باین کار بزرگ شیخ عبدالنبی را مقرر ساخته
بموقف عرض مقدس رسانید و آن خدمت شریف را بالتماس نمود و خدیو زمان از حسن نیت
نیک ذاتی و رحم مردم بغیر از کار نیک نمی فرمایند بر دانش مظفرخان اعتماد فرموده این
خدمت را باو نامزد کردند و او دوکان خود را بتلبیس و تزویر آراست و خدیو زمان که مدار
الامر حسن ظن اقامت داشته بنشاط آرائی توجه فرموده بودند در اندک فرصتی هجوم خوش آمدگویان
غرض آلود و استیلای نادان کوتاه بین طالب علمی او بملایی فروخته اند و علم ظاهر او بعلم باطن
تبدیل یافت او نیک واسطه پسر شیخ عبدالقدوس است که اهل هند را باد گای ولایت بوده و چون
ایزد جهان آرای ذات مقدس شاهنشاهی را محک جوهر آدمیان ساخته است عیار این مرد نیز زده

پرده ظلمت را بین الفریقین فرو هشته هرکدام را بجای متفرق ساخت قاقشالان بغوربند شتافتند
و میدان طریق میدان سپردند و حسن خان و محسن خان بروی الکلال آباد آوردند و محمد قاسم برادر حیدر
قاسم که در بند بود نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و خاوه کابل و فتنه انگیزی آن بی دولت
بمیرزا سلیمان رسانیده او را آمدن کابل برانگیخت و میرزا حکیم با وجود خوردسالی از واقعهٔ
والده خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولتخواهان بیشانی و کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده
چاره جوی انتقام شد و استدعای آمدن او کرد میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کمر همت
بسته سامان رفتن آن نشاط آباد که همواره گره طمع آن بر باد میزد و از روی حکومت آنجا بی اوهام
و خیالات او بود پیش دیده همت خود ساخت لشکر و حشر بدخشان جمع کرده باتفاق حرم بیگم رو
بکابل نهاد ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از چار رفت لشکر و احشام کابل جمع ساخت
و میرزا حکیم از بی خردی بخود متفق انگاشته و دست آویز خود دانسته تهیهٔ پیش رفتن نمود و پیش از آنکه
میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد و بکنار آب غوربند رفته و سربن را
گرفته بر ساخت انتظار نشست از آن طرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلوریز بر سربن رسیده
فریقین مقابل یکدیگر فوج آرایی داده صفها آراسته در خلال این حال فوجی از جاجوکولاییان از
جانب میمنه سپاهی کرد ابوالمعالی از سپاه کابل جمعی را بامداد آن فوج روان ساخت و بعد از
درآمیختن مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان با بوالمعالی رسید او را میرزا حکیم در غول مقابل میرزا
سلیمان نصب کرده خود بکومک هزیمتیان رفت در چنین تاپو مردم میرزا حکیم وقت را غنیمت دانسته
جلو اسب میرزا را گرفته بتاب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل
بوقوع این حال پراکنده شدند هرکدام رو بجانبی نهاد ابوالمعالی چون باز آمد و بر حقیقت حال آگاهی
یافت از غایت حیرت و اضطرار دل از معامله جنگ برکنده راه هزیمت پیش گرفت و بدخشان
پای مردم بسمت تعاقب او نموده در حوالی موضع چاریکاران بآمدن بی باک پیوستند
و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان باستبشار تمام با حکیم میرزا بکابل درآمد و بعد
از دو روز آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد و میرزا فرمود تا آن
حرام نمک حق ناشناس روز اول نوروز خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکمند مکافات

از حق برکشیدند قصاص نمودند ؛ بچشم خویش دیدم در گذرگاه ؛ که زد مرغی بجان موری راه
هنوز از منقارش نپرداخت ؛ که مرغ دیگر آمد کار او ساخت ؛ چو بد کردی مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات ؛ در هنگام خلق کشیدن جوهر ذات ناپاک او بظهور آمد عجز و زاری
پیش آورد که شاید بزاران خواری و نگونساری بگذرد روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد بکام خود
گردد اما بغیر از ظهور روسیاهی اثری دیگر بران مترتب نگشت و قالب ناپاک او را نقبات بعضی
عزیزان در حوالی مرقد غفران قباب خان زاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند الحمد لله که عالم
وجود خبث او پاک دبیای سعی و اهتمام خود بهلاکت شتافت هر که قدر نعمت نداند و کفران
نعمت کند او را باین مذلت و هوا منیت رساند و آنکه از چنگال اولیای دولت بدر رود
مقصدیان اقبال نحس افغان را برو گمارد تا بجهت عبرت هوشمندان عمارا ز روزگار او برآرند بعد از آن
میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم شده کسان ببدخشان فرستاد
و صبیه خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا حکیم در آورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان
جاگیر کرد و امید علی را که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعین نموده محل اعتماد خود ساخت
و خود ببدخشان مراجعت نمود حرم بیگم چه بود که میرزا حکیم را همراه ببدخشان ببرد و میرزا سلیمان
این معنی را قبول نکرد که بحاله الوقت صورت نیکنامی ندارد و بمرور ایام صورت داده خواهد شد
ولایت کابل را بمردم خود جاگیر کرد و جاهای چیده را بنهاد او و بقیه را بنوکران میرزا حکیم و کابلیان
مقرر ساخت و این معنی را توطیه گردش کابل الست فتح ولایت گڑهه کتنگه بشجاعت خواجه عبدالمجید
آصف خان خواجه عبدالمجید آصف خان اگرچه تاجیک بود و از طبقه اهل قلم اما باعتضاد این دولت
ابد قرین کارها از و بظهور آمد که ترکان پیش او دست نهادند ای هوشمندان هر که بتصحیح ذات بتبلیغ
نپاید بکار عامه آید خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال می نگرند و بمقتضای اعمال شایسته
نیک ذات میگویند و بالجمله آصف خان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد بر دولت ابد قرین
توفیقات الهی مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گڑهه باندک جولان اهتمام او میسر شد
تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فسیح هندوستان ملکیست که آنرا گوندوانه گویند یعنی جای آبادان
شدند قوم گوند و آن گروهی بی شمارند بیشتری در صحرا بسر برند و همانجا وطن گزیده در گل و سبزه بار

دمنا



دمناکی سرگرم باشند و آن قومی است فروتر و اهل هندان جانور را ز بون شمرند و بیرون از قوانین
و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت متصلست بر تن پور که داخل ولایت جهارکهند است
و مغرب آن اتصال دارد برای سین که از مضافات صوبه مالوه است و طول آن صد و پنجاه کروه
باشد و شمال آن ولایت پنه است و جنوب آن دیار دکن است عرض آن هشتاد کروه باشد
و این ملک را ولایت گڑهه کتنگه گویند که مملکتی است وسیع مشتمل بر حصون و قلاع منیع محتوی بر بلاد
و قصبات معمور چنانچه ناقلان صحیح القول روایت کرده اند که هفتاد هزار قریه در ولایت گڑهه آباد
آن بوده از آن جمله گڑهه شهر کلانست کتنگه نام موضعیست و آن ملک باین دو اسم مشهور
گشته و دار الحکومه آن بلاد قلعه چوراگڑه است والی آن ولایت در زمان باستان یکی نبود
بلکه چندین راجها و راویان آنجا بسر میبرند و امروز که آن ملک بواسطه حوادث روزگار بآن
نظام و نسق نمانده چندین راجه مثل راجه کردلا و راجه هریا و راجه سلوانی و راجه دانگی و راجه
کهتولا و راجه منداله و راجه دیوهار و راجه لانجی و بیشتری در آن ملک پیاده جنگ باشند
سوار کمتر و از اول ظهور اسلام که فرمانروایان والاشکوه تسخیر هندوستان کرده اند با وجود
امتداد دولت عهد ایشان طاییس فتح هیچ یکی ازین تخت نشینان بر گرد شرفات قلاع متین
و حصون رصین نتوانست پرید و نعال سمند خیال این جهانگشایان در فضای تسخیر آن ممالک
نتوانست زمین سای شد در بنولا که آصف خان جاگیردار سرکار گڑهه گشته فتح ولایت پنه
نمود ایالت آن ملک بدرگاوتی نام زنی که مشهور برانی بود در رسیده بود و در شجاعت و تدبیر
و سخا پایه بلند داشت بوسیله این صفات گزیده تمام آن ملک یکقلم ساخته بود از مردم با وقوف
که آنجا بوده اند شنیده ام که بیست و سه هزار موضع بود بقبیه ایل و مطیع بودند و کلانتران آن کس
عاشیه داری او میکردند او دختر راجه سالباهن راجه راته و مهوبه از قوم چندیل است
و راجه مذکور او را به پسر امن داس دلپت نام نسبت کرد هر چند او از قوم اصیل نبود لیکن
چون دولت صوری داشت و راجه سالباهن از روز بد پیش آمده بود ناگزیر نسبت بخق او
این امن داس را سلطان بهادر گجراتی چون در فتح رای سین مساعدت شایسته بجای آورده
بود مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام شاهی امتیاز بخشیده بود و او پسر ارجن داس و او پسر

آبادان در تصرف او بود از
اشعار شمین اود وارد
موضع

سکھین داس داو پسر کور کداس مراو پسر کہرجی است اگرچه از قدیم بزرگی در خانه حاکم کده بود و لیکن
جز اعتباری نبود این کہرجی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر ان ملک پیشی گرفت گویان چتری پیش گرفت
و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم امد و پسر او سکھین داس تدبیرات پدر را بکار برده تا سه
خود را افزود و پانصد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شد و از قوم راجپوت بسیاری از سوار و
پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کارگذار دانشور بهم رسید یکی از ذات کہرجی ارشکان نمیر
دوم از ذات پرهار و بفروغ عقل ایشان رئاسیت عظیم ان ملک یافت و بعد از و حکومت
انجا به پسر او ارجن داس در چهل سالگی رسید و بعد از او با من داس مذکور کلانی انجا قرار گرفت این
امن داس بد ذات بدکردار از حیله اندوز بود همواره خلاف رضای پدر رفتی و برای خود خسران
ابدی سرانجام داری پدر بمقتضای حسن عطوفت او را چندگاه محبوس داشت باز بعهد و پیمان
براورد و ان بی سعادت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت و اکر بحیه نیز پیش
برسنک دیو جدر راجه راجمند راجه تته رفت و راجه او را پسر خواند و برسنک دیو بملازمت سلطان
سکندر لودی امد و او را پیش پسر بهانه پدر راجه راجمند که خورد سال بود گذاشته متوجه شد
او در انجا رشد ظاهری بهم رسانید پدر او ارجن داس چون از این بی دولت ناخشنود
بود ولی عهدی خود را به پسر میانی خود جوکید اس مقرر ساخت و او نسبت برادر
کلان را منظور داشته قبول این معنی نمی کرد که با وجود برادر کلان این مهم بنام من سرانجام زینت
امن داس بی دولت تیره رای از شنیدن انکه پدر پسر میانی را اعتبار میدهد ایلغار کرده
پدر در خانه خود امده پنهان شد و باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با او نسبت داشت
شبی فرصت جسته قصد او کرده و مردم هجوم کرده او را مقید ساختند و کس پیش ان پسر میانی
فرستادند او قبول این معنی نکرد که قصد برادر کلان خود که بجای پدر است از من نمی اید و چون
او خسران ابدی برای خود سرانجام داد و روی او را چه پسنم هرچند مبالغه کردند سود ندید نماند
دیگر گزیده راه صحرا گرفت و ان دو مصاحب حقیقت اندیش بر جاده وفا ثابت بوده اختیار
ملازمت او نکردند بلکه حقیقت حال را به راجه برسنک دیو نوشته تحریص گرفتن این ملک کردند
راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام بان ملک رفت و امن داس در شعبه جبال

متحصن شد اگرچه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از نادانستگی و خطا و باغ قصد
یک پدر کردم اکنون به پدر دیگر چون تجاره بنایم چون راجه ان ملک را تسخیر نموده و کسان خود گذاشته
مراجعت نمود امن داس مذکور در اثنای راه با معدودی امده ملازمت راجه کرد و بعد از زاری
راجه گناه او را بخشش نموده تمام ملک را باو سپرد و او همیشه گریستی و از کار بد خود برخود
نفرین کردی معلوم نیست که این معنی از ابله طراری او بود یا فی الواقع بر بدی خود اگاه شده
پیش خود و خلق شرمنده گی ظاهر میساخت چون به نیستی خانه شتافت نوبت حکومت بدیت پسر
او رسید و او هفت سال سری کرده جهان را بدرود کرد چنان مسموع شد که سنگرام را ایسری شد
از گوبند داس کهواهه که از ملازمان او بود و خواهش نمود که زن تو چون حامل شود وضع حمل
درون حرم من بکند اگر دختر شود از ان تو و اگر پسر شود از انام خود منسوب گردانم و کسی بر این سر
اطلاع نیابد گوبند داس مذکور فرمان پذیر گشت و از زن او پسر بظهور امد از راجه به پسری خود
بر داشت نام او را دلیپت نهاد و درانی درکاوتی را با این دلیپت نسبت کردند و چون دلیپت
راجگی رسید پسر او پرتاب این بحسب اله بورانی درکاوتی باتفاق او کایت و مان برمن
اسم راجگی بر و بسته معنی بزرگی را خود متکفل شد و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل
نمیگذاشت و بعقل دوراندیش خود کارهای غریب که در بادر بهادر و میانا او را اجار بات
عظیم دست داد و همه جا غالب امد تا بیست هزار سوار خوب در جنگها همراه داشتی و تا هزار
فیل هایی پیش او جمع بود و خزاین راجهای ان ملک بدست او افتاد و تیر و بندوق خوب انداختی
و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکاری را به بندوق زدی و عادت او بود که هرگاه شنید
که شیری نمودار شده اب نخوردی تا او را به بندوق نزدی و در بزم و رزم از و در هندوستان
داستان و داستانهاست لیکن عیبی بزرگ داشت که از نجوم شوکت اندکه گویا ان بیکاردائی
صورت مغرور بوده لوازم اطاعت سده شاهنشاهی بجا نیاوردی چون اصف خان ملک به
رانی گرد درکاوتی مذکور به لشکر و شجاعت و عقل خود مغرور بوده از چنین همسایه اندیشه
مند نبودی اصف خان در ایام قرب جوار ابواب ملایمت و موانست مفتوح داشته تربیقان جاسوس
نهاد تاجران هوشمند بولایت او میفرستاد و استکشاف مداخل و مخارج از او واقعی نمود چون

برحقیقت وفور جمعیت از خزاین و دفاین ان عورت اطلاع یافت سوای کدخدای ان مملکت در
خیالش افتاد و میل اغوش عروس ان بلاد در خاطرش جنبید و بدایت حال بلهو و لعب پیش امده
دست بحفظ و حال شاه ملک در ازمیکرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات سرحد مینمود
تا درین سال بحکم شاهنشاهی تا ده هزار سوار و پیاده نفر اوان بعزم تسخیر که به کر عزیمت جست کرد
و محب علی خان و محمد مراد خان و وزیر خان و بابای قاقشان و نظر بهادر و اتق محمد و جمعی کثیر از جانب
داران ان حدود با مرعالی همراه شد تد ورانی مست بادهٔ غفلت بوده بکار روایی لسانی برد
که ناگهان خبر رسید که عساکر قاهره پادشاهی بدموه رسید و ان از شهرهای معتبر ولایت اوست
سنگ تفرقه در هنگامه غرور افتاده و لشکر بجمعیت کرد اوری و بامنی رسانیدن عیال خود متفرق
شد و زیاده از پانصد کس پیش او نماند بجهد استماع این واقعه رانی از جراتی که داشت
متوجه عساکر منصوره شد و از راه تهور که بیشترین از غرور خیزد کار زار را استقبال کرد اد بار
که متکفل اشغال حکومت او بود از متفرق شدن لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی چنانچه
خیراندیش دولت گوید پرده از چهرت سخن بر داشته گفت رانی جواب داد که این بی بهرگی
لشکر از بی وقوفی نست و من که سالها ریاست این کار کرده باشم در حوصله فطرت من گنجایش
کی گنجد و ان ننامو سعی خوشتر از زیستن بعارت پادشاه داد کر اگر جوذمی بود دیدن من جوری
داشت اکنون ان مردم فرد مراجه وانند همان بهتر که برداشتی تر و شویم تا چهار منزل روی
لشکر منصور امد اصفهان که بان شدی و چیزی می رسید چون در دموه توقف کرد بارانی هم تا
دو هزار کس فراهم امد اعیان دولت او متفق شده گفتند که قرار داد جنگ مستحسن نیست
اما سر رشته تدبیر از دست دادن نه از شجاعت امین فرزانگی است روزی چند
در جاهای محکم بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقه لشکر با جمعیت گراید رانی این را استماع
نموده متوجه درخت زار شد مغرب رویه کده بر اید و کجن ته بر شمال رویه کده به درخت
زار دیگر در امد است در ان مغاوز میرفت با انکه بموضع نزی کر مشرق رویه کده است
رسید و ان جا بلیست راه بر امد او بس دشوار از چهار طرف اکوهها سر بفلک کشیده
وابی در پیش خود دارد کر نام و بجانب او دریای خون خوار زنده میرود و گریوه که از گذشت



ان اب واقع است که بعد از عبور از ان گریوه بان موضع رسیده میشود لیس تنگ و هولناک نیست
اصفهان که خبرای ان شنیده در دموه توقف کرده بود یکبارگی از رانی بخبر و هر چند بجبت د جو
کسان را فرستاد و چون ملک عزیب بود اطلاع بر احوال او نیافت جمعی را در که به گذاشته خود بدنبال
افرخو در انجه به رسانیده مواضع و قریات را بعمل اورده گرفت و چون از رانی اطلاع یافت
جمعی را در که به گذاشته خود بدنبال او شتافت چون خبر برانی رسید که لشکر امده
لشکر خود در اطلب داشته مشورت نمود که اگر جای دیگر مصلحت میدانید تا فراسم امدن لشکر
انجا بسر برده شود و خاطر من خودخواهان جنگ نیست تا چند پناه بدرخت خواهم برد هرکه میخواسته نه
باشد برود در حقیقت است که جنگ من شق ثالث ندارد یا بعدم فرو رفتن است یا نصرت مند
شدن اخر همه مردم او که تا پنج هزار کس جمع شده بودند دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید
که سر گریوه را که محل در امد است نظر محمد و اتق محمد جمعی کثیر از بهادران بزور گرفتند و ارجن و اس
منش که فوجداران ضلاع بود در انجا مردانگی سر قدم پیش گرفت و رانی سلاح در بر و مغفر بر
سر کرده سوار شده با بهادران مستعد جنگ باین لایق اهسته اهسته می امد و بدلیران
دلاوران سپاه خود می گفت که تیز جلوی نکنند و نگذارید که حریف در میان اید تا از هر طرف اماده
جنگ او شد لشکر را بر دار ایم بهجان که اندیشیده بود بظهور امد و جنگ عظیم بوقت واز
طرفین بسیاری بخاک افتادند تا سه صد مغل شربت خوشگوار شهادت مردانه در کشیدند
غلبه کرده تعاقب کرچها نمود و از گریوه بر امد روز اخر شده بود اعیان ملک خود در اطلب داشته
مشورت نمود که صلاح چیست هرکس در خور دریافت خود معتقد ار مردانگی خود سخن در میان نهاد رانی
گفت مناسب انست که امشب بر ان لشکر شبخون اوریم و کار او را بسازیم اگر این را قبول نکنید
همین جا که امده ایم شب بروز اورده اماده جنگ باشیم و اگر نه صباح این سر گریوه را اصفهان خود امده
خواهد گرفت و توپخانه استحکام خواهد داد و کار اسان شده رای هیچکس بر ان قرار نگرفت اخر
موافقت جمهور گزیده از همان منزل که امده بود برگشته رفت و در پرسش ماتم رسیده های خود
پرداخت و چون بخانه امد بعضی از بهجتان خود اندیشه شبخون در میان نهاد هیچکس را همت
خود نیافت چون صبح شد ما فطور که رانی برای صایب خود دریافته بود بظهور امد و اصفهان با توپخانه

خود امده سر کریوه را محکم کرد و عساکر منصوره درکوه در امد رانی باستعداد جنک زر فیل کران بزرک
پای بارزبان نام که سر امد فیلان او بود و بار اتش صفوف پرداخت و فیلان مست را
بهر جا در مقام خود باز داشته اماده پیکار گشت و بعد از التقای افواج کار از تیر و تفنک کذشته
بخنجر و شمشیر کشید راجه جهر ساه پسر رانی که اسم راجکی بر او بود حملهای مردانه نمود و کارنامهای عجیب
بجای اورد و دشمن خان میانه و مبارک خان ترع دست بردهای دلیرانه کردند تا سه پاس روز
بازار زد و خورد بنوعی کرم بود که اکر بشرح وقوع ان پرداخته اید بمبالغه محمول شود سه بار راجه بیر ساه زخمی
فوج فیروزی ماثر را بر داشته و در مرتبه سیوم زخمی شد رانی چون بر حال پسر اکاهی یافت لطرم اعتمادی
خود فرمود که او از رزمکاه بر اورده بجای امنی رسانند فرمان پذیران او امتثال امر نموده
او را بکوشه بردند و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه بر امدند و فتوری عظیم بلشکر رانی راه یافت زیاده
از سیصد کس پیش او نماند اما در عزیمت رانی وهنی پدید نیامد و همچنان بهبا دران خود را بجنک کرم
داشته اهتمام میکرد که تیری از کمان خانه قضا بر شقیقه راست او امد و از روی جرات و ابرو
کشیده بیرون انداخت و پیکان ان در درون ماند و بر نیامد و مقارن ان تیری دیکر بر کردن او
رسید و از ان تیر بدست همت خود کشید و از افراط درد غشی بر و استیلای یافت چون رفته رفته بیهوش
امدا دهار که از قوم بکهیلا شجاعت و یکجهتی امتیاز داشت در پیش فیل او سوار بود و اورا انی طلب
ساخته کفت همکی نیت در تربیت و رعایت تو ان داشتم که بچنین روزکاری امروز ان رعایت
که مغلوب جنک شده ام مبادا مغلوب ناموس و ننک کردم و بدست مخالف در ایم حق نمک بجای
اری و باین خنجر ابدار کار من بسازد ان یکجهت او بر این سنک دلی قرار نداد و کفت دست مرا انجا
توانایی انست که باین کار بپردازد دوستی که عطایای ترا برداشته چنین کاری دور از کار چون
تواند کرد از من این قدر میشود که ترا از معرکه جانکاه بیرون برم چه بر این فیل با در رفتار اعتماد فراوان
دارم رانی از استماع این سخن که از زخم دلی جیز در هم شده دشنام داد که بر من چنین عار می پسندی
و خنجر کشیده کار ساخت و مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر از یکجهتان او درین وفاداری
فرو شدند خصوصا کنور کلیان بکهیلان و چکر بان کهرجی و خان جهان و کمت و مهارک برمن
بوفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عدم شتافتند و شیخ دیکر که از

فتحها



فتحهای شکرف تواند شد بظهور پیوست و تا بهزار فیل با غنایم نامحصور بدست اولیای دولت افتاد هم
مال موفور بدست امد و هم ولایت وسیع داخل ممالک محروسه شد مدت حکومت رانی مذکور شانزده
سال بود و چون برق حکومت رانی فرو نشست و در عین حکومت رانی بدست ادبار خاک فنا بر
ان عورت والا نژاد بخت اصفخان بعد از دو ماه که خاطر از میانه ولایت جمع نموده روی بتسخیر قلعه
چوراکده اورد و ان حصار ملو شرایف و فاین و نفایس جواهر بود که عمرهای دراز راجهای پیشین در
جمع ان سعیها نموده بودند و از اسرمایه استدامت خیال کرده عاقبت همه باعث هلاکت و
وخامت ایشان شد سپاه نصرت رایات بعزم تسخیر ان حصار زرین کر همت بربست و دیوان راجه
ان خزاین دست از جان شسته در خدمت اصفخان شتافت پسر رانی که از جنکگاه برامده بود
دران قلعه مکن داشت با مدن عساکر اقبال بجنک پیش امد و باندک جنکی قلعه مفتوح کشت راجه مذکور
زیر رفت و بجهت انتظام مهم جوهر بهوج کفایت ومیان بهیکاری رومی را مقرر ساخته چه رسم
راجهای هندوستانست که در چنین وقایع از چوب و پنبه و حس و روغن و امثال ان جای تعیین
تهیه میکنند و عورات را خواهی نخواهی اورده میسوزند و اتراجوهر نامند این دو نوکر مخلص که
پاسبان ناموس بودند این خدمت بتقدیم رسانیدند و هر که از کوته عقلی تقاعدی مینمود بموجب رسم
ایشان بهوج مذکور را زخم میکذرانید و از عجایب قدرت انکه بعد از چهار روز که دران محوطه اتش
زده بودند دان خرمن کل خاکستر شده بود چون در ان کشادند دو کس زنده برامد که
چوبی بزرک حایل انها کشته و وقایت کرده بود کملاوتی نام خواهر رانی و دختر راجه پیرکده
که برای راجه اورده بودند و هنوز با و نرسیده بود این دو زن که از ان طوفان اتش زده بر امده
بودند بزمین بوس عتبه شاهنشاهی ابدی دولت یافتند القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره
و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع الات و جواهر و لالی و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل و صور
جانوران که تمام از زر ساخته بودند و دیکر نفایس و اجناس خارج از اندازه حساب نفایس بدست
اصفخان و مردم او افتاد و از راویان ثقات مسموع کشته که از جمله اموال و خزاین چوراکده که
اصفخان بتنها بران دست یافته بود و صد دیک پر اشرفی علایی بود و چندین اسباب و اشیا
دیکر از حیط احصا و احصار بیرون بود و چون اصفخان بمساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش

حضرت شاهنشاهی بود چنین دولتی روی نمود و انچنان نکنی میسر امد که صاحب خزاین و جواهری
قیاس شد رتبه اعتبارش زیاده از انچه در تصویر گنجد بهم رسید چون عقل درست نداشت این باده
هوش ربا حوصله او را ظاهر ساخت که یکبارگی راه صواب گذاشته هیچ از ان نفایس اجناس
شرایف جواهر که لایق قبول نظر گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود بمعرض ارسال نرسانیده و ندانست که
این جواهر و لالی را اقبال نثار تارک دولت و افسر سعادت که ساحت خود را در میان دیده غبار
ادبار بر فرق خود بخت نادان که لوح خاطرش از نقوش اخلاص ساده بود بلکه از رقوم الفاظ
حرفی بلکه نقطه بران نهاده از جمله یکی از زنجیر فیل که بدستش افتاده بود بهمین دست
فیل بر رسم پیشکش بدرگاه معلی فرستاد و دیگر همه نفایس و لطایف را خاک پوش کرد
و بر وساده حکومت گره کرده تکیه زده عمری بغفلت میگذرانید و حضرت شاهنشاهی بموجب همت
جهان بخش نظر بران اسباب نفرموده از خیانت و اغماض عین فرموده و چون بهفت رایات
جلال در مرتبه سیوم بقصد تادیب علی قلی خان زمان بصوب جونپور اتفاق افتاد اصفخان را
بحضور اقدس طلب فرمودند و او منشور عالی را امتثال نموده متوجه استان بوس شده و در
حینی که عرصه جونپور مخیم موکب منصور سعادت استلام عتبه قدسیه دریافت و تفصیل ان سانحه
بجای خود رقم پذیر خواهد شد **اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم**
اقتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات انست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه
منظور نداشته داد مظلوم دهند و پاداش ظالم در گریبان ظالم نهند تا مخصوصان مرتبت
عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایه ستم و دستیره نکرده اند و اگر
عیاذا بالله از مستی چنین امری بظهور اید راست کرداران در رسانیدن ان مظلمه انبساط بوده
عرض احوال ستم رسیده ها دلیری فا نماینده لله الحمد که این سجیه علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی
است که فطرت بشری در تفصیل ان بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهان پروری که ... ملاحظه
را در نهاد اقدس ودیعت نهاده دست قدرت طبقات عالم به پشت گرمی این شیمه کریمه
همواره در عافیت اباد مسرت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات بخود کامیاب
امن و امانند در اوایل این سال الهی و اواسط نهصد و هشتاد و یکم که عنفوان زمان عدالت روائی





و عنوان دیباچه داد وی بود خواجه معظم که برادر اخیافی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود و چون
از نسبت معنوی رایحه نداشت این نسبت صوری دارو ی بیهوشی ان بد مست بی اعتدال شده
بار ها خود را مصدر حرکات ناشایسته میساخت در زمان سعادت ایین حضرت جهانبانی جنت اشیانی
چون وقت مقتضی مدارا بود ان حضرت مراعات مهد مقدس فرموده اغماض میکردانیدند تا انکه در
سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدی دیوان انحضرت کرده و بتیغ بی اعتدالی خون ان طور عزیز
ریخت بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بگابل امد و باز بشفاعت مقربان بساط قدس بار
یافت و مجددا مصدر اعمال ناپسندیده شد تا انکه او را اخراج کردند و بسفر حجاز شتافت و زیارت
بشارت افزوده باز بهند وستان امد و همان ذمایم اخلاق بروی کار اورد در بی در دولت
سرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند با میرزا عبد الله مغل که در سلک
امرای عظام منسلک بود بی جهتی گرد و تبقریب حکایتی بر سر او دوید و او را درشت و للکد گرفت
و مرتبه دیگر به پیر اغخان بدرشتی پیش امده دست بکارد برد بار او را اخراج کردند و خواجه بگجرات
رفته بدستخوی بد جوهر روزگار بسر میکذرانید و از بدخوئی و پریشان حالی الخ اسرات
بود روی توجه بدرگاه گیتی پناه اورد و در اول مرتبه که دار الخلافه اگره مستقر اورنگ خلافت
شد بدولت ملازمت سربلندی یافت و بعنایت و رعایت ممتاز افاق شده
از انجا که نهاد او بی اعتدالی سرشته بود بصد بی باکی و بی لا حظگی سابق برده کشی
جوهر فطرت خود گشت پیر اغخان درین مقام بود که او را بیک لسپارد که از راه بکر بگجرات
روانه سازد و درین اثنا تفرقه اورده روی نموده و خواجه بوسیله انتساب این دودمان
قدسی رعایتهای عظیم یافت اما بدستخوی خود گرفتار بود بصد اعتدالی ایش زیست میکرد
تا انکه روزی بی بی فاطمه که اردو بیگی حضرت جهانبانی جنت اشیانی بود و در سرادق ایمان
مکان حضرت شاهنشاهی نیز پایه اعتبار داشت و زهره اغه دختر او در خانه خواجه بود و پیوسته
از ناجنسی و بدخوئی در زندان بلا بوده از امری کشید بنا بر ان اضطراب امد استغاثه نمود که
خواجه میخواهد برگشته ر دو دختر مرا همراه برد و از بدخوئی و بدگمانی که طینت اوست قصد ان عفیفه
بی گناه کند و مکرر این حروف بر زبان اورده در دار الخلافه از معدلت شاهنشاهی اندیشه مند بوده

مرتکب این امر نشده اکنون که او را بجای خیر رد حال چه بوده آن حضرت بزاری آن عورت قدم
بخدمت ترحم فرموده تسلی بخش خاطر بیقرار او شدند و بر زبان اقدس گذشت که با دولت ...
سگال داریم بخاطر تو از راه خانه خواجه خوایم گذشت و چون بر سر راه آمده ملازمت کند نصیحت کرده
عاجزه ترا از برون باغ خوایم آمد بعد از زمانی آن حضرت از ارک شهر بنهضت اجلال ...
شده از آب چون عبور فرمودند و بجانب خانه خواجه معظم بالخصوص چند که از بیست کس زیاده
نبود روان شدند از انجمله رستم خان و طاهر محمد خان میرزا فراغت و قتلق خان و مقبل خان
و شمال خان و میشیر خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بودند چون ناهمواری
خواجه معلوم بود میرزا فراغت و میشیر خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته
بشاه راه استقامت آورند و رستم خان و مقبل خان نیز بعد از آن روان شدند که

اگر خواجه بعادت خود در مقام دیوانگی باشد معاون طاهر محمد خان شوند آن دیوانه بی
اعتدال از طاهر محمد خان و میشیر خان شنوده که حضرت روی آب گذشته اینها را
فرستاده اند بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم و خشم آلود متوجه حرم سرای خود میشود
از حمام بر آمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید خنجر کشیده کاران عاجزه حیا سرشت را تمام
میکند و سرمایه خسران ابدی خود سر انجام میدهد و سر از روزنه خانه بر آورده جایی که رستم
خان ایستاده بود خنجر خون آلودی انداز و به بانگ بلند میگوید که من خون او را ریختم رفته بگوی
رستم خان خنجر خونین را بر داشته بحضور اشرف آورد و حضرت شاهنشاهی چون برین ستیزه
آگاه شدند سطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانه بی اعتدال در آمدند و آن
دیوانه شمشیر حمایل کرده و دست در قبضه شمشیر زده رو برو شد بندگان حضرت از قهر با
عتاب فرمودند که این چه روش است دستی بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت دهی ... باش
که چنان بر سر تو خوایم زد که بر دار آید آن دیوانه صولت و عظمت شاهنشاهی را دیده دست و پا
گم کرد و در سطوت پادشاهی فرو رفت حاضران بساط معلی آن دیوانه را مقید ساختند و ... از
گجراتیان شمشیری در کمر عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود آن حضرت از چشم در روی او دریافته
بقتلق قدم خان فرمودند که بزن آن دقیقه شناس یکحرف مکنون ضمیر اقدس را دریافته تیغ



و پرده از کارش بر داشته شد چنانچه در جای خود گذارش یابد نهضت موکب معلی شاهنشاهی بدفع
فتنه یعنی خان زمان علیقلی و دیگر سوانح اقبال که در آن یورش های از دور ... در یاکشان خمخانه هوش پوشیده نیست که دنیا
حکم باده دارد که آنچنان را آنچنان تر میکند اگر آدمی سعادت مند است فراهم آمدن امور دنیوی پیرایه
موجب افزایش سعادت و مورث آرایش ذات او شده و همواره اسباب دنیوی را سرمایه سرانجام نیکی
میسازد و بجای زینت حال و ذخیره سفر آخرین اسباب تربیت میدهد و اگر بدبختی سیاه بخت باشد
و در فطرت بدگوهر و تیره درون بر آیینه دنیاداری او سبب هزار خسران و نکال گردد و آن بدنهاد بر
پیوسته خار بر دنیا را از سرمایه وبال گرداند و ترفع صوری را باعث چندین از ارجمندیان سازد و
دل تیره آتش تیره تر شود و پای ضلالتش افشرده تر گردد نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی نعمت و اندر خور حالت
گاه در مکر و تزویر روز گار گذراند و گاه پرده از روی کار بر داشته بظاهر و باطن دم بغی و طغیان زند
مصداق این حال خسران مآل علیقلی خان زمان است از آغاز در آمد هندوستان و ترک زدای
این سواد اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می یافت بمجرد اعتبار یافتن صوری سوسته
مصدر حرکات شنیع گشتی و از نشه ظرفی آثار بد مستی بظهور آوردی چنانچه بندی از آن رقم زده
کلک وقایع نگار شد و همواره حضرت شاهنشاهی بفراخی حوصله گذرانیده از صفوت ... زلات
ضلالت او را باب عفو و صفح بستی و آن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت ندانسته ...
شورش و آشوب سر انجام دادی چون بمسامع اقبال رسید که اسکندر خان اوزبک ... معروف
را میخواهد و از آن اغماض فرموده و در هنگامی که رایات منصور بتقریب شکار فیل بسمت نرور نهضت والا
فرموده اشرف خان را مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندر خان فرستادند
تا او را بشرف الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته باستان بوس والا سربلند سازد و از اندیشه تباه
باز داشته سالک شاه راه سعادت گرداند اشرف خان چون بنواحی اوده که جاگیر اسکندر خان بود رسید
اسکندر خان باستقبال منشور مطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسم اکرام دریافت و با داب تعظیم ...
امر بمنزل خود برد و چون بمضمون مثال عالی وقوف یافت در مقام فرمان برداری آمده ارزوی
دریافت ملازمت شد و مدتی ... بدین حیله گذرانید و در باطن باتفاق بیشتر خیال دیگری ...
عاقبت کار باشرف خان گفت که ابراهیم خان اق سقال یعنی ریش سفید ماست در قرب جوار دارد

رفته او را می بینم و باتفاق او بدرخانه متوجه میشوم و بدین عزیمت از دو ده بسر هرپور که جاگیر ابراهیم
خان بود در رسیدند و از انجا پیش علی قلی خان شتافتند و مجموع این جماعه تیره باطن خیالات دور از کار
پیش گرفته و عزیمت مخالفت مصمم ساخته و باعلان عصیان خفی و اظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از انجا
حیا و پرده شرم بیرون آمدند و پا از حد خود در میان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت بعید طی
کرده بشکار فیل توجه دارد و ما دو جوق میشویم اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکهنو بقنوج شتافته
دران حدود خلل می انگیزد و علی قلی خان و بهادر خان برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال
که جاگیردار انجا بیست روند نایره شرارت اشتعال میدهند و باین تدبیر شاید کاری از پیش رود
چون فکر ناقص و رای علیل این بخت برگشتگان را برین سودای فاسد آورد اشرف خان را در میان
خود بامین محرمان پاسبان داشتند و باین راه و روش ابراهیم خان و سکندر خان بسمت لکهنو و علی قلیخان
و بهادر خان بجانب کره و مانکپور شتافتند و چون صیت عصیان حرام نمکان و اتفاق این شوربختان
بالیکدیگر امرای ان سرحد مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان
قلی خالدار و حیدر نواجی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل الله و گدا علی توکلی و خان قلی ساربان
و یوسف طغایی و دیگران شنیدند سامان جمعیت نموده سر راه بر باغیان گرفتند و میانه
ایشان و اسکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبه نیمکهار آتش کارزار بالا گرفت و محمد امین دیوانه
بر غول سپاه بیراه تاخته چندی را از زمین ادبار انداخت و در عین تاخت و باخت اسپش سکندری
خورد و از پشت زین بر روی زمین افتاد و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند و شاهم خان
و شاه بداغ خان اگرچه از معاینه حال محمد امین قدری دل بباد داده بودند اما چاره کار ان بود که قدم ثبات
قدم جلادت پیش نهند و کوشش و کشش نمایند بی اختیار پیش آمده بمردی و مردانه نمودند
چنانکه دلاوران کارطلب از جانبین در جنگ گاه افتادند و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند
امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعه نیمکهار گشته بدان تحصن جستند و صورت ماجرای را معروض
عتبه والا داشتند و علی قلی و بهادر خان عنان عناد بصوب مانکپور تافته دست فتنه دران حدود بنهب
و غارت دراز کردند و مجنون خان قاقشال که مرد معرکه دیده تجربه کار بود و جنگ صف با مخذولان لایق حال ندید
بقلعه مانکپور شد و قاصدان نزد اصفخان فرستاده او را طلب داشت اصفخان بعد از اطلاع برین

بعز



نقبه گروهی از سپاهیان خود را بحراست ولایت گدهه مانده و بسیاری را از مردم کار کرده همراه
گرفته در کره رسید و در انجا از اموال و اشیا که در جوار اگره بغنیمت یافته بود بر سپاهیان بخش کرد
و مجنون خان را بقدر گران مایه مساعدت نمود و چون مجنون خان باعانت اصفخان قوی دل گشت
بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون می فرستاد و با افواج علی قلیخان نبرد مردانه نماید درین اثنا
مجنون خان و اصفخان نیز حقیقت احوال بوسیله قاصدان چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند
و در هنگامی که موکب منصور از شکار فیل مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بود عرایض
دولتخواهان متواتر و متوالی رسید چون دفع فتنه و فساد شوربختان موجب اسایش عموم برایا
و باعث ارامش کافه خلایق است هر اینه عزیمت این شکار شگرف و ازین معنی معروف داشتن
بر همت والای فرمان روایان عالی شکوه بموجب فرموده سلطان خرد که نایب دار القدرت الهی
است اولیت از جمیع فرایض مفروض تر و مثوبات این عبادت گیری از جمیع ثوابها گزیده تر چون
مضمون عرایض امرا متضمن بر طغیان عصیان این سیه بختان پریشان روزگار بود در عرض مقدس
رسید رای عالی ارای حضرت شاهنشاهی که کلید جهان گشای است چنان اقتضا فرمود که درخت
خار دار اهل بغی و عصیان را پیش از ان که سر بهوا کشد و پای استحکام فرو برد بصدمه تندباد
سطوت و صرصر بطش از بیخ و بن باید بر کند بنابرین حکم عالم مطیع باحضار و اجتماع عساکر اقبال عز اصدار
یافت و بمقتضای انکه تاخیر امثال این امور بگنجد پیش از انکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد
منعم خان خانان را با بسیاری از بهادران برسم منقلای تعیین فرمودند و خود بدولت
و اقبال ان حضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر نفس مقدس سامان مهمات ظفر تایید
داده تهیه چشم نصرت پیوند می نمودند در اندک فرصت لشکر اراسته شد که شبدیز تیزگام اندیشه در
میدان تعداد ان جولان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایه سنجق گردون سای فراهم امد توجه
اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان سرمست جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصه عرض در امدند
و بنظر دوربین از ان جمله دو هزار زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند و چون خاطر اقدس از
مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دار الخلافه اگره بترسون خان تفویض فرموده روز بهمن دوم
خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریای

چون عبور فرمودند و چون موسم گرما مفرط بود عساکر گیهان پوی شبها کوچ میکرد تا آنکه مرحله بمرحله طی
نموده سواد قنوج مخیم اقبال شد و منعم خان خانان که بطریق منقلای پیشاپیش میرفت در آن منزل
رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیاخان که از طالع ناخجسته در زمره عاصیان درآمده
بود درین هنگام چون دولت از آن بیدولتان روی گردانید بوسیله شفاعت خان خانان بساط
بوس پایه سریر والا استسعاد یافت از آنجا که شیوه جان بخشی فطری آن حضرت است جرائم او
بگرداب عفو انداخته به پرسشهای تفقدآمیز نوازش فرمودند و از بارگاه تفضل دل داده به پایه
اعتبار سابق رسانیدند و از آنجا بعرصه ساحل گنگ فرود آمده ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از
آب مقام شد درین وقت منهیان دولت خبر آوردند که اسکندر سیه بخت با آنکه طنطنه نهضت موکب والا
درگوش او پیچیده همچنان قدم شقاوت افشرده در لکهنور بر جای خود است از استماع این جرأت
و جسارت قهرمان قدرت شاهنشاهی و سطوع سطوت ظل الهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای آن
خون گرفته را خود بنفس نفیس درکنار او نهند بنابرین اندیشه صواب خواجه جهان مظفرخان و معین خان
و جمعی دیگر از امرا را بسر اردوی معلی گذاشته نیم شب بجولان اشهب جهان نورد گیتی ایلغار فرمودند
و یک شبان روز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت در روز آینده که سفیده صبح از افق شرقی
برآمد موکب والا از عرصه لکهنور بر خاسته توتیای دیده اقبال شد و حکم والا شرف ارتفاع یافت که
یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزله هراول پیشتر بوده
میرفته باشند و اسکندر خان که از تهی مغزی و بیدلی در لکهنور پای ثبات افشرده بود از خبر ایلغار
پادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبه والا موکب خاک ادبار بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز
پیش گرفت بندگان حضرت شاهنشاهی بسواد لکهنور ظلال انداخته سرپرایش گزیدند و چند
سر از بهادران کارطلب را بتگامیشی نامزد فرمودند و این شجاعت پیشگان از دنبال شتافته بهر که
از آن مدبران برگشته بخت می پیوستند شمشیر آبدار خاک درکاسه سر او میکردند سکندرخان نیم جانی از آن میان
بسلامت برده راند و ماند و خود را بعلی قلیخان و بهادرخان رسانیده و بهادران را ماندگی اسپان
باعث بر استیاد شد علی قلیخان و بهادرخان رسانیده و بهادرخان که با مجنون خان و اصفهان مقابله داشتند
ازین واقعه آگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافتند از محاصره مانکپور برخاسته از کمال اضطراب واضطرار

بجونپور



بجونپور رسانیدند و بنه و بار خود پیش انداخته از گذر نرهن از دریای گنگ عبور کردند آن روی آب
زمینهای قلب پناه دارند و موکب موید آن قدر در عرصه لکهنور قرار گرفت که اردوی معلی رسید و
جنبش موکب منصور مقارن آن اتفاق افتاد رایات نصرت طراز با جونپور آهسته و پیوسته
طی مراحل مینمود اصفهان و مجنون خان و دیگر امرا که با علی قلیخان و دیگر مخذولان که مقابله و مقاتله داشتند
چون سنگ راه از میان برخاست در شاهراه ارادت تبارک اخلاص شتافته در دو منزلی
جونپور بسجده درگاه سربلندی یافتند و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس درآوردند از انجمله پیشکش
اصفهان که مشتمل بر نفایس آن ولایت بوده با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر
قبول و استحسان شد شعشعه توجه شاهنشاهی بر ساحت امید او تافت و از آن وقت که اصفهان بنیروی
اقبال شاهنشاهی تسخیر ولایت گده کرده و بر خزاین و دفاین جوراگده متصرف شده سپاهی گزین
تربیت داده بود که توجه اشرف را شاید بجهت عرض خدمت التماس نموده که آن سپاه رزم
خواه بنظر اقدس درآورد و از آنجا که اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوه مرضیه حضرت اعلی است
او پایه قبول گرفت و انوار افضال بر ساحت حال و عرصه آمال او بخوبترین صورتی تافت روز دیگر که
خسرو خاور بر سریر چهارم نور فزای عرصه غبرا شد و سپاه ظلمت شب راه گریز گرفت اصفهان
لشکر خود را قریب پنجهزار سوار در عرصه چون کف همت صاحبدلان فراخ و چون پیشانی دولت از آب کرم
گشاده بنظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی شد و فردای آن روز که سی و دویم تیرماه
الهی موافق روز جمعه چهاردهم ذی حجه بود لوای موکب والا ظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت
و منازل رفعت اساس درون ارک بورود اقدس دولتخانهای سعادت و اقبال شد و توجه عالی
بر اصلاح آن ممالک که از دست برد ظلم آن مفسدان بی اعتدالی خراب آباد دمن شده پرداخت
چون علی قلیخان و دیگر آن بغی و عصیان از صدمات سطوات موکب والا روی بفرار آورده از
آب گنگ گذشتند اصفهان با بعضی از امرای نامدار و سپاه کارطلب چون مجنون خان و شاه
محمد خان قندهاری بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستادند و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت
سلطنت نور پادشاهی باهتمام وزیر حسن مقرر گشت که تایید بخش عساکر منصوره باشد تا آنرا لوازم
گذرش داده آب بستم سبقت رسانیده سرگرم خدمت باشند علی قلیخان و امرای ادبار قرین

نزدیک حاجی پور رو بروی آب جای قلب رفته مستحکم شدند و با افغانان سیه بخت چون سلیمان کررانی
که حکومت بنگاله باو رسیده بود و فتح خان بتنی و حسن خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند
استظهار نمودند و این طبقه سیه روزگار در مقام استعداد شده بر گروه عناد و طغیان ایستادند رای
دولت فرا مقتضی آن شد که یکی از معتمدان بساط عزت را نزد سلیمان کررانی به بنگاله فرستند
او را از معاضدت و مظاهرت علیقلیخان تخویف نمایند لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را بدین خدمت
روان کردند که بنگاله در دانایی و سخن پردازی اتصاف داشت چون او بنواحی قلعه رهتاس رسید جمعی
از خودسران آن افغان که باین طاغیان دم یکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش علیقلیخان
روانه ساختند و چون حاجی محمد خان را با علیقلیخان سوابق روابط بود بمقتضای روابط قدیم د
دل طمع اگر از موافقان باشد یا شود بیعت و حرمت پیش آمد چون آثار نومیدی از نقوش پیشانی
او خواند ازانجا که بی دولتی دامنگیر او بود او را مقید طور گردانید حاجی محمد خان سررشته حقیقت
و بندگی از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوش هوش او زدی و منصف اگر توقف حاجی محمد
در میان باغیان تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظور در ولایت بر جاده مستقیم اطاعت و حق
عظیم داشت چنانچه عاقبت کار او را با والده خود همراه ساخته بعتبه والا روان ساخت چنانچه بعد ازین
نگاشته خامه عرض گردد و از سوانح فرستادن حسن خان خزانچی است بولایت ادیسه که در
اقصی سمت شرقی جنوبی سواد اعظم هندوستان واقع شده ازان هنگام که هندوستان فتح شده
پرتو لوای هیچ یکی از سلاطین بر آن سواد نتافته و همواره فرمان روایان آن ولایت باعتبار اقتدار
ممتاز بوده اند خصوصا راجه که درین هنگام فرمان روای ادیسه بود و ازان مدت که فرقه افغانان ثبات
استیلا بر بنگاله دراز داشتند همواره گلبن تمنای فتح ادیسه در ریاض همت خود می نشاندند
ولیکن درخت امید شان بار و بری نگشت چه در حواشی آن عقبات خطرناک و کوههای پست
و بلند و شکستهای سخت و مرحله های دشوار چند است که دست تصرف پادشاهانه مملکت رسیدن
متعذر و خاک آن زمین بی سپر ساختن متعسر است بلکه هر گاه کسی از فرمانروایان ولایت بنگاله
پناه براجه جگنات میبرد و آن بنگاله را بر دستی می زده چنانچه ابراهیم سور که در وقایع سابق نام
او مذکور است براجه جگنات پناه آورد و آن راجه ناحیتی از ادیسه را بطریق مساعدت داد

ابراهیم

هرچند سلیمان کررانی با آن تسلط جهد نمود دفع او نتوانست کرد بلکه پیوسته از و هراسمند می بود
درین هنگام که بلده جونپور مورد موکب والا گردید ضمیر صواب نمای حضرت شاهنشاهی که فهرست حساب
فردا از روزنامچه امروز استخراج مینماید چنان اقتضا فرموده که یکی از طرز دانان پایه قرب را پیش راجه
ادیسه فرستاد تا بجلایل الطاف مستظهر گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد حسن خان
خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیه احوال او پیدا بود باین خدمت اختصاص یافت و مهاپاتر را که در
فنون شعر هندی و موسیقی عدیل خود نداشت با او رفیق ساختند و این هر دو باتفاق عازم ادیسه شدند
راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی تبارک ادب سعادت استقبال فرستاده دریافت مراسم
تعظیم و تکریم وارادات دولت را بشهر برده بمنازل شایسته فرود آورد و بخدمات لایقه اقدام نمود
و کمر بندگی بر میان جان بسته معروض داشت که سلیمان اگر حلقه غلامی آن درگاه والا در گوش هوش
نکشد و پایه آداب عبودیت نگاه ندارد و اساس ارتباط و اتحاد علیقلیخان در میان نهد من
با جمعیت خود ابراهیم را که خصم دعوی دار اوست پیش کرده رو به بنگاله می آرم و کار بر او
روزگار سلیمان میگیرم که بصورت جمع شورنجان و اگر نشود راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مهاپاتر آداب خدمتگاری
و مهمان داری بتقدیم رسانیده بود و فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه انتخاب کرده روانه درگاه
معلی ساخت و دران هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرموده در معموره آگره مسند دولت
آرای بود حسن خان و مهاپاتر همراه ایلچی راجه رسیدند و که رای رهانند نام داشت بسعادت زمین بوس سر
بلند شدند و از سوانح در هنگامی که رایات اقبال در جونپور استقرار داشت گریختن خواجه عبدالمجید
آصفخان است سبحان الله مستان دنیا که خود صلاح بین ندانند بسعی خود در هلاک خود میکوشند و از
تدبیر می پندارند و یکی از عالم بلیات آنست که با وجود مستی و مدهوشی قدر نعمت ناشناسی بدولت
خود چون بید میلرزند و باندک توهمی از جا رفته کاری که هزار دشمن برای شان نتوانند اندیشید
بیک چشم زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصفخان را از شتاب زدگی و بی تکبری واقعه پیش آمد
که رفع خجالت او را از غبار جرائم الی از تدبیر مدبران روزگار مفید نیامد و اگر مکارم شاهنشاهی
بعفو ازالت رفتار خجالت او را از غبار جرایم پاک سازد نشان انفعال باقی بماند شرح
ازیتهد این مقدمه صواب مشحون آنکه آصفخان که از درگاه والای شاهنشاهی بمنصب ارجمند

ویانه عالی اختصاص یافته مجدداً باشلیقی لشکر طونیکر معزز و متوقر شده بود و از آنجا که خیانت که بنا بر او
دامن گیر می باشد بحرف و حکایت فتنه اندوزان تهی مغز از جای رفته و محافظت رتبه خود ننموده بسوی
دهای کرکیه بجانب کده سه رفت مجمل این قضیه آنکه از آن هنگام که اصفهان و ولایت که مسخر ساخته شد
به خزاین جو راکده متصرف شد و از کوهی خرد و درشت نقش و کنوان نعمت از یاد شاه و مربی و ولی نعمت
که بدولت او از قلم بعلم رسیده بود پوشیده از ذخیره ادبار خود ساخته بود و همیشه نحو د توهمی راه میداد
و هر چند آن معاندان نافهم بمقتدیان اشغال سلطنت رشوتها فرستاد اما از آنجا که معده طمع این حریصان
جز خاک پر نشانه و سودمند نیامد همواره سخنان تباه معنی بر مزدایای کفشد [illegible] لا که لشکر شاهیه
بنظر اقدس آورده منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت صدر بزرگان تی ور حرکت آمده بتوسط
در تسویلات و تزویرات اهتمام میکردند و دوستان ناقص درک معاند نافهم فتنه اندوزان سخن
سازده و روبهکی را هراز ساخته باصفهان بیدل میرسانیدند تا شب سیوم مهملها الهی جواتق یک شبستم
ضو منصد و هفتاد و سه بخیال فاسد و زهموی مالیخولیا برادرش وزیر خان و بعضی از مردم
موافق نقد ولایت کده که بنا اهمیت قوی خیمه و اسباب کدالشه خزاز نموده و کمیته بامقصد بیان
بازشافت صباح و دلخواهان که همراه او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معروض درگاه
والا ساختند و عرضه داشت این مردم در صحرای دلگشای جونپور وقتی که حضرت شاهنشاهی با
بانشراح شکار کام ستان بود و بوسیله ملازمان رکاب دولت بدرجه عرض رسید حضرت باقتضای
رای ممالک آرای منعم خان خانان را باشلیقی آن لشکر نامزد ساختند و شجاعت خان را
باجمعی از [illegible] در آن کار بطلب بتعاقب اصفهان تعیین فرمودند شجاعت خان با کمپور رسیده
متفحص احوال اصفهان شده آنجا خبر یافت که بقصبه کده رسیده و در صدد است که خود را بکده رساند
شجاعت خان کشتیها را گرد آورده خواست که از آب بگذرد و سپاه منصور بکشتیها در آمده
و از آن جانب اصفهان از آمدن شجاعت خان خبردار شده با لشکری که همراه داشت برگشت کنار آب
سر راه بر شجاعت خان بگرفت و کشتیها نزدیک ساحل رسیده بودند اصفهان راه مخالفت پیش گرفت
در میان او و جمعی که در کشتی بودند هنگامه نبرد گرم شد و از روز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود و چون حجاب
ظلمانی شب پرده کش عالمیان شد اصفهان فرصت هزیمت را غنیمت شمرده شبا شب

راه گریز پیش گرفت و بامداد پگاه که شجاعت خان خبر گریختن اصفهان شنید بسرعت تمام در کشتی
نشسته از آب عبور نمود و جلو ریز در پی او تاخت و گروهی از عقب ماندهای اصفهان رسیده داد ستگی
رسیدن داد و در کمال تعب راست عنان مراجعت تافته متوجه زمین بوس والا شده و در جونپور باستلام
عتبهٔ قدسیه سربلندی یافت و از سوانح فرستادن قلیج خانست بار دیگر بر هتاس سابقاً سمت
تحریر یافته بود که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان را فرستادند که او را
بر لوازم بندگی راسخ گردانند و مقرر ساخته که چون رایات عالی بجونپور نزول اقبال فرماید
متوجه ملازمت گردد و فیل بخت بلند را همراه آورد و در بنولا که جونپور مقر رایات اجلال شد بجهه مهم
مذکور قلیج خان را فرستادند که او را بشاهراه سعادت رهنمونی نماید و باعث مجدداً آنکه رایات والا
از دار الخلافه آگره بنهضت در آید سلیمان فوجی بقلعه رهتاس فرستاده بود تا بمعاضدت و مساعدت
علی قلیخان تواند بدست آورد لشکر سلیمان باستظهار علی قلیخان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که
درین اثنا توجه موکب والا بلشکر سلیمان که بمحاصره مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشته باز دایرهٔ
قلعه گیری باز کشید فتح خان که جز دورویی و تزویرکاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان
خالی یافت که در گرد آوری ذخیره و آذوق اهتمام نموده کام روا شد و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان
که همراه قلیج خان بملازمت آمده بود فرستاده پیغام داد که من از امر آذوق و ذخیره دل جمع ساخته ام
اکنون تو بهر روشی که میسر شود خود را بقلعه برسان و قتیکه حسن خان چون بظاهر رفیق و دستور
بود خود را بحیله اندوزی اندر افت بعرض و انفعال بساط اقدس برسانید که یکی از خاصان درگاه
معلی همراه سازند که آنجا رفته باستمالت پادشاهی برادر را با کلیدهای قلعه باستان عالی آورم
بنابران قلیج خان را این خدمت اختصاص بخشیدند قلیج خان حکم والا را کار بند شده برهتاس بهویت فتح خان
اگر چه از روی ظاهر بعلامتهای منافقانه بعقدم آورد اما بمقتضای شقاوتی که در سر داشت بمواعید کار به
وقت میگذرانید قلیج خان حرف ناصواب از پیشانی او خوانده مراجعت نمود و چون فتح آن قلعه
و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت در آن هنگام توجه بر تسخیر آن پر تو نینداخت و از سوانح
این یورش آنکه چون مدتی مدید علی قلیخان حق ناشناس در برابر لشکر فیروزی اثر نشست و جز
خاک مذلت بر سر خود نه بیخت درین وقت که زمان پشیمانی و شرمندگی است آن مدبر مخذول

دریغ دعنا دکه سه مایه ی دولتیست پیشه اهتمام نمود تسکندر خان وبهادر خان وجمعی را از خود جدا ساخته بولایت
سردار رفرستاد که از آن طرف این شوربختان فتنه اندوز درمیان ولایت درآمده بتاخت وتاراج
غبار انگیز گردند چون خبر بمسامع اقدس رسید شاه بداغ خان وسعید خان وقیا خان وحسین خان وباقی خان
ومطلب خان ومعصوم خان فرنخودی وجله خان ومحمد امین دیوانه وبیک توردین وسلیم خان وفتوحی خان را
بسرکردگی میر معز الملک تعیین فرمودند وپرتو تکلم معنی بران تافت که لشکر منصور سر راه بر ارباب عدوان گرفته
نگذارد که گرد فتنه این تیره کاران بدامن آن حدود نشیند افواج قاهره همت بر دفع اعادی گماشته تا برکنه خیر
اباد دعنان مسارعت بازگشتند وحضرت شاهنشاهی سودای فاسد علیقلیان را چنین علاج فرموده بخاطر
مطمئن متوجه الهاباس شدند علیقلیان که در فرستادن وجدا کردن آن مردم بخاطر آورده بود که فتوری
در سپاه حضرت راه خواهد یافت از آن داعیه واهیه ناامید گشت وخیال ناصواب دانست در پیکر وتزو
ویر زده والامینی سمرقند نام قورچی در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت امتیاز داشت
پیش منعم خان فرستاده تذکار آشنایی قدیم نموده بعد از آن دیگر مردم کاردان را روان ساخته دم مصاحبت
زد منعم خان خانان از ساده لوحی بکنگاش کنه عملهای از استیصال معاندان درت کشیده وسخنان
مزور را باور داشته بدرگاه جهان پناه عرضه داشت فرستاد وفرط الحاح التماس قبول این داعیه
نمود وحضرت شاهنشاهی بمقتضای مروت وفتوت هرچند بعین الیقین بدورویی وفتنه اندوزی علیقلیان
رامیدیدند ملتمس خان خانان را بموقف قبول داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند
که مراتب خیرخواهی را خاطرنشان نماید و برحقیقت اسرار صحبت آگاهی یافته دقایق از امور حین
بپایه سریر اعلی آرد چون منعم خان بااین عاطفت کبری اختصاص یافت بعلی قلی خان نوشت
که مناسب اینست که بایکدیگر بی قاصد وپیغام صحبت داشته در تاسیس مبانی معقدت
واستحکام مدارج خدمت اهتمام نموده اید چون در ایام شهرت یافته بود که بعضی از نهادان
اخلاص مند شاهنشاهی چون عادل وجمال خان بلوچ قرار داده اند که کمین بوده کار ان مدبر را بانجام
رسانند علی قلی خان در آمدن ودیدن منعم خان ملاحظه عظیم داشت ومیخواست که معامله
مصالحت بمراسلت ومکاتبت بانجام رسد منعم خان قبول این معنی نمیکرد تا آنکه مقرر شد که در میان
دریا با دو سه کس فراهم آمده قرار صلح نماید بنابران علی قلی خان این مژده را فوز عظیم

دانسته



دانسته اهل وعیال خود را در همان محکمه گذاشته با لشکر وکشتی متوجه گذر جوسا شد ودر مقام بکسر آن طرف آب
گنگ بود روبروی اردوی خانان خیمه زد وحسن خان بتنی وسلیمان منکلی وکالا پهار از امرای افغانان
خانان
همراه او بودند وبارسال رسل ورسایل تجدید لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد بمقتضای قرارداد روز
دیگر از آن طرف علی قلی خان با پنج کس خود یکی شهریار گل که از طبقه کردان بمزید شجاعت اختصاص داشت
دیگر سلطان محمد میراب ودیگر قورچی او که اهوی حرم نام کرده بود سوار شده متوجه اردوی خان
خانان شد وازینطرف خان خانان نیز بر کشتی سوار شده با پنج کس میرزا غیاث الدین علی وباریک
ومیر خان غلام سلطان محمد قتق که پیش منعم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات علی قلی شد
از دو طرف دریای عساکر فوج فوج وفشون فشون ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتیها در میان
جزیره آب نزدیک بهم رسید علی قلی خان برخاست وگفت کیفیت تیغ سلام علیکم وجسته تنها خود را
بکشتی منعم خان انداخت وبایکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند زمانی صحبت بگریه پیاروس
گذشت وپاره در ذکر خدمت فروشی گذرانده دلجوئی در عهد وایمان زبانی صرف شد بعد از آن
قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرضه داشت
نماید که الحضرت خواجه جهان که مدار مهمات سلطنت برای رزین او بود نیز فرستند تا خاطر
علیقلیخان بالکلیه جمع شده هرکدام ایشان دولت خواهی را از صمیم جان استحکام دهد وباین قرار
داد از یکدیگر جدا شده هرکدام باردوی خود آمد واین واقعه در اوایل دی ماه الهی بظهور پیوست
میرزا غیاث الدین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را بموقف عرض ایستاده پایه
بارگاه مقدس رسانید حضرت شاهنشاهی بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را فرستادند
بعد از ملاقات علیقلیان روز دیگر منعم خان بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانه علیقلیخان
رفت شاهم خان جلایر ومیر منشی وحیدر محمد خان آخته بیکی وکوچک علیخان وتیمور یکه وجمعی همراه
بودند علیقلیان جشن بزرگانه داشت ومراسم مهمانی بجای آورد وبعد از تقدیم لوازم
ضیافت منعم خان بمنزل خود آمد وبعد از آن خواجه جهان آمد منعم خان خواست که باتفاق
خواجه جهان بار بمنزل علیقلیان رود خواجه جهان تقاعد نمود وصریح گفت علی قلی جوان بی
اعتدالیست ومن ناخوش رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار جدید کردی

برای ما کرده باهم بردیم و منعم خان و ابراهیم خان او رنگ را که دی از علی قلیخان طلبیده آورد روز دیگر منعم خان
و خواجه جهان رفته در منزل علی قلیخان داشتند روز دیگر در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند
و مجنون قاقشال و بابا خان قاقشال و میرزا ابیک نیز درین مجلس حاضر شدند و میان ایشان و علیقلی آشتی
دادند هر چند سخن در زدن علی قلیخان در ازکشید فایده نکرد و از جیده و تیلس که در سر داشت
باستان بوسی قرار نشد و رخصت داد و گفت چون از من باسهای چنین بظهور آمده یکبارگی بپای
دلیری اقدام نمیتوانم کرد درین مرتبه والده خود را و ابراهیم خان را که ریش سفید ماست میفرستم و بعد از
تقدیم خدمات لایقه باستلام عتبه علیا مشرف خواهم شد بعد از گفت و گوی بسیار همین معنی
قرار یافت روز دیگر علی قلیخان والده خود و ابراهیم خان را با فیلهای نامی خود مثل بالسندر و
آنچه که از فیلان مست زر دست مشهور بودند با دیگر فیلان برسم پیشکش همراه میر مادری نظام
آقا فرستادند حاجی خان سیستانی را که معتمد طور بود تیز فرستاد خان خانان از رسم خواجه جهان
افواج قاهره را از کنار آب در مقابله گذاشته والده علی قلی و ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته
روی بدرگاه معلی نهادند و بپایه گاه مقدس رسیده خان خانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در
گردن انداخته و سر و پا برهنه ساخته در بساط حضور آورد و بوسیله شفاعت او جرایم
گوناگون این شورنجتان قلم عفو کشیده آمد و بزبان اقدس گذشت که اگر چه ظاهر
در آنست که زین و از گون طالعان بعهد خود وفا نمایند اما چون خاطر تو عزیز است
تقصیرات ایشان بخشیده ام و جاگیرهای ایشان بدستور پیش مرحمت باشند باید
که تا زمانی که رایات اجلال شاهنشاهی درین حدود و سیر و شکار مسرت برای خاطر باشند
علی قلی از آب گنگ باینطرف عبور نکند و چون دار الخلافه آگره مستقر رایات اقبال شود
وکلای ایشان آمده استاد جاگیر را درست نمایند و بموجب آن منشور اقبال بمحال جاگیر را
متصرف شوند خان خانان از ظهور عنایات پادشاهانه تارک مفاخرت باوج عزت رسانیدند
و حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم خان فرود آورند و مژده عفو گناهان با والده علی قلیخان که حریم گرای شاهنشاهی
روی بر خاک تضرع و زاری نهاده بود و ستر لو بدکیاش بود رسانند و چون معامله این نابکار دار آن بید دولت
بر تقییس بود و چنانچه بر اگاه دلان معامله رس پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواسته که حقیقت درون این

طایفه



طایفه کافر نعمت برسا ده لوحان زمان خاطر نشان شود و بعد از چند روز که از انجا بسعادت زمین بوس غرامتیاز یافته
بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای کبار بیادیا فتگان درگاه معلی رسید و تفصیل این سرگذشت
آنکه چون بهادر خان و سکندر خان با عوامد صلاح علی قلیخان خلافت کرده و بنابه کار رسید از انکه حد و در مقام
بغی و عصیان ایستاده دست بغیه وفا دکشادند ناگاه درین اثنا باین تایسته فوجی بزرگ
از موکب عالی رسیده و از استماع شکوه این فوج دست و پا گم کرده خود را و این میدان نیافتند و فی
اختیار شده در مکر و تزویر زدند از روی ظاهر میر معز الملک و امرا پیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابل
عساکر منصوره آمده خیال محال جنگ داشته باشیم استدعا رفت که واسطه شفاعت زلات و جرایم ما گردید
و فیلان نامی که با قبال پادشاهی بدست آمده و طبع اقدس بدان رغبت دارد روانه درگاه معلی میسازیم و چون
بظهور رسد که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو پاک شده است ماهم بدرگاه جهان پناه رفته سجدات
عذر خواهی بتقدیم خواهیم رسانید میر معز الملک و سایر امرا چون بر مکر اشقیا و تزویر این گروه عاقبت
نامحمود میدانستند داغ پریشانی خواهش ایشان بر آن نهاده جواب گوشید که رقایم آثام و جرایم شمارا ازین
قبیل نیست که چه بطوفان خونی شسته ابدار از جریده روزگار محو توان ساخت بهادر خان بار دیگر میر معز الملک
پیغام داده درخواست کرد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دیده سخنی چند مناسب وقت بمیان نهاده گفته
شود میر معز الملک قبول این اراده نموده با معدودی از اردو بر آمده رفت بهادر خان از این جانب
با چندی پیش آمده میر را دریافت و مقدمات از جانبین در میان آمد چون آثار حیله در پیشانی معانی آن
ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت لیکن بحرف و حکایت روز میگذرانیدند چون به گذشت مبالغ
اجلال رسید حکم والا شرف نفاذ پیوست که لشکر خان در راجه تودرمل با مردم خود در لشکر منصور رفته
اگر صلاح حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در قبول التماس این جماعت باشد
از فضل و رحمت بی قیاس ما با امیدوار سازند و این دولتخواه سپاه بعزت قرین پیوسته باشند بی دولتان
پیغام فرستادند که اگر از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما میرود و اگر از لوامع صدق ضمایر ما وارد
بزمی ارسال خاطر مطمئن متوجه آستان بوس گردند و اگر نه وقت گذرانیدن در دست
در حیله زدن کار مردان نیست و چون دل ایشان با زبان موافقت نداشت سعادت رهنمون
شان نشد و دولت یاوری نکرد و از بدبری خود در نواحی خیرآباد بپای ضلالت بیای جرات را

در دلیری افسرده‌اند و هما کر دولت را چون حقیقت الحال و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم بنود لشکر
پیش در مبارزت مسالمت نموده بود و راجه و لشکر خان قرار جنگ داده و بر ترتیب صفوف و تسویه افواج همت
گماشتند غول به مؤتمن الملک اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکر خان و دوله خان فوجدار
و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت قیا خان و حسن اخته و شیر سلطان و منتهی بین
و کرمسی و محمد علی ولد استاد یوسف و برخی از جانسپاران دیگر ترتیب یافت و جوانغار به باقی خان
و شاه بداغ خان و شهنواز و ناصر قلی اوزبک و چندی از دلیران نظام پذیرفت و هراول به مجد امین دیوانه
و معصوم خان فرنخودی و قلیچ قدم خان و شاه فنائی و صدر جهت اوزبک و قلماق بهادر و طایفه از
مردان کار رونق گرفت و التمش بخان عالم و اشرف و منصور رای سال درباری و رای پتر داس و داوان
خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت از انجا مانیان سه فوج شده بودند فوجی باهتمام
بهادر خان و فوجی بسرداری اسکندر خان و فوجی بسر رای محمد یار برادرزاده اسکندر در هراول مقرر ساختند
اماده جنگ شدند و در میان هر دو هراول هنگامه جنگ گرم شد قدری هراول مخالف گرم کوشتر بود
کرم دم التمش داد و دلاوری داده هراول را برداشتند محمد یار که پیشانی لشکر طغیانی او بود بشمشیر برق
لمعان بر خاک هلاک افتاد و بسیاری از نخجیران پامال فنا شدند و سکندر که با فوجی گزیده از دنبال
این فوج اماده نبرده بود کرداد بار برروی دولت خود بخته دیشت بعساکر منصوره داده ذروز بهر غنیمت
اورد افواج قاهره کامیاب نصرت و اقبال از دنبال هزیمتیان درامده به کس از ان تیره روزگار
بخت برگشته میرسید خونش بر خاک میریختند تا بر لب پیه ابی در رسیدند سکندر از بیم جان خود را
در پیه اب زده از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپاه کارآمدنی در ان ظلمت اباد
فرو شدند و افواج قاهره که سکندر را هزیمت داد بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار پراگنده شدند
بهادر خان که با جمعی در کمین بود درین زد و گیر بفوج جوانغار لشکر اقبال رسید و جنگ در پیوست
شاه بداغ خان از اسپ جدا شد و دقیقه مخالف در امد و عبد المطلب پسرش توفیق یکه خدمتی یافت
و ناصر قلی و جمعی از کارطلبان تا به خود خاک بی حقیقی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند
بهادر این فوج را برداشته متوجه غول شد و غول پیچ جنگ سر رشته بزد را
از دست داده عار فرار اختیار نمود و محمد باقی خان بهانه حفظ اسباب و القایی

اموال خود را

اموال خود را یکنار کشید و بعضی از روی نفاق و جوام همگی جنگ نکرده پشت بهوکه دادند و از سوء شیوه
انها لشکر فتح کرده را سکت افتاد و راجه تودرمل و قیام خان و اعتماد خان و مردم التمش جمع شده
در میدان ایستادند چون لشکر برهم خورده بود کاری نه به انجام نشد هنوز را این نتیجه است این معامله
نافهمان نمی بینند که خدیو زمان با علم یقینی چگونه مدارا مینمایند مگر اگر دارا چنین باشد الخ میندازد خود بند
روز دیگر سپاه پراگنده فراهم امده بجانب فتوح متوجه شد و سران ان لشکر عرضداشتی محتوی بر
حقایق سرگذشت باستان معلی روانه ساختند ان حضرت که معدن مروت و مردمی اند چون بر حقیقت
حال مطلع شدند از انجا که مجددا از جرایم ایشان گذشته بودند جریمه عظمی چنین را ناشده انگاشته اورا
طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب خجالت
مانده از سعادت کورنش محروم گشتند و یکهتان اخلاص مند با وجود ظهور چنین حالتی بعنایات
خاص مخصوص شدند و از سوانح امنست درین هنگام که رایات اجلال در جونپور انتظام بخش جهانیان
بود شیر محمد دیوانه در حدود سامانه سر بشورش برداشته در مقام تاخت و تاراج شد و زود سزای
کردار خود را یافت این مدبر بسعادت از حد سپکاران خواجه معظم بود و بعد از ان به بیرم خان بواسطه
حسن صورت این بی خرد را که از زمره اوباش بود بعقب خود امتیاز داد و در زمان اقبال او اعتبار
یافت و در ایام ادبار سالک مسالک بی حقیقتی گشت چنانچه مجملی از ان در جای خود گذارش یافته
و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر انوار عدالت است هر چند ان بی حقیقتی کردد و لیکن خواهی ان
حضرت بود اما چون این سجیه دنیه در ادمی نکوهیده ترین صفات است پسند طبع حق پسند نیامد
و مسطور رعایت نگشت چندی در قصبه سامانه بسر می برد درین ایام که علی قلی خان و جمعی کافر نعمتی نموده
بغی ورزیدند و رایات اقبال متوجه اطفای نایره افساد شد این خون گرفته بی دولت جمعی
از اوباش فتنه اندوز را فراهم آورده دست فتنه بگشاد و ملا نور الدین محمد ترخان که فوجدار الکه بود
میر دوست محمد نام شخصی را در سامانه گذاشته بود که سر انجام مهمات آن پرگنه می نموده باشد
روزی ان بخت برگشته با همراهان به دوست محمد به رسم مهمانی بخانه خود در اورده به اشنایی
صحبت بکار ان همراهان مشغول و مجلس مهیا داشت که ناگهانی تیر در خانه کمان نهاده بر سینه ان بیگناه نمو
و کار او تمام کرد و اسباب و اموال او انچه در پرگنه بود بدست اورد و بجانب پرگنه نارنول شتافت و از ان

برکنه را که بخالصهٔ شریفه منسوب بود نیز گشته از اموال انچه در برکنه بود بدست آورد و اوباشان حادثه دست
واقعه طلب گرد او بیشتر شدند در میان ولایت مجروسه تاخت میکرد تا آنکه مولانا نورالدین جمعی را با خود
متفق ساخته کمر همت بدفع او بست و در موضع دهنوری که در حدود سامانه آن دیوانهٔ بی سامان بعشرت مشغول
بود رسیدن ملا نورالدین شنوده و ازان اعتباری نگرفته با معدودی متوجه او شد و بفوج ملا تاخت در اثنای
تاختن اسپش به تنهٔ درخت رسیده افتاد و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کردند آن دیوانهٔ بی دولت را بقتل
رسانیده حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضه داشت او بموقف عرض مقدس
رسید و مورد عنایات خسروانی شد و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسر قلعهٔ چناده نهضت فرمود
از آنجا که فطرت قدسی مآثر حضرت شاهنشاهی بعفو جرایم و صفح زلات کوتاه بینان مجبولست بوسیلهٔ التجا
و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرایم داتام علی قلیخان و سایر ارباب عصیان کشیده
هوای سیر بنارس و تماشای قلعهٔ چناده که از قلعهای هندوستان است از خاطر جهان کشای سر زد
و بموجب این عزیمت دولت افزا روز دوشنبه پانزدهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه سیوم رجب
اشرف خان را بحراست جونپور گذاشته والا نهضت فرمود و چون بمنزل شهر بنارس که ساحل دریای
گنگ جلوه نماست نزول اجلال پرتو انداخت افاضهٔ انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت
ورود واقع شد و اردوی معظم را حکم توقف در انجا نموده با خاصان رکاب مقدس بتفرج چناده متوجه گردیدند
درون و بیرون قلعه را بنظر اصلاح انداخته مسرت برای ظاهر و باطن کشیدند درین میان قراولان نشاط
پیام نوید عشرت آورده از پیشهای فیل که در نواحی قلعه بود خبر دادند حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار آن
شاهمت اقبال صید ساخته با بعضی از ملازمان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی در آن پیشهای انبوه
تکاپو فرمودند و قریب دو کروه جست و جو کرده به تکیهٔ فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بران تافت که
ملازمان بساط حضور از هر جانب در آمده این کوه منظران را گرد گرفتند بدستوری که دستور العمل صیدگاه
اقبال بوده فیل والا شکوه را در میان گرفتند و گردنهای این وحشی طبعان را بطناب مدارا بستند
و با فیلان اهلی همتک ساخته بحصار چناده مراجعت نموده و از انجا بجانب بنارس کوکبهٔ عزیمت بلند کرده
باردوی معلی که منتهی است از هفت اقلیم ورود سعادت فرمودند و از سوانح ایلغار فرمودن حضرت
شاهنشاهیست بر سر خان زمان از آنجا که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام آگاهی است

ازمبدا



از مبدا فطرت لسان تقدیر و بیان مشیت آمده هر چه از حقایق کونی و الهی است پیش از آنکه جلوهٔ ظهور یابد
انوار اشارت و ظلال عبارت بر آن پرتو می اندازد چنانچه در آن وقت که منعم خان زبان بتضرع گشوده
شفاعت جرایم علی قلیخان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که با خود عفو میفرمائیم اما عجب که او بر اداب
عبودیت ثابت قدم ماند همچنان در اندک فرصتی بظهور آمد چه در آن احکام که بموجب استدعای
خان خانان بعلیقلیخان و بهادرخان جاگیر مکرمت می شد قبول التماس او مشروط بآن بود تا موکب
اقدس درین حدود باشد خان زمان از آب عبور نکند و چون رایات اقبال بمرکز اورنگ
خلافت رسید وکلا بدرگاه معلی آمده مناشیر دولت [illegible] عالیه بگذرانند و بر جاگیرهای خود متصرف گردند
درین وقت که رایات عالی بجانب بنارس و چناده ظلال ارتفاع بر سمت معاودت انداخت
علی قلیخان همان روز از آب گذشته بمحمد آباد رسید و کسان را بغازی پور و جونپور روانه کرد
موکب معلی از شکار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول اجلال فرموده بود و بعرض مقدس
رسید که آن بی سعادت بر خلاف شرط رفته عدول از جادهٔ حکم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است
قهرمان قهر جهان گداز شاهنشاهی بجوش در آمده رقم بی دولتی این سیه بختان که اغماض نظر از آن
شده بود بر پیشگاه باطن اقدس که آیینهٔ گیتی نمای دولت است جلوه گر شد و در مقام سطوت
منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه بختی آن تیره روزگاران را بر زبان اقدس آوردند خان خانان
از کمال انفعال سر در پیش نهاد و زبان گشاده بسته در رشتهٔ جواب بسته یافت و خواجه جهان
و مظفر خان و راجه بهگونت داس و جمعی دیگر از امرای حقیقت اساس را باردوی نصرت طراز گذاشتند
که آهسته آهسته منزل بمنزل بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب علیقلیخان بشب دوشنبه بیست
و سیوم بهمن ماه الهی موافق شب شنبه یازدهم رجب پای توجه در رکاب دولت آورده بطریق
ایلغار راه نورد نصرت شدند و قرب کنان بساط اقدس دیار پرد ایان موکب معلی گرد پیش
خیر دالا بر یکدیگر مسابقت نموده گوی سرعت از شمال و صبا بودند جعفر خان تکلو و ابراهیم علیخان را
بر سر غازی پور تعیین فرمودند بهادران چون بدروازهٔ قلعهٔ غازی پور رسیدند دوستان انجا آگاه
گشته از برجی که متصل بدریای گنگ بود خود را در آب انداخته بمحمد آباد رسیده علی قلیخان را ازین واقعه
آگاه ساختند علی قلیخان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی گریخته چون بر لب آب سردار رسید

کشتی چند که برکنار آب برای چنین روزگار آماده میداشت با جمعی که با او بودند در آمده جان سراسیمه را
بساحل سلامت برد و موکب مقدس آن شب که روان شد از دریای جونپور بر فیل سوار عبره فرموده
و اخرهای شب زمانی بر فیل بوقف نموده بسحر باز گرم رفتن شدند قدری از روز گذشته بود که بار اردوی
او پیوستند آن بدنهاد خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود تا به سیوم راه میرفتند فیل
تخت او مست شده بود بدست در آمد و از آنجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعی امرا به
رخصت فرمودند روز پگاه شده بود که از پیش فرستادها خبر رسید که علی قلیخان در مقام گذشتن از آب سرو
است چون راه بسیار رانده بودند و روز [illegible] شده سواری موقوف شد سحر بدولت شبدیز اقبال
تیز راندند درین روز او از خان نبسه اسلامخان و برادر فرخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال
پیوستند و فوج پیش از دنبال آنها بر بساحل آب رسید کشتیها را از اشیا و اموال که علی قلیخان و کسان
او روان ساخته بودند از مغانم فتح دانسته گرفتند و از اهل کشتی سرگذشت علی قلیخان تحقیق کرده موکب
معلی بساحل آب سردار گردید نهضت فرموده عساکر نصرت همگی بوادی و برادری را در نوردیده و از آن
گم گشته صحاری ادبار نشانی پیدا نشد و چنان از ثقات استماع افتاد که علی قلی بخبر در محمد آباد بود اگر همان
شب که رایات اقبال بآن حدود رسیده بود درست رانده بمحمد آباد میرفت آن مدبر بدست می افتاد
و هما نا که منعم خان نرد دغل باخت و برای رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد اول کنگاش
که همان شب بر سر او بروند تا بنیاد او را خبردار ساخته گریزانید و معلوم شد که علی قلی از راههای بحر
درخت بقلعه جلوپاره در رفته فرود آمده است شهریار دانش پژوه اغماض نظر فرموده بر فیل
بنیاد روند روز دیگر موکب مقدس بواسطه آنکه کشتی پیدا نشد و گذرگاه معلوم نشد که آن دریای
زخار را عبور توان کرد این روی آب در برابر جلوپاره نزول اجلال فرمودند و قتها از طرفین بسر
دادند چون علی قلیخان دانست که گیتی خدیو خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند نمودن را نجو و قرار نداد
بلشکر روان شد و روز دیگر عساکر اقبال از آن منزل کوچ نمودند کنار دریا گرفته بقصبه مو نزول اجلال فرمودند
درین راه عرصه درخت زار بری می سپر مواکب جهان [illegible] شد انواع السباع و وحوش از زیر و بحر
نمایان می شدند و جوانان صاحب قبضه صید میکردند و اقسام جانور بنظر اشرف می آوردند و بسا جانان
بخت انداز اشارت عالی میشد که بچند تنگ سپندان دو زد و پیشان شعله کردار از پای می انداختند و در

ودر



کارنج

و در وقت مرور اردوی عالی شکوه جانوران آن دریای مثل نهنگ از آب بیرون آمده بساحل دریا نمایان می
شدند و چون از دور عساکر بر منجانست در آب می خزیدند و بعضی جانوران آن از آن قسم بودند که تیر و تفنگ
بر آنها کارگر نمی آمد بالجمله موکب معلی در حدود آن قصبه بود خبر آوردند که بهادرخان درین فرصت بجونپور
رسیده مادر خود را خلاص کرده است و اشرف خان را مقید ساخته قصد آن دارد که بار دوی معلی
رفته دست بردی نماید بنا بر آن موکب مقدس از ساحل آب سردار بجانب معسکر اقبال عطف عنان
فرمودند و تفصیل این مجمل آنکه چون طنطنه [illegible] موکب عالی بتعاقب علی قلیخان و سکندر خان
و بهادرخان رسید و قضیه گرفتاری والده علی قلی در جونپور بدست اشرف خان معلوم کردند و دانستند که
اشرف خان لشکری چندان ندارد و گرفتن قلعه جونپور را آسان است و از جای خود گرم روی کرده
بجونپور رسیدند و چون اشرف خان در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام ننموده بود دروازه را
سوخته درون شد و طایفه نردبانها بر دیوار قلعه نهاده برآمدند اشرف خان وقتی خبردار شد
که مخالفان بقلعه در آمده بودند بهادرخان اشرف خان را گرفته مقید ساخته والده خود را
خلاص کرده همراه برد و با وجود آنکه جونپور عمری در جاگیر او و برادرش بود و چندین از او
با اهل شهر و حقوق خدمات ایشان همه را پامال افنا کرده دست انداز غیب نمود و بسیاری
از تجار آن را تاراج کرده به بنارس شتافت و آنجا هم قدری دست بغارت برد و از آنجا
بمدن بنارس که زمانیه مشهور بود در رفت و در آن حالت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب
علی قلی معاودت نمود و سکندر و بهادر از راه گذر ریهن که مؤمن داشتن بود پیش گرفته از آب
گنگ عبور کردند چون علی قلی از صدمات عساکر اقبال در رفت و شورش سکندرخان و برادر او
چنانچه گذارش یافت بمسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سروار عنان معاودت منعطف
گردانیده متوجه اردوی معلی شد که مبادا اعدا را شورش مفسدان آن بحاشیه بساط جمعیت آن رسید
و شورشجیان باستماع توجه رایات اقبال فرار نموده بودند اهل اردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید از آنجا
پرتو توجه بجانب جونپور یافت و روزی که قصبه نظام آباد مخیم موکب جلال بود محفل وزن اشرف اقدس
زینت یافت و جشن دلکش فراهم آمد و نقود گرامی بر دامن امید ریخته شد و جهانیان از فیض عام

از آن منزل نهضت فرمودند و عرصهٔ جونپور را از نزول موکب والا پایه بلندی یافت چون این شهر فیض بهره از مقام
شاهنشاهی زیب و زینت گرفت و ساحت عظیم از ملازمان عتبهٔ اقبال در استیصال ارباب بغی بظهور آمده
رای عالم آرای درین شهر طرح اقامت انداخت و باج و بسیار طبقه با عنبره پراید و آسودگی در عالمیان
شیوع داد و بموجب حکم مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع الاساس و عمارات
عالی بنیان انداخت و بر زبان اقدس گذشت که تا غبار این طلمیستان از دامن این حدود بر نخیزد پای تخت
اقبال همین شهر خواهد بود و جمعی از امرا که مرخص شده در محال جاگیر خود بفراغت گذرانده انجار رسانیدند
که بیلغار معهود داخل موکب معلی گردند و بتازگی افواج تازه زور متعاقب بدان آن تعیین فرمودند و حکم
معلی شد که تا علی قلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند چون حقیقت احوال بعلیقلی رسید میرزا میرک
رضوی را که از همیشگان خاص او بود با بستان معلی فرستاده اظهار درماندگی خود نمود و برای هر کدام
از تقصیرات معذرتی گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسی منعم خان خانان را بر آن داشت که باز در مقام
استشفاع شد خان خانان که مزاج دان آن بساط اقدس بود جرأت برین امر عظیم نمی توانست کرد بنابرین
جمعی از ارباب عزت را که حضرت شاهنشاهی از دو نو بخداپرستی اعوام آن طبقه میشمردند مثل میر مرتضی
شریفی و ملا عبد الله سلطان پوری و شیخ عبد النبی صدر با خود متفق ساخته پیش آورد و درین جا به بنا
بر وثوق به عاطفت شاهنشاهی در پایهٔ سریر معلی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدس رسانیدند
که در بخشش و بخشایش در کشا بنا خواندند و ان معدن مروت هر چند میدانست که باطن ایشان
صاف نشده است و ازین مقدمات مقصود اصلی این ارباب بغی وقت گذراندن است خاطر این
معامله نافهمان را رعایت فرموده مجدد التقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطی که از قبایح اعمال و ذمایم
افعال خود توبهٔ نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و همواره در شاهراه دولتخواهی
و جان سپاری ثابت قدم باشند و چون آثار ان ظاهر گردد محال جاگیر با ایشان بدستور سابق مسلم
شود خان خانان و سایر اکابر ادای شکر بتقدیم رسانیدند حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبد الله
و معین خان فرنخودی نزد علی قلی رفته بدانست او را بتوجه استحکام دهند و بنوید بخشش
و بخشایش اطمینان بخشند و خود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور
فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمم گردانیدند و روز دوشنبه جهارم



اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات والا از جونپور بدار الخلافه اگره اتفاق
افتاد و اردوی معلی یک هفته از جونپور به بلده مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات
اقبال ساخت کارگذاران آن بارگاه سلطنت بحکم مقدس یکروز بر الجنان دریای عظیم پل بستند
تا اردوی معلی باین لایق عبور نموده درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه دار
الخلافه بود جمشید گرامی برادرزاده سلیمان سپر عاد بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف
خسروانی گشت آغاز سال یازدهم الهی از مبدء جلوس شاهنشاهی یعنی سال [illegible] از دور اول هزار
شکر که بهار دولت تازه و کوکبهٔ نوروز بلند آوازه گشت مزاج عالم بتازگی روی باعتدال آورد و طبیعت قوت
نو گرفت نظم خاک چمن شد ز ارمشک تتاری ٭ آتش گل تیز کرد باد بهاری ٭ قرصهٔ کافور بست
شاخ شکوفه ٭ سنبل مسکین بسوخت عود قماری ٭ تازگی دوشیزگان حجلهٔ گلشن ٭ آب صفت خاک
گردانیده داری ٭ دور سطر باز نیست و چمن پرستی ٭ وقت گل افشانیست باده گساری ٭ غنچهٔ نرگس رسیده
اند فراهم ٭ گوش که دل را بدست دیده سپاری ٭ نسیم بهار چون سر و دش عنبر نوید جدید از حضرت
ذوالجلال داد و درهای فیض یزدانی بر زبان و زمانیان باز شد و مژدهای فتح اسمانی اولیای
دولت ممتاز شدند و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه هژدهم شعبان نهصد و
هفتاد و سیوم قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم ببرج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن
یعنی سال یازدهم از مبداء جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست و تا دو سه روز عرصهٔ
شهر اگره جولانگاه موکب اقبال بود و دران فضای جان فزا مراسم جشن نوروزی و اداب
عشرت بهار رنگ زدای طبایع شد انجا خان خانان منعم خان و مظفر خان و دیگر اعیان
دولت و ارکان اقبال را بجهت اهتمام مهم خان زمان و امدن جمعی که پیش خان زمان رفته
بودند گذاشته بجاپی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از انجا برهنمونی عنایت الهی
روی عزیمت و اقبال بمستقر جاه و جلال اورند بخورمی و خوشدلی روز فروردین نوزدهم
فروردین ماه الهی موافق جمعه هفتم رمضان ظلال چتر والا بر دار الخلافه اگره نزول اجلال گسترده پایهٔ ایوان
زمین سعادت همی از اسمان گذرانیدند و چند گاه دران مرکز عدل کامیاب عشرت نشستی
بمعمورهٔ نگرچین که دران ایام بتوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و آن منازل عشرت

بنیان بی‌توسط سعادت برای جلال سپهر کشیده زنگ زدای روزگار گشتند و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی
خاطر از رشد های خود را منظور داشته بدار الخلافه توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در آگره تا آمدن
فرستاده توقف کردند آن مردم چون نزدیک علی قلی رسیدند و مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای
آورده زبان تزویر پیش آورده و بر دستی که مخلصان درست رای پیش گرفته تسلی اینها نموده تعهد
و قسم که دست او نیز ارباب نفاق و نمودار روی رویان سیاه روی گشت بجاده دوام عبودیت آورده
مراجعت نمودند و منعم خان و مظفر خان از مهمات آن حدود پرداخته کوچ بکوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند
و چون بقصبه افتاده اند مظفر خان بتوهمی که از جانب منعم خان در راه یافته بود ایلغار نموده پیشتر
باستان بوس استسعاد یافت و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دوربینی این بزرگان زمانه را به
بیانی واضح خاطرنشان ساخت بعد از آن منعم خان و سایر امرا بدرگاه معلی پیوستند لشکرخان از
بخشی گری معزول گردانیدند و خواجه جهان معاتب شده و مهد معلی [illegible] کلان از گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند
و شده ایشان که مکافات اعمالشان بود سرمایه مزید هشیاری منعم خان شد و پایه اعتبار مظفر خان بلند گشت
و بوسیله مقربان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده اند و حضرت شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه انتظام
مهمات و انتساق معاملات شدند و بیامن توجه عالی و افاضت انوار عدالت عالم طراوتی
دیگر پدید آمد و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان آرا را بنسبت ملازمان عتبه اقبال
ظاهر ساخته توجه در جمع پرگنات انداختند و بحکم والا مظفر خان جمع رقمی قلمی را که در زمان بیرم خان
بواسطه کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای مزید اعتبار میدادند آن همه در دفاتر
علیا مثبت مانده بود دست افراز تغلبات متغلبان در بنده شده برطرف ساخت و قانون
گویان و دانایان جمع ممالک محروسه بزعم خود حال حاصل ولایت را خاطرنشان کرده جمعی دیگر قرار دادند
اگرچه در نفس الامر حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اگر آن را حال حاصل نام نهند دور نیست و چون
رشته داغ که در اواخرین دفتر این دیباچه اقبال بشرح سمت تحریر یافته بظهور نیامده بود در این ولا الجمیع امرا
و ملازمان عتبه اقبال تعین نوکر مقرر گردانیدند که هر کدام چند کس را نگاه داشته منتظر خدمت باشند
و عوام سپاهی که بامرا مقرر شدند سه قسم بود قسم اول را چهل و هشت هزار دام سالیانه تعین شد و قسم
دوم را سی و دو هزار دام قرار یافت و قسم سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت

و از سوانح



و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک که ادبار یافته بگجرات رفته بود و چنگیز خان بمقتضای قرار دادگی محبوس
حکم عین الملک معروض داشته بود عمل نموده او را از پیش خود راند و او از بی دولتی متنبه نشده سرگردان
بادیه ضلالت شد و باز بجد و دالوه آمده سر بشورش برداشت شهاب الدین احمد خان که بسیر
بسر انجام مهام ولایت مالوه نامزد شده بود لشکری شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت و نزدیک
بود که آن شوریده بخت را دستگیر سازد و بعد از کلفت خود را بعلی قلی خان و سکندر خان رسانید و
و از آنجا بدستیاری ادبار بکوهستانی فرو رفت و از سوانح فرار نمودن جلالخان قورچی است و شرح
این سرگذشت آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف پاک نهاد آمده است جمیع طوایف
انام خصوصا مقربان بساط عزت را میخواهد که ازین دولت بهره ای داشته باشند چون بمسامع اقبال رسید
که جلالخان جوانی صاحب حسن نگاه داشته در مقام بی اعتدالی است این معنی بر مزاج اقدس گران آمد
او را از وی جدا ساختند و آن سگ [illegible] از جاده خرد رفته بشتی آن جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت
میرزا یوسف خان و جمعی کثیر بتعاقب او نامزد شدند و آن گرفتار هوا و هوس را با جوان مقید کرده
بدرگاه معلی آوردند و تا وقت لایق بحال او فرمودند مدتی در جلوخانه افتاده لگدکوب خورد
و بزرگ بود باز بمقتضای عواطف خسروانی بذیل او را که در آن وادی بی‌بدل بود یاد کرده بنوازش
سرافراز ساختند و از سوانح تعیین نمودن مهدی قاسم خانست بجهت ملک گده و شرح
این در مطاوی احوال گذارش یافت که اصفهان در استحکام خدمت و دقت کار کفران نعمت
ورزیده سالک مسالک بی حقیقتی شده درین ایام که موکب عالی از بنور مراجعت نموده بسریر [illegible]
رسید ضمیر ممالک آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را که از امرای امرا و قدیمیان صاحب
اعتبار این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گده فرستاده که انتظام آن ولایت نموده اصفهان را
که مرتکب چنان قباحتی گشته بود بدست آورد مهدی قاسم خان با سپاه شایسته کمر همت بسته
قدم همت در راه نهاده و پیشتر از آنکه عسکر اقبال برسد اصفهان خبردار شده بچندین [illegible]
دل از آن ولایت برکند و آواره صحرای بی دولتی شده چون وحشیان پناه به بیشه برد و مهدی
قاسم خان بآن ولایت در آمد و باستقلال تصرف نموده بدنبال اصفهان شتافت و علی قلیخان
که همیشه در تدبیر موافق ساختن اصفهان بخود بود این فرصت را غنیمت دانسته خط نوشت

و شروع در نقص عهد نموده و آن ساده‌لوح بیخرد از راه رفته باتفاق برادر خورد و وزیرخان بگجرات شتافته

علیقلیخان این شتابت را ناظم دریافت و مهدی قاسم خان ولایت که رشد از سوانح آنکه اگرچه حضرت

شاهنشاهی در پرده‌ای توجهی بسیر میفرمایند و هر زمان برای خود پرده لطیف سرانجام میدهند درینولا که

معموره کنز جهان بخت نشین دولت و اقبال شد بجهت مصالح ملکی که دانا داند و هم برای نشاط صوری

که عامه فهم را جهان آرای جهان آرای بچوگان بازی که در معنی مشق جهانگیری و اقلیم ستانی است اشتغال

فرموده و در هنگام انبساط خاطر گوی عشرت از عرصه روزگار می‌ربودند بظاهر بزم نشاط و هنگامه بازی آراسته

بوده و بباطن مشغول حق بودن و کار جهان ساختن و درین کارنگری اطراف بدیعه فرموده نشاط آرای بودند

از آنجمله گوی آتشین بود و بوسیله لمعان انوار او در شبهای تاریک بفراغت چوگان بازی دست

بازی دست می‌شد و مردم را توانائی قطره و تردد تا آنکه زین‌شاه سپاهی گریست بهم میرسید میدا و دیگر آن

ملائی گوهی از کواکب می‌بردند بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید و بمعنی و از سوانح درگذشتن یوسف

محمدخان کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز از این جهان گذران از فرط باده پیمائی روز جمعه

بیحم ذی قعده پنج روز مزاج او از راه اعتدال انحراف نموده بجلوه‌گاه و بشتافت و از غرائب آنکه روز دیگر

که نعش او را که چنین بد ارالخلافه آگره آورند بدن او گرم بود و حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی

و موجب مروت و مردمی متأسف شده بفنون نصایح اقسام مهربانیها چاره گر ناشکیبائی بازماندگان دل

بازی داده شده لوازم رافت و عطوفت بظهور آوردند و از سوانح رفتن مهدی قاسم خان بسفر

حجاز است و شرح این واقعه آنکه پیشتر سمت تحریر یافت که او بکرات و حکومت گده تعیین شده بود

که صفی نرا از آن حدود برآورده بران دیار متصرف شود و چون آن ملک بی منت سعی بدست

او افتاد از ویرانی ملک و خرابی آن نتوانست سامان آن کرد وحشت بر مزاج او غالب آمد

تا آنکه در اواسط این سال بی رضای پادشاهی برخاسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شد هر گاه بی مناسبت

معنوی قرب بزرگان معنی صورت عزت اعتبار یافته اند چه گشاید پیداکار این دین که جادبان

نفوس قدسیه اند سود مند نیامد نزدیکی اماکن شریفه بوسیله آن بزرگان می مناسبتی با رشاد

منزوی چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید

بی خردی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند و شاهقلی بارنجی و کاکر علیخان را با جمعی





از بهادران آن اخلاص گزین بآن حدود تعیین نمودند و فرستادند و بار دیگر پراگندگیهای آن ملک انتظام

داوند و امور و مراسم خسروانی گشت شد **نهضت موکب والای شاهنشاهی بصوب فتنه میرزا محمد حکیم و دیگر**

**وقایع اقبال** درینولا که کنز چنین نشاطگاه موکب شاهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید که حکیم میرزا باغوای کوته

اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او برین نمط است که میرزا

سلیمان از آن باز که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده ببدخشان مراجعت نموده بود همیشه

اندیشه آمدن کابل داشته درینولا چون نفس میرزا سلیمان شد که از امرای حضرت شاهنشاهی

هیچکس در کابل نیست تنها بوده‌اند ناچار بیگم با چهار لشکرها را فراهم آورده روی امید بجانب

کابل نهاد و چون خبر آمدن او به میرزا حکیم رسید قلعه کابل را بمعصوم که از معتمدان میرزا بود و از انگیچی

و فرز اکی ممتاز بود سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کل بود از کابل برآمده بکنگره

غوربند رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد و بعد از چندروز که کمند قدرت خود را از کنگره

تسخیر قلعه کوتاه دید حال میرزا اطلاع یافت که در غوربند و آن نواحی است خواست که بوسیله تلبیس حرم بیگم کاری

تواند ساخت باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بحوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه

شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت تعیین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزندی عزیزتر

بوده اید خصوصا که نسبت وصلت ضمیمه آن شده باشد همگی خاطر متوجه آنست که بکمال یکجهتی و یگانگی

جلوه یابد و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد و درین مرتبه غرض از آمدن ما آنست که ملاقات

شما روی نماید و میثاق ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که از اختلال و انحلال مصون باشد

در میان آید میرزا حکیم از تزریک بیگم فریب خورده متوه ساخت که در قریه قراباغ که در دوازده

کروهی کابل است او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم داشتند

معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهدی شاید که مکر و فریب در میان آرند چون فرستاده‌ها

تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل

یکی دارد و عمل بقول موافق گرداند و مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند از کوته اندیشی مغرور

ساختند که میرزا را بقراباغ تحریض نموده به بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی با بیگم بکمال وثوق بربندند

مبادرت خلاص را داشته قاصدان را پیشتر پیش میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا حکیم قرار داده‌ام بقراباغ

عهد یگانگی ۶

داده ام صلاح انست که شما ارد و و بعضی سپاه را در کنار رفتو گذاشته با معدودی از سپاه یایلغار خود را در حوالی

قراباغ رسانیده در کمین گاه وقت باشید که چون میرزا برسد شما از انجا برآمده دستگیر کنید میرزا سلیمان از

استماع این خبر محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود با جمعی بر سر اردو ابی صره کابل گذاشته شبا شب خود را

رسانیده در قریب قراباغ در پس پشته کمین ایستاد و فرستادهای میرزا حکیم از پیش بیکم که سوگند آن غلاظ شنیده

برگشته نظر بظاهر انداخته از عذر باطن غافل شده احوال حسن عهد ماجرای مجلس او را شرح خاطرنشان

میرزا نموده و تمام کنکاش میرزا رفتن پیش بیکم کردند مگر باقی قاقشال که از رفتن مانع بود و این

سوگند آن را باور نکرده فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیکم میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان

در آورد و بسوگندان او دروغ که دام فریب است در کمند دشمن میانداز دو انچه عذر اندیش اندیشیده بود باقی

قاقشال راست کنده می گفت و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندی از ملازمان معتمد خود از ده

قراباغ شد و در اثنای راه یکی از کابلیان که باتفاق بدخشان در ایلغار میرزا سلیمان امده بود از ایشان

جدا شده خود را بکسان حکیم رسانید و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گزین در پناه

فلان پشته در کمین فرصت مترصد ایستاده است و من امشب بهمراهی ایشان امده ام میرزا شنیدن

این سخن روی توجه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت

که میرزا حکیم برین حال مطلع شده خود را بر کناره کشیده تعاقب نموده بعضی از مردم میرزا رسیده چندی را

دستگیر کرد و از انچه در دنبال ایشان بود گرفت باقی قاقشال با برادرن عقب سر میرزا داشته

بیچیده میرفتند و کار بجای رسید که بعضی بدخشان بمیرزا نزدیک میشدند و ملاحظه ان بود که دست یابند

باقی قاقشال و برادران بپای مردی مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش

میرفت و باین طریق میرزا را از خطرگاه عذر بدر بردند و میرزا سلیمان تا سر سنجد دره تعاقب

کرد چون دانست که میرزا حکیم در رفت بناچار توقف نمود و سباب میرزا و مردم او بدست

بدخشیان افتاد و میرزا حکیم چون شب در آمد در یکی از درهای غوربند ببرده کسان بغوربند فرستاد

تا بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش او آوردند و از انجا کوچ کرده نزدیک بکوتل هندوکوه

قرار گرفت روز دیگر از کوتل گذشته بقلعه ضحاک که در تصرف اوزبکان بود رسید و از انجا

یکدو منزل دیگر پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی که باد متفق بودند اراده کردند که میرزا پیش پیر محمد خان

حاکم بلخ برند و از وی کمک طلبند لیکن باقی قاقشال را که رای پیش درست بود راضی نشد و گفت من میرزا را بدرگاه

معلی می برم خواجه حسن با جماعه ببلخ رفت و باقی قاقشال با برادران و جمعی که بایشان اتفاق داشتند

از انجا بازگشته میرزا را اگر چه بغوربند آمد و از انجا براه اینادیجزاد و بجلال اباد عبور افتاد و از انجا به پیشاور

و از انجا یکبار آب نیلاب آمده از آب گذشتند و عرضه داشت بتوقیع ظرا از متضمن شرح سرگذشت خود

نموده بود مصحوب معتمدان روانه آستان اقبال ساخت و در معموره نگرچنین که بنزول اجلال

عزت فزای عالم قدس بود ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساط بوس دریافتند و عرضه داشت میرزا

بذروه عرض اقدس رسید و از انجا که دولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان والا است خبر فتور

کابل بعرضه اجلال شده بود و در آن هنگام فریدون خان میرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت

بود و آن حضرت او را از روی عواطف ذاتی رخصت کابل داده بودند که چون میرزا خورد سال و

بی روات او رفته منتظم مهمات باشد و میرزا را برشاه راه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت

نماید که مردم فتنه انگیز در مجلس میرزا راه سخن بیهوده الکنند و پیش از وصول بمیرزا آمدن میرزا سلیمان

بکابل اتفاق افتاد و آن وقایع پیش آمد و در بنوقت که ایلچیان میرزا حکیم آمدن آن حضرت

بمقتضای عطوفت فطری و شفقت رحمی خسروی خویش خضر خان را که از پیادولان بادگاه قرب

بود با نقود و اجناس و اسب خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت

که امرای پنجاب سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خویش خضر خان چون

بار دوی میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور عالی که دیباجه اقبال جاودانی بود دولت

پذیرشده اداب تسلیم و ارکان تعظیم بجا آورد و بعد از چندی فریدون که پیش از خویش خضر خان

بموجب رخصت عالی آمده بود و رسید ان کوتاه نظر بمقدمات دور از کار که در و اهمه هیچ خرد مندی

راه نیابد میرزا که رانده و مانده باینجا امده بود و ممالک پنجاب در چشم اعتبار پلباس نیز واقع جلوه

داد و وسیل گرفتن لاهور باسانی خاطرنشان کرد و باین قدر اکتفا نموده میرزای خورد سال را

بگرفتن خویش خضر خان اغوا نموده و میرزا اگر چه از فرمان دولت و دانش خیال فاسد فریدون را

دانست که راهی بجای دارد اما رضا بگرفتن خویش خضر خان نداد و دوستی طلب داشته وداع کرد

و در آن هنگام یکی از نوسیدهای سلطان علی نام که از مستقر خلافت مردود شده

بکابل رفته بود و آن نامدار اشکرخان خطاب داده بود و حسن خان از برادران شهاب الدین احمد خان که پیش
ازین فرار نموده در کابل بسر می بردند بی سعادت سخنان شورانگیز فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بغی و
تحریک می جستند تا آنکه میرزا حکیم که نه عقل دوربین داشت و نه دل حقیقت گزین از سخنان این گزاف گویان
از نیلاب گذشته پای جرات در وادی عصیان بسمت لاهور آورد و مردم میرزا در بهره و آن نواحی دست اندازی
کردند و چون این خبرها برای پنجاب رسید میر محمد خان و قطب الدین خان و شریف خان در لاهور اتفاق
نموده در مرمت حصار کمر همت بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را بعتبه مقدس عرضه داشتند
نایره غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه زدن گرفت و باجتماع بعضی از عساکر اقبال
به تواتر شتافت و میرزا حکیم باندیشه ناصواب که شاید بفریب و فسون امرای پنجاب را تواند بجانب
خود کشید از بهره روی بلاهور آورد و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد روز دیگر بکنار قلعه
رسیده صفوف ترتیب داد و امرای پنجاب اقبال پیوند شاهنشاهی حصار خود ساخته داد جلادت و
جلادت داده از فرط پردلی بضرب توپ و تفنگ مبعضی را برآمدن قلعه گشتن نداده و هر روز
بهمین نمط این قلعه داری استحکام داده بکمال شجاعت و حقیقت کامی آوردند و حضرت شاهنشاهی
منعم خان خانخانان را بحکومت دارالخلافه آگره که مرکز سلطنت بود تعیین فرمودند و مظفر خان را
بانتظام مصالح دیوانی گذاشتند و در توجه حضرت کابل بروز شنبه چهارم آذر ماه الهی موافق شنبه سیوم جمادی
الاولی سنه نهصد و هفتاد و چهار پای سعادت در رکاب نصرت انتظام آورده سمند اقبال را جولان دادند
و تمامی آن راه نشاطگاه پر دامنه انبساط بهاری نمودند بعد از دو روز دارالملک دهلی بظلال رایات
اقبال نور پذیرفته و بطریق معتاد درین مسعود زیارت مراقد شریفه فردوس مکان ملک مغفور فرموده
و مجاوران و معتکفان آن حواشی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوش وقت ساخته
همه روی توجه بروضه فایض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و در آن حریم مقدم مراعات آداب
نموده بزیارت وجهه همت علیا ساخته میرزا حکیم که باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر می پخت
و فکر بیهوده در داشت بمجرد صیت طنطنه نهضت موکب معلی سه اسبه بفرار آورد تا ساحل نیلاب رسید
و هم دران روز که معسکر اقبال بکنار آب ستلج ورود اقبال فرمود منهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند
و موکب عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد و امرای پنجاب بتدارک ادب

شتافته



شتافته دولت زمین بوس دریافتند و بساعت اشاعت منشف بهمن ماه الهی موافق اواسط رجب
نزول اجلال در آن شهر فیض ورود اتفاق افتاد و منازل مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی
مطارح انوار عزت و مطالع کوکب اقبال شد و فروغ امن و امان از کران تا بکران رسید و دولتخواهان که در ایام
محاصره و مقاومت با جنود و اصحاب طغیان آداب جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بنوازشها در خور
پایه ترقی تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت برین بودند که تعاقب کابلیان نموده سزای لایق در کنار
شان نهاده آید اما از آنجا که ذات مقدس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت است بر کوتهی خرد
میرزا حکیم بخشوده و تعاقب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کلان خان و جمعی دیگر از امرا را نامزد
فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان آسیب
یافته بودند بفرمایند که درین صورت اخراج میرزا بر وجه احسن میشود این دولت اساسان حکم عالی را
کاربند شده متوجه خدمت شدند و آن حضرت در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط
ارای بودند و عساکر اقبال بکنار سند رسیده مراعات احوال رعیت نمودند و آنجا ظاهر شد که میرزا حکیم
کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجه شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه در آن هنگام
که بقصد میرزا حکیم ایلغار کرد محمد قلی شغالی را با جمعی که بمحاصره قلعه کابل گذاشت معصوم خان جندی
از فارسان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه تهور بنمایند این دلیران بوجه
با محمد قلی دست بردی نمایان نموده او را هزیمت دادند و دهستانهای بدخشان بغنیمت بردند
و تفرقه عظیم در اهل محاصره افتاد و محمد قلی دختران میرزا سلیمان را که درین یورش همراه بودند بحصار
دیوار باغی که در آن نواحی بود فرا آورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را گرد کرده
خبر بمعصوم فرستادند که اگر گرم می شتابی دمدمه و میرسانی اینها را در شکنجه کرده ایم و دستگیر گردن
اسانست او در جواب نوشت که دختران میرزا سلیمان اند این سلوک با ایشان کردن از من
ادب بعید است و کسان خود را طلب داشت و میرزا سلیمان از پنجه دره ابنوزی که
بمیرزا حکیم اندیشیده بود و محرم دم پایبوس باز گشته کابل آمده در مقام محاصره شد و معصوم
هر روز فوجی شایسته از قلعه بیرون می فرستاد و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد و در میان
جنگ سپاه به دفاعت و با گریز در مردم و اسب نیز افتاد و ناگزیر میرزا سلیمان

در صلح زده بوسیلهٔ قاضی‌خان بدخشی محمود میرزا که دست او در مراجعت در کشش مباد دست باشد گرفته
اول حرم محترم خود را بدخشان روانه ساخت و از عقب او خود هم شتافت و مقارن آن حال میرزا
حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد و کوته اندیشان انجا سر در گریبان فرو برده شرمسار خیالات
فاسد خود نشستند و موکب معلی کوکبهٔ ابهت و جلال در لاهور برافراشته سایهٔ عدل و رافت
بر اطراف ممالک انداخت و در فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شسته و جشن والای
معدلتش نیز در همان ایام مسعودی ترتیب یافت و بزر و سیم و دیگر نفایس بدستور معهود وزن عالی
شد و خیرات و مبرات بخرد و بزرگ رسید و فرمان‌روایان اطراف اکناف خصوصا حکام و ایالان
ورفیعن داران سمت شمالی فرق ضراعت و جبههٔ اطاعت بر خاک آستان نهاده بقدر حالت خود
نثارهای گرامی می‌افشاندند و گروهی که در این فرصت سعادت آستان بوس ادراک نتوانستند کرد
فرزندان و خویشان با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت می‌نمودند و در همین ایام محمد باقی
ولد میرزا عیسی ترخان والی تته عرضه‌داشتی متضمن بر دو قوربندگی فرمان‌برداری با پیشکش شایسته
مصحوب معتمدان ارسال داشته و خلاصه مضمون آنکه پدر من از حلقه بگوشان درگاه معلی بوده بر بساط
اخلاص و اطاعت جان سپرد اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از ثابت
قدمان دره انقیاد و درینولا سلطان محمود دیگری بخلاف توره و حکم معلی باستظهار میرزایان
فتنه‌ها برسیاه بجانب بنده کشید و بواسطهٔ وثوق اعتصام بفتراک دولت ابد قرین دستی برین
حدود دست نتوانست یافت و پراکنده برگردید امیدوارم که بیامن عقیدت و اخلاص خود در جنین نیک‌خواهان
هواخواه ممتاز باشم چنانچه غبار تفرقه بیگانه بر ساحت جمعیت من ننشیند عرضه‌داشت او
بوساطت مقربان بساط قدس بمسامع اجلال رسید و موافق اراده و التماس او فرمان جهان
مطاع بنام سلطان محمود از مکمن سطوت و جلال صادر شد که قدم از حد بیرون ننهد و از حدود متعلقه
باقی خان عنان خیال کشیده دارد و ایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده قرین رخصت
گشتند و از سوانح آنست که همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه‌گستر بود
و عرضه‌داشت منعم خان خان‌خانان از دار الخلافه آگره بدرگاه معلی رسید باین مضمون که پسران
محمد سلطان میرزا و الغ میرزا که بنظر تربیت از سایر ملازمان بتهٔ اقبال ممتاز بودند در سرکار

سنبل



سنبل جاگیر داشتند راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات و حواشی دهلی دراز دستی نمودند و بنده
بقصد استیصال آن گروه از دهلی برآمد که آن مدبران را بدست آورد کوتاه‌بینان آن معنی را
شنیده براه مندو فرار اختیار کردند این سلطان محمد میرزا فرزند رشید سلطان ویس میرزا
بایقرا ابن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان است و والدهٔ محمد سلطان
میرزا دختر سلطان حسین میرزا است و میرزا در زمان فرمانروایی خود محمد سلطان میرزا را که
نبیرهٔ او بود در ظل تربیت میداشت بعد از واقعهٔ ناگزیر سلطان حسین میرزا چون تفرقهٔ عظیم
بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پیوست
و منظور نظر عنایت و رعایت شد و چون اکلیل سروری بحضرت جهانبانی جنت آشیانی
رسید آن حضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و او را دو پسر بود یکی
الغ میرزا و دیگری شاه میرزا و هر دو در سلک ملازمان آن حضرت کامیاب دولت بودند با وجود
آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر گردانیدند و آن حضرت بموجب مکارم ذاتی رقم اغماض
کشیدند تا آنکه میرزا الغ در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و ازو دو پسر ماند سکندر میرزا
و محمد سلطان میرزا و بعد از کشته شدن الغ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی
سایهٔ تربیت بر پسران او انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا
خطاب عنایت فرمودند و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس بقاپیوند حضرت شاهنشاهی
مملکت‌آرائی شد آن حضرت به محمد سلطان میرزا بنابر پیری او نظر عنایت انداخته کارها
فرمودند چون محمد سلطان میرزا را پیری دریافته بود از سپاهیگری معاف داشته پرگنهٔ اعظم
پور از سرکار سنبل بخرج معیشت او مکرمت فرمودند که در همان جای آسوده بوده باشتغال
دعا مشغول باشد و از وی در کبرسن چند پسر شد اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا سوم
مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و از آنجا که شمول الطاف آن حضرت شاهنشاهی
از بدو فطرت از روز دیک کافل تمام طبقات عالمیان است هر کدام ازین میرزایان
را بقدر قابلیت جاگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند و جمع یورش‌های قرین موکب معلی
کامیاب سعادت می‌گشتند خصوصا در یورش جونپور ملتزم رکاب معدلتش بودند بعد از آن

ازان که رجوع رایات والا ازان یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیرهای خود که در سرکار سنبل
بود رفته بودند درین هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایره شور افزای میرزا حکیم از دار الخلافه اگره بجانب لاهور
نهضت فرموده الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا الوای بغی و طغیان
افراشتند و گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل و ان نواحی دست
بتاراج فراز کردند و جاگیرداران آن صدد جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند و چون ایشان را
طاقت مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند و صحبت این خودسران
کج روبان بد نهادان شورش طلب راست نیامد چه از فساد جوهر عقل هر کدام را سری و سروری
در سر میداد و از انجا بازگشته قصد میان دوآب کرده شان پرگنه نیم کار اقطاع یار شاهی
خواهرزاده حاجی خان سیستانی که جاگیردار انجا بود بمدافعه ان تیره بختان پیش آمد قضای
ایزدی چون در مقام بخت گیری ایشان بود و هلاکت این گروه در گرو وقت دیگر شد و یار شاهی
جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این بددولتان
بی راه رو افتاد و بهجان تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تاتارخان دهلی را مضبوط کرد و منعم خان
از اگره بمدافعه بر آمد ان بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بان سمت شتافتند و در حدود قصبه
سپنت بمیر معز الملک که به پنجاب احرام ملازمت بسته میرفت دوچار شدند و اسباب او را
غارت نمودند منعم خان تعاقب را صلاح ندید برگشت بدار الخلافه اگره آمد و این جماعت رفته
مالوه را متصرف شدند در ان وقت مالوه بمحمد قلی برلاس مقرر شده بود و او بجهت بعضی مهمات در سلک
معتصمان رکاب دولت انتظام داشت و داماد او خواجه بادی بخواجه اشتهار داشت اجین را
استحکام داد امامی حقیقتی چند که همراه او بودند برده میرزایان ملحق شدند و آنچه در بساط خواجه بود
بغارت رفت و خواجه بملاحظه بزرگ زادگی بسلامت ماند و رهندیه قدم خان برادر مقرب خان دکنی
بود محمد حسین میرزا ازا رفته محاصره نمود و مقرب خان در قلعه ستواس بود و حسین خان خواهرزاده
مهدی قاسم خان از مشایعه قاسم خان که بسفر حجاز میرفت برگشته می آمد و بستواس رسیده بود که غوغای
میرزایان بظهور آمد او نیز در ستواس پناه برد و ابراهیم حسین میرزا بمحاصره آن پرداخت و درین اثنا
محمد حسین میرزا رهندیه را متصرف شده قدم خان را کشت و چون سر او را بکنار قلعه ستواس آوردند



مقرب خان بی دست و پا شده برآمده دید و حسین خان نظر بدرا ابراهیم حسین میرزا هر چند تکلیف نوکری کرد
حسین خان قبول ننمود در هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علی قلیخان بودند آمده بشرف
ملازمت استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی صادر شد که محمد سلطان
میرزا را از اعظم پور بقلعه پانه برده محافظت نمایند آغاز سال دوازدهم از جلوس مسعود حضرت شاهنشاهی
یعنی سال اسفندارمذ از دور اول در هنگام که عرصه لاهور بورود موکب معلی گلستان اقبال بود
و حضرت شاهنشاهی بکرداوری خاطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند فیض بهار را جلوه روی
زمین کرده و نسایم اعتدال اکبران تا کران وزیدن گرفت حدایق و بساتین جولانگاه نظارگیان
بدایع صنع شد و شقایق و ریاحین بجلوه های مستانه کمند بر انظار دیده وران انداختند
هر خیزی جلوه کرد طاوس بهار   سبز خواست ز طرف باغ گلبانگ هزار   بر سبزه نثر فشاند هر سو گل سرخ
یا بر پر خود نهاده طوطی منقار   بعد از هشت دقیقه از روز یکشنبه بیست و نهم شعبان
نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیر اعظم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبداء جلوس مقدس
شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ دور اول آغاز شد و رغبت خاطر اعتدال اثر شاهنشاهی بشکار
جرگه و صید قمرغه که دلکش ترین انواع شکار است بظهور آمد و حکم معلی نفاذ یافت که اطراف
لاهور یکطرف متصل بکوه و جانب دیگر بکنار دریای بهت وحوش و طیور بر انند و هر ضبطی یکی از امرای
عظام سپرند و بخشیان و تواجیان و سزاولان آگهی افزوده بهر جانب سزاولی میکرده باشند و چندین
هزار پیاده از قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکاری انجانب معین ساختند و در پنج کوهی لاهور صحرا
وسیع چون ساحت دل شهریاران بجهت آوردن شکار انتخاب کردند در مدت یکماه که امرا و دیگر خلایق
از خاص و عوام سرگرم راندن شکاری بودند آن حضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بمعموری ظاهر
و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس میساختند تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه
که دانبوهی جانوران قمرغه بهم رسیده و صیدگاه دست اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی باین
شایسته بشکارگاه رسیده بر دور جرگه گردیدند و بنظر شمول آن دایره انبساط را از محیط تا مرکز
نظاره فرمودند و هر کس از بزرگان دولت و سایر ملازمان بساط عزت درین خدمت نشاط
پیوند بقدم اهتمام شتافته بود و نوازش آفرین یافته کلاه گوشه مباهات بر اوج افراز رسانید

انگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن صید آهو خرام را در نخجیرگاه جلو دادند و بزخم تیر و
دم شمشیر و نوک سنان و ضرب بندوق بنیاد شکار کردند و در آغاز هوایت شکار دور جرگه هیچ
کرده بود و در روز قمرغه پیش می‌آمد دایره تنگتر میشد درین میان گاه بجولان رخش گرم
رو شکاری را از زمین می‌ربودند و گاه بکمند اندازی آهوان برق پای را بند میکردند و از انبساط
طبیعت نشاط برای انواع شکار افکنی بجلو در آوردند از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوکلتاش در میان
قمرغه در آمده در رکاب سعادت بود و امرا و پیش مور جلهای خود سر راه دنبال گرفته روز بفروغ دیده
و شب بمشعلهای عالمتاب پاس شکار میداشتند از صبح تا شام محفل شوق و هنگامه طرب
گرم بود بعد از آنکه حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی خود بدولت و اقبال بافتنام شکارگاه پیاده
گشته با امرای عظام و مقربان حریم قدس بتواتر اشارت یافت که در صیدگاه در آمده شکار مراد کنند
و مرتبه مرتبه ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان آمدند تا آنکه کار بجائی رسید که آحاد و افراد
از پیاده و سوار در آمده کام ستان بهره شکار گشتند و از عجایب سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست
آن بود که جمیع بکری از پیاولان بارگاه مقدس بدستی کرده بیکی از ملازمان درگاه والا تیر
در کمان نهاده پرسش کرده بود و آن کس در کمین فرصت بوده در شکارگاه معروض رای
سطوط جلال پادشاهی اقتضای سیاست فرموده و از کمال غضب شمشیر خاصه را بقلیچ خان دادند
که این خودسری اعتدالی را از بار کردن نجات دهد مشارالیه دو مرتبه آن الماس پاره را بر وی انداخت
سر موی آزرده نشد و بر زبان تقدیر بیان گذشت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا
نخواهد خدای و ازین معنی سر قضا در یافته جان بخشی فرمودند اما بجهت تنبیه و عبرت بی اعتدالان
سر کش تراشیده خر سوار بر گرد صیدگاه گردانیدند و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفرخان است
و آوردن وزیرخان برادر اصفهان را در بساط مقدس و درخواست گناهان او بر او و درش نمودن
و پذیرفته قبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست که چون اصفهان باضلال بخت در کمند جاه نعمت
و دوام صحبت علی قلیخان و بهادرخان افتاد و اصفهان را صحبت او خوش نیامد و از تکبر بجا و رفع
هر معنی خاطر او رمیده شد و با این حال علیقلیخان در اموال او چشم طمعی داشت اصفهان تنفض
وقت بوده فرصت می‌جست که از وی جدا شود درین اثنا علی قلیخان اصفهان را همراه

بهادرخان

بهادرخان فرستاد و وزیرخان را پیش خود نگاه داشت وزیرخان حقیقت را برادر خود نوشته موعد فرار قرار
داد اصفهان بموجب قرار داد شبی از بهادرخان جدا شده راه گریز با کمپو پیش گرفت و وزیرخان
نیز از جونپور بر آمده بهمان راه شتافته بود و بهادرخان از حال اصفهان آگاه شده تعاقب کرد
نزدیک بقلعه جنادره باصفهان رسید و میان ایشان جنگ در پیوست اصفهان شکست یافته گرفتار
شد بهادرخان او را به فیل عماری دار انداخته روان شد و مردم بهادرخان از پی الجه و غنیمت متفرق
شده بودند که وزیرخان و بهادرخان بسر او میرسند و خبر گرفتاری اصفهان شنوده خود را آراسته
کردند درین هنگام که مردم بهادرخان پراکنده شده بودند داد جلادت دادند و بهادرخان
تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و اشارت کرد که اصفهان را که بر فیل می‌آوردند از هم
بگذرانند نگاهبان یک دو شمشیر حواله او کرد و سه انگشت دست او جدا شد و سر و بینی او زخمی
رسید که ناگاه مردم وزیرخان رسیده زور آورده اصفهان را خلاص کردند و بجد و جهد آمده آرام گرفتند
و درین کارزار بهادرخان بسر وزیرخان داد مردانگی داد و باین لقب گرامی بهمین تقریب
افتخار یافت اصفهان از زمان گذشته ندامت کشید و این همه حوادث و نکایت از نا شکر جرمان آن
معنی دانسته اگر چه خجالت عونیت و دولتخواهی درگاه والا از ضمیم دل اختیار کرده وزیرخان برادر خود را
پیش مظفرخان وقتی که بموجب اشارت عالی از دار الخلافه آگره متوجه بنگاله میشد فرستاد وزیرخان
بذهی آمد مظفرخان او را بعواطف خسروانی استمالت گردانیده همراه خود آورد و در محلی
که حضرت شاهنشاهی بشغل صید افکنی منشرح و منبسط بودند حال عرض یافته درخواست تقصیرات
اصفهان نمود آن حضرت ذیل عفو بر زلالت او کشیده درش انداخته منشور عنایت بنام اصفهان
اصدار فرمودند که کمر استظهار بسته در حدود مانکپور باتفاق مجنون خان قاقشال در دایت
دولتخواهی ثابت قدم باشد و چون موکب اقبال بمستقر اورنگ سلطنت مراجعت فرماید دولت
زمین بوس دریافته مشمول عواطف بی منتهای شاهنشاهی گردد بالجمله موکب معلی بعد از انصرام مهم پشت
انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور بر ساحل آن واقع است بنهایت طغیانی
میگذرد رسید حضرت شاهنشاهی رخش ناموس گرد چون نوز در اعنان توکل هدیت و رشته تدبیر یافته داده
بادپای التجوی چون نسیم که بر آب بگذرد و بسیب بگذشت و ملازمان موکب والا و تنزمان

رکاب مقدس که ناگزیر حواشی رایات اقبال بودند اسپ سواره خود را به آب زدند و همه عبور نمودند و بساحل
سلامت رسیدند مگر دو کس خیر خان یساول و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند و چون رایت
کرامت آیت در عرصه لاهور منصوب شد شرایف اوقات باشتغال مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود
اقدس آن مفطور است مصروف بود و از سوانح گریختن محمد امین دیوانه است و تفصیل این اجمال آنکه او از یکه
جوانان اردوی معلی به بسالت و تهور علم امتیاز می‌افراخت و پیمانه هستی پر داشته فی الحال از معاشرتی
میکرد درین ایام که عرصه لاهور معسکر اقبال بود در عالم بیخودی یکی از فوجداران که بر فیل خاصه سوار بود دوچار شد و تیر
ارگانه خانه فی الاعتدالی برکشش کرده بجانب او انداخت چون این واقعه معروض بساط اقدس گشت
از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدس در موقف شفاعت آمده زبان تضرع برگشادند و حضرت
شاهنشاهی التماسهای ارباب اخلاص جان بخشی فرموده بچوب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از ادبار بخت
خویش بر اهه سعادت ثبات بساط فرار نموده پیش علی قلیخان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح
اینست جنید گورانی که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بود از هندوان که بی‌یکبار او مقرر بود و بتوهمی باطل
فرار نموده بگجرات رفت اما که در نهاد بی دولت آمده اند بیرایه از بارگاه دولت و اقبال دوری گزینند هم
خود را در افزایش خویش میکوشید بمعنی بر کاهش خود افزوده خود را بجاده بی دولتی می اندازند درین هنگام
که همت جهان کشای از تنظیم مهمات پنجاب پرداخته بر توجه بر مراجعت می‌تافت عرایض دولتخواهان خصوصا
عرضه داشت منعم خان خانخانان از دارالخلافه آگره به بارگاه معلی رسید و از مطاوی فحاوی آن بوضوح پیوست
که علی قلیخان و بهادرخان و اسکندرخان باز سر از خط بندگی پیچیده بالعلاء و اعلان بغی و طغیان [illegible]
برافراشته اند و غبار اکبری میرزا حکیم باده از دماغ و مالیخولیای آن فاسد فراجان گشته از بیخردی
در ولایت خطبه که بر نامه طراز آن را نرسید بنام میرزا خوانده اند و این بیخردان بخت برگشته از شواهد ضیا
افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسده خود میرزای ساده لوح را در گرداب ضلالت
می اندازند پادشاهی عطیه ایست الهی که چندین هزار شرط گرامی تا در فردی فراهم نیاید آن موهبت
عظمی از درگاه ایزدی عطا نمیشود و محض نسبت و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوباشان درین کار
سترگ کفایت نمیکند و بر هوشمندان پیداست که بندی از آن صفات قدسی فطرتی والا و عظمتی عالی
و حوصله فراخ و بردباری فراوان و دریافتی بلند و کرمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی وافر و نیتی درست



وجهی عظیم و همی شایسته و فکری عمیق و تغافلی مستحسن و عذرپذیری لایق است و با این همه کمال که از بسیاری
اندکی در بستانی نامهای حکمت پروران بالغ نظر بسط مذکور است تا دام که موصوف این نعوت جلالی
در آتش برخواهش نابایسته و غضب ناشایسته غالب نباشد سزاوار این منصب ارجمند نتواند شد
و تا رسیدن این پایه بلند تا دام که بصلح کل نگراید و طوایف انام و طبقات ملل را با ذره باید بنود
بیکنظر رحمت و عاطفت نگاه نکند درخور این ریاست عظمی نگردد و الله الحمد که ذات مقدس شاهنشاهی منبع
صفات کمال و معدن ملکات قدسی است شرح جلایل خدیو عالم را دفترها کفایت نکند دگر نقوش چگونه
ایفای آن تواند کرد     هر چه داری بده و دیده بخر     وشمایل جهان آرای پادشاه صورت و معنی
بانظاره کن تا بدانی که پادشاهی چیست و سلطنت چه معنی دارد القصه شرح بدولتی این گروه
بعرض اقدس حضرت رسید بضمیر اعتدال گرای آن آمد میرزا میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب
مقدس بجهت همسازی با پیکرهای علی قلیخان و بهادر بدرگاه معلی آمده بود بجان باقی خان سپرد و
و خاطر فیض مظاهر اراده توجه بدارالخلافه نمود که سزای ارباب بغی و فساد فرماید بسرعت تمام در نظم
و نسق ولایت پنجاب که در میان بود اهتمام فرمودند و پرگنهای آن ممالک را با این شایسته با امرای
عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگر برادران و فرزندان سعادتمند منتسبان
آن سلسله حقیقت کیش و سایر سپاهیان جان سپار تقسیم نمودند مهمات کلی حکومت آن سرحد برای
رزین میر محمد مفوض داشتند و روز سیزدهم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم رمضان رایات
مراجعت بجانب دارالخلافه ارتفاع فرمود در عرصه ای دو ستاهان مخیم سرادقات اقبال شد که فیل خاصگی
دفیل بخانه که فیلان نامی بودند در یک نوبت جمعی از ظاهر پرستان را دل گزیده شد آن حضرت
بزبان مقدس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم که دو برادر بخت برگشته درین یورش
بکونیستی خواهند شتافت سبحان الله چه گوهر دید و دریافت و چه دیده است و چون رایت اقبال بحدود
سهرند نزول اجلال فرمود از مظفر خان بی حوصلگی چگونه بیخردی بظهور آمد که موجب حیرت ممکنان
گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده
در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر منش جهان آرای عطوفت پدری و رأفت اتالیقی بظهور می آمد و مردم را
از امور ناشایسته نگاه داشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش میفرمایند و درین ولا

بسامع علیه رسید مظفر خان لباده ردی قطب خان نام علاقه خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست داده است
آن حضرت بموجب عطوفت فطری او را طلب فرموده بنگاهبانان سپردند که مبادا مظفر خان ازین
دام فریب در بلیه عظیم افتد آن فریفته خرد از کوته حوصلگی و معامله نافهمی لباس قلندری پوشیده راه صحرا پیش
گرفت و قدر مرحمت و تربیت پادشاهی ندانست و حضرت شاهنشاهی که میزان تمیز و قدردانی بدست قدرت
کامله خود داده‌اند این نادانی و بی‌تمیزی او منظور نداشته بمقتضای مراحم خسروانه امتیاز بخشیدند و آن
خدمتکار را پیش او فرستادند و بنصایح گرامی هدایت فرمودند و تمامی این راه بنشاط شکار پرداخته
مسرت افزای عالمیان و چون عرصه قصبه تهانیسر مخیم موکب اقبال شد در آن منزل منازعه و مجادله
طایفه سناسیان بخون ریز انجامید و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه کولابیست که دریاچه توان گفت
سابقا آنجا فضای بود وسیع کورکهیت نام که مرتاضان هندوستان از زمان قدیم انرا برکت مبدا ستند
و طوایف این طبقه از اقصای هند در اوقات معین می‌آیند و تصدقات بظهور می‌آرند و مجمعی عظیم
انتظام می‌یابد درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود در میان سناسیان
دو طایفه‌اند که یکی را کر نامند و دیگری پری بر جای نشستن در میان این دو طایفه گفت و گو شده بود
مجرد گزینی اکثر این مردم بواسطه آنست که دین از ایشان رخت داده است نه نهان از دل برکنده اند
دلبند اپیوسته آزمند بوده مغلوب شهوت و غضب و مقهور حرص و تیه میکردند و باعث نزاع آنکه طبقه پری در کنار
آن کول معین داشته‌اند که درین مجمع نشسته دام گدایی می‌گسترانند و زایران آن اکناف ولایت هندوستان
است که بقصد غسل در آن کول می‌آمدند بآن گروه تصدق گویان چیزی میدادند درین روز گروه کر تسلط آورده
جای پریان گرفته بودند و جماعه را تاب مقاومت کران نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود و
سرحلقه ایشان کیسوپری نام در قصبه انباله باستان معلی آمده دادخواهی نمود که طایفه کران تغلب آورده
جای ما را گرفته‌اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان می‌بندیم یا خون خود را
بخاک می‌ریزیم یا این قطعه خاک را بنهایی گیریم دگر روز گروه کران بعرض اقدس رسانیدند که این جای موروثی
اینهاست چند گاه ایشان می‌نشستند دیگر ما می‌نشینیم و جا جان بستن متعلق است تعلق ما باین زمین
خواهد بود و چون موکب معلی به تهانیسر نزول اجلال فرمود در معرکه آنها رفته هرچند خواهش نصایح
و مواعظ باین نفوس معطل فرمودند حکم لالی انداختن بر خاک داشت و جوهر بطالت و ضلالت

ایشان

۲۷۸

ایشان بیشتر ظاهر شد و بیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و بشدت الحاح و تضرع استدعای
قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه پامال نفس و هوا بوده سالک پیرایه شقاوت بودند حضرت
مجادله یافتند تا باین وسیله عمل نکوهیده خود یا فرقه متنبه شوند و اتفاقا در آن روز از آن
گروه گمراه جمعی کثیر فراهم آمده بودند و از جانبین صفها راست شد اول از هر طرف یک مرد دلاور
پیش آمده بود و دوید و جنگ شمشیر کرد بار به تیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیرباران کردند بعد از آن
گروه پریان بر کران اسنگ دوی پیش آمدند چون پریان کم بودند حضرت چند نفر از
مردمی که سنگ دانند تیمچهای توران و چروهای هندوستان که همواره از آن طبقه چون یار
طبقات در حواشی موکب معلی می‌باشند اشارت فرمودند که کومک پریان باشند در حمله
پریان بر کران موافقت نموده آنچنان زور آوردند که کران تاب مصادمه نیاورده روی
گردان شدند و پریان از دنبال برآمده جمعی کثیر از آن خاکستریان را بباد عدم دادند و به سر
و سرحلقه ایشان که آنند نام داشت رسیده آن سوخته را بخاک تیره یکسان ساختند و دیگران
پراکنده شدند و خاطر اقدس را که رنگ آمیز کارگاه تقدیر است از تفرج آن بسطی عظیم روی نمود
و فردای آن روز از عرصه تهانیسر نهضت رایات عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک دهلی مخیم
اقبال شد میرزا میرک رضوی که در لاهور در آنجا با باقی خان سپرده بودند و در کمین غفلت و
فرصت می‌بود از حبس فرار نمود و چون باقی خان از دنبال او بکام جست و جو شتافت
و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلی روسفید نتوانست شد و حضرت شاهنشاهی بآیین مقرر
بزیارت مرقد اولیای آن مقام فیض انتما توجه فرموده همت خواستند و افاضه خیرات بمستحقان
حواشی آن بقاع شریفه فرمودند و تاتار خان که حکومت شهر داشت معروض بساط اقدس گردانید
که محمد امین دیوانه که از لاهور فرار نموده بود بقصبه بهوجپور رسیده و شهاب الدین خان ترکمان
جاگیردار قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده بمساعدت اسب و خرج پیش ارباب بغی و عصیان
روانه ساخته است از استماع این خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهی که نوایر سطوتش جز بر افق عدالت
تا بد بلندی گرفت و شاه فخر الدین مشهدی باحضار آن سپه دولت در بارگاه عدالت مامور
عالی شد و روز دیگر از آنجا موکب معلی کوچ فرمود و چون عرصه پلول مخیم اجلال شد شاه فخر الدین

بزمین بوس سربلندی یافت و آن بی سعادت را بموقف اجلال آورده او را بجنس چغتای سپردند و در همان منزل بپا سار رسید و چون طنطنه نوید قدوم موکب معلی در گوش منتظران دار الخلافه اکره پیچید و شنشنه رایات و الا بران حدود تافت خان خانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس سربلند شد و با ادب شکر و دعا اقدام نمود سوانح احوال و وقایع حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت و طومار عصیان علیقلیخان و بهادر خان و دیگر مخالفان که بتازه‌گی سر بر زده بودند فرو خواند که در مبدا فطرت بد نهاد و بی جوهر افتاد و از راه حمت و نصیحت سودمند چون کوی که زبان کار را آید و مدارا و موعظت را بر ضعف و وهن فرود آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران بد درون را بجز حبس و ضرب چاره ندیده اند و چون این علاج بد را ان خراب باطنان سود بت کار نکند بعد مخانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه مهربانی باحوال ایشان دانند متکفلان اشغال سلطنت و باریافتگان حریم قرب بسبب این معنی نرسیده خدیو زمان را در مرتبه اول نگذاشتند که چاره آن سید و لتان بظهور آید و باطن مقدس را بر سر مدارا آورده برداشتن پرده کار را در نقاب توقف ماندند و درین هنگام که موکب معلی باطفای نایره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود چون این خبر بعلیقلیخان و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید این بی دولتان بخیال فاسد خود انچنان وقتی را فرصت انگاشته خیالات فاسد را برانگیختند علی قلیخان از جونپور روانه قصبه سرهرپور که بجاگیر ابراهیم خان مقرر بود شد و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این یاغی طاغی از شهر اوده برآمد و جمیع فتنه سرشتان دران قصبه فراهم آمده قرار دادند که علیقلیخان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت را متصرف نماید و بهادر خان بکروه و مانکپور از راه آصفخان و مجنون رود و اسکندر خان و ابراهیم خان سرکار اوده و آن حدود را متصرف گردد و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علی قلیخان بداعیه شور افزای بسرکار قنوج روان شد و چون جاگیرداران انحدود را سرداری که با و اتفاق نموده مقاومت بان فتنه انگیز توانند کرد نبود خود را بقنوج کشیدند و علیقلیخان کرد حوادث انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسفخان که جاگیردار قنوج بود در قلعه شیرگر متحصن شد و خلایق غبار آلوده تفرقه گشتند و عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید اقبال بکار خود درآمد نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دار الخلافه

اکره



اکره بجونپور و دفع شر خان زمان و بهادر خان و دیگر فتنه‌ها چون منصب والای جهانبانی در معنی پاسبانی است حضرت شاهنشاهی بمقتضای حق اساس بر خلاف اکثر از فرمان روایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود خیال میفرمایند و شادمانی خویش در رفاهیت خلایق میدانند آری گوهر یکتای خلافت سزاوار افسر دولت چنین تاجداریست که باوجود این عظمت و ابهت خود را نیاز مند درگاه صمدیت داشته در لوازم داد و دهش تکاپو نماید و راحت جهانیان را آسایش خویش دانند و هر که زمان بردار انجنین سریرآرای اقبال سر باز کشد هر آینه در هلاک خود اهتمام نموده باشد خصوصا کسی که پرورده نعمت این دودمان والا باشد و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیله این خاندان فراهم آورده چه نامردی و نامردانگی و ناعاقبت فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغی و لی نعمت خود صرف نماید هر گاه فرمان روای روزگار چنین مخالف دولت ابد طراز لاجرم عنایت الهی مقارن و معاون گشته در هر نهضتی نصرتی کرامت میفرماید و نمودار این معنی واقعه علی قلیخان و بهادر خانست و استیصال این مخذول بغی و تفصیل این مجمل انکه چون موکب معلی کامروای اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان علیقلی خان و بهادر خان و سایر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست یورش ممالک شرقی و اطفای نوایر فتن وجهه همت علیا شد و منعم خان خانخانان را بدار الخلافه اکره و حراست انحدود مقرر فرمودند و دو هزار فیل جنگی بهمراه موکب معلی انتخاب نمودند و پیشتر از انکه رایات مقدس نهضت فرماید قیا خان و مظفر مغل و میرزا قلی و قلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را فرمان شد که بسرعت شتافته معاونت میرزا یوسف که در قنوج متحصن است نمایند و خود بدولت و اقبال روز دوشنبه بیست و ششم اردی بهشت ماه الهی موافق بیست و ششم شوال پای عزیمت در رکاب دولت آوردند و بدست اقبال عنان نصرت گرفته سمند همت جهان کشای جولان دادند شکوه عساکر والا زمین و زمان فرو گرفت و چون ساحت قصبه سکیت مخیم موکب نصرت شد علیقلیخان که بر ساحل گنگ بگذر قنوج غبار بغی و عصیان انگیخته و شقاق و عدوان آویخته بود باستماع صیت نهضت اقبال روی گریز بجانب مانکپور که برادر بهادر خان در برابر آصفخان و مجنون خان فتنه انگیز بود آورد و موکب نصرت از سکیت بکنار گنگ پیوست و روز دیگر از آن دریای زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمودند و چون بقصبه راهیان

مضرب خیام ظفر پیکر گردید محمد قلیخان برلاس را سردار ساخته مظفرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان
و پسرش عبدالمطلب خان و حسن خان و قیاخان و حاجی محمدخان سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث
الدین علی بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران کارگذار همراه او کردند روز دوشنبه بیست و سیم خورداد
ماه الهی موافق سه شنبه بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل بر سر اسکندر که در اوده دست فتنه گشاده
بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره و مانکپور آوردند و چون قصبه
رای بریلی مخیم اقبال عرایض آصفخان و مجنون خان بعتبه مقدس رسید باین مضمون که علی قلیخان
و برادرش عزیمت حدود گوالیار دارند و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر
رای جهان آرای بر ایلغار گرفت و بیشتری از حاضران موکب معلی چه از روی پست فطرتی چه از جهة کسالت قرار
و چه بواسطه تن پرستی و چه بجهة آنکه کاران تبه رایان بانجام نرسد تا بازار خودفروشی آن بیحاصلان
گرم باشد باین ایلغار راضی نبودند و شاهنشاه دانادل پرده از کار هیچکس برنداشته عنان توجه بدست
توکل سپرده شب دوشنبه بیست و هشتم خورداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و نهم ذی قعده
از قصبه مذکوره ایلغار فرمودند و از غرایب آنکه از رای بریلی راه متعارف را بواسطه بعد گذاشته راه
میانه که بنسبت آن راه نزدیک بود با وجود آنکه بی آب نشان میدادند اختیار فرمودند و از خجسته آثار
تأییدات غیبی که فیض بخش موکب شاهنشاهی است آب فراوان در راهها پیش آمد بیشتر از آن باران
رحمت باریده کولابها پر ساخته بود تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکپور نزول اقبال فرمودند
و محب علیخان جاگیردار آنجا بلوازم خدمت پرداخت و عساکر فیروزمند بواسطه
آنکه اول شب کوچ شد و کم کسی را ازین ایلغار آگاهی بود درخت زار در میان آمد متفرق شده از راه
راست بر کرانه افتادند و قلیلی در رکاب نصرت اعتصام توانستند رسید الحق هر که ایزد تعالی
تأیید بخش باشد او را از کمی ملازم چه اندیشه و در اثنای راه نزدیکی مانکپور آصفخان بسجده عبودیت
نورانی ناصیه گشت و همان زمان رخصت پیش یافت تا باردوی خود که در برابر خان زمان نشسته است
شتابد و زمانی نگذشته بود که بتواتر از قاصدان تیزرو و مسرعان اعتباری بود خبر آورد
که علی قلیخان و بهادر در حدود پرگنه سنکرور دریای گنگ را پل بسته گذشتند چون این خبر
بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار شده با آنکه معدودی بملازمت رسیده بودند تکیه بر جنود

الطاف



الطاف ایزدی نموده پیشتر رفتند راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعی را بر سر اردوی معلی گذاشتند
که بعرصه قصبه کره نگاه دارند و از ده شیخان که از مضافات مانکپور است آمده آخرهای روز یکشنبه
از دریای گنگ فیل سواره گذشتند و چون اوایل موسم باران و فصل طغیان آب بود در آن هنگام که
بندگان حضرت فیل در آب راندند و جوش و خروش غریب از عالمیان برخاست چه گذر از چنین آب
خونخوار از محالات بود و بمحض کرامت شاهنشاهی این بحر زخار را بمعدن ولایت راه گذر دونیمی
دغدغه از پایاب گذشتند و مستبصران این معنی را از دلایل نصرت و مقدمات اقبال دانستند در آن
زمان که موکب معلی از دریا عبور نمود زیاده از یازده کس از مقربان بساط قدس در رکاب مقدس
نبودند میرزا کوکه یوسف خان کوکه رستم خان شجاعت خان خان عالم خواجه عبدالله دریا رخان شهباز
خان سید جمال الدین عادل خان دلاورخان و چند حلقه فیل همراه رسید و درین روز که موکب مقدس از آب
گنگ عبور فرمود قعر دریا باقدام فیلان پیموده شد از فیلان خاصه خدابخش و بال سندر با طوفان مستی
در رکاب دولت جوشان و خروشان بودند و این دو فیل در پردلی و تیزروی و جنگ آوری و صف
شکنی انگشت نمای دیده وران بودند و چون موکب معلی از آب گذشته بحر آشامان نزدیک رسید
فیل خدابخش از مستی فرود آمده روی بهشیاری نهاد و فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند و
حضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن چنین فیل مبشر فتح و نصرت همعنان است
و کار آگهان وقتست و دیگر آنکه از هشیار شدن فیل مارا اعتماد بر فیل و مستی او نماند و منحصر شد توکل ما
بر عون الهی است و هر گاه توکل بر کرم الطاف ایزدی منحصر شود کار او بر فتح انحصار یابد و الحق از آن منظر گرامی
دو نکته بلند بوجود آمد که عنوان نامه الهام تواند بود و چون شب در آمد بر کنار دریا با بخت بیدار آسایش
گرفتند و مخالفان تیره رای بمسافت یک کروه فتنه گستر بودند آن حضرت تکیه بر تایید آسمانی فرموده در همانجا
توقف صلاح دیدند و همان زمان مجنون خان و آصف خان زمین بوس سعادت پذیر گشتند و مجنون
خان و جمعی برین بودند که بی توقف در همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشته باید شتافت آصفخان عرض
داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند که درین هنگام رفتن لایق نیست و نیز مردم بشرم چشم و آزرم در روز
بیشتر کار میکنند رای او پسندیده خسرو کامیاب شد و نقاره بلند فرموده آمده ها را رخصت دادند
و حکم شد که در پاسی دو بار خبر بما رسانند و در لوازم قراولی اهتمام نمایند که مبادا مخالفان تیره رای خبر

رایات اقبال شود و از انجا بدر روند علیقلی و بهادر مغرور خودکامی و مغلوب ادبار بودند در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند و ان شب که موکب مقدس نزدیک رسیده بود بباده پیمایی و شاهد پرستی و بازی شکس سرگرم بودند و باین لفظ صریح بر شکست خود فال میزدند و عجبتر انکه دران شب مردی نزدیک جا درهای این مستان رفته فریاد برداشت که جمع بد سرانجام واقف شوید که حضرت بادشاه بعزیمت استیصال شما از اب گذشته با لشکری بایان رسیده و چون پیمانهٔ هستی انها پر شده بود اوازهٔ رایات اقبال را از تدبیرات اصفخان و مجنون خان دانسته در غرور افتادند و همانا که ان مخبر از مخلصان نادان بود اندیشه ان داشت که چون بندگان با مردم کم از آب گذشته و غنیم تا سه چهار هزار مشخص است باین تدبیر سنگ تفرقه دران گروه انداز د تا کار به یکبار نکشد و نمیدانست که جنود غیبی همرکاب گیتی خدیوست و بالجمله صبح ماراسفندمیت و نهم خورداد الهی موافق دوشنبه غرهٔ ذی الحجه که در حقیقت غرهٔ نصرت پادشاهی و سلخ عمر سیه بختان بود ان حضرت جیبه طلبیده در درع تایید غیبی در آمدند و مغفر اقبال اسمانی بر فرق عظمت نهادند و تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند عول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت یافت و برانغار مجنون خان قاقشال مقرر گشت و جونغار اصفخان قرار گرفت و محب علیخان و طایفه از بهادران از پیش قدمان هراول شدند انحضرت فیل بال سندر نام سوار شده نهضت فرمودند و میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزت از اسمان گذرانیدند و مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال محل اردوی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند پیغام مطاع عز نفاذ یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند و این فوج باعتضاد چنین قوی پشت شده طلبکار نبرد گشت و بردم عقب بقدر جنگ شدن گرفت و بعد از زمانی اصفخان را نیز حکم شد که با جمعیت خود متوجه پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن مانده کی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر بارهٔ نصرت سواری فرمود و ان بی دولتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس دران لشکر رود و اقبال دارند و مقدمات جنگ را بتهور اصفخان و مجنون خان فرود می آورند چون محاربه بسیار شد شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهیست و خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرة آورده اند





علیقلیخان و بهادرخان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند و بجدلان ابدی قرار جنگ دادند و باین خیال فاسد صفها راست کرده جمعی از پردلان معرکه ادبار را بهراول و اوقچی لشکر نصرة پیوند فرستادند درین اثنا از عساکر اقبال همگی قریب بپانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شدند و تا پانصد فیل هم رسیده و بمفاصله درمیان فوج پیش و موکب مقدس کمتر ماند بابا خان قاقشال که سردار مردم اوقچی بود با جماعت بیورت معرکه نبرد گرم شد و بتایید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان از جا برداشته برد و افواج قاهره از پی درآمده این مدبران را تا صف علی قلیخان رسانیده و اهل ادبار در گریختن سراسیمه گشت سر از تن و پیش از پس نمیشناختند و از شواهد اقبال انکه دران گریختن اسب یکی از مخذولان چنان بر اسب علی قلیخان خورد که دستار از سر شوریده او بر زمین افتاد علیقلی خان حیران کار شده بهادرخان برادر را برابر بابا خان قاقشال فرستاد و بهادرخان خود را به سپاه اوقچی رسانیده سرگرم کارزار شد و زمان زمان علیقلی از بهادر خبر گرفته تازه بتازه کمک روانه میکرد بابا خان غنیم را پر زور دیده عنان گردانید و بهادرخان از دنبال شتافته خود را با مجنون خان رسانیده و درین میان اسپش تیری خورده چراغ پا شد و بهادرخان را بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند و زیر جمیل او را گرفت و از بدذاتی و ارسندی چیزی گرفته رها کرد درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندی از ملازمان مجنون خان بر سر او انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره بهمراهان بهادرخان را درمیان گرفته تیردوز گردند و درین زمان ابتهاج که گیتی خدیو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بود و مبارزان دست بگریبان رسانده جان ستانی میکردند و علیقلی خان مغرور ادبار بر جای خود استاده از حال بهادر می پرسید فیل مست چیتر انند نام از فیلان پادشاهی برفیل کج بهنور از فیلان خاصه که از مستی فرود آمده بود کج بهنور طاقت صدمه او نیاورده رو بگریز نهاد و چیتر انند از دنبال فیلبان کج بهنور فیل خود را درمیان صفوف مخالفان کشید و مخالفان فیل اودیه نام را برابر چیتر انند دوانیدند و چیتر انند کج بهنور را گذاشته بر اودیه دوید و بیک صدمه کوه شکن از ابر خاک هلاکت انداخت و شکستی عظیم بران مدبران حرام نمک روی آورد اکثر اعیان و ارکان شرارت علف شمشیر خون خوار شده بر زمین ادبار افتادند خس و خاشاک هستی ایشان باتش قهرمان آلهی و برق سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر ان بباد فنا رفت و گروهی که

گریخته از آن نبردگاه اقبال بدر رفتند و در راهها بدست رعایای زبون که باتش تعدی این گروه بجان جگر
کباب بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و از خیابان ظفر بر حدیقهٔ دولت
گوهرافشانی درآمد و عرصهٔ ناوردار غبار رفته ارباب طغیان تصفیه یافت و از تتق عواطف الهی پیکر فتح و
نصرت بر ساحت اعلا جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال سواره از سرگذشت علیقلی
و بهادر می پرسیدند درین اثنا نظر بهادر خان را دستگیر کرده ردیف خود سوار ساخته به بساط اقدس آمد
حضرت شاهنشاهی زبان تفقد برگشادند که بهادر ما به شما چه بد کرده بودیم که این همه باعث فتنه و فساد
شدید او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود و سر در پیش انداخته زبان عرض نداشت و بیان عذر نبود
و بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت که الحمد لله علی کل حال همانا این بد دولت را
در نفس اخیر حقیقت حرام نمکی و سیه بختی خود معلوم نشده بود و الا بایستی حرف ندامت بر زبان او گذشتی
و هر که از چنین بزرگ کردهٔ خدا روی گرداند هر آینه دین و دنیا از و بشود و هر دو خواب ظاهر و باطن گردد
و حضرت شاهنشاهی با وجود چندین فتنه و آشوب نمی‌خواستند که بشب نیستی فرستند بعد از شدت
التماس و کثرت الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان و بینی داس کنبو مامور شدند تا بدم شمشیر
گردنش از بار سر سبک ساختند و مقارن این حال بهادران نصرت قرین شهیار گل را که از معتبران علی
قلی بود گرفته آوردند بی ملازمان رکاب معلی آشفته او نیز بخاک افتاد حضرت شاهنشاهی از ماجرای
علی قلی می پرسیدند جمعی میگفتند که از عرصهٔ نبرد بدر رفته است و طایفهٔ بر آن بودند که خرمن هستی
او سوخته شد درین اثنا یاتو فوجدار سیه بخت را آوردند چون کاوش احوال او شد
بزبان آمد که من دیدم او را فیل یک دندان بادشاهی کشت و نشانهای فیل و فیلبان را بیان کرد
بموجب حکم معلی تمام فیلان فوج هراول حاضر ساختند و آن شخص فیل یک دندان بدین نام را دیده
گفت این فیلیست که علیقلی را کشت آنگاه حکم مقدس شد که هر که سر مغولی از حرام نمکان بیارد یک
مهر طلا بیابد و هر که سر هندوستانی بیارد یک روپیه بیابد عوام از پی سرها بسر دویدند و سرها آوردند
و زرها میگرفتند و چهره شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علی قلی را که در پای درختی افتاده بود
آورد ما بین طایفه شبهه و شک میکردند درین میان ارزانی نام هندوی که صاحب اختیار علی قلی بود در
خیل اسیران حبل قهرمان اقبال سراسیمگی داشت چنینش که بر سران تیره بخت افتاد آهی سرد از سر



برکشید و پیش آمده آن سر را برگرفت و سخت بر سر خود زد و چنان بوضوح پیوست که آن بدبخت کشته
تیری از غیب رسیده و میرزا بیک قاقشال مدعی آن بود که تیر من به علیقلی رسید القصه از رسیدن
تیران بد بر بحال تباه در جان کندن بود که سومنات فیلبان فیل نین سنک را بقصد او راند
علی قلی فیلبان را گفت که من از اعیان سپاهم مرا زنده بحضور بندگان حضرت ببر که ترا رعایت
خواهند کرد فیلبان حرف او را از ژاژخایی دانسته فیل را بر او راند و او را زیر دست و پای
فیل بلکه در زیر بار عصیان او و کفران نعمت پادشاهی پایمال ساخت یکی از ماجیان بگرفتن اشرفی سر
او را جدا کرده می آورد در راه آن سر را غلام غالب از و کشیده خود بنظر اقدس در آورد و انعام
گرفت آنگاه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانهٔ زین فرود آمده روی نیاز بر زمین
شکر نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را که در آن مصاف مردانه‌ای جان سپاری
و حق گذاری کرده بودند بازدیاد مناصب و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند
و سر علیقلی خان و بهادر را مصحوب عبدالله پسر خواجه مراد بیک قزوینی که وقتی دیوان حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بود بجانب دارالخلافه آگره و دهلی و ملتان و دیگر ممالک محروسه
با فتحنامها فرستادند هم سرمایهٔ مزید شکر اولیای دولت قاهره و هم پیرایهٔ عبرت و هدایت
واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف که کارنامهٔ اقبال روزافزون تواند بود در عرصهٔ
قریهٔ اول از مضافات الهاباس روی داد و از امر جامع ساخته فتحپور نام نهادند و عبارت
فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آیین است و از شرایف سوانح آنکه چون رایات اقبال
مرجع حرام نمکان نهضت فرمود و منعم خان را بحکومت دارالخلافه آگره گذاشتند باز از هرزه گویان
تهی مغز گرم شد و متمردان مفسد از حدود سر کشیدند منعم خان که پدر استاد مرشد راقم این شکرفنامه
ابوالفضل عقیدت داشت آمده استمداد همت نمود آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگی خدیو زمان
فرموده در باب استیصال مخالفان این دولت اشارات بدیع فرمودند و بموجب استدعای او
مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیه علیه توجه نموده شود و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرده
آید صبح آن بشاشت غریب در جبهه شریف ایشان ظاهر بود فرمودند که سر علیقلی و بهادر بر زودی
آورند که امشب چنان نموده اند منعم خان از استماع این مژدهٔ دلگشای خوش وقت شد

ادب شکر آوردند و اندک فرصتی نگذشته بود که سر این دو حرام نمک شورانگیز آوردند آری از توجهات
درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجب ظهور این معنی چه دور و چون تأییدات سماوی
که در سفر و حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است چنین فتح دولت برای روی نمود
همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که بعضی بیدولتان در آن حدود غبار انگیز فتنه بودند نهضت
والا فرمود شامگاهان ساحت آن سرزمین پرتو ورود مقدس گیتی خدیو صبح دولت دریافت در آن
عرصهٔ دلگشا منزل فرمودند بعضی مطرودان دولت که گریخته به علیقلی پیوسته بودند مثل شیخ
یوسف چولی دستگیر شدند و دو روز به بعضی مهمات آنجا پرداخته روز سیم روی توجه بجانب
بنارس آوردند و آنجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر مثل مرتضی قلی زمین والا نمودند و از
فرط مکارم ذاتی جرایم این جماعت طراز عفو یافت و زنان و پسران بهادر خان بدست اولیای
دولت درآمدند و خواجه عالم خواجه سرای آنجا اسیر فتراک دولت شده بمدارج قرب ترقی نمود
چون مردم بنارس از نادانی و بی دولتی دروازه بسته بودند از سطوت غضب حکم تاراج شد و
بخشش فرمودند و شهاب خان را جمعی را بحراست و حکومت جونپور فرستادند و قلیج خان را بطایفه
را بسرهرپور تعیین کردند بنه و بار بعضی از اوزبکان آنجا بود و بعد از آن که سه روز بنارس
مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف دادند روز دوم ساحت آن
شهر مورد موکب معلی شد علی قلی که در آن بلده فراهم بودند انوار سلامت بر ساحت احوال اهالی تافت
و در ظلال عاطفت شاهنشاهی درآمدند و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال و رعایای آن حدود که
لگدکوب آشوب بودند مستمال عواطف شاهنشاهی شده سر بفرق غبار بالی برداشتند و از آنجا
آن شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار ببلده کره نهضت فرمودند از دوی بزرگ آنجا بود در سه روز
این راه طی فرموده بر ساحل گنگ بگذر کره رسیدند در آن هنگام بیش از چهار و پنج کس در رکاب
نصرت اعتصام نرسیده بود بدولت و اقبال بکشتی عبور فرمودند درون قلعه کره را بفر نزول
اجلال رفعت آسمانی بخشیدند نزدیک مانکپور خواجه عالم گریخت و باز بدست افتاد و در آن
شهر منشور طلب منعم خان خانان از پیشگاه عاطفت اصدار یافت جاگیرداران آن حدود بجا
یگیرهای خود رخصت یافتند و برعیت پروری نصیحت پذیر گشتند و چندین از بندهای فتنه

سرشت



سرشت که از آستان مقدس گریخته پیش این بدبران نخوت سلند رفته همواره در شورش سر زدند و بند
اقبال گرفتار شده بودند مثل خانقلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیک که یکچند در سلک قورچیان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و علم شاه بدخشی و میرشاه بدخشی
و جلیه خان کوکه میرزا عسکری همه این فتنه جویان عرصه قهر شده پایمال فیلان مست گشتند و میرزا
میرک مشهدی که در مخصوصان علیقلی انسلاک داشت و از اردوی مقدس گریخته در کره گرفتار شده
بود با مجرمان دیگر با کنده و دوشاخه در میدان معدلت آورده تماشای آن فتنه اندوزان را بحضور
او سیاست فرمودند بعد از آن فیلی را با او سر دادند فیل او را بخرطوم پیچیده با کنده و دوشاخه در
زیر دست و پا مالش میداد و از این سو بآن سو می انداخت و چون اشارت صحیح بسیاست او
نرفته بود فیلبان بمساهله و ملاعبه میگذرانید و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاستگاه تعذیب
میداشتند آخر بتقریب انتساب سیادت و شفاعت مقربان بساط عزت رقم جانبخشی بر حال او کشیدند
و در همان ایام حجی تواجی شاه ناصر خواجه را که سرآمد سید ولتان بود بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسید
منعم خان خانان بموجب حکم اقدس از دار الخلافه آگره بنجم اقبال که در حواشی قصبه کره رسید
بزمین بوس سربلند شد و از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازی
پور تا کنار آب چوسا با و تفویض یافت و او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور و آن حدود
شد و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی موافق سیوم ذی حجه بمستقر خلافت
توجه فرمود کوچ نهضت عالی می شد و آن حضرت شکارکنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند
و بهر شهر و ولایت که ممر موکب مقدس می شد بافاضت عدل و احسان مورد سرور گشت در قصبه کوره
که در جاگیر فرحت خان بود بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت و در قصبه اتاوه شجاعت خان از این
دولت کامیاب ساختند و همچنین جا بجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز می گشتند تا آنکه
روز خورداد ششم امرداد الهی سنه موافق شنبه یازدهم محرم نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدار
الخلافه آگره انداخته کامبخش عالمیان شدند و جهان طراوت خاص گرفت و جهانیان نشاط
مخصوص از سر گرفتند و عالم مورد امن و معدلت گشت و احوال افواج قاهره که بر سر اسکندر بسرکردگی
محمد قلیخان برلاس رفته بود برین منوال است که کوچ بکوچ رفته روز اردیبهشت سیوم [illegible] تیر ماه

الٰی موافق یکشنبه ... فی حجه بساحت شهزاده رسید اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه ادونی
متحصن شد امرا محاصره آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند در پهلوی شهر تلی بلند که سرکوب دواری نام
وارد و سرکوب شهر و قلعه است اسکندر جمعی از هواخواهان خود را بانوی از نبید و مجیان هر آن بلندی داشته
بود که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را پیرامون شهر نگذارند محمد قلیخان برلاس نخستین همت برگرفتن
آن سرکوب بسته جمعی از بهادران را تعیین کرد که بحملهای مردانه بر آن بلندی دست یافتند و بپای
مردی جلادت آن گروه خود سر را پست کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلا تمام حاصل شد چنانکه
اعدی سرا روزن نمی توانست بر آورد و ازبکان خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند
درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علی قلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت و این معنی موجب
استظهاری اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست اگرچه پیشتر از آن که بجد داده لشکر فیروزی اثر
رسد نوشته های تیر داس مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علی قلی و بهادر بر آنجا تو در هم رسیده بود
عموم خلق ازان پس که این بی دولتان را سر فی پنداشتند این خبر را ساختگی میدانستند و چون تاریخ
این خبرها را یافت اسکندر همچنان مخفی داشته و از راه مکر و فریب و تزویر در آمده رحمن قلی قوشبیگی را
طلب کرد که بعضی سخنان میخواهم بگویم اولیای دولت قبول این معنی نکردند اخر حاجی اوغلان را که از معتبران
او بود پیش امرا فرستاد امرا روی دل نموده دریافتند و قرار یافت که رحمن قلی همراه حاجی اوغلان
رفته قرار داد او را خاطر نشان کرده بیاید و همان روز همراه او باتفاق رفته باز گشته آمده و نمودند که
که اسکندر را از کرده ندامت دارد و مترصد است که بوسیله اولیای دولت اخر از سعادت آستان
بوس فایده میخواهد که اول تنها در جای که قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشته پیمان را بسوگند محکم کرده و قرار
یافت که صباح روز عید قربان است این امنیت بحصول انجامد و بالجمله اسکندر را مرتبه بدبختی اولیای
دولت را بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه از دروازه قلعه که بجانب دریا بود
رفته بکشتی چند که از برای روز ادبار خود آماده داشت از دریا عبور کرده نیم جانی
ازان گرداب خطر بیرون برد چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور
بشهر در آمده کوس نصرت بلند آوازه کردند و چون کشتیها را اسکندر این طرف نگذاشته
بود بسبب جمع کردن کشتی از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب بتعویق افتاد درین اثنا





اسکندر را از این و عیان خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد ایستاده ام و عبور من از آب بتقریب
ترس مردم بود اکنون التماس این است که محمد قلیخان و مظفرخان و راجه تودرمل در کشتی نشسته
میان آب آیند و من هم با ده کس آمده در یابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم و خاطر خود را مطمئن ساخته روی
بدرگاه عالم پناه آورم این سه بزرگ ملتمس او را بقبول مقرون ساختند و از آنجا اسکندر خان با چهار
کس از معتمدان خود بکشتی در آمده صورت ملاقات رانقشی بر آب و گرهی بر باد زد و اولیای دولت سوگندان خورد
و آنچه لوازم استمالت باشد در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود نه ایستاد و گفت درینولا چون بصدور
تقصیرات شده ام دلیری در بساط بوس درگاه معلی نمیتوانم کرد مناسب آنست که بوسیله استغفای
جرایم جایگیر مرا خاطرنشان کرده بحال خود گذارند و بخدمتی درین صوبه نامزد سازند تا بدست آویز نیکو خدمتی
خود را مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان او با دل موافقت نداشت وقت را بحرف و حکایه گذرانیده
با وجود بارنده کی براه ادبار رو منزل دورتر رفت و عذر طغیان آب بر ساحل دریا در میان آورده
پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند که بغیر از حیله سازی و روباه بازی ازین بد دولت امر
دیگر بوقوع نمی آید از دریا عبور نموده سر در دنبال آن بی دولت نهادند و او از جلایها و
سیلابها گذشته خود را بقصبه گورکهپور رسانید و آنجا سلیمان ناجی ازاوزبکان که از علی
قلی گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان حکومت آن گذر داشت کشتیها را فراهم آورده
اسکندر را با مردم او بسرعتی هر چه تمامتر گذرانید و از موج خیز قهرمان اقبال شاهنشاهی ورا نجات
داد امرای عظام بسر حد ولایت افغانان رسید چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاه مقدس اصدار
نیافته بود توقف نمودند و عرضه داشتی متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس در آمدن بآن ولایت
بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزی که دار الخلافه اگره مهبط انوار نزول اجلال شده بود عرضه داشتی
اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال پیوست و منشور سعادت پرتو ارتفاع یافت که آن بقیة
السیف را از ممالک محروسه بر آورده اند درین هنگام برهمین اکتفا کرده در انتظام پراگندگیهای آن
ولایت کوشند و سرکار اوده را به محمد قلیخان برلاس تفویض نموده دیگر امرا متوجه آستان بوس گردند
چون مثال عالی باولیای دولت رسید محمد قلیخان را بداراٸی آن سرکار نصب کرده روی توجه بمستقر
خلافت آوردند و در دار الخلافه ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند

سرکشان گردن فراز را از پای در انداختن وحدت انتظامی را که گزیده ترین عبادات
بنگاه کثرت تواند بود رونق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن است و خدیو زمان را
توفیق این معنی یافتن مایه خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایه سعادت طبقات انام عطا فرمودن ولله الحمد
که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت جنود غیبی رحمت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره
در معالجه مالیخولیای سروری گردن کشان فاسد دماغ اهتمام روز افزون دارند و تایید الهی قرین
ذات مقدس بوده باندازه حق پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب صورت و معنی میگردند درین هنگام
که ساحت دار الخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت هنوز عساکر اقبال از گرد راه و تردد
گاه و بیگاه نیاسوده بود که خبر طغیان پسران محمد سلطان میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبه مالوه بمسامع
اجلال رسید از آن بار که سر از فرمان برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده آواره ملک ادبار
شده اند بعد از درازی سرگردانی و کوتهی سخن مالوه را خالی یافته بآن حدود در رفته اند و بانش گونه اندیش
را مناسب حال دیده در جمعیت خود و تفرقه رعیت میکوشند خدیو زمان را که دانای اسرار نهانی
و معدن رافت و مهربانی است بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه اندوزان اگر بجهت ملاحظه حال سپاهی
اغماض نظر کرده اید خلاف رضای ایزدی باشد و اگر توجه باطفای این نایره فتنه نموده شود و بذات
اقدس عزیمت این یورش اتفاق افتد خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که
بدفع ایشان آن حضرت را خود متوجه باید شد و در آیین سلطنت بر این است هر کاری که بسخن ساخته شود
تیغ نباید پرداخت و هر امری که بدلاوری امرای اوسط وا دنی کرده آید به نوئینان بزرگ نباید حواله نمود
و همواره در مدارج امور پاس دین و سلطنت نمودن که عبارت از قدردانی و پایه شناسی است
از لوازم اقبال و اگر بنا برین قانون خلافت باین کار ملازمان عتبه خلافت نامزد میشوند سران و سروران
ملک سعادت و جهانی را در فرمان برداری پادشاه خود میدانند در ساعت کمر انجام بسته متوجه این
می بندد و کار اندک بسیاری شود و آیین سلطنت تا خیر امثال این امور بر تا بد بنابران شاهنشاه عالم
دانای روزگار بمقتضای بالغ نظری خود چاره این کار فرمودند و توجهی در ضمن بی توجهی و بی پروایی

جای این بیت حاشیه

در پرده پروای صورت داده بظاهر اغماض نظر فرموده به باطن همت در دفع این شورش بستند و روز

که بسیار [illegible] از [illegible] درین [illegible] از [illegible] گرفتند [illegible]



هژدهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر بشکار پرگنه باری که اکثر اوقات انجا و دو شکار چیته
و آهو نشاط پیرای می گشتند روی توجه آوردند تا در باب اخلاص و خدمت دوستان بجهت بی
غوغای طلب بطور خود حاضر شوند و سایر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر بدید ایشان چون منعی
نباشد هر آیینه بآسانی جمع خواهند شد و چون مردم بزودی فراهم آیند جمعی گزین کرده باین کار فرستاده
خواهد شد باین اندیشه صواب نما از مستقر خلافت برآمدند و عرصه باری را مخیم اقبال ساخته بجانب دهولپور
و گوالیار که مالوه رویه است شکارکنان عزیمت مصروف داشتند و امرا و ملازمان عتبه اقبال
روی امید بجانب مخیم نصرت نهاده فوج فوج میرسانند اگر روس مخلصان درگاه که ملتزمان عرصه شکارند
فراهم آیند بتسخیر عالمی کفایت میکند و اگر بهادران پادشاه شناس جمع شوند احصای آن که تواند کرد
و هرگاه نوکر نوکر هم گرد آیند اندازه آن که تواند گرفت چون دهولپور مخیم سرادقات عزت
گشت بکت سنگه پسر رانا و او دی سنگه در رکاب قباب ایستاده بودند حضرت جهان از روی انبساط
وجه از آن رهگذر که مغروران فتنه اند و زمالوه بخواب غفلت روند خطاب کرده فرمودند رانا تا حال
که اکثر زمینداران و بزرگان هند باستان بوس سرافراز شده اند آمده احراز این دولت نموده است
میخواهم که بر سر او ایلغار فرمایم و سزای او را در کنار او نهیم توجه خدمت خواهی کرد زمانی امثال این
مقدمات از روی شگفتگی پسر رانا می فرمودند و او منافقانه تقبیلات می نمود و اخوان کج فهم
بد دولت بسر معامله نرسیده و هزل را جد فهمیده فرار اختیار نمود و از بد اندیشی از بدنامی ظاهر
گریخت و در رسوایی حقیقی افتاد چه آن نادان را این تصور شد که بندگان حضرت در پرده این شکار
سزای رانا خواهند داد و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سر پدر خود آورد ندانست که جز صورت
مطابقه نیست و این دولتمند خداپرور دگی بدفع امثال این زمینداران بی سعادت خود متوجه شود
و در نیافت که بر تقدیر تحقیق این معنی گریختن از جبین اقبال خود را در ها ویه ادبار انداختن و از بدنامی
بد ذاتی شتافتن است و چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در
آمد و هزل صورت جد گرفت و الحق چنین بایستی که از آغاز جلوس بر اورنگ شاهنشاهی اکثری از
سرفرازان هندوستان که کلاه نخوت کج نهاده سر اطاعت هیچ یکی از سلاطین فرود نیاورده
تارک عبودیت بزمین بوس انقیاد آوردند رانا او دی سنگه که درین ممالک به ای از و تیره رای

وخود آرای تر نبود و آن تهور سرشت بی اعتدال که شوریده کی ابای او ضمیمه بدمستی او شده بکوهستان محکم
و قلاع متین مغرور گشته سر فراز برداری از درگاه معلی تافت و بفزونی مال و ملک بسیاری راجپوتان
فدایی و سایر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشته بهمت جهانگشا تادیب او
مصمم شد و اوایل مهر ماه الهی موافق اوسط ربیع الاول نهضت علی الاتفاق افتاد و بتایید اقبال روی توجه بتسخیر ولایت
هندواکه آورد بجولان نصرت بولایت او در آمدند چون عرصه ظاهر قلعه سوی سوپر که صیت شهرت او در آن
ولایت بلند است مخیم اقبال شد بظهور پیوست که قلعه خالی است و پیش از نزول اجلال کسان سورجن حاکم قلعه از تهور
متوحش شده بار رعایا خود را بر کناره کشیده اند حضرت شاهنشاهی قلعه را تفاول بر فتوحات عظیمه گرفته دو
روز در آن ساحت دلکشای نزول اجلال داشتند و از نواحی و حوالی اردو تا بان قلعه سامان فرموده نظر
بهادر را بحکومت و حراست آن تعیین فرمودند و از آنجا شش منزل قصبه کوته را که از مواضع محکم آن حدود است
مخیم سرادقات فتح ساختند و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری مکرمت فرموده او را در آن سرحد
گذاشتند و از آنجا بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعه گاگرون نزول فرمودند و از سوانح آنکه نکته طراز حکمت
اندوز سحر پرداز بدایع نگار برادر بزرگ عنصری و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی از خلوت کده عزلت بیار گاه حضرت
کیهان خدیو بلندی گرای آمد و بفنون عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت آن نوباوه گلستان دانش
پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخجند نگارستان کثرت در وحدت پدر بزرگوار
تحصیل مراتب دانایی کردی در اندک فرصتی در دبستان حقیقت امواد او که مجمع البحرین نظر داشت فروع
حکمت شناسان بارگاه علم و عمل است بپایه والای الهی جلوه ظهور فرمود و از نتایج آن صحبت زبان
بسحر کاری سخن طرازان نظم پرداز گشایش یافت و صیت کمالات او جهان صورت را چون عالم معنی فرو گرفت
و از آنجا که سحر قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دامن عزلت کشیده در پاس انفاس همت گماشتی و بجهت پرده نشینی
درس علوم عقلی و نقلی گزیده را اختلاط طبقات مردم بسته داشتی بمیامن نفس گرامی او شهرستان باطن فرزندان
سعادت پیوند خواهش طبیعت و تماشای رنگینی این عالم و انا و نشیب روی نداشت و همگی اوقات گرامی بفنون
پیرای و دانش گزینی و راستی گردا گردشتی و آن پیر نورانی با آنکه بر مکامن مقدس معنی و صورت نی رود و از
اعتقاد گزینان اخلاص گرای بود گوهر یکتای محبت را ببازار نیاوردی و از آنجا که دیدن او دیدن کثرت
از روی وحدت بود لا و باکران بهای آن متاع گزین از کرم بازاری این جنس فاخر و ممیزی مشتری بجلوه گاه

ازدن



فروخت نیاوری و از آنجا که دیدن او دیدن کثرت از روی وحدت بود و از کثرت وحدت گزیدی منتسبان
این یگانه پرستار ایزدی را از این چشمه سار حقیقت راتبه رسیدی و از این رو هرگز با اعیان دولت و ارکان
درگاه مقدس راه آمد و شد نبود و با آنکه بسیاری از مهم پیشها بوسیله ان کرده اند از ثروت مندان
صورت حسد برده اند اما کردی و شورشها اندوختی و از فنون در یافت شد یار حقیقت پژوه درگوشه
کامی فرو شدی اصلا خاطر او باختلاط سبک اندیشان بارگاه تعلق نشدی و در چاره این کار راه اسباب
برفتی در نیولا که خدیو جهان منجم حضور ممیت داشت ذکر نور افزای جوانع بینش اشرف بر او در آن
بمسامع همایون رسید اشارت عالی با حضار آن گلدسته هنرمندی شد طبقه از بدنهادان کوته اندیش
بر حقیقت حال آگهی نیافته این طلب عاطفت را بعنوان مطالبت عتابی وا نموده یرلیغ مطاع بحاکم دار
الملک ارسال داشتند شب ابان روز مهر ماه الهی موافق شب چهارشنبه بیستم ربیع الاول برخی از آن
نیلی قبای سری شده بود و آن دیده ور تماشای نوخاستگان بزم چمن تشریف برده جمعی از ارکان
آمده حوالی مرکان مار افشل گردند و بهانا طایفه از بدگوهران فرومایه که بفتنه دلان ریگستان چند جمیمه
جانب شده آن عنوان نادان را بران داشته باشند که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت و در فرستادن
معذرت خواهد جست و همگی اندیشه این فرومایگان آنکه زمانی آزار رسد چون معلوم شد و از حقیقت کار
آگهی آمد حیرت افزود و از دیر حاضر شدن آن فیض پذیر مایه فیاض علی الاطلاق نزدیک بود که چند
اندوزی و شرارت افزای صورت راستی گیرد و روی به بی ازرمی آورد و درین اثنا آن برادر گرامی پیدا
و شورش بسکین پذیرفت و آن گروه غرق خجالت شدند چون اسباب مکاسب مسدود بود و سرانجام
سفر دشوار شد و بسی تلامذه و اهل ارادت این دشوار نزد آسان گشت و در همان وان شب سک
نقوه افتاد منسوبان این دودمان عموما و خصوصا در گرداب غم فرو شدند و بدلدهی آن رموز دان
از فرمش چاره ناشکیباهی دست داد و فرمودند که نخستین چهره خاطر من بمقتضای شاه مبرم از سخن
سازان بد گوهر غبار آلود گشت و اگر نه خاطر حقیقت آمود شگفتگی دارد و خبر فرخنده کی دلنشاط خبری از آن
سال عشم تامتع و مترتب نخواهد شد عنوت نیت تو پیه سر بلندی آید و قفل ستاد مانی گشوده گردد نخستین چون
در دی که بکام این نادان محفل دانش رسید این بود و پس از سپری شدن روزی چند مژده خوب نوازی
خسرو آفاق رسید و سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد این عقیده را در آن نزدیکی در

ستایش نعمت رسیدگی انتظام داده اند سحر نوید رسان قاصد یمانی رسید همچو سعادت گشاده پیشانی
رخی چو خلق عزاران بخاطر افروزی ۞ لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی ۞ بهر گرفته همت بلند پروازی
ببارگاه چو دولت فراخ میدانی ۞ هجوم کرده بر او آشنا و بیگانه ۞ چو میزبان توانگر بروز مهمانی
کمرکشی و چابک روی بدیه جان ۞ کرده در منطقه گرد سپهر دورانی ۞ نمود شهر والای او ز طرف کلاه
تذرو لوح عنایت ببال جنبانی ۞ بفرق بسته ز دولت خجسته منشوری ۞ که همچو عقل بتارک نموده عنوانی
خطی که یافته در بارگاه جلال ۞ ز مهربان خلافت خطاب فرمانی ۞ مبشران سعادت ندا کنان که بخوان
نجات نامه خود ای حزین زندانی ۞ مرا نظاره اش از دور بیقراری داد ۞ چه بیقراری با جد قرار ارزانی
دلم ز جنبش زنگش در اهتزاز آمد ۞ چو از طرنگ ناقوس روح نصرانی ۞ بیوسه کردم پابیش نگار و غافل از این
که کار کرد دشوار در قدم رانی ۞ بذوق من طلب ناگهان او بنمود ۞ چو بهر سالک توفیق جذب رحمانی
از آن زمان چه نویسم که بودی آرام ۞ سفینه دلم از موج خیز طوفانی ۞ چه نداین سخنم را بهار افزونی
شقایق تقسم را صباح ریحانی ۞ گهی چو وهم هراسیده گه کدام دلیل ۞ گرم ظنون و شکوک علوم ایقانی
چرا بود متخالف رسوم اسلامی ۞ چرا بود متنابه حروف فرقانی ۞ ز بازیان کشیده بدالقضای عجب و ریا
شهود کذب ز دعوی گران ایمانی ۞ اگر حقیقت اسلام در جهان امنیت ۞ هزار خنده کفر است بر مسلمانی
گهی چو عقل فرو رفت گرچه دریایم ۞ ز رموز حکمت دانا دلان یونانی ۞ چه کرده است تخیل معلم اول
چه گفته است ز معنی مترجم ثانی ۞ چه حکمت الهی که مرتسم سازم ۞ ازو بلوحه باطن نقوش عرفانی
ولی فروغ حقیقت چگونه دریابد ۞ دلم که شد بمشکوت قدس نورانی ۞ کدام ره بطبیعی که طبع دریابد
ز گرم و سرد و تر و خشک دشتی و کانی ۞ حساب نشناخته دانا بلمس سبابه ۞ مزاج جوهر دل از عروق شریانی
کدام رو بریاضی که از ریاضت آن ۞ شوم دقیقه شناس سپهر گردانی ۞ چرا است گنبد پنج مهرامی
چرا است منظر هفتم رواق کیوانی ۞ گهی گرفته بسنجیدن جواهر نظم ۞ ز لفظ و معنی شرکین فراوانی
دماغ طبع معطر بعطر فردوسی ۞ صماخ فهم مشرف بصیت خاقانی ۞ گهی باملاء انشاء نثر و
بمغز جان زده گلدسته گلستانی ۞ گهی بفکر معما باین گمان که مرا ۞ کند بجوهر نو طبع سرو...
زبان پر از سخن معرفت ولی یکدم ۞ برم نهی ز ماخولیای پنهانی ۞ نموده جلد مرا عقل زهد...
نهاده مغز مرا داغ عشق صنعانی ۞ نظر ملا به فرصت جناح مجنونی ۞ خرد معدوم ...

بوارق



بوارق نظر عشق در ورق سوزی
ز دل چه لاله تک عشق و صد پریشانی
پدر که دیر بجانا و طفل طفلیش
چو او شوم از عالمان ربانی
مکن هوای پری پیکران حسن مباد
بنای بند آتش گشته بویرانی
ز عشق هند نژادان دل تراچه گشاد
که بود آتشم آمیخته بنادانی
چه سحر بود ندانم که از نتیجه آن
ز سنگلاخ غم افکنده در تن آسانی
شدم سوار سبک گام توسن چالاک
چو خضر بودم تهار و بیابانی
روان چو شخص تمنا بشاه راه ادب
همه تصور و تصدیق من هیولانی
سواد مکتبش از دور ناگهان بنمود
رسید بر در فردوس مرغ بستانی
کشید قاید دولت زمام طالع من
بچشمه باز رساندم شفاه عطشانی
چگویم از در دولت سرای آفتابش
مطالع لطف عنایت نصیب فراوانی
ز اهل دانش و بینش ستاده گرد بگرد
چراغ بارگه دولت تیمور خانی
اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس

بنایم کل دانش بصفحه گردانی
خلید در جگرم همچو موی شیر بهان
نمیگذاشت مرا از سر سخن خوانی
نصیحتش همه گاهی ناشتای صبح چو دود
ز باروی تو بر و بد جناح شیطانی
چه حالتست دلت از کجا و عشق کجا
کلید کعبه مجوی از صلیب رهبانی
ز خواب غفلتم آورد رو به بیداری
دلم براست ز اندیشهای بادانی
بسوخت این همه خار و خس هوا و هوس
که کردی از سر دانش سپهر جولانی
ز فرق شوق چنان می شتافتم بره‌ام که
ز پای دل گسلانیده بند کسلانی
بنوک خامه اندیشه‌ام در آن ره یافت
که گشت دیده من زان سواد نورانی
خطاب کرده بلطف کنان رساندش
بسوی بارگه حضرت جهانبانی
جبین بسجده شکرانه بر زمین نادم
نموده عجب ز بارگاه یزدانی
مجاوران چو کشی از رفیع مقام
نشسته خسرو والا بخت توامانی
تبارک الله از آن پلک کز لطافت طبع
شکفته دل نشینی شوق مستانی

ز جان چگویم یکجان بصد گرفتاری
که گرد چشم غزالان کند ترکمانی
در آن مقام که از احتشام پرتویش
بگیر لقمه حکمت ز خوان لقمانی
خون از جبین مقنان دمبدم گردون سیلاب
جفا مکش که نباید ز رشیدنشه سندانی
میان عقل و جنون بود سیرم القصه
سماع صیت قدوم بریدی سلطانی
تبارک الله از آن جذبه که روح مرا
بنیم لامعه بارقات سبحانی
چو نوح گشتم طوفان نورد دریانی
شدم چو روح مجرد ز بعد جسم هیکلی
ورین که تا بچه صورت قرار گیرد
نسیج مدح شهنشه طراز سبحانی
خبر بیار که شهریار شد گامی
با آسمان سعادت نشسته ظلمانی
نخست بوسه زدم خاک آستان یمنی
همین نه با وضوی تن بغسل روحانی
نه بارگاه جهانی که بود در شهرش
بعاکفان سموات کرده چترانی
فروغ بخت نشسته گر شاه
درخت خاک در او کرده عودی
به منبر پایه اورنگ شاه بنشستم

زبان ناطقه لب بر ز ثنا خوانی
یکی ز روی تحیر که کیست این ساحر
پدید شد ز گدا این سحاب نیسانی
زبان ببست خیالان دراز شد بیرون
که بود بر لب فیضی زلال فیضانی
زبان پرسش من برگشود کای طوطی
اساس نظم بلند ترا که شد بانی
زمان عهد تو استاد مهربان منست
چه حق که نیست بمن زان بزرگ خاقانی
ز مبداء مرض حبس تا فقاهت طبع
به پله که نهادند جنس ارجمانی
کدام راه نورد است ملک معنی را
حدیث طایفه شعر نیست پایانی
همه حکیم مزاجان پاک دل بودند
نموده درک دقایق به تیز اذهانی
علی الخصوص سخن آفرین خطه طوس
بزور بازوی او رستم سجستانی
اگر به دور شهنشاه نکته دان بودی
شراب معرفتش شاه‌های اومانی
حدایق است بدین که کر بود امکان
لطیفهای حقایق نگارش روانی
به سحر کاری گنجور گنجه خیز مپرس
مخیل متنبی نفس قرآنی

فشاند گوهر احسنت بر سر سخنم
که یکند بخششش لؤلوی و مرجانی
کدام مرغ ثناگر بتازه کی بر جنت
که داشتت کاخ ضمیرم بلند بنیانی
بگونه گونه تفقد شنیده‌ام سخنت
ریاض نطق ترا از کبود رضوانی
پس از ادای زمین بوس بندگی گفتم
که لوح ابجد آداب اوست طولانی
زبان بذوق سخن تا مرا بجنبید ست
بدر رده‌ای دروغم نموده دریانی
کدام پی زره راست برده است نظم
که نیستش منجیزه تیز همانی
سخنوران که ازان پیشتر سخن کردند
وجود داده طهارت ز لوث عصیانی
همه بلند جان حاضر و بتن غایب
که در ریاض سخن بوده پیر دهقانی
در وجراهنوان یافت هیچ نقص که بود
به تیرگی نشدی روز او شبستانی
مپرس ازان چمن آرای گلشن آرایی
بصد حدیقه گلی زان بهار بستانی
ثقاوه سخنش تحفة العراقین است
که داشت کلکش بر گنج غیب ثعبانی
ز انوری چه پرسم که تا بچرخ رسید

سخنوران چه عراقی و چه خراسانی
یکی براه تعجب که این شگرف گهر
که تازه کرد صفیر هزار دستانی
طراوت نفس از گرمی جواب برفت
که پا بپا بفسرد ادهم ز حرا شبستانی
سواد شهر خیال ترا که داد صفا
که ای سپهر مطیعت بامر اذعانی
دگر سبب طلبی اوستاد من پدر است
بنعمت پدرم بود تیز دندانی
دگر بگفت گزین ناظمان معنی سنج
که نیست در قدمش خطوهای حرمانی
بعرض شاه رسانم که ای شاه سخن
که سر زد از لب شان نکته‌های افغانی
کشیده نقش حقایق بدور اندیشی
همه بذات خدا باقی و ز خود فانی
قیاس کار ز شهنامه اش بگیر که هست
بروزگار غلامان نوح سامانی
دگر قدح کش عرفی که میدهد جانرا
که در حدیقه او نقطه گرده ریحانی
سزا بود بستودیای دل رهم کردن
سزد که دست بدستش چو گل بگردانی
بنظم او نرسد نظم غیر اگر برسد
ز برق فکرت او شعلهای نورانی

السنه



رسانده گرمی معنی حکمت آمیزش
بساط عالم معنی بتازه الوانی
سخن شناسان خلاق معنیش خوانند
که زوست روح قدس با شکسته دکانی
شکر فشانی سعدی ببین که شهپر روح
ببوستان و گلستان او خورش الحانی
ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن
لسان غیب چه دانند الثنی و جانی
برتبه نیست کم از اسفرنگی و طبسی
گذشته اند بسی چون رفیع لبنانی
خوشا نوای معارف طراز عارف جام
بود معانی صورت نما بر خشانی
با وحدیث حریفان برابر آوردن
کشیده بر سر خود طیلسان کتمانی
کنون هم از شعرا بی شماره اند ولی
بخاک ریخته صد آبروی نانی
بکار سوی ملامت که خاک دهر برو
که لفظ بر تن معنی نموده خفتانی
تراش کرده ریزهای خام برو
حدیث شان بسریشم اگر بچسبانی
سخن ز غارت استاد کرده صد دفتر
سیه گلیمی شعر زبان بادانی
ولی که رنگ حقیقت ز نظم شان جوید

مزاج مدعیان را بجوشش بحرانی
اگر نبود هویدا دقیقهای کمال
ببین که معنی والاش بیت حلقانی
تبارک الله ازان رهروان که در تگ و پوست
نموده بر شکر طبع او مگس رانی
ز خسروان معانی جدا است خسرو هند
که ملک گیرش ایرانی است و تورانی
دماغ سوخته را روح تازه میسازد
سخن سرایی احکمی واومانی
پسند طبع حریفان حرف سنج سزد
که محو بود بچشمش نفوس الوانی
بجامعیت او بعد ازین کسی گذشت
بود حکایت شیدیز و کاو یالانی
دران صحائف کزین گفتهای ظرف نشست
گزیده بر ملکی کیسه دار سگبانی
بچشم خیره سبکار نفس محدود است
اسیر سبع و شرای متاع خسرانی
کهی خیال خنک برده در عبارت گرم
نهاده قیمت فیروزه بدخشانی
چو ریگ خاک فشان همچنان برآمد خشک
که در شمار نیاید متاع تالانی
ببانگ آتنی فی سخنامه اساس
ز خیر زان طلبد تا لهای ...

ظهیر چرب زبان را اگر که بود از و
که شهره شد بجهان سر زه صفهانی
دوای درد دل عاشقان عطارست
بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی
نشاط خیز بود دلبران معنی را
که بر اراک معنی نموده سلطانی
نکات حافظ معجز بیان چه برگویم
طراوت سخن تجلیت کرمانی
غرض شمار اساطین معتبرت ارنه
بجم زنی که بود در حدیث سلمانی
ز بس لطافت الفاظ نکته آمیزش
ز نظم و نثر برو ختم شد سخن‌دانی
یکان یکان همه بر بستر فنا خفتند
چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی
بجوع کلب فرو مانده دیگ و دو حرص
بنفس تیره گل اندوده چاه خذلانی
کهی درشت ادای زلب برون کرده
جواب گرم بگرمابه زمستانی
چنان درشت که هرگز بدل رسد رود
نهفت در پاکر نظم شان بحسبانی
سواد نسخه گفتار شان بچشم خیال
کشیده برورق خط خطوط بطلانی
بروی شان در گلزار بسته‌اند تو هم

بخاک ریخته گلها ز چاک دامانی
چو کس نماند منم انکسم امروز
که تازه کرده سخن را بتازه دیوانی
غریب ملک معانی درین رباط منم
ز کاروان سخن با تمام سامانی
کنون کلید سخن [illegible]
ز دل کشایش و ز من کلید جنبانی
بهشتیان لطافت معزای فکرت
معانیم همه حوری کنند و غلمانی
نگاه داشته نگار لوح و قلم
زبان کلک مرا از صریر بهتانی
حدیث من بشهنشاه بنده پرور بود
چو با خدای کلام کلیم عمرانی
بگفت خیز و علم از قلم بکش کامروز
مسلم است ترا کشور سخندانی
زبان نکته کشا زانکه در بدایع نظم
فرزدقی بتو ارزانی است و خاقانی
چه جادویست که در شیوه رشاشه قلمت
که رنگ می برد از کارنامهٔ مانی
رسید حکم که از نکته سنجی شعرا
بعرض ما برسان آن قدر که بتوانی
زبان وری که دگر با تو در سخن پیچد
سزد بدست ادب کردنش به پیچانی
چگونه انکه بزرین لباس دارانی
بزر گرفت سراپای من ز عریانی
چگونه انکه چو از خاک برکشید مرا
سرم بلند شد از بادپای چوگانی
چگونه انکه ز گنجینهای انعامش
سفید و سرخ چه اندوختم بهمیانی
چگونه انکه ز لطفش چه طرف بربستم
ز هر چه لازم خانی است و ترخانی
دو دولت از در اقبال تا بمن گردد
کشید طالع انکسم علم سلیمانی
یکی معلمی شاهزادهای عظام
که بر نهال ادب میکنند اعصابانی
نخست حضرت سلطان سلیم دریادل
که جلوه خردش موجه ایست عرفانی
دگر طراز بلند امید شاهمراد
که دامن ملکش میکند گریبانی
دگر جهان ادب دانیال کز شفقت
کواکب بر نفس میکنند اخوانی
ولی ز روی حقیقت نبرد نشان بودم
جو پیش پیر ادب کودک دبستانی
زهی ملک منشان کز کمال عقل کنند
در انتظام جهان با سپهر ارانی
بلوح عقل کسی اکه چنینم و دل باز
خطاست دیده بسوی حروف بستانی
چرا بجای سویدا نهد سواد مداد
دلی که از لمعات هدایت معانی
دوییم سجود ارادت که از میان ان
بانحطاط کشیدم قوای حیوانی
بآسمان کرم هر یکی ازان دو
بفرق طالع من منتی است منانی
جهان پناه شهها آفتاب قدر جهان
که جان عالمی امروز عالم جانی
سخن درست بگویم که هفت قالب را
همین نه جانی و جانی که جان جانانی
بفر بخت و شکوه نهاد و رفعت قدر
ز هر عقل بسنجد هزار چندانی
بروز عید ظهور ولایت تو زبید
که تحت پای فلک را کند قربانی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا
ز آفتاب چه آید بجز زرافشانی
ز ما مرو ان کس که بار تحمل
بفرق منت یار از دست پیشانی
گران نیاید اگر بر مسامع اجلال
حدیث تازه کنم با وثوق اسمانی
بان خدای که در ذات شاه تعبیه کرد
لطافت ملکی با کمال انسانی
بآسمان که ز روی ارادت حرکت
حکیم تیز نظر که دانش بحیوانی
بار تمام کواکب ز ثابت و سیار
همه بحر فلک قطرهای امکانی
بانتظام عناصر که بر صحیفه کون
همی کنند بنظم وجود ارکانی
باجتماع موالید کز تقلب حال
همی کنند بهم انزاع ولدانی
بهیکل تن ادم که عالمیست صغیر
کزان حواس قوی را رسید بلدانی
بگرمی نفس صادقان که تموزند
بعهد روز ازل تا درست پیمانی
بچاک ناصیه ارای سجدها نیاز
که پی برند بیافت کنه ان ثانی
بگرد راه روان سلامت منزل دوش
مبدرقان سلوک طریق القانی
بنکته سنجی توحید و برهانی
بجز و بوشش تجربه پرخفانی
که معتکف شدم از برای مال و منال
بحضرت تو که با بخت و تخت ارزانی
خدای عز و جل بر رخت تجلی کرد
که قبله من در ویش از پی آنی
عبادتیست بروی تو سجده آورد
که در سجود ادب قبله گاه کیهانی
خداشناس بحال تو می شناسند و بس
که قبله گاه امید خداشناسانی
سجود بندگیت بر جهانیان فرضست
درین سخن نبود اختلاف ادیانی
چرا نه قبله اقبال من شود حرمت
که روی دل بتو دارند قاصی و دانی
بشکر نعمت تو موی سوی من گویاست
حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی
دقایق نعمت نرخ کی توان دادن
بقید حرف نیاید امور وجدانی
بدور عدل تو ار تار و پود معنی و لفظ
بدوش ماه نهادم لباس کتانی
بکعبه کز من احرام طوف ان دارم
گل بهشت کند در حرمش بنیلانی
ز شام تا بسحر میخلد بسینه بن
عروس حجله خاطر به نار بستانی
پی خلیدن دلهای حاسدان دارد
خدنگ کلک مرا حرف تیرپیکانی
صفیر قدس بر آید ز طایران خیال
چو نخل قلم بشکفد بریانی
بجنبش قلم کلک همگنان رزند
نوای شاه یکی و عصای چوپانی
به بحیه نکتی گر قلم برون آرم
برسد دوات مرا دعوی ثعلبانی
بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه
بروح انچه رسد از شراب ریحانی
ز منتهای امل صد قدم نهم برتر
عنایتی و کرمت گر کنند اعوانی
زبان خواهش من از ادب نمیجنبد
برار آرزویم ان حاکم میدانی
فیا نهایه سوء لی علیک بکلانی
کجا بودم شنائی سخن سرای بجا آورد

القصه چون کیهان خدیو را درین بوم و بر نیت حق اساس مبنی بر عموم عاطفت بود لیکن اهتمام بجمیع لشکرها شود امرای والاشکوه که صدمت را رأس المال عبادت خود می دانسته اند ملازمت جمع آمده وارد و بعضی از نجوم عساکر فیروزی هند عالمی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضای آن شد که آن حضرت بنفس اقدس نهضت عالی فرموده متوجه منزه تا دیب ال نمودند و گرد هی از امرای ظفر اعتصام را روانه مالوه ساخته عرض ایشان از غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک کرده اند فرعن ان

یامان

خدمت بنام شهاب الدین احمد خان افتاده بنابرآن و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی
امثال ایشان را در صوبه مالوه جاگیر کرده سامان این کار بر ذمه همت این سعادت انتسابان مرجوع داشتند
و این مردم از حوالی قلعه کاکرون رخصت یافته از عسکر والا روی بمقصد آوردند بجولان همت عنان توجه بصوب
آجین عنان کشش عزیمت گشتند و میرزایان بیشتر از آن که عساکر فیروزی سند بان حدود آید فرار اختیار
نموده راه گجرات پیش گرفتند تفصیلش آنکه در وقتی که خبر نهضت موکب عالی بایشان رسید که از سفر
خلافت منزل بمنزل پیش می آید الغ میرزا که برادر مهین بود و سر تخمیرش مسخاریه بر جسته پیش
ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که در آجین بودند رفت که یکجا شده در تدبیر ادبار خود کوشش
نمایند و چون بآن شوربختان خبر وصول موکب مقدس بحوالی قلعه کاکرون رسید از راه سراسیمگی
درآمده روی بمبدا آوردند و در انجا الغ میرزا از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرد و دیگر
و دیگر برادران طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصور از مایه جهل خود بر ترددیده بقدم ادبار بجانب گجرات
فرار نمودند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود بود و بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی
از قلاع گجرات مثل چانپانیر و بروچ و سورت یافته حکومت ر انی بیکر داشت متوسل شدند و انجاهم سلوک بی
هنجار نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق بیختند چنانچه شرح این
کارنامه اقبال بموقع نگارش خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره عرصه مالوه را از غبار این سیه روز
کاران مصفا یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند و عرایض نصرت متضمن ادبار اهل بغی
زدوازه کی آن طبقه از ممالک این محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند
و در این هنگام که موکب مقدس را بفتریب سامان لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف افتاد آصفخان و وزیر
خان که در پنجه و جاگیر داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته قلعه ماندل را که از قلاع مستحکم رانا بود و شجاعت
بموی سوکنی داشت استحکام سطوت اقبال شاهنشاهی فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر
مالوه با آنکه بحسب ظاهر از عساکر منصوره کمتر همراه بود دست تأیید آلهی در یافته و بجنود معنی اکتفا نموده
بتسخیر نهضت فرمود که شاید رانا کمی عساکر اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آید و کار او بآسانی تمام گردد
و آن سیه بخت چون دانسته بود که از اسباب قلعه گیری همراه موکب معلی کمتر است بخیال آنکه پرتو توجه مقدس
بتسخیر قلاع نخواهد تافت برین خیال فاسد اساس نهاده چیتور را که بجهان کوتاه بینان کنند استیلا بکنگر





رفعت از انتهوا اند رسید مضبوط ساخته از قوچند ساله ترتیب داده و پنج هزار راجپوت شجاعت شعار را
از نامداران ناموس پرست دران قلعه گذاشت و اطراف و نواحی را ویران کرد تا آنکه کیاه در صحرا نماند و
خود را به تنگنای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعه چیتور نزول اقبال فرمود رای جهان کشای
از آنکه سران خون گرفته نهند و بکوهستان قلب در آیند صلاح دولت ندیده بالهام اقبال تسخیر قلعه چیتور را
که اساس قوت و مدار دولت او بود پیش نهاد همت والا ساختند و روز ابان دهم آبان ماه الهی موافق
پنجشنبه نوزدهم ربیع الاخر بحدود قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند و درین وقت تند
عواصف و رماح و صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود و غریو ابر و رعد جوش
و خروش در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور
نمودار گشت یکی قلعه بر روی آن کوهسار برآورده سر تا بچرخ چهار برو مرغ اندیشه را راه بی
کس از کار و کردارش آگاه نی رای گیتی کشای بر محاصره آن قلعه آسمان ارتفاع و حصول مواد تضییق
متحصنان قرار گرفت بنا برین اندیشه روز دیگر از آن منزل دولت و اقبال کوچ فرموده در فضای
دامن کوه که این قلعه والا شکوه بر قله آن اساس یافته نزول اجلال فرمودند و با جندی از معتمدان
بساط عزت سوار دولت شده دور کوه را بنظر بلند بین که ادوار افلاک را احاطه نموده نظاره می گشتند
و ارباب مساحت که همیشه در رکاب نصرت اعتصام می باشند زاویه دار دور کمپوده ماهچه
کوه که آمد و شد خلایق می شد به پیچ کرده می کشیدند توجه به تسخیر آن نموده بخشیان عظام را حکم تقسیم مرچلها
فرمودند جمعی که در رکاب دولت رسیده بودند بمورچلهای خود فرود آمدند و از عساکر اقبال آنکه تا
دنبال میرسید مورچل جدا می یافت بدین اسلوب در مدت یکماه تمامی دور قلعه را محبوس نصرت فرو گرفت
و در همین هنگام برخی از امرا بنهب و غارت ولایت او و تادیب و تنبیه گستاخان انجدود روانه ساختند
و آصفخان را با جمعی از امرا بر سر شهر رامپور تعیین فرمودند و رفته از انجا بکلید تیغ گشوده مورد آفرین
گشت و چون رانا را بجانب ادیپور و کومبلمیر نشان میدادند حسین قلیخان را با لشکری گران بسرکردگی
کردن او فرستاد حسین قلیخان بشهر ادیپور که دارالاماله رانا بود رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار
گردنکشان بر آورد و هر جا انبوهی از متمردان در نواحی ادیپور و کوهستان کو میشنید بصاعقه شمشیر آتشبار
سوخت و غنیمت فراوان بدست آورد و در جستجوی رانا تکاپوی عظیم نمود و چون از آن گم گشته وادی ادبار

بر بنا بل

نام ونشان نیافت بموجب حکم معلی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد و درین ولا که روز بروز
بمحاصره قلعه اهتمام داشت بمسامع عز رسید که اعتماد خان گجراتی از جنگیز خان و میرزایان شکست یافته بدرگاه نور رسید
و مقارن ان حال بعرض رسید که اعتماد خان با کشتیهای لاهوری به سریر اعلی رسید از انجمله فیل دریایی بود که
گوشهای دراز مفرط داشت و حرکات عجیب از و سر بر میزد و حضرت شاهنشاهی آینده بار ابوالفضل تلقی نمود
و حسن خان خزانچی با مشورت استمالت همراه انجماعت ساخته رخصت دادند و درین وقت اورا راهبری کرد
که بدولت استان بوس کامیاب گرد و حسن خان در دار الخلافه اگره از گجرات رسیده بزمین بوس سعادت
پذیرفت عزیمت خسروانی در گرفتن القلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دوربینان است بیشتر شد بهادران عساکر اقبال
از راه بی جلوی بان قلعه اسمانی شکوه رسیده می تاختند و داد دلیری و دلاوری میدادند چون خان عالم و عادل خان
لیکن همان طور که زینهار از دست با آسمان نیان نمیرسد سود نشد می امد وان حضرت بیوسته تقید می نمودند تمام بهادران جلو را
منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت میگویند بلکه تهور است که از باب دانش ان را از عهد ان بکران دانسته
از اخلاق ذمیمه میشمارند لیکن این مردم که مغلوب تهور بود گوش بنصایح خرد افزای نکرده پیوسته بر گرد
قلعه می دویدند و بسیاری از مردم نبرد ظلکوه چشم بر خساره شجاعت میزدند و بسیاری درین جرد از مای جام خوشگوار
شهادت میکشیدند و چه تفنگی که باین صفدران می انداختند سطح باره خراشیده می گذشت تا بجریه تجان می امد باب
و مردم میرسید و کاری ساخته حکم معلی بشرف نفاذ یافت که جابهای اندیشیده قلعه از تیر برج دیوار مجوف سازند
و بر دار وی تفنگ ساخته اتش در زنند و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردم کار طلب در ایند و از یکطرف بنیاد
تدبیر اساس ساباط نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت باین دو امر بیع مرحمت پسند اگرچه مورچل بسیار بود
چنانچه دور را و عازیان عقیدت منش جدا جدا بنابهی برای خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود اول مورچل خاصه
حضرت شاهنشاهی که محاذی دروازه لاکوبه بود صاحب اهتمامان این حسن خان خزانچی و رای سرداس و غازی علی بغدادی
و اختیار خان فوجدار و کبر خان بودند و نقابان خان اتراتش از زین طرف بازوی همت تقبب قوی
ساختند و مورچل دیگر باکاردانی شجاعت خان و راجه تودرمل و قاسم خان
میربحر و بر مقرر بود و درین مورچل از یک تیر انداز مسافت درعین بارنده کی از کوه که قلعه بر قله
ان بود اساس ساباط نهادند تقسیم عهده اهتمام خواجه عبدالمجید اصفخان و وزیر خان و جمعی دیگر از بهادران
سعادت منش نامزد بود و چون فرا اوردن لگیهای بزرگ از امکان خود کاری بطول می کشید دیگی بزرگ که نم من غوله او





بود بجهت واشرف ریختند چون اهل قلعه بران حال که در وهم وخیال ایشان نگذشته بود مطلع شدند و حیرت در دماغ
اشفته ایشان پیچید و دانستند که اساس استیصال ایشان است که روز بروز سامان میپذیرد و ناچار دست در چیدن دزدیدن
زدند و دفعه ساختند اصلاح دار و مرتبه صاحب خان را فرستاده این تضرع و زاری پیش گرفتند که خود را در سلک فرمان
برداران درگاه معلی دانسته پیشکش هر ساله قرار میدهیم بعضی اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعرض اقدس رسانیدند
و باین قرار داد عنان از این سعی تافتن صلاح دیدند لیکن حضرت سلطنت قبول این معنی نفرموده حلاجی را التجا
در آمدن را ساحت هر چند بزرگان از دوری سعی از تردد و ابی شک آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند فایده
مند نیفتاد وان بدنهادان قدر دولت ملازمت ندانسته با تمامی اسیران سخن قلعه بر بالای برج و باره جمع شده
هنگامه نبرد گرم ساختند تو پچیان جابکدست در میان ایشان فراوان بود همواره بر سر کلکاران دمدمه دوران تیرباران
میکردند و کارگذاران سپرها از چوم خام پیچه بناه کرده در ساختن ساباط تیز دستی و کجیته کاری مینمودند و باین
همه احتیاط هر روز قریب دویست نفر کارکن فنا می افتاد و روز بروز ساباط پیش می بردند و لعب سرانجام دادند
و فعله و عمله این اساس بصرت الفنود انعام در دامن امید میریختند و زر و سیم خاک سیاه شده بود و از دو طرف
بطوری که توپ کارگر نشد دیوار گلین عریض با رسیج برآورده برای هلاک ان اشقی پیشان عقارب سرشت
می پوشیدند و از دیگر طرف نقبچیان فولاد چنگ کار پیش برده از دو جا نقب را بپای حصار رسانیدند و از قلعه
دو جا را متصل باهم مجوف ساختند در یک مجوفه صد و بیست من دارو تفنگ انداخته بودند و در مجوفه دیگر هشتاد من و حکم
مقدس بنفاذ پیوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران کارطلب مسلح و مکمل مترصد بایستند که چون اتش
در دهند دیوار از هم بپاشد تیز دستی نموده قلعه را بتصرف در آرند و راسفندارمذ پنجم دی ماه الهی موافق چهارشنبه
پانزدهم جمادی الاولی بار و طها را اتش دادند ان برج از بیخ و بنیاد کنده با تمامی بیادگان بیرجنان که بر سر ان
بجنگ سرگرم بودند بهوا کرفته متفرق و مستلاشی شد و فتیله مجوفه دویم اتش نگرفته بود که افواج ظفر پناه دیوار قلعه را کنده
دیدند می تشخیص و ملاحظه اتش بر در و گرفته بر متعدان درویدند که خود را اندرون اندازند یکبار در مجوفه دویم نیز اتش در
گرفت وان فوج سعادت پیوند که روی بدرامدن قلعه داشت و گروهی از مخالفان تیره رای که اماده مدافعه بودند
همه یکبارگی دران صدمات در امده دار رفتند باد حادثه تفرقه در جمعیت اباد ارواح و ابدان شان افتاد و سر رشته
انتظام اعضا از همدیگر گسیخته روی در پراکنده گی اورد و سنگهای بزرگ رفعت و اواز ان قلعه بنفس تا بنجاه کروه
و بیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شد و منشاء این خطا ان بود که راه فتیله این دو جای مجوف یکی ساخته

مضبوطی ان کوه و الا یکطرف و محکمی قلعه یکجانب و از دوق تکیو و مردان جنگی جدارای شاهنشاهی انتظام
مهام ساباط که بهترین روشهای قلعه گیریست قرار گرفت و بیشتر همت در اهتمام ان بکرف اهتمام رفت
وان حضرت بارها بساباط و نزدیک قلعه شتافتند بندوق اندازی فرمودی و غازیان نمایان زدی از ان
جمله روزی ان شیر بیشه عظمت گرد حصار میگشت چون نزد مورچل لاکوته عبور اقدس اتفاق افتاد غازیان تحت
اعتصام پناه ها ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند انحضرت در پناه دیواری ایستاده از روزنها دیوار
بندوق اندازی میفرمودند و ملازمان عتبه دولت که خدمت شرف حضور داشتند دیده و واسطه جلال
خان ایستاده بود و سر خود را بر دیوار پناه نهاده از زیر سپر نگاه قدر اندازان قلعه که در مقابل دلیرانه سرگرم
کار خود بود شکوه میکردند که بسی از غازیان این مورچل را آسیب رسانده است ناگاه همان بندوقچی
کم خطا سر جلال خان پیش نظر داشته بندوق انداخت و از میان گوشت و گذشت و چندان آسیبی
نرسید بر زبان مقدس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال خان ان قدر انداز خود بنظر در نمی آید اگر خود را
بنماید انتقام ترا از و میکشیم و بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود بندوق سر راست کرده انداختند
فرمودند که عجالة الوقت انتقام ترا از بندوق او میگیریم انداختن همان بود و از ان روزنه گذشته
باو رسیدن همان اگرچه در ان وقت یقین نه پیوست که ان بندوق بان بندوقچی رسید لیکن از طرز
نرسیدن بندوق رسید الصاحب و قیاس میکردند و بعد از کاوش احوال ظهور پیوست که بندوق
پادشاهی کار ان مدبر را ساخته بود و ان بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان بود و باقبال روز افزون
اهل ان مورچل ازین کارنامه پادشاهی آسودند و همچنین همواره ان حضرت بسیاری از نامداران
ان حصار را از پا انداخته بجزا با دهلاکت میفرستادند و روزی در مورچل جاسجتوری که گوبچا نزدیک
بعلیه نفس مقدس آمده اهتمام تمام کار داشتند و در محالی که بندوق و توپ کلان بها آمد آهسته می گذشتند
چون اعتماد بر محافظت و معاونت ایزدی بوده غبار اندیشه بخاطر اقدس راه نیافت ناگاه توپی
بزرگ نزدیک ان حضرت افتاد که بان توپ هشت کس از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند روزی بدر
بجان عالم که نزدیک ان حضرت ایستاده بود زخم جابه او گذشته چون بجانه با پایان رسیده
بصیانت الهی از طراوت عرق تیره شده موجب تقویت بواطن ارباب جهاد گشته روزی بندوق
بمظفر خان رسیده بخیر انجامید و درین شغل دولت برای بسیاری از امثال این حالات ادا از جهان ظهور آمد

از کجا اتش داده و قرار داده بودند و همچنان کردند که دیر اتش درزد و بهادران بنز دسر رشته ملاحظه از دست داده
تاختند و بیشتر چون حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع علیه حضرت شاهنشاهی رسید بر زبان اقدس گذشت
مناسب ان بود که جای اتش
مستقبل الحشم دور بین دیده بودند که بهرخان و سایر مقصدیان این مهم اندیشه خود را تصویر نمودند و بسرعت از کجای
محل اتش دویدند لیکن در وقت کار چون تقدیر زبر افته بود تدبیر سودمند نیامد در روی داد انچه روی داد قریب دو هشت
کس از لشکر منصور بروج ملک مقدس نمودند از ان جمله صدکس نامی بود باشند ازین صدکس نزدیک بیست کس
پادشاه شناس و از نامور ان این مردم سید جمال الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود که از منظوران نظر عاطفت
اثر ان حضرت امتیاز داشت دیگر بهادر محمد صالح پسر میرک خان کولابی که در عنفوان جوانی درجات شعور اش
بود و دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشک آقا و یزدان قلی و میرزا بیوج و جان بیگ و بار بیگ برادران میرک
بیاول و یاشی و میرک بهادر و جمعی قریب چهل کس که در درهای کوه برای خود پناه ساخته شده و صحت
جوی بودند خاک و خشت بسیار از قلعه جدا شده ان سنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران
ان چنین از هم گذشتند و از جانب مخالف بالش قهرمان ایزدی سوخته نزدیک چهل کس یک سان
عدم برابر شدند و چون بدیگر بسیاران بنز دارای این سپاه معلوم شد خود در اراسانیده در زد
دکیه کشادند و مخالفان تیره رای از یکطرف جان میسپردند و از راه دیگر در اوردن دیوار جهد
می نمودند تا انکه در اندک فرصتی دیوار عریض بهمان ارتفاع بر اوردند و درهمین روز در مورچل اصفهان بیگ
افروختند اتش خوب در گرفت و از مخالفان تا سی کس بعدم در رفته و بهادران لشکر اقبال را اگرچه کما
رنسید اما کاری هم نتوانستند ازپیش بردهند جای ان بود که قلعه نشینان ادبار بر چشم بوت گشاده
توسل بعجز و زاری نمایند لیکن چون در لشکر اقبال امری که بظاهر سرمایه شماتت کوتاه بینان تواند شد
بوجود امده بود این معنی را دست اویز نخوت و استکبار ساخته همت جسر واقی را باعث مزید
توجه در بسته بیشتر از پیشتر توجه فرمود این طبقه اگرچه در غنچه ناجلج خود فرو شد و پیمانه هستی این گروه پرشده
بود اما پیاله اخلاص و رتبه سعادت ایشان لبریز و اگرچه اس قلعه شماتها بظهور اوردند اما توجه خدمت
شاهنشاهی که در گرفتن ان بتدبیر و تدریج بود اطمینان پذیرفت و نیز تیز جلوان معرکه اقبال را
هوایی شد که تیز دستی در ارسال این امور بمشابه صبری و سر انجام باید ج

بلغول

که باعث هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد و سرمایه مزید عقیدت اصحاب اخلاص گشت حوالی علاء
مفتاح معاقد مقصود و مصباح مکامن تقدیرات علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کاری دشوار
بندد هرچند از اندیشه اهل روزگار بیرون باشد بمیامن مراحم قضا و قدر آن کار بآسانی برآید از آن
جمله بمقتضای همت والای شاهنشاهی که ترجمان تایید ازلی است کار ساباط باهتمام راجه تودرمل و قاسم
خان میر بر و بحر بخوبترین وجهی اتمام یافت و بربالای ساباط منازل و مواقف دلگشای ساخته شد الحضرت
پیش از اتمام آن دو شب دیگر در همانجا بوده بتوجهات عالی اهتمام سپهر نمودند و مجاهدان اقبال بند دل بر قلعه
بسته بودند دیوار قلعه را ویران میکردند و از آنجانب نیز دلیران دلاوریها می نمودند و آن حضرت بنفس مقدس
دل در پیکار بسته داد بندوق اندازی میدادند و نشیمن سطح ساباط جا کرده تماشای دلیران پر دل و شیران
زنجیر گسل میفرمودند و درین دو شب دیگر دراین شجاعت مندان بمثابه مشغول پیکار بودند که خواب و خور
پیرامون شان نمی گشت و طاقت متردد آن طرفین طاق شده بود تا آنکه سحر دوشنبه یازدهم اسفندارمذ ماه
الهی موافق صبح سه شنبه بیست و پنجم شعبان آن قلعه فلک اساس مفتوح شد و شرح این سانحه بهجت
بخش دولت افزای که منتخبه اقبال تواند بود آنست که در شب گذشته که صبح نصرت در پی داشت از اطراف و جوانب
قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاد و علامت شکست حصار ظاهر شدن گرفت
و نزدیک ساباط دلیران صف شکن از لشکر منصور پیش دستی کرده بسیاری از دمار آشتوار قلعه را ویران
ساختند و داد جان فشانی و جان ستانی دادند و بعضی از شب گذشته بود که متحصنان قلعه در شکاف دیوار هجوم آورده
یکطرف جان بباد فنا میدادند و یکطرف کرباس و پینه و هیزم و روغن آورده ترتیب می ساختند که در حین رسیدن
غازیان تندخوی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد درین اثنا بنظر اقدس آمد شخصی چهارآیینی در بر که علامات
سرداری بادی بود دران شکافها آمده اهتمام می نمود اما معلوم نیست که کیست دران هنگام حضرت شاهنشاهی
بندوق سنگرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته بجانب او انداختند و بشجاعت خان و راجه بهگونت
داس فرمودند که من از شادی دستکاری که درین تفنگ ظهور می یابد در می یابم که غالبا بندوق من
باین مرد رسیده باشد خان جهان بعرض اشرف رسانید که این مرد امشب مکرر اینجا آمده اهتمام میکند
اگر باز امشب شاید ظاهر میشود که از تیر گذشته است ساعتی ازین واقعه نگذشته بود که چهار رقمی دیوانه خبر آورد
که دران فوج از مخالفان کسی نمانده است و مقارن این حال از درون قلعه زبانه جا آتش بر فلک ایستاد تا پای

الی



اعلی دران باب خیالها میکردند راجه بهگونتداس معروض داشت که این آتش جوهر است چه رسمیست در هندوستان که
چون کاری چنین پیش می آید جمعی از صندل و عود و غیر آن در خورد مکنت سرانجام میدهند و اقسام مرده خشک و زنان
مهیا میسازند و معتمدان سخن شنو و سنگدلان دل رحا را بر عورات خود و دیگران گذاشته بدین گرگ مسبقی می شود مردان کشته
میشوند و آن سنگین جانان آن بیگناهان را در آتش آن آتشکده خاکستر میسازند و آخر آن صبح که نسیم فتح دولت ازید
مستحضر شد که بندوق شاهنشاهی بجیمل که سردار قلعه رسیده کار او و قلعه ساخته بود و آن آتش جوهر بود در خانه
پتا که از قوم سیسودیه از خواصان رانا و در خانه راتهوران که سردار صاحب خان بود و در منزل چوهانان ایسرداس که
ایسرداس چوهر عظیم شد و تا سیصد زن در آتش او باران سرکشان سوخت و هرچند آن شب در شکافها کسی نماند
و از کشته شدن جیمل هر یک دل از دست داده خود را بکنج ادبار کشیدند اما لوازم احتیاط مرعی داشته بهادران
صف شکن و غازیان جان نثار موسی ده را از هر طرف آماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور انوار صبح و باتفاق
جنود اقبال بدرون قلعه درآیند و چون سپیده صبح دولت دمید از اطراف مورچلها لشکر جوانان کارطلب
و دلیران نبرد دوست بدرون قلعه درآمده دست بجنگ گشادند و در کوشش نمودند و راجپوتان سر رشته تدبیر
از دست داده جنگ کرده کشته میشدند و حکم معلی نفاذ پیوست که از مقابل ساباط فیلان جنگ مست
افروده را درآوردند اول گرد باد هو که تا سر دیوار آمده ایستاد و بعد از آن مدهکر آمده درآمد و پس از آن
فیل جنگیه و سبدلیه و کاره درآمدند هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون باشد بیت در دستگاه تنها
برافراخته ؞ کینها گرفته وصف ساختند ؞ همه آهنین جنگ و فولاد خای ؞ همه نامداران آهن قبای ؞
یلان را ز خون لعل تیغ نیسته ؞ یکی جان سپار و یکی در گریز ؞ بیابان شد از طوم فیلان بتیغ ؞ تو گفتی همی بار بارد
ز میغ ؞ سپهدار برزند پیل دمان ؞ همین تاخت آورد برزد کمان ؞ ز تیغ و سنانها یکی کینه توخت
یکی دل درید و یکی سینه دوخت ؞ ز چهرش لاله بشکافته بود ؞ ز درع یلان حلقه بارنده بود ؞ در ایام سفیده
سحری که صبح اقبال اولیای دولت و شام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار
دولت متوجه قلعه شدند و چندین هزار کس از جان فشانان دلاور در رکاب نصرت پیاده بودند و از چهار پ
اگر اسیر چوهانان که از دلیران قلعه بودند فیل مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد چون نامش گفتند
در ساعت خنجر را به تیز دستی نموده بیکدست دندان او گرفت و بدست دیگر چندی زد و گفت مجرای من
پیش آن قدردان جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگیا کارنامها بظهور آمد از آن جمله راجپوتی

دو دیده شمشیر خرطوم انداخته قلم کرد و او با وجود خرطوم بریده که زندگی دشوار است عربدهای آسمانی برانگیخته در
گذشت و تا سی کس مردانه نامی را پیشتر از رسیدن انداخته بود و پانزده کس را بعد از زخم رسیدن و از فیل دیگر
نیز کارهای شگرف بدید آمد و مردانگیهای غریب کرد و از غرایب امور آنکه فیل کالاره چون درون قلعه در آمد اضطراب
نموده بشور و غوغا گرفت و از اتفاقات حسنه آنکه روی بر روی جمعی کثیر از خون گرفتها که تن بهلاک داده
بجانب شکافگاه می آمدند دوید و کوچه تنگ همه را بجان تباه و پامال کرده متفرق ساخت و بتایید غیبی چنین
مواهب عظیم روی داد و عظمت خان که بر او سوار بود زخمی شد و بعد از چند روز از آن زخم درگذشت حضرت
میفرمودند که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده و نظارگی تاییدات ایزدی بودیم سبدلیه درون قلعه در آمده
در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی بجانب او دویده شمشیر انداخت اندکی به وی رسید
و او را نگذاشت و او را بخرطوم بسجده انداخت در همین اثنا دیگری روبروی او شد و سبدلیه باو در آورد
و شخص اول از او خلاص شده باز از روی تهور شمشیر از عقب او انداخت دلهای چه خوب جنبید و آن حضرت
میفرمودند که درین زد و گیر یکی از بهادران که من او را نمی شناختم بنظر در آمد که راجپوتی از فاصله دیوار
خود او را بجنگ خود طلبید و او نیز کشاده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران لشکر منصور که او را هم
نمی شناختم بمعاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شد و او باهتمام منع کرد که رسم دلاوری
و این مروت نیست که او را بیکار روا نسته باشند تو بد دکاری من بپای بعد اهتمام او را از آمدن
باز داشت و خود کارزار نموده کار او را تمام کرد میفرمودند که هر چند ازین مردانه … جستم
بدید نیامد اما ناکه از مردان غیب بودند که بتایید این بزرگ صورت و معنی پیکر جسمانی پوشیده
بخدمت قیام داشت او این فتح تا پنجاه فیل و او آخر پانصد فیل درون حصار در آمده اعدا را پامال
ساخت میفرمودند که … که بهند سیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل سوار شخصی را بی جانی ساخته
و در خرطوم پیچیده بحضور … آورد و بعوض اشرف رسانید که نام این را نمیدانم اما از اسیران این حصار
مینماید جمعی کثیر در گرد او جان فشانیها کردند آخر ظاهر شد که پتا بود که پامال دولت و هلاک گشت درین
هنگام که … آورده بودیم رمقی باقی بود و بعد از زمانی درگذشت راجپوتان جنگجو که در آن قلعه فراهم
آمده بودند قریب بهشت هزار کس بود اما از رعایا که ایشان هم در مراسم نگاهبانی و خدمت گذاری
دقیقه فرو گذاشت نمیکردند و از چهل هزار کس زیاده بود زمانی که رایات والا بقلعه در آمد





اهل قلعه بعضی در بتکدها بخیال شرافت مقام و تایید اصنام قدم افشرده منتظر جان فشانی بودند و بعضی در
مساکن و منازل خود بر سر جهل ایستاده متصد هلاک می بردند و جمعی شمشیرهای برهنه علم کرده و نیزهای کوتاه
گرفته روی بغازیان نصرت پیوند می آوردند و این بهادران غرایب بناوک دلدوز و تیغ معرکه سوز و سنان
صف شکاف کار آن سیه بختان را میساختند و جمعی که به بتکدها و خانهای قدیم جهل را ثبات داده بودند غازیان
اقبال هند را دیده بپای تهور می دویدند و بهادران نارسیده بصدمات قهر تاک خون بر ابری تند
بیت: چنین رزمها در جهان کس ندید * نه از کاردانان گیتی شنید * بگویم از آن جنگ دران
کارزار * که یک شمه بتوانم از صد هزار * و از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این بد اختران
بود و سطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این بد بران آن میسوخت و قریب پنجاه هزار کس بخاک هلاک افتادند
و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش بتاریخ سیوم محرم هفتصد و سیم هلالی که سلطان علاء الدین
در شش ماه و هفت روز محاصره کرده بود در غایات جنگ نمی پرداختند از قتل ایمن مانده بودند و درین ولا نهایت
ستیزه و پرخاش بمقدم رسانیدند بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه معذرت این گروه فایده مند نیامد حکم قتل عام
شد و جمعی کثیر در بند هم افتادند و از غرایب آنکه قدر شناسی به بندوقچیان قدر اندازم خطار قلعه در آن بود
هر چند بسیار شدند از نهان سهامی نیافتند آخر چنان روشن گشت که آن بدکاران بلباس گرو تزویر از
قلعه جان بسلامت برده اند و طریق برآمدن چنان بود که چون عساکر نصرت انتظام دست غارت
کشاده در بستن و تاراج کردن اهل حصار گرم شدند این بندوقچیان که هزار کس بودند اهل و عیال خود را
چون اسیران مقید ساخته روانه شدند و بر جویندگان اینها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان دانستند
که پیادهای عساکر اقبال بند کرده جمعی را میبرند و درچنان چنین تدبیری شایسته کرده نجات یافتند اکثر
دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذر نبود که از کشته ها پشته ها نداشت اما در سه جا مخالفان بیشتر
کشته شدند و جمعی کثیر از راجپوتان در خانه رانا که در آن قلعه بود گرد آمده فرود شدند و این بد نهادان دفعه
دفعه دو دو و سه سه کس برامده جان فشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه مهادیو که معبد و مقصد بزرگ
ایشان بود اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند و در دروازه رامپور نیز گروهی انبوه شده گرد هستی خود بر باد
دادند و فتحی عظیم که طراز صحیفهای دولت افزا تواند شد از مکمن اقبال بظهور آمد و گردن کشان
هندوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت و بروش خاص بندگی از سر گرفتند

دازمساکر اقبال درین روز بیغراء ضرب علی توآجی هیچ تکی جام شهادت بکشید و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات
شکر نموده بمنعان بحضرت و همرکاب فتح بعد از نیم روز بار ردوی معلی متوجه شدند و تا سه روز
دیگر بجهت انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبدالمجید آصفخان مکرمت فرمودند
و چون در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضه منوره خواجه
معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نورگستر است توجه فرمایند زمانی که از قلعه چیتور مراجعت فرمودند از توفیر
شاهسوار دولت بایفای نذری که از صدق مرکوز خاطر اقدس تافت و تا اردوی ظفر قرین پیاده اند دروز قرین دو
نوزدهم اسفندارماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی بمجاهدان
پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا تفیدگی ریگ بیابان بقدم شوق راه
قطع میشد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال سواره می آمده باشند اما مقربان بساط اخلاص را از سعادت
موافقت گزیر نبود و چندی از خاصان حرم عزت در سایه حضرت پیاده میرفتند چون قصبه ماندل مضرب خیام
اقبال شد شکوفه فرادل که پیشتر باجمیر رفته نوید آمدن رایات اقبال را رسانیده بود بسرعت آمده از زبان
مجاوران آن روضه مقدسه عرایض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب درآمده فرموده اند که پادشاه
صورت و معنی از حق اندیشی و خداپرستی حرص طن بمن شکستن کرده پیاده بنیت زیارت دارد بهر رنگی که دانند آن گرامی
سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند که اگر او قدر بزرگی خود دانستی کجا نظر بر من خاک نشین کوی طلب انداختی
چون این عرایض بمسامع اقبال رسید آن حضرت از آن منزل سوار دولت شدند و در روز اسمان بیست و هفتم
اسفندارمذماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال گشت و از یک منزل پیاده بدستور
معهود متوجه زیارت بمقدم رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان آن حواشی قدس را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب
ساختند و تا ده روز در آن خطه فیض انتما متوجه بمبداء فیاض بوده باستفاضه انوار صوری استلذاذ داشتند و از جمله سوانح
اقبال که در ایام محاصره قلعه چیتور روی نموده آن بود که سلیمان حاکم بنگاله بتازگی خطبه بنام حضرت شاهنشاهی خواند
و بمنعم خان خانخانان ملاقات نموده گرگ آشتی کرد و شرح این سرگذشت آنست که از آن
باز که مبارزخان که بعدلی نامزد زبان شهره است کافر نعمتی نموده مدعی فرمان روائی شد تاجخان کررانی
با برادران گریخته ببهار آمد چه در آن ایام که محمدخان حاکم بنگاله سر شورش داشت و چه بعد از و در زمان بهادر
پیوسته گزنت و نفاق را رواج بخشیدی تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر بعد اندکی

بهادر



بهادر نیز بمرگ طبیعی درگذشت برادر خورد او جلال الدین دعوی ریاست بنگاله و بهار کرد و تاجخان و برادرانش گاه
در مخالفت و گاه در موافقت بسر می بردند و طرح آشتی و آشنای بخان زمان انداخته نفاق آرای بودند
و بعد از سه گذشت بسیار جلال الدین نیز درگذشت و ریاست بنگاله و بهار بتاجخان قرار گرفت و بعد از
اندک فرصتی که بقوت رنگ و ریو تاجخان بر ولایت بنگ و بهار استیلا یافته بود درخت هستی
بربست سلیمان برادر خورد او بحکومت بنگاله و بهار روانخود و استقلال یافت و با خان زمان طرح
دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید و استقلال غریب بهم رساند افغانان لی سر هم کرد و فراهم آمده خزینه
جمع کرد و فیل فراوان بدست آورد و چون خان زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید حضرت شاهنشاهی
حکومت جونپور و آن نواحی بمنعم خان خانخانان مکرمت نموده معاودت فرمودند چنانچه پیش ازین نگاشته
قلم واقعه نویس شده زمانیه که اساس نهاده خان زمان بود و اسدالله خان حراست آن از جانب خان
زمان داشت درین ولا کرسی حیات او ریخته شد اسدالله از مخافت رای کس پیش سلیمان فرستاده
طلب داشت که زمانیه را باو سپرده خود در حرام نمکی فروشود خانخانان چون برین معنی اطلاع یافت
کسان فرستاده او را استمالت گردانید و چون از سعادت ذاتی بهره داشت نصیحت پذیر گشته آنجا را تسلیم
مردم گماشته خان خانان نمود و خود پیش خان خانان آمد لشکر افغان که بخیال زمانیه آمده بود بی بهره
بازگشت لودی که بعقل و تدبیر و سعادت در زمره افغانان مذکور امتیاز داشت و وکیل مطلق سلیمان در کنار
آب سون بود خان خانان را از در آشتی صلاح جوی مصالحه طلب داشت طرح دوستی افکنده ایلچی
ملک خود را از آسیب صدمات افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان تحف و هدایا
و رسل و رسایل مبانی رابطه رسمی استحکام گونه یافت و در نوبتی که رایات جهان کشا متوجه تسخیر چیتور نهضت
فرمود سلیمان در مقام استیصال راجه اوریسه و ابراهیم شد و چون از منعم خان خانان خاطر جمع داشت
درچنین هنگام فرصت که رایات جهان کشا بتسخیر قلعه چیتور متوجه بود لودی محرک سلسله
یکجهتی شد که خاطر از جمع ساز و طرح مصافات انداخت و بعد از مراسلات اتحاد و معاهدات یکتا
دلی قرار داد که خان خانان بدیدن آید تا در مواجهه اساس رابطه را استحکام دهد و خطبه و سکه بالقاب
گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خان خانان را رای بران قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشته ظاهر را
بجنبد هر چند خیرخواهان و دوربینان ازین اندیشه ناصواب مخالفت نمودند گوش نکرده باسیصد کس

گزیده خود و محب علی خان و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشی و کوچک علی خان پسر میر سلطان ادهم قبچاق و میر
هاشم برادر ابو المعالی و هاشم خان و متعلقان این مردم که مجموع هزار باشند به پتنه روان شد لودی آمده رسم
تعظیم و احترام بجای آورد و بعد از آن بایزید پسر کلان سلیمان آمده پیشکش کرده که از پتنه ماند سلیمان باستقبال
آمده باحترام دریافت اول خان خانان جشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبیده محفلی آراسته ترتیب داد
روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورده منبر بنام مقدس سربلند گردانید و نقود در سکه اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای
لایق داد و جمعی از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان کردند که رایات بتسخیر جونپور مشغول است
و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضور اند خان خانان را اگر کارش بانجام رسانیم تا پای تخت کسی که مدافعه
نماید نیست لودی چون ازین عذر آگاهی یافت سخنان هوش افزا در میان آورده گفت که با چنین صاحب
اقبالی که سال بسال لمعات دولت افزای او بر ممالک می تابد در مخالفت زدن از عقل دوراندیش دور است
و دیگر آنکه خان خانان یکی از بندهای تربیت کرده اوست بزرگان تائید یافته ایزدی بر هر مسکین که نظر عاطفت
اندازند خان خانان میشود از قصد این مردم معدود چه کشاید دیگر مثل ابراهیم مخالفی در کمین داریم چگونه این
اراده بمشیت خواهد یافت اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود اما سایر افغانان که مدهوش باده تهی بودند
این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند منعم خان این خبر شنیده بلطایف الحیل اردوی خود را که اشتر باکش
لودی با معدودی جریده برآمد بعد از آنکه بسیار از راه طی شد افغانان تیره رای اطلاع یافتند و چون کار
از دست رفته بود بغیر از طرز ملایمت کاری دیگر پیش نگرفتند بایزید لودی جریده پیش خان خانان آمده آداب
اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند و منعم خان از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتحنامه جونپور رسید و موجب
هزار گونه تقویت اولیای دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله آورده انصرام مهمات خود را اشتغال
نمود و ملک اودیسه که بتخانه جگنات در آنجاست بتصرف گرفت و راجه آنجا را اسد عهدی کشت و ابراهیم مذکور
که نه عقل درست و نه بخت بلند سرگردان تیه حیرت گشته براه مکر و زرق پا دربرده اندیشه سروری بخود می برد
بقسم و تذویر او را بجنگ آورده بکشتن فرستاد و منعم خان نیز بخاطر مطمئن بانتظام معاملات خود پرداخت

آغاز دوره دوم از جلوس اقبال پیوند حضرت شاهنشاهی یعنی سال فروردین سیزدهم الهی

نظم

ای دیده گشای دور بینان :: سرمایه ده تهی نشینان :: دستی که قنات نقش خود ای :: در مطلع سیر سپر بالای

بیاوری اقبال ره دراز فزون سخن بهنجار رسید الحق باز دل سبکی ادای آورد امید که بفروغ افزای صبح دل

تازه



تازه و نوبهار ایزدی نو به پدید آمد و نفس نفس فیاد دار دشوار را آسانی و شناسیکی بدر بوده ظلام مرا چون هاتف دل آمد
و مساز بشیر از روز رواق همت او از بهار نوبر از چشمه نوشش :: سخن بر اوست یاف تازه در پوشش
درین هنگام عشرت ابتسام که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعه چیتور در عرصه اجمیر فیض بخش عالمیان بود
موکب نوروز سعادت افزور رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم در شرف خانه حمل ارتفاع گرفت و حصون غنچه
به تیر دستی نسیم بهار گشوده شد و عساکر نباتات چمن آرای روضه اعتدال گشتند :: بگسترده فرشی ز دیبای چین :: برو
پیکر هفت کشور زمین :: دران بزمگه شادی آراستند :: مهان را بخواندند و می خواستند :: نمودند مهر و فزودند کام
گزیدند یار و گرفتند جام :: و بعد از گذشتن سه ساعت و نه دقیقه پنجشنبه یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج هلالی
تحویل سعادت الکلیل روی نمود و آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردی که سال اول است از دوره دوم شد
امید که هزار آن دور و قرن بعدل این خریت و معنی خاصیت بهار داشته باشد آن حضرت بدولت و اقبال
بعد از اتمام لوازم طوف و انصرام جشن نوروزی روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق روز دوشنبه پانزدهم
رمضان لوای مراجعت از خطه اجمیر مستقر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات بانبساط شکار نهضت
فرمودند در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال نشان به شیر دادند سلسله شوق حضرت شاهنشاهی بشکار
آن مقدس بجنبش درآمد بشیر شکار را نه توجه فرمودند چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیری مهیب بیرون
دوید مقربان بساط عزت عنان اختیار از دست داده بجد تمام جان ستان برمین دوختند حضرت
شاهنشاهی آن دستی را نه پسندیدند حکم دیگر فرمودند که دیگر هر دونده که از بیشه برآید بی حکم مقدس کسی کار تیز
او نکند حضرت درین حرف بودند که شیری دیگر بهادر سهمگینی نیز تحسین راند و در برابر حضرت خرامنده
گشت و ملازمان رکاب دولت را از مشاهده این حال موی بر تن علم شد اما بموجب حکم مقدس هیچکس یارای
اقدام بر دفع آن نداشت و آن حضرت سواره بچشم شیر شکار نگریسته تیری برو زدند و شیر از فرط تهور زخمی
شده همچنان بصلابت خرامان به بلندی بر آمده خشمگین نشست آن حضرت از اسپ فرود آمده
ایستادند و دلاوران شیر افکن برد او دایره کشیدند و حضرت بندوقی سر راست کرده بجانب او انداختند
که بکنج دهان خورده از بنا گوش او پوست مال رفت درین وقت شیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت در صدد آن
شدند که تیری دیگر حواله کنند و قابو می طلبیدند و بهر جانب که آنحضرت توجه می فرمودند شیر همان جانب
نگاه میکرد و قابو چنانچه باید دست نمیداد از زبان مقدس شاهنشاهی شنیدم که از حضرت

جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت ایزدی چنانچه رفته جمعی که بشکار شیر برآمده اند هرکس که تقدیر بران رفته
است که از دست او شیر شکار شود همواره نگاه شیر بجانب اوی بوده میفرمودند چندین مرتبه که بالنفس مقدس
متوجه شکار شدیم این معنی مشاهده شده و بتجربه پیوسته القصه چون قاتو بدست لی افتاد و بدستم خان فرمودند
که شیر رود تا بنگاه کردن بجانب تو قاتو بدست افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که معاتب شده بود دانست
که تا ما که حکم میش رفتن ملازمان رکاب معلی شده از عقب حضرت ادهم تیر و کمان در دست روان شده بشیر
متوجه عادل گشت چون نزدیک رسید عادل به تیر درآمد و بمقتضای سرنوشت خطا کرد شیر آمده دو پنجه خود برآن
آن زیردست توانا نیز حمله کرده بشیر درآویخت و دست خود در دهن او انداخته دست دیگر بخنجر برد چون
بند بر در امری دیگر رفته بود خنجر به بند نیام مستحکم شده با کشیدن بند شیر دست عادل را فرو خایید بعد از آن
خنجر کشیده دو زخم بدهن شیر انداخت بار دویم دست راست او را بدهن گرفت درین اثنا دلاوران
بساط حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان بعادل هم زخم شمشیری رسید
و آن بهادر شیردل مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده در جان کندن بود و عاقبت بهمان زخمهای
و سرایت سمیت با عضای رییسه در دار الخلافه اگره درگذشت و همانا که این مکافات بی ادبی است
که با پدر خود کرده بود و مجملی ازین سرگذشت آنکه آن بی حفاظ با زن دیوان پدر سر و کاری داشت و آن عفت
منش دل بمرگ نهاده تن با و نمیداد و پدر را آگاه ازین کار ناشایسته باز میداشت روزی آن بی اعتدال از
نصیحت پدر بشورش درآمده شمشیری با و حواله کرد و فی الواقعه اگر در باز پرس الهی و در انصاف گاه ایزدی عادل
بهمین سزا از وبال آن کردار برآید سود بر داشته آنجهان جریمه عظیمه را کی امثال این امور بپاداش تواند شد
القصه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی معلی را که در نواحی الور نزول سعادت فرموده بود روانه ساخته خود بدولت
و اقبال از راه نارنول جولان اقبال فرموده بمعسکر اقبال پیوستند و از انجا شکار کنان روز اسفندارمذ پنجم
اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم شوال ظلال اجلال بر دار الخلافه اگره انداختند و جهانبانان
بنشاط ابد و عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیگم بعد از
زیارت حرمین شریفین و ایصال خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع بممالک محروسه نموده
بدیدار مقدس قبله خان و دل پادشاه صورت و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح انتهاض عساکر منصوره
است بتسخیر قلعه رنتهنبور که در رصانت و استحکام ثانی اثنین قلعه چیتور است بوده بموجب حکم مقدس





از میانه راه عنان تاب شدند و بدفع فتنه میرزایان رو بولایت مالوه آوردند و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه
چون موکب جهان کشای بعد از قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود و بر ضمیر مقدس شاهنشاهی بالهام دولت
چنان پرتو انداخت که بعضی از سران و سواران که در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت پذیر نبوده اند بدرگاه
رسیده بتسخیر قلعه رنتهنبور که سنگ راه موکب اعلی بوده نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه صایب صادق خان
و باباخان قاقشال و سمانجی خان و صفدرخان و بهادرخان و دوست خان بهاری و دیگر امرای عظام را بسرکردگی اشرف خان
باین خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند عساکر اقبال قدری راه طی کرده پیش و پس میرفت سرعان جهان نورد خبر آوردند
که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و جمعی کثیر از اوباشان پراکنده را فراهم آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده
اند و حصار اجین را که معظم امصار آن ولایت است در محاصره داوند و ازین مهم غبار نفوذ از ساحت
جمعیت آن بلاد سر بر کرده و سرگذشت این مستی انگیز آنکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از
نواحی قلعه گاگرون شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از امرای عظام مثل مرادخان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان
نهضت کوکبه اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با فواج قاهره از حوصله طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات
شتافتند و چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه جانپانیر و سورت و بهروج
کوس تسلط و استقلال میزد پیوستند و او درین وقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتمادخان رفته شکست
داده احمدآباد را متصرف شد و چون از میرزایان درین پیکار کارهای نمایان سر بر زد چنگیز خان تفقد نموده در
حوالی بهروج اینها را جاگیرهای مناسب ممتاز ساخت و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود آنجا نیز
دست تطاول دراز کردند و از خود سری بعضی محال و مواضع تصرف نمودند آن عرصه را بقدم بی اعتدالی پیمودن
گرفتند چنگیز خان بدفع اینها لشکری گران فرستاده در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابله چنگیز خان
نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند و از انجا هم بساط امنیت نوردیده بقصد مالوه برآمده در
حواشی اجین نطع فتنه گستردند مرادخان جاگیردار اجین و میرزا عزیزالله دیوان آن سرکار مالوه پیش از آن بدر در
رمفاسد خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعه اجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند
چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون
عدالت منشور اقبال از مکمن عظمت اصدار یافت افواج قاهره که بتسخیر قلعه رنتهنبور
پیش شتافته اند دفع این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه شوند امرا کاربند حکم پادشاهی

شده بصوبهٔ مالوه عنان تاب گشتند و در عین اشتداد باران آن عرصه پیمای همت شدند
و حضرت شاهنشاهی چند از امرای گرامی مثل قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که بخشی
گری جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط حضور جدا ساخته ضمیمهٔ عساکر نصرت قرین فرمودند چون افواج
قاهره بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار انجا بود با سامان شایسته بامرا پیوست و در سارنگپور
شاه بداغ خان که حکومت انجا داشت ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره پای تمکین از دست
داده و دست از پا نشناخته بروز و روزگار سیاه منده روی بفرار نمودند مراد خان و میر عزیز الله دیوان
و سایر امرای عظام عنان همت بتعاقب مصروف داشتند میرزایان از ضیق قدم لشکر منصور از مندو
برآمده سراسیمه خود را باب نربده زدند و جمعی کثیر از همراهان آن گروه ادبار منش رخت زندگانی بموج خیز
فنا دادند و در آن نواحی خبر قتل چنگیز خان بعذر جهجهار خان حبشی و تفرقهٔ گجرات شنیده از امتوی عظیم
خیال کرده روی ادبار بان سمت آوردند امرای نصرت پیوند تعاقب نموده بر ساحل نربده رسیدند
و چون تسخیر گجرات در وقت دیگر بود و حکم مقدس زیاده برین اقدام ننموده طریق مراجعت پیمودند
جاگیرداران مالوه بجاگیر خود ماندند و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث
الدین علی بعنان نصرت و اقبال متوجه استان بوس مقدس شدند و در دار الخلافه اگره بدین بوس معلی
سربلندی یافتند و بواسطه آنکه بمسامع علیه رسانده بودند که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل
نموده اند روزی چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت که سخن سازان فتنه انداز زجر و عتاب دریغ
اشتهار داده بودند مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان رانده و مانده همعنان جوئی ادبار بگجرات
رسیدند و ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و جدل گرفتند و ابراهیم حسین میرزا
بقلعهٔ بهروچ رسید رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد
و اهل فتنه محاصره کرده تا دو سال بر دور او نشستند و رستم خان همواره از قلعه برآمده می تاخت و کار
نامهای رستمی بکار می آورد و چون بی بهره بود از امداد و اعانت نا امید از صلح زده قلعه داد بعد از مکر آنها
بشرارت جانش نیز از حصار بدن برآمد و ماجرای میرزایان و عاقبت کار این هرزه درایان
درین شگرف نامهٔ اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت و از سوانح اینست که امرای
اتکه خیل را از حدود پنجاب تغیر داده و دارائی ان دیار نخستین قلی خان که از نیکو خدمتی بخان جهانی

ممتاز



ممتاز شده بود تفویض فرمودند بر ضمایر دیده وران آن دوربین مختفی نماند که نخلبندان معانی پادشاهی را بباغبانی
نسبت داده اند چنانچه باغبانان ارایش باغ را پیرایش درخت و بر داشتن و برداشتن آن از جای و نشاندن بجای دیگر
و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن در نشو و نما بمقدار صالح استیصال اشجار بدسرشت و قطع
اغصان ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعضی و تمتع میوه های گوناگون و گلهای رنگارنگ و استقلال
نمودن در هنگام حاجت و امثال آنکه در عالم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشند همچنان پادشاهان دوربین داد
گر بتهذیب و تادیب و سیاست و مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت می افروزند لوای هدایت می افرازند
هرگاه جمعی باهم یکدل و یکزبان بوده فراهم ایند و کثرت هجوم و وفور از فرجام ظاهر شود اولا بجهت اصلاح احوال
خود شان و ثانیا بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک ان اجتماع را متفرق میسازند هر چند امری نا ملایم ازان
کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایهٔ جمعیت است چه از اشوب بادهٔ مردافکن و نیاد مستی سبک
سران این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست خصوصا وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان
باشند و غفلت در نهاد بشریت مرکوز بنا برین تمهید دانش تایید رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضای ان
فرمود که امرای اخلاص منش اتکه خیل را که مدتی مدید در پنجاب فراهم امده انتظام بخش آن حدود بودند تغییر محال نموده
و بدولت بساط بوس سربلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب سازند هر چند در سوابق ایام چه در ان
وقت که خان کلان بکابل رفته بود و چه دران زمان که میرزا حکیم با معدودی محاصره لاهور نموده سخنان غریب
در باره این عقیدت مندان هرگونه ساخته در پیشگاه باطن مقدس که جام جهان نمای اسرار کونی و الهی است
و هیچ آن سخنان بفروغ صدق روشنایی نپذیرفت لیکن بمقتضای قانون که واجب دین سلطنت است
قرار یافت که مجموع امرای پنجاب و جاگیرداران سرکار را طلبیده و دارائی آن ولایت را بعهدهٔ بعضی دیگر از خواصان
بساط قرب تفویض فرمایند دران هنگام که موکب مقدس فتح قلعه چتور کرده بمستقر اورنگ سلطنت رسید منشور
اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اصدار یافت و این سعادت اساسان تبارک ادب شتافته در شهریور ماه الهی
موافق ربیع الاول نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافه اگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند و بعد از اندک
فرصتی سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت شد و سرکار
قنوج بشریف خان مخصوص گشت و جمیع فرزندان رفعت پیوند و منتسبان این قبیلهٔ جلیله را بجاگیرهای شایسته
ممتاز ساختند و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بوده جاگیر او را در پنجاب بحال خود گذاشته

وآن ولایت بحکومت حسین قلی خان مقرر ساختند از سرکار ها کو طلب فرمودند در آن هنگام که موکب جهان‌گشا
بعزیمت فتح قلعهٔ شهور رایت نهضت داشت او گرد راه رسیده غبار آستان معلی را سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت
و درین یورش دولت افزا بدوام خدمت همعنان سعادت بود و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر ولایت مذکور بدار
الخلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمعیل قلیخان با نظامی بخشی بپنجاب رخصت فرمودند و درین سال
اقبال برای شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس دریافت و رای
جهان آرای جهان اقتضا فرمود که چون مظفرخان را اشتغال مهمات ملکی و مالی از اندازهٔ اقتدار بیرون گشت تا خدمات
شریفه چنانچه باید نمیتوانند رسید لایق دولت آنست که یکی از کاردانان تربیت پرور یافت جداگانه مخصوص این
خدمت عالی گردانند که همگی همت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید بنابرین از مزید دولت
شهاب الدین احمد خان را که از صفات مذکور بهرهٔ عظیم داشت بخدمت خالصه نامزد فرمودند و او بسعی شایسته
این خدمت را دلخواه انتظام داد و چون خالصات بسیار دور دست کیشان بی عنان کرفتهای کم تصرف
کم پیدا میشوند او ضبط هر ساله را که متضمن اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بر طرف ساخته نقدی
داد و بجز و اررسیده متغلبان را از پای انداخت ماثر کردن گرشیان
عصیان سرشت که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوریدگی در سر دارند چون ترتیب زمان روداران
اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم رفتار همه بر دست اقتدار سلاطین والا شکوه که در انتظام
عالم کمر اجتهاد بسته اند گزیده ترین عبادات شناخته تعلق است الحمد لله که خاطر ملک آرای مملکت
پیرای شاهنشاهی این دیدن ستوده را همواره پیش نهاد همت جهان کشای دارد چنانچه بمیامن
اقبال روز افزون آن حضرت زمان زمان عرصهٔ دلکشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدان
هرزه پیشه صاف تر جلوه مینماید چون قلعهٔ رفعت اساس جنبوا سطوت سلطنت مفتوح شده سرکشان فتنه سرشت
قیل مال غبار گشتند توجه سنی بر تسخیر قلعهٔ رنتهنبور که عدیل او دست پرتو انداخت و چون بکر امرای نصرت
اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند و هر مرتبه امری که سبب توقف این کار شگرف باشد پیش آمد تا آنکه
مسببان کارگاه تقدیر عطیهٔ فتح از انهضت موکب مقدس شاهنشاهی بازبسته بودند لاجرم بالهام
دولت رابمن مطلب ارجمند درین هنگام سعادت پیوند از مطلع توجه آن حضرت بر زد و از نهم
دی ماه الهی موافق دوشنبه غرهٔ رجب نهضت رایات عالیه تسخیر این حصار والا شکوه اتفاق افتاد جهت



استمداد از بواطن خلوتیان حظایر قدس مرد از راه دار الملک دهلی ورود نمودند از آنکه مرکز استفاضه
انوار فرمودند خصوصاً بمرقد معطر سریر نشین سلطنت صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی مشرف
شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را انقدات خسروانه فرمودند و همچنین جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزایل خیرات
و مبرات امتیاز بخشیدند و دامان امید تهی دستان شهر العطایای بیدریغ گرانبار ساختند و در حوالی قصبهٔ پالم
که در نواحی شهر واقعست طرح شکار قمرغه فرموده بصید عشرت پرداختند و در آن عرصهٔ نشاط معمور و انواع انبساط
گشته داد شکار صوری و معنوی دادند و از آنجا شکارکنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند در شهر
الور ظلال معدلت گسترده سمند نهضت پیشتر جولان دادند و از قضایای عبرت بخش آنکه در حدود قصبهٔ لال
سوت فیل مستی که از فیلان نامی حلقهٔ خاصه بود بر فیل شیخ محمد بخاری از روی مستی دویده دندان
فیل را بدو دندان خود چنان بر داشت که موجب تعجب نظارگیان شد و اثر از سینهٔ آن فیل
نامی رسید و بعد از دو روز رخت هستی بربست با وجود قتل او نیز از این کرداب علف و دانه نخورد
هر چند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه روز سیوم از فرط اندوه و جدای مصاحب خود جان داد در اطلاع
را هر گاه در چنین حیوانات این تاثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی باید
که قیاس با دم صورتان بمعنی بکشد که این گروه را پایه از جمادات فروتر است و بالجمله ارباب معنی را
از دید این سانحه چراغ هوش افروخته شد و ساده لوحان مکتب خانهٔ اخلاص را لوح تعلیم عقیدت
بدست افتاد حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل روز انیران سیم بهمن ماه
الهی موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعهٔ رنتهنبور را مخیم سرادقات اقبال ساختند
و این قلعه در میان کوهستان واقع شده و باین تقریب میگویند که همه قلعه ها برهنه اند و این جوشن
پوش و نام اصل این قلعه رنتهور است و آن نام کوهچه ایست بلند سرکوب آن و باین ترکیب نام در زبان
شهرت گشته و این قلعه ایست در غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکنگرهٔ ارتفاع او نرسیده
و منجنیق وهم بدیوار تقاعد او کارگر نیفتاده بیت یکی کوه دیده سر بر سماک :: نه از رنج دست کسی آب و خاک
بروبد حصاری که از روزگار :: نکرده بر او مرغ فکرت گذار :: ثریا درو پایهٔ اولین :: ندیده بگیتی حصاری چنین
و در آن ایام رای سورجن هاده بر آن قلعه دست تسلط داشت و بانواع وجوه و جهات استحکام آن نموده
و سامان و سر انجام آن داده و از پندار آمادهٔ جنگ شده مدار نخوت خود بر آن سنگ پاره نهاده بود

جز بتوسل ساباط که سرکوب گردن کشان باشد امکان پذیر نیست با اندیشهٔ اقبال اساس قاسم خان میر بر و بحر بتاسیس
مبانی آن عمارت مامور شد و راجه تودرمل که حل و عقد وزارت بود نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر بحکم
معلی گشت کارپردازان کارگاه دولت ساباطی رفیع نزدیک دروازهٔ رن بنیاد نهادند بنایان چابکدست
و حجاران سخت بازو و حدادان و نجاران و سایر عمله و فعلهٔ عمارت کمر همت درین کار بستند و در اندک
فرصتی بدستیاری همت این دو اخلاص پیشهٔ سعادت گزین کار بسیار پیش رفت و رفعتش بحصار دست و گریبان
شد و ضربزنهای بزرگ که هر یکی را بر زمین مسطح بدولت جفت گاو بهزار جر و ثقیل کشیدن مشکل بود و هر کدام
سنگ شصت منی و غلولهٔ هفت جوش سی منی میخورد در چنین کوهستان در نشیب و فراز و آن راههای
پیچ که پیچ و تاب سخن تعبیر نپذیرد بهمت عالیحضرت شاهنشاهی که عقده کشای صوری و معنویست کهاران آهنین
و حمالان سنگین دوش برده بر بالای کوه رن که مورچل پادشاهی بود محاذی قلعه نگاه داشته شد بموجب حکم معلی
آغاز انداختن کردند و عزیمت بنیاد برانداختن نمودند در هر انداختن صدا در کوه پیچید صخرهٔ صما را گوش
باز میگردید هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می افتاد و خانها بگرد میرفت سورجن را از صورت این حال دود حیرت
از دماغ برخواست و گرد از دماغ او سر بر زد ابروی غرور او ریخته شد و آتش پندار او فرو نشست در سلخ ماه
رمضان که غرهٔ فتح بود بر زبان مقدس شاهنشاهی گذشت که اگر اهل قلعه امروز بزمین بوس نیایند فردا که عید
فتح ما قلعه خواهد بود سورجن از سطوت عظمت دل باز داده و توسل بشفاعت مقربان بساط قدس جسته پسران
خود دوده و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و ایشان بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی بسعادت زمین بوس
کامیاب گشته جبههٔ ضراعت بر آستان صدق گذاشتند و خجسته گوش امید ایشان بگوهر مکارم گران شد و
خلعت عفو پوشیده کامیاب آمال پیش پدر شتافتند و از غرایب امور که در آن روز بظهور آمد آنست که چون
پسران سورجن را بخلعت پوشاندن از پرده سرای پادشاهی بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته که همراه
انها بود خیال بنگ ضمیمهٔ سودای ذاتی او شده باندیشهٔ باطل چنان دریافت که مگر پسران سورجن را بحکم گرفتن
نفاذ یافته است از سوء خواهی بشورش در آمده در مقام کشیدن شمشیر شد پاکه داس لشکر و آلو کر راجه بهگونت
داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت شد آن اجل رسیده شمشیر باو حواله کرد آن شیر مرد از جای نرفت
و بموعظت درآمد که کار من سهلست انشای بکدیگر بیم از این شورش بگذر که غلط دانسته و کج رفته آن عربده کار دیگر
مرتبه باو مقید نشده بجانب دولتخانهٔ پادشاهی دویده و یوره تل سرکاه سخاوت شمشیر رسانید و یکدو کس را

حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از پیرون شلکی که مضرب خیام اقبال بود برآمده با معدودی
از مقربان بساط قدس بتماشای کوهستان توجه فرمودند بر بالای رن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دوربین
نظاره کردند و صورت فتح آن را در آیینه درآورده نطاق همت بر تسخیر آن بستند بیت چنین گفت خاقان
روشن روان : که ای نامور یادگار جهان : بتوفیق یزدان جان آفرین : در اندازم این حصن را بر زمین
و بموجب حکم گیتی گشای بخشیان کار آگاه دورهٔ آن کوه را که قلعه بر قلهٔ آن اساس یافته مورچل بمورچل بر عساکر
فتح تقسیم نمودند و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد گرده موج خیزی و سیلاب ریزی نمودن گرفت
و راه درآمد و برآمد بر اهل نجدی بسته شد که باد را در آن تنگنا مجال گذر نبود متحصنان سرگرم توپ اندازی شده هنگامهٔ
آتش بازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان بسبب اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره
آمدن مهد قاسم خان است بدرگاه معلی از سفر حجاز او از شورش ماهی که پیدا کرده بود بی رخصت عالی از ولایت
کده که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار کرد و خجلت زده از راه عراق بقندهار آمد و از آنجا در حوالی
رنتهنبور بدولت بساطبوس استسعاد یافت و اسپان عراقی و دیگر نفایس امتعه بنظر اقدس در آورد و از آنجا
که شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی است که در برابر گناهکاران خود شرمگین می باشند آثار مروت و فتوت
بظهور آورده بتفقدات گرامی خلعت امتیاز بخشیدند و سرکار لکهنو و آن حدود بجاگیر او مقرر ساخته باز
مرتبهٔ امارت باو مفوض داشتند آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور
درینهنگام که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهنبور بود کوکبهٔ لشکر بهار بلند شد و عطر
نوروز عالم را فرو گرفت دهن غنچه بار شد آتش گل شعله فشان گشت بیت نوبهاری چو طبع برنایان :
تازه تر از دماغ دانایان : آتش افشان ز گل حصار چمن : تازه جولان سپاه سرو و سمن : سنبلستان
ز هر طرف انبوه : طرب انگیزتر ز سایهٔ کوه : لاله در دشت چون بدست لوا : رعد در ابر چون بکوه صدا :
باد لبریز فیض صبحگهان : عطر پیچیده در دماغ جهان : از میامن شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزهت
عالم باطن گرفت و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان
نهصد و هفتاد و ششم شعشعهٔ شگفتگی بشرف گاه انداخت و سال چهاردهم که سال اردی بهشت الهی است از
دور دویم بخرمی و خجستگی آغاز شد و نسیم بهار از شگفتن گل اشارت بنوید فتح بعالمیان در داد و مرغ خوش الحان
نشاط فتحنامهٔ اقبال برخواندند و چون بعد از تعمق و امعان نظر یقین شد که سعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت

رایت زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی که در ان حواشی از نظارگیان جمال اقدس بود بزخم شمشیر
دو نیم کرد و درین اثنا یکی از نوکران مظفرخان رسید و او را از هم گذراند حضرت شاهنشاهی از سنوح این
قضیه موجب تعجب شد پسران سورجن اگرچه تقصیری نداشتند و معاتب نشدند اما لختی در بار گران خجالت
فرو رفتند همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده مبتهج و مسرور پیش پدر رفتند و بشارت اقبال
گوش هوش او را اشنای راه توافق سرور ساختند سورجن حوصله خواهش خود فراخ دیده برای انکه گرانبار عزت
گردد معروض داشت که اگر یکی از خاصان بساط قرب دست اطمینان بر فرق عبودیت من نهاده بدولت
استان بوس سربلند سازد و کلاه گوشه سعادت مرا از حضیض مذلت باوج عزت رساند موجب افتخار
روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملتمس او را بموقف قبول [?] بخشیدند
و حسین قلیخان را باین خدمت مامور ساختند حسین قلیخان چون نزدیک بقلعه رسید سورجن باستقبال
شتافته دریافت و باین اداب بجا اورده لوازم اکرام بجای اورد و بالتفات شاهنشاهی
استمالت یافته روز ماه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه سیوم شوال از قلعه بر امده ناصیه
نیاز باستان معلی اورد و پیشکش گران با کلیدهای قلعه که از زر و سیم ساخته بود نثار درگاه معلی
ساخت و مشمول جلایل الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و امان در امد و بوسیله خاصان بساط
عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود بر اورد و انگاه حصار را بملازمان درگاه
سپرده بسامان و سرانجام لایق تارک امید براه دار الخلافه گذارد و درین مرتبه فرزندان او ملازم
رکاب مقدس باشند ان حضرت بنده نوازی فرموده اراده او را بسمع رضا مقرون ساختند بانواع
تفقدات دامن ارزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند و حکم معلی بر خاستن عساکر نصرت اعتصام
نافذ شد و سورجن لب ریز دعا و ثنا بقلعه در امده تا سه روز اموال و احمال متعلقان خود را بیرون کشیده
قلعه را با انبارها و جمیع الات و ادوات قلعه داری بموجب حکم معلی بهتر خان که از خاصان عتبه عبودیت
است و در سلک امرای عظام انتظام دارد سپرد و تسخیر چنین قلعه سپهر ارتفاع که فرمان روایان والا
شکوه را بامتداد ایام و شهور میسر شده بود و سلطان علاء الدین یکسال مشقت عظیم بتقدیم رسانیده
تصرف بران یافت حضرت شاهنشاهی را بتایید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر ان حضرت
سوار دولت بران قلعه تصاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند و غلغل الله اکبر در ان کوه فلک شکوه



پیچید و نوای مبارکبادی از مقدسان عالم علوی بلند شد بیت در هر طرف که چشم گشایی نشان فتح
در هر طرف که گوش نهی مژده ظفر چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام
مهمات قلعه رنتهنبور و اتساق ان حدود برطبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفر
خان بار و بنه بزرگ از راه راست روانه مستقر خلافت شدند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با خاصان
رکاب قدس روی توجه بخطه اجمیر و زیارت روضه منوره فیض بخش معینیه اوردند و هر روز بنشاط
شکار پرداخته نهضت می فرمودند تا انکه عرصه دلگشای ان شهر متبرک بیمامن نزول اجلال مورد وفود برکات
شد و ان حضرت باداب انکسار زیارت مرقد مقدس نموده استفاضه انوار فرمودند و نقود گرامی در دامن احتیاج
مجاوران ان بقعه شریفه ریختند و همچنین [?] که موکب معلی در ان دار الکرامه بود و هر روز بزیارت و استمداد
همت توجه میفرمودند در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند بعد از ادای مراسم زیارت
و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دار الخلافه اگره تافتند چون عرصه قصبه انبیر مهبط انوار اجلال شد
راجه بهگونت داس که ان قصبه موطن و مسکن او بود بقدم اخلاص پیش امده بقواعد ضیافت پرداخت و بجلایل
پیشکش سربلند سعادت گشت و موکب معلی از ان منزل کوچ بر کوچ نهضت اقبال فرمود و در اثنای راه خبر درود
کردن دربارخان جهان گذاران را بمسامع اجلال رسید در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت
دار الخلافه گرفته بسرنوشت اسپهانی در ان مصر اقبال در گذشت و از انجا که باطن اقدس ان حضرت معدن
مروت و مردمی است و فطرت اشرف بقدردانی مراتب اخلاص مجبول از این سانحه بغایت اندوهگین
شدند و بر خاطر مهربان گران امد چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون در امثال این امور شایسته است
همچنین با شکیبایی و بی ارامی در عالم پسندیده انگاه از چنین پادشاه بسیار مخلص نوازی این معنی زنگ زدایی
جوهر عقیدت شد و ان مخلص وفا کیش نزدیک بپای سنگ پادشاهی که سابقا گنبدی بر سر او بنا نموده بود بموجب
وصیتش مدفون شد و فرزندان او مشمول عواطف شاهنشاهی گشتند ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز
اخلاص دوست را بقرون و دهور بر مسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر همیشه بهار او نگذارد
بیت خدایا تا مدار است اسمانرا ⁂ مکن زین پادشه خالی جهانرا ⁂ فلک چون خاتمش زیر نگین باد ⁂ کلید عالمش
در استین باد ⁂ و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز سی ویکم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه
بیست و چهارم ذی قعده بر دار الخلافه اگره ظلال اجلال گسترده و در مرکز ارک شهر در بنگالی محل که مجددا

واساسش بمعماری همت بلند سر بفلک کشیده وارکانش بمهندسی حکم معلی مرصوص البنا گشته بود نزول اقبال فرمودند وابواب معدلت ومکرمت بر عالمیان کشوده بهجت آرای گشتند

تسخیر قلعه کالنجر بدستیاری اولیای قاهره باهره

نسایم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گیرد گلهای بساتین مراد در تبسم آید واغصان فتح باشمال افضال گران بار واوراق عشرت کامیاب گردد از چهار رکن دولت منادی کنند واز شش جهت اقبال نوید شادی رساند ومصداق این معنی آنکه در روز سی و دوم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست ونهم صفر نهصد وهفتاد وهفت منهیان اقبال نوید فتح قلعه کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند وان قلعه ایست بر کوه اساس یافته در رفعت ومتانت بانیی حصار سپهر همسنگ بیت

راه جوید اجابت از پی آن : بر فرازش اگر کند دعا
تا بالا ز رفعتش دمست شد : هر امروزش از پس فرداست

واین قلعه را راجه رامچند والی ولایت بهته متصرف بود ودر ایام ادبار افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان بمبلغی گرانمند بدست آورده در تحت تملک وتسلط خود داشت درینولا که افواج ظفر لوا بتسخیر قلعه رنتهنبور نهضت میفرمود فرمان گیتی مطاع بنام مجنون خان قاقشال وشاهم خان جلایر ودیگر امرا که بسمت شرق جایگیردار بودند رفعت نفاذ یافت که باستظهار اقبال جهان کشای شاهنشاهی بهمتی عالی وخاطری خورسند تسخیر قلعه کالنجر نمایند امرای دولت ابد پیوند امتثال منشور مقدس نموده باستحکام عظیم قلعه را محاصره کردند کار بر قلعه نشینان تنگ گرفتند چنانچه هیچ یکی سر از قلعه بیرون نمیتوانست کرد چون صیت فتح قلعه چیتور ورنتهنبور در گوش گردن کشان آفاق پیچیده بود وبرکرا دیده دور بین بتوبهای هوس قدری بینایی داشت بغیر از آنکه سر استکبار بر زمین اطاعت نهد گریزی نبود راجه رامچند که پرتو از جوهر شعور داشت خبر وصول موکب مقدس بمستقر خلافت شنیده امان طلبید وقلعه را بملازمان عتبه اقبال سپرد ومقالید قلعه را با جلایل پیشکش مصحوب وکلای معتمد باستان معلی ارسال داشته آداب مبارکباد فتوحات عالیه که بتازگی از مکمن غیب روی نموده بود بتقدیم رسانید واین دور اندیشی وپیش بینی او بموقع استحسان پیوست ووکلای راجه مشمول الطاف گشتند وحکومت آن قلعه بمجنون خان قاقشال مقرر شد وبیامن اقبال شاهنشاهی اینچنین قلعه که عقاب اندیشه فرمان روایان پیش هرگز بر فراز کنگرهٔ علو او نه نشسته بی محنت نبرد وپیکار مسخر اولیای دولت شد

واز سوانح آنکه رسول بیگ که در اقصای هندوستان نزدیک ولایت بیلبار رست بزمین بوس درگاه





والاسر بلند شد وانواع اخلاص مندی از ا بموقف عرض مقدس شاهنشاهی رسانید این راجه بمال وملک در میان زمین داران آن ناحیت علم تفرد افراشته وبواسطه آنکه وقتی از تجربه زادان عالم تفرد او بیکی از فرقه جوکیان سعادت یافته است در سالی یکبار بلباس آن گروه در آمده در احترام این طبقه اهتمام میکند این راجه در عالم مثال شکوه صوری ومعنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده در سلک مخلصان ومعتقدان در آمده پیوسته از مسافران احوال گرامی پرسیدی وهمواره در مقام آن بودی که نفایس اسباب آن دیار وخلاصه اموال خویش را بدرگاه معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه بعد مسافت وتوسط جزایر وجبال وسنگ راه شدن مدعیان واعدا اگر این امنیت دست ندادی وکسی از مردم او این بعد دور که در میان دشمنان راه از آن رو داختیار نکردی در بسولا وزیر زاده او از دست مبتلی بتعلقی بیستی سو سوم خویش این خدمت را متکفل شد که اگر چه بسامان وسر انجام اسباب واموال قطع این راه بالفعل صورت نمی یابد امید از نهمت درین کار میکارم وبتکاپوی هر چه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم حق حضرت صاحب خود کداز ره سرخ ارادت او میکنم وهم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیر زاده پیش پدر ومادر عزیز بود در رخصت عزیمت نمیدادند آخر کار خواهی نخواهی آن سعادتمند بهر ادگوسهی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت اگرچه بهترین متاع عالم که اخلاص حقیقت بر آن درگاه میرسانی لیکن ادای حق نشاه تنفی ملک پرست اگر تمام جواهر واموال را بدان درگاه برند چه باید دچه قدر داشته باشد خصوصا الحق تو درین صورت تحفه توانی برداشت واز مسالک واخطار طریق محفوظ ماند چه مقدار خواهد بود لیکن پیش من کار دیست ساخته حکمای پیشین این دیار که بطلسمات ونیرنجات کار پردازیهای کرده از آن بانجام رسانیده اند اگرچه بحسب ظاهر نمودی وبابیتی ندارد واما خاصیت او آنست که هرگاه او را با ماسی بماس نماید رفع شود واین باره دوات را بتو می سپارم که در جوف عطا مخفی کرده همراه می بری تا وسیله یاد کرد می گردد وآن اینچی گزار بان راه آمد وتنها در دور بساط عزت می بود وراه عرض نمی یافت تا آنکه بوسیله راجه بیربل حقیقت او بعرض رسیده وان مسکین نواز غریب پرور را در اطلب داشته کام روا ساخت واو بعد از زمین بوس عبودیت وعرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس در آورد ومخصوص عاطفت گشت وبعد از آن رخصت گرفته متوجه موطن اشد وان کار دام روز در خزینه عامره موجودست وبارها از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیدم که می فرمودند ازدوییست کس متجاوز که کارشان بمردن افتاده بود بسبب مباس این کار در صحت یافته ومبیح جان ارا

چنین قدرت کامله خویش را بارقه ظهور بخشید کسی را که نیت والا و همت عالی باشد ایزد جهان بخش جان آفرین
از روی که در باطن فیض مآثر او رسد بی منت کسی در کنار دولت او نهد چه جای دولتی که خواهان او باشد دانا داند
که چگونه آن مراد را آراسته باین بزرگ صورت و معنی روزی گرداند چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامی
که شهریار گیتی را همواره بنعت نیازمندی از درگاه الهی دریوزه می نمود درین سال آن فرخنده امنیت بظهور
آمد و خدیو جهانیان کامیاب حوری و شادکامی شد ولادت سعادت ربودی جهان افروز برج
دولت و اقبال گوهر شب‌تاب درج عظمت سلطان سلیم خدیو جهان نگارنده صورت و برازنده معنی چون شاهنشاه
ظاهر و باطن را کامروا گشت برای شایستگی خطاب خود که در ملک تعلق از آن گزیر نباشد جویای فرزندی
از بنی نوع هر چند بیشتر جست و جوی می نمود کمتر یافت بیشتر آن عالم باطن و مخبر آن جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص در
وقت مخصوص آگاه گردانیدند به انجمن شخصی که بزمانی آن خلاصه مکونات را سند و از بدید باید او از دو سگالی
همت او ایزد جان بخش جهان آرا فرزندی التماس کرد تا هم رموز دان آن بزم مقدم شاهنشاهی
گشته خطاب مستطاب را درخور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار داور ترتیب یافته
استظهار رفته بالی بذات اقدس پادشاهی رسیده است سر در ملک بکون نهند و این سلسال
افضال چشمه بچشمه و جدول بجدول همواره روان باشد و طبقات انام درخور استعداد خود از موائد صوری
و معنوی بهره مند گشته در عادات و عبادات سرگرم باشند پادشاه خداپرست که از
ایزد جز او مسالت ننمودی در مقام خواهش این عطیه والا شد و آن داور بزرگ که ناخواسته ملک
صورت و معنی کرامت فرموده و آنچه در حوصله روزگار نگنجد بان یکتا بنده خود بخشنده است دانای
دوربین داند که اینچنین یگانه جهان اگر از آن مهربان خود طلبیده چگونه گوهری والا کرامت
و اهد فرموده در اندک زمانی دلایل حصول این مقصد بلند بظهور آمد و از آنجا که شیمه کریمه این شهنشاه
حقایق پناه آنست که با وجود گنجوری خزاین بی منتهای معرفت ایزدی از درویشان و تجرد
گزینان و خداشناسان که دست از همه باز داشته عمده مرضیات الهی را گوهر نفس
خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند استمداد می نمایند و لوازم نیازمندی
که از بزرگان گوهر گرامی بجای آورده همواره گرد دلهای غبار آلود صحرایی طلب گشته
هنگامه افاضه و استفاضه را گرم دارند درین ولا چون انوار خداشناسی و ایزد پرستی

ایامند



در ریاضت کیشی و حقیقت ورزی شیخ سلیم که در قصبه سیکری که از فر مقدم شاهنشاهی دار الخلافه آگره مسمی بفتحپور گشت
می تافت و بوسیله شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی دیگر از مقربان بارگاه خلافت که راه سخن داشتند
بمسامع اقبال رسیده بودی رای جهان آرای بران قرار گرفت که مطلع نیر اقبال را با بعضی از منسوبان
سرادقات عصمت در فتحپور برده در قرب جوار شیخ آرامش دهند و در آن فضای رفیع محل پادشاهی اساس عالی
یابد تا شیخ بزرگوار نیز همت بسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبدا فیاض شود و برکات قرب جوار او ظهور
این مطلب معین گردد و نیز چون حضرت واهب العطایا جلت آلاؤه پیشتر ازین یاد و دلبر فرزندی چند عنایت
کرده بود برای سر از آن حکمت بکی ازان قدردانی و افزونی شوق در تحصیل این گوهر بی بها باز گرفته بود
و عوام بی‌حقیقت از امکان انداخته حرف سرائی و هرزه درائی میکردند آن ملک صوری و معنوی خواست که بغیر مقام
و تبدیل و مکان مهر خموشی بر زاد خایان هنگامه عام نهاده اید بنابراین اندیشه نظام بخش حق اساس چنانچه
بخاطر اقدس راه یافته بود بتحقیق پذیرفت و همواره از خدای بسیار بخش چیز امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای
این یکتای خلافت می بردند تا اگر در دار الخلافه فتحپور بطالع بیست چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هشت
گهری از روز رش هفدهم شهریور ماه الهی این سال فرخنده موافق غره ماه آب سال یکهزار و هشتصد و هشتاد
رومی مطابق یازدهم بهمن سال نهصد و هشت قدیمی یزدجردی مصادف روز دین بیست چهارم شهریور ماه سال
چهارصد و نود و یک جلالی موافق سال نهصد و هفتاد و هفت هلالی که روز بهجت افروز غره حوالی
دولت و اقبال بود بساعتی سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهادن خانه صدف
بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود قطعه بباغ مجد و معالی گل
مراد شگفت ۝ نهال دولت فروین بار بر بدید آمد ۝ منهیان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت افزا را
در دار الخلافه آگره بمسامع عز و جلال رسانیدند روزگار صلای نشاط عام در داد و نغمه انبساط در معمور زمانه
پیچید مثنوی درآن بنشاط مجلس آراست ۝ ساقی بهشت و شیشه برخاست ۝ بزمی ز نشاط عمر جوشید
ساقی ز حریف جرعه کش تر ۝ بستند بروزگار آیین ۝ شد انجمن بهار آیین ۝ گل سبز و بوستان بر افروخت
شمع آمد و دودمان بر افروخت ۝ شد بخت چو عقل هشیار بیدار ۝ برخاست جهان بخت بیدار ۝ چندین سبب شگفتنی
برخاست زمین بآسمانی ۝ شاه آمد و دودستگاه بهشت ۝ در بزم بنقل و جام بهشت
هم تاج بر آسمان فکندند ۝ هم ماضیه کرد بر زمین بند ۝ در داد صلای کامرانی

بر خواند جهان بمیهمانی ساقی سر انگبین بگشاد بگنجور سر خزینه بگشاد زین گوهر فشاند بر جهان در
شد دامن و جیب آسمان پر از جمله ما شکر این نعمت آمد پیوند که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان
ممالک محروسه که بجلایل جرایم سجن ابدی مسجون قلاع بودند برات اطلاق بستن قیود یافتند عشرت را روز بازار دیگر
بدید آمد اقبال را چشم چراغ ما ذره را فروخت دانش بزرگ اینست که با طبقات انام و طوایف عالم در خور فهم و دریافت
هر کس سلوک واقع شود و در امور نظام آید و بلاغت که رعایت مقتضای حال مخاطب است ظهور گیرد و هر که را [illegible]
نامها آگاهی یافته میداد که بیشتر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمان روایان عالم و بزرگان روزگار
اندازه دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل دوربین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند و عام از
شایع عقل بزرگ این بزرگ منشان خبری نداشته اند و آن بدایع را کس کمتر در می یابد و از ین جهت
در نکال و وبال آید گرفتار میگردد و الحمد لله که حضرت شاهنشاهی بمحض تایید الهی در هجوم کوته اندیشان ظاهر
پرست بوده به بدرقه توفیق ازلی بر مقتضیات دانش خداداد خود رفته با هر طایفه بهر فردی در خور یافت
و داد سخن نشاط می آید چنانچه بر تیز فهمان هر طبقه اشتباه میشود چون گویم بلکه تعین آن کرده میگردد که خرد
جهان را جز این دریافتی و معرفتی نیست و لهذا در بیولا که ایزد متعال چنین عطیه والا کرامت فرمود
بایستی که بسرعت هر چه تمامتر رفته بانوار دیدار فیض بخش خویش آن مولود مسعود را بیندازای
نورانیت فطری که ودیعت نهاده دست غیب است کرامندی لیکن چون عموم خلایق این دیار را
رسمیست قدیم که هر گاه ایزد جان بخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند کرامت
فرماید او را در نظر گرامی پدر بزرگوار می آرند آن حضرت اندازه دریافت عامه را منظور داشته در توجه
نیکو توقف فرمودند و آن نوباوه چمن اقبال را در آن مولد داشته بزرگان با عقل و وصله را بسر رایی مهمات
آن عاقبت محمود گذاشتند و بمناسبات صوری و معنوی این گوهر والای بحر سعادت را سلطان سلیم
نام نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف شاهنشاهی یافته در حقائق مندی
حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیاب باشند و برکات انفاس قدسی شاهنشاهی
بهبری صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند و بموجب اشارت عالی اختر
شناسان حکمت گزین و دانایان صناعت نجوم آبای علوی و مواد امهات سفلی را در تحقیق
ارتباط داده زایچه طالع همایون بموقف عرض مقدس رسانیدند چون در منجمان یونان



و هندوستان بقدر اختلافی در اصول و فروع نجوم واقعست بهر دو روش زایچه سعادت امتزاج را رقم زده ملک سخن ادا
میسازد اگر دقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر سخندان کرم نشاه تعلق باشد بفرمان مقدس شاهنشاهی
بقوت دریافت خود از سر نو استخراج زایچه مذکوره بموجب بنی یونانی و هندی احکام این دیباچه
سعادت را سال بسال مرقوم سازد تا دستور العمل زایچه نویسان روزگار شود و اکنون که زمین
وقت و واجب فطرت که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبانروزی اوقات خود مصروف
آن دارد چنانچه دل میخواهد نمیتواند پرداخت کجا فرصت است که بمشاغل دیگر پردازد چون زایچه
که مولانا چاند منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده است اعتماد را شایسته تر بود او پیشتر ادا نمود

راس سنبله میزان زحل عقرب
اسد شمس عطارد قوس
زهره
سرطان مریخ مشتری جدی
جوزا السعادة ذنب دلو
قمر
عطیه ثور حمل حوت الغیب

زهره راس زحل اسد میزان عقرب
سنبله عطارد شمس مشتری قوس

زهره مریخ جدی
سرطان ثور حمل قمر ذنب دلو حوت

در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصاید پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانش منشان در شهوار لجه
اکبر تاریخ این ولادت میمنت ارتسام یافت و شخصی از فضلا دری برج شهنشاهی را موافق این لالی بهجت
بخش اندیشید و عزیزی گوهر درج اکبر شاهی مطابق این عطیه دولت بخش که دانید و خواجه

چنین مرموز قصیده بنظر اقدس در آورد که مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی است
و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت و باوجود التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی
نبود بیتی چند از آن نوشته آمد بیت بعد الحمد از پی جاه و جلال شهریار گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایری از آشیان جاه و وجود آمد فرود کوکبی از اوج عز و ناز کردید آشکار گلبنی این گونه ننموده
بر دور چمن لاله زین گونه نکشود از میان لاله زار شاد شد دلها که بازار آسمان عدل و داد بار دیگر زنده
شد کز مهر ایام بهار آن هلال برج قدر جاه و وجود آمد برون وان نهال از روی جان شاد آمد بیار شاه اقلیم
وفا سلطان ایوان صفا شمع جمع بیدلان کام امیدوار عادل کامل اکبر صاحبقران پادشاه نامدار و کامجوی کامکار
کامل دانای قابل اعدل شاهان دهر عادل اعلی عاقل بی عدیل روزگار سایه لطف اله آن قابل لایق تاج و
نگین پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار مجلس و ایوان جاه و عید آن عود و سوز موکب و ایوان کار گنج
تیره دار نیز برج وجودی کو هر دریای جود از هوای اوج دلها شاهباز و جان شکار پادشاه سلک لولو نعش
اورده ام هدیه ارکان گرامی بازجوی کوشش دارگس نیارد دید این اگر دارد کسی هر که دارد گو بیا چیزی که دارد
گو بیار مصرع اول رقم سال جلوس پادشاه زد دوم مولود نور دیده عالم برآرد تا بود باقی حساب دور های
ماه و سال دان حساب از ماه و سال روز دوران پایدار شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم دور های بیحساب و
سالهای بیشمار و از سوانح بهجت افزا توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی شکار چیته است گیتی خدیو هواره در ایام
مختلف و مشارب متنوع اگرچه بظاهر مسرت برای خاطر اقدس خود میباشند لیکن بباطن رشته تیز درک اسباب
سرانجام میفرمایند هم بیار جوهر مردم کرفته میشود دوم خبایای ملک منکشف میگردد و بجهت این نیت شکار را
وسیله چندین شناسای ساختر بعبادت حقیقی اشتغال میفرمایند از آن جمله شکار چیته میشر خاطر اقدس توجه دارد
و بجهت صید کردن او او بهار تربیت یافت و در روش چنان بود که چون خبر افتادن چیته در ادوی میرسید
در ساعت بر کلکون باد سرعت سوار شده با سر منزل شوق میرسیدند با بین مناسب چیته از ارن
مغاک برآورده بماهران این فن می سپردند و در نیولا بمساط نشاط خبر رسانیدند که او دی که در صدد و کوالیار
چیته زبردست در آن افتاده در روز اورمزد ده آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری
رسمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه بار نکشیدند بر سر چاه او دی رفته خود بنفس نفیس
آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم در نیولا خبر رسید که در حرم سرای مقدس دختری ولاکد تخته

اختر روز امرداد هفتم آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه یازدهم جمادی اخری از بارگاه مکون بعزت سرای ظهور آمد
نام آن نجسته ورود را خانم نهاده مسرتها و شادیها فرمودند امید که آثار سعادت آور روز افزون باشد و موجب
زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روزی که انبساط شکار فرموده نشاط برای خواص و عوام شده بود رایت
معاودت بمستقر سلطنت افراشتند چون موکب مقدس بحوالی دار الخلافه آگره رسید بعرض اقدس رسانیدند
دیو سلطان پسر بار خان که چون دیو ود بخون ریزی و فتنه انگیزی انگشت نما بود و همواره
مورد شرارت فساد گشته نصیحت و تادیب صلاح پذیر نمی شد در حدود فتحپور خود که ممر رایات عالی بود
مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشه تباه در سر دارد بموجب حکم مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته بحکام آگره
بمور و سپردند و در مجلس بعد مخاره شافت و عالمیان از شر او نجات یافتند و بساعت مسعود دار الخلافه
مورد نزول مقدس گشت و آورنگ آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال نموده در لوازم جهانبانی
و اداب جهان داری اهتمام فرمودند **توجه نمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دار الخلافه باجمیر و کامیاب**
**شدن از عرصه اقبال بمطلب صوری و معنوی** چون شعار اقدس پادشاهی آنست که همت
از بزرگانست در آن هنگام که جویای فرزند ارجمند بودند معاهده بازدخود رفته بود که چون آیت منیت بحصول انجامد
از ابواب شکر عملی که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافه آگره پیاده بزیارت روضه متبرکه
خواجه معین الدین چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر
بوده در رجب که ماه عرس گرامی ایشان است این نیت از مکامن قوت بفعل آید چون انجلس گوهر
شب تاج درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذور از شرایط حق گذاری و وفای عهد از لوازم سپاس
داری شناخته در روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق جمعه دوازدهم ماه شعبان از دار الخلافه آگره پیاده
در قدم در وادی مرحله پیمای و بیابان نوردی نهادند و بادیه شوق را ده دوازده کرده کم و زیاده
قطع میفرمودند تفصیل منازل قدسیه شاهنشاهی باین نسق و ترتیب بود از دار
الخلافه آگره که کوچ رایات اقبال شد در ساحت موضع مندا کر نزول اجلال فرمودند
و از آنجا بفتحپور را التقاق منزل افتاد و از آنجا ارخانوه گذشته رنذیک به بجونه مضرب خیام اقبال
گشت و از آنجا بمنزل کروه زول رایات دولت شد و از آنجا بقصبه لیناور رود موکب اجلال
روی نمود و از آنجا بمنزل توده فرود آمدند و از آنجا موضع کلاولی محل اردوی معلی گشت و از آنجا

کهارندی اتفاق نزول افتاد و از انجا بدینه آمدند و از انجا از این محل گذشته در یک میلی محل مهبط رایات
اجلال شد و از انجا سانگانیر مورد خیام ظفر ارتسام شده نزدیک منوهر نزول دولت شد از انجا موضع
جهاک نزدیک متوا با عساکر فیروزی مآثر آسایش گزیدند و از انجا ساکهون مخیم سرادقات اقبال شد و از انجا
بموضع کچیل ورود موکب اقبال گشت و از انجا بسقعه قدسیه خواجه که در اجمیر واقع است توجه فرموده هم از گرد راه
بمرقد منور رسیدند و چنین اخلاص بر آن سرزمین آسمانی رفعت رسانیده ابتدا همت فرمودند و روزی
چند در آن مقام کرامت شرایف اوقات را بعبادات و مبرات معمور داشته بفیض تیقظ و انتباه معمور
بودند و زمره عاکفان زوایای مرقد اطهر را بصلات و ادرارات بهره‌مند میگردانیدند و چون همواره در ادای
تقسیم نذورات که منبع وافر بود جمعی که دعوی فرزندی خواجه داشتند تولیت باشان مفوض بود و ریاست
این طایفه شیخ حسین داشت تمام زرهای نذرها متصرف می‌گشتند و مجاوران آن رفیع مقام مناقشه و نزاع
بهم رسیده و مخبران شد که مشایخ مزار را که متصدی تولیت روضه و اوقاف بودند در دعوی فرزندی تکذیب
کردند و این گفت و شنید مدتی درمیان بود و آن حضرت اشرف را بر تحقیق حق و استکشاف احوال بعضی
الامر گماشته ثقات عدول را بران داشتند که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانید بعد از
پیروی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت بنابران تولیت آن محل مقدس بشیخ محمد بخاری
که از کابرات سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند و تنسیق مناظم بشتر که در ترویج شعائر
مراعات آینده و روندها اهتمام تمام فرموده و عمارات عالی بنا از مسجد و خانقاه در آن حواشی طرح انداختند
اساس عبادت نهادند بالجمله بعد از فراغ خاطر از مستودعات نذر و قدم عزیمت در مسالک مراجعت
نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلی رایت نهضت افراختند و عنان توجه بصوب آن دار الملک معطوف
گردانیدند و در اسفندارمذ ماه الهی موافق رمضان این سال ظاهر دهلی مخیم سرادقات اردوی عالی گردید
و چند روز در آن خطه دلکشا بزیارت اولیا و داد و دهش شغل فرموده مسرت برای خاطر خویش و بیگانه
شدند آغاز سال یازدهم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خرداد از دور دوم
درین هنگام فیض ارتسام که موکب مقدس شاهنشاهی در عرصه دهلی استفاضه انوار عیسی و استعاره فیوض
سماوی می‌نمود بهار رخان پرور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا روح
تازه بکالبد خاک در دمید قوت نامیه نورسیدگان نباتات را بنمایش در آورد باد صبحگاهی

چون دم روشن ضمیر آن هدایت اثر گره‌گشای دلها چندار بهاری چون سینه دریادلان والاگوهر
بسر شیخ فیض علوی غبار ساحت جانها فرو نشاندند کدام گل شکفت و چه مرغ نازه شنید که جان
بچشم و دیده و نظر بگوش آمد ای شر شاهد فرخم که در نظاره گل دمی ز هوش برفت و دمی بهوش آمد معاشر
چمن را هزار ترنم است که با هزار زبان وقت در خروش آمد و با نوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت
و بیست و سه دقیقه از روز سه‌شنبه سیوم شوال نهصد و هفتاد و هفتم سلطان جهان آرای خاور طل تحویل
برج حمل انداخت و سال یازدهم الهی از مبداء جلوس شاهنشاهی که سال خورداد است از دور دوم آغاز شد
و اقبال را روز بازار دیگر بتازگی نمودار گشت و درین عنوان بهار بجهت تقدیم حق گذاری و ادای سپاس
و ادای تفرج و نظاره منازل و مبانی که در سوالف ازمنه اساس نهاده فرمان‌روایان خیراندیش است توجه فرموده
عبرت پذیر گشتند بر خاک نشینان آن اطلال زر افشانی کردند و از انجا بزیارت مرقد معطر حضرت جهانبانی
جنت آشیانی که قبله‌گاه ارواح و اشباح پاک است عنان توجه تافته استفاضه انوار ملک و ملکوت نمودند و از همان
منظر قدسی عزیمت دار الخلافه آگره نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند و ساحت قصبات آن روی آب جولانگاه
موکب معلی شد و چندین مرتبه درین راه نشاط پیرای در صحراهای شکار آهو فرمودند و بهزاران شوق و انبساط طی منازل
میشد تا آنکه روز بیست و دوم از دی بهشت ماه الهی موافق روز سه‌شنبه بیست و ششم ذی قعده دار الخلافه آگره
مورد سرادقات اقبال گشت و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند در مفتتح این سال فرخنده آثار
شجاعت خان که از اعاظم امرای شریف قرب اختصاص داشت و سایه دولت آمیخته داعیه صداقت شاهنشاهی
نمود بآئین طریق طلبکار آئین بزرگی شده پایه اعتبار را افزود و چون امنیت او بمسامع اجلال رسید از انجا که بنده
نوازی و کامبخشی سجیه علیه شاهنشاهی است مقبول مسئول فرموده در زمان مسعود منزل او را مطرح انوار اقبال
ساختند و او سجدات اخلاص بتقدیم رسانیده مراد آب الحسن از ای نهایت اهتمام نمود و از فرط عقیدت
و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داد و آن حضرت یک شب و یک روز در آن مجلس بهار آیین بعیش و عشرت
صوری و معنوی کام استان بودند و به بخشش و نوازش پرداختند ولادت سعادت افزای
واسطه عقد دولت و رابطه سلک اقبال شاهزاده شاه مراد از انجا که آبای علوی و امهات سفلی در کار مرادی حضرت
شاهنشاهی اند و هر بهاری گلی تازه در چمن اقبال می‌شکفد و در گوهری اختری سعادت گستر از افق علا
طلوع میکند چون شاهنشاهی مفضل گرا بوالآبای دولت و اقبال است خواهش فرزندان رفعت پیوند

داشت از دیجون در این عطیه را گشوده رافت خاص بظهور آوردن گرفت و تواتر و توالی این نعمت روزافزون
که اعظم عطیات اسمانیست بهجت پیرای باطن اقدس شده تازه بتازه اعتضادی قوی و استظهاری عالی که معین
سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود از منظر قدس ارتفاع فرمود و برچهار رکن عالم و شش جهت کون اشعه
این معنی یافت که ایزد بیچون شاهنشاهی ممالک تجارب الجمیع سعادات و صنوف عطیات شرف اختصاص
بخشند که هیچ فردی از افراد کل سلاطین را در خواص اطوار و اوضاع از نزد در رقایق دنیا و دین و مراتب
حق پرستی و خداشناسی برتبه مشارکت و حد مشابهت نیست از ان جمله درین سال خجسته بعد از گذشتن
پنجاه و دو ویل از شب اسمان بیست و هشتم خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه سیوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی
مطابق بیست و نهم خورداد ماه سال چهارصد و نود جلالی ملکی مصادق هفدهم ابان ماه سال نهصد و سی و نه یزدجردی
یزدجردی مرابط هشتم حزیران سال یکهزار و ششصد و هشتاد و یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونانیان
و قوس بطور دانایان هند فرزندی فرخنده اختر نورگستر که انوار بخت بلندی از لوح
پیشانی او هویدا بود در منازل اقبال و ورود جوار گرامی ولایت انتباه شیخ سلیم در فتحپور شرف
ولادت یافت و گلی تازه از بهارستان خلافت شکفت و در ساعت سعادت
پرتو نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد بر صحیفه دولت ثبت شد و بشادمانی طلوع این
کوکب اقبال جشنهای عالی که در اینه خیال روزگار صورتش ارتفاع نیابد ترتیب یافت و بشاط
عالم صلا در دادند و بسط دامن ایام گران بار ساختند نظم از این عشرت که دوران را ز سر
شد ٥ طرب را روز بازار دگر شد ٥ بهار آمد بعشرت پای کوبان ٥ زبان صبحگاهی جای
روبان ٥ بیفروز دلستان را سور بر سور ٥ جهان زد سکه نور علی نور ٥ صبا بدر مبارکباد برخاست
که از جیب چمن بنشسته در خاست ٥ بهار شادمانی آبرو یافت ٥ که از چشمه سار آرزو یافت ٥
ان از صفت دریا آب میخورد ٥ که قفل گنج گوهر تاب میخورد ٥ ز عطرافشان که هوشش از دست میشد ٥
طرب منجست و عشرت مست می شد ٥ سخن از این نکته سنج در تهنیت تاریخ این مولود مسعود
نظمهای دلکش گفته مورد صلات گشتند و زایچه سعادت ارقام طلوع این اختر
اقبال برسم یونانی و هندی رقم پذیر میگردد

زایچه طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان

دول



قوس جدی الغیب مشتری
السعادة دلو حوت
زحل عقرب میزان حمل
مریخ راس زهره عطارد جزو اجتماع ثور
سنبله اسد قمر سرطان جوزا شمس

زایچه طالع بطور اهل هند

عقرب قوس جدی مشتری
میزان ذنب دلو
زحل سنبله حوت
مریخ راس شمس عطارد حمل
سرطان قمر
اسد زهره جوزا ثور

سیم و بجهت تقدیم اداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه در ایام منعم خان خانان از جونپور بطریق الغار
دولت استان بوس دریافت و بلوازم عبودیت برداخت نهضت موکب شاهنشاهی بصوب
اجمیر و دیگر سوانح اقبال ماثر چون در اواخر ایام بهار که هنوز رواج ریاحین در گریبان روزگار
پیچیده بود و نسایم بساتین از دامان سپهر اوچه گلبنی نوار بر البستان سلطنت شکفت و سروی تازه از بهارستان
خلافت بر دمید بجهت اتمام مراسم شکرگذاری این عطیه عظمی زیارت روضه مقدسه خواجه معین الدین
قدس سره و مصمم ضمیر شاهنشاهی شد و در روز ابان دهم مهر ماه الهی موافق شنبه بیست و دویم ربیع الثانی
بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی زدی نمود و در موضع مندا کر مخیم اقبال شد و منعم خان
خان خانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت و خدیو از ان منزل تا اجمیر میاب

بدایع تماشا خصوصا عشرت بیرای شکار بوده منزل بمنزل ابادی در مراحل بقدم شوق طی می فرمودند و چون عرصه
احمد بطل چتر اقبال شاهنشاهی نور پذیر شد روزی چند اداب زیارت بتقدیم رسانیده معتکفان آن جوار
و مجاوران دیار را بجلایل ادرار و انعام توانگر ساخته و صلای افضال چنان عام شد که هیچ فردی از آن سماط احسان
محروم نماند و درهمین ایام سعادت انجام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار احمدآباد که الهام شرف ارتفاع
یافت بنایان کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده بطرز پسندیده حصه در اورند و در ساعت مسعود که بنا
کار را نشانند بنیاد ان عمارت والا از سنگ و جونه بنیاد نهادند و تمام منازل و مساکن خواص و عوام شهر را
احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده مورد آفرین شاهنشاهی گشتند و بجانب شرقی شهر دو
دولتخانه های ملک اساس ابداع یافت و بفرخی و فیروزی در عرض سه سال جمیع عمارت قلعه و منازل شاهنشاهی
صورت اتمام یافت و در سال اینده که درین شهر نزول اجلال فرمودند آن منازل رفعت پیوند بورود
مقدس شاهنشاهی مطلع انوار قدسی شد و همچنین بموجب حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت
و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام بقدر اندازه و دستگاه منازل و بساتین ساخته از میامن قدوم
اشرف در فرصتی چنین چنان شهری عظیم صورت نموده پیدا گردید که در آینه خیال مهندسان جادوکار تمثال
آن صورت نتوان بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح و اساس این عمارت شگرف بجهت مصلحت ملک
زینت معدلت و دریافت حقایق احوال و مالش ستمکاران و دلجویی مظلومان و بر آوردن مستعدان
و معموری عالم که خلاصه عبادات نشاه تعلق است بسیر و شکار راه پیمودند این کار ساخته روز رام بیست و یکم ابان
الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجه صوب ناگور گشتند
روز اردی بهشت سیوم اذرماه الهی موافق چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخری عرصه شهر ناگور مخیم اجلال
ساخته و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی را سرمایه سعادت دانسته بلوازم خدمت و مراسم
ضیافت پرداخت و آن حضرت نوازش فرموده منزل او را بورود مقدس سربلندی دادند و گنجینه مباهات
دایمی در دامن ارزوی او نهادند و درهمان روز نظر دریا کشای حضرت شاهنشاهی بر کول ابی افتاد بعضی
از اعیان شهر که بدولت استقبال برامده بودند دریافته بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر
بسته کول اب بازسته است یکی کیدانی نام دارد و دیگری شمش تلاو این یک که تلاو مشهورست و چون پرورا
اکثری بخاک انباشته شده در هنگام کمی اب بسیاری از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف

میرفتند



میرفتند بنابر عموم شفقت حکم مقدس بحفر کول تلاو که در اصل وسعت تمام داشت شرف نفاذ یافت که بکنشان سعادت
اساس باتفاق کاروانان دولت پیوند مساحت ان نموده بامرا و سایر ملازمان درگاه قسمت
نمودند و داروغه ان جدا جدا باهتمام این کار تعین شدند و بدره توجه خاطر دریا مقاطر آن سراب دریاچه شد
که از روی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را شکرتلاو نام نهادند و وجه تسمیه اول انست که گور بزبان
هندی شکرست و این حوض را انست باو کنند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از سکنای معیشت ان
سنگ را که پیکر هوش پرورش یکی دو لنجوان کرده اسه قدم بعزیمت نهاد که تابتکاپوی همت اسباب بهبودی
اماده ابواب روزی گشاده گردد فرصتی دراز بران گذشت روزی ان سنگ از مردی که داشت
بر سر راه او رفت و از اتفاقات حسنه انکه تاجر کامیاب ثروت بر آن سر زمین رسیده بود و ان سنگ
اگاهی یافته لابه کنان در قدم صاحب خود افتاد و از غایت شوق جان فشانی نمود و حقیقت وفا مشهور
آفاق گشت و آن سوداگر از حقیقت مندی در آن حوض اساس نهاده بان منصوب کردانید و چون
موکب معلی شاهنشاهی نظام بخش و معدلت ارای این نواحی گشت بزرگان زمینداران آن
حدود بفرق ادب شتافته بسجده درگاه مقدس سربلندی یافتند از انجمله چندرسین پسر مالدیو که از اعاظم زمین
داران هندوستانست بآن دولت والا رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود
رای رایسنگ نیز از سعادتمندی که داشت ادراک این عطیه کبری نموده در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسوده گی
و بزرگی یافت و از جهت دری بوسیله بار یافتهای سخن معروض داشت که نظر بعموم عاطفت شاهنشاهی
و عقیدت مندی خویش از زرد دست که صبیه برادر من کهان در حرم پرستاران عصمت سرای سلطنت پادشاهی گردد و
برای انبساط خاطر او و اطمینان گروهی انبوه ملتمس او بمحل قبول پیوست و آن هودج نشین عفت را با همین بزرگان
بسرادقات عصمت در اوردند و از سوانح مسرت افزا که باز بهادر تبارک اقبال شاهانه زمین بوس عبودیت
بتقدیم رسانید و بتوجهات شاهنشاهی از گرد الوده گی ادبار برآمده پرتو سعادت یافت بلکه او را دولت
تازه روی نمود ازان باز که از مالوه برامده چون از اقبال بر یافته بود اوارده گی او در کجه اند و عمری در بدر شد اول
پیش بهدر جو زمیندار بگلانه رفت و از انجا پیش چنگیز خان شد بعد از ان بشیر خان فولادی توسل جست و از پیش
او بنظام الملک دکنی روی امید اورد و از همه حاضران زده برانا پناه برد چون سرگردانی
و خاکساری این خمار الود باده دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت ذاتی بران داشت که یکی از

ملزمان عتبه حضور فرستاده او را طلب فرمایند بنا بر آن حسن خان خراجی باین خدمت مامور شد و بنوید عواطف
پادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه مقدس آورد و محفوف انواع مراحم خسروانی گشت و از سوانح آنکه یکی از بازیافتهای
تحفه مقدس بموقف عرض همایون رسانید که راول بهرای بزرگ جیسلمیر جانبانه نطاق ارادت بر میان جان
بسته و خواهش آن دارد که دختر او که پرده نشین عفاف است در سلک خدمت گزینان مشکوی اقبال سر
بلندی یابد و چون خود بواسطه موانع سعادت حضور را احراز نمیتواند خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد که یکی از
منظوران بارگاه معلی رخصت یابد تا بآن دیار رسیده او را بنوید توجه التفات کامروای دولت
گرداند و آن خلوت گزین عصمت را باین بزرگی بدولت سرای اقدس آورد و فرهنگ افزای او زنگ اندیشها را
از آنجا که کامروای حاجتمندان و گره گشای بسته کاران خوی دعا داشت این ملتمس بدرجه قبول رسید و راجه
بهگونت داس که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید عاطفت خسروانی اختصاص داشت باین خدمت رخصت
یافت و در هنگام مراجعت از پنجاب راجه این کار بانجام رسانده ناصیه سای عتبه دولت گشت و این نیر
نیک اختر در حرم سرای عزت افتخار روائی پذیرفت و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت از تیر حدود دوام
آمد از فرط ایزد شناسی و خفای جمال جهان آرای خویش عزیمت زیارت روضه فیض بخش شکر گنج که در پتن
پنجابست مصمم شد صادق خان و بیک نورین خان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن این حدود
نموده بآن صوب نهضت فرمودند شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سر شکن نفس اماره بود گویند
از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابلی گفتندی در زمان خان بزرگ و قاآن والا که چنگیز خان یکی از
اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهور آمد و در قصبه قصور اقامت کرد و سلطان بلبن مقدم ایشان را گرامی
داشته احترام نمود و شیخ ملتان ساخته بعلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت خواجه قطب الدین اوشی خلیفه
خواجه معین الدین را که از کتاب ملکوت در یافتی بنفاس روی آورده بود دیده زبان او فتاد و بنصایح ارجمند
در گذشت علوم رسمی و نیایش معارف حقیقی فرموده راه او ساختند شعله طلب افروخته و زبانه شوق
افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست از یمن اخلاص و دوام خدمت
الهی شرایف کرامات و مورد خوارق عادات شد و خدیو اشناسان بظاهر شاه شکار در سر و
بباطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شدند و در اثنای راه در حدود بهونذی رای علاء الدین
نزدیک دریای ستلج که انرا در آن سرزمین مهاری نامید ساخته عبرت بخش روی داد و پس جملی

ازان



ازان قضیه آنست که قراولان خبر گله گورخر آوردند شهریار شکار با چهار نفر از شکاریان خاص متوجه صید افکنی
شد چون آن صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجه فرمودند و فی الحال در اول بار یک گورخر از دوازده صد قدمی ببند
وق آن گله رمیده بدور دست شتافت آن چهار پهلوان الهی بندوق در دست پیاده با چهار قراول
در صحرای بعیده ریگین گرم رفتن شد و باقدام همت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را
بان گله رسانیدند و یکیک را به بندوق از هم میگذرانیدند و از پی آن می شتافتند چنانچه سیزده گورخر آن روز
شکار فرمودند در مرتبه که یکی شکاری شد دیگران دور تر میشدند درین هنگام عطش بر مزاج مقدس غالب آمد
و آب نشان پدید نبود چون پیاده عزیمت نخجیر افکنی داشتند نزدیکان شکار حضرت را در پی خیال کرده
از ملاحظه صید گاه قدم از جایگاه خود بر نداشته بودند خدیو جهان چندین کروه راه اندبار یافتهای جمهور
هر چند تکاپوی نمودند نه از ابداران خاصه شاهنشاهی خبری یافتند و نه از آب نشان غریب حالتی
پدید آمد و ضعف تشنگی بجای رسید که ذات مقدس را یارای گفتار نماند و در چنین هنگام که زهره مخلصان
آب میشد راه نمایان بارگاه تقدس ابداران خاصه را در بیابان بی سر وپن رهنمونی کردند و سپاس
ایزدی بتقدیم رسید و دل مخلصان بنشاط آمد و همانا که پیغام الهی بزبان حال خاطرنشان خدیو آگاه
ساخت که شناسای مراتب ذات مقدس گشته بپاسبانی خویش بهتر ازین نمایند که آن درمعنی نگا
نگاهبان عموم خلایق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الهی است بیت نخستین فطرت
پسین شمار ه توئی خویشتن را ببازی مدار ه و از سوانح آنکه قتول خان را جلال زمین دار بهار زدی
بد طینتی از هم گذرانید او بفرع مبترشه متمردان ناحیت را با خود ساخته بود و این زمیندار از جمله آنها دزدی
که داشت خود را او دلخواه وانمود و آن ترک سیاه دل اگر نگاهی ژرف در معامله او نماید و ... دور را
رخطوط پیشانی او کند بجز حرفهای ... خوانده ... اشتعار و از راه رفت و بصلاح دیدن زمین
دار سپاهیان او بجاهای دور شتافتند و یادگار چنین پسر او بمدد دو گوشه رفت و هر چند
دور بینان راست بین گفتند که همه مردم را از خود جدا نباید کرد چون امری مقدر بود سود مند نیامد بر دار
از راه گریز از نو شهره به بیکنای پرد و مخالفان سر تنگی گرفته بسیاری از مردم را هم تلف کردانید
و یادگار چنین زخمی در حساب مرده افتاده زمین داری مهربانی کرده او را در حمایت خود پرورش داد در همان
زمان که آن مردم در آن بلیه گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قتول خان آمد و او را از سنجاعتی

گذرانید

که داشت و تدبیری که نبود کثرت غنیم و قلت خویش را منظور نداشته و از رام پت و کیم بهمن ماه الهی موافق چهار
شنبه پنجم رمضان از جای خود بر آمده و در آن فرود شد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بخان جهان
منشور والا صدار یافت که همت در استیصال آن بدنهادان گماشته فوجی از آنها در آن کاردانی بنزد و دست
تعین نماید بموجب حکم معلی بکار گزینان چابک دست بآن ناحیت شتافته در خرابی آن تمرد نهادان نخوت
مند کوشش نمودند و آن زمین را از خس و خاشاک اهل فساد پاک کردند آغاز سال شانزدهم الهی
از جلوس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دویم در این وقت اقبال برای موکب بهار در رسید نوید بالش
بطبایع دام و دد داد و نفوس علوی با رواح و اشباح تازه بتازه روی نمود مزاج زمانه شگفتن گرفت طبیعت روزگار
باعتدال گرایید سحاب افضال چون دیده مشتاقان بباریدن در آمد ینابیع احسان چون دل عارفان جوشیدن
گرفت سبزه بساط خضرائی گسترد و چمن با طیلسان ریحانی جلوه نمود و غنچهای امردین رنگ گلهای سپیدین فام
برون دادند نظم ابر با برق جهانتاب رسید ٭ سبزه را تا کمر آب رسید ٭ و با رایت کاوس نمود ٭
لاله با فر داراب رسید ٭ گل بباغ آتش گوگرد افروخت ٭ آب بغربیده چو سیماب رسید ٭ و بعد سپری
شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهارم شوال نهصد و هفتاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان
نور افزای زمین پرتو مهر ذات برج حمل انداخته جهان را چون باطن عشرت گزین شاهنشاهی طراوت بخشید
و چو فلک چون اخلاق طیبه گیتی خدیو عطرآگین گشت و آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس ابد پیوند یعنی سال تیر از
دور دویم شد و در اوایل این سال بهجت افزا ظاهر بتو مجتمع سرادقات اقبال گشت و خدیو ... بدستیاری
بزرگان روضه قدسیه شیخ فرید در رود و سعادت فرمود و استمداد همت نمودند و منسوبان آن مبارز
نفس اماره ... پاکنان آن حواشی فنون و افضال و احسان بتقدیم آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی
و استنباطات ظاهری و باطنی در ساحت این بقعه فیض بخش معدلت آرای بودند و از اموری که در نیولا موجب
انبساط خاطر مقدس شد دیدن شکار ماهی است که با همگیران الحق و از تیزدستی بآب فرو شده و بدست
و دهن گرفتی و از اهتمام سیجار ترتیب داده بودند که از آب ماهی خطا بجای ... زدی و از آب برآوردی و از سوانح
رخصت گرفتن محب علیخان میرخلیفه بتسخیر ته است بسعی ناهید بیگم و شرح این برسم اختصار آنست که همشیره ازین
عفت قباب ناهید بیگم که در حباله عقد محب علیخان بود رخصت گرفته بدیدن والده خود حاجی بیگم به تته رفت
پیش از وصول او میرزا عیسی رخت هستی بربسته بود و محمد باقی بجای او استظام ده آن دیار از غفلت





نظری که قدرشناسی از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست بلکه بحاجی بیگم سلوک ناملایم کرد بیگم آزرده
شده و به کوهیران آن دیار که عمده آنها جان بابا خان و مسکین ترخان باشند باتفاق بیگم در مقام گرفتن
محمد باقی شدند او ازین آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید جان بابا و حاجی بیگم بدست افتاد
جان بابا را بکوهنیستی فرستادند و حاجی بیگم محبوس شد تا در گذشت و ناهید بیگم بدلاوری و تدبیر از آنجا
برآمده به بکر شتافت و سلطان محمود دیگری سخنان یکجهتی در میان آورد و گفت اگر محب علیخان و مجاهد خان
پسر او باندک کس باین حدود می آیند من همراه می شوم و ته تسخیر اولیای دولت میشود و بیگم سخنان مدارای
دفع الوقت را راست انگاشته بدرگاه والا آمد و التماس رخصت این نام بر دنمود و چون الحاح بسیار
کرد رخصت یافته متوجه شدند ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است که از درستی اخلاص فدای حضرت گیتی فردوس
فردوس مکانی شده تا که در محاربه عبدالله خان که در زمان ظهور مطلوب در جلوه گاه باقی بود و بظاهر
برای امری بزرگ آینده زمان مساعدت ننمود حضرت فردوس مکانی بدست غنیم می درآیند این مردانه حقیقت
مند پیش آمده میگوید که پادشاه منم این نوکر مرا بچه تقریب گرفته اند باین نیرنگ وفا پادشاه را از آن خطر
گاه خلاص میسازد چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند آن حضرت اهل و عیال او را در ظلال عاطفت
در آوردند حاجی بیگم که دختر مقیم میرزا ذوالنون است بمیرزا حسن پیوست و بعد از آن بمیرزا عیسی و دختر
او را ابوالعطف بزرگانه ترتیب فرمودند بمحب علیخان میرخلیفه که مخلصانه آداب خدمت بجای آورده بودی
عقد یگانگی بستند القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی بود بر زبان رفته
درین کار همراهی نمیتوانم نمود معاودت نمایند و اگر بجد اند که بته روند از راه جیسلمیر متوجه شوند محب
علیخان را حال دگرگون شد نه روی برگشتن بود و نه رای پیش شدن چون سعادت در نهاد آن نهاد
بود و اعتضاد چنین بزرگ نسلی بخش همت در تسخیر بکر و دل در محاربه با سلطان محمود بستند و در حدود قلعه
ماتیله هر دو لشکر بهم پیوستند کدام دو لشکر محب علی خان و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند
و سلطان محمود تا ده هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود بتایید ایزدی که کافل مهمات منسوبان این
دولت ... اند دست این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه پیکار نصرت یافتند و آن شکست یافتها زنده بقلعه مذکور
متحصن شدند و این بهادران فیروزمند بمحاصره آن پرداختند و درونیان از سطوت عظمت این دولت
والا امان گرفته برآمدند و چون آن قلعه به نیروی شجاعت بهادران اخلاص مند بدست آورده اسباب

جمعیت منتظم گشت کمر همت بسته متوجه تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت
از ان جمله مبارکخان خاصه سلطان محمود که مدار معامله او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علیخان را آمده دید و باعث
دوری ان بود که بدنژادان دیار پیک اوغلی پسر ادا بیگی از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود متهم گردانیدند
و ان ساده لوح بی تشخیص معامله در استیصال خاندان او شد و او را اخلاص درست نبود از عرض و ناموس
اندیشیده مفارقت جست و محب علیخان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید و مردم او را که سگ یکسان
الالیش بودند تسلی نموده بمحاصره بکر پرداخت و بمحض انتساب این دولت روز افزون این قلعه مفتوح
گشت چنانچه در جای خود مجملی نگاشته آید و چون فتوری مزاج مقدس شاهزاده مراد از منهج اعتدال
انحراف داشت چند روزی در ان شهر فیض اساس توقف فرمودند و چون بیامن توجهات شاهنشاهی
صحت روی داد روز خرداد ششم اردی بهشت ماه الهی موافق سه شنبه بیستم ذی قعده کوس مراجعت
بلند آوازه کردند هر روز طرزی خاص شکار می شد و بروش مخصوص در نقاب مسرت این عبادت بجای
می آمد روزی در اثنای راه قراولان خبر جسته چند اوردند خاطر عشرت پیرای شاهنشاهی متوجه شکار اهها شد
و شصت جسته را آن روز بطریق شکار آمده در دام قید در آوردند از ان جمله مدن کلی بود که از سر آمد
جسته های شاهنشاهی گشت و چون رایات بحدود ساپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه که ان
محال سیرگاه او مقرر بود التماس قدوم عالی نمود شهریار جهان آرای ملتمس ان پرورده جویبار عقیدت
را بوقف قبول داشته منزل او را مورد انوار و مهبط سرور گردانیدند و او بمقتضای اخلاص خویش در آرایش
جشن و افزایش پیشکش تکاپو نمود و از انجا که دهشی بیت طراز حقیقت او بود و میدانست که ضیافت بندهای
معامله دارانه عبارت از انست که اندک داده او را پیش اورند این بزم عشرت دلخواه انتظام یافت
و مظفر حسین که در سلک ملازمان میرزا بود این مصراع تاریخ این هنگامه شادی افزا یافت نظم
مهمان عزیز بنده شهزاده شده و از انجا موج پیش شده و شکار کنان و معدلت آرایان روز خرداد
ششم خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست دوم ذی حجه دار السلطنه لاهور منور برایات اقبال گشت
حسین قلیخان لوازم بندگی و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید و بموجب التماس ان حضرت بمنازل او که بنا
ساخته بود قدوم گرامی ارزانی داشتند و سرمایه افتخار رجا و دانی او را میسر شد و چون مهمات این ملک
در پرده سیر و شکار با پیشرفت رسید سر انجام یافت خاطر اشرف ماثر شاهنشاهی خواست که از راه حصار



عزیمت فرمایند بذریعه ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت ان دیار مورد انوار امن شود و هم درین مسیر
حقیقت مناط طواف روضه معینیه بتقدیم رسد بنا برین داعیه حق اساس اواخر خورداد ماه الهی موافق
اوایل محرم سال نهصد و هفتاد و نه هلالی متوجه انصوب شدند روز ماه دوازدهم تیر ماه الهی یکشنبه غره
صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح انکه معدلت شاهنشاهی سیاست لشکرخان
فرمود و با وجود منصب میر بخشی و میر عرضی و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه را محض حقانیت از ان باز
نداشت و مجملی ازین سانحه هدایت بخش انست که لشکرخان را مستی دنیا از منهج اعتدال بار بر دو مصدر انواع
ناخوشی گشت و از بی خردی روز روشن مست بدرگاه عالی که ملاذ هوشیاران هفت اقلیم است امده
خریده ناکی بظهور اورد و چون حقیقت حال بمسامع قدسی رسید خاقان عدالت پژوه برای هدایت
اشباه دیگران او را بدم اسپ بسته گردانیدند و چندین بکوهش زندان فرستادند و بر شهباز خان نظر تربیت
انداخته مناصب لشکرخان را با و مکرمت فرمودند از انجا که مدار رتبت شاهنشاهی است در اندک
فرصتی ان مسجون اعمال خویش در دار الخلافه فتحپور بوسیله شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت فخدیو
عالم با انکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزایم یا دشتها نه کوچ میفرمودند و شکارکنان بصوب اجمیر می
شتافتند روز خور یازدهم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه غره ربیع الاول ان خطه دلکشا نزول اقبال فرمودند
دار فراوانی حق طلبی و حق اندیشی بطواف روضه معینیه توجه فرموده استمداد همت نمودند و ایزد و خویش
پرستش خاص کرده نیازمندی را با سربلندی هم قرین گردانیدند مبدعان قضا و قدر چون نیک
اختر را خواهند که دولت صوری و معنوی او را روز افزون گردانند نظر در پیش آورد از مراتب
بزرگی باز دارند و تشنگی رضامندی الهی افزون پدید آید و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای
محیط او را سراب وا نموده جویای سرچشمه مقصود نسازند و باین طرز حق پسند از فیض لی منتهای مبدا
فیاض هر زمان او را رابته تازه رسید چنانچه حالت والا طراز خال گیتی خدیو زمان ماست
و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروای مشتطران این روضه اقدس الصوب دار الخلافه توجه
فرمودند و هم کامی دولت و همعنانی اقبال روز اسمانی بیست و هفتم امرداد ماه الهی
موافق پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور مهبط انوار ظل الهی گشت و ان خود در منازل
شیخ سلیم نزول برکات فرمودند و طبقات انام که ستم رسیده انتظار دریافت

آستان بوس بوده کامیاب سعادت گشتند و از سوانح دولت افزا آنست که سیکری را که از مضافات بیانه
بود مصر جامع ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی است چنانچه پیوسته ارتقای مدارج افراد انسانی
فرموده اساس معدلت را استحکام می بخشند و مستعدان زمان را کامیاب دولت بیگرانه میگردانند همچنان در
افزونی فر و رونق زمین کوشیده هر جا را باندازه حال آن ترتیب فرموده زمین و زمان را از نمایش مفخر یابد
ازان باز که فرزندان رفعت پیوند در سیکری سعادت ولادت یافتند الغ عارف ربانی شیخ سلیم که از اشد
خاطر اقدس متوجه است که این سرزمین را که میمنت معنوی دارد عزت صوری بخشد در هنگامی که رایات جهان گشا
درین مقام گرامی رسید همان عزیمت سابق پیش نهاد همت والا شد و حکم مقدس نفاذ پیوست که کارپرد
ازان سلطنت عمارات عالی و منازل دلکش برای خاصه حضرت شاهنشاهی اساس نهند و جمیع طبقات
امرا و طوایف انام برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند و حصاری آسمانی از ارتفاع برود از
سنگ و آهک کشند در اندک فرصتی شهری بزرگ شد و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزا اساس
یافت و بقاع خیر از خانقاه و مدرسه و حمام انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای
نظر فریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت و سواد اعظم در اندک زمانی رشک معموره عالم گشت آن حضرت
نام از افتتاح خیال فرموده بودند که بزبان عالمیان فتحپور اشتهار یافت و تصحیح شاهنشاهی بلند آوازه شد
و از سوانح آنکه مظفر خان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرت شاهنشاهی در منازل او که در آن
نزدیکی اتمام یافته حیرت افزای مشتمل پسندان بود ورود دولت فرموده میمنت بخشد و او را بدین
عاطفت والا مباهات موید کرامت فرمایند چون این داعیه دولت افزا بموقف عرض مقدس
رسید ازانجا که کامبخشی و بنده نوازی شیمه کریمه شاهنشاهیست ملتمس او را بعز قبول گرفت
و روز دوشنبه بیست و سیوم دی ماه الهی از فتحپور متوجه دار الخلافه آگره شدند و منازل او بمیامن قدوم
شاهنشاهی نور افزای صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم انداز انش ابنا شد
و نشاط در باشش آمد از آنجا معاودت فرموده بفتحپور معدلت روانی شدند و مستعدان هفت اقلیم بدرگاه
والا رسیده بی سفارش احدی کامیاب صورت و معنی شادان گشتند الله الحمد که دور بینی
و ژرف نگاهی و کمال آگاهی خدیو معنی بازار بد گوهران طمع اندوز را در کشاد داده دهم این گروه
بر نهاد نکویی اعتباری در دنیا نشود و هم طایفه که بحرب زبانی راه سخن پیدا می کنند نوبت

یعنی



نوبت بسخن آنها نمیرسد بلکه نیک ذاتان سعادت سرشت را که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب
استعداد می کنند فقط توجه شاهنشاهی نیز بیکار دارد و از فروغ نور جهان افروز خاطر مقدس گیتی خدیو آگاه
ریا و بازار چرب زبان کساد یافته چرا گویم که آن گروه نیز بچنین مشعل هدایت بحقیقت بد کرداری خود آگاهی یافته
در سلک سعادتمندان در آمده اند و طبقات عالم از شریف و وضیع بپایه قابلیت خویش رسیده
بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند و شهریار فرو پرور بفراخی حوصله و وسعت دانش هیچ فرد در
هر مرتبه باندازه هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را بولایت معنوی همراز ساخته بیت
همچو دوران ناگزیر همچو خرد کامبخش ٭ همچو قضا کامران همچو قدر کامکار آغاز سال هفدهم الهی
از جلوس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول درین وقت پرتو گرد زمان افزایش داشت
بالش صورت پذیرفت کوکبه موکب بهار زنگ زدای آینه زمین و زمان شد و نوروز
جهان افروز اعتدال جشن شب و روز و برکت فیض ربیع در رگ و ریشه حیات سرایت کرد و نسیم صبح بارواح
نباتی هم آغوشی نمود سایبان ابر بدار بطناب باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد لشکر ریاحین از
گرد راه رسیده در جویبار افضال آبروی یافت هوای گلستان کیفیت باده طبایع انگیخت و زمزمه
مرغان چمن سامعه را از رحمه ریشم زنان آزاد ساخت نظم باد سحر مست وزیدن گرفت ٭ غنچه لب
صبح بخندیدن گرفت ٭ دایره بستند صبوحی کشان ٭ شیشه گشادند شکر افشان ٭ نکهت گل فتنه گلزار
شده ٭ بلبل ازین رایحه بیدار شده ٭ جنبش سنبل شکن اندر شکن ٭ جلوه نسرین چمن اندر چمن ٭ بوی
گل صید چمن انگیخته ٭ چکیده در کام قدح ریخته ٭ میکده در میکده مستان عشق ٭ دایره در دایره دستان
عشق ٭ زنگ زدای آسمان در زمین روشنی افزای شب و فراز بعد از انقضای دو ساعت
و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نهم ظل نور بر حمل انداخت و آغاز سال
هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد امید که بسیاری
عدالت شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوند یابد از سوانحی که در آغاز این سال چهره ظهور
افروخت آوردن منعم خان خانان است سکندر را بدرگاه والا و بموجب التماس او تقصیرات
او را بخشیدن در داستانهای پیشین گزارش یافت که سکندر خان از یک ازبکی سعادتی
داشت که طالع وارونه خوانند ازین دولت خدا داد روی گردانید و باعلی قلیخان

بنهاد همداستان شده بسر شورش برداشت چون علی قلیخان را آن پیش آمد که نگاشته شد دل آن
شورش فرو نشست اسکندر خان از تیره رایی و بدسرشتی پیش سلیمان افغان رفت و چندگاه در آن
حدود بسر می برد افغانان کوته حوصله بودن او را در میان خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند و از اندیشه این
گروه آگاهی یافته بمنعم خان خان خانان التجا آورد که از من بنادانستگی آنچه شد از آن خجلت زده ام
افغانان نادرست همان سلیمان اوزبک را از هم گذرانیدند اکنون در خیال من اند اگر شفاعت این عاصی
به تخت راه بدرگاه والا نمایند هم حیات این جهان و هم زندگانی باقی بدست می افتد منعم خان نوشته
او را با عرضداشت خویش بپایه سریر اعلی ارسال داشته استدعا نموده بود عالمیان از فرط عطوفت منشور
امان فرستاده او را امیدوار گردانیدند خان خانان که از بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت
ازین رأفت عالی سجود شکر بظهور آورد و اسکندر خان را پیش خود طلبیده داشت اسکندر خان این
نوید سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی خبر افغانان بالغار از میان ایشان برآمد
خان خانان لوازم اکرام و احترام بجای آورد و برای تسلی خاطر این پناه یافتها را همراه گرفته بعزیمت
درگاه مقدس نمود در اوایل تیر ماه الهی سجده عبودیت نور افزای ناصیه سعادت شد و بدریوزه شفاعت
او جرایم ارباب ندامت بخشیده آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند و در اندک زمانی خان
خانان را بفنون عواطف محفوف ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشتند و اسکندر خان را سرکار لکهنو
مرحمت فرموده همراه او گردانیدند در سوانح این ایام که بهار اقبال و دولتست اگر فرمان روای توران عبدالله
خان اوزبک از صیت سطوت و شکوه این سلطنت عظمی حاجی التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاده
و داد با نامه ضراعت و محبت و منسوقات آن دیار سعادت باریافت و محصل مضمون آن مفاوضه آنکه رابطه
خویشی باستانی را بپا داد و دوستی جدید بر آن گردانید تا بمقدار استطاعت چنین فرا پیوندی با سلاطین
توران چهره دوستی روی دهد و تا بنیاد ارصامات انواع گیتی کشا بر بام عافیت خواب کوار تواند کرد برای
مزید احتیاط و اهتمام بجهت منعم خان خان خانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود
تا این منظوران درگاه خسروانی در تأسیس مبانی مودت و ترصیص آن توجه نمایند شهریار هشیار حزام
در بهین فرستاده را نوازش فرموده کامروا رخصت ارزانی داشت و از نفایس هندوستان برسم ارمغانی
همراه گردانید از سوانح از نظر افتادن مظفر خانست در هر زمانی با وجود طلوع نوابت شاهنشاهی بمقتضای



سرگرمی برد و بلکه بکمال جهان آرای خویش فرو می ماند درین ایام بساط چوپر بازی را انقلاب چنین
معنوی گردانیده معرکه نشاط را گرم ساخته بودند انبهای خاص درین بازی که صد حکمت در ضمن این مندرجست
انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبه اقبال را پیوسته برای این کار خاص پدید گشتند و چشمهای عالی و پیرایه های
دلکش ترتیب می یافت اگرچه بظاهر بازار بازی گرم بود اما در معنی معیار مردم گزینی می شد و صد نیرو دانش در لباس لعب
و هزل کار جد کرد و تماشای جوهر طبقات مردم می کشتند روزی مظفر خان از بدمستی و بیادهنگی چو صلگی درین معرکه
بازی که معیار حوصلها بود از بسیاری بازی دادن و دوام حضور مصدر حرکات ردستا یا به شد آن حضرت او را
از پایه اعتبار انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند تا در خار بی اعتباری ... حال فنا و یافته از پاصلاح الحادگی جدید
خود پرست پیوسته نظام نشأه ظاهر را برای ملک معنی دانسته بی غبار آلود اغراض بشری آسایش خود را در
آسودگی جهانیان میدانند و همواره اهم را از مهم شناخته در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار توجه
والا می گمارند و بسیج بلدان و تسخیر ممالک اندیشه نخستین غور رسی و غمخواری ستم رسیدهای روزگار میفرمایند
و اینها در هر ناحیتی که فرمان روایان آنحدود و بهشیاری و رعیت پروری همت گماشته اند با وجود حصول اسباب
تسخیر آن دل دران نمی بندد و هرچند برپیشگاه خاطر اقدس که جلوه گاه حقیقت است پیداست که هر مقدار وسعت
در ملک افزاید هراینه کثرات جهان روی در وحدت نهد مایکی از زوال تر دان داد که ذرایر و عبادت
کبری این منصه اعلان شتابد لیکن وجهه همت حقیقت اساس چون تیمار حال عموم برایا و شمول خصوص
خلایق است که ودایع بدایع ایزدی اند باین عنایت توجه نمیفرمایند چون ایزد بیچون درافزایش دولت
و ارتفاع مبانی سلطنت است مرتبه والا پایات را از فرمان روایان عدالت دوست خالی نگردانید تا شهریار
حقیقت پژوه بآن صوب توجه پادشاهانه نگارد و آن حدود را بفروغ معدلت خویش روشنی بخشد تا هم نقشبند
کار بادیه حوادث در ظلال عاطفت را در رانید و هم وحدت فهری که توام وحدت ایزدیست دلخواه صورت
بندد و هم در ظاهر پیدا آن که عالم از آن پر باشد مشعله اخلاص افروخته گردد چه در استعدادات طبقات انام
تفاوت عظیم دست بهم داده و قدرت ایزدی بیچون جلاله طایفه از دیدن فروغ خردمندی فطرت نشست
و خاست از خشش و بخشایش و اغماض نظر از زلات مردم آگاه دل بزرگی خدیو جهان پژوه او را یگانه
درگاه الهی میشمارند و بندگی او را عبادت ایزدی شمرده در عقیدت و اخلاص می افزایند و گروهی را
که نظر بر بیرون کردار نامی افتد از افزونی سطوت صوری و افزایش ملک ظاهری بر بزرگی

معنوی او گردیده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را در زمره مخلصان جان سپار میگردانند ولهذا درین
هنگام که ملک دهلی از غبار رکس طبعتان شورانگیز پاک شد و کورد لان فتنه و کوهستی و ناکامی فرو نشسته نهضت
جهان گشای شاهنشاهی در تسخیر ملک گجرات و اصلاح فترات آن حدود مصمم شد که ستمزدگی عموم رعایای آن
دیار بکمال رسیده بود از آن بار که سلطان محمود بی پروای دشمنان چرب زبان هنگامه آرای ارباب دستی
برگرفت و از بد و ردی ملازمان تیره رای که سود خود را در زیان صاحب و منعم میدانند رخت هستی بربست
چنانچه مجملی از آن در حال صوبه گجرات نگاشته قلم تحقیق شده است امرای آن دیار حضور سید مبارک و اعتماد خان
و عماد الملک در خودکامی شدند و برای آنکه معنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان احمد پیدا
کرده اسم سری بر و اطلاق کردند و چون او بسن رشد رسید از هم گذرانیدند و سنوام پسری که پی جوهر را
که از ارذل زاده های آن دیار بود برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند و خطاب مظفر
شاهنشاهی بنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند احمد آباد که دار الملک گجرات است
و کنبایت و بسیاری از ولایت بتصرف اعتماد خان درآمد و سرکار پتن بموسی خان و شیر خان فولادی
قرار گرفت و سورت و برج و بروده و چانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرر شد و دندوقه و دولقه و غیر آن
بسید حامد نبیره سید مبارک رسید و جونه گده و ولایت سورت با مین خان غوری تعین گرفت و اعتماد خان
بگذریت آن سفله خود و سال ما پیش خود داشته روزی میگذرانید و آن ملک از استیلای متغلبه مورد انواع
ظلم گشت و با یکدیگر این سران بی سر منازعات کردند در نیولا که چنگیز خان در گذشت باغوای شیر خان فولادی
نیز از احمد آباد گریخته به پتن آمد و شیر خان فولادی با جمعی از اوباش بمحاصره احمد آباد لشکر کشید و اعتماد خان
در احمد آباد متحصن شده و بمیرزایان التجا آورد و هنگامه شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر
مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجه عالی
گماشت میرزا یوسف خان و فتوراجه پرمل و جمعی کثیر را بپنجاب فرستادند که کمک حسین قلیخان بوده
مددکار باشند که مبادا ابراهیم میرزا باغوای کوته اندیشان موکب مقدس را دور دانسته از اندیشه شورش
جوهر دماغ خود را نابود دهد فرمان مطاع باسم حسین قلیخان شرف نفاذ یافت که نگرکوت را مسخر ساخته
براجه بیربر حواله نماید که راجه بکند زمین دار آنجا از دیرگاه بدخدمتی و بدنیتی معتقد است و اگر مردم از متانت
قلعه و استحکام جا از سر مایه نخوت خود کرده دانند با اکثر عساکر اقبال که در آن حدود تعینات

بعضی از

تعیین آن مقام نمودند و موکب همایون در ناحیتی مردم هوشمند اخلاص گزین را بعضی فرمودند و مهام
پسر ... که ... بتسخیر ... نهضت عالی فرمودند و دوانی بر
تجشم سرادقات حضرت گشت و از سعادتهای که درین امر ظهور یافت بتسخیر فرمودن ما بخان ... است چنانچه بر
... شهباز خان که ... بود در ترتیب سپاهی اهتمام میکرد و آن ترک معامله ... ملازمت نمود
بهشتی ... مسامع ... رسید ... و اصلاح ... راهه
... عظیم فرمودند ... شاهنشاهی در چنین لشکر ... صاحب اهتمام کارگزار
... ترک ... تحقیق گرفت از سوانح عشرت افزای ... انکه درین
ایام چون شکار چیته عشرت افزای بودند هر کدامی را چیتها داده رخصت نمودند و خود با بعضی از خاصان
... بعزیمت شکار روان شدند اتفاقا در شکارگاه چیته بچن نام ... خاصه را با هوس داده
... پیدا شد که ... آن ... کرده ... بیک ... هوش شده خود را
از آن ... را ... عزت ... و تیر ... از آن خندق گذشته
... از ... این حالت شرف ... ناظران ... حضور ... باعث تعجب و انبساط
... گشت و ... عشرت دوست ... آن چیته را ... ساخته گردانیدند و حکم مقدس شد
که برای عزت ... و عشرت ... اوقات ... روز ... چهاردهم امرداد
... موافق ... ربیع الاول ... منزل ... شده متوجه طواف روضه منیره
شدند ... راه ... شده ... درین ... ساختند
... این راه ... که استقبال ... لازم این سلطنت است
شهرها و شیر شکار متوجه رفع شدند و بروشنی دل گزین این ... قوی پیکر دانشگاه ... منور آن
... شدند و از برکات قدوم شاهنشاهی رونق تازه یافت اداب نیازمندی در رسوم زیارت
بتقدیم رسید و در پای افضال ... مرحوم ... روز دیگر
شاه ... که ... واقع است متوجه شدند و در آن عالی مقام بزیارت سید حسین خنگ سوار که
در زبان عوام ... امام زین العابدین است پرداخته ... و التحقیق ... رسید ... ما
شهاب الدین غوری ... که فتح هندوستان کرده مراجعت نمود در استعدادی ... گرا

داد الحال نقد حیات بسر دو بمرور ایام و بهجوم اعوام بولایت مشهور گشت و در تجشش مطاف عالمیان شد حضرت
شاهنشاهی که پیوسته در ره طلب بر امون خاطر مقدس میگردد و در نظر شهرت ظاهر انداخته استمداد همت فرمودند
در روز روز امرداد ماه الهی موافق سه شنبه دویم ربیع الثانی خان کلان را با بسیاری از امرا چون اشرف
خان و شاه قلیخان محرم و شاه بداغخان و سید محمود خان و قلیج خان و صادق خان و شاه فخر الدین و حیدر
محمد خان اخته بیگی و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلی توقبای و خورم خان و بیک نورین خان و پیک
محمد خان و محمد قلیخان داماد خان کلان و مهدی علیخان سپلدوز و سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و بهادر
خان برسم منقلای مصوب بگجرات رخصت فرمودند و روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه بیست و دوم
ربیع الثانی بدولت و اقبال از خطه فیض اساس اجمیر نهضت فرمودند تا هم انبساط شکار بتقدیم رسید
و هم امرای پیش درگاه طلبی جوهر خویش بهتر ظاهر کنند و هم گجرات بروز بین آفات در حیطه تصرف
اولیای دولت در آید به بهترین وجهی تدارک احوال ستم رسیده های آن دیار صورت بندد و مواکب
نصرت لوای در دو منزل ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والا گوهر رسید و نوید فتح و فیروزی
رسانید ولادت سعادت افزای گلدسته بهار اقبال شاهزاده دانیا
ل برضمایر دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام و باریک بینان روابط اصلاب و ارحام مخفی نیست
که ناظمان سلسله علوی و سفلی چون گیتی خدیو را با قبال روزافزون و دولت ابد پیوند اختصاص بخشند کامیاب
مطالب صوری و معنوی و سعادت بدر مقاصد دینی و دنیوی گردانند هر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدائق امید
بشکفانند و هر شام خجسته اختری عالم افروز از مشارق آرزوی و مطالع شاز نداز آنجا که تایید یزدانی درباره
شاهنشاه عالم افزون از اندازه دریافت بشریت جوایز و نعالی جمیع مکارم و معالی را که در مکامن مشیت
ازلیست فراهم آورده در کنار اقبال قدسی اعتصام او نهاده است ناخواسته چندین عطیات کبری مخصوص ذات
مقدس او ساخته خواستها را چه گنجایش آنکه پرده نشین جلباب توقف گردد و لهذا چون باطن اقدس
طالب فرزندان رضامند حق جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا این نعمت بی انتزاع و دولت بی
انقطاع را که اینجا و مثل عبارت از آنست بموجب دلخواه مکرمت فرموده و هر بار در مرتبه گوهر بی بها
از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گر میکند در آن هنگام که موکب معلی از اجمیر نهضت میفرمودند یکی
از پردگیان سرادق عصمت را زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک

الیه



رسیده بود و ثقل و حرکت مزاج آن عفت سرشت بر می تافت بهمین تبرک جهت خانه اشرف منبستان روضه منیفه دانیال
معتکفان بقعه مقدسه دانیال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیه حال او می تافت خالی ساخته در آنجا گذاشته بودند
موکب اقبال بوند در حوالی موضع سیلودار مضافات آمیر که از شهر کار ناگور نزول اجلال فرموده که قاصدان
خجسته مقدم از اجمیر رسیده نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند که بعد از گذشتن چهل و
یک پل از شب آسمان پیست و هشتم شهریور ماه الهی موافق شب چهار شنبه دویم جمادی الاولی بحسب
رویت و شب سیوم بحسب اعداد و سط بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان
هندوستان در خطه فیض انتما اجمیر که طول آن صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرض بیست و شش
درجه است واهب جان آفرین جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فرزندی بلند اختر کرامت فرموده
و بطلوع این کوکب نورانی منت بر انفس و آفاق نهاده کیهان خدیو از استماع این نوید سرور مشام انسانی
پر نورانی زمین سای سجده شکر نموده سپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند و ظهور این
امر را بشیر فتوحات بی اندازه دانسته جشنهای عالی ترتیب داده انجمن برای عشرت شدند خلایق بصلای
عام نشاط تازه از سر گرفتند و نقود افضال در دامن آمال عالمی ریخته اند **نظم** گلی بشگفت جان پرور
درین باغ ٭ که بویش صد گلستان را کند داغ ٭ ازین شمشاد بن کازاد بر خاست ٭ ز رعنایی
اخر مبارک باد برخاست ٭ خدیو از سر طرب را یار بر زد ٭ صلای می بهفت اقلیم در داد ٭ نشاط او بجنت
ارمغان ترانه ٭ نوا بخشید و در معمور زمانه ٭ کرم گر ثمرت والا سطر داشت ٭ تمنا را حجاب از پیش برداشت ٭
مولد گرامی را که خانه شیخ دانیال منظور داشته و استمداد تایید از حضرت دانیال که در نظر مقدس
آورده نام نامی نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال برآورده دولت نقش بستند شعرای
نکته پرور از تهنیت نامهای دلپذیر در رشته نظم کشیدند و تاریخهای نادره بر زبان ارباب فهم گذشت
و کامیاب صلات گشتند و حکم اقبال پیوند نفاذ یافت که چون کوکب آسمان قدس یکماهه شود و مهد
دولتش بقصبه انبیر پرده عصمت سعادت منش رانی کوچ راجه بهارا مل در آورند امید که این سرو
خلافت تا امتداد ادوار در ظلال ترتیب و عاطفت شاهنشاهی و شاداب و سرسبز بود و در دولت ابد
پیوند گردد و اکنون که توفیق ازلی بدرقه راه من حیران انجمن هستی گشته در شرح احوال ابد انتمای
حضرت شاهنشاهی مرا قلم من بیقرار تر میدارد صورت زایچه سعادت ارقام این

مولود مسعود را بحساب یونانی و هندی دوین ... بر اقبال نگاشته خامه تحقیق کرده استخراج احکام ازا
بر دیده دران دقایق اخترشناس میگذرد ... اقبال ... ن و مار پس

حوت | مشتری | المکرم السلطان
مالی عشر | السعادة | الغیب
الا | حمل | ثور | جوزا
جادی عشر | راس | سرطان
جدی | ذنب | خامس

مریخ الجراة والشجاعة
رایحه طالع سعادت اثر بحساب ... ن هندوستان
وتیس | زحل | قمر | زهره | عطارد | الجزو | سادس
السفر | عقرب | میزان | سنبله | شمس

ذنب | دلو | حوت | حمل | مشتری
جدی | ثور
قوس
جوزا
مریخ | عقرب
سنبله | اسد | سرطان

وبالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیه کبری روز اسفندار بیست مهر الهی موافق چهارشنبه نهم جمادی
الاولی نهضت موکب شاهنشاهی سند و ظاهر قصبه ناگور بضرب خیام معلی گشت المنه لله هفتم اردی
بهشت سال چهل و یکم مطابق جمعه بیست و سیوم شعبان هزار و چهار شکرف کاری قبولی از دولت
ابدی اعتصام و برخی ایزد نگسازی اقبال سی ساله کشورخدای نظم شمع شبستان طاق و شاه نه
خرگاه پادشاه زمانه اکبرشاه هرگز رخش روز بخت روشن باد روز بهارش زمانه گلشن باد
و به تیزی اندیشه سخن سنج و تکاپوی خامه استوای خرام حسن انجام پذیرفت بساط فرمان راد پایان والا شکوه

بطلعتی



بطلعتی آن یکتای ... بر ... در بستان سرای شاداب گردانیده و کان خواب هستی را زندگانی
جاوید چهره نشاط فروحت سپاس که این نگارخانه بکرفت نگار جاودانه تا که سر یکسر دامنت
دانه که پرورش معاینت ... نگاه بینش شوریده و کوشش فتادی خود را شایان این کار بزرگ نواهی و گفتار را
به رفته آن سرانجام شغل شگرف دل بر گرفتی نظم چو طبعی نداری جواب روان ده بهر دست زنی نامه خسروان
دهان کر باند رخورد ورن تهی ... زان به که ناساز خوانی نهی لیکن فرمایش شاهنشاهی و نیرنگ والا اصلاح
نظر فطرت زاید ساطع اقبال کشود و چهره دستی فرا زین برگرفته اغاز اگاهی بتازی زبان قوی گرفت
زبان پارسی کرد سرانیدن گلگشت بهار معنوی و تماشای سرابستان حکمت نظری و عملی انجمن را خجسته
گردانید حاضر ارشنودن دیوانسالارهای کهن بر کناره زیستی و نقد حال بر تنهایی رمونه دادن زبان
سترگ اندیشیدی و ران فروغ شناسای کاخستان نقش خواب در نظر آمد فراخای تاریخ سزاوار جولانگاه فارسان
حقیقت چه که شایسته نگاه سعادت گزینان عالم صورت نمی نمود تا گزیر دم زاد دانست که جواهر گران مایه
انفاس را رایگان از دست ندهد و سیح سرای زندگانی بفرمان بدری خدایگان خرد اباد دارد نه آنکه
روزگار بدستی گذارد و وقت بها که هر زندگی بحرف زیر بانا سزا فروشد از نشدان تباه سرشت و هرزه
زبان شوریده سر بکام روای خود نادرست گفتارها در آورده و شرم از دوستان ابداع بر گرفته
ابراستگی حق را بباطل امیز گردانیده و پرشکان نا آزمون و چاره گزینان بی سرانجام ارزانی
نیکوی و پرستاری ... بیماری ... ساخته ... ناراستی ... زهر
نادرستی ... خشنج ... در ... در آمده و بسا کسب
گرفتاران خیال پرست اندیشه‌های ... ت اسمانی پیدا شده ... در ... آمدند ... تاریخ اگاهی
دراز نعشی تخیلات با زرم گفتار دل اویز حقیقت برآمیختند و از آوان راستی پیشگان سعادت اسوده
ساده لوحان خیر اندیش سخن سراسر زیف و زرم گذاشته از کوتاه بینی و ناشناسی یاد و سرای نمودند
بتکاپوی سلیم دلان ... شناس حکایتهای رفتند در میان آمد و از بیری شدن دورهای کهن گشتن
انها دیو و رگزین خرد هنگامه ارای طبیعت طوفانهای فتنه رخ است و سیلابهای اشوب بر
جوشید گرد تا گرده مردم کوتاه کون ادمی از برخواندن فرموده گتابهای باطل امیز نگاهای سترگ
اندوختند و در زبان زندگی جا دیدا آشفته ... زندگی بخت و خواهندگی خردیای که هر یکتایی

شناسایی که شورشگاه صورت و معنی از وارام پذیرد کیهای ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فرا
گیرد و سره تباه برگزیدید و بخش پوشی و خاک افشانی آن نیر نورافروز را اغبار راندو دساخته مهر سعادت
خراب گردانیده اند و شگفت تر آنکه در آن نقیضه و شب بی تمیزی پناه آرامشی پدیدار نیست بخواهش محبت
سموم خاک فرسای اورا سرمایه شادخواب میسازند و ظلمتگاه غفلت فروشده بنیاد شادی و غم را بر خوابهای پریشان
می نهند نظم هیهات چگونه سرکند کس ** ره بر دم تیغ و پای ازخس ** هم پاشنه ریش و هم کف اماس **
چون پای نهم بدشت الماس ** درین تیرگی دلگشا کشش خاطر کوکب حقیقت بدرخشید و بیاوری
فطرت گوش هوش گشوده آمد طغرا آسمانی لطمه بر نقش کج گرای زد و برهان بی زبانی اندرز سرایی
فرا پیش نهاده پور مبارک تر آنکه در از مسان نیک اندیشی گزین منزلی داده اند در هرچه او فتاد چشم
آشوبین جبر باز شد تا چند خورده گیری و ناسزا گویی و کوتر نیکویی خاک پوش ناشناسایی گردد
ازین که زین صنعت گری دستی منت عامه را هرچه ندانند نکوهش نوشتی بر فیر ندر زبان و دل نکوهش را لاینده
راهی دانشی می سپری و ز شرف نکتی بکار نبرو و اگر فروغ حکایت در پرتو نقل بهوذی چندین چراغ
دانش کجا افروخته شدی و دبستان عقل خرد پژوهان باستانی با کی رسیدی سخن که نفشیعت بر هوا
و باد دیست گردد زده کوتاه عمر بودی و فیض سیاق بلاحق پیوند نیافتی کارشناسان دور بین ازشغل
نمایش این والا بخشش بران عیوب نگاهی نیفکندی تا کیفیت و شنو چه رسد نظم کمال صدق محبت
ببین نه نقص گناه ** که هرکه بی هنر افتد نظر بعیب کند ** چرا به پیشگاه خاطر که چشمه ها از فیض ایزدیست
سرانجکی معقول با منقول پوشیده ماند و سوار دل ملال بر گرفته زمان بیچاره برگشت دا گاه نه که همت
بلند و فطرت عالی پیوسته کمیاب بل حکم نایاب دارد و اگر اساطیر پیشنیان دور دست حقایق
نگاشته آمدی میانه روان دیرست در یافت و واپس ماندگان بادیه جویای که جهان مستی تالا
مال این گروهیست چاشنی لذت برنگرفتی و باستانی نوشتها در نهان خانه خمول فرسوده گشتی
هما نا آوره پرداز اینجا چنین ایزدی بروی کار آورد و از نهفتگی یکسان زه قدرت بر تخته ابداع جهان هر یک
دلفریب نقش بست تا هم حال عین الکمال خورا از ادوات معنوی باشد و هم راه رو ادای پردگیان عینی
توانند شد مدارج بزم و رزم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع پیر و بها در شناخت
روی طریق معموری ملک و راست پیمانهای دانایان و اصول های دانشوران بیغیت و فراز

کاکون



دگر تاکنون عالم سلیم الهای بزرگان روزگار و حلقه اقبال نا ممکن جنبانیدن بهیچ خورسند بودن بیباری
از دو دمان عقل و شهادت و سایر طرفکهای جهان بوالعجب فراوان از نمون یکداشتی روح افزایی
و روشی دل نشین تاریخ نامها بار گوید اگر دیده بکار رود و نگاهی تیز کرده آید معلوم گردد که دانش پژوهان
کردار دوست در آرزوی آن فرو شده اند بدست او فتند و سرمایه جاوید زندگانی فراهم آید و نیز شاهد
هر جان اگرچه بی فروغ خرد برمنظر پیدایی نشیند و پردگی شبستان معنی بی پرتوان گوهر شب تاب رخ
بر نگشاید لیکن آن کارپرداز حقیقت پایه روشنی از راه حواس بر گیرد خامه از در بدروز نه کوشش برای
فراوان نور کرد و اندیشه شنود و آثار رمیشان از ورش با پذیر فیروزه حسن روز افزون اندوزد و نیز در
عطارخانه راویت کوتاکنون در بان ملال و دار وی غم بدست او فتد چنین معجون دلگشای تاگزینشاه
تعلق هما نا سیر تاقی همت از آن بود که بوالعجب خاطر همواره جوش وارستگی بر زند و دست تهی
و دل خالی پرورش نماید و بدین هنگامه داستان طرازی که بهین دست آویز تعلقیانست کجا فرو آید
و جلوه حسن مطلق را در مظاهر علایق نظارگی شود ام و زکه از او پرش درونی باز داشته بر ستاکاه صبح
گل می برند و از شب لاغ نقید برو زار کاه طلاق میخواند که نوید شناسایی بگوش سعادت در آید چه
جه دور باشد و دل از آن رمیده که باز آیسته و شگفت حقیقت کار انست هرچه
دل زبان گذارد و خامه بکاغذ سپرد هم را دکان ابوالایای عقل اند و تیرگی این نیرنگ بدایع نگار
لیکن آن گوهر نورانی تکوین را بسر نوشت اسمانی از همنشین خشم و آز رود هم اندوش غفلت
که فرزند رشید این دو غول راه سعادت رنگهای ابدی منشور نور تو نشست و می نشیند
وان نکو میده امیرش جان گز اکنون نا مهابرامده حیرت امای اسوده دلها گشت و میکرد و آن تیرگی
گاه از دیده حق باز دارد و گاه تیر دریافت را پرده بارف نتواند شد لیکن کارگران کردار را از پا افگند
انجه زاده عقل زدوده زنگ و ستر کی پایه که پردگیان شبستان تقدس دریابد و از صفای گوهر
و فروغ دیدگان دل بینای سرا برایدان نتایج عقل بالکشوف شمرند و اگر زنگ زدای بان مشابه که تیرگی
ابای علوی و امهات سفلی بگفت و گوی دلپذیر گزین جلی برخواند و چون و چرا راه بایستگاه آن نیستگی
برگذارد و برهان روزگار آنرا معقول نامند و ثمرات رنگین خرد را منقول نام نهاده از پیشگاه اعتبار
بیرون افگنند هیهات خاک دره امکان را کدام نیرو که دست تصرف برگشاید و عقل بندگی پژوهد را

کجا یارا که از خلوت سرای سلطان باز گوید شگرف کار ایزدی جمال و رنگ آمیزی چهره کشای تقدیر است
شیوا ار مردی شناسد که شیر و خیر را بر وغالب شر سان شرخالص در خلوتکده محال باشد پستی که خیر محض و نور بحت است
خود جز غالب نیاید خاطر سودای کج گرای از آن اندیشه بر آمد و زبان هرزه درای را از شگرف پای جایندی باز
داشت پس از درازی داستان و کوتهی سخن خاطر از گوناگون اورش قدری آرمیده تنگی حوصله را چاره
گر آمد و از نفرت بر کناره شد به پرستی مردم روی آورد دو بنشاطگی صورت و معنی پای همت افشرد و دست در دامن
نفس ناسزا اما گر ز وقت اندیشید عزیمت چنان بود که در این دانش آموزی نمطی چند بر داخته آید تا شناسایی
ذوبشان و آگهی طلبان هنگامه گفت و شنود را به آرا ایند و ر بافت کیشان را بحرخوبی نقش
مهر بدر انجمنت گزین اسباب این گری سر انجام و سپس آن سلسله چند گزینی بند با بهای
سیمایی تواند شد فراهم آید و خدا جویان مجال پرده را از کاهش روز افزون بر کناره ماند بروی برانه
نقش نیرنگ ساز دست وهد و خدا یابان هیچ جور ستدار اندیشه بار و آماده آمده تا شناسایی گمراه اند و
گردند اگر استاره گیربای ازدی بالاتر از آن است که طایر ان بلند پرواز اوج امکانی پاهنگ آن بال
گشایند و معامله اندوزان چهار سوی دینی سود و زیان را بر آن اساس نهاده اسرا سبکی پی سپردن
بر آیند و پای از گلیم حوصله بیرون نهاده هرزه کار و یاوه درا شوند لیکن از انتشار حرای ورمانه
سازی گرتا گریز سعادت پژوهان پیدا انحست است باچومی سر آید هفت هزار سال سپری
شد گر شورش بی تمیزی بلندی گرایست و آشوب ناشناسایی که همه را سراسر گرد آن دارد
امروز که سر آغاز دوره دیگر است بزم آرای ابداع برسم پیش نقاب بافی گروها کرده خواهش
می نمود و از گنابه روز نگار نقش آگهی منجمت ناگاه خط نومیدی از ناصیه زمانه برخواند و در پیشگاه
تبلیش چنان نمودند که سپهر شعبده را دوری چند دیگر در کار رست و از گیج گرای
دورانی اهل درکمین آن وقت نشست ناگاه نیر سعادت پر تو انداخت
و خاطر از هرزه سگالی باز آمد روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار
تقدیر مراسته یک خود گرد آمده اند نه گیهان طبیب گفت چون خموشی بهی میان
و هوشیاری چون اسا حلقه جای درست و هوش گر کلید روانی خطاب اوست قفل دو گنجانه
حق پژوهی و سعادت هر گروه در گرو اندیشه درست و نیت خیر سگال خاطر از آن بسیج بر گرفت و در خیال آن شد



گر اگر همت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد بر مزاج زمانیان نامه بر طراز و در مورد حقیقت بزبان گوهر گذارد
تو که او نیز گوش صاحب دلی کرد و دو بیتی حسی سر انجام یابد نظم بود در اندیشه من دیر باز ۞ که ز دل انداز
اندیشه ساز ۞ حکمت پوشیده بسحر الهام ۞ رخت گران مایه بسود ادهم ۞ سحر آن را دهم آگاهیی ۞
تازه کنم شرط نکو خواهی ۞ درین هنگام فرمان روای اعظم شاهنشاهی عالم بنگارش گرامی احوال دولت
جاوید طراز اشارت فرمود دل را بال و زبان را نیرو پدید آمد و نظر ز ذلیخواه مکنون ضمیر از دریای بر ساحل
کاغذ افشاندادات فرمان پذیری بجای آمد لجی سپاس نخست رسید کی گذارش یافت شعر
گرچه بهیچ است سخن کام خویش ۞ لیک گر و بود بهنگام خویش ۞ بین که رسیدن نفس جان نواز ۞ کان
نفس از جان شود جلوه ساز ۞ بیشتری حرف گذاران باستانی و بسیاری زمانیان خامه پرداز زبان
یکتایی دارند و سخن سرای نیک این نهاد طرز دست فرسود روزگار دانهند همگی بسیج بر آرایش
الفاظ باشد و معنی را پیرو نقط دانسته به وازون روی نگار پرورد و سجع گوی قافیه آرای سر فصاحت اندیشند
و جان یادگار شعر را پیرایه نثر شمارند و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آیین ترصیع و تجنیس
تجنیس مدار باشد و باختیار اقتباس و براعت استهلال و نگارش تعمیه و گذارش الغاز گرامی
انفاس بکذرد و محسنات بدیعی را دست مایه بلند پایگی سخن انگارند بر مزایای بلاغت و جلال
معانی نظر سفید برخی قدم فراتر نهاده جولانگاه معنی جایگش نمایند و تدقیقات خیالی و تخیلات
دامی بحیرت آن عرصه پندارند و بیجش عبارت و دوری استعارت که نشان نکوهیدگی شناسند کمال
صواب اندیش باخود دارد و پیرایه کلام اندیشید و دشوار فهمی تازه طرح که اکثر دانایی از آن بر سازند از گحتی
مشکل شناسی باز ندانند گرداگرد عامه غیر از سخنان دست زوره زدند فهم هوشمند و بهره وطرز دیرا شنار با
بیچاره گشایند بفرمایش دل و یاوری همت و تنومندی بخت پندار در پیچ همایون نامه سخن سرای را کاخ
دیگر برافراخت و گذارش را خراشش تازه پیش گرفت و با موزکاری خود و رهنمونی آموزش آن ابداع
گرین روشی دست باف فطرت آمد گوهر خود را بصیرفیان دیده ور رسانند و نقشه دلان باز دیده جوهای را فطره
ابی تراوش نمود بیت طلسم خویش را در هم شکستم ۞ بهر حرفی طلسمی باز بستم ۞ بدان تا هر که دارد دیده نیم دست ۞
به بیند مغز خام را درین پوست ۞ اگر من جان محجوم من آهنیت ۞ و گر یوسف شدم پیراهن اینست ۞ ستایش و
نکوهش انجمنها آراسته شد و آفرین و نفرین را روز بازار دیگر بر آمد آنکه زه زده پندار دعا زت گرده

بتقلید نمودند و چشم بینا گشوده و رجست و جوی سخن درآمدند و دل سخن [illegible] خاک بیزی نمودند و [illegible] روزگار درازی
زمانه در تکاپوی افسردگی راه بند ادای دست مزد خود کرفته نگاهها شادی و گاهی برافراختند و آفرینها نموده
خوی شرمندگی گردانیدند و در ماندگان خارزار طبیعت از نارسای فطری و همنشینی گروهی که نقد خویش بکرد
کالی و کالجه مالوف داده اند سر بشوریدن داشتند و کارشناسان ناتوان بین بشکنجه حسد در جانکاهی و
گزای نشستند و زبان طنز گشوده غبار اعمالی ساده دلها گشتند نظم من و خاک ره گهرشناسان ه که امروز ترکم ناسپاسان
این گنج گهر که برگشادند ه انصاف گزین نظر گشادند ه دیده دری را بامتن نظر خیراندیشی بود و چشم دوستی نگریستن
بازار نکوهی در آمد و از روی مهربانی بر گفت چندین زحمت چه میبری و سخن بدین گونه چرا می نگاری از نیزاران ها
یکی پدید آمد که این شگرف نامه درست برخواند و به هر یکی پاره منظ الهی بدیر و تا به یزدی حقیقت شناسی از کرامید آشته
امید و گی و دانای بلند پایگی پرده از روی بردار و همان بهتر که این لوای انبساط در تو دیده بر زبان کار
براند و مایده افضال برای عموم مردم سرانجام دهد ازین کارشناسی برآسود از آن مهرگزینی خوش نشاط گرد
فرخی ذات او مرا پاسخ آورد و درج حقیقت برگشاد و مراتبه جوزاران عوام را از روی فراداشت قدسی نزول برای یگانه
وقت آماده میکرد و مرا بهنگامه حکایت کالای آسمانی از معانی یکتای ملک آگهی آرایش می یابد و باز کرده [illegible]
بیت علیوار زرابا کبوتر حکایت [illegible] باره ملکی از حور ستاین شکار [illegible] گذارنده حکمت بزرگان دیده در [illegible] نادرنی
امید و همت را ترک تنومندی بخشد مردم را از چهار گونه نگهداشت آن بنا دگرین ظلمت آمود که دا گونه را
آمیخته شنوای نگر دانند و از دریچه گوش بصفوت کده دل بزد اگر راه یابد بزرای آن نگردد و اگر بپذیرد بکار کرد
نیامیزد دوم آن تیره سرشت بدگوهر که می داشتی خود را دانا انگارد و در بجوزی و دشواری و دوا نیشت
تندرستی نماید سیوم آن رهگشتی چون سعادت منش که از دیوبند ناتوان بینی و تیره حال نادانی وارسته
بدر و چو یای تنومندی وار و لیکن از زادنی بخت و بنیل کاری افترا ادراک معانی بلند نتواند و پرده کسان
شبستان خرد ببرد کمتر روی نماید چهارم آن فروهیده مرد فرخنده طالع که باز فرشناسای فطرت بالادست
و همت عالی دارد و ژرفای دریافت چشم بیشش میرود دانای روزگاران که سخن خموشی بگزیند و درج گویای جز بدین
جوهری حقیقت پرده نگشاید تا چراغ دانش افروخته گردد و فروغ آگهی همگنان را در گیرد و پورغ دجه زار تحقیقی
دهر زه چرامی و رای ازین گر سخن را به بست باقی تازه درآوردی و نه عیار زمانیان سرا پیدای [illegible] هم زبان
و دانشی جست و سر استکبار برافراشتن چرا هر چند راستی گذارش می یابد و هیچ خود ستاته همان بهتر





پارع و در اساس هستی [illegible] ضمانی باین نامه الفت آمود و این بار دو نظم مشوق آب سرهای جوش
ابدار برجایگه پای خویش ه درین ره گشتی ز روشن داد که پیدا نشد ته گرکناره ه حقیقت سرایان گوهر
[illegible] و الا رتگی او دوران و انند که زین بارگاه شگرف گنج خبر گران از روز افزاید بخت فروغ معانی
آسمان تقدس بر دل جانی پرتو اندازد نزول صعودی فرماید دوم سرخوشی پردگیان صفوت سرای ضمیر را بر پنیاز
[illegible] را آورد و آن روحانی زادان را با بن عنصری پیکری طرزی برانگیزد که از آن جان و تن بوالعجب معنوی انگیزه
د سیوم تازه بسطی و پیدا پرستی زد آگوش را برافروزد و بیالاند چهارم نخبندی و در برتر آرای معنی نگزیده جایی
دارد و لفظ پهلوی جوباف راگذار دو داستان را با پیشگاه آورد و با آرایش صورت و معنی شاهد سخن را
پیرایه بندد پنجم لفظ برای عبارت را از وبر فهم و کوتاهیده گزار [illegible] بردارد و خنک آنکه دگر آن پیکر در آن انجمن راه
[illegible] آن که درست فرسوده روزگار نباشد بگرم خوبی و شناوردی کلک نزار آید و این هنگامه نیکوی آرا
[illegible] پیر و سخن را والا پایگی و عنی دست [illegible] و درست دلکتای اندیشه و جست و جوی سخت و باد
[illegible] آن خرد یکی فراهم آیند و نیاز مندی [illegible] بر دوام و عنایت دادار بی همال در وتب دوش آن یکتای فرهنگ
[illegible] د ساز دستیار ناگزار [illegible] آگهی نظر دشمنی پرورش عیب نماید و از راه دستی
[illegible] ت نگار و همانا صحبت چنین فرو بید [illegible] ساز آن کشش گوهر گران مایه تواند شد امروز که دل
[illegible] بنده و خاطر نزار رجا و گذار [illegible] تیره [illegible] کم آگشتناور شمای حقیقت نایاب چگونه آرزوی دل بانجام
[illegible] دگی امید شایستگی داشته اید خاصه درین هنگام معانی آفرین سخن طراز امیران دانش کیخاسی
[illegible] براد [illegible] شیخ ابوالفیض فیضی که با [illegible] پدری داشت ازین آشوبگاه عنصری بار امکان
[illegible] آتش فرمود و ناطوره سخن [illegible] بسوگواری نشسته [illegible] مرا حال سراسیمه تر شد و دل سلسله
[illegible] ی گسیخت از پیام پسند آری روی نمود و در شیمانی در را فتاد نظم دای برین و آنش
[illegible] پیشینه برازعلم و زمعلوم [illegible] هیچ دانشیه مرین [illegible] هیچ تر ه دیده اهل ستانها
سر بجیب شرمگینی فرو برده و در سرآغاز جریده اقبال [illegible] خاطران بود و چون
[illegible] بستان [illegible] نگاشته اید بر ایش آن مثنوای سخن سرایان خرد
معیشت جان گر آرزوی آورد و مرا دان پیش آید که کس را
[illegible]

چمن پیرایان بارغامی سخن منکر که سوخته دلم از مرگ شدوه الکان [illegible] که درمیان

مارا کجی نه دور رباه تا سال دهم نگاهی بر نگاشتن ج [illegible] و اثای فرموده بودند لیکن [illegible]

آسمان پیوند ایشان بسکی داشت و این حیران دبستان هوشمندی حرف شنید که زمانه چنین هر کسی [illegible]

نشانه مراندکی دشوار دل از رکنی اسباب افسرده تر گشت افسون مهربانی خدیو آگهی طلسم [illegible]

سال الصدت معنی ارزن امیدی باز گرفته از سر پای بند تعلق گرداینده و با شورش ضمیر در هم رکی

بنگاشتن کوهرین نامه همت برگماشت لیکن از دشوار کاری و تنگنای زمان زمان تازه پریشانی دل

شوریده را پراکنده تر ساختی و نونو سراسیگی شهرستان اندیشه بویرانی آوردی چاکر دفتر تقریر بخیز دو جمعیت

آرایای بلغر دنا کونا کون اشتغلی وانقلاب [illegible] دالا دانستی که از همه رو چهره درستی نماید بنده وهم نانی که در

مراتب آگهی نسبت بری داشته باشد نقاب [illegible] و فحط سال ره [illegible] دستیار بودی [illegible]

افسردی خاطر و شکیدگی صحنو توانست نگاشت که الوده رسم و از منشین نباشد و اگر این مایه دانستی [illegible]

شناسنده ناگزیر که در نوشتهای دل پراکنده ناخن بند کند رسیده تن نقش و آوردن لفظی وسیدا

معنی توانا باشد و اگر زمانه زبان با هم رفتی کند حیات کسی ناگذاردن که از فروغ آگهی و بهروزی و دیری امو [illegible]

کردانند هرگاه در مکامن ضمیر آهنگ وارستگی روز افزون و گوناگون شاغل باهم آمیختیح نگار [illegible]

صورت و دمساز مهر امور دیر ده نشین المحمد دل بدست سپارد و دوات قلم باز نویسید چراغ داشته

سبب از انجا که اندیشه صادق بوده و سپاس ایزدی را فرامش [illegible] و اراده درست و همت [illegible]

دستگیر دران تیرگی وکشاکش نیر اقبال پرتو انداخت و بهروزی کرم روی کرایت فرمود این [illegible]

بخاطر درون نقد معانی را نهایت پدیدن می رفت و این ملک ابد یافتم کز نظر منعم خود یافتم

سال بایجهلم آگهی کدو [illegible] کرده و در [illegible] کرده برون سود ربنگاشتن گرامی از [illegible]

درون سو به پیرایش داد و اربی جان درون ظلمت امو [illegible] و راجائی در بوزه میکرد و تارک [illegible]

الهی نهاده و توفیق سرانجام خواهش می طلبید ناگاه صبح [illegible] بده افروخت و لمعه [illegible]

روزن روشنی افزود و چون تامل بکار رفت و حیرت رست [illegible] شگاف [illegible]

یافت منشاطی سترک در گرفت و بیشی سکر فرا گرفت روی آورد که در هم [illegible]

[illegible] کار [illegible] و قلاوز مقصود پدیدار آمد [illegible]



